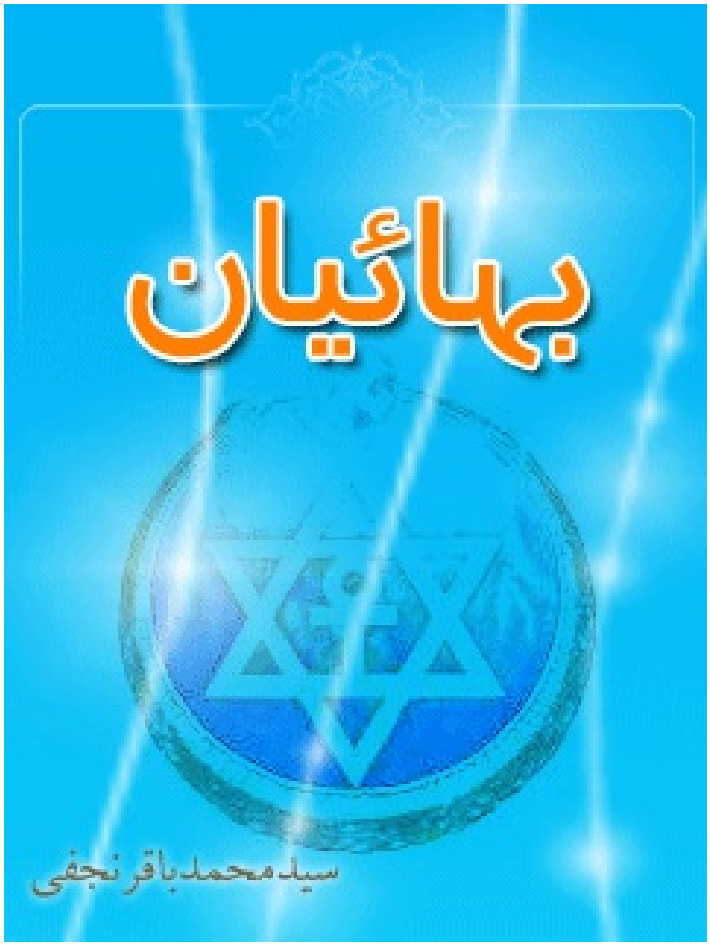
سلام الله علیها
نورفاطمه زهرا
کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



www.noorfatemah.org



www.noorfatemah.org

بهائیان

نویسنده:

محمدباقر نجفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

www.noorfatemah.org

فهرست

فهرست ----- ۵
بهائیان ----- ۹
مشخصات کتاب ----- ۹
پیشگفتار ----- ۹
مقدّمه مؤلّف ----- ۱۰
کتاب اوّل: ----- ۱۱
فصل اوّل: شیخیه زمینه‌ساز بابیّت ----- ۱۱
اشاره ----- ۱۱
الف: شیخ احمد احسائی ----- ۱۱
اشاره ----- ۱۱
صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی ----- ۱۲
صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم ----- ۱۳
صورت اجازه مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر ----- ۱۳
۱/ الف: در دربار قاجاریه ----- ۱۴
۲/ الف: تکفیر ورد ----- ۲۲
اشاره ----- ۲۲
مبحث اوّل: صحت یا سقم اصل مذاکره ----- ۲۵
مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره ----- ۲۷
۳/ الف: تزلزل موقعیت ----- ۳۶
۴/ الف: سقوط کربلاء پایان کار ----- ۴۰
ب: سید کاظم رشتی ----- ۴۴
۱/ ب: بر مسند جانشینی ----- ۴۵
۲/ ب: سقوط کربلا، پایان کار ----- ۴۵

اشاره ----- ۴۵
پ: رکن رابع، ناطق واحد ----- ۴۷
ت: نقدی از نظرگاه تشیع ----- ۶۱
ث: جانشینی و انشعاب ----- ۶۵
فصل دوم: بابیت، زمینه مهدویت ----- ۶۶
الف: اتکاء به شیخیه ----- ۶۶
ب: دعوی بابیت ----- ۷۱
پ) انکار بابیت ----- ۷۳
فصل سوم: قائمیت زمینه من یظهره اللّهی ----- ۷۹
الف) شناخت قائم ----- ۷۹
ب) غیبت قائم ----- ۸۳
پ) دعوی قائمیت ----- ۸۶
ت) مبشر من یظهره اللّه ----- ۸۹
ث) انکار دعاوی ----- ۹۰
شعر ----- ۹۴
فداک روحی ----- ۹۹
ج) اعدام مخبط ----- ۱۰۰
چ) نقد آثار ----- ۱۰۵
ح) تفسیر ناپذیری آثار بیان ----- ۱۱۱
فصل چهارم: من یظهره اللّه ----- ۱۱۱
الف: نص وصایت ----- ۱۱۱
ب) نقض نص و کشف خدائع ----- ۱۱۷
۳/ ۲/ پ: کتاب مقاله شخصی سیاح ----- ۱۵۰
۴/ ۲/ پ: کتاب کواکب الدریه ----- ۱۵۰

۵/ ۲/ پ: کتاب ظهور الحق ----- ۱۵۱
۶/ ۲/ پ: کتاب «تاریخ نبیل زرندی» ----- ۱۵۱
نبیل یعنی چه؟ ----- ۱۵۲
فصل پنجم: الوهیت، من یظهره اللهی بهاء ----- ۱۵۵
فصل ششم: جانشینی و انشعاب ----- ۱۷۶
اشاره ----- ۱۷۶
۱/ الف: نقض نص، جعل مدارک ----- ۱۸۱
ب: ولی امری منقطع ----- ۱۸۶
۱/ ب: نقض نص، کشف خدایع ----- ۱۹۲
کتاب دوم: بیگانگی سیاسی ----- ۱۹۳
فصل اول: خشونت و فتنه ----- ۱۹۳
الف: فاجعه مازندران ----- ۱۹۳
۱/ الف: حادثه‌ی قزوین، توطئه قرة العین ----- ۱۹۳
۲/ الف: اجتماع بدشت ----- ۱۹۶
۳/ الف: حادثه قلعه شیخ طبرسی ----- ۲۰۰
ب: فاجعه‌ی نیریز ----- ۲۱۰
پ: فاجعه‌ی زنجان ----- ۲۱۲
ت: توطئه قتل پادشاه ایران ----- ۲۱۹
فصل دوم: حمایت سیاست‌های خارجی ----- ۲۲۴
اشاره ----- ۲۲۴
الف: حمایت سفارت روسیه در ایران ----- ۲۲۴
ب: حمایت نافرجام دولت عثمانی ----- ۲۳۳
پ: حمایت مأمورین دولت انگلستان در کشورهای خاورمیانه ----- ۲۴۱
ارتباط با حکوکت ----- ۲۴۷

ارتباطات با اشخاص غیر بهائی دیگر ---- ۲۴۷
ت: حمایت صهیونیسم در قبال تعهد بهائیان ---- ۲۴۸
۱/ ت: حمایت بهائیان از تشکیل کشور اسرائیل ---- ۲۴۹
۲/ ت: کسب اقتدارات تحت حمایت صهیونیسم ---- ۲۵۵
۲/ ت: احداث مرکز جهانی بهائیان، با سرمایه امریکائی‌ها وحمایت صهیونیسم ---- ۲۶۳
۳/ ت: محافل بهائیان در کشورهای اسلامی و آفریقائی، یا مراکز جاسوسی به نفع صهیونیسم و اسرائیل ---- ۲۷۲
فصل سوم: پوششی بر بیگانه پرستی ---- ۲۷۳
الف: بی‌وطنی، راهی به سوی بیگانه‌پرستی ---- ۲۷۳
ب: عدم مداخله در سیاست ---- ۲۷۶
اشاره ---- ۲۷۶
۱- عباس افندی: ---- ۲۷۷
۲- شوقی افندی: ---- ۲۷۸
۳- تصریحات محفل ملی بهائیان ایران: ---- ۲۸۰
اشاره ---- ۲۸۰
«پنجم- راجع به عدم مداخله در امور سیاسیه ---- ۲۸۰
۴- احمد یزدانی، مبلغ مشهور بهائی، در کتاب: ---- ۲۸۱
اشاره ---- ۲۸۱
پ: مخالفت با رژیم، زیر پوشش اطاعت از رژیم ---- ۲۸۴

بهائیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی محمدباقر، ۱۳۲۵ - ۱۳۸۱. عنوان و نام پدیدآور : بهائیان محمدباقر نجفی مشخصات نشر : تهران مشعر ۱۳۸۳. مشخصات ظاهری : ۸۲۴ ص.: نمونه. شابک : ۵۰۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۶۳۵-۶۱-۳ وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : چاپ قبلی طهوری ۱۳۵۷. یادداشت : نمایه یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۵۱]-۷۶۴؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع : بهاییگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. موضوع : بابیگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. رده بندی کنگره : BP۳۳۰/ن۳ب۹ ۱۳۸۳ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴ شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۲۶۷۸۷

پیشگفتار

مرحوم استاد سیّدمحمد باقر نجفی (متولد ۲۵ دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی در خرمشهر و متوفّای ۲۶ تیرماه ۱۳۸۱ مدفون در حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام) تحصیل کرده رشته اقتصاد و حسابداری و فلسفه و ادبیات، شاگرد مکتب محیط طباطبایی و مرید شیوه انتقادی مجتبی مینوی و دمخور با علامه محمدتقی جعفری و شاگرد فلسفه وی بوده است. وی پس از آنکه از تحصیل در مدرسه فارغ شد، خود به راه افتاد و این بسیار زود و سریع صورت گرفت. مدت‌های مدید از عمرش را در کتابخانه‌های مصر و دانشگاه الأزهر مشغول پژوهش در نسخ خطی و آثار هنری- دینی شد. یکی از دست‌آوردهای آن پژوهشها، انتشار کتاب آثار ایران در مصر بود. استاد سپس به ایران بازگشت و مشغول کارهای تحقیقی، فرهنگی و هنری شد و آثاری خلق کرد که به حق در ردیف بهترین کارهای پژوهشی، در این دوره از تاریخ ایران بود. اگر قرار باشد در یک سخن، آثار مرحوم نجفی را تعریف کنیم باید بگوییم: آثار استاد همگی در جهت تحقیق و دفاع از میراث اسلامی- ایرانی است؛ آثاری مانند: دین‌نامه‌های ایرانی، آثار ایران در مصر و بسیاری دیگر. یکی از ابعاد بسیار عالی و فراموش ناشدنی استاد، علقه او به شخص رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود؛ به طوری که هرگاه نام آن حضرت بر زبانش جاری می‌شد، اشک در چشمانش حلقه بهائیان، ص: ۱۰ می‌زد و این نشان می‌داد که تا چه اندازه با آن حضرت پیوند درونی دارد. به همین دلیل چندین سال متوالی به پژوهش درباره جغرافیای دینی مدینه منوّره پرداخت که حاصل آن کتاب بسیار ارزشمند مدینه‌شناسی بود که در زمان حیاتش دو مجلد از آن چاپ شد و قرار بود که در ضمن پنج جلد انتشار یابد. نگاه خریدارانه به این اثر نشان می‌دهد که کتاب یاد شده تا چه اندازه حاوی تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای مبسوط مؤلف است، به خصوص که به لحاظ چاپ، از نفاست ویژه‌ای برخوردار بود و می‌توان گفت این اثر مانند شخصیت خود استاد، مشتمل بر احساس مذهبی شدید، یک کار هنری شگرف و یک روحیه تحقیقی در حد عالی است. استاد از آن دسته انسان‌هایی بود که خداوند خیلی چیزها را یکجا به ایشان عطا کرده بود و این کار؛ یعنی مدینه‌شناسی بازده و تجلّی آن نعمت‌ها بود که استاد قدردانش هم بود. استاد نجفی در سالهای پایانی عمرِ پهلوی، چندین اثر که رنگ و بوی نگرش سیاسی- اسلامی داشت انتشار داد. یکی سوز مسلمانی (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲) بود که با نثری دیکلمه‌وار، اندیشه‌هایی را در باب مفاهیم انقلابی- اسلامی آن نگاشت. کتاب دیگر او ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن که مرحوم طالقانی و محمدتقی جعفری بر آن مقدمه نوشتند. نیز کتاب اندیشه علمی مذهب که متن پیاده شده سخنرانی استاد نجفی در دانشکده نفت آبادان بود. اسلام و مارکسیسم اثر دیگر اوست که سال ۱۳۵۴ انتشارات سروش (وابسته به رادیو و تلویزیون ملی ایران) منتشر کرد. دیگر آثار وی، پیش از انقلاب عبارتند از: بررسی کوتاهی از رسانه‌ها، مراکز و سازمان مذهبی ایران، (تهران، ۱۳۵۵)، مجموعه گفتار رادیویی (۱۳۵۳-۱۳۵۴، دو مجلد، ۳۶۲ ص)، خروش حماسه‌ها به‌یاد فاطمه، به‌یاد پیامبر، به‌یاد ولایت (شرکت انتشار، ۱۳۵۱) زندگی و اصالت

مذهبی (خرمشهر، ۱۳۴۹)، متافیزیک مسیحی (شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶). و برخی از آثار ایشان بعد از انقلاب: خوزستان در منابع ایرانشناسی (طهوری، ۱۳۶۱)، دین نامه‌های ایران (برلن، ۱۳۶۴) و چندین مقاله و کتاب دیگر. شاید بتوان گفت یکی از بهترین آثار ایشان «مصحف ایران» است که بر اساس بیش از ۱۸۰ نسخه خطّی ایرانی و در دو جلد همراه با یک ضمیمه در اواخر سال ۱۳۸۲ ه. ش. بهائیان، ص: ۱۱ به صورت یک اثر هنری جاودان انتشار یافت. ایشان در شماره ۳۳ فصلنامه میقات حج (پاییز ۷۹) ضمن مصاحبه‌ای، شرحی از زندگی و کارهای علمی خود را ارائه کرده است. کتاب بهائیان آگاهیم که فرقه منحرف و ضالّه بهائیت در طول دوران پهلوی دوم، با حمایت مستقیم عناصر این رژیم و حتی با حمایت شخص پهلوی، به رغم قسمی که در دفاع از مذهب تشیع اثناعشری یاد کرده بود، بسیار رشد کرد. تصور اینکه فردی بهایی با نام هویدا سیزده سال بر مسند نخست وزیر بنشیند، آن هم در دولتی که مدّعی دفاع از مذهب تشیع بود!، بسیار شگفت است؛ اما با توجه به ماهیت خبیث و کثیف پهلوی و اینکه در واقع مشتی رجاله و وابسته در آن دوره بر ایران اسلامی و شیعی حکمرانی می‌کردند، این امر چندان شگفت نیست. به جز هویدا، دهها تن از سران رژیم، بهایی بودند و با تمام وجود با آگاهی و حمایت خاندان پهلوی به حمایت از بهائیت پرداخته، در جهت ترویج آن تلاش می‌کردند. امام خمینی قدس سره، رهبر روشن ضمیر انقلاب اسلامی، با فراست دریافته بود که حامی و بانی اصلی این فعالیت‌ها، دربار پهلوی است؛ بنابر این، برخلاف بسیاری دیگر، نوک پیکان حمله را متوجه این رژیم کثیف کرد و بحمدالله با سرنگونی آن نظام، بساط تبلیغات آیین پوچ بهائیت هم برچیده شد. با این حال، در همان روزگار بودند کسانی که با توجه به شدت فعالیت بهائیان، مصمم بودند در برابر تلاشهای تبلیغاتی و علمی آنان بایستند. این کارها بیش از همه تبلیغاتی بود و در این میان، یک کار پژوهشی گسترده که بتواند تکیه‌گاه تحصیل‌کردگان و دانشجویان و طلاب باشد و ماهیت این فرقه ضالّه را به لحاظ تاریخی، آن هم به صورت عالمانه نشان دهد، وجود نداشت. این وظیفه را استاد نجفی بر عهده گرفت. وی مدتها با حمایت برخی از تشکل‌های اسلامی که اسنادی از این گروه در اختیار داشتند، پشت کرسی تحقیق و تتبع نشست و بهائیان، ص: ۱۲ سرانجام در سال ۱۳۵۶ ش. موفق به تدوین کتاب بهائیان شد. این کتاب که مانند دیگر آثار استاد، مشحون از پژوهش و دقت است، با تکیه بر متون اصلی و اسناد موثق تدوین شده است. بی‌شک نه تنها تا آن زمان، بلکه مع‌الأسف، حتی الآن نیز کتاب جامعی که بتواند روند شکل‌گیری این فرقه منحرف را نشان دهد، به بازار عرضه نشده و این تنها اثر جامعی است که از زمان شکل‌گیری مرام شیخیه و سپس براساس آن بابیه و بهائیه نوشته شده و در اختیار است؛ تأسف از این بابت واقعا عمیق است، زیرا در جهان اسلام، ایران به عنوان منشأ این فرقه ضاله شناخته شده و به همین دلیل، لازم است در این باره، به مسؤولیت تاریخی خویش بیشتر عمل کرده و با عرضه کارهای پژوهشی گسترده، ماهیت ساختگی این فرقه را نشان دهد. اثر استاد نجفی نه تنها به لحاظ نشان دادن تاریچه شکل‌گیری بهائیت، بلکه به دلیل اشتمال آن بر یک پژوهش جامع درباره شیخیه نیز اثری ارجمند است؛ زیرا در این باب هم، جز چند کار پراکنده، کار جدی صورت نگرفته است. پس از گذشت سالها از انتشار آن (۱۳۵۶، تهران، طهوری) لازم بود تا این اثر تجدید چاپ شود. این مطلب توسط معاون محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری با استاد در میان گذاشته شد و پس از موافقت، کتاب حروفچینی و برای تصحیح خدمت استاد فرستاده شد. هنوز استاد بیش از نیمی از کتاب را تصحیح نکرده بودند که دست اجل ایشان را از دامان ایران اسلامی گرفت. کار تصحیح دنبال شد و بحمدالله همان گونه که شاهد هستید این اثر ارجمند در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. نشر مشعر مفتخر است که توفیق یافت این رسالت فرهنگی را به خوبی ادا کند و از این بابت، خدای متعال را شاکر است. رسول جعفریان- مهرماه ۱۳۸۳ بهائیان، ص: ۱۳

مقدّمه مؤلّف

این کتاب نتیجه تحقیقات و کوششی مداوم در طول ۱۵ سال ... که در نتیجه مساعدت بی‌دریغ دوستداران حقیقت و دلسوزان وطن،

تنظیم و نگارش آن ۴ سال به طول انجامید. فصول مختلف کتاب، به هم پیوسته و مرتبط به هم هستند. مجموعه‌ای است از موضوعاتی که شناخت هر یک از آنها، مستلزم شناخت دیگری است ... و در این راه مؤلّف را ادعایی نیست، زیرا می‌داند و معترف است که در این راه بسیارند کسانی که بهتر از او می‌دانند، و پیش‌تر و بیش‌تر از او زحمت بی‌دریغ کشیده‌اند. هدف مؤلّف از تألیف این کتاب: ۱- از نظرگاه علمی، خدمتی است عاجزانه به شناختی بی‌غرضانه در دو قلمروی تاریخ و عقیده. نه تبلیغ و ردیه. ۲- از نظرگاه فرهنگی، کوششی است برای آگاهی دادن به نسل جوان وطنمان که همواره در جستجوی هویّت فرهنگی خود با استعمار فرهنگی دست به گریبان است. ۳- از نظرگاه اجتماعی، قدمی است کوتاه در راه شناساندن گروهی که به اتکاء منافع خارجی مصمّم به دخل و تصرفاتی در نظام اجتماعی- اسلامی ایران هستند. ۴- به اعتبار سیاسی، گامی است ناچیز در راه افشای محققانه عاملی از عوامل ضدّ ملّی که همواره مورد استفاده گروه‌های خارجی فشار سیاسی می‌باشد. تا از این طریق به بهائیان، ص: ۱۴ وحدت ملّی ایران در پرتو نظام ارزشی اسلام خدشه وارد سازند. بی‌شک اگر در این راه لغزشی در صفحات کتاب ملاحظه شود، تعصبی نبوده و اگر خطایی باشد، غرضی نیست. اساس نظریات، نقدها و تجزیه و تحلیل‌هایی که مؤلّف در طول تحقیق و تألیف کتاب متحمّل آن شد همانا منابع تحقیقی و موافق بابیان و بهائیان است تا در چهارچوب نظری بهائیت و به محتوای فکری و عملی بهائیان رهنمون شویم. با سپاس فراوان از الطاف بی‌دریغ حضرت حجّة الاسلام شیخ محمود حلبی دامت برکاته. سیّدمحمّدباقر نجفی

کتاب اوّل:

فصل اوّل: شیخیه زمینه‌ساز بابیّت

اشاره

پیش از بررسی و شناختی کلّی از اصول عقاید شیخیه در خصوص «بابیت» و «نیابت امام»، که اساساً مبنای دعوی «بابیان» است، منطقی به‌نظر می‌رسد که به شرح حال و تاریخ زندگانی «شیخ احمد احسائی» مؤسس شیخیه و دیگر جانشینان و مشایخ پس از او «اشارتی» مجمل شود:

الف: شیخ احمد احسائی

اشاره

به استثنای کتاب «روضات‌الجنات فی احوال‌العلماء والسادات» مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری «۱» و کتاب «قصص‌العلماء» مرحوم میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی «۲» و ده‌ها مأخذ و کتب متأخرین و معاصرین غیرشیخی، شش رساله و کتاب موثق شیخی بهائیان، ص: ۱۸ در شرح حیات شیخ احمد در دسترس ماست. اول: رساله‌ای است به زبان عربی که شیخ احمد، به تقاضای فرزندش «شیخ محمدتقی» در شرح حال خود نگاشته است. این رساله در صفحه ۱۶۶ الی ۱۷۹ از جلد اوّل کتاب: «فهرست» تألیف شیخ ابوالقاسم ابراهیمی بن زین‌العابدین کریم خان کرمانی، مشهور به «سرکارآقا» (۱۳۱۴- ۱۳۸۹ ه. ق.) چاپ و منتشر شده است. دوم و سوم: رساله‌ای است عربی، تألیف «شیخ عبداللّه»: فرزند شیخ احمد، که محمدطاهر خان بن حاج محمدکریم‌خان، عموی سرکارآقا، آن را به فارسی ترجمه و در ۹۶ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۰ ه. ق. نشر داده است. چاپ دوم این رساله به انضمام رساله‌ی «تذکرةالأولیاء» در محرم‌الحرام ۱۳۸۷ ه. ق به قطع رقعی و به نفقه بی‌بی علویه خاندانی، در چاپخانه سعادت کرمان انتشار یافته

است. چهارم: رساله «تنبیه‌الغافلین و سرورالناظرین» نوشته آقا سید هادی هندی، از شاگردان سید کاظم رشتی است. پنجم: کتاب «دلیل‌المتحیّرین» نوشته: سید کاظم رشتی، که متن عربی آن در ۱۳۶۴ ه. ق. سربی با ۱۵۳ صفحه منتشر و ترجمه فارسی آن توسط میرزا رضی، به سال ۱۲۶۱ ه. ق. چاپ سنگی شده است. ششم: «هدایهٔ‌الطالبین» نوشته: حاج محمدکریم‌خان کرمانی، چاپ سنگی بمبئی و ایران می‌باشد. این کتاب مجدداً با حروف سربی در ۱۸۸ صفحه، به سال ۱۳۸۰ ه. ق، از طرف مدرسه ابراهیمیه کرمان منتشر شده است. براساس اقوال مآخذ مذکور، شیخ احمد، از اهالی «احساء»، «۱» فرزند زین‌الدین بن ابراهیم بن قصر بن ابراهیم بن داغر است که در ماه رجب سال ۱۱۶۶ ه. ق. به‌دنیا آمد. اجداد شیخ، تا داغر بن رمضان، همگی پایبند مذهب شیعه اثنی‌عشری بودند و رمضان بن راشد بن دهیم بن شمروخ بن صوله و ... بادیه نشین، مردمی فاقد علم و بهائیان، ص: ۱۹ معرفت، و ناآگاه بر طریقه اهل سنت و جماعت عمل می‌نمودند. «۱» داغر پس از بروز اختلافاتی با پدرش، ترک وطن نمود، و در «مطیرفی» که یکی از قراء «احساء» است، اقامت گزید. وی پس از مدتی از مذهب اجدادی خود دل برید، و به مذهب شیعه اثنی‌عشری دل سپرد. شیخ احمد، از چگونگی پشت سر گذاردن کودکی و نوجوانی خود، به استثنای ذکر مقداری از عواطف رقیق مذهبی و احساسات جستجوگرانه «۲» یادآور می‌شود که کتاب «اجرومیّه» و «عوامل» را نزد شیخ محمد بن شیخ محسن به‌انجام رسانده و قبل از آن در حالی‌که پنج سال از عمرش گذشته بود، قرائت قرآن مجید را آموخته است. در سال ۱۱۸۶ ه. ق، یعنی پس از آنکه بیست سال از عمرش گذشته بود، ترک موطن نمود وبه‌منظور کسب معارف وفیض مواهب، عازم کربلای‌معلی و نجف اشرف گردید. «۳» و در درس و مجالس بحث مشاهیر علمای دینی وقت: مرحوم آقاباقر وحید بهبهانی، «۴» بهائیان، ص: ۲۰ مرحوم آقاسیدمهدی بحرالعلوم، «۱» مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر «۲» ومرحوم میر سید علی طباطبائی «۳» حاضر گشت. «۴» تا اینکه پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصره علامه حلّی» «۵» از جانب‌مرحوم آقاسیدمهدی بحرالعلوم، مرحوم‌مبرورآقا سید علی صاحب ریاض، مرحوم مبرورشیخ جعفر بن‌شیخ خضر و ... به اخذ درجه اجتهاد در روایت و درایت نائل گردید. «۶» دقت و توجه در متن صورت اجازات، به‌خوبی نمایانگر مراتب والای فضل و کمال شیخ است. تا آنجا که به تصدیق همگان، شیخ احمد پس از دستیابی به چنین مقامی، کراراً مورد احترام و ستایش قرار گرفته است. و سید، پس از ملاحظه رساله «قدر» «۷» شیخ، بهائیان، ص: ۲۱ فضل و کمال شیخ را بسیار ستوده است. «حاج محمدخان کرمانی»، در کتاب «هدایهٔ المسترشد» «۱» قسمت‌هایی از صورت اجازات مرحوم مبرور «شیخ احمد دمستانی»، «آقا میرزا مهدی شهرستانی»، «شیخ حسین درازی» «آقا سید علی طباطبائی»، «آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم» و «شیخ جعفر نجفی» را که مدعی است عیناً در نزدشان محفوظ و نگهداری می‌شود، نقل کرده است. بی‌شک ارائه بعضی از آنها، به‌خاطر توجه بیشتر به تأکید مشایخ عصر نسبت به مقام دینی شیخ، که بعدها یکی از دلایل اساسی تأیید عقاید و روش شیخ از جانب شیخیه به‌شمار می‌آید، ضروری است.

صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه علی نعمه المتواترهٔ و آلائه المتکاثرهٔ و الصّلوهٔ علی سید أهل‌الدنیا والأخرهٔ محمّد و عترته الطاهرهٔ، و بعد فیقول العبد الخاطی ابن محمدعلی الطباطبائی- اوتی کتابه بیمناه و جعل عقباه خیراً من دنیاه-: إنّ من أغلاط الزمان وحسنات الدهر الخوّان، اجتماعی بالأخ الروحانی والخلّ الصمدانی، العالم العامل و الفاضل الکامل، ذی‌الفهم الصائب والذهن الثاقب، الراقی أعلی درجات الورع والتّقوی والعلم والیقین، مولانا الشیخ أحمد بن الشیخ زین‌الدین الإحسائی- دامظلّه‌العالی-، فسألنی بل أمرنی أن أجیز له ما صحّ لدیّ إجازته و اتّضح علیّ روایته من مصنفات علمائناالأبرار و فقهائناالأخیار بالأسانید المتّصلهٔ إلی الأئمهٔ الأطهار وخلفاء الرسول المختار، سیما الکتب الأربعهٔ الشهیرهٔ کالشّمس فی رابعهٔ النهار: الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار و سایر کتب شیخ الطائفهٔ المحقّقهٔ، و مروّج بهائیان، ص: ۲۲ الشریعهٔ والطریقهٔ الحقّهٔ، وکتب سیدالمرتضی الملقّب بعلم الهدی، وکتب آیهٔاللّه

العلامة و حجته‌الخاصّة علی‌العامّة، و کتب المولیین الرشیدین الشهیدین السّعیدین، وسایر کتب علمائنا المتقدمین والمتأخّرین- رضوان اللّه تعالی علیهم أجمعین- سیما کتب شیخی‌الرّبانی و والدی الروحانی، مؤسّس ملة سیّدالبشر فی رأس المأة الثانیة عشر، خالی العلامة وأستاذی الفهّامة، الأجلّ الأفضل الأکمل مولینا محمدباقر بن محمد أکمل- قدّس‌اللّه فسیح تربته و أسکنه بحبوبة جنّته- فأجزت له- دام مجده- روایة جمیع ذلک ... الخ.

صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم

بسم اللّه الرّحمن‌الرّحیم الحمد للّه‌الّذی رفع درجات العلماء، و جعلهم ورثة‌الأنبیاء و خلفاءالأوصیاء، و فضّل مدادهم علی دماءالشّهداء، والصّلوة والسّلام علی رسوله‌المبعوث بالشّریعة الغرّاء والحنفیّة البیضاء محمّد و آله الأئمة الأمناء والقادة الأدلّاء، ما اظلّت‌الخضراء و اقلّت‌الغبراء، و انبعت ثمارالعلم فی طروس العلماء، و اترعت کؤوس الفضل من دروس الفضلاء، و بعد فلمّا کان من حکمة‌اللّه البالغة و نعمه السابغة أن جعل لحفظ دینه و أحکامه علماء مستحفظین لشرایعه و أحکامه، صار یتلقّی الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم أهل‌العصمة [الحکمة] «۱» والشرف، فبلغوا بذلک أعلی‌المراتب و نالوا به أتمّ‌المواهب، و کان ممّن أخذ بالحظّ الوافی [الوافر] «۲» الأسنی وفازبالنصیب المتکاثر الأهنی زبدة‌العلماء العاملین و نخبة‌العرفاء الکاملین، الأخ الأسعد الأمجد، الشیخ أحمد بن الشیخ زین‌الدین الإحسائی- زید بهائیان، ص: ۲۳ فضله و مجده، و علا- [أعلی «۱» فی طلب العلی جدّه- و قد التمس منّی- أیّده‌اللّه تعالی- الإجازة فی روایة‌الأخبار الواردة عن الأئمة‌الأطهار- علیهم سلام‌اللّه آناءاللیل والنهار- عنّی عن مشایخی الأعاظم الأجلّة و وسائطی إلی رؤساءالمذهب والملّة، فسارعت إلی إجابته و قابلت التماسه بإنجاح طلبته؛ لما ظهر لی من ورعه و تقواه و نبله و علاه، فأجزت له وفّقه‌اللّه ... الخ.

صورت اجازه مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر

بسم اللّه الرّحمن‌الرّحیم والحمد للّه‌ربّ‌العالمین، الحمدللّه الذی أبرز أنوارالوجود من ظلمات العدم، و أبان بتغیر العالم أنّه المتفرّد بالأزلیّة والقدم، و جعل دین نبینا محمد- صلّی‌اللّه علیه و آله- من بین‌الأدیان کنارٍ علی علم، و ختم به الأنبیاء و بأمّته ختم تمام الأمم، و أیّده بالمعجزات الظاهرات بین العرب و العجم، و نصره بالآیات الباهرات المسمعات أهل السمع والصمم، و بعلیّ حجة‌اللّه الراقی علی أشرف کتفین بأشرف قدم، و آله الذین تشرّفت بهم بقاع مکة والبیت و الحرم- صلّی اللّه علیهم ما خضع خاضع أو خشع خاشع من خشیة باریءِ النّسم- أمّا بعد فإنّ العالم العامل والفاضل الکامل، زبدة العلماء العاملین، و قدوة الفضلاء الصالحین، الشیخ أحمد ابن المرحوم المبرور الشیخ زین‌الدین؛ قد عرض علیّ نبذة من أوراق تعرّض فیها لشرح بعض کتاب تبصرة المتعلمین لحجة‌اللّه علی العالمین، و رسالة صنّفها فی الرّد علی الجبریّین، مقوّیاً فیها لرأی العدلیّین، فرأیت تصنیفاً رشیقاً قد تضمّن تحقیقاً، و تدقیقاً قد دلّ علی علوّ قدر مصنّفه و جلالة شأن مؤلّفه، فلزمنی بهائیان، ص: ۲۴ أن أجیزه بعد ما استجازنی أن یروی عنّی ما رویته عمّن أجازنی، کشیخی زبدة‌الأوایل والأواخر، مشیّد دین‌الصادق والباقر، أستادالکلّ فی‌الکل، مولانا المرحوم آقا محمدباقر و شیخی أستادالجمیع علی‌الأطلاق و فریدالعصر فی جمیع الآفاق مشیّد مذهب أهل‌العدل فی رأس المأتین بعد الألف من هجرة سیدالثقلین، السید مهدی الطباطبائی- لا- برح الزمان بأیام وجوده مزهراً، والکون ببقاء جنابه فرحاً مستبشراً- عن مشایخهم الأعلام حتی تتّصل السلسلة بالأئمة المعصومین- علیهم أفضل الصّلوة والسّلام- و لا سیّما ما فی‌الکتب الّتی علیها المدار، من‌الکافی والتهذیب والفقیه والاستبصار، و کذا ما فی‌الوسائل والبحار ... الخ. شیخ احمد احسائی، پس از شیوع بیماری طاعون «۱» در عراق، به موطن خود بازگشت. و مریم بنت خمیس آل عصری را به نکاح خود درآورده، چهار سال در بحرین اقامت گزید. و پس از وفات فاطمه بنت علی بن ابراهیم، جده

فرزندش «شیخ عبداللّه» عزم عتبات نمود. پس از مراجعت در محله «جسرالعبید» بصره توقف کرد. از آنجا به «ذورق» رفته، پس از سه سال توقف، در سال ۱۲۱۶ ه. ق. در حالی‌که «وهابیان» «۲» در کربلا بهائیان، ص: ۲۵ قتل و غارت می‌کردند. به بصره بازگشت. و از آنجا به‌خاطر دوری از مردم به یکی از قراء بصره به‌نام «حبارات» پناه جست و باز به بصره برگشته، از آنجا به قریه «تنویه» نقل مکان داد. که محیط آنجا هم موافق طبع نیافتاد و در سال ۱۲۱۹ ه. ق. به قریه‌ای به‌نام «اصفاوه» به سفارش عبد المنعم بن سید شریف جزائری که از مشاهیر آن منطقه بود عزیمت نمود و آنگاه به قریه‌ای از قراء واقع بر شعبه‌ای از شعب شط فرات موسوم به «شطالکار» سپس به «ذورق». آنگاه به بصره و پس از آن عتبات را محل اقامت نمود، تا اینکه تصمیم گرفت جهت زیارت مرقد امام رضا علیه السلام هشتمین امام شیعیان به ایران سفر کند.

۱/ الف: در دربار قاجاریه

در سال ۱۲۲۱ ه. ق. شیخ احمد بر سر راه خود، در حالی که ۵۴ سال از عمرش می‌گذشت، عازم یزد گردید. و طبق تأیید همه محققان شیخی و غیر شیخی ورود شیخ احمد از جانب علمای امامی مذهب یزد که از سوابق تحصیلی و اجازات روایتی او کم و بیش آگاه بودند، با استقبال و احترام همراه بود. ولی شیخ احمد با وجود اصرارهای مکرر اهالی یزد، ترک یزد کرد. و با قبول وعده بازگشت عازم مشهد شد. سپس در مراجعت به یزد، به گفته «شیخ عبداللّه»: «چون ایشان را (منظور مردم یزد) لایق و شایق دید، اجابت فرمود، بعض عیال را به مصاحبت علی و سید صالح و خلیفهٔ بن دیرم از راه شیراز و بهبهان و ذورق روانه بصره کرد. و خود با یکی از زوجات و سید حسین در یزد اقامت گزید و بنای دعوت نهاد ... «۱». در اندک مدتی بر اثر تبحر و دقتی که در طرح مسائل دینی از خود نشان می‌داد، در مدارس علوم دینی ایران، مشهور و زبانزد اهل علم گردید. فتحعلیشاه قاجار، چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد، و شاید به‌خاطر این‌که قبل از دستیابی شیخ به زعامت دینی شیعیان، او را موافق حال کند و زمینه دوستی را قبل از به اقتدار رسیدن فراهم سازد، اظهار اشتیاق نمود که به‌هر نحوی شده است، شیخ را البته بهائیان، ص: ۲۶ برای دیدن و در عین حال وابسته به دربار خود کردن که سیاست داخلی درباریان قاجار در قبال همه بزرگان اهل دین مقتضی آن بود، به‌سوی تهران دعوت کند. و خود نامه‌ای به این مضمون خطاب به شیخ احمد نگاشت: «اگرچه مرا واجب و متحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرّف شوم، چراکه مملکت ما را به قدوم بهجت‌لزوم خود منور فرموده لکن مرا به‌جهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لااقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادیی است غیرذی‌زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا، البته به قحط و غلا مبتلا خواهند گشت، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست. والّا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم، چه جای آنکه نسبت به آن بزرگوار تکبّر ورزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدوم میمنت سرافراز فرموده فَبِهَاالمطلوب والّا خود به‌ناچار اراده دارالعباده خواهم نمود ...». «۱» در منابع معتبر طریقه دینی شیخیه، از این نامه تلویحاً به عظمت، و یکی از نشانه‌های والایی شخصیت شیخ قلمداد کرده‌اند «۲» مضافاً این‌که نامه‌های فتحعلیشاه را که حاوی مقداری سؤالات دینی است، مزید بر این امر نموده‌اند. باتوجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان فتحعلیشاه قاجار، و نفوذ مأموران خارجی و دست‌اندازی روسیه و انگلیس و فرانسه و عثمانی به سرحدات ایران، آنهم در سال ۱۲۲۳ ه. ق.، که مخاصمه و جنگ‌های شدید با سرداران روسی از جمله «کدویچ» در ماجرای «ایروان» و «نخجوان»، فتحعلیشاه قاجار طی نامه‌ای (رمضان ۱۲۲۳ ه. ق) سؤالاتی خدمت شیخ احمد احسائی مطرح کرده که همراه با پاسخ شیخ در رساله‌ای که بعدها به‌نام «خاقانیه» «۳» نامیده شده، از طرف مدرسه دینی شیخیه در ایران چاپ و منتشر شده است. در رساله مذکور سؤالات فتحعلیشاه را چنین می‌خوانیم: بهائیان، ص: ۲۷ ۱- استفسار از کیفیت نکاح اهل جنّت. ۲- اهل جنّت بیش از چهار زن عقدی می‌توانند تزویج نمایند یا نه؟ ۳- استفسار از احوال مختلفه که بر انسان وارد می‌شود از قبیل حزن و سرور و اقبال بر طاعات و معاصی و حال آنکه سبب

ظاهری ندارد؟ ۴- سؤال از کیفیت موت و مفارقت روح و نزول در جنت مثالی که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟ ۵- تنعّم جنت مثل تنعّم دنیاست یا طور دیگر است؟ و در سال ۱۲۳۴ ه. ق، در رساله «سلطانیه» «۱» سؤالات فتحعلیشاه را چنین می‌خوانیم: ۱- سؤال از تفاضل میانه ائمه اطهار علیهم السلام و تعیین فاضل و مفضول ایشان؟ ۲- سؤال از مراتب نبوت و ولایت و آنچه متعلق به اینها است. «شیخ احمد» ضمن پاسخ به این سؤالات و سؤالات شاهزاده «محمدعلی‌میرزا دولتشاه» «۲» نسبت به دربار قاجار عنایت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از آن‌را به‌حدّی فزونی بخشیده که فحوای کلام تملّق و گزافه‌گویی را آشکارا نشان می‌دهد از جمله: ۱- در «رساله سلطانیه» جلد دوم، «جوامع‌الکلم» صفحه ۲۴۴ خطاب به فتحعلیشاه قاجار چنین می‌نویسد: بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمد للَّه‌ربّ‌العالمین و صلّی اللَّه علی محمد و آله‌الطاهرین. أمّا بعد فیقول‌العبد المسکین احمد بن زین‌الدین احسائی: أوردت علیّ من ناحیة الرفیعة السامیة، و الجهة المنیعة العالیة، ناحیة الجناب المکین، عزالمؤمنین و حامی‌الملة والدین، طالب‌الحق والیقین، مسفرالملوین، و قرةالعین، بهائیان، ص: ۲۸ وجامع کلّ زین، سلطان‌البرّین و خاقان‌البحرین، حافظالأمان و مارس أهل‌الإیمان، عالی‌القدر و الشأن، و سامی‌الرّقبة والمکان، السّلطان بن‌السّلطان بن السّلطان والخاقان ابن‌الخاقان بن خاقان السلطان، فتحعلی‌شاه، شدّاللَّه عضده، و هزم اللَّه به جنودالکافرین والمنافقین، و شرّداللَّه بما یمدّه من‌النّصر جیوش‌المعتدین، و شیّد بنیان سلطنته بالإمداد والتحصین، و مدّاللَّه ظلال عزّه و نصره علی جمیع المؤمنین، بحرمة المیامین و خیرالخلق أجمعین محمد و آله‌الطاهرین- صلواةاللَّه علیهم أجمعین- آمین ربّ‌العالمین. ۲- در رساله «خاقانیه» رساله پنجم، «جوامع‌الکلم»، جلد اول، صفحه ۱۲۰، خطاب به فتحعلیشاه قاجار می‌نویسد: بسم اللَّه الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه‌رب‌العالمین، و صلّی‌اللَّه علی محمّد و آله‌الطّاهرین. أما بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین‌الدین الإحسائی: انّ حضرة جناب‌العالی الشأن الوثیق الأرکان، حاوی السلطنتین: سلطنة العقل و الفهم و سلطنة الملک والسلطان، و فخرالملوک الریاسة والسلطان، و فجرالنور إذا استبان، معزّالمؤمنین ببسطالإحسان، و مذلّ کلّ متمرّد فتّان، ظلّ‌اللَّه علی عباده‌المؤمنین بالأمان و حصنه‌المنیع البنیان، الحافظ لحوزة هذه‌الدّین عن استیلاء أهل‌الأدیان، و حافظالإسلام والإیمان، المحفوظ بعین‌الملک الدیّان من شرّ کلّ جبار و شیطان، من مردةالإنس والجانّ، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلی‌شاه، الممدود بالنّصر من مددالرّحمن، أدام‌اللَّه دولته و خلّد سلطنته و حفظه، و ألقی فی قلوب‌العباد محبّته و رفع علی الملوک رتبته، ألّلهم فکما وهبت له بهائیان، ص: ۲۹ الحکمتین: حکمةالفطنة، و حکمةالسلطنة، فهب له من فضلک فی هذه‌الدنیا طول البقاء، و مکّنه فی‌الأرض کما یشاء، واجعل به عندک حسن‌اللقاء، و توّجه بتاج‌النّصر من مدد قوتک‌القاهرة، و ألبسه جمال هیبتک الباهرة، واجعل عاقبته إلی نعیم جنةالدنیا و نعیم جنةالآخرة، فإنّ ذلک علیک سهل یسیر، و أنت علی کلّ شیءٍ قدیر و بالإجابة جدیر، آمین ربّ‌العالمین. ۳- در رساله «مسائل فقهیه»، جلد دوم، «جوامع‌الکلم» صفحه ۲۲، خطاب به شاهزاده محمدعلی میرزا چنین می‌نویسد: بسم اللَّه الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه‌ربّ‌العالمین، و صلّی اللَّه علی محمّد و آله‌الطّاهرین. أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین‌الدین الإحسائی: انّه قد وردت إلیّ مسئلة شریفة، تشتمل علی أبحاث لطیفة من الجنّات، العالی الشأن، شدید الأرکان، عضدالدولة الغرّاء و رکن‌السلطنة الزهراء، حلیف السعادة و جلیل الرفادة، المحترم الأعظم و الأجلّ الأکرم، ذی‌الطالع المسعود الأشمّ، الأمیرزاده محمد علی الشاهزاده زاداللَّه إرفاده و أجزل إمداده بنصره و تأییده، و مدّ ظلاله و شفقته و رأفته علی عباده، و أحیی بماء تعطّفه و برکة شفقته میت بلاده، إنّه علی کلّ شیءٍ قدیر، و بالإجابة جدیر، و هی قوله الشریف، أصلح‌اللَّه أحواله و بلّغه من‌الخیرات مآله فی مبدئه و ماله آمین. ۴- در رساله «صومیّه»، جلد دوم، «جوامع‌الکلم»، صفحه ۱، خطاب به شاهزاده محمد علی‌میرزا چنین می‌نویسد: بسم اللَّه الرّحمن‌الرّحیم الحمد للَّه‌ربّ‌العالمین، و صلّی‌اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین، أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین‌الدین‌الإحسائی: أنّه قد أمرنی من یجب علیّ بهائیان، ص: ۳۰ طاعته، و تلزم علیّ إجابته، و هو ذو الشأن الرفیع، و العزّ المنیع، و الرأی البدیع، معزّالدّین و ناصرالمؤمنین، مرغم أنف‌الباغین، و کاسر شوکةالمعتدین، الرکن الأقوی للدولة الزّاهرة، و العضد الأعلی للسّلطنة المنیرة الفاخرة، ذی‌الذّکر المستطاب لدی أولی‌الألباب، و نسل‌الأماجد الأنجاب، حلیف السعادة، و

کعبةالإفادة، ابن السلطان ابن السلطان، و نجل‌الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمدعلی الشاهزاده أدام‌اللَّه إمداده و نصر أجناده، و رفعه علی أعلی مراتب العزّ والشّرف و زاده، آمین ربّ‌العالمین، أمرنی لعالی همّته، و عظیم عزیمته، خلّداللَّه دعائم دولته بما یتعلّق بأمر آخرته، أن أکتب فی قصّة أحکام‌الصیام. ۵- در رساله «عصمةرجعت»، جلد اول، «جوامع‌الکلم»، رساله دوم، صفحه ۱۴، شاهزاده محمدعلی میرزا را چنین خطاب می‌کند: بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمد للَّه‌جزیل النّعم و الآلاء، و جمیل الإفضال والعطاء، و حسن البلاء و جلیل العظمة والکبریاء، و صلّی‌اللَّه علی محمد و آله النبلاء، الذین خصّهم بالعصمة والولاء، و جمّلهم بأکمل الثناء، و جعلهم ملوک‌الدنیا والآخرة والأولی، و صلّی‌اللَّه علیه و علیهم مادامت الأرض والسّماء، أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین‌الدین الإحسائی: أنّ حامی حوزةالمسلمین و ناصرالدّین و معزّالمؤمنین، العضدالیمنی للسلطنة البهیّة و الرّکن الأقوی للدّولة السنیّة، حلیف السّعادة و جلیل الإفادة و رافد الرفادة، کعبةالکرم و حزم الشیم و المولی المحترم، الشاه بن الشاه بن الشاه محمد علی میرزا الشاهزاده، ادام اللَّه تأییده و إمداده و أشاد نصره و إفاده و أیّده بالنصر هو و أجناده، و حفظه هو و أولاده، و سدّده و سدّد له نظام دولته علی ما أحبّه و بهائیان، ص: ۳۱ أراده، و أصلح بما تقرّبه عینه معاده، و ختم أحواله و أعماله بالسعادة، إنّه سمیع‌الدعاء، لطیف لما یشاء، و هو علی کلّ شیءٍ قدیر، و بالإجابة لمن دعاه جدیر، رحم‌اللَّه من قال آمین، فإنّ فی ذلک صلاح‌الدّنیا والدّین، قد أمر محبه و داعیه أن ... ۶- در رساله «شاهزاده محمود»، جلد اوّل، «جوامع‌الکلم» صفحه ۲۰۰، شاهزاده را چنین خطاب می‌کند: بسم‌اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمد للَّه‌ربّ‌العالمین، و صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین. أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین‌الدین المُطیرِفی الإحسائی الهجری: أنّ الجناب العالی الشامخ، و العلم الجالی الباذخ، رکن‌الدولة الرکین، و عضدالسلطنة المتین، کعبةالوافدین، و عزّالدّین و ناصرالمؤمنین و ملجأ المضطرّین، حلیف السّعادة و عظیم الرفادة المحترم، محمود الشّاهزاده أدام‌اللَّه علیه إمداده، و أنعم علیه زاده، و بلّغه فی‌الدارین مراده، بحرمةالمیامین محمّد و آله‌الطاهرین. تمامی این اسناد تاریخی نشان می‌دهد که «تملق‌گویی» شیخ، نسبت به فتحعلیشاه و شاهزادگان قاجار یک شیوه همیشگی بوده است. و درواقع یکی از دلایل این مسأله که به تصریح مرحوم میرزا محمد تنکابنی در صفحه ۴۲ کتاب «قصص‌العلماء»: «شیخ احمد در هر بلد مطاع و ممجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت ...». بعدها مشایخ شیخیه کرمان، در مدح صاحبان قدرت قاجاری، شیوه افراط در مدح را تقلید کردند. تا به این مناسبت، موقعیت اجتماعی خود را به اتکای قدرت‌های محلی و کشوری وقت، تثبیت، از این طریق مصالح دنیوی خود را تحکیم بیشتری بخشند، با رعایت بی‌طرفی باید گفت در غیر این صورت و با حسن نظر، پاسخ این سؤال چه خواهد بود؟ بهائیان، ص: ۳۲ دلیل ارتکاب به چنین تملق‌گوییهای خلاف واقع چه بوده است؟ جهت اثبات این مسأله که مشایخ شیخیه ... شیوه شیخ را دنباله‌روی و تقلید کردند، به ذکر نمونه‌هایی از چنین تقلیدی مصلحتی، توسط «حاج محمدکریم‌خان» سوم رئیس سلسله شیخیه کرمان بسنده می‌کنیم: ۱- وی در رساله «ناصریه»، صفحه ۲۹۷، مندرج در کتاب «مجمع‌الرسائل فارسی»، چاپ اول، مدرسه ابراهیمیه کرمان، می‌نویسد: «... چون در زمان سعادت قران دولت جاوید مدت اعلی‌حضرت ظل‌اللَّه، پادشاه دین‌پناه؛ اعنی سلطان عدالت‌گستر و خاقان عطوفت سیر، حامی حوزه اسلام و مسلمین، مشیّد ارکان ملت و دین، مؤسس بنیان مذهب و آئین، جامع هردو ریاست یعنی سیف و قلم و مالک هردو سیاست یعنی علم و عَلَم، عزت بخشای اهل ایمان و وفاق و ذلت قرای اهل طغیان ونفاق، کشت‌زار آمال مؤالف رابارنده‌سحاب گهرریز و روان بدسکال مخالف را سوزنده شهاب شررخیز، معدن فضل و کرم و منبع حزم و هِمَم، دادگر شهریار باعدل و داد و کرم‌گستر کامکار عطوفت‌نهاد، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ابوالفتح والنصر والظفر ناصرالدین شاه غازی، رفع اللَّه الولایة سلطنته و شیّداللَّه بنیان مملکته، و نصراللَّه أعوانه فی‌الدین والإیمان، و خذل من عاداه من أهل الشرک والطغیان، و أمضی سیفه علی هامات المنافقین، و أیّد به الملة والدین بحق محمد و آله‌الطاهرین، علیهم صلوات المصلّین. از غایت رأفت و عطوفت که منظور نظر والا همت ایشان بود تا هرگروهی از خرد و بزرگ آن نهال عنایت را در ظل عطوفت آسوده و هر قومی از وضیع و شریف آن کهف کفایت را در کنف رأفت و رحمت غنوده باشند ...». ۲- حاج

محمدکریم خان، در زمانی که «انگلیسی‌ها» به بندر بوشهر کشتی جنگی آورده، قشون پیاده می‌کردند، به دستور ناصرالدین شاه قاجار، رساله‌ای در جهاد با اعدای مسلمین تألیف و تصنیف کرد که آن را «ناصریه» نام نهاد. «۱» حاج محمدکریم‌خان در این رساله به‌خاطر اظهار تملق، از قدرت سیاسی و نظامی حکومت ناصرالدین شاه در مقابل بهائیان، ص: ۳۳ نفوذ انگلیسی‌ها در «ایران و هند» به گزافه یاد کرده، در صفحه ۲۹۸، مندرج در کتاب «مجمع‌الرسائل فارسی» (چاپ اول، چاپخانه سعادت، کرمان)، آن را توصیف می‌کند: «طایفه کفره انگلیس از مدارای اولیای دولت قاهره آن حضرت مغرور خاسته و جسور گشته، اندیشه اغتشاش مملکت ایران- صانهااللّه عن طوارق‌الحدثان- را به‌خاطر گذرانیده است. عدوان و تطاول به بندر ابوشهر بازداشتند و اندازه خویش از دست بگذاشتند و در زمانی که از کثرت امن و امان خطه ایران به حفظ ثغور حاجت نبود و از این جهت بندر ابوشهر خالی از جنود مسعود وآنگهی که طایفه انگلیس در وثاق عهد و میثاق شاهنشاه آفاق بودند و علی‌الاتّصال به دولت‌خواهی و اخلاص‌ورزی اظهار ارادت می‌نمودند، مکر وشید و غدر وکید آغاز نهاده، خویش را به نقض عهد و میثاق و شقاق و نفاق به نزد جمیع اهل دول رسوا و مفتضح ساختند و بدین مکر و دخل در نزد همه اهل دول معروف گردیده و مورد طعن و لعن، آمده بغتتاً از خلیج فارس بیرون آمده، بندر ابوشهر «۱» را متصرف شده و غافل از اینکه سلطان ایران و شهنشاه زمان اگر تا کنون با آن فرقه دون مدارا فرموده، از غایت رأفت و رحمت بوده و محض آنکه جمیع فرق از نکوخواهان و بداندیشان در کنف رأفت و رحمت ایشان بیاسایند و اگر بنای انتقام و زیر و زبر کردن بنیان آن قوم طغام باشد به اندک اشارت امنای دولت قاهره آن حضرت خاک بنیاد دولت ایشان را به آسمان رسانیده و استیلا و شکوه آن گروه را از سرحد ایران بلکه مملکت هندوستان، دوان‌دوان به سامان اصلی ایشان می‌رسانند چنانکه مقاومت نیارند و مخاصمت نتوانند. چنانکه بسیاری از بلاد مشهوره روی زمین سابقاً سلاطین اسلام را از در طاعت و تمکین در زیر نگین بود .... امروز مسلمین همان مسلمین‌اند؛ بلکه هزار نوبت قوت ایمان و دین ایشان زیاد گشته و مکنت و ثروت ایشان از پیش در گذشته و مرایشان را- بحمداللّه الملک‌المنان- سلطانی است دین‌پرور و معدلت گستر و از هر جهت با ثروت و شوکت و مکنت و قدرت و همین‌قدر که رأی جهان آرایش قرار گیرد و به‌خاطر مبارکش بگذرد به اسهل وجهی سرحد ایران بلکه ناحیه هندوستان از لوث آن بی‌دینان پاک خواهد شد ...». بهائیان، ص: ۳۴ ۳- همچنین، در صفحه ۳۰۱ از «رساله ناصریه» می‌نویسد: «سلطان ایران مروّج مذهب و آیین است نه تارک ناموس ملت و دین و اولیای دولت ایران یک‌رنگ و صداقت شعارند، نه هوس‌پیشه و غدار و ...». ۴- در کتاب «سلطانیه»، صفحه ۳ (چاپ دوم، مدرسه ابراهیمیه کرمان) خطاب به «ناصرالدین شاه قاجار» می‌نویسد: «سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان، مالک داد و کرم و مجد و شأن و صاحب عزم و همم فضل و احسان، اصحاب غوایت و ضلالت و طغیان، آسمان فخامت و شهریاری، آفتاب شهامت و کامکاری، منبع بینش و کیاست و جامع انواع ریاست و سیاست، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، شاهنشاه اسلام‌پناه، ابوالمظفر اعلی حضرت ناصرالدین شاه غازی- ادام‌اللّه ایام سلطنته و شیّد بنیان مملکته مادامت السنهٔ واضحهٔ المنار و الملهٔ لایحهٔ الاثار- که از آغاز سلطنت تا حال پیوسته در پنهان و آشکار، اعوان دین مبین را بر سر تأییدند و مبانی اسلام و آئین را از پی تشییدند. در این اوقات خجسته ساعات از بعضی امنای دولت بهیّه و معتمدان سلطنت علیه حسب‌الإشاره اعلی‌حضرت شهریاری- خلّداللّه ملکه و سلطانه و رفع رایات عزّه و أفاض علیه برّه و احسانه و أکمد أعدائه بتشیید مبانی دولته و اقناهم عن بسیط الأرض بسیف سلطنته- ملاطفت‌نامه‌ای رسید که پس از اظهار مراحم بیکران و مکارم بی‌پایان این خادم دولت اسلام و دعاگوی ملت سادات انام علیهم السلام را به اشاره اعلی‌حضرت پادشاه ظل‌اللّه روحنا فداه، امر فرموده بودند که به‌طور اختصار کتابی تصنیف نمایم در اثبات نبوت خاصه ...». مآخذ شیخی متفق‌القولند که شیخ احمد نسبت به اجابت دعوت فتحعلیشاه، ضمن اظهار اکراه، تصمیم گرفت که ترک دارالعباده یزد، کند از طریق شیراز عازم وطن اصلی خود، عتبات عالیات شود. مردم دارالعباده یزد، چون از تصمیم شیخ آگاهی یافتند در صدد امتناع برآمدند و به گفته شیخ عبداللّه: پس از مذاکره با اشراف و اعیان یزد، شیخ احمد ابراز داشت که: «اگر در پاسخ نامه فتحعلیشاه

عـذری آورم، خود خواهـد آمد و مفاسد مترتبه واقع شود. و اگر بهائیان، ص: ۳۵ وعده رفتن دهم سـرمای زمستان مانع». «۱» بر این اسـاس، بیان این مسأله که شـیخ عبـداللّه نوشـته است: «چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بر آن بزرگوار دشوار گشت، چاره آن دید که سـرخویش گیرد و راه وطن درپیش». قابل تأمل می‌شود! زیرا شـیخ احمد مسأله سـرما و صـعوبت سفر در زمستان را مطرح کرده است، نه اینکه تمـاس بـا دارالخلافه خلاف عقیـده و الهامـات دینی اوست. و اگر بگوییم که طرح این مسـأله به اصـطلاح اعیـان و اشـراف یزد، بهانه‌ای بوده است، آیا به اعتبار تحقیق، عذر بدتر از گناه نیست؟ مگر آنکه این قول سید کاظم رشتی را قبول کنیم که می‌نویسد: «گماشـتگان سـلطان در یزد خدمت شیخ احمد اظهار داشتند که با وجود اشتیاق و خواهش مجدد در صورت عدم اجابت سلطان، بیـم مضـرت هسـت. پس زمـانی کـه این را شـنید عزیمت تهران کرد». «۲» در چنیـن صـورتی، کـه از ترس از حکـومت و گماشـتگان، و علی رغم میل باطنی‌اش مجبور به عزیمت به تهران می‌شود. چرا آنقدر مدح فتحعلیشاه می‌کند و او را حافظ اسـلام و ایمـان از شـر جبـاران می‌خوانـد؟! و آیـا این با ساحت معنوی شـیخ که مورد تأکیـد خاص شـیخیه و عالم شـیعیان هم‌عصـرش است، مغایرتی ندارد؟! از سوی دیگر وقتی «میرزا علیرضا» نامی که از فضـلای یزد بوده، متعهد می‌شود که به نحوی اسـباب مسافرت شـیخ احمـد را به دارالخلافه فراهم سـازد که سـرما و زمسـتان وجود ایشان را نیازارد، شـیخ احمـد بی‌آنکه دیگر نظری دهـد و یا بهانه‌ای عنوان سازد، قبول عزیمت کرده و یزد را به‌سوی تهران ترک فرمود! در تهران آنچه که مسلم است فتحعلیشاه قاجار نسبت به شیخ از هیچ احترام و بزرگداشتی دریغ نداشت. با این همه کتب شـیخی و غیرشـیخی روشن نمی‌کند که چرا بعد از ایامی کم، به گفته شیخ عبداللّه: «خاطر مبارک از توقف و اقامت گرد ملالت گرفت»؟ «۳» آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی بهائیان، ص: ۳۶ دربار قاجار بهره‌مندی زیادی داشـته است. و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی شیخ که: «هروقت اراده می‌کنم، به حضور ائمه اطهار مشرف می‌شوم»، «۱» چگونه سازش داشت؟! توجه اساسی به این پرسش، نیاز به توضیح بیشتری دارد. شیخ احمد، در رساله‌ای که شادروان میرزا محمد تنکابنی از آن در «قصص‌العلماء» یاد کرده، می‌نویسد: «من در اوایل به ریاضـات اشـتغال داشـتم. پس شبی در عالم خواب دیـدم که دوازده امام در یکجا جمع بودنـد. پس من متوسل و متشـبث به ذیل دامان حضـرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هروقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شـما را در خواب ببینم و آن مشـکل را سؤال کنم تـا انحلال حاصل آیـد آن‌جناب این اشـعار را فرمود که بخوان ... پس جهد و سـعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم در عالم رؤیا به دیدار او مشرّف می‌گشـتم و حلّ عویصات مسائل از ایشان می‌نمودم ...». «۲» بـا چنین مقامی از مراتب کمال معنوی است که به دربار قاجار آمـده و بی‌آنکه توجه به نادرستی چنین معاشـرتی داشـته باشد، از مزایای زندگی درباری به‌قدری استفاده می‌جست که خود صریحاً عواقب آن را چنین یـاد کرد: «تـا آنکه مرا گـذار به دیـار عجم افتـاد. بـا حکام و ملوک آن بلوک معاشـر شـدم. و اعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه و اشـربه و مسـاکن ایشان نمودم. پس آن حالت اوّلی از من مسـلوب گشت و الحال کمتر ائمه را در خواب می‌بینم». «۳» به‌هر صورت شـیخ علی‌رغم تمایل فتحعلیشاه، تصـمیم می‌گیرد تهران را ترک کنـد. و برای این‌که شاه قاجار را قانع کند که عدم اقامتش در تهران به‌نفع صاحب مقام سـلطنت است، به روایت شـیخ عبـداللّه چنین به عرض قبله عالم می‌رساند: بهائیان، ص: ۳۷ «اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود. سبب پرسید، فرمود: آیا با احترام و عزت بایدم بود یا خواری و ذلت؟ عرض کرد بالبداهـهٔ: بـا کمـال اسـتقلال و عزت و جلال بایـد زیست و ما را رضایی جز رضای آن بزرگوار و سـخطی جز سـخط او نیست فرمود: سـلاطین و حکام به‌عقیده خود تمام اوامر و احکام را به‌ظلم جاری می‌نمایند. و چون رعیت مرا مسـموع‌الکلمه داشـتند در همه امـور رجوع به‌من نموده و ملتجی خواهنـد گشت و حمـایت مسـلمانان و رفع حـاجت ایشـان نیز بر من واجب است. چون در محضر سلطنت وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است، اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت، پس به فکرت فرو رفت و گفت امر موقوف به‌اختیـار است هر بلـدی که اختیـار شود مختـار ما نیز همان است ...». «۱» بر این اساس،

مقبولیت استدلال مذکور در خاطر خاقان قاجار، مبین این است که بیان عقیده فتحعلیشاه مبنی بر اینکه: «اطاعت شیخ احمد واجب و مخالفتش کفر است». باری جز ریا دربر ندارد. و تأمل در این است که چرا شیخ عبداللّه و بعد از او دیگر رؤسای شیخیه، آن را مستمسکی برای والا نشان دادن شخصیت شیخ در صحنه مملکت، به‌کار برده و آن را تأیید کرده‌اند؟! از جانب دیگر، شیخ احمد با این استدلال، جاری شدن ظلم را بر توقف خود در تهران ترجیح داده است. چه ممکن بود، توقفش در جریان ظلم و ستم، ایجاد مانعی کند، ولی نخواست، چرا؟ به‌عبارت دیگر، جاری شدن ظلم را به‌خاطر این‌که امر سلطنت به تعویق نیفتد و تعطیل نشود، آن را روا داشته، و یا به‌علت این‌که مبادا فردا خواری و ذلیلی پیش بیاید که مسلم آن‌هم چیزی جز طرد از دربار قاجار نبوده، سکوت در برابر جاری شدن ظلم را ترجیح می‌دهد. تا نه بر شیوه تقیه، بل به‌گونه مآل‌اندیشی، احترامش محفوظ ماند. ولو بهائیان، ص: ۳۸ آنکه باب ظلم، با عدم احترامش مقداری مسدود شود! با این همه، و اگر هم پذیرفته شود که حقیقتاً به‌خاطر دوری از کانون ظلم و فساد مصمم به ترک دارالخلافه شد، معلوم نیست چرا به‌خاطر آلودگی خاطرش مبنی بر اینکه حملاتی از جانب «وهابیان» به بصره عراق شده است، و زن و فرزندانش در این مخاصمه درگیر، از همین سلطان کمک می‌جوید. و استثنائاً تقاضای مساعدت او از طرف فتحعلیشاه قاجار پذیرفته شده، «شاهزاده محمدعلی‌میرزا» را که در آن هنگام حاکم کرمانشاهان و خوزستان و هویزه بوده است، مأمور بازگرداندن عیال و اثقال شیخ احمد، با تأکید بر رعایت کمال عزت و احترام می‌شود!؟ «۱» و حتی پس از آنکه ترک دارالخلافه را می‌کند، قلم را در مدح و تملق‌گویی سلطان و شاهزادگان که در «کانون ظلم و فساد» غوطه‌ورند، در قلمدان نمی‌نهد! شیخ احمد در ابتدای امر، و پس از اینکه موافقت خاقان قاجار را کسب می‌کند، مصمم بود که به عراق مراجعت، و در عتبات عالیات اقامت گزیند. ولی فتحعلیشاه مخالفت این رأی را کرده، با این استدلال که «بصره و حوالی را گنجایش آن مبارک وجود نیست. و غالب بنابر «تقیه» است و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت. خاصه که عرب را با آن حکم و اسرار انسی نیست و بر مثل آن عالم بزرگواری واجب است که نشر احکام در میان انام و کشف سحاب ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت امکان نپذیرد». «۲» شیخ احمد این منطق را پذیرفته و با علم به اینکه عتبات عالیات در عصر او بزرگترین مرکز تجمع فضلا و علمای امامیه است، و زمینه برای تأثیرگذاری بر حوزه‌های دینی مساعدتر، و بی‌آنکه معترض این معنی شوند که منطق فتحعلیشاه ناشی از توجهی است که نسبت به رقابت‌های سیاسی ایران با عثمانی مبذول می‌دارد، پیشنهاد را پذیرفته و به گفته «شیخ عبداللّه»: «پس از اصغای این کلمات ملاحظه فرمود که در ابنای عجم کسانی که متحمل بعضی اسرار و حکم باشند یافت بهائیان، ص: ۳۹ می‌شود، معهذا اظهار قبول مسؤول فرمود ...». «۱» که آن‌هم چنانچه در مباحث بعد مطرح خواهیم کرد، بنا به نص منابع شیخیه، ابنای عجم متحمل اسرار و حکم شیخ نشدند! و عاقبت‌الامر تن به ترک این سرزمین داد. و استدلال خاقان قاجار باطل و پیش‌بینی ایشان که توأم با قبول استدلال مذکور بود، موافق حال نشد. در موارد متعددی از کتب تذکره و تاریخ مشایخ شیخیه خوانده‌ام که شیخ احمد، پس از اینکه تصمیم گرفت تهران را ترک کند: «یزد را اختیار فرمود، چرا که اهلش را لایق و شایق دیده بود». «۲» البته این امر مورد انکار محققان نیست که مردم و فضلای وقت یزد خاصه مرحوم ملا اسماعیل عقدایی، حاج رجبعلی، میرزا علی رضا، سید نبیل، آخوند ملا محمد حسین، آخوند ملاعلیرضا خراسانی، ملا علی‌اکبر زارچی و میرزا محمدعلی، همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و به مجلس درس ایشان حاضر می‌شدند. ولی این تصدیق‌ها، و لایقی و شایقی و قدردانی مردم یزد، تا وقتی ادامه داشت که افکار شیخ احمد کاملًا در مسائل اصول عقاید مذهب شیعه انتشار نیافته بود، چنانکه به تصدیق حاج محمدکریم‌خان کرمانی: «پس از آن به یزد مراجعت فرمودند و از آن‌جا چون خورده‌خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته از خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند، روانه عراق عرب به زیارت عتبات عالیات عرض درجات گشتند ...»، «۳» و این آخرین مراجعت شیخ به یزد بوده است. نه دومین آن. زیرا میان این مراجعت از تهران به یزد و آخرین سفر شیخ به یزد، مسافرت‌ها و حوادث متعددی بروز کرده است، که لازم است به‌منظور روشن شدن آن، و در غایت نوساناتی که در شایقی و لایقی

اهالی یزد بل فضلا و علمای دینی وقت ایران به‌وجود آورد، تفصیل مظان آن را مد نظر آوریم: شیخ پس از ترک تهران، در صفر سال ۱۲۲۴ ه. ق.، وارد یزد شده و پس از دو سال اقامت و تدریس و تألیف و ترویج، جهت زیارت آستان حضرت امام رضا علیه السلام عازم مشهد بهائیان، ص: ۴۰ و مجدداً به یزد مراجعت کرد. ایامی کوتاه پشت‌سر گذارده بود که فسخ عزیمت کرده از طریق اصفهان و کرمانشاه، عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات شد. شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، والی کرمانشاهان و خوزستان، چون خبردار شد شیخ احمد احسائی به‌سوی کرمانشاه در حال حرکتند، تا از این طریق مشرف به ارض عتبات شوند: «خود و تمامی اهل شهر به عزم استقبال درآمده در «چاه کلان» که خارج شهر است سراپرده‌ها نصب نموده و خود تا «تاج‌آباد» که چهار فرسخی است استقبال نمود. و در رکاب ظفر انتساب مراقبت کرده و در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت. چون وارد سراپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته و فرمود: مراد از اقامت من در این بلاد چیست؟ عرض کرد: رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگنان و سرافرازی در میان ایشان، فرمود: باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود، نه بدی اهلش، و حال این‌که خروج جانشان از تن آسان‌تر بود تا مفارقت من لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل اطهار علیهم السلام و ناپایداری روزگار سبب شد که وسیله ارتحال را مهیا سازم و در خدمت آن بزرگوار روانه عتبات نمایم والّا خروج آن بزرگوار از این دیار بر من دشوارتر است تا خروج روح از تن ... پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز به شهر نزول فرمود و این وقت دویّم شهر رجب از سال هزار و دویست و بیست و نه هجری بود. پس با نهایت جلال و فراغت بال دوسال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات احترام بلانهایهٔ و اکرام فوق‌الغایهٔ می‌نمود». «۱» متأسفانه اطلاعی از چگونگی رابطه شیخ با شاهزاده محمدعلی‌میرزا، در طول دو سال اقامت در کرمانشاه در دست نیست. ولی در هرصورت، از نظر تاریخی دو چیز مسلم و مسجّل است: اوّل: اینکه شیخ در خدمت شاهزاده با نهایت جلال زندگی می‌کرده است، و این مسأله هم که شیخ احمد نزد فتحعلیشاه عنوان کرده بود، دیگر مطرح نگشته که: «سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می‌نمایند» «۲» بهائیان، ص: ۴۱ دوم: از سوی دیگر به‌گفته مرحوم سید کاظم رشتی، جانشین و هوادار خاص شیخ، «محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان به او می‌داد ...» «۱» بی‌مورد نیست که شیخ عبداللّه در رساله خود که گفتیم مستقیماً از پدر کسب آگاهی کرده است، در مورد مرگ شاهزاده محمدعلی میرزا در رابطه با زندگانی «بانهایت جلال و فراغت بال» شیخ به تجلیل می‌نویسد: « (شیخ احمد) با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود. تا اینکه شاهزاده محمدعلی میرزا به رحمت ایزدی پیوست، پس از وی تمامی نعمت‌های آن بلد روی به نقصان و زوال آورد که گویا تماماً به‌وجود او بسته بود ...». «۲» میرزا محمد تنکابنی، به نکته‌ای بس ظریف اشاره دارد که توجه و تأمل در آن، می‌تواند روشنگر شناختی بهتر از رابطه شیخ با محمدعلی میرزا باشد: «در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود. پس شاهزاده آزاده، محمدعلی‌میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به‌تو می‌دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت به او فروخت، و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به‌خاتم خویش مختوم ساخته، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخت». «۳» از آنجایی‌که موضوع این رابطه، دربرگیرنده تعابیر متعددی است و اهل تحقیق هریک به فراخور مقالات و کتب خود نسبت به آن واکنش خاصّی نشان داده‌اند، از جانب بعضی علما و مشایخ شیخیه ردّیه‌هایی ذکر و نگاشته شده است که اهمّ آنها نظریه «شیخ عبدالرضا ابراهیمی»، رهبر فعلی شیخیه می‌باشد، که ضمن رساله کوتاهی که در رد کتاب «مزدوران استعمار در لباس مذهب» «۴» نگاشته، آن را عنوان کرده است: «شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در جواب این مسأله، اصل قضیه را نتوانسته است انکار بهائیان، ص: ۴۲ کند و می‌نویسد: «شاید یک‌چیزی بوده و شاخ و برگی بر آن افزوده‌اند». «۱» و بعد از آن حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «هرکسی تطوع کند برای خداوند به نمازی در این روز (اوّل شعبان) پس به تحقیق به شاخه‌ای از درخت طوبی آویزان شده است. و کسی که تصدق بدهد، در این روز به‌تحقیق آویزان شده است به شاخه‌ای از آن تا اینکه بسیاری از کارهای خیر را شمرد و فرمود: هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از قرضش

یـا از آن کم کنـد، پس به تحقیق آویزان شـده است به شاخه‌ای از آن ...». مثلًا ذکر این حـدیث یا امثال این حـدیث در میان بوده و شاهزاده محمـدعلی‌میرزا خواسـته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسـد و قرض ایشان را پرداخته و اشخاصـی امثال نویسـنده کتاب «مزدوران»، شـاخ و برگ برای آن درست کرده‌انـد که شـیخ بهشت فروخته و به‌هرحـال آنچه عرض کردم، بنـابراین فرض است که یک چیزی بوده و چیزی بر آن افزودنـد والّا بعیـد نیست که هیـچ‌چیز نبوده و دروغی ساخته‌اند ...». «۲» آنچه در این پاسخ مشهود و هویدا است، این است که اوّلًا: شـیخ عبدالرضا ابراهیمی، دلیلی در رد سـند بهشت‌فروشـی شـیخ به شاهزاده قاجار نیاورده است. ثانیاً: اصـل قضـیه را انکار نکرده و این جمله که «چیزی بوده ...» مؤیـد آن است. ثالثاً: ذکر حـدیث پیامبر به‌صورت فرض مطرح شـده که شایـد این حـدیث مورد گفتگوی شـیخ احمـد و شـاهزاده بوده است، در حالی‌که معلوم هم نیست که چنین بوده باشـد. رابعاً: اصـل قرض و درخواست شـیخ احمـد را از شـاهزاده نفی نکرده است. فقـط گفته است که «شـاخ و برگی به آن افزوده‌انـد». بر این اسـاس شبهه به‌قـدرت خود بـاقی است که به‌هرحال شـیخ با آن همه فضائل و مواهب، خرج بیش از دخل کرده و از یکی از حکام وقت که به عقیده خود شـیخ و به تصریح شیخ‌عبداللّه: «تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می‌نمایند» «۳» دست کمک دراز کرده و در قبال فروش یـک باب بهشت مبلغ هزار بهائیان، ص: ۴۳ تومان، که در زمان خود مبلغ بس هنگفتی بوده است از شاهزاده محمـدعلی‌میرزا دولتشـاه دریافت کرده است، و طبق وصـیت او، قباله فروش بهشت را که به خاتم شـیخ مهر شـده بود در کفن او نهادنـد و بعـدها به روایت میرزا محمـدتنکابنی شخصـی از شـیخ احمـد پرسـید که: «شـما در علم کیمیـا اطلاـع داریـد یـا نه؟ شـیخ گفت: علم کیمیا را می‌دانم. «۱» آن شـخص گفت: اگر شـما در کیمیا سررشـته دارید؟ چرا کیمیا را به‌کار نمی‌برید تا قروض خود را ادا کنید؟ شیخ در پاسـخ گفت: آری من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم». «۲» و «حاج‌عبدالرضا ابراهیمی» در این خصوص که چگونه شـیخ علم کیمیا را می‌دانسـته است، در حـالی‌که نمی‌توانسـته به آن عمـل کنـد، نظر می‌دهـد: «عرض می‌کنم اگر دیگران ظاهر این علم را داشـته‌اند ایشان باطن این علم را هم داشـته‌اند و چه‌بسا عمل آن را هم فرموده باشـند؛ ولی یقین است که اگر می‌فرمودند عمل آن را هم دارم خطر جانی برایشان داشت. و مسـلّماً از باب تقیه اظهار نمی‌فرمودند»! «۳» از سوی دیگر، وقتی در اصفهان «صدرالدوله» «۴» ملکی از املاک خویش را که موسوم به «کمال‌آباد» بوده است، پیش‌کش شیخ احمد کرد و این تنها دارایی مورد توجهی بوده است که پس از مرگ محمـدعلی‌میرزا در اختیار داشت، مکتوبی به شـیخ عبـداللّه فرسـتاد که روانه اصـفهان شود و ملک کمال‌آباد را بفروشـد و «شـیخ عبـداللّه چون وارد اصـفهان شـد در این وقت صـدر وفـات یافته بود و تمام املاکش را دیوان ضـبط نموده و بهائیان، ص: ۴۴ کمال‌آبـاد نیز در جمله آنهـا بـود. حـاکم بلـد، محمـدیوسف‌خان را ملاقـات و مطـالبه نمود. گفت مرا معلوم است‌که این ملـک حق شمـاست، لکن مرا بـدون رخصت سـلطان واگـذاردن میسّـر نیست، علی‌العجاله کسـی در آن تصـرفی نـدارد تا تکلیف معلوم گردد. لاـجرم روانه تهران گشت. چون از ورودش آگـاه شـد احضـارش نمود و کمـال مهربـانی اظهـار فرمود. پس از مراجعت شـاه متوجه اللّه‌یارخـان وزیر و میرزاخـانلر گشـته فرمود که باعث رفتن تهران را معلوم نماینـد. حسب‌الامر آمـده و معلوم نموده معروض داشـتند فرمـود: اگر این بـاب گشـوده شـود کـار دشـوار خواهـد بـود. و بایـد بـاقی املاـک را نیز واگـذار نمـود. لکن درعوض یکی از قراء کرمانشاهان را فرمان نوشته تسلیم نمائید و استدعا کنید، دست از این آبادی بردارد. پس فرمان چیاه‌کیود را که از مزارع نیلوفر است تمام کرده آوردنـد و حکایت بازگفتند. در جواب فرمود که اما «چیاه‌کیود» تفضـلی از شاه است، لکن کمال‌آباد در ملک ماست. و تخلیه ید از او نخواهیم کرد. ولو این‌که حال سـکوت کنیم. الغرض فرمان را گرفته به کرمانشاه مراجعت نمود. چیاه‌کیود را متصرف گشت ...». «۱» قبول این بخشـش از جانب شاه اوّلًا، و تعجیل در فروش آن پس از ناامیدی از فروش ملک صدرالدوله که آنهم خود حاکمی «۲» بوده است، ثانیاً موقعیت تنگی معـاش شـیخ احمـد را پس از توقّف پرداخت ماهی هفتصـد تومان و دیگر بخشـش‌های شاهزاده نشان می‌دهد که خود دررابطه با آنچه بیان شد، موجب تأمل بیشتری برای پژوهندگان است!

۲/ الف: تکفیر ورد

اشاره

«شیخ، پس از توقف در کرمانشاه در سال ۱۲۳۲ ه. ق.، به زیارت بیت‌اللّه‌الحرام مشرف، پس از انجام مناسک حج به نجف اشرف و از آنجا به کربلا مشرف شده و در سال ۱۲۳۴ ه. ق.، به کرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم زیارت آستان قدس حضرت بهائیان، ص: ۴۵ امام رضا علیه السلام و از آنجا تشریف‌فرمای قم گردید و از آنجا به قزوین ...». «۱» «میرزا عبدالوهاب قزوینی» که خود از اجلّه علمای قزوین بود، شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود. و از این‌رو شیخ در قزوین مهمان او بود و در خانه او اقامت گزید. به گفته «مرحوم میرزا محمدتنکابنی» که در این خصوص تنها مأخذی است که موقعیت و روابط شیخ احمد را در قزوین به نگارش درآورده توجّه کنید: «شیخ روزها در مسجد جمعه نماز می‌کردند و علمای قزوین همه حاضر می‌شدند و اقتدا می‌نمودند و «حاجی ملا عبدالوهاب» از مریدان شیخ بوده و به اعتقادم قوه غور درحقیقت اعتقادات شیخ نداشت. پس شیخ احمد به بازدید علمای قزوین می‌رفت و علما به همراه او بودند. روزی به بازدید «شهید ثالث» «۲» «حاج‌محمدتقی» رفتند. پس از طی تعارفات مرسومه، شهید از شیخ سؤال کرد که در معاد، مذهب شما و ملاصدرا یکی است. شیخ گفت چنین نیست. مذهب من ورای مذهب ملاصدرا است. شهید به برادر کوچکش «حاجی‌ملاعلی» گفت برو در کتابخانه من شواهد ربوبیه ملاصدرا در فلان‌موضع است او را بیاور. حاجی ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود. شهید ثالث به شیخ گفت اکنون که نزاع نمی‌کنیم که مذهب شما و ملاصدرا در معاد یکی است. لیکن شما بگویید که مذهب شما در معاد چیست؟ شیخ گفت که من معاد را «جسم هور قلیائی» می‌دانم و آن در همین بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ. شهید فرمود که بدن «هور قلیایی» غیرعنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می‌کند. نه بدن هور قلیائی. شیخ گفت که مراد من همین بدن است. بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد. پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل بهائیان، ص: ۴۶ ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرضش محاجه و مجادله بود، نه استکشاف و حق، شهید سکوت می‌نمود. پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل به افتراق و وفاق مبدل به شقاق شد. در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز رفت از علما کسی همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانیدند مگر حاجی ملاعبدالوهاب. پس حاجی ملاعبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله‌ای در معاد و اعاده بدن عنصری تألیف نمائید تا رفع شبهه شود. شیخ رساله‌ای نوشت ثمری نبخشید. و همهمه «تکفیر» شیخ در قزوین شیوع یافت. و آن رساله در «اجوبهٔ‌المسائل» شیخ جمع شده و در دارالطباعه منطبع گردید. چون «هنگامه تکفیر شیخ» گرم شد و شیخ مرد معروف معلمی بود حاکم شهر «شاهزاده رکن‌الدوله علینقی‌میرزا» بود. به‌جهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شد و البته خوش‌آیند پادشاه نخواهد بود. لهذا خواست که شقاق را به وفاق مبدل سازد. پس علما را در شبی ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد. در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود. بعد از او شهید نشست. اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد. چون خوان ترتیب دادند، برای شهید و شیخ یک خوان نهادند. شهید در آن خوان شریک نشد. و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع به غذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت. پس از صرف غذا شاهزاده که مضیف بود، عنوان سخن آغاز و در باب انجام‌ساز و باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علمای عرب و عجم و لازم‌الاحترام است، شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جایز ندارد و سخن مفسرین که در میان این دو عالم، افساد و شجره عناد را کشته‌اند قلع و قمع واقع باید نمود. شهید در جواب گفت که درمیان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست. و شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است، و منکر ضروری کافر است، شاهزاده هرچند

الحاح در انجاح امرا صلاح نمود، از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد. شهید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود» ...! «۱» بهائیان، ص: ۴۷ در این خصوص، و باتوجه به اینکه مسأله تکفیر، اهم وقایع حیات شیخ احمد، و سرآغاز انزوای شیخیه از جامعه شیعه، و طرد آنان از حوزه‌های دینی نجف، کربلا، قم، مشهد، اصفهان و .... و درغایت به حق و به ناحق همراه با کشمکشهای بس زیادی شد، باید تأمل نمود. زیرا به‌هرحال فرقه‌ای در شیعه امامیه تحقق پذیرفت و سیاست‌های داخلی و خارجی با سیاستمداری و به‌عنوان مذهب، به تشدید اختلافات و منازعات در میان عوام هردوگروه، از هیچ سعی و کوششی فروگذاری نکردند. خصوصاً آتیه شیخ و مشایخ پس از او، در تحلیل این وقایع، به تألیف و نوشتن مطالب فراوانی پرداختند. که بی‌شک می‌بایست برای دستیابی به حقیقت امر، همه آنها را مدنظر آورد. اوّلًا به گفته «سرکارآقا ابوالقاسم بن زین‌العابدین بن کریم»، چهارمین پیشوای شیخیه، پس از شیخ احمد احسائی: «چیزی که مسلّم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اوّل آن مرحوم «ملا محمدتقی برغانی» معروف به شهید ثالث بود». «۱» ولی مشارالیه از نظرگاه شیخیه: «از علماء مسلم و معتبر هم نبودند، بلکه واعظی بودند و خود را اعلم می‌نامیدند و سوادی هم نداشتند. و حتی کتابی در مرثیه نوشته‌اند که قصص و حکایات دروغی در آن جا روایت کرده و نفهمیده و اهل علم هم کتابش را معتبر نمی‌دانند». «۲» ولی مرحوم «محمدعلی مدرس»، صاحب «ریحانةالأدب» در شرح حال ایشان به نقل از کتاب «احسن‌الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی‌الشیعة» تألیف «سید محمدمهدی»، نوه برادر مرحوم صاحب روضات‌الجنات که از علمای امامیه و از تلامذه «سید ابوتراب خوانساری» بود، برخلاف نظریه سرکارآقا در شرح حال «ملا محمدتقی برغانی بن محمد قزوینی»، معروف به «شهید ثالث» می‌نویسد: «از اکابر علمای شیعه می‌باشد ... در شهر قزوین به تحصیل ادبیات و علوم عربیه پرداخت. سپس در قم چند بهائیان، ص: ۴۸ روزی حاضر درس «صاحب‌قوانین» «۱» و در اصفهان نیز در حوزه جمعی از اکابر علمی حاضر شد. سپس در عتبات از «شیخ جعفر کاشف‌الغطاء» و «صاحب‌ریاض» و پسرش «سید مجاهد»، علوم دینیه را اخذ کرد. بسیار عابد و زاهد و باتقوی و شب زنده‌دار بود ... اوقاتش در ترویج احکام دین و تخریب اساس مبتدعین مصروف شد، مواعظ وی مورد حیرت حاضرین از هر طبقه بود. کتاب «عیون‌الاصول» در اصول فقه، «مجالس‌المؤمنین» مواعظ، و «منهج‌الاجتهاد» در شرح «شرایع‌الاسلام»، از تألیفات اوست». «۲» بدین لحاظ قضاوت در این امر که شیخ محمدتقی قزوینی، آیا به زعم سرکارآقا «سوادی هم نداشتند» و یا از علمای مسلّم شیعه بوده‌اند، بسیار مشکل است و بضاعت علمی نویسنده این سطور، قادر به استخراج نظریه واقعی و حتی فی‌مابین نیست. با این همه رأی صاحب ریحانةالادب را به دلیل مقام پژوهشی ایشان، پسندیده‌تر می‌داند. به‌هرحال، سرکارآقا به نکته‌ای اشاره می‌کند، که اگرچه صرفاً نظریه ایشان است و برای آن مدرک موثقی هم ارائه نداده‌اند، اما می‌توان مبین نقطه‌نظر شیخیه در مورد علت اصلی تکفیر باشد: «حقیقت امر این بود که برغانی دعوی اعلمیّت بلد را داشت. و متوقّع بود که شیخ بزرگوار در ورود به قزوین که همه اهل بلد و علمای محل و محترمین و حاکم و رعیت استقبال کرده بودند، به منزل آقای برغانی وارد بشود. در حالی‌که دعوت خاصی هم نکرده بود. و مرحوم عالم فاضل کامل آقامیرزا عبدالوهاب قزوینی که از اجله علمای آنجا بود از مرحوم شیخ دعوت کرده بود، و ایشان هم اجابت نموده بودند .... الان که همه این داستان‌ها گذشته ولی خدا داناست که حقیقت امر ابتدا جز آنچه عرض شد نبود. و حفظ جاه‌طلبی آن ملّا امر را به این‌جا رسانید». «۳» البته اگر تکفیر شیخ احمد، با تمام فضائل و بزرگواری آن جناب، صرفاً معلول بهائیان، ص: ۴۹ جاه‌طلبی و یا به گفته سرکارآقا: «بردراهم ایران و هند ترسیدند و فکر کردند ریاستی متزلزل شود ...» «۱» کار به آنجا نمی‌رسید که بسیاری از اجله علمای امامیه، پس از مرحوم شیخ محمدتقی، حکم به تکفیر دهند. و شیخیه را با تکفیر، یا عدم تأیید بعضی از مطالب مهم شیخ احمد، به‌هرحال از مراکز شیعه امامیه دور نگه دارند، و اکابر امامیه از آن زمان تاکنون، نسبت به مشایخ شیخیه، و حتی مشایخ شیخیه نسبت به علما و مراجع تقلید شیعه، در یکصد و پنجاه سال اخیر، روش احتیاط و عدم اختلاط پیشه خود سازند. این را به هرصورت باید پذیرفت. «۲» و دلیل این تفکیک و جدایی را هم صرفاً «دراهم ایران و

هنـد» قلمـداد کردن، چنـدان موافـق عقـل بـه‌نظر نمی‌رسـد! پس از مرحـوم شـیخ محمـدتقی قزوینی، بـه اسـتناد گفتـه مرحـوم میرزا محمـدتنکابنی، «آقاسـیدمهدی»، و «حاجی ملا جعفر استرآبادی»، و «آخونـد ملاآقا دربنـدی»، و «مرحوم شـریف‌العلما»، و «آقا سـید ابراهیم»، و «شـیخ محمدحسین صاحب‌فصول»، و «شیخ محمدحسن نجفی صاحب‌جواهر»، بلکه اکثری از فقهای عصر شیخ، ایشان را تکفیر نموده‌اند. و این موضع گیری هم تنها به‌خاطر نظریات خاص شـیخ احمد در باب معاد جسـمانی نبوده است. اکنون بایست دید مشایخ شیخیه در این‌خصوص چه نظریه‌ای اظهار فرموده‌اند! سرکارآقا می‌نویسد: «از جمله مکفرین آن شیخ بزرگوار، موافق شهادت صاحب قصـص‌العلماء، سید ابراهیم قزوینی صاحب‌ضوابط و نتائج است که بهترین معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسویـد اوراق نمی‌نماییم و عقایـد سـخیفه او را در هر باب هرکس خوانـد می‌فهمـد و دیگر شریف‌العلمای مازنـدرانی و شـیخ محمدحسـین صاحب‌فصول است که همانچه خود صاحب قصـص در مکارم اخلاق و رقابت‌هایی که بین این دو عـالم بوده که حتی نمـاز جماعت پشت سـر یکـدیگر را جایز نمی‌دانسـتند، بلکه هیـچ‌یک آن را مجتهـد نمی‌دانسـت بهائیان، ص: ۵۰ و همـانچه صاحب قصـص نوشـته است در معرفی آنها کافی است ...». «۱» البته «سـرکارآقا» اسمی از مرحوم «شیخ محمـدحسن صـاحب جواهر» نبرده است و شایـد هم ایشـان مرحوم صـاحب‌جواهر را هم، برخلاف نظریه تمام اکابر امامیه ۱۵۰ ساله اخیر، صـاحب فضـل و اجتهـاد نمی‌دانـد؟! بر این اساس، و با رعایت اصل بی‌نظری، بایـد دیـد که شأن و مقام علمی کسانی که طبق گفته میرزا محمد تنکابنی، شـیخ احمد را از حوزه امامیه جدا می‌دانسـتند چیست؟ و تواریخ و تذکره‌هایی که حتی مشایخ شیخیه در اثبات فضل و کمال شـیخ احمد احسائی به آن اسـتناد می‌کنند، پیرامون آنان چه گفته‌اند، و مقامات و کرامات آنان را در چه حد از مراتـب کمـال و فضـل و تقـوی خوانده‌انـد. ۱- مرحـوم شـیخ محمـد حسـن نجفی صـاحب‌جواهر (متـوفی ۱۲۶۶ ه. ق.): صـاحب «روضات‌الجنات» در شـرح حال مرحوم شـیخ محمـدحسن، چنین آغاز سـخن می‌کنـد: هو واحـد عصـره فی الفقه الأحمدی، وأوحد زمانه الفائق علی کلّ أوحـدی، معروفاً بالنبالهٔ التّامّهٔ فی علوم الأدیان، و موصوفاً بین‌الخاصّهٔ و العامّهٔ بالفضل علی سائر العلماء الأعیان، ممهّداً لذا الصّواب وسـخّر له الخطاب، قد أوتی بسطه فی‌اللسان عجیبه و سعته فی البیان غریبه، لم یر مثله إلی الآن فی تفریع المسائل، ولا شـبههٔ فی توزیع نوادرالأحکام علی‌الـدلائل، و لما یسـتوف المراتب الفقهیـهٔ أحـد مثله، و لاحام فی تنسـیق القواعـد الاصولیهٔ أحد حوله ...». «۲» مرحوم صاحب ریحانـهٔ‌الادب می‌نویسـد: «از تلامذه «سـید جواد عاملی» صاحب «مفتاح‌الکرامه»، «شـیخ جعفر کاشـف الغطاء» و پسرش «شیخ موسی» می‌باشد. کتاب «جواهرالکلام فی شرح شرایع بهائیان، ص: ۵۱ الإسلام» او نسبت به فقه جعفری، مانند «بحارالأنوار» مجلسـی نسـبت به اخبار اهل بیت اطهار علیه السـلام می‌باشـد که تمامی فروعات فقهیه را از اول تا آخر با ادله آنها، با کمـال دقت نظر اسـتقصا کرده. و در استیفـای جزئیـات دقیقـه احکـام فقهیـه و رد آنهـا براصـول مقرره‌دینیـه وتطبیق احکام‌نـادره غیرمعنویه‌باادله شـرعیه بی‌نظیر ... اکـابر علمـاء را رهیـن قلم خـود نمـوده است که تمامـاً خـوشه‌چین آن خرمن کمـال و علـوم دینیه می‌باشـند. هرکس به انـدازه فهم خود سـنبلی چیده و به مقدار اسـتعداد و شـنای فکری خود گوهری را از آن دریای بی‌پایان التقاط می‌نمایـد- اینک مربی فقها و پدر روحانی ایشان بوده و بیشتر به «شـیخ‌الفقها» موصوفش دارند». «۱» با این پیش‌مقدمه، و با توجه به عقاید شـیخ احمد در باب، «بابیت» و این ادعا که: «یقین خود را در علم خود مدیون ائمهٔ‌الهدی هسـتم. اگر اظهارات و بیانات من از اشـتباه مصون است، در این حـد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانده‌ام، مدیون تعلیم ایشان هسـتم. و ایشان خودشان، از خطـا، نسـیان و لغزش مبرّی و معصومنـد. هرکس از ایشان تعلیم گیرد مطمئن است که خطا در او راهبر نیست ...» «۲» و این ادعا که شـیخ در رابطه خود بـا ائمه اطهار تا آنجا رفت که گفت: «سـمعت عن‌الصادق علیه السـلام ...» «۳» که بعدها به تفصـیل از آن سخن خواهیم رانـد، مناسب به‌نظر می‌رسـد که مباحثه مرحوم صاحب‌جواهر، با شـیخ احمد را به نقل از مرحوم میرزا محمد تنکابنی که در این مورد تنها مأخذ مذاکره مذکور است. و «سید حسن تقی‌زاده» «۴» آن را به استناد مأخذ میرزا محمد تنکابنی یا مأخذ دیگر نوشته است، ذیلًا یادآور شویم: « (شـیخ احمـد احسائی) می‌گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث بهائیان، ص: ۵۲ برای

من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم ... مجملًا در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت. شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت، به نحوی‌که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می‌تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن- رحمةاللّه علیه- حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی‌حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نگه داشت. پس آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت: «حدیثی پیدا کرده‌ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شیخ محمد حسن گفت که این حدیث کلام امام است. پس آن را توجیهات بسیار کرد. پس شیخ محمدحسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت. و آن را پاره کرد! ...». «۱» البته سید حسن تقی‌زاده سؤال مرحوم صاحب‌جواهر را به این‌صورت نقل کرده است: «لطف فرموده، دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» در هر صورت به نقل از این دو مأخذ، جای شبهه‌ای نیست که اوّلًا سؤال مربوط به «سند حدیث»، و ثانیاً «معنی» آن بوده است. و عدم پاسخ صحیح از جانب شیخ احمد احسائی موجب آن گردید که علمای امامیه وقت با تمام احترامی که به فضل شیخ احمد داشته‌اند، اعتقادشان را بیش از پیش درباره نیابت و بابیت، نجبا و نقبا، یا رکن رابع که از مهمترین فصول ممیز مبانی عقیده شیخیه با دیگر عقاید امامیه است از دست بدهند. از بررسی منابع عقیده شیخیه، چنین مستفاد می‌شود که مذاکره مذکور، قبل از آنکه سید حسن تقی‌زاده آن را عنوان و مورد توجه و تأمل قرار دهد (تا آنجا که مطالعات این محقّق نشان می‌دهد) مشایخ و علمای شیخیه در صدد نگاشتن و نشر پاسخی حتی در ضمن رسالات رفع شبهات برنیامده‌اند، و وقتی «سرکارآقا ابوالقاسم خان کرمانی»، بهائیان، ص: ۵۳ مصمم به نگارش پاسخی می‌شوند، تنها به ذکر مراسله‌ای که از «جناب آقای حاج شیخ حسن سردرودی» از تبریز به دستشان رسیده و به گفته ایشان «و للّه و فی‌اللّه متغیر شده بودند و خواسته‌اند دفاعی از آن بزرگوار نموده باشند و صفحاتی مرقوم داشته بودند»، «۱» اشاره می‌کنند، و خود در مقام ارائه پاسخ، ضمن ارائه بیانات خود، تنها به ذکر مطالب ایشان اکتفا نموده است. این امر می‌رساند که اگر در کتب مشایخ خود تحلیلی از این شبهه بسیار مهم، یادی شده بود، مسلم‌سرکارآقا باآنهمه تسلط وتبحر در عقائد وکتب شیخیه، به‌آن اشاره می‌کرد. در هر صورت، مراد از عنوان این مسأله، به این غایت بوده است که اگر نظریات مرحوم سرکارآقا را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، درواقع به شاه بیت عقیده شیخیه در قبال موضوع مورد بحث دسترسی پیدا کرده‌ایم، و از هر جهت مأخذ و سندی، در عین جامعیت، غیرقابل خدشه می‌باشد. بدین لحاظ، ما در تحلیل نقطه‌نظر مذکور، با دو مبحث روبرو هستیم: مبحث اوّل: صحت یا سقم اصل مذاکره. مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره.

مبحث اوّل: صحت یا سقم اصل مذاکره

در مورد صحت یا سقم اصل مذاکره، حاج شیخ حسن سردرودی و سرکارآقا، در چند مورد از کتاب و مراسله، چنین نظر داده‌اند: ۱- به گفته حاج شیخ حسن سردرودی: «شیخ مرحوم از مشایخ اجازه صاحب جواهر است، و اجازه روایتی او در جزء سیم جواهر، به خط مبارک شیخ ثبت است. پس بسیار بعید است که با شیخ روایت در مقام بحث ایستد». «۲» «اساتید علماء، قصص‌العلماء را رد وطعن زده‌اند. مرحوم «حاج‌میرزا حسین نوری» در کتاب «فیض‌القدسی» «۳»، در مقام رد کردن دعائی که به مجلسی نسبت داده‌اند گوید: بهائیان، ص: ۵۴ فما فی ملفّقات بعض‌المعاصرین من عدّ ذلک- إی‌الدعاء- فی مناقبه؛ بل ذکر السّند له لا یخرجه عن الضعف؛ بل یقربه إلی الاختلاف لکثرة ما فی هذاالکتاب من‌الأکاذیب الّصریحة الّتی لا تخفی علی من له أنس و اطّلاع بأحوال العلماء و سیرتهم و أطوارهم. إنتهی. (که مرادش قصص‌العلماء است) و در خاتمه فیض القدسی، باز محدث نوری گوید: إنّ بعض

المتکلّفین الذی أحبّ أن یعدّ من المؤلفین ذکر فی ترجمهٔ صاحب‌العنوان (که مراد مجلسی مرحوم است)- طاب‌اللّه ثراه- أشیاء منکرهٔ، و أکاذیب صریحهٔ، لیس لها فی کتب الأصحاب و أرباب التراجم أثر، و لا عند العلماء منها خبر، کدأبه فی أکثر التراجم بل ذکر فی حق کثیر من أعیان‌العلماء و أساطین الفقهاء ما لا یلیق نسبته إلی أدنی‌المتعلّمین.-- ثم ذکر بعض منکراته إلی أن قال:- و قد ذکر فی عداد کراماته أیضاً منامین أعرضت عن نقلهما لعدم الوثوق بنقله کما لا یخفی علی من راجع سایر منقولاته. و حدسم این است که یکی از آنچه در حق اعیان علما ذکر کرده که از اکاذیب است و لایق نیست نسبت آن به ادنی متعلم همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب‌الجواهر برای امتحان شیخ مرحوم ...». «۱» ۲- سرکارآقا در این خصوص نوشته است: «معروف لا محاله آن چیزی است که اقلّاً در کتاب مربوطه به آن زیاد باشد و در نزد اهلش مشهور باشد، و همچو حکایتی معروف نیست جز در کتاب قصص‌العلماء که حالش معروف است و هرکسی کتابش را دیده است معرفت کامل به خود او و روایات و درایات او پیدا می‌کند ...». «۲» اوّلًا: اشتباه مرحوم میرزا محمد تنکابنی در مورد «مجلسی» که آنهم علمای پس از او، با تحقیق و ارائه مدرک، نظریه مرحوم میرزا را رد کرده‌اند، دلیل آن نمی‌شود که گفته میرزا محمد تنکابنی در مورد مباحثه شیخ احمد با مرحوم صاحب‌جواهر از همان مقوله تلقی شود. مگر آنکه مدارکی در ردّ آن ارائه شود. که آن‌هم از جانب سرکارآقا و حاج شیخ حسن سردرودی ارائه نشده است، و در موارد متعددی سرکارآقا با وجود آنکه بهائیان، ص: ۵۵ کتاب قصص‌العلماء را رد می‌کند، به قول میرزا محمد تنکابنی استنادها کرده، و از این استنادها نتایجی در تأیید شیوه فکری شیخ به‌دست داده است. به‌طور مثال در صفحه ۲۰۰ کتاب «فهرست» سرکار آقا، پس از آنکه نام مکفّرین را به شهادت صاحب قصص‌العلماء، بی‌آنکه متعرض شوند، ذکر می‌کند، و سپس درباره شخصیت مرحوم شریف‌العلمای مازندرانی و «شیخ محمد حسین صاحب‌فصول» می‌نویسد: «همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت‌هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی‌دانستند، بلکه هیچ‌یک آن یکی را مجتهد نمی‌دانست و همانچه صاحب قصص نوشته است، در معرفی آنها کافی است ...». و در صفحه ۱۹۰ همان کتاب، در مورد واقعه تکفیر مرحوم «شیخ محمدتقی برغانی» می‌نویسند: «صاحب قصص‌العلماء هم شرحی از مسموعات خود در این‌باره نوشته که بر مطالعه‌کننده آن کتاب محقق می‌شود که اعتبار تام ندارد. و بیشتر آنچه نوشته دروغ است. و بیشتر نوشته‌های ایشان با اجتهاد و فکر خودشان است، و قصدشان صحت روایت نبود» «۱» در عین حال، و بدون آنکه مدارکی در این خصوص عنوان کنند، تأیید و تصدیق می‌کنند که: «فقط چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست، و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده است». «۲» ثانیاً: و از سوی دیگر در مأخذ شیخیه عموماً، و در کتاب «فهرست» سرکارآقا، یکی از موارد اثبات مقام شامخ شیخ احمد استناد به کتاب مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری است. سرکارآقا پس از ذکر جملات اول صاحب روضات، در شرح حال شیخ احمد احسائی، نتیجه می‌گیرد: «جمیعش (منظور بیانات صاحب روضات است) تمجید فوق‌العاده نموده و عبارات سایر علما و مشایخ آن جناب را نوشته است و ابراز کمال حسن ظن به حسن طریقه ایشان نموده ...». «۳» با این وصف، در مورد نظر صاحب روضات که ضمن شرح حال مرحوم «شیخ رجب برسی» عنوان کرده‌اند، تلویحاً معترض به‌نظر بهائیان، ص: ۵۶ صاحب روضات شده و سعی در «تأویل» آن نموده‌اند. «۱» در حالی‌که ظاهر و باطن جملات مرحوم صاحب روضات، مبین این است که پیروان شیخ که در هرصورت افکار خود را مستند به عقاید شیخ احمد می‌دانند، در ردیف غلاة قرار داده است. «۲» و نفی ضمنی این معنا، مانع از آن نشده است که شیخیه در بیان مقام فضل شیخ، به کتاب «روضات‌الجنات» استناد نکنند. ثالثاً: کتاب قصص‌العلما، با وجود کثرت نسخ خطی و چاپی، و در حالی که اولین چاپ سنگی آن (تا آنجا که این محقّق مطلع است) در سال ۱۲۹۰ ه. ق.، یعنی حدود ۲۳ سال پس از فوت مرحوم صاحب‌جواهر در تهران، و سپس در سال ۱۲۹۶ ه. ق. (تهران، به خط حسین طالقانی کورانی)، و سال ۱۳۰۴ ه. ق، (به خط زین‌العابدین قمی) و ۱۳۱۳ ه. ق.، و ۱۳۳۰ ه. ق.، (تبریز، به‌خط صمد تبریزی) و قبل از آن در سال ۱۳۱۸ ه. ق.، در «بمبئی» و ۱۳۰۶ ه. ق.، در «لکنهو»، مکرر طبع و نشر شده است از جانب هیچ‌یک از تلامذه مرحوم

صاحب‌جواهر که هریک از آنان، از اکابر علمای امامیه در قرن چهاردهم به‌شمار می‌آیند، و مسلّم در قید حیات بوده‌اند، «۳» و کلیه کتب تراجم پس از او و پس از کتاب میرزا محمد تنکابنی، ردیه‌ای بر این مسأله که از لحاظ حوزه‌های بهائیان، ص: ۵۷ دینی شیعه، نهایت حائز اهمیت را دارا بوده، و دروغ بستن به مرحوم صاحب‌جواهر که ریاست و زعامت شیعه را عهده‌دار، و شخصیتی زبانزد عام و خاص بوده‌اند، ملاحظه نشده، و اصولًا چطور بی‌پاسخ مانده، و رفع شبهه نشده است؟!، و سید کاظم رشتی، و حاج محمدکریم‌خان و حاج محمد خان و حاج زین‌العابدین کرمانی که حدود ۵۰۰ رساله و کتاب در خصوص عقاید شیخیه نگاشته‌اند، متعرض قول صاحب‌قصص در قضیه آزمایش شیخ احمد از جانب مرحوم صاحب جواهر نشده‌اند؟! رابعاً: سرکارآقا متعرض به گفته میرزا محمد تنکابنی که صاحب جواهر را از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، شمرده نمی‌شود. در صورتی که به هرحال مسائل و مباحثی مورد تأمل صاحب‌جواهر قرار گرفته بود که با تمام فضلشان به تکفیر شیخ احمد منجر شده است، و عدم تعرض به این مسأله از جانب سرکارآقا، و عدم اثبات خلاف قول میرزا محمد تنکابنی، می‌توان به صحت کلیات مطالب کتاب قصص‌العلماء، در خصوص مسأله مذکور، نزدیک شد.

مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره

«حاج‌شیخ حسن سردرودی» می‌نویسد: «همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب جواهر برای امتحان شیخ مرحوم، و حال‌آن‌که در کافی از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که به ابی‌النعمان فرمود: «یا اباالنعمان دروغ مبند بر ما که مبادا برطرف شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد.» و در خصال صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که «پنج چیز روزه روزه‌دار را گشاید و چهار از آنها را شمرد و فرمود: دروغ بستن بر خداوند و بررسولش و بر ائمه- صلوات اللّه علیهم- و آنها می‌خواهند صاحب‌جواهر را از اسلام بیرون برند تا سخنشان را در حق شیخ مرحوم ثابت نمایند، و اگر صاحب‌جواهر روزه بود با جعل حدیث روزه‌اش باطل می‌شد چنان‌که خودش در جواهر تحقیق فرموده». «۱» بهائیان، ص: ۵۸ سرکارآقا نظریه خود را پس از ذکر بیانات حاج شیخ حسن سردرودی چنین ابراز می‌دارند: «شیخ مرحوم مدعی بوده‌اند که شمّ حدیث را دارند و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می‌دهند و این مطلب مربوط به متن حدیث است و معنی آن ربطی به سند حدیث ندارد که صحیح باشد یا ضعیف و آنچه را که صاحب قصص نوشته که شیخ محمدحسن جعل نمود متن حدیثی است بدون سند که می‌خواست امتحان کند آیا شیخ می‌شناسد فرمایش امام را یا نمی‌شناسد. و به همین‌طور هم سؤال کرد و گفت: «حدیثی پیدا کرده‌ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» و اگر آنچه جعل کرد حدیث مسندی از کتاب معینی بود که اسمش جعل نمی‌شود، و به این‌طور سؤال نمی‌کرد. ولی روایت «تقی‌زاده» به این عبارت نیست و به این‌طور است: «لطف فرموده دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» و قطعاً عبارت سؤال این‌طور نبوده و چیزی را که شیخ با شمّ خود می‌بایست امتحان بدهد که می‌فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن، زیرا سند صحیح یا ضعیف اصطلاحی است که گذارده برای احادیث از حیث روات آن و رجوع به کتب رجال می‌کنند و محتاج به شمّی نیست. پس شیخ محمد حسن سؤال نکرد که این حدیث صحیح است یا ضعیف؛ زیرا ادنی طلبه هم این نوع سؤال نمی‌کند. مورّخ محترم به سهم خود از کمال سوءظن که نسبت به علمای اعلام دارند اینطور نوشته‌اند و بی‌سوادی هم شده است و اعتماد به کتاب غیرمعتبر هم نموده‌اند که شایسته مثل ایشان نبود. و اگر منظورشان از (احادیث ضعیف) اصطلاح علمای درایت و رجال نیست و خود اصطلاحی وضع فرموده‌اند و مرادشان از حدیث ضعیف آن است که معنی آن قابل قبول ایشان نباشد، پس لابد میزانی برای عدم قبول باید دست بدهند که همگی قبول داشته باشند و آن میزان را در اینجا ذکر نفرموده‌اند و آنچه معمول و مصطلح بین علمای شیعه است که ما هم پیروی می‌کنیم دو راه است یکی ملاحظه احوال

روات همان که مسلک عموم اصحاب اصولیین ما است در تصحیح یا توثیق یا تضعیف یا تقویت احادیث که اساسش تواریخ صاحبان کتب رجال است و این یک راه ظاهری است و قرینه‌ای است که برای صحت یا سقم حدیث دست می‌آورند و کمکی برای شخص فقیه و محدّث می‌شود و از این راه ظنّی به صحت یا سقم حدیث پیدا می‌کنند. بهائیان، ص: ۵۹ و اما راه دیگر که راه حقیقی و واقعی است تطبیق حدیث با مضمون کتاب خدا و سنت جامعه است و از این راه ممکن است یقین به صحت و سقم حدیث پیدا شود و اگرچه راه بسیار مشکلی هم هست و کار هر فقیهی هم نیست مگر کسی که صاحب قوه قدسیه به‌معنی حقیقی باشد و کلام امام را بشناسد که فرمودند: «در اخبار که ما یکی از شما را فقیه نمی‌شماریم تا وقتی که حدیثی که بر او عرضه شد بشناسد آن را» و این همان شمّ فقاهتی است که عموماً مدعی آن هستند و در فهم همه احادیث خواه به‌اصطلاح درایت صحیح باشد یا ضعیف باید به‌کار رود و از این راه صحت معنی حدیث معلوم می‌شود، خواه علی‌الظاهر هم به لفظه صادر از امام شده باشد یا نشده باشد، زیرا اگر از عبارتی معلوم شد که این موافق کتاب و سنت است. پس معنی آن یقیناً فرمایش امام است و صحیح است و آن کسی که شم اخبار آل محمد را داشته باشد این معانی را می‌فهمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغگویان بر من زیاد شدند و هرچه مطابق با کتاب خداست من گفته‌ام» و اگر مطابق نباشد من نگفته‌ام و اگر کسی قادر بر این نوع تطبیق باشد معلوم است که شم حدیث را دارد و همه فقها این دعوی را دارند، منتهی در بعضی صرف ادعا است و در بعضی حقیقت دارد و اگر یک چیزی از آن حکایت منقوله معقول باشد همین قسمت است که مثلًا فرموده باشند بر حسب فرمایش امام که فقیه چنین کسی است. یا فرموده‌اند من لحن اخبار را می‌فهمم و آن چیزی را هم که به‌قول ایشان، شیخ جعل کرده اگر واقعیت داشته باشد البته معنی صحیح بوده که الفاظش از خود شیخ بوده مثل این‌که خبری یا اخباری را نقل به‌معنی کرده باشد و شیخ مرحوم هم فرموده باشد که صحیح است؛ زیرا صحیح به این معنی که عرض کردم آن چیزی است که معنی آن با فرمایش خدا و رسول و ائمه صلی الله علیه و آله موافق باشد و آن عبارت هم موافق بوده و غیر از این درباره علمای اعلام و اساطین اسلام نمی‌توان تصور کرد که العیاذ باللّه جعلی بکنند و عبارتی که بر خلاف فرمایش خدا و رسول باشد بسازند و یکدیگر را امتحان نمایند و عوام از برادران ما اگر عبور به این قبیل عبارات نمایند نباید باور کنند و پیداست که نویسندگان اغراض دیگر داشته‌اند- أصلحهم اللّه ان شاءاللّه-». «۱» بهائیان، ص: ۶۰ اوّلًا: کلیه مطالب سرکارآقا، براساس موضوعی قرار گرفته که آن موضوع در متن «قصص‌العلماء»، یا نوشته تقی‌زاده، موجود نیست. «سرکارآقا» می‌نویسد: «قطعاً عبارت سؤال این‌طور نبوده و چیزی را که مرحوم شیخ، با شمّ خود می‌بایست امتحان بدهد که می‌فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن». در حالی‌که اگر سرکارآقا، قضیه مذکور را درمورد امتحان شیخ، منقول از مرحوم صاحب‌قصص و تقی‌زاده، قبول دارد بایستی براساس قول آنان، مسأله مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. و بررسی سرکارآقا فاقد چنین ویژگی است. و اگر خود به مأخذی دیگر برخورده که در آن مذاکره، قول دیگری مطرح شده، البته می‌توانست عنوان ساخته، و مصحح اقوال مذکور شود. که این هم مورد ادعای صاحب قصص نیست. برای این منظور یکبار دیگر اصل مذاکره را دقیقاً مشخص کرده و ذیلًا می‌نگاریم تا بررسی ما در اطراف نظریات سرکارآقا، از اساسی منطقی برخوردار باشد. به‌روایت صاحب‌قصص: شیخ محمد حسن صاحب‌جواهر: «حدیثی پیدا کرده‌ام، شما ببینید که آن حدیث است یا نه. و آیا معنی آن چیست؟» شیخ احمد احسائی: «این حدیث و کلام امام است. پس آن را توجیهات بسیار کرد.» به روایت تقی‌زاده: شیخ محمد حسن صاحب‌جواهر: «لطف فرموده، دقت بفرمایید، این حدیث صحیح است یا ضعیف؟.» شیخ احمد احسائی: «این حدیث کاملًا صحیح و معتبر است.» از لحاظ طرح سؤال، هردوقول، در یک امر مشترکند، و آن مسأله سند حدیث است. و از لحاظ پاسخ، هردوقول در یک مطلب متفقند، و آن تأیید صحت حدیث می‌باشد. حال سرکارآقا به چه مأخذ و مدرکی می‌گویند مسأله مربوط به شم حدیث بوده است نه سند حدیث، معلوم نیست! ثانیاً: اگر جواب سؤال صاحب‌جواهر به زعم سرکارآقا صحیح بوده است. چرا بهائیان، ص: ۶۱ صاحب‌جواهر، کاغذ را پاره کرده و ترک مجلس نموده است؟ و چرا مرحوم صاحب قصص و تقی‌زاده این واقعه را در ردّ دعاوی شیخ نگاشته‌اند؟ درواقع

صاحب‌جواهر، چون شیخ احمد مدّعی کسب علم از امام شده بود و مسلّم علم رجال را هم دربر می‌گرفت. سؤال از سند این حدیث کرده است، والّا صریحاً از معنی حدیث می‌پرسید. و این بیان سرکارآقا که شیخ مدعی بوده‌اند که شمّ حدیث دارند، و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می‌دهند، و این مربوط به متن حدیث است نه سند، موافق عقل کاوش‌گرانه در این مسأله نیست؛ زیرا حدیث چیزی است که کلام امام باشد، نه موافق کلام امام و مسأله مهم برای مرحوم صاحب‌جواهر اساساً شناخت کلام امام بوده است و شیخ هم گفته است: «کلام امام است». ثالثاً: بقیه مطالب سرکارآقا و شیخ‌حسن، پیرامون باطل شدن روزه و تفصیل در متن حدیث صحیح و ضعیف، و ورود به علم رجال و ... به عقیده مؤلف خارج از متن مسأله بوده، و با طرح آنها، کلام را مطول نمی‌کنیم. ۲- مرحوم شریف‌العلمای مازندرانی (متوفی ۱۲۴۵ ه. ق.) محمّدعلی مدرسی به نقل از مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در «روضات‌الجنات» و میرزا محمد مهدی خوانساری در «أحسن‌الودیعه» و حاج شیخ عباس قمی در «هدیهٔ‌الأحباب» می‌نویسد: «شریف‌العلما از اعاظم فقها و اصولیین اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که جامع معقول و منقول، بالخصوص در اصول که استاد فحول بود، در حائر مقدس مجلس درس معظمی داشته به‌حدی که گویند زیاده بر هزار نفر از اکابر حاضر حوزه درسش می‌بوده‌اند. سعیدالعلمای بارفروش مازندرانی، «شیخ مرتضی انصاری»، ملا آقا دربندی، صاحب‌ضوابط، سید محمد شفیع جابلقی، ملا اسماعیل یزدی، و نظایر ایشان از تلامذه و حاضرین حوزه او بوده‌اند. مرحوم شریف‌العلما از تلامذه «سید مجاهد» و «صاحب‌ریاض» بود». «۱» ۳- شیخ محمد حسین صاحب‌فصول (متوفی ۱۲۶۱ ه. ق.): میرزا محمدباقر بهائیان، ص: ۶۲ خوانساری ضمن شرح احوالات مرحوم شیخ محمدتقی صاحب «هدایهٔ‌المسترشدین» «۱» در مورد مرحوم شیخ محمد حسین صاحب فصول برادر مرحوم شیخ محمد تقی چنین اشاره می‌کند: هذا و قد کان لشیخناالمعظّم إلیه أخ فاضل فقیه و صنو کامل نبیه و حبر بارع وجیه من أولاد أمه و أبیه جعله‌اللّه تعالی منه بمنزلهٔ هارون من أخیه، و هو الفاضل المحقّق المدقّق المتوحّد فی عصره المسمّی بالشیخ محمد حسین صاحب کتاب «الفصول» فی علم‌الأصول، و کتبه هذا من أحسن ما کتب فی أصول الفقه و أجمعها للتحقیق و التدقیق، و أشملها لکلّ فکر عمیق، و أحرزها لتدارک اشتباهات السالفین، و أطمحها نظراً فی‌الخصومهٔ إلی کتاب القوانین، و قد تداولته جمیع أیدی‌الطلبهٔ فی هذا الزمان، و تقبّلته القبول الحسن فی جمیع البلدان، إلّا أنّه غیر مستوعب مسائل هذاالفنّ الجلیل، و لا بالغ مبلغ کتاب أخیه‌الأکبر فی‌التفصیل والتذییل، و لا یزد عدد أبیاته فی ظاهر التخمین علی کتاب‌القوانین». «۲» محمدعلی مدرس در «ریحانهٔ‌الأدب» تحت عنوان: «صاحب‌الفصول فی علم الأصول» می‌نویسد: «... از اکابر و متبحرین علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که فقیه اصولی محقق مدقق جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول و صاحب فکری عمیق بود. این کتاب او در تحقیقات انیقه و مدقّقات رشیقه، اجمع و اکمل کتب اصولیه بوده و محل استفاده اکابر و فحول و فهم مطالب و تفطن بر نکات و دقائق آن مایه افتخار افاضل و بهترین معرف مقامات علمی وی می‌باشد ...». «۳» صاحب روضات‌الجنات ذیل شرح حال صاحب‌فصول به عقاید ایشان در قبال بهائیان، ص: ۶۳ عقاید شیخیه، اشاره می‌فرمایند و می‌نویسند: «و کان هذا الشیخ المعظّم کثیرالطعن و التشنیع علی طائفهٔ الشیخیهٔ المنتسبین إلی الشیخ أحمد الإحسائی المقدّم إلیه الإشارهٔ، متجاهراً باللّعن علیهم، و التبرّی عن عقائدهم الفاسدهٔ علی رؤوس الأشهاد، و قد رأیت أیام تشرّفی بالزّیارهٔ منابر فی هذاالمعنی». «۱» سرکارآقا ابوالقاسم ابراهیمی، به نقل از کتاب: «قصص‌العلماء ...» تأیید می‌کند که از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، «شیخ محمدحسین صاحب‌فصول» بوده است. ولی سرکارآقا، به‌جای آن‌که فضل ایشان را از کتب تراجم، خاصه روضات‌الجنات استخراج کند، کتاب قصص‌العلماء را که خود به‌خاطر دفاع از شیخ احمد، در موردش گفته است: «حالش معلوم است» مورد استناد قرار داده و می‌نویسد: «و دیگر (از تکفیرکنندگان) شریف‌العلمای مازندرانی و شیخ محمدحسین صاحب‌فصول است که همانچه خود صاحب‌قصص در مکارم اخلاق و رقابت‌هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت‌سر یکدیگر را جایز نمی‌دانستند بلکه هیچ‌یک آن یکی را مجتهد نمی‌دانست و هم‌آنچه صاحب‌قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است ...». «۲» در حالی‌که میرزا محمدتنکابنی، ضمن

شرح‌حالات شریف العلماء مطالبی را عنوان کرده است که نشان می‌دهد تا حدودی سرکارآقا رعایت صحت در نقل روایت را نفرموده‌اند. زیرا اوّلًا: مرحوم تنکابنی نوشته‌اند: «ظاهر این‌که شریف‌العلماء اعتقاد به اجتهاد شیخ محمد حسین نداشت، لیکن شیخ محمدحسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده ...» «۳» و این خلاف بیان سرکارآقا است که قاطعانه فرموده‌اند: «هیچ‌یک آن یکی را مجتهد نمی‌دانست». ثانیاً: عدم اقتداء کردن مجتهدی به مجتهدی دیگر در نماز جماعت که در میان حوزه‌های دینی و مساجد و اماکن، حتی در جوامع غیرشیعی، رواج دارد، بهائیان، ص: ۶۴ معلول عقاید و مسائل دیگری است که به هیچ‌وجه مانع از آن نمی‌شود که کتاب فصول باطل، یا فتوای شریف‌العلماء، یا شیخ محمد حسین فاسد معرفی شود ..! باید مسأله را در حیطه خود به‌خوبی تحلیل نمود. و از قیاس پرهیز داشت. ۴- ملا آقا دربندی (متوفی ۱۲۸۵ ه. ق.): باتوجه به کتاب: «هدیةالأحباب»: مرحوم شیخ عباس قمی، و کتاب: «أحسن‌الودیعة» و کتاب «مآثر و آثار» اعتماد السلطنه و «أعیان‌الشیعة». محمدعلی مدرسی در «ریحانةالأدب» می‌نویسد: «عالم متتبع جلیل، فقیه اصولی، جدلی و رجالی، محقق مدقق، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذه شریف‌العلمای مازندرانی بود .... وقتی صاحب‌جواهر در مجلسی به کتاب جواهرالکلام خود می‌بالید، ملاآقا گفته است: از جواهر شما در خزائن «۱» ما بسیار است .... در علم اکسیر نیز مهارت داشت». «۲» ملاآقا دربندی تألیفات بسیار داشت. از آن‌جمله: «الجوهرة» یا جوهرالصناعة (دراسطرلاب)، «خزائن‌الأصول»، «خزائن‌الأحکام»، «عناوین‌الأدلة» (در اصول)، «قوامیس‌القواعد» (در رجال) و «اسرارالشهادة» می‌باشد. کتاب مذکور که از عربی به پارسی ترجمه شده است، به گفته و اظهار نظر مدرس: «به حکم انصاف این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آن‌همه محبت مفرط که داشته است حاوی غث و سمین بوده است». و علامه نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» شرحی دائر بر ضعف کتاب اسرارالشهادة و عدم اعتماد بر آن نگاشته است. و در کتاب: «اعیان‌الشیعة» مذکور است که: «دربندی در مؤلفات نقلیه (مقتل) خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد. و از نقل هم شاهدی نیست». سرکارآقا، بی‌آنکه به تبحر ایشان در زمینه‌های فقه و اصول و رجال اشاره کند، که مسلم سه رشته مهم در رابطه با تکفیر شیخ بوده است نوشته است: «در شخصیت ملا آقا دربندی همین بس که کتاب اسرار الشهاده او سراسر روایات مجعول و غلط است ...!». ۵- آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب «ضوابط‌الأصول» (متوفی ۱۲۶۲ ه. ق.) صاحب بهائیان، ص: ۶۵ روضات درباره او می‌نویسند: هو من أجلّة علماء عصرنا، و أعزّة فضلاء زماننا، لم أرمثله فی‌الفضل والتقریر و جودةالتحبیر، و مکارم الأخلاق، و محامدالسیاق، و الإحاطة بمسائل الأصول والمتانة فیما یکتب أو یقول. إنتقل مع أبیه المبرور من محال دارالسلطنة قزوین- الاتی إلی بعض محامدها الإشارة إن‌شاءاللّه الجلیل فی ترجمة المولی خلیل- إلی محروسة قرمیسین، و قرأ مبادی‌العلوم علی من کان فیها من‌المدرّسین، و کان بها إلی أن حرکته الغیرة العلویّة و حدّته الهمّة الهاشمیّة علی العروج إلی معارج‌العلم والدین، والخروج عن مدارج أوهام المبتدین، والولوج فی مناهج أعلام‌المجتهدین، فودّع من هناک أباه و شفّع رضااللّه تعالی برضاه، و هاجر ثانیةالهجرتین، و سافر إلی تربة مولانا الحسین علیه السلام، و أخذ فی التتلمّذ علی أفاضل المشهدین، و الأخذ من الأماجد المجتبین. فممّن أکثر علیه الاشتغال بالحائر المقدس فی مراتب الأصول رئیس‌الأصولیین النبلاء الفحول، بل الجامع بین المعقول والمنقول؛ مولینا شریف‌الدین محمد بن المولی حسنعلی الأملی المازندرانی الأصل، الحائری المسکن و المدفن، المتوفّی بالطاعون الواقع فی حدود سنة ستّ و أربعین و مأتین بعدالألف. و هذا الشیخ هو الذی ملأالأصقاع آثار تأسیسه، و قرع‌الأسماع أصوات تدریسه و إن کان غیر مسلّم فی أبواب‌الفقهیّات، و مقتصراً فی أصوله علی بوادر اللبّیات، و لم یخرج منه مصنّف، مشهور، و مؤلّف هو بالرّشاقة مذکور، حتی أن اعتری الرّیب ساحة فقاهته و اجتهاده بعد ما أطبق علی تمام مهارته و استعداده. و بالجملة فبلغ أمر سیدنا المشار إلیه من التتلمذ البالغ الکثیر علی هذا الأستاد المعظّم إلی حیث کان یدرّس فی حیاته، و بهائیان، ص: ۶۶ تهوی إلیه أفئدة الطلاب قبل وفاته، و أخذ الفقه کما شاء، و أراد من فقهاء النجف الأشرف و خصوصاً عن شیخه الأفقه الأفخر الشیخ موسی بن جعفر فقد تتلمذ علیه کثیراً. و هو الآن فالحمدللّه علی أن جعله واحد زمانه فی شریف مکانه، و أنهی إلیه الریاسة والتدریس علی

حسب شأنه بحیث یشدّ إلی سدّته العلیّة رواحل الآمال من کلّ بلد سحیق، و یلوی إلی عتبة المنیعة أعناق الأمانی من کلّ فجّ عمیق، لا زالت ریاض‌الفضل بنضارة علمه ممرعة، و حیاض الشرع من غزارة فضله مترعة، ما طلع طالع الإقبال و خطر خاطر بالبال. «۱» و محمدعلی مدرس به نقل از کتاب «اعیان‌الشیعة» و کتاب «هدیة الأحباب فی ذکر المعروفین بالکنی والألقاب والأنساب» و «قصص‌العلماء» ... در شرح حال صاحب ضوابط می‌نویسند: «از اکابر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که در تمامی مراتب علمیه و حسن تقریر و انشاء و تحریر بی‌نظیر و در مکارم اخلاق طاق «۲» و در احاطه مسائل فروعیه و اصولیه وحید عصر خود بود .... فقه را از شیخ علی کاشف‌الغطاء و شیخ موسی کاشف‌الغطاء و صاحب‌ریاض و پسرش سید مجاهد و دیگر افاضل و اماجد خواند. اصول را نیز از شریف‌العلمای مازندرانی مشهور استقصا نمود. «صاحب قصص العلماء و سید حسین کوه‌کمری و شیخ زین‌العابدین مازندرانی و حاجی سید اسداللّه حجةالإسلام اصفهانی» و نظایر ایشان از تلامذه وی می‌باشند.» «۳» سرکارآقا نظریه خود را در مورد صاحب‌ضوابط چنین ابراز می‌دارند!: «سید ابراهیم قزوینی صاحب‌ضوابط و نتایج است که بهترین معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسوید اوراق نمی‌نماییم. و عقاید سخیفه بهائیان، ص: ۶۷ او را در هر باب، هرکس می‌خواهد می‌فهمد! «۱» عجیب است که همه اکابر امامیه کتب او را ستوده‌اند، و سرکارآقا، به‌خاطر این‌که مرحوم صاحب‌ضوابط با شیخ میانه نداشته، او را به یک‌باره تخطئه می‌کند. در حالی‌که نخوانده و نشنیده‌ام که از اکابر علماء کسی، و از کتب تراجم کتابی، مقام ایشان و والایی شأن کتاب ضوابط را انکار کند. تا آنجا که میرزا محمدباقر خوانساری در کتاب «روضات‌الجنات» که حتی مورد احترام خاص مشایخ شیخیه است، و به گفته «مرتضی مدرس چهاردهی» از «مشهورترین دانشمندان روحانی جهان اسلامی است» از کتاب مرحوم سید استاد چنین یاد می‌کند: ثم إنّ له من التصنیفات الرائقة والتألیفات الفائقة کتاب ضوابطالأصول علی أکمل تفصیل و کتاب دلائل أحکام‌الفقه فی أجود تدلیل. و ان نوقش فی‌الأول بکون أکثره من تقریرات شیخه‌الشریف کسائر ما کان یضبطه طلّاب مجلسه المنیف لندرة ما اختصّ به فیه من‌التصرف الجدید أو التحقیق السدید و لا نقص علیه فی ذلک بعد ما اتّضح أنه إنّما ألّف هذاالکتاب فی مبادی أمره، و لیس أیضاً ممّن یعبأ أو یعتدّ بشأنه کسائر ما أفرغه فی قالب‌الترصیف و أنّ من طالع کتابه الموجز المسمی بنتایج‌الأفکار فی الأصول مبتنیاً علی مائة و خمسین فصلًا من الفصول یعرف صدق هذاالمقال، و أنّ جناب مصنّفه المفضال کأنّه نفس ملکة الفقه والأصول و مالک أزمة المعقول و المنقول، و الفائق علی غیره من النبلاء الفحول، مع أنّه إنّما کتبه فی قلائل من أیام هجرته إلی زیارة سیّدیناالعسکریّین علیهما السلام من ظهر القلب و بدون المراجعة إلی شیءٍ من أساطیر الفنّ کما حکی لنا من یوثق بنقله. و قد تشرّفت بخدمته، و زیارة هذاالکتاب بعید تدوینه له، عند توقّفی لتقبیل لعتبات العالیات- علی مشرّفیها الصلوات الباهیات- فی حدود سنة ثلاث بهائیان، ص: ۶۸ و خمسین، فانتسخت بخطّی من نسخة الأصل التی کانت بخطّه الشریف. و کنت أوان اتّصالی بحضرة جلاله أیضاً من المتطفّلین علی طلّاب مجلس إفضاله، و قد إختصصت منه فی ذلک البین بعنایات جلیلة و اعتناءات وافرة جمیلة. منها: ما کتب بخطّه الشریف من صورةالإجازة لی علی ظهر تلک النسخة». «۱» تا آن‌جا که مرحوم میرزا محمدباقر در اهمیت کتاب «ضوابط» «۲» مرحوم استاد، اشعاری را که هر بیت آن مبین ارزش والای کتاب مزبور است می‌سرایند: هذا جمال دفاتر الأحبار هذا ثمال أفاضل الأدوار هذا سلافة عصرهم من أسرهم فیه الکفایة عن عناالأسفار عند الوفید المستفید کأنّه عین الحیاة و نهر علم جار إنّ قیل: کلّ الفضل فیه یصدّق حیث اقتفی لفواضل الآثار والحق والتحقیق فی صفحاته کالنجم فی فلک البروج الدار فاق‌الرّسائل فی المسائل و احتوی لبّ الأوائل والجدید الطاری لا یعتری ظفر الخصومة متنه إلّا بردّ الخصم ردّ خسار عمّ الخلائق نفعه من حینه رغماً لکلّ مخلّط أخباری هذا هدی و یزید من لا یهتدی بهداه رجساً صالحاً للنار خیر الکلام بیانه الوافی وفی أوصاله لدقائق الأسرار الفضل مختوم به و ختامه مسک فذق فلنعم عقبی‌الدار أفکارهم فازت بکلّ کریمة فأتی الکتاب «نتایج‌الأفکار» أفکیف یجزی عنه بالأفکار من مستعجم لولا جزاءالباری این نوع تجلیل از مقام مرحوم استاد، و توصیف از آثار او، که در واقع شیوه بهائیان، ص: ۶۹ پژوهشی همه صاحبان تراجم و عالمان امامیه است، مغرضانه نخواهد

بود که سرکارآقا که حدود مرتبه فضل و کمال ایشان معلوم هیچ‌یک از اکابر امامیه هم‌عصرشان نبود!، آثار مرحوم استاد را «سخیف» تلقی کنند؟ بی‌شک چنین سخنی نباید ناشی از تبحر ایشان در معارف مذهب امامیه باشد، بلکه صرفاً به اتکای تعصب به شیخیه که مسلم مغایر طریق فضل و مراتب اجتهاد شیخ احمد است، اظهار و ابراز فرموده‌اند. چنین روحیه‌ای، آنهم پس از حدود یک قرن که از حیات مرحوم استاد می گذرد، به‌خوبی می‌تواند مؤید روحیه شیخیه و واقعه‌ای باشد که میرزا محمد تنکابنی ضمن ذکر مکارم اخلاق مرحوم استاد، چنین یاد کرده‌اند: «مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمدکاظم رشتی شیخی بود و میان شیخیه و طبقه فقها نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود. آن عرب در مجمع درس آن جناب حاضر شد و زبان به هرزه‌درائی و کتره و فحش گشاده بود و خنجری به کمرش بود و پیش می‌آمد که سید استاد سربه‌زیر افکنده بود و سکوت داشت. یکی از سادات خدام به‌ناگاه مطلع گردید آمد و گریبان آن ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را کاری مدار و او را تأدیب و سیاست مکن که او مجنون است ...!». «۱» در حقیقت این بابی است از ابواب شیخیه، که سید کاظم رشتی آن را هم در زبان و هم در کتاب دلیل‌المتحیرین خود گشوده بود. چنانچه وقتی کتاب «دلیل‌المتحیرین» را نزد آقا سید ابراهیم آوردند. آن جناب پس از شنیدن قسمتی از مطالب آن، فرمود: «اسم این کتاب چیست؟ عرض کردند که به دلیل‌المتحیرین موسوم است. آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود: مناسب آن بود که این رساله «شتمیه» نامند، زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علمای اعلام است ...!». «۲» ۶- ملا محمدجعفر استرآبادی (متوفی ۱۲۶۳ ه. ق.): صاحب «ریحانةالأدب» می‌نویسد: «حاج ملاجعفر، از فقها و مجتهدین امامیه قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که صاحب تحقیقات دقیقه، بسیار متقی و محتاط، در کثرت ورع و احتیاطی که در امور دینیه بهائیان، ص: ۷۰ داشته ضرب‌المثل بود و گاهی به وسواسش منتسب می‌داشتند. او از اکابر تلامذه صاحب‌ریاض به‌شمار می‌رفت. سال‌ها در کربلای معلی با عزت و احترام تمام می‌زیست. تا موقعی که آن ارض اقدس از طرف داود پاشا محاصره گردید. به تهران رفت و تا بیست سال به تدریس و امامت و فتوی و قضاوت اشتغال داشت ...» «حاجی کرباسی» با این‌که بعد از «حاج سید محمدباقر حجةالاسلام رشتی» به اجتهاد کسی تصریح نمی‌نمود، اجتهاد ملا جعفر را تصدیق کرده و احکام او را تنفیذ می‌نمود. علاوه بر این در علوم ادبیه نیز ممتاز و در تقریر و تحریر در نهایت امتیاز بوده ...». «۱» «شیخ محمدحسن» فرزند ملامحمد جعفر استرآبادی در کتاب «مظاهرالآثار» «۲» پیرامون عقیده ملا محمدجعفر استرآبادی درباره شیخ احمد می‌نویسد: «... عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند. در آن روز پدرم در سفر حج بود، و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت علمای این دیار فقیه و اصولی هستند. از علوم معقول و حکمت بیگانه‌اند. کلماتش را تنها حکیمان می‌فهمند، راضی شد که پدرم در این‌باره هرچه حکم کند قبول کنند. اندک مدتی از این داستان گذشت. پدرم از سفر مکه بازگشت. سید (منظور سید محمدمجاهد است) کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب «شرح زیارات» و چند رساله از مؤلفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد. پدرم پس از مطالعه و دقت در نوشته‌ها گفت: عبارت‌های این کتاب و رساله متشابه و قابل تأویل است. به حکم مقبوله ابن حنظله، واجب است که حکم سید را اطاعت کرد. اما برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره‌ای نیست به‌جز این‌که با شیخ به گفتگو پرداخت. آنگاه دید بهائیان، ص: ۷۱ که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟! پس از چندی پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جویای احوال یکدیگر شدند. شیخ عقاید و آرای خود را بیان کرد. و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید. مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند. شیخ مطابق ظاهر نوشته‌های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت. همان‌گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا- و نجف از نوشته‌های او فهمیده بودند، آنگاه علامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه‌یی در کربلا- و سایر شهرهای ایران آغاز شد». «۱» ۷- مرحوم آقا سید مهدی طباطبایی (متوفی ۱۲۶۰ ه. ق.): فرزند «آقا سیدعلی صاحب ریاض‌المسائل»، و برادر کهتر سیدمجاهد، از اکابر علمای اواسط قرن سیزدهم هجری و استاد مرحوم «شیخ مرتضی انصاری» است. «۲» و صاحب روضات ضمن شرح حال صاحب هدایةالمسترشدین و مخالفت‌های برادر بزرگوارش «شیخ محمدحسین صاحب فصول» با شیخیه

که قبلًا یادآور شدیم، اضافه می کند: «... کما کانت هذه شیمهٔ سیدناالمهدی بن الأمیر سید علی‌الحائری الطباطبائی أیضاً». «۳» اساس و ماجرای مخالفت آقا سید مهدی با شیخیه را که در آن زمان ریاست آن با سیدکاظم رشتی بود، میرزا محمد تنکابنی چنین نوشته است: «چون خبر تکفیر شیخ اشتهار یافت، و شیخ نیز وفات یافت. در آن زمان آقا سیدمهدی خلف باشرف آقا سیدعلی صاحب‌ریاض از شدت تقوی و جربزه، فتوا نمی گفت. پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟ آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و «شریف‌العلماء و حاجی ملا محمدجعفر استرآبادی و حاجی سیدکاظم» را احضار نمود. ایشان با سیدکاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبایر کفر است. سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبایر کفر است. لیکن شیخ ظواهر این عبایر را اراده بهائیان، ص: ۷۲ نکرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است. ایشان گفتند که «ما مأمور تأویل نیستیم»، مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل‌اطهار و الاهر کافری که به کلمه کفری تکلم کند لامحاله تأویلی در او راه دارد. پس به سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبایر کفر است. سید کاظم نوشت که ظاهر این عبایر کفر است و آن را به مهر خود ممهور نمود. پس آقا سید مهدی اگرچه فتوا نمی گفت لیکن به شهادت این دو عادل که شریف‌العلماء و حاجی ملامحمد جعفر استرآبادی بود حکم به‌تکفیر شیخ و تابعین او نمود. و از آن پس به مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته‌اند. و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت». «۱» «سید کاظم رشتی» در کتاب: «دلیل‌المتحیرین» اصل ماجرا را به‌صورت کلی تأیید و از این حیث اختلافی با گفته صاحب‌قصص ندارند. ولی در صدد توضیح و شرحی مفصل برآمده که از آن تبرئه خود و شیخ احمد را مراد داشته است. بعدها مطالب کتاب مذکور، مورد استفاده مرحوم حاج محمد کریم‌خان در «هدایهٔ‌الطالبین» «۲» و سرکارآقا در کتاب «فهرست» «۳» و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار» «۴» قرار گرفته، با شرح‌های تفصیلی مصمم به رفع شبهات و این‌که مرحوم سید «تقیه» کرده و آقا سیدمهدی از روی سادگی چنین فتوایی داده، تکرار مطالب مرحوم سید را کرده‌اند! ۸- آقا سید محمد مجاهد صاحب‌مناهل (متوفی ۱۲۴۲ ه. ق.): شیخ‌آقابزرگ طهرانی در کتاب «الذریعهٔ»، «۵» میرزا محمدباقر خوانساری در «روضات‌الجنات»، «۶» حاج سید شفیع بهائیان، ص: ۷۳ جابلقی در «الروضهٔ‌البهیهٔ» و محمدعلی مدرس در «ریحانهٔ‌الأدب» «۱» از مرحوم «سیدمحمدمجاهد» به بزرگی چنین یاد کرده‌اند: «... از مشاهیر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که فقیه اصولی متبحر، ادیب، ماهر، عابد، زاهد بود. از والد معظم خود (صاحب ریاض) و پدرزن خود مرحوم سید مهدی بحرالعلوم تکمیل مراتب علمیه نمود. در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمد، و در اصفهان اقامت گزیده و به تدریس و تألیف مشغول شد. و مرجع استفاده افاضل آن نواحی بود. و کتاب «مفاتیح» را نیز در آن‌جا تألیف نمود، تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسید، بلافاصله عازم عراق شد. و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه گردید ...». «مرحوم محمد حسن»، فرزند ملا محمدجعفر استرآبادی، در کتاب «مظاهرالآثار» می‌نویسد: «در آن زمان سید محمد مجاهد مرجع تقلید شیعیان و پیروانشان در عراق و ایران بودند. گروهی از شاگردانش از سخنان و کلمات شیخ به استاد بزرگوار شکایت کردند. و سید هم حکم به کفر شیخ احمد صادر کرد. عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند ...» «۲» «مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری صاحب روضات» (متوفی ۱۳۱۳ ه. ق.) فرزند مرحوم حاج «میرزا زین‌العابدین»، از اکابر علمای امامیه قرن چهاردهم هجری می‌باشد. که فقیه اصولی، محدث رجالی، ادیب متتبع متبحر، محقق دقیق‌النظر بود. در فقه و حدیث و تراجم احوال علمای سلف و خلف مزیتی کامل بر دیگران داشت. از تلامذه «سید محمد شهشهانی» و «سید محمدباقر حجهٔ‌الاسلام اصفهانی» و «سید ابراهیم صاحب‌ضوابط» و بعضی از اکابر دیگر بوده و از ایشان و از والد خود «حاج میرزا زین‌العابدین» و بعضی از اجلّای دیگر اجازه روایت و اجتهاد داشت. و ریاست علمی مذهبی در اصفهان بدو منتهی و حوزه درس او محل استفاده افاضل بوده است. «شریعت بهائیان، ص: ۷۴ اصفهانی» و

«سید ابوتراب خوانساری» و «سید محمدکاظم یزدی» و جمعی دیگر از اکابر وقت از تلامذه او بوده‌اند. «۱» اهم تألیفات میرزا محمدباقر خوانساری: «روضات‌الجنات فی أحوال‌العلماء والسادات» می‌باشد که به گفته محمدعلی مدرس: «در موضوع خود بی‌نظیر و ابسط و اجمع و انفع کتب تراجم بوده و از منابع کتاب ریحانة‌الادب می‌باشد» «۲» و چنین است قول «آقا بزرگ تهرانی». و کتاب «الذریعة إلی تصانیف‌الشیعة». از نظرگاه مشایخ و علمای شیخیه، کتاب «روضات‌الجنات» یکی از معتبرترین منابع تحقیق در شرح حال و فضائل و کمالات شیخ احمد احسائی است. که الحق مرحوم صاحب‌روضات، حق مطلب را به‌خوبی اداء فرموده‌اند. ولی از آنجایی که چنین کتابی جامع، در طول حیات مرحوم صاحب‌روضات، تصنیف شده است، دربرگیرنده وقایع و حوادث مهم دینی و فکری جامعه شیعی عراق و ایران نیز می‌باشد. بدین لحاظ پس از انتشار کتب و رسائل شیخ احمد، و بروز مخالفت‌ها و بررسیهای دقیق، و مخاصمات بین شاگردان شیخ و علمای بزرگ عصر، مرحوم صاحب روضات هنگامی که زمان مقتضی آن می‌شود که به شرح حال «شیخ رجب بن محمد الحافظ البرسی» مبادرت ورزد. پس از ذکری در چگونگی به‌وجود آمدن مشرب‌های باطل، اوهام و خرافات در مذهب امامیه، مشرب شیخ رجب برسی را دنباله‌روی چنین مشرب‌هایی که صرفاً عقایدشان مبتنی بر تأویل است قلمداد کرده و می‌نویسد: ثمّ أن یکون کلّ من جاء علی إثر هذا المذهب و أشرب فی قلوبهم الملائمة لهذا المشرب، زادفی الطنبور نغمةً و هتک عصمة و رفع وقعاً و أبدع وضعاً و جمع جمعاً و أسمع سمعاً و أراق عاراً و أظهر شنارا، و ردّ علی فقیه من فقهاء الشیعة، و هدّسدّاً من سدود الشریعة، إلی أن انتهت النوبة إلی هذاالرجل فکتب فی ذلک کتاباً و فتح أبواباً و کشف نقاباً و خلّف أصحاباً فسمّی أتباعهم المقلّده له فی ذلک بالکشفیة، لزعمهم الإطّلاع علی بهائیان، ص: ۷۵ الأسارير المخفیّة، ثّم أتباع أتباعهم الذین آلت معاملة التأویل إلیهم فی هذا الأواخر و هم فی‌الحقیقة أعمهون بکثیر من غلاة زمن الصدوقین فی قم الذین کانوا ینسبون الفقهاء الأجلّة إلی التقصیر، بسمة الشیخیة و الپشت سریّة- من اللّغات الفارسیة- لنسبتهم إلی‌الشیخ أحمد ابن زین‌الدین الإحسایی المتقدم ذکره و ترجمته، و کان هو یصلّی‌الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدّسة الحسینیة فی‌الحائر الشریف بخلاف المنکرین علی طریقته من فقهاء تلک‌البقعة المبارکة فإنّهم کانوا یصلّونها من قبل رأس‌الإمام؛ و لهذا یسمّون عند أولئک بالبالاسریّة». «۱» ولی «سرکارآقا» در صفحات ۲۱۷، ۲۲۹ و ۲۶۳ کتاب «فهرست» و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در صفحه ۱۰ کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار ...» این اتهام را مربوط به اتباع شیخ می‌دانند، نه شیخ احمد. در حالی که اوّلًا: مرحوم صاحب روضات «بسمة الشیخیة و الپشت‌سریه» می‌خواند. و «شیخیه» عقاید شیخ احمد را هم دربر می‌گیرد، زیرا یکی از موارد اثبات این‌که شیخیه از اهل غلاة است تبعیت اتباع شیخ‌احمد به نحوه خواندن نماز شیخ احمد است که صاحب‌روضات به آن تصریح می‌کند: «و کان هو (شیخ احمد) یصلّی الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسینیة فی الحائرالشریف» و این: «بخلاف المنکرین علی طریقته من فقهاء تلک البقعة المبارکة» زیرا «فإنّهم کانوا یصلّونها من قبل رأس‌الإمام علیه السلام». ثانیاً: مرحوم صاحب‌روضات، رویه شیخ رجب برسی و اتباع او را به‌خاطر تأویل، شدیداً خلاف اسلام خوانده و شیخیه را به‌لحاظ تأویل، اتباع اتباع شیخ رجب تلقی کرده است. و تداوم راه شیخ رجب را صریحاً در شیخیه و پشت سریه می‌داند. که درحقیقت: «آلت معطله تأویل هستند». و: «هم فی‌الحقیقة أعمهون». چنین گفته‌ای، به‌قول مرتضی مدرس چهاردهی، درحقیقت فتوای مرحوم میرزا بهائیان، ص: ۷۶ محمدباقر خوانساری درباره مرحوم شیخ احمد و شیخیه است که او را از جرگه سایر شیعیان جدا ساخته، و در ردیف غلات قرار داده است. «۱» بر این اساس و بدین روال، تکفیرهایی به حسن نظر، و در مواردی مخالفت‌هایی و منازعاتی به‌وقوع پیوست، واکنش اختلافات زبانه کشید و به‌هر حال از این زمینه‌ها، اوضاع کیفیتی حاصل نمود که مسلم، و در غایت موافق حال شیخیه نبود. و اگر نهایت تعدیل را در موارد اختلاف علمای امامیه با شیخ احمد جاری بداریم و با تساهل و تسامح به حوادث زندگانی آن عابد و زاهد بنگریم، به‌هرحال و به گفته «شیخ‌عبداللّه نعمه» دو چیز هست که انسان را وادار به سؤال می‌کند: «یکی آن‌که آیا ممکن است تمامی فقهای عراق (و من اضافه می‌کنم غالب علمای ایران) بر ضد شیخ احمد احسائی بلند شوند و این کار سبب معقولی نداشته باشد و چگونه ممکن است فقهای عراق،

بی‌جهت به همه شهرهای عراق نامه بنویسند و از احسائی بدگویی کنند، تا جایی که ناچار از عراق فرار کند. با وجود این حتی قسمتی از آنچه را که به او نسبت داده‌اند درست نباشد؟ دوم این‌که گروهی به‌نام شیخیه از آرای او پیروی می‌کردند. و جمله نظرهای مخصوصی داشته و تا هم‌اکنون نیز دارند. آیا همین مطلب بر صحت انتساب برخی از عقاید منسوب به او دلالت نمی‌کند؟» «۲» حاج محمدکریم خان، صریحاً به این مسأله اعتراف و اذعان دارد که در این خصوص علمای شیعه: «جمیع ولایات را به مراسلات خود پر کرده بودند» «۳» با این همه و در چنین موقعیتی بس نامساعد، نمی‌دانم که آیا سید کاظم رشتی در کتاب: «دلیل‌المتحیرین»، و «حاج محمدکریم خان» در «هدایةالطالبین» در مقام غفلت یا تجاهل است که گفته!: «پس جمیع شیعه در عصر آن بزرگوار متفق به حقیقت آن بزرگوار بودند و کدام اجماع از این قوی‌تر؟» «۴» و درنتیجه به گفته سید کاظم رشتی: «اجتماع علماء و عدم بهائیان، ص: ۷۷ مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماعی که کاشف از قول حجت خدا که مطهّر و مبراست از کل ما لا یحبّه‌اللّه غیر این نیست. پس وای بر احوال آن‌کس که به اجماع علمای فرقه محقّه مخالفت نماید و ایشان را از سلوک طریقه حقه مانع آید». «۱» و حاج محمدکریم خان، پا را از این فراتر نهاده، به‌خاطر شیخ احمد، خط بطلان بر همه اکابر علمای امامیه غیرشیخی کشیده که: «به‌حکم علمای سابق، شیخ برحق بوده است، و خفیف شمردن حکم ایشان خفیف شمردن حکم خداست. و روبرویشان روبروی خداست. و حد شرک بر او جاری می‌شود»! «۲» اوّلًا: تعجب‌آور است که از شیخ احمد تا سید کاظم و دیگر مشایخ پس از آنان، کراراً خوانده و شنیده‌ام که علمای امامیه، غالباً فقیه اصولی هستند. و از حکمت و معقول توشه‌ای برنگرفته‌اند. نمی‌دانستم که بزرگترین فقهای اصولی قرن سیزدهم و چهاردهم و مراجع مسلم تقلید عالم تشیع، از مسأله «اجماع»، که از ادله اربعه استخراج و استنباط احکام و از مبادی اوّلیه علم اصول است، بی‌خبر بوده‌اند. و بدین‌خاطر و به زعم حاج محمدکریم خان، مشرک می‌باشد و این‌قدر رهبران دینی شیخیه توجه نداشته‌اند که فتوی حجیت دارد ولی حکم نیست و شهادت به اجتهاد شیخ احمد حکم به حجیت (فتوای) ایشان نمی‌باشد. مگر تمام اکابر علمای وقت و حتی خود شخص شیخ احمد و مرحوم سید بحرالعلوم، و شیخ‌الکبیر کاشف‌الغطاء، و آقا سید جواد عاملی، و ... فضل و کمال مرحوم صاحب جواهر را امضاء نکردند و اجازه روایت و درایت ندادند؟ و به همین‌سان، مرحوم آقا سید ابراهیم و ملا محمدجعفر، و آقا سید مهدی و صاحب‌فصول و ... از حیث درجه اجتهاد و کسب اجازات، خاصه از مرحوم بحرالعلوم و آقا سیدعلی و شیخ‌جعفر، مسلم عصر خود نبودند؟ چطور می‌شود چنین علمایی به زعم شیخیه، چون مرتکب اشتباه تکفیر شیخ احمد شدند، مورد طعن و اعتراض و رد حضرات شیخیه بهائیان، ص: ۷۸ می‌شوند. ولی اعتراض به اشتباهات شیخ احمد، آن‌هم از جانب چنان علمایی، خلاف اجماع علمای امامیه تلقی می‌شود، و حکم مشرک؟ و اجازات شیخ را سپر بلا- می‌کنند؟ ثانیاً: توجه به این مسأله حائز کمال اهمیت است که بررسی دقیق در آثار شیخ، به‌خوبی نشان می‌دهد که اهم آثار مورد اختلاف شیخ احمد، پس از سال ۱۲۳۰ ه. ق.، کتابت شده است: «شرح‌الزیارة» در دهم ربیع‌الاول ۱۲۳۰ ه. ق.، «شرح مشاعر ملاصدرا» در بیست و هفتم صفر ۱۲۳۴ ه. ق.، «عصمت و رجعت» در بیست و یکم ربیع‌الاول ۱۲۳۱ ه. ق.، «شرح عرشیه ملاصدرا» در بیست و هفتم ربیع‌الاول ۱۲۳۶ ه. ق. همچنین تاریخ اوّلین واقعه تکفیر مرحوم شیخ از جانب ملا محمدتقی برغانی در قزوین، مربوط به بعد از سال مرگ «شاهزاده محمدعلی میرزا»، یعنی ۱۲۳۷ ه. ق. است. و پس از این سال است که آثار شیخ در ایران و عراق نشر یافته است. در حالی‌که مرحوم آقا سید علی صاحب‌ریاض در ۱۲۳۱ ه. ق.، و مرحوم شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در سال ۱۲۲۷ ه. ق.، و مرحوم سید مهدی بحرالعلوم در سال ۱۲۱۲ ه. ق.، درگذشته‌اند. باتوجه به این‌که نظر آثار مهم، و واقعه تکفیر شیخ، پس از فوت مشایخ اجازه شیخ بوده است، به هیچ‌وجه منطقی و اصولی نخواهد بود که تمجیدهای مربوط به قبل از نشر کامل آثار و قبل از صدور حکم تکفیر، و اعلام نظریه اکابر علمای وقت را بر سال‌هایی پس از آن جاری، و یا آن را مستمسکی برای پرده‌پوشی بر هر ایرادی به نحوه رفتار و افکار شیخ در هر عصر و اوضاعی نمود. ثالثاً: شیخ احمد احسایی در رساله «شرح رساله عملیّه ملا محسن فیض کاشانی» که به خواهش «میرزا باقر نواب»، مرقوم فرموده‌اند، و در مجموعه «جوامع‌الکلم»

مندرج است، عقاید مرحوم فیض کاشانی را رد می‌کند. و در بعضی از کلماتش مرحوم فیض کاشانی را «المسیءالقاسانی» می‌خواند و تکفیرش می‌کند، و در رساله «شرح مشاعر ملاصدرا» «۱» که به‌خواهش آخوند ملامشهدی شرح کرده، قول «ملاصدرا»: «بسیط الحقیقهٔ بهائیان، ص: ۸۰ ببساطهٔ کل الأشیاء» را ابطال فرمود و او را کافر می‌داند و .... در حالی‌که ملاصدرا از تلامذه شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی و بعدها مقامش بالاتر از اساتید خود و مسلّم اهل دین بود.

۳/ الف: تزلزل موقعیت

به‌هرحال شیخ، پس از هیاهوی تکفیر، قزوین را مناسب ماندن ندید، و به‌منظور زیارت مشهد مقدس، عازم تهران، در شاه عبدالعظیم اقامت گزید. «شیخ عبداللّه» اوضاع اسف‌انگیز مردم را، از ری تا مشهد، و مصائبی که بر شیخ احمد در این سفر روی آورد، با جملاتی مجمل، ولی در عین حال معرف حال چنین یاد کرده و می‌نویسد: « (شیخ) در شاه عبدالعظیم منزل فرمود. و تمامی اهل بلاد به‌علت وبا متفرق در جبال بودند. پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید و از آن‌جا به شاهرود تشریف برد. در این وقت وبا در قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را هلاک نمود. و یکی از زوجات آن بزرگوار نیز وفات یافت. چون وارد ارض بهائیان، ص: ۸۱ اقدس گشتند وبا به‌شدت بود. بیست و دو روز توقف فرموده و تشریف فرمای تربت گشت». «۱» شیخ احمد در تربت با استقبالی که حاکم وقت آن‌جا محمدخان (پسر اسحاق‌خان) از شیخ به‌عمل آورد، مقداری از مشکلات و مصائب راه تقلیل یافت: «از آن‌جا تشریف‌فرمای طبس گشت. حاکم آن‌جا علی‌نقی‌خان پسر میرحسین‌خان طبسی بود. با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود تعیین نمود. مهمان‌داری با لیاقت و خدمت‌گزاری فوق‌طاقت به ظهور رساند. چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را بلوچ گرفته و عبور دشوار است معهذا علی‌نقی‌خان پسر عم خویش «مرادعلی» نام را که به شجاعت موصوف و در سطوت معروف بود به انضمام یک‌صد نفر سواره و دویست نفر پیاده تا ورود دارالعباده همراه نمود. هنگام ورود تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده، سه ماه توقف فرمود». «۲» شیخ در مدت اقامت سه‌ماهه خود در یزد، با مشکلات فراوانی روبه‌رو گردید و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به او رعایت می‌کردند، معمول نشد. به گفته حاج محمدکریم‌خان کرمانی: «چون خورده خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته، در خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند .... و اگر اهل یزد به عبرت نظر کنند، از وقتی که آن بزرگوار از یزد تشریف‌فرما شدند جمیع برکات ایشان روزبه‌روز مبدل به ذلت شد و ظلم و تعدی بر ایشان فراوان شد. و خاندان کهن ایشان ویران گشت و علمای ایشان رو به انقراض گذاردند و نفاق در میان ایشان پدید آمد و امراض متواتره و بلایای متکاثره بر ایشان نازل شد تا آن‌که امروز امرشان به این‌جا که مشهود است کشیده و چنین نشدند مگر آن‌که آن جناب از بعضی از اکابر ایشان دل‌گران تشریف بردند. و ایشان اتفاق عام در استدعای ماندن از ایشان نکردند. و قدر ایشان را ندانستند ...». «۳» بهائیان، ص: ۸۲ چنین وضعی از نامهربانی مردم یزد، و عدم رعایت احترام در خور شأن شیخ نشانه چیست؟! در حالی‌که در سفرهای قبلی به یزد و اقامت در آن مکان و تعلیم و تدریس در حوزه علوم دینی آن دیار، در نهایت احترام و اکرام بوده است و حتی حاج محمدکریم‌خان به آن، چنین تصریح کرده است: «اول به دارالعباده یزد تشریف‌فرما شدند. و این بلده طیبه را رشک روضه رضوان از انوار فضائل آل سید مرسلان- صلوات‌اللّه علیهم- فرمودند. در آن زمان سعادت بنیان علمای موجودین در آن بلد خلد آئین جناب فاضل کامل و مجتهد واصل مرجع کافه انام آن مرز و بوم و محیی علوم و رسول و منفذ اوامر و حکوم و مجری تعزیرات و حدود جناب جلیل نبیل ملا اسماعیل عقدایی- قدس‌اللّه روحه- و عالم فاضل و کامل واصل جامع معقول و منقول عالم به فروع و اصول مالک زمام تحقیق و تدقیق مولای ولی حاج رجبعلی- قدّس‌اللّه سرّه- و فاضل مدقق و کامل محقق صاحب نسب و حسب، الادیب الاریب المولا میرزا علی‌رضا- قدس‌اللّه نفسه- و سید جلیل و سند نبیل صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده میرزا سلیمان- قدس‌اللّه نفسه- و جناب عالم عامل کامل فاضل فخرالمحققین و قدوهٔالمدققین

جامع‌المعقول، الحبر النحریر، الأدیب‌الأریب آخوند ملا محمدحسین و جناب فاضل کامل علام فهام آخوند ملا علی‌رضا خراسانی و جناب مستطاب علامه فهام عالم نحریر آخوند ملا علی‌اکبر زارچی وجناب عالم فاضل واصل کامل المولاالوری میرزا محمدعلی- سلمه‌اللّه تعالی- که امروز حیّ‌اند. و سایر طلاب علوم دینیه که هر یک قریب الاجتهاد بوده‌اند و جمعی از آنها حیّ‌اند و حاضر و بعضی از آنها متوفی شده‌اند و به رحمت ایزدی واصل گشته‌اند. همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و نهایت اعزاز و تمکین و تعظیم و تمجید به عمل می‌آورده‌اند و به مجلس درس ایشان حاضر می‌شدند و از ایشان استفاده می‌فرمودند و احدی انکار فضل و جلال و علم و کمال ایشان را نمی‌نمود و در علم و عمل آن جناب احدی را قدرت خلاف نبود و ایشان را برخود در هر باب مقدم می‌داشتند و در امثال نمازجمعه و اعیاد و سایر جماعات و جنائزی که همه حاضر بودند ایشان را پیشوا و مقتدای خود می‌ساختند. اگر مختلف در امری می‌شدند آن بزرگوار حکم بود و اگر امری بر آنها مشتبه می‌شد قول بهائیان، ص: ۸۳ ایشان محکم ...». «۱» این وضع و شرایط، و تقلیل احترامات و بروز مخالفت‌ها و بدبینی‌ها، اختصاص به یزد نداشته است و بعدها علما و مردم در عتبات عالیات عراق، خراسان و اصفهان و ... به‌دنبال علما و مردم قزوین و یزد، دچار چنین حالتی در قبال شیخ شدند که بیش از یک دلیل نمی‌توان بر آن تصور نمود و آن همان بیان مجملی است که مرحوم سید محمدمهدی خوانساری چنین یاد کرده است: «شیخ احسائی در بدایت حال در سلک اهل اجتهاد مسلک و در نهایت ورع و سداد و جلالت، قدر او مشهور هر دیار بوده است ... تا آنکه تألیفات او منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده‌ای که در حق او داشتند، منصرف گردیدند ...». «۲» البته در این خصوص که شیخ احمد، پس از اقامت در قزوین و مرگ شاهزاده «محمدعلی میرزا»، با چنین واکنشی از جانب بعضی از اکابر و مردم یزد روبه‌رو شده است یا نه و این‌که آیا این آخرین سفر و اقامت شیخ به یزد نبوده و پس از این عکس‌العلمل‌های ناخوش‌آیند، مجدداً شیخ در یزد اقامت گزیده است، خود موضوعی است مهم، و حائز تأمل و دقت نظر؛ زیرا به روایت و نقل قول «شیخ عبداللّه» در «رساله شرح احوال» و «آقا سید هادی هندی» در کتاب: «تنبیه الغافلین و سرورالناظرین»، که به گفته «سرکارآقا»: «صحت این رسائل مذکوره در نزد حقیر محرز است و هیچ‌گونه تردیدی در آن ندارم». «۳» و درخصوص رساله شیخ عبداللّه تأکید فرموده‌اند که: «معتبرترین مأخذی که قدما یا معاصرین از نویسندگان در دست داشته‌اند. البته رساله مرحوم مبرور عالم فاضل شیخ عبداللّه رحمه‌اللّه نجل جلیل آن شیخ بزرگوار است که در شرح حالات شیخ بزرگوار نوشته که در کمال صحت و وثاقت است». «۴» آخرین سفری که شیخ به «یزد» کرد، پس از مرگ «شاهزاده محمدعلی میرزا» و واقعه قزوین و پس از آخرین زیارت بهائیان، ص: ۸۴ مرقد مطهر امام رضا علیه السلام بوده است «۱» در حالی که سید کاظم رشتی در «دلیل‌المتحیرین» و حاج محمدکریم‌خان در «هدایهٔ‌الطالبین» پس از ذکر ندانستن قدر شیخ توسط اهل یزد، می‌نویسند: «به‌هرحال پس از آن، آن بزرگوار روانه اصفهان شدند» «۲» و سپس: «مرحوم شاهزاده محمدعلی میرزا، کسانی چند به استقبال ایشان فرستاده بود تا اصفهان و ایشان اصرار به رفتن سرکار شیخ داشتند. پس از آن، آن بزرگوار، به سمت کرمانشاه تشریف‌فرما شدند و شاهزاده مرحوم با جمیع عسکر خود و رعیت کرمانشاه، ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند ..». «۳» و همین مطلب را عیناً «سرکارآقا»، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ کتاب «فهرست» از «هدایهٔ‌الطالبین» نقل و آن را در بحث خود پیرامون شیخ مورد تأیید قرار داده‌اند. که پس از یزد و با وجود آن‌که عده‌ای از اهالی یزد خواهان اقامت شیخ در یزد بودند: «ولی این‌دفعه دیگر اجابت نفرمود» و شیخ عازم اصفهان و سپس با استقبال شاهزاده محمدعلی میرزا به کرمانشاه رفته‌اند. در حالی‌که به گفته شیخ عبداللّه (و حتی نقل آن توسط سرکارآقا، بی‌آنکه توجه به ذکر روایات حاج محمدکریم‌خان در صفحات قبل بنماید!) شیخ احمد پس از فوت شاهزاده محمدعلی میرزا و رو به نقصان و زوال نهادن نعمات قلمروی حکومت شاهزاده مذکور، تا دوسال شیخ احمد در کرمانشاه به‌سر می‌برده، و «در سال دویم پس از وفاتش (منظور مرگ محمدعلی میرزا) تمامی بلاد ایران را وبا به‌شدت فراگرفت. در این اوقات آن بزرگوار به عزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام ارتحال فرموده، تشریف فرمای قم گردید.

و از آن‌جا به قزوین و از آن‌جا به طهران و در شاه عبدالعظیم ... پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید. و از آن‌جا به شاهرود ... چون وارد ارض اقدس گشتند وبا به‌شدت بود، بیست و دو روز توقف فرموده، تشریف‌فرمای تربت گشت ... و از آن‌جا تشریف‌فرمای طبس ... (سپس) دارالعباد (و) تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده سه‌ماه توقف فرموده و از آن‌جا به اصفهان بهائیان، ص: ۸۵ تشریف برد ... الغرض روز دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و یک‌سال نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید ..». «۱» این اختلاف و تناقض اقوال، فی‌مابین رساله شیخ عبداللَّه از یک‌سوی و دلیل‌المتحیرین و هدایةالطالبین و فهرست از سوی دیگر، از جهتی قابل تأمل است. که چطور مشایخ شیخیه به این نکته، توجه نکرده؟! و آیا حاج محمدکریم خان به استناد مآخذی دیگر مطالب مذکور را اظهار داشته‌اند؟ که مسلم با رساله شیخ عبداللَّه و ... متناقض خواهد بود. و موجب شک منطقی در صحت اقوال. مگر آن‌که بگوییم شیخ چندین مرتبه به اصفهان رفته است، که در این‌صورت رساله شیخ عبداللَّه ناقص و درحقیقت اشتباه. متأسفانه مندرجات کتاب «شیخیگری و بابیگری» مدرسی چهاردهی و کتاب «مکتب شیخی» هانری کربن مستشرق، در ذکر خط سیر مسافرت‌های شیخ در ایران و عراق و حجاز مغشوش است. به‌هرحال، و از آن‌جایی که رساله شیخ عبداللَّه، تاکنون ملاک و راهنمای مؤلف بوده است، به نقل قول رساله مذکور، شیخ، پس از ترک یزد، جهت بازگشت به عتبات عالیات، عازم اصفهان شد. حاج محمدکریم خان، انگیزه دیگر شیخ احمد را به ترک یزد، و تصمیم به بازگشت: «به جهت حکمی می‌داند که از حضرت امیر علیه السلام در عالم رؤیا به آن بزرگوار شده بود». «۲» در هر صورت شیخ احمد، به گفته شیخ عبداللَّه، در اصفهان با استقبال علما و اعیان و تمامی اهل آن سامان روبه‌رو شد. و «در خانه عبداللَّه خان امین‌الدوله پسر میرحسین‌خان صدرالدوله منزل فرمود خدمتگزاری کامل به‌عمل آورد». «۳» عبداللَّه خان امین‌الدوله همان کسی است که مرحوم «اعتمادالسلطنه» در «خاطرات» خود از او چنین یاد می‌کند: «شب سفارت روس مهمان بودم. وزیر امور خارجه، معتمدالملک، مخبرالدوله، امین‌السلطان، وزیر دفتر و جمعی دیگر بودند. شام خیلی بهائیان، ص: ۸۶ مفصل خوبی داده شد. بعد از شام که میان باغ رفته بودیم، دوسه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتن آن لازم است. من‌جمله صحبت شراب‌خوری بود، نصیرالدوله می‌گفت عبداللَّه خان امین‌الدوله پسر حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی خیلی شراب می‌خورد. پدرش هرچه خواست او را مانع شود و ترکش کند، نشد. تا یک‌بار بدون مقدمه خودبه‌خود ترک کرد. مدت‌ها از او سؤال کردند که دلیل ترک شراب چه بود؟، نمی‌گفت بالاخره گفت: شبی که شراب زیاد خورده بودم و مست بودم، مستی مرا واداشت که شاگرد آشپز خود را که کاکاسیاه بود آوردم ماست به تمام بدن او مالیده با زبان لیسیدم. صبح که ملتفت شدم فی‌الفور ترک شراب نمودم ..» «۱» و امین‌الدوله همان کسی است که: «با دولت انگلستان ارتباط کامل داشته و از هواخواهان آن دولت در ایران بوده است». «۲» و وقتی «محمدشاه» پس از قتل «قائم‌مقام» بار دیگر به وی تکلیف کرد که یا به تهران بیاید یا عازم عتبات شود: «به دستیاری مستر مکنیل McNeil Sir John وزیر مختار انگلیس از محمدشاه تأمین جانی گرفت و از راه بختیاری عازم عراق شد. و در آن‌جا بود تا اینکه در شعبان ۱۲۶۳ ه. ق. در نجف به سن هفتاد سالگی درگذشت». «۳» شیخ احمد چون خواست اصفهان را به مقصد عتبات ترک کند: «علماء و اعیان جمله اجتماع نموده متفق‌القول در صدد امتناع برآمدند. و زبان به التماس گشوده که اینک ماه صیام در پیش است و اگر در اصفهان قیام فرمایند مرحمتی بیش از پیش. چون عیال و اثقال مانع از اقامت بود اجابت نفرمود. بر اصرار افزودند که هرگاه این ماه را توقف شود کمال تلطف است. لاجرم عیال و اثقال جز لوازم اقامت بصحابت شیخ عبداللَّه روانه کرمانشاه فرمود». «۴» مشایخ شیخیه در وصف توقف شیخ در اصفهان، و احترام خاص و عام به ایشان قلم‌فرسایی فراوان کرده‌اند: بهائیان، ص: ۸۷ «سرکارآقا» می‌نویسد: «رمضان را تا دوازدهم شوال در اصفهان توقف فرمود و همه‌روز مسجد تشریف می‌برد و معروف است که در مسجد شاه تشریف می‌برده و گاهی به اندازه‌ای جمعیت برای نماز جماعت حاضر می‌شدند که تا قسمتی از میدان شاه صفوف جماعت بسته می‌شد، و در یکی از ایام که شخصی جمعیت را به‌شمار آورده شانزده هزار نفر برآمد». «۱» «حاج محمدکریم‌خان» می‌نویسد: «آن روز بلده اصفهان از

بسیاری علمای اعیان مثل روضه رضوان بود و از هر فنی عالمی در آن‌جا بود که وحید و فرید عصر خود بود. از آن جمله جناب سید اجل و سند انبل مرجع انام حجةالاسلام العالم العامل و الفاضل ... الحاج سید محمدباقر- تغمده‌اللّه بانواره- و جناب ... حاج محمد ابراهیم‌الکلباسی- قدّس‌اللّه روحه‌الشریفه- و جناب عالم عامل ... شیخ محمدتقی- قدس‌اللّه نفسه- و جناب عالم متقن میرزا باقر نواب- قدس‌اللّه روحه- و حکیم عظیم ... ملاـ علی النوری- قدس‌اللّه روحه- و جناب عالم کامل ... ملاـ محمدعلی نوری- طیب‌اللّه رمسه- و فاضل جلیل ... ملاـ علی اکبر، و المولی ... آقا میرمحمدحسین- طیب‌اللّه نفوسهم جمیعاً- و غیر ایشان از علمای عظام و فضلای فخام و طلاب علوم ذوی‌العز والاحترام که هریک قریب‌الاجتهاد بودند در آن بلد بودند و همگی با آن جناب نهایت ادب را سلوک داشته در مجالس و محافل آن بزرگوار را به مسائل غیره مصدع می‌شدند و ایشان هریک هریک را به اجوبه شافیه و بیانات کافیه جواب می‌فرمودند تا آن‌که همگی اذعان جلالت و عظمت آن جناب را فرمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف فرمودند از ایشان گرفته نسخه برداشتند و با وجودی که آن بزرگوار مخرب بنیان حکمت یونانیین از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و مذاهب صوفیه را باطل می‌فرمودند احدی از حکماء و عرفای آن بلاد جسارت بر رد آن بزرگوار ننموده ... حتی آن‌که از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب‌شیخ با مرحوم محمد بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند: که این تمیز را کسی می‌تواند بدهد که به مقام ایشان رسیده باشد. من را حد تمیز ایشان نیست» «۲» .... بهائیان، ص: ۸۸ به همین روال، «سید کاظم رشتی» در کتاب «دلیل‌المتحیرین»، که مطالب فوق‌الذکر را حاج محمدکریم خان کرمانی عیناً از آن اخذ کرده و «حاج محمد کرمانی» در کتاب: «هدایةالمسترشد» (ص ۵۲- خطی، افست). که تا حدودی منطبق با بیان حاج محمدکریم خان کرمانی است. از سوی دیگر، دیگر تراجم و شرح حال نویسان، به نکاتی توجه کرده‌اند که اگر چه کاملًا مؤید روایات مشایخ شیخیه در شأن و موقعیت ممتاز شیخ احمد در اصفهان است در عین حال حاوی موضوعاتی است که به وحدت نظر در پاره‌ای از مسائل خدشه وارد می‌سازد. اولًا در مورد مرحوم ملاعلی نوری، ضمن شرح حال شیخ احمد در کتاب «ریحانةالادب» مرحوم محمدعلی مدرس اذعان دارند که: «حکیم الهی حاج ملاعلی نوری با آن همه عظمتی که داشته شیخ را به خطاب بابی‌انت و امی، مخاطب می‌نموده است». «۱» ولی پس از آنکه تألیفات شیخ احمد منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده‌ای که در حق او داشتند منصرف گردیدند». «۲» در این میان به گفته و تصریح مرحوم صاحب ریحانةالأدب: «بلکه حکیم الهی مذکور (حاج ملاعلی نوری) با آن همه اعتقاد راسخ که داشته فضل او را هم انکار می‌نموده» «۳» .... و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص‌العلماء» در این خصوص می‌نویسد: «معروف است که چون فوائد شیخ احمد را به اصفهان آوردند، به‌نظر آخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب است رسید، بسیار اذعان به فهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فوائد او را به اصفهان آوردند، اعتقاد آخوند مبدل شد و می‌گفت که من از «فوائد» شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود به آن مطالب نرسیده بود. و عبارات بهائیان، ص: ۸۹ خود را معانی دیگر نمود». «۱» و به نقل از یکی از شاگردان فاضل «میرزا حسن کرمانشاهی» حکایت می‌کند که گفت: «مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت: ملاعلی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسائی به‌شمار می‌رفت. همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل می‌نمود. تا آنکه شیخ به اصفهان رفت. ملاعلی درس و بحث خود را احتراماً برگزار به شیخ احمد نمود .... پس از چند جلسه اصحاب «ملاعلی نوری» دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است. ترک درس او را گفتند و ملاعلی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علم احمد احسائی را می‌کرد «۲» تا آن‌جا که از: «استاد علی نوری پرسش کردند که فضل شیخ چگونه است؟ گفت عامی صافی ضمیر است». «۳» ثانیاً: در مورد مرحوم حاج سید محمدباقر حجةالاسلام به تصریح مرحوم میرزا محمدتنکابنی: «به نحو علمای دیگر از اعلام، شیخ احمد را احترام نمی‌کرد؛ مانند استقبال و مشایعت و نحو آن» «۴» تا آن‌جا که به نقل مدرسی چهاردهی، ظاهراً از گفته و نوشته مرحوم «یحیی دولت‌آبادی» در رساله «آیین بهی در ایران»: «بالجمله در اصفهان که در آن زمان دارالعلم ایران بود به‌واسطه

مخالفت این دو دسته (منظور فقها و حکماء) از روحانیون با شیخ احمد کار او رونقی نگرفت. «۵»

۴/ الف: سقوط کربلاء پایان کار

شیخ احمد پس از ماه مبارک رمضان، اصفهان را به قصد زیارت عتبات عالیات، ترک کرد. و در دوازدهم شوال همان سال، وارد کرمانشاه شد. شیخ پس از یک‌سال توقف در آن دیار، جهت مجاورت عتبات عالیات عازم ارض مقدس شد و چون به انجام زیارات توفیق یافت، در کربلای معلی اقامت گزید. ولی کربلاء و حوزه‌های دینی آن، نسبت به شیخ، نه به‌گونه گذشته، بل به‌صورتی مخالف، از خود واکنش نشان می‌داد. علمای بزرگ شیعه در کربلاء، از تکفیرها و طردها و طعن‌های مکرر و متعدد و عقاید و سیر و سلوک شیخ، آشنایی لازم را به‌دست آورده بودند و همین امر، موقعیت مذهبی شیخ را متزلزل کرده بود. با چنین زمینه‌هایی نامساعد که با مداخله روزافزون و ناروای عوام، تشدید می‌یافت مقدمات حادثه‌ای را فراهم ساخت که نه‌تنها تاریخ کربلا آن‌را در سینه خود به‌عنوان یکی از اسف‌انگیزترین وقایع اواسط قرن سیزدهم هجری، ضبط و ثبت کرد، بل عنوان بزرگترین واقعه حیات شیخ احمد و بازگوکننده عواقب انشعاب و تشتت در عقیده دینی شیعیان را به‌خود اختصاص داد که‌ذیلًا مجملی‌از آن‌را به‌استحضار پژوهندگان می‌رسانیم: «مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی» «۱» حکایت مذاکره «دیک‌الجنّ» «۲» با رشید بن مهدی «۳» را از مرحوم: «سید رضی «۴» نقل کرده است. ولی تصریح به‌نام کتاب سید رضی بهائیان، ص: ۹۱ ننموده است. همین‌قدر نوشته است که حکایت مذکور را «سید رضی» از کتاب «المناقب و المثالب» تألیف «شیخ مفید» «۱» اقتباس کرده است. جهت اطلاع بیشتر لازم است تصریح کنم که مرحوم «سیدرضی حکایت مذاکره «دیک‌الجنّ» را در کتاب «المناقب‌الفاخرة فی‌العترةالطاهرة» به نقل از کتاب مناقب شیخ مفید ذکر کرده است. ومرحوم شیخ احمد بن سلیمان بن علی بن سلمان بن ابی‌ظبّه بحرانی در کتابش به‌نام «عقداللئال فی فضائل النبی والآل» و سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم‌الزُّلفی فی معارف النشأة الأولی والأُخری و کتاب «روضةالعارفین» «۲» به تفصیل روایت سید رضی را که منقول از شیخ مفید بوده است، ضبط و ثبت نموده است. باتوجه به این‌که ایضاً مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «مدینة المعاجز لأئمةالاثنی عشر ودلائل الحجج علی‌البشر» یا «مدینةالمعجزات فی‌النص علی‌الأئمة الهداة» به کتاب المناقب سید رضی در ذکر معجزات ائمه اثنی عشر، بسیار زیاد استناد کرده است، مسلم که مرحوم سید هاشم بحرانی به کتاب المناقب دسترسی داشته و در نسبت آن به سید شریف رضی، اطمینان تامی داشته است و از این طریق مرحوم «شیخ آقابزرگ» در کتاب «الذریعة إلی تصانیف‌الشیعة» «۳» بدون آن‌که از نسخ خطی یا چاپی دو کتاب مذکور سید و شیخ نشانی ارائه دهد، و یا خود نشانی از آن داشته باشد، کتاب المناقب‌الفاخرة ... را منسوب به سید رضی، و کتاب المناقب والمثالب را منسوب به شیخ مفید می‌داند. البته «حاج محمد کریم‌خان کرمانی»، ضمن شرح وقایع حیات شیخ در هدایةالطالبین می‌نویسد: «و آن حکایت حسن بن هانی است که نقل می‌کند سخن‌های دیک‌الجن را با «متوکل»، و آن روایت این است که سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم‌الزلفی» نقل می‌کند که متوکل شبی از پی دیک‌الجن فرستاد» .... «۴» بهائیان، ص: ۹۲ در حالی‌که اوّلًا: مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در معالم‌الزلفی برخلاف آنچه که حاج محمدکریم‌خان کرمانی نوشته، می‌نویسد: کان علی عهدالرشید بن المهدی رجل یقال له: إسحاق بن ابراهیم الملقّب بدیک‌الجنّ، کان عالماً فاضلًا شاعراً أدیباً فقیهاً، حاویاً لکثیر من العلوم، و کان مع ذلک شیعیّاً فوشی به إلی‌الرشید و قیل له: أنّ دیک‌الجن رجل لا یثبت صانعاً، و لا یقول ببعثة و لا نبوّة و هو ممّن یقع فی‌الإسلام و أهله، فإن قتله أمیرالمؤمنین أراح الناس منه والإسلام من شرّه، فاحضره الرشید، فلمّا مثّل بین یدیه فقال: السّلام علیک یا أمیرالمؤمنین! فقال لهالرشید: لاأهلًا و لاسهلًا، ویلک بلغنی عنک أنّک لا تثبت صانعاً، و لا تقول ببعثة و لا نبوّة، و إنّک ممّن یقع فی‌الإسلام و أهله، و إن قتلتک، یریح الإسلام منک والمسلمین من شرّک. «۱» و همین معنی را شیخ احمد بن سلیمان در کتاب «عقداللئال ...» و مرحوم «شیخ آقابزرگ» در کتاب «الذریعة إلی تصانیف‌الشیعة» ضمن شرح کتاب سید رضی و شیخ مفید در مناقب (مذکور) به آن تصریح

کرده‌اند. ثانیاً: متوکل عباسی در ۲۴ ذی‌الحجهٔ ۲۳۲ ه. ق. «۲» پس از برادرش «واثق» به خلافت رسید. و ابونواس حسن بن هانی «۳» حداکثر متوفی ۲۰۰ ه. ق، یعنی درحالی‌که متوکل نه‌تنها خلیفه نبوده، بلکه ۱۴ سال بیشتر از عمرش نگذشته بود که ابونواس دار فانی را وداع بهائیان، ص: ۹۳ می‌گوید. خاصه آن‌که «دیک‌الجن» متوکل را به گفته «حاج محمدکریم خان کرمانی»، «۱» امیرالمؤمنین خطاب می‌کند و این نشان می‌دهد که به زعم ایشان، قضیه مربوط به دوران خلافت متوکل است، نه قبل از آن و در آن هنگام هم «ابونواس» در قید حیات نبوده است. و اما اصل حکایت: فقال له‌الرشید: ویلک ألست القائل فی شعرک: أصبحت جَمَّ بلابل الصّدر وأبیت منطویاً علی الجمر إن بحت یوماً طُلَّ فیه دمی ولئن کتمتُ یضِق به صدری فقال: بلی واللَّه أنا القائل لما ذکرت فأین تمامه؟ قال له‌الرشید: ویلک و کان له تمامٌ؟ قال: نعم، قال: قله، فأنشد: ممّا أتاه إلی أبی حسن عمر وصاحبه أبوبکر فعلی الذی یرضی بفعلهما مثل‌الّذی احتقبا من الوزر جعلوک رابعهم أباحسن کذبوا و ربّ‌الشفع والوتر و قتلت فی بدر سراتهم لاـ غرو إن طلبوک بالوتر قال: فقطع الرشید علیه شعره و قال له: ویلک جئت بک لأستتیبک عن الزندقهٔ، خرجت إلی مذهب الرافضهٔ، لقد زدت کفراً إلی کفرک، قال: یا أمیرالمؤمنین! إن کان کلّ من قال بمحبتکم و ولایتکم و اعتقد أنّک قرابهٔ رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و ممن تجب له المودّهٔ بقوله تعالی: (قُلْ لَاأَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی) یکون کافراً فأنا ذلک، فقال الرشید: ألست القائل فی شعرک؟: باح لفظی بمضمرالصدر ما ذاک إلّامعظم الأمر فلیس بعد الممات مرتجع وإنّما الموت بیضهٔالعقر فقال: معاذاللَّه یا أمیرالمؤمنین! أن یکون هذا قولی أو أکون ممّن تلفظ به إلّاناقلًا عن أشیاخی، رافعاً له إلی الولید بن یزید بن عبدالملک، فإنّه کان زندیقاً لا یثبت صانعاً، و لا یقول ببعثهٔ و لا نبوّهٔ، و روی عنه: أنّه تفأّل بالمصحف یوماً، فخرج فیه: فَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقَی مِنْ مَاءٍ صَدِیدٍ، «۱» فجعل المصحف غرضاً للنّشاب و رماه بالنبل حتی خرقه و قال: تهدّدنی بجبّار عنید فها أنا ذاک جبّار عنید إذا ما جئت ربّک یوم حشر فقل یا ربّ مزّقنی الولید فقال: واللَّه ما هذان البیتان الآخران لک؟ فقلت: لا واللَّه یا أمیرالمؤمنین! فقال: لعن‌اللَّه الولید بن یزید، ما کان یثبت صانعاً و لا یقول ببعثهٔ و لا نبوّهٔ، أتدری من أین أخذاللعین قوله هذا؟ فقلت: نعم إن أعطانی أمیرالمؤمنین الأمان علی النفس والأهل والمال و ضمن الجائزهٔ قلت له ممّن أخذ ذلک؟ قال: لک ذلک، ثم أخرج خاتمه من إصبعه و رمی به إلیّ، فقلت: یا أمیرالمؤمنین! من شعر عمر بن سعد حیث خرج إلی حرب الحسین بن علی- صلوات اللَّه علیهما- حیث یقول: فواللَّه ما أدری و إنّی لحائر أفکّر فی أمری علی خطرین ءأترک ملک الریّ والریّ منیتی؟ أم أرجع مأثوماً بقتل حسین حسین بن عمّی والحوادث جمّهٔ و ما عاقل باع الوجود بدین یقولون إنّ اللَّه خالق جنّهٔ و نارٍ و تعذیب و غلّ یدین فإن صدقوا فیما یقولون إنّنی أتوب إلی الرحمن من سنتین و إن کذبوا فزنا بدنیا هنیئهٔ و ملک عظیم دائم الحجلین فقال: لعن اللَّه عمر بن سعد، ما کان یثبت صانعاً و لا یقول ببعثهٔ و لا نبوّهٔ، أتدری من أین أخذه‌اللعین؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! أخذ من شعر یزید بن معاویهٔ بن أبی‌سفیان، قال: و ما قال یزید بن معاویهٔ بن أبی‌سفیان؟ قلت: قال: علیّه هاتی ناولینی وأعلنی حدیثک إنّی لا أحبّ التناجیا بهائیان، ص: ۹۵ حدیث أبی‌سفیان لمّا سمی به إلی أُحُد حتی أقام البواکیا فرام به أمراً علیّا ففاته وأدْرکه الشیخ اللعین معاویاً فإنّ متُّ یا امّ الأحیمر فانحکی و لا تأملی بعد الممات التلاقیا فإنّ الذی حدّثت عن یوم بعثنا أحادیث زور تترک القلب ساهیا و لولا فضول الناس زرت محمداً بمشمولهٔ صرف تروی عضامیا ولا خلاف بین الناس أنّ محمداً تبوّأ قبراً بالمدینهٔ ثاویا و قد ینبت المرعی علی دمنهٔ الثری له غصن من تحته السرّ بادیا و نفنی و لا یبقی علی الأرض دمنهٔ و تبقی حزازات النفوس کماهیا فقال: لعن‌اللَّه یزید بن معاویهٔ، ما کان یثبت صانعاً، و لاـ یقول ببعثهٔ و لاـ نبوهٔ، أتدری من أین أخذ اللعین؟ فقلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! أخذه من شعر أبیه معاویهٔ بن أبی‌سفیان، قال: و ما قال یزید بن معاویهٔ بن أبی‌سفیان؟ قلت: قال: سائل الذین من بصری صبایات فلا تلمنی فما تغنی الملامات قم نجل فی طرر الظلما شموس ضحیً نجومها الزّهر طاسات و کاسات لعلّنا أنْ یدع داع الفراق بنا نمضی و أنفسنا منها روبات خذ ما تعجّل واترک ما وعدت به فعل اللبیب فللتّأخیر آفات قبل ارتجاع اللیالی کلّ عاریهٔ فإنّما خِلَع الدنیا استعارات قال: لعن‌اللَّه معاویهٔ بن أبی‌سفیان، ما کان یثبت صانعاً و لاـ یقول ببعثهٔ و لاـ نبوهٔ، أتدری من أین أخذالملعون؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! من شعر

عمربن‌الخطاب حین ولّاه الشام و قلّده إیّاها، قال: و ما قال عمربن‌الخطاب عند ذلک؟ قلت: قال: معاوی إنّ القوم ضلّت حلومهم بدعوهٔ من عمّ العشیرهٔ بالوتر صبوت إلی دین به باد أسرتی فأبعد به دیناً قصمت به ظهری فإن أنس لا أنس الولید و عتبهٔ و شیبهٔ والعاص الصریع لدی بدر توصّل إلی التخلیط فی‌الملهٔالتی أتانا بهاالماضی المموّهٔ بالسحر بهائیان، ص: ۹۶ لهذا فقد ولیّتک الشام راجیاً و أنت جدیر أن تعود إلی صخر فقال: یا أبااسحاق! أو کان عمر کافراً بما جاء علی محمد؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! فقال: من أین أخذ الزندیق؟ فقلت: من شعر أبی‌بکر بن أبی‌قحافهٔ، قال: و ما قال أبوبکر بن أبی‌قحافهٔ؟ قلت: قال: أتوعد فی المعاد بشرب خمر و تنهی الآن عن ماء و تمر کما قال الغراب لسهم رام لقد جمعت من ریشی لضرّ حدیدهٔ صیقل و قضیب نبع و من عصب البعیر و ریش نسر أتطمع فی حیات بعد موت؟ حدیث خرافهٔ یا امّ عمرِ فقال: یا أبا إسحاق أو کان الصدر الأوّل کافراً بما جاء علی النبی؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! فقال: نعم من أین أخذ الزندیق؟ فقلت أخذه من شعره لنفسه حیث قال: ذرینا تصطبح یا امّ بکر فإنّ الموت نقب عن هشام و نقب عن أبیک و کان قرنا من الأبطال شرب المدام یؤد بنوالمغیرهٔ لوفدوه بألفی مدحج و بألف رامی و کأنّی بالقلیب قلیب بدر من الأقوام والشّرف الکرام و کأنّی بالطوی طوی بدر من الشیز المکلّل بالسنام أیوعدنا ابن کبشهٔ أن سنحیی و کیف حیاهٔ أصداءهامّ و یعجز أن یکفّ الموت عنّی و یحیینی إذا بلیتْ عظام خلاـ أنّ الحکیم رأی حمیراً فألجمها فتاهتْ فی اللّجام و لم یکفیه جمع المال حتّی بلانا بالصّلاهٔ و بالصّیام فهل من مبلّغ الرحمن عنّی بأنّی تارک فرض الصّیام فقل للّه‌یمنعنی شرابی و قل للّه‌یمنعنی طعامی فقال: یا أباإسحاق! أو کان الصدر الأوّل کافراً باللّه و بما أنزل‌اللّه علی رسوله و مکذباً بآیاته و شاکّاً فی قدرته؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! قال: واللّه لقد کفر بهائیان، ص: ۹۷ هذاالزندیق کفراً ما کفر به فرعون ذوالأوتاد! أتدری من أین أخذ الزندیق؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! قال: و من أین أخذه لعنه اللّه؟ قلت: أخذ من شعر عبداللّه بن الزبعری حیث قال: لستُ من خندف إن لم انتقم من بنی أحمد ما کان فعل لعبتْ هاشم بالملک فلا خبرٌ جاء و لا وحی نزل و لعبنا نحن فی دولتنا هکذا الأیام والدّنیا دول قال: واللّه لقد کفروا هؤلاء القوم کفراً ما سبقهم إلیه الأوّلون و لا یلحقهم فیه الآخرون، أشهد علیّ أنّی أبرء إلی اللّه من أوّلهم و أخرهم، ثم أکتم ذلک، ثم خلّع علیه و أسنی له الجائزهٔ و أخرجه و مکرماً. والحمدللّه ربّ العالمین. در هر صورت شیخ احمد، به‌منظور اثبات این نظریه که ابوبکر و عمر و معاویه ... کافر بودند؛ و هیچ‌گونه اعتقاد و ایمانی به وحدانیت خداوندی، معاد و نبوت محمدی نداشته و صریحاً انکار می‌کرده‌اند! حکایت مذکور را به انتخاب، در جزء دوم کتاب «شرح‌الزیارهٔ» «۱» مورد استناد و استشهاد قرار داد. شیخ ضمن نگارش موضوع مورد استناد، از ابوبکر با طعن «۲» و دربرابر نام خلیفه دوم راشدین جمله «علیه‌اللعنهٔ» «۳» را افزوده! و آن‌گاه «جحد» آن‌ها را نتیجه گرفته است! سید کاظم رشتی و حاج محمدکریم‌خان! تصدیق و تأیید می‌کنند که عده‌ای از مردم عراق: «کتاب شیخ (را) که در آن ذم خلفاء بود برداشته، بردند نزد «پاشای بغداد» ناجی کافر متعصب و گفتند: ببین که شیخ احمد مذمت خلفاء را کرده و قدح در ابی‌بکر و عمر بهائیان، ص: ۹۸ و عثمان می‌کنند. آه آه ...». «۱» حاکم عثمانی در آن زمان: «داودپاشا» بود. مردی که به گفته «سید نعمان آلوسی زاده بغدادی»: «در کشتن و مجازات و مصادره نمودن عده‌ای از متمولین خوف و بیمی نداشت. (و) در دینش با اعتقاد و متعصب ...»، «۲» و از سوی دیگر مردی که نسبت به شیعیان نظری بسیار بد داشته، و متعارض موقعیت ایران در عتبات عالیات، و سرحدات ایران و عثمانی و عراق (زیر نفوذ عثمانی) بوده و دولت مرکزی ایران هم نسبت به حکمرانی او در عراق عرب، کراراً به دربار عثمانی اعتراض کرده است. «۳» موجد محیطی در عراق عرب شد که نه‌تنها دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی، بهانه‌ای مناسب جهت مداخله در امور مذهبی عتبات عالیات محسوب می‌شد بلکه از این طریق می‌توانست به تحکیم تسلط خود که بالمآل به تقویت نفوذ سیاست عثمانی در قبال ایران منجر می‌شد، مبادرت ورزد. به همین منظور، و در حالی‌که علمای بزرگ و اکابر امامیه در طول تسلط عثمانی در عراق، از چنین توطئه‌های ضدشیعی و ایرانی، مطلع بوده، و با سعی و کوشش فراوانی، مانع از به‌وجود آمدن بهانه‌ای برای مداخله نظامی می‌شدند، معلوم نیست که چرا شیخ در کتاب «شرح‌الزیارهٔ» به یک‌باره موقعیت حساس عتبات، و نفوذ عثمانی را نادیده گرفته، و از نوشتن مطالبی که مسلم موجب طغیان اهل سنت و نتیجتاً

حکومت مرکزی می‌شده است، خودداری نکرده است؟! البته اغلب علمای بزرگ و کوچک امامیه در آن عصر، کتب متعددی در باب عقاید شیعه، خاصه مسأله ولایت، نوشته و منتشر کرده بودند ولی این سؤال قابل توجه است که چرا نسبت به کتاب «شرح‌الزیارة» چنین واکنشی شدید نشان داده شد؟ آنچه که مسلم است دو علت اساسی در دامن زدن به مندرجات کتاب شرح‌الزیارة نقش اساسی داشته‌اند: بهائیان، ص: ۹۹ اوّل: صراحت بیان و بی‌پردگی، در سبّ و ذمّ و توهین به خلفای راشدین سه‌گانه، آن‌هم به استناد اشعاری که حقیقت آن نزد اهل ادب و تاریخ به هیچ‌وجه معلوم نیست. «۱» دوم: نشر عقاید شیخ در ایران و عراق، زمینه نامساعد تشتت مذهبی شیعی را، در محیط شیعه‌نشین عراق خصوصاً و ایران عموماً به‌وجود آورده بود. و چنین موقعیتی برای مأموران حکومت عثمانی، فرصت مناسبی به‌شمار می‌آمد. مرحوم صاحب‌روضات‌الجنات نوشته است: لمّا بلغ الشقاق و النفاق- بینه و بین من خالفه من فضلاء العراق مبلغه الوافی- و لم یمکنه دفع ذلک بوجه یدفع به کلّ التنافی؛ فلم یجد بدّاً من عرض عقائده الحقّه لهم فی ناديهم، و رفع ما احتمل وروده علیه بأحسن ما أمکن أن یقبله من غیر أعادیهم، و سأل عنهم السؤال عنه فیما یشتهون، و الجلوس معه کما یریدون، و مع ذلک فهم لم یلتفتوا إلی قوله، و لم یصغوا إلی کلامه، و أصرّوا واستکبروا استکباراً، وازدادوا عتوّاً و عناداً بل کتبوا إلی رؤساء البلدان و أهل الحلّ والعقد من الأعیان: أنّ الشیخ أحمد المذکور کذا و کذا اعتقاده، فشوّشوا قلوب الناس وجعلوهم فی الالتباس. این نکته باتوجه به موقعیت خاص مذهبی مناطق شیعه‌نشین تحت سیطره عثمانی قابل تأمل است. زیرا سه احتمال قوی در این مورد، باتوجه به منابع تاریخی آن عصر، به‌نظر می‌رسد: اوّلًا: عده‌ای از شیعیان «شرح‌الزیارة» شیخ را به آن دلیل به پاشای بغداد نشان دادند که آشوبی را که عقاید شیخ به‌وجود آورده بود، و می‌رفت که نزاع‌های مذهبی را در مناطق شیعه دامن بزند، با مداخله نظامی پایان بخشند. ولی در عمل نتیجه چنین کاری معکوس درآمد. و تقاضاها و خبرچینی‌های مذکور، بهائیان، ص: ۱۰۰ موجب عواقب وخیمی برای جامعه شیعه شد. ثانیاً: عده‌ای از مردم عراق به آن دلیل به پاشای بغداد شکایت بردند که قبل از آن‌که موجب نزاع‌های بزرگی میان شیعیان و اهل سنت شود، پاشای بغداد تدبیری اتخاذ کند. و از چنین آشوب احتمالی جلوگیری نماید. ولی درعمل نتیجه دیگری عاید شد. ثالثاً: عده‌ای از شیعیان به چنین کاری به این خاطر مبادرت ورزیدند که شخص شیخ را که برای آنها و به اتکاء نظریه بسیاری از علما، از بدعت‌گذاران در دین تلقی شده بود، از طرف پاشای بغداد، محدود و رفع مطرود شود! بدین ملاحظات، این اعتراض شیخ محمدکریم‌خان کرمانی که: «چطور امری را بردند به‌دست سنی دادند!؟» قابل تأمل خواهد بود. زیرا به استثنای سه احتمال قوی مورد بحث، چطور ممکن بود کتابی در عراق تحت سیطره عثمانی نشر پیدا کند و شیخ احتمال ندهد که به‌دست سنی‌ها خواهد رسید و تازه سنی‌ها هم با خواندن این کتاب، بی‌اعتنایی خواهند کرد؟ مسلم باتوجه به آبستنی محیط مذهبی شیعی در زمان «داودپاشا»، چنین کاری صورت می‌پذیرفت. و نتایج وخیمی هم به‌بار می‌آورد. و در هر صورت این شبهه را به‌وجود می‌آورد که شیخ در نحوه طرح مسأله‌ای، آن‌هم درچنان محیطی، اجتهادی کرد که مقرون به مصلحت محافل دینی شیعه نبود: داود پاشا، «مناخور» «۱» را مأمور ساخت تا کربلاء را با قوای خود محاصره و سپس اشغال کرده، به‌سرکوبی شیعیان و مراکز دینی آنان همت گمارد. مناخور در طول محاصره و حمله به کربلاء که از ۱۳ شوال ۱۲۴۱ ه. ق. آغاز گردید، از هرگونه فشار و قتل و غارت، دریغ نورزید. مزارع مردم را نابود کرد و تا آن‌جا که در توانش بود، به تخریب پرداخت. این فجایع همراه با محاصره کربلاء مردم را وادار کرد که به‌خاطر حفظ حیات، به بهائیان، ص: ۱۰۱ خوردن تخم پنبه قناعت و مجبور شوند. بقاع متبرکه کربلاء خاصه حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام، از حملات و انفجار گلوله‌های توپ، مصون نماند. و مورد تهاجم قرار گرفت. «۱» حاج‌محمدکریم خان کرمانی در شرح این واقعه تصریح و تصدیق می‌کند که مناخور «یازده ماه کربلا را محاصره کرد و قحط شدید افتاد و آن‌چه نقل کردند دوازده هزار گلوله از شبکه قبّه مطهّره، داخل قبه و حرم شد و آن‌جا به آدمی خورد و بسیاری خانه‌های کربلا خراب شد. و جمع کثیری کشته شدند. ببین که فتنه چه می‌کند؟! و خون و مال و عیال چه‌قدر مسلمین را ضایع کرد ...». «۲» با همه این‌ها، جای تعجب و تأمل زیادی است که

حاج محمدکریم‌خان کرمانی می‌نویسد: «حال به‌نظر عبرت نظری گمارید، آیا کسی که رگی از ایمان در دلش باشد و حفظ و حمایت دین شیعه را بخواهد و خون و مال شیعه را برباد دهد؟». «۳» آیا منطقی است که تمام گناهان چنین حادثه‌ای را به گردن عوام‌الناس بیاندازیم که حکایت را به پیش پاشای بغداد برده‌اند؟ و آیا نویسنده و نشردهنده حکایت در این ماجرا سهیم نیست؟ بی‌شک اگر نشان دادن حکایت به داودپاشای سنی «خون و مال شیعه را بر باد دهد»، نویسنده و ناشر این حکایت که می‌داند حاکم عراق عرب، داودپاشای سنی متعصب است و محیط عراق از اجتماع سنی‌ها و شیعه‌ها تشکیل شده است، آیا در این «خون و مال شیعه را بر باد ...» دادن مسؤولیتی متوجه او نمی‌باشد؟! بی‌شک، اگر معرفی‌کنندگان کتاب شرح‌الزیارهٔ را مسؤول ماجرا بدانیم، که به حق هم بهائیان، ص: ۱۰۲ مسؤول بودند و در این عمل مرتکب خطا شدند، نویسنده و ناشر کتاب نیز، از این مسؤولیت و خطا مبرّی نیست. از این‌رو شیخ، کربلا- و عراق و ایران را مکانی مساعد برای ماندن ندید، و عازم بیت‌اللّه الحرام شد. البته حاج محمدکریم‌خان کرمانی معتقد است: «همین‌که این حکایت ... به شیخ رسید، بسیار بسیار دلگیر و دیدند که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست و آخر متعرّض ایشان خواهند شد. به مقتضای‌فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ «۱» فرار را بر قرار اختیار کردند، و رو به مکه معظمه رفتند». «۲» فاجعه کربلا که از کتاب شیخ شروع شده بود، وجدان و قلب و روح شیخ را آزار داده و شیخ به‌خوبی می‌دانست که به‌هرحال در این وقایع خود از جمله عوامل به‌وجود آورنده چنین فتنه بزرگی در کربلا- است. و همین امر او را واداشت به انزوا و سپس به ترک بلد، نه قرار و ابراز هم‌دردی با مصیبت‌زدگان، آن‌هم به‌سوی سرزمین حجاز، به‌خاطر دور شدن از کانون‌های شیعی و مصون ماندن از اعتراضات و تعرضات و یا در جستجوی التیامی برای فشارهای روحی! ولی متأسفانه و به گفته «شیخ عبداللّه»: «در اثنای راه مزاج مبارکش را ملالتی به‌هم رسید و همواره در تردید بود تا دو منزلی مدینه طیبه، در آن محل به مقتضای «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ‌الْمَوْت ...» جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار را اختیار فرمود. (در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذی‌القعدهٔ‌الحرام از سال یک هزار و دویست و چهل و یک هجری) و بدن مقدسش را به مدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفیع، پشت دیوار قبه مطهره، طرف جنوب زیر میزاب محراب که علی قولٍ قبر مطهر حضرت فاطمه آن‌جاست، مقابل بیت‌الأحزان دفن نمودند». «۳» البته در مورد تاریخ وفات شیخ، میان تذکره‌ها، و محققان اختلاف است. مرحوم بهائیان، ص: ۱۰۳ محمدعلی مدرس در «ریحانهٔ‌الأدب» تاریخ فوت را: «در ۱۲۴۱ یا ۴۲ یا ۴۳ یا ۴۴ ه. ق.» می‌داند و می‌نویسد: «در تاریخ وفاتش گفته‌اند: فزت بالفردوس فوزاً یا ابن زین الدین احمد: ۱۲۴۲ و نیز: الشیخ احمد بن زین‌الدین ذوالعلم والشهود والیقین فوارهٔ النور جلیل أمجد بعد «دعاء» رحم الشیخ احمد که هفتاد و شش، عدد لفظ «دعاء» مدت عمر او. و ۱۲۴۲ نیز عدد جمله «رحم‌الشیخ احمد» تاریخ سال وفات اوست». «۱» میرزا محمدباقر خوانساری صاحب روضات‌الجنات در شرح حال شیخ، تاریخ فوت شیخ را ۱۲۴۳ ه. ق، در ۹۰ سالگی می‌دانند. «۲»

ب: سید کاظم رشتی

آن‌چه مسلم است، کتاب یا رساله مستند و جامعی در شرح احوال سید کاظم رشتی، تا زمان تألیف کتاب «فهرست» سرکارآقا ابوالقاسم خان ابراهیمی، در دست نبوده است و ایشان هم از روی دو رساله خطی کوتاه و بسیار مجمل «میرزا علی نقی قمی»، مشهور به «هندی»، ضمن مجموعه «نورالأنوار» و رساله «آقا سید هادی هندی»، و ملاحظه مندرجات کتاب «هدایهٔ‌الطالبین» حاج محمدکریم‌خان، و کتاب «دلیل‌المتحیرین» سید کاظم رشتی، توانسته است شرح حال سید را در ۱۱ صفحه قطع جیبی فراهم سازد. به استثنای مأخذ مذکور، کتب تراجم و تذکره‌های مهم یک صدسال اخیر هم، توجهی به بررسی احوالات سید کاظم ننمودند و به غیر از چند سطری در «قصص‌العلماء» میرزا محمد تنکابنی و «روضات‌الجنات» میرزا محمدباقر خوانساری، بهائیان، ص: ۱۰۴ آن‌هم ضمن شرح احوال شیخ احمد، و مواضع متفرقه «الذریعهٔ» آقا بزرگ طهرانی، به تألیفی دیگر برنخوردم. و صاحب ریحانهٔ‌الأدب هم از دو مأخذ مذکور و سطری هم از کتاب «أحسن‌الودیعهٔ» آقا سید مهدی موسوی اصفهانی مبنی بر این‌که: «سید رشتی دارای

مؤلفات بسیاری است که احدی چیزی از آنها نفهمیده‌است. و گویا که با زبان هندی حرف می‌زند ...»، «۱» صفحه‌ای را اختصاص به شرح احوال سید داده است. به گفته سرکارآقا، سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید احمد می‌باشد که سید احمد فرزند سید حبیب از سادات حسینی و از اهالی مدینه منوره بود که پس از شیوع طاعون در مدینه، عازم ایران و در «رشت» اقامت گزید. سید کاظم رشتی در سال ۱۲۱۲ ه. ق، در رشت به‌دنیا آمد و پس از طی تحصیلات مقدماتی عازم یزد گردید و به درس شیخ احمد رفته و ملازمت خدمت ایشان را اختیار کردند وطبق تصریح سرکارآقا، شیخ‌احمد: «سید را امر به توطن کربلای معلی فرمودند». «۲»

۱/ ب: بر مسند جانشینی

حاج محمدکریم‌خان در مورد «جانشینی» سید کاظم رشتی عقیده شیخیه را چنین ابراز و اظهار می‌دارد: «شیخ جلیل فرموده‌اند که سید کاظم «یفهم و غیره مایفهم»، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند که اگر دست ما به شما نرسد، اخذ این علم را از که بکنیم. فرمود: بگیرند از سید کاظم چرا که او از من علم را مشافهةً آموخته است و من از ائمه خود مشافهةً آموخته‌ام و ایشان بی‌واسطه کسی از خدا آموخته‌اند ...». «۳» حاج محمدکریم‌خان، این‌وصیت وشایستگی در جانشینی را چنین توصیف می‌کند که: «وقتی جلالت و حقیقت شیخ به اجماع علمای شیعه که معاصر بوده‌اند معلوم شد، جلالت و حقیقت سید سند هم به نص شیخ ثابت می‌شود. چنانکه نبی بودن حضرت پیغمبر به معجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امیر علیه السلام وصی، به نص پیغمبر معلوم بهائیان، ص: ۱۰۵ شد و بودن هریک از ائمه وصی و امام عصر به نص امام سابق معلوم شد ...». «۱» نتیجه مستقیم چنین باوری، دشمنی خدا تلقی کردن تمام علما و مراجع تقلید و مردم شیعه است که شیخی نشده‌اند! و این است معنی شیخیه و شیخیه حاج محمدکریم‌خانی. کس نشنیده است که رد بعضی از عقاید فقهی یا کلامی بزرگترین فقهای شیعه، یا متکلمین و محدثان شیعه که حتی همه اکابر عصرشان در جلالت شأنشان متفق و متحد بودند، رد نبوت و رد خدا باشد. آن‌وقت مسلماً برخلاف روح شیخ احمد، حاج محمدکریم‌خان، تمام علمای بزرگ عصر را که از لحاظ اجتهاد و تقوی، صاحب کمالات و اجازات بیشتر و یا همسان شیخ بوده تخطئه کرده و حتّی شاگردان آنان استادان سید کاظم رشتی بوده‌اند و مسلم شیخی نبودند و نشدند و حتی رد شیخیه کردند. کافر دانستن صحیح است؟! آیا با علم دین و احساسات شخصی، نفاق انداختن و شیخیه را در برابر شیعه امامیه ساختن و برپا کردن. این معنای «شیخیه زمینه‌ساز بابیه» نیست؟! آن‌وقت حاج محمدکریم‌خان کرمانی در رساله «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، شکوه و اظهار تأسف دارد که: «از بیان ایشان (شیخ و سید) اصل مقامات نجبا و نقبا را تلامذه حدس‌ها می‌زدند. یکی نسبت «نقابت» به ایشان می‌داد و یکی نسبت «نجابت» و یکی نسبت «قطبیت». و همه آنها فرض و تخمین بود و هیچ‌یک از آنها مستمسک به نصّی نبودند و عرض شد که عالی را دانی نمی‌تواند شناخت و این امری است که شخص باید آن‌را اعتقاد کند و به آن اعتقاد از دنیا برود». «۲»

۲/ ب: سقوط کربلا، پایان کار

اشاره

ولی خود ایشان با وجود آن‌که وجود آنان‌را مبرّا از مقامات مذکور می‌دانست، معذلک رد یا نقد چنین اشخاصی را، رد خدا قلمداد می‌کند. بهائیان، ص: ۱۰۶ چنین روحیه‌ای که حاج محمدکریم‌خان، پس از وفات شیخ در میان مریدان شیخ ترسیم می‌کند، نمایشگر این است که نه شیخ احمد متقی و نه دوستان او، نتوانسته بودند تعریف صحیحی از مراتب کمال و مقامات که منجر به سوء تعبیرها و استفاده‌ها نشود ارائه دهند. و در چنین زمینه و احوالی است که سید کاظم رشتی جانشین شیخ گشته و مجلس درس

می‌آرایـد و طلابی از مجامع روحانی وازده، اطراف او را فرا می‌گیرنـد و علیه علما مجلس می‌آرایند. میرزا محمـد تنکابنی که خود در درس سید کـاظم رفت و آمـدی داشـته است، می‌نویسـد: «در زمـانی که در مجلس درس حـاجی سید کاظم حاضـر می‌شـدم و می‌خواستم از مـذهب ایشـان اطلاعی حاصـل نمایم، غالباً مـذمت از فقهاء می‌کردنـد. و سـخن درشت بلکه العیاذ باللّه به فقها شـتم می‌نمودند» «۱» و کتاب: «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی، کاملا مؤید این معنی است. و به گفته آقا سید ابراهیم: «مناسب آن بود که این رساله را شتمیه نامند». «۲» و عجیب است که در این مشاجرات و بلوای شیخیه در کربلا، هیچ‌یک از اکابر علمای امامیه مؤید سیـد کـاظم نبودنـد. و مرجع کـل شیعه مرحوم صاحب‌جواهر علناً مخالفت با آنان می‌نمود و همه علمای وقت منکر فضل و صـحت عقیده مرحوم سـید کاظم رشتی بودند و حاج کریم‌خان به این مطلب صـریحاً اذعان داشـته است «۳» و درعوض این تنها سـید کاظم رشتی بود که مرحوم صاحب جواهر را «احمق مستضـعف» می‌خوانـد و او را از شـیعه نمی‌دانـد «۴» آن‌وقت می‌توان این حرف حـاج محمـدکریم‌خان را تأییـد کرد کـه علمـا اجمـاع بـه واقعیـت سـید کـاظم داشـته‌اند؟! چنیـن اوضـاعی، و بـاتوجه بـه دارا بـودن چنین خصوصـیاتی در سـید کـاظم و در حـالی که مشتی اوبـاش و رنود از اطراف به کربلا روی آورده بودنـد، «۵» شـیخیه محیط کربلا را بهائیان، ص: ۱۰۷ به‌صورتی درآورد که شـیخ احمـد ناآگاه از عواقب نشـر کتاب «شـرح‌الزیاره» خود! از این حیث، و طبق شواهد و دلایـل متعـدد، سـید کـاظم و یـارانش مورد احترام خـاص مقامات عثمانی بودنـد. زیرا شـیخیه و در زمان ریاست سـید کاظم رشتی، توانسـته بود در برپـا کردن منازعـات مـذهبی که درنتیجه آن، زمینه را برای مـداخله مـأموران عثمانی مساعـد کنـد و نفوذ و قـدرت محافل شـیعی که از مراکز مهم نفوذ حکومت شـیعی ایرانی و فکر ضـد خلافت عثمانی در قلمروی عثمانی به‌شـمار می‌آمـد، در هم کوبـد. مردم شـیعه کربلاـ بـا پشتیبـانی علمـاء شـیعی که از اعمـال زورگویی حکام و والیان ترک در کربلا، به سـتوه آمـده بودنـد، مخالفت‌هایی را آغاز کرده بودند که متأسـفانه بزرگترین مانع یکپارچگی این مخالفت‌ها، پیروان سید کاظم رشتی در کربلا به‌شمار می‌آمدند که تمام همّ خود را مصـروف کوبیدن علمای بزرگ شیعه در کربلا کرده بودند. بدین موجبات: محمد نجیب‌پاشا در روز ۱۸ ذی‌القعده ۱۲۵۸ ه. ق، برای سرکوبی مردم کربلا، پس از محاصره شهر کربلا، با قشونی مجهز وارد کربلا شد و چهارهزار نفر از زن و مرد شیعه کربلائی را کشتند! «۱» عده‌ای از مردم به حرم‌مطهر حضـرت امام‌حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه السـلام پناهنده شدند. ولی به اعتراف حاج محمدکریم‌خان: «کسانی که در روضه مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل؛ حتی آنکه در رواق و حرم هرکه بود کشـتند، حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشـتند. و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود خلاصه احدی در آن نایره ایمن نشد». «۲» در چنین موقعیتی که حتی حرم‌هـای مطهر محل امنی نبود و همه پناهنـدگان در چنین اماکنی مقـدس، کشـته شدنـد و در خون خود غلطیدنـد، خانه سـید کاظم رشتی، خانه امن و عـده‌ای از مردم و مریـدان سـید، به خانه ایشان پناهنـده شده بودند. بهائیان، ص: ۱۰۸ خانه سـید کاظم به چه مناسبت؟! در حالی‌که سپاهیان نجیب‌پاشا حتی به مقدس‌ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی‌نهادند و مردم پناهنده در ضـریح حضـرت را هم می‌کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می‌بردند و می‌تاختند. خانه سید کاظم رشتی از هرلحاظ در امـان و شـخص او مصون از حوادث و هرکس که به‌خـانه وی پناهنـده می‌شـد، مصون از بلاـ بود! عجیب است از طرز فکر حـاج محمدکریم خان کرمانی که از این فاجعه بزرگ عالم شـیعه و از این کشـتار وحشتناک جانبداری می‌کند و این را بلائی می‌داند که از جانب خداوند، به‌خاطر آن‌که مردم کربلا سـید کاظم را رنجانیده بودند، بر سـر مردم کربلا وارد شد! ایشان می‌نویسد: «یک سال قبـل از وفـات آن بزرگـوار (سـیدکاظم) از بس بنـای بی‌انصـافی و هرزه‌گی آن اعـادی دیـن مـبین گذاردنـد خداونـد را بـه غضـب درآوردنـد. و رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله را به خشم آوردنـد و ائمه طـاهرین سـلام اللّه علیهم را به انتقـام واداشـتند و حکم از مصـدر قضا و قـدر به نزول بلا آن قوم پرشور و شـر صادر شـد و نجیب پاشائی انگیخته شد و کربلا را محاصـره کرد و مدتی مدید، قریب سی‌هزار توپ به آن بلد زدند و بسیاری از آن بلد را خراب کردند». «۱» کینه و عداوت جماعت شیخیه به مردم و علمای شیعه

تا این حد که جنایات حکام والیان عثمانی را، عنوان انتقام به حق از مردم شیعه و دفاع از سید کاظم تلقی کردن و تازه حکم چنین فاجعه‌ای را منسوب به خدا و رسول و ائمه دانستن و حکم آن را از مصدر قضا و قدر خواندن و «نجیب‌پاشا» را مأمور اجرای عدل الهی گفتن! این است معنای رو به بیگانه آوردن به‌خاطر عناد شیخیه با شیعه و شیعیان و قساوت قلبی که حتی روح شیخ از آن بیزار است. چطور شد وقتی که مردم شیعه یا غیرشیعه، کتاب «شرح‌الزیارة» شیخ احمد را به داود پاشا نشان دادند حاج محمد کریم خان، داود پاشا را: «پاشای بغداد ناصبی کافر متعصب» «۲» می‌خواند، و با شکوه می‌نویسد: «آه آه قلم این‌جا رسید و سر بشکست. ببینید بهائیان، ص: ۱۰۹ که هیچ شیعه این عمل می‌کند، و سعایت شیعه دیگر». «۱» آن‌وقت آه دارد، که: «فردا جواب امیرالمؤمنین را چه می‌دهند، نه این‌که پشت اسلام را به این عمل شکستند. نه این‌که دین را به این واسطه شکستند»، «۲» اما در مورد جنایات نجیب‌پاشا که او هم مانند داودپاشا سنی و متعصب بود و به گفته شیخ عبدالرضا ابراهیمی: «آن ملعون کمال عداوت را با جناب سید داشته» «۳» و به تأکید خود حاج محمدکریم‌خان «نجیب‌پاشای خبیث» «۴» ذکر علت می‌کند او از جانب رسول خدا و ائمه طاهرین برانگیخته این کار شد! و از کشتن هزاران شیعه به‌دست‌چنین کسی، آن‌هم با همکاری سربازان یهودی و سنی «۵» اظهار خرسندی می‌کند که حق مردم شیعه بود. ولی هنگامی که سید کاظم را می‌کشد، ملعون و خبیث و ناحق تلقی می‌شود. عجیب است اهانت به حرمین مطهر از جانب نجیب‌پاشا، ناشی از غضب خدا و رسول و ائمه اطهار است و سید کاظم رشتی محترم است و خانه او امن و حاج محمدکریم‌خان فخر دارد که: «این فضلی بود ظاهر و دلیلی بود باهر بر جلالت شأن آن بزرگوار (سیدکاظم) که ائمه علیهم السلام خواسته بودند که از آن عالی‌مقدار بروز کند».! «۶» این احترام و فضل و دلیل باهر، بر جلالت شأن حرمین مطهر نیست؛ ولی بر سیدکاظم رشتی است آن‌هم: «ائمه علیهم السلام خواسته بودند»! «۷» .... ائمه علیهم السلام خواسته‌اند که مردم شیعه توسط دشمنان اهل بیت و یهودیان قتل عام شوند و حرم‌های مبارک لگدمال شود که شأن سید کاظم بالا رود؟! بهائیان، ص: ۱۱۰ اگر عثمانی‌ها احترامی به مرتبه فضل و تقوای شیعی سید کاظم داشتند، می‌بایست در مراتب بالاتری احترام به بقاع متبرکه شهدای کربلا ابراز بدارند و این عدم توجه و رعایت حرمت، به‌خوبی نشان می‌دهد که سخن از جلالت شأن شیعی سید کاظم نزد شیعیان و عمال عثمانی، حربه‌ای بیش به‌نظر نمی‌رسد و عثمانی‌ها او را به‌عنوان وسیله‌ای دیدند که توسط او می‌توانستند به قلع و قمع کربلا، توفیق یابند و امنیت خانه او، و یاران او، هیچ چیز جز پاداش این خدمتگزاری دانسته یا نادانسته نبوده است «۱» با توجه به شناخت دو جریان مسلم بقرار ذیل: اولا: سید احمد فرزند سید کاظم رشتی، جزء چهار نفری بود که کرسی ثابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی را داشت. «۲» و در آن تاریخ دو سیاست در عراق حکمفرما بود. اول سیاست دینی عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می دانست و دوم: سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید. «۳» و بعدها چون دست سیاست می خواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی جدا کند، تحت عنوان مذهب سید احمد را پس از مرگ پدر با طپانچه کشتند. «۴» ثانیاً: علیرضا پاشا والی بغداد که اهل محمره و خوزستان را به علت تشیع قتل عام کره بود، قصیده‌های عبدالباقی عمری را به سید کاظم رشتی داد و سید کاظم شرح مفصلی به نام «شرح قصیده» بر او نگاشت و از این طرق روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می‌کرد و .... «۵»

پ: رکن رابع، ناطق واحد

شیخ، هیاهو و غوغای محافل مذهبی ایران و عراق را پشت سر گذارد. و در دیار حجاز از دنیا رفت و تنها کتاب‌هایش، حافظ یاد حیات او گشتند. مجموعه آثار و کتاب‌های شیخ، معروف و در بر گیرنده اندیشه‌ها و عقاید اوست. و بهائیان، ص: ۱۱۱ از سوئی دیگر، آثار بجای مانده شیخ، سر آغاز تشکل شیخیه، فرقه‌ای از فرق شیعه گردید، که پس از شیخ، توسط «سید کاظم رشتی» و دیگر مشایخ شیخیه، نه تنها آثار شیخ، بلکه مجموعه عقاید او گسترش یافت. و موضع خاصی در قبال مسائل فلسفه و کلام و عرفان،

و در غایت رسالت و ولایت در اسلام، اتخاذ نمود. از جمله این مواضع که از اهمّ عقائد شیخیه به شمار می‌آید، مسئله «رکن رابع و ناطق واحد» است. در این خصوص شیخ، کتاب یا رساله خاصی را به تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد، ولی در غالب آثار خود، بطور جامع و ضمنی، و در عین حال پراکنده و کوتاه، به آن اشاره دارد. از سوی دیگر، تفاسیر و تعبیرها و تأویل‌های سید، از نظرگاه شیخیه، مکمل عقاید شیخ می‌باشد که بدین لحاظ لازم می‌آید، در تشریح نظریه مذکور، آنها را مد نظر داشت. بر این منظور و با توجه به رعایت امانت و مصون ماندن از هر نوع تحریف و جبهه‌گیری و خدای ناکرده تعصب نابجا، به تحقیقات جامع و گویای مشایخ شیخیه کرمان از حاج محمد کریم خان کرمانی تا شیخ عبدالرضا ابراهیمی، استناد نموده و آن را اساس بی‌واسطه، در نقد و تحلیل و بررسی عقیده مذکور قرار می دهیم. در این خصوص پنج مسئله مهم و در عین حال اساسی، در برابر ما قرار دارد: اولًا- چه تعریفی می‌توان از مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع، پس از غیبت کبری، عنوان کرد؟ ثانیاً- با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسّر؟ ثالثاً- از نظرگاه شیخیه، باید معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب داشت یا معرفت شخصی هم لازم است؟ رابعاً- چنین معرفتی، در صورتیکه لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نائب امام و بابیت نمود، ضابطه‌ای برای صحت قول او داشته باشیم؟ خامساً- آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارابودن چنین مقامی هستند یا نه؟ برای پاسخگوئی به مسائل مذکور، کلیه کتب مهم مشایخ شیخیه را مورد بررسی بهائیان، ص: ۱۱۲ مجدد قرار دادم. خوشبختانه مشایخ شیخیه، در پاسخگوئی به این سؤالات و دیگر مسائل مشابه، مستقیم یا غیر مستقیم توجه اساسی مبذول داشته‌اند. به نحوی که در اطراف آن، رساله‌ها و کتاب‌های متعددی به تألیف و نشر آراسته شده است و به حد زیاد و غالباً مکرر. در تحلیل موضوعات مذکور، دقت و تعمق و تحریر شده، که ما ذیلًا و با توجّه به رعایت اختصار و حد کفایت، یادآور آنها می‌شویم: مسئله اول: چه تعریفی می‌توان در مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیّت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع پس از غیبت کبری عنوان کرد؟ حاج محمد کریم‌خان کرمانی در کتاب: «رجوم الشیاطین» می‌نویسد: «در هر عصری بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف و به حقیقت عبادت بندگی نماید باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا که اگر وجود او نبود حکیم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی‌گرفت ... پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی‌ایستاد. پس با خلوص نیت و پاکی فطرت خودت تسلیم برای ایشان بشو تا رستگار شوی». «۱» از اینرو نتیجه می‌گیرد که: «کاملان در هر عصری و زمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی‌ماند و ایشانند علّت غائی خلق عالم و علت توجه مشیت، پروردگار مشاء است و علت دعوت انبیاء و مرسلین و اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی‌ایستاد .... پس بدان که ایشان نزدیکترین خلقند به خدای سبحانه، زیرا که ایشان واصل شده‌اند به اعلی درجات ایمان که جزای آن منتهای نزدیکی است. پس ایشانند سابقان مقربان و اصحاب زلفی و منزلت و ما سوای ایشان دون ایشان هستند بر حسب درجه و سبقت و تأخر هر یک در اجابت و ایمان، پس نمی‌رسد فیض به آنها که بواسطه نزدیکان از جنس فیض نزدیکان نیست. بلکه آنچه به نزدیکان می‌رسد، خالص و صافی و لبّ آن از خودشان است و قشور واکدار آن بواسطه آنها به دوران می‌رسد که مشوب است.» «بنابراینکه هیچ فیض نمی‌رسد به خلق مگر بواسطه سابقین و برکتی و نعمتی و بهائیان، ص: ۱۱۳ چیزی نازل نمی‌شود مگر به سبب ایشان و ایشانند اصل هر خیر و معدن آن و مأوی و منتهای آن و ایشانند محل نظر حکیم و مقصود از ایجاد این عالم، پس ایشانند اولیاء نعم و اسباب وصول آن بسوی تو و شکر منعم عملا و شرعاً واجب است و شکر او ممکن نیست مگر با معرفت او، پس معرفت ایشان واجب است و تولّای ایشان لازم و برائت از دشمنان ایشان متحتم است و خداوند سبحانه فرمود اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ «۱» پس توجه به سوی ایشان فریضه است زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان هیچ مددی و خیری به او نمی‌رسد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید و پشت کند به ایشان، پس متوجه به شیطان شده است و به خدا پشت کرده است، پس استمداد از ظلمت و سجین نموده است و به طرف هلاکت سیر کرده؛ زیرا که کاملًا در جهت علیین

هستند و دشمنان ایشان در جهت سجین، پس دشمنان ایشان هالک و مخلد در آتش‌اند، و دوستان ایشان ناجی و مخلد در بهشت‌اند، زیرا که بواسطه سیر به سوی ایشان سیر به سوی بهشت می کنند و فیض صوافی بهشت مخصوص ایشان است و قشور آن بواسطه ایشان به دوستان می رسد، پس بهشت از ایشان استفاده می‌شود و جهنم از ادبار به ایشان حاصل می‌شود پس هر کس شکر ولی نعمت را ننماید شکر پروردگار را نکرده است». «۲» «ایشان جمیعاً نور واحد و روح واحد و طینت واحده هستند و حدود و ممیزات ایشان در جنب وحدتشان مستهلک است و حکمی ندارد و به این جهت مخالفتی با هم ندارند و در هیچ چیز و با وجود تعدد متحدند، پس به این جهت کلیت دارند که جهت شخصیت ایشان مضمحل است و هریک ایشان قادر است بر تصرف در آنچه دیگری قادر بر تصرف در آن است، بلی تفاوت ایشان در کاملیت و اکملیت است». «پس هر چه بر هر یک نازل شود بر دیگری هم نازل می‌شود و هرچه از هرکدام ظاهر شود از دیگری هم ظاهر می شود، همچنانکه آل محمد صلی الله علیه و آله متعددند و متحد و همه کلی هستند مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان بیشتر است و هر یک اهلیت دارند باری هرچه دیگری اهلیت دارد، پس ایشان کلی هستند و از هریکشان بهائیان، ص: ۱۱۴ هر فیضی صادر می شود و به این جهت روایت شده است که به هریک اقتدا گردید هدایت می یابند و امر باطن را به ظاهر قیاس کن؛ آیا نه این است که بهر فقیه عادل اقتدا کردی کفایت می کند تو را؟ به این جهت که همه از امام واحد روایت می کنند. پس همین که شخص کامل به آنجا رسید که حاکی ماورای خود گردید و از جزئیت خود رنگی بر آن نیفزود، پس ماورای او واحد است و هریک از کاملان این واحد را حکایت می کنند و آن واحد افاضه کننده هر نعمت است». «۱» و در: «رکن رابع، در جواب سپه سالار اعظم» می‌نویسد: «بعد از حجت‌های خدا واسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند، تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان، وجود امام در شهر مدینه قبلا بر مردم اتمام حجت نمی‌شود مگر به‌توسط واسطگان چنانکه عریضه نوشتند به‌حضرت‌بقیةاللّه عجل‌اللّه فرجه که‌چون به‌شما دسترسی‌نداریم در حوادثی که واقع‌می‌شودچه‌کنیم، فرمودند «أمّا الحوادث الواقعة فَارْجعوا فیها إلی رواة حدیثنا «۲» فإنّهم حجتی علیکم و أنا حجةاللّه» یعنی در حوادث رجوع به‌راویان حدیث ما کنید که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم. پس راویان اخبار و دانشمندان آثار حجت‌های حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و عذر خلق برطرف می‌شود و چنانکه در برابر خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و ضرری به خدائی خدای برحق نداشت و در برابر نبی برحق کسانی بودند که ادعای نبوت به باطل می کردند و ضرری نداشت به نبوت نبی برحق و نور حق پنهان نمی‌ماند و در مقابل ولی برحق جمعی ادعای خلافت کردند و ضرری به حال اولیای برحق نداشت و نور خدا پنهان نماند و نمی‌ماند، همچنین در مقابل راویان و دانشمندان ثقه امین و حافظ دین مبین، راویانی کذاب برخدا و رسول هستند که افترا بر خدای می‌بندند و دروغ بر پیغمبر پاک می‌سازند و از زبان حجت‌های خدا حکمی چند می گویند و اینها حجت‌های ولیّ نیستند، بلکه حجت‌های ولی خدا کسانی هستند که بهائیان، ص: ۱۱۵ ثقه وامین باشند و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزگار و مخالف هوا و متابع مولای خود باشند و شب و روز همت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که به فروختن دین، دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیداکردی آنهایند حجت‌های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد. پس چهار امر در اینجا پیداشد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد. اول: خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک ماست. دوم: حجت او و خلیفه او در میان خلق که می‌تواند از او بگیرد و بما برساند و پیغام‌آور اوست به سوی خلق. سوم: ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود و قائم‌مقام خود می کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر باشند و اینها حجت‌های آن پیغمبرند بر عباد. چهارم: راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم و اینها حجت‌های ولی عهد هستند بر سایر ضعفا که دسترسی ندارند به خدمت ولی برسند و مدارتدیّن و دین بر معرفت این چهار است خواه ملت آدم

باشد یا ملت نوح یا ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات‌اللّه علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و إلّاانسان به آن مذهب متدین نیست و اگر از علمای هر ملتی از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید می گوید که معرفت این چهار واجب است و این چهار چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می‌شود حال نمی‌دانم لفظ «رکن» سبب وحشت است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم براین است؛ زیرا که شکی نیست که پادشاه ظل خداست». «۱» و در: «رساله سی‌فصل» می‌نویسد: «چون دیدیم که اجماعی علما است که مسئله تقلید و اجتهاد اجتهادی است و تقلیدی نیست و بر هر مکلف واجب است که خود به بهائیان، ص: ۱۱۶ عقل خود آن را بفهمد که واجب است که انسان یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلد است واجب است که به عقل خود بداند که تقلید چه کسی را بکند و مجتهد چه طور کسی است باید حی باشد یا تقلید میت هم می‌شود؟ واجب است که مؤمن باشد یا اگر کافری هم اجتهاد کند می‌توان تقلید کرد؟ واجب است که عادل باشد یا فاسق را هم می‌شود تقلید کرد؟ پس این مسائل را هم بالبداهه باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در این مسائل را نکند؛ چرا که عیاناً نمی‌توان اطاعت دیگری را کرد، شاید به اطاعت کافری یا فاسقی بیفتد پس به این لحاظ که این امر هم اجتهادی است و اصول دین شده است پس مراد این است که امور دین دو قسم است؛ یکی اجتهادی یکی تقلیدی، اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع. پس این چهار امر اصل است که باید هر کس به اجتهاد بفهمد و سایر احکام فرع است و می‌توان در آن تقلید کرد. آیا چه گناه است بر کسی که اعتقاد او این باشد و حال آنکه جمیع آنها اجماعی شیعه است؟ و چه بحثی است بر اصطلاح علما. حال انصاف دهید که ما از اجماع مسلمانان بیرون رفته‌ایم یا کسی که ما را تکفیر کند و از ما بیزاری جوید بواسطه این اعتقاد، ولی چون خواستند که به خیال خود ما را در نزد مردم ضایع کنند در نظر عوام جلوه دادند که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند و رکن رابعی اختراع کرده‌اند». «۱» «حاج محمدخان کرمانی» در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب سؤالات (مشتمل بر دوازده رساله) می‌نویسد: «نسبت به رکن رابع، جمیع انوار عالیه در این‌جا گذارده شده است نه جای دیگر و هر چه هر جا هست همه محض حکایت است و این واقع است، آنها اسمها است این مسمی است. آنها صفتها است، این صاحب صفت. پس هر چه می گویند مردم همه جزو هدایت و معرفت کل معرفت بی‌پا و بی‌مغزی است مگر این معرفت. پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است لاغیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد. پس آنچه خلق می گفتند، همه محض اسمی بود و برای ایشان چیزی ظاهر نشده بود و محض حرف بود و لکن این‌جا کمال بهائیان، ص: ۱۱۷ ظهور پیدا کرده است و بسا خرده خرده فهم خلق از این بالاتر رود و مطلب از این هم باریکتر شود و لکن حال بیش از این متحمل نمی‌شوند إلّاقلیلی. وَقَلِیلٌ ماهُم «۱» وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ. «۲» باری پس نه این است که مولای من می فرماید معرفت رکن رابع یا خودش بالاتر از آنها باشد حاشا و کلا چنین حرفی شیعه آل محمد- سلام‌اللّه علیهم- نمی‌زند. چگونه نوکر را از مولای او مقدم می‌شمرند و خادم را بر مخدوم سبقت می‌دهند. هر کس چنین چیزی را بگوید خطا گفته است و کج فهمیده و مطالب مشایخ ما را نفهمیده بلی: سخنها چون به وفق منزل افتاد در افهام خلایق مشکل افتاد پس مراد ایشان این است که در غیر این مقام هر چه از معرفت امام و پیغمبر و خدا تحصیل کرده همه خطا بود و کج بوده و بی‌مغز و بی‌معنی و مجتثّ است. چنانکه خداوند می‌فرماید: وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ. یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ «۳» یعنی صاحبان کلمه طیّبه را که «کمثل کلمة طیّبة أصلها ثابت وفرعها بالسماء تؤتی أکلها کلّ حین بإذن ربّها» باشد. باری پس آن معرفتها همه حرف بوده و این معرفت در این مقام معنی‌دار است. فی‌الجمله نسبت به خلق این زمان و بیش از این هم مکلف نیستند همه کس و خداوند بیش از این را از این را از ایشان نخواسته وهر وقت خواست بالاتری آورد، اگر چه مشایخ ماکوتاهی نفرموده‌اند ودر کتب خود ثبت فرموده‌اند ولی با پرده است، باری برویم بر سر مطلب؛ پس اگر دانستنی که معرفتها همه در این معرفت جمع است انصاف بده ببینیم اصل بالاتر است یا فرع؟ یا واقع بالاتر است یامحض حکایت بی‌پایه؟ البته واقع‌بالاتراست پس‌این‌معرفت‌چونکه واقعیتی پیدا کرده است دین بالاتر است و در

حقیقت معرفت ائمه اطهار و پیغمبر و خدا همین است لاغیر. آنها که از معرفت شیعه محروم ماندند امام نشناختند، نهایت شخصی را شناختند و معرفت امام بالاتر است از معرفت شخصیه. از این جهت است در نسبت به بهائیان، ص: ۱۱۸ مشاعر معرفت رکن رابع مخصوص فؤاد می‌شود و هر چه بالاتر می‌رود، یک درجه پائین‌تر می‌رود چرا که محض حکایت می‌شود و بدون واقع و فؤاد واقعیت دارد». «۱» و در: «رساله در جواب سؤالات چند نفر از دوستان از اهل همدان»- می‌نویسد: «چنین شخصی در ملک خدا که هست نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند و بشناسند و هر کس از او تخلف ورزد در صورت شناختن یا دوستی نوعی و تسلیم نوعی برای او نداشته باشد در صورت نشناختن از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم یک نفر است، حال ما اصطلاح کردیم اسم او را ناطق گذاردیم تو می‌خواهی اسم دیگر بر او بگذار. این ناطق است نسبت به سایر خلق، اگر چه صامت است نسبت به امام خود بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام. خلاصه مراد ما اثبات هم چو شخصی است و اگر چه بعضی از باب نادانی بگویند نواب مقامی نداشته‌اند ولی آنچه برهان حکم می‌کند این است که ایشان باید از نقباء باشند بلکه قطب نقبا باشند و قطب هر دایره مسلم یکی است. این مطلب ما است و در کتب خود اقامه ادله برای وحدت این شخص کرده‌ایم اگر چه اسم نبرده باشیم و اگر در مقام دیگر گفته‌ایم تصریح به مراد کرده‌ایم، و اگر احیاناً یک جائی دیده که ذکر نکرده‌ایم که او پنهان است مراد این بوده که مثل امام غایب نیست بلکه خائف مقهور است؛ چنانکه در رساله همدانیه که محل ایراد شده در مقام ذکر ضرورت گفته‌ایم آنچه مضمون آن است که اگر زمان اقتضا نکرد که ایشان معروف و مشهود باشند تا آخر عبارات. و همچنین در ابتدای سخن گفته‌ایم که او حاکم است. و همچنین در ادله اگر نظر کنی می‌فهمی این مطلب را که این ادله را شخص برای وحدت یک فقیه نمی‌آورد و شک نیست که حاکم آن نایب خاص است، نهایت صلاح در این ندیده‌ایم که بگوئیم مقام او چیست. خلاصه پس مطلب ما در آن مقام آن شخصی است و امروز هم کسی ادعای این مقام را نکرده، ما هم او را نشناخته‌ایم. و اما در ظاهر میان علما هم بسا می‌گوئیم ناطق یکی است و مراد این است که حامل علم شیخ مرحوم اعلی‌اللّه مقامه یکی است، چرا که شیخ مرحوم یک نفر عالم بوده‌اند و یک نفر نایب دارد و امام بهائیان، ص: ۱۱۹ می‌فرماید که خدا عالم را نمی‌برد مگر اینکه نایبی برای او می‌گذارد و خود او هم ملهم می‌شود که نایبش کیست، پس از شیخ، سید مرحوم در سلسله نایب ایشان بود و بعد از سید مرحوم، آقای مرحوم اعلی اللّه مقامه بودند و خود ایشان هم اظهار می‌فرمودند که یک نفر نایب دارند و این سخن نه از این جهت ایشان را از ابدال می‌دانیم بلکه ایشان ادعای زیاده از علم نفرمودند و لکن چون نشر امر و اظهار فضایل با وحدت ناطق بهتر می‌شد و اختلاف کمتر می‌شد و ظاهر هم همه‌جا بر طبق باطن است، این‌جا امر این‌طور شده است که سلسله مخلصین ایشان علم ایشان را از یک نفر باید اخذ کنند با اینکه در سلسله الحمدللّه علماء بسیارند و هر یکی در فن خود بلکه فنون ماهر و استادند مع‌ذلک آنکه علم شیخ مرحوم را دارد یک نفر است و از جهت اینکه او دوست خداست و دوست ائمه هدی دوستی او واجب است و دشمنی او حرام و چون که او حامل این علم است پس باب این علم اوست و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی‌رسند. این بود خلاصه سخن و برهان. این مطلب را از کتاب اسحاقیّه و همدانیه، به طلب بلکه عرض می‌کنم برهان نمی‌خواهد. مگر عاقل هرگز شبهه کرده است که آقا باید یک نفر باشد و بزرگ یک نفر باید باشد. و اما آنچه گفته شده است و بعض سائلین اشاره به آنها کرده‌اند از ردها که هر کس کرده است آنها در نزد من جواب ندارد، چرا که از لحن اقوال بر می‌آید که گویندگان اهل فن نبوده‌اند و با کسی که اهل فن نیست انسان چه سخن می‌تواند بگوید مثلا می‌گوید: این سخن خلاف ضرورت است معلوم می‌شود که قائل این سخن از اصول سررشته ندارد و معنی ضرورت است را نفهمیده و معاقد اجماعات اصحاب را در اصول و فروع اطلاع ندارد. من با او چه بگویم کدام ضرورت برپا شده که عالم باید ده نفر باشد یا یک نفر بلکه کدام ضرورت برپا شده است که نقباء و نجباء باید متعدد باشند. در کتب خود مشایخ که مروج امر نقباء و نجباء هستند اختلاف در عدد ایشان است و شیخ مرحوم با آن

علم و شأن چیزی نفرموده‌اند چه جای سایرین، بلی ضرورت برپاست که بزرگانی هستند نوعاً و همچنین ضرورت برپاست که روات اخباری هستند، دیگر در هر عصر یک نفرند یا دو تا یا ده تا، چه دخل به ضرورت اسلام بهائیان، ص: ۱۲۰ دارد؟ مردم هم که بیچاره عوامند. سخنی می شنوند و به حسن ظن قبول می کنند. آن وقت بر مسلمی رد می کنند و محض تعدد علماء از صدر سلف تاکنون دلالت بر ضرورت نمی کند دلالت براینکه تا حال چنین شده است بعد نمی‌دانیم چه بشود، با اینکه ما قائل نشدیم به اینکه نقباء متعدد نیستند یا نجباء و علماء متعدد نیستند بلکه در رسایل دیگر مفصل نوشته‌ام و حدیث دلالت می کند که با هر امام دوازده نفر یا سی نفر نقیب است و هفتاد نجیب یا صد نجیب و حدیثی هم دلالت دارد بر جماعت دیگر از کاملین که حال حالت ذکر اسامی ایشان را ندارم و صوفیه هم جمعی را می شمرند ولی محل اطمینان نیست قول ایشان. خلاصه که کسی منکر تعدد ایشان نیست و منکر علماء و فقها هم نیست. ایشان هم هستند و لکن نایب خاص امام یک نفر است و در سلسله ما حامل علم شیخ هم یک نفر است». «۱» و در: «رساله در جواب یکی از رفقای نائین»: «امام ما را حکم فرموده که به راویان اخبار رجوع کنیم نه یک راوی و در سایر عبارات این کتاب هم اگر نظر کنی و بفهمی می بینی که اصل بنای آن بر این است که کاملین متعددند و ایشان امروز ظاهر هم نیستند و ما نگفته‌ایم که کامل یکی است و نگفته‌ایم که هر کس ایشان را امروز نشناسد کافر است و نگفته‌ایم رجوع به یک عالم یا فقیه باید بکنند و تقلید او را بکنند و همه این کلام حق است و صدق ولی هیچ نفی نفرموده‌اند این حرف را که امام یک نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به واسطه او به خلق می‌رسد. ابداً چنین نفیی نشده بلکه در همان رساله اثبات فرموده اند وجود او را ولی بطور اشاره به جهت اینکه صلاح در اظهارش نبوده در آن مقام که می‌فرماید: نقباء و نجباء همیشه هستند بعد می فرماید: «فمن لم یعرف أنّ فی‌الشیعهٔ فی کلّ عصر مؤتمّاً حقیقتاً بالإمام و هو مشایع حقیقی له، فقد ضلّ فی معرفهٔ إمامه إذ قال بإمام بغیر مأموم». ولی این اشاره است نه تصریح و محتمل است که مقصود از مؤتمّ همه نقباء و نجباء باشد ولی اهل اشاره مراد را می‌فهمند، خلاصه پس من مؤمنم به بهائیان، ص: ۱۲۱ آنچه در این رساله فرموده‌اند و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف این عقیده‌اش باشد و مؤمنم به سایر فرمایشات ایشان و خدا لعنت کند هرکس را که خلاف آنها بگوید. پس باز به جهت تأکید عرض می کنم که از برای امام نایب خاصی است به همان تفصیل که سید مرحوم علیه السلام در «حجهٔ البالغه» فرموده‌اند و همیشه هم هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد ولی می‌شود ظاهر و مشهود باشد؛ مثل اینکه در اول غیبت بود و می‌شود خائف و مقهور باشد مثل امروز و چون مقهور است معرفت شخصیه‌اش بر همه کس واجب نیست ولی اگر ظاهر شد معرفتش واجب و اطاعتش حتم می‌شود بر همه‌کس. چنانچه امام فرمود: «سلمان باب‌اللّه، من عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً» و در فرمایشات مرحوم آقا هم دانستی که ابداً تعارضی نیست که نفی می‌فرمایند مرادشان وحدت فقیه است و عالم و آنجا که اثبات می فرمایند مرادشان نایب خاص است و در فرمایشات سید مرحوم هم همینطور است و در تحسر و غم ما همین بس است که در این مسئله تا حال می‌بایست با مخالفین رد و بحث کنیم، حال با موافقین باید سخن گفت: «عصمناالله من الزّلل وآمنّا من الخلل». هذا جنای و خیاره فیه و کلّ جان یده إلی فیه حال این نایب خاص را دلت‌می‌خواهد بگو ناطق، دلت می‌خواهد بگو صامت، اگر گفتی صامت یعنی صامت امام است اگر گفتی ناطق یعنی نسبت به سایرین ناطق است و او است ناطق لاغیر. بلی در حوزه نجباء نجیب کلی را نایب خود فرموده است ولی او نایب ناطق است و شاید یک نفر باشد چرا که مکرر می‌فرمودند نجباء هم قطبی دارند و در میان سایر علماء مرحوم آقا علیه السلام می‌فرمایند یک نفر نایب خود می کند یا بیشتر. پس احتمال یکی و بیشتر می‌رود ولی ناطق واقعی همان است در شیعه لاغیر؛ بلکه ناطق واقعی امام است ولی چون نطق آن سرور به شیعه نمی‌رسد پس این شیعی واسطه است. حال تو را به خدا انصاف ده که این مسأله مخالف با چه مذهب و ملت است که گاهی کفرش می‌خوانند گاهش ردش می کنند اگر چه دست خداوند بالای حق است و الحمدللّه تاکنون هیچ ردی و بحثی بر سخن من وارد نیامده است و هرکس ردی کرده خودش بهائیان، ص: ۱۲۲ چیزی خیال کرده یا از زبان جاهلی لفظی شنیده و رد کرده نه براین مطلب. گاهی رد می کند براینکه قائلی بگوید یک فقیه باشد همه

مردم تقلید او را کنند، مسلم است که این سخن مردود است. گاهی رد می‌کنند بر قائلی که بگوید که این شخص مثل امام است و امام سیزدهم است و مسلم است که چنین قائلی مردود است بلکه کافر است. گاهی می‌گویند که فلان گفته مردم همه باید تقلید این شخص را امروز بکنند و روایت همه احکام را از او کنند و مسلم این قول مردود است و خدا اجلّ از این است که شخص را غایب کند آنگاه معرفت او را بر مردم لازم کند و طاعت او متحتم فرماید. خلاصه اعتقاد من این بود که نوشته‌ام اگر خلاف این را از من روایت کنند خطاست و اگر از نوشتجات من خلاف این را فهمیدند مراد من آن نیست بلاشک» «۱» و در: «رساله در نصیحت اخوان رفسنجان» می‌نویسد: «بدانید ای برادران من که از آن زمان که امام علیه السلام امر فرمود به سمری که نص صریح نکند، نص منقطع است. پس عالم سابق بر لاحق نص نمی‌کند و اگر احیاناً از مشایخ ما درباره یک دیگر کلماتی می‌بینید اینها قرائنی است و اشاراتی که محض مرحمت فرموده‌اند و بعد از آنکه ما سایر آثار نیابت را از لاحق دیدیم این اشارات آیت صدق دعوای ما درباره ایشان شد نه نصّ، چراکه نص این است که صراحتاً بفرمایند فلان نایب من است و چنین نصی نشنیدیم بفرمایند. حتی مرحوم آقا علیه السلام می فرمودند: خواستم نایب خود را معین کنم دیدم سید مرحوم و شیخ مرحوم اعلی‌اللّه مقامها نکردند منهم نکردم و هم‌چنین سید مرحوم اعلی‌اللّه مقامه نوشته‌اند که بعد از سمری نص را به صفت می کنند». «۲» و در: «رساله بهبهانیه» می‌نویسد: «ولی بعد از ائمه هدی و آن حضرت کسی اشرف نیست و همه معصومند و مطهر، دوست می‌داریم پیروان و شیعیان ایشان را و دشمن می‌داریم مخالفان و دشمنان ایشان و دشمنان شیعه ایشان را و شهادت می‌دهیم که معاد حق است و صدق و جمیع خلق با بدن‌های جسمانی خود روز قیامت محشور می‌شوند بهائیان، ص: ۱۲۳ و حساب حق است و صراط حق و نشر کتب حق است و جنت و نار حق و صدق است و جمیع آنچه فرموده‌اند و ضرورت اسلام یا مذهب بر آن قایم است حق می‌دانم و مخالف ضرورت را باطل می‌دانم، در جزئیات و کلیات و دوست می‌دارم دوستان خدا را و دشمن می‌دارم دشمنان خدا را، این است عقیده من و مذهب من و دین پدر من و مشایخ من و بر این است مولا- و متبرای من هر کس عقیده او همین است که عرض شد او را دوست می‌دارم و هر کس عقیده او خلاف این است او را دشمن می‌دارم». «۱» و در کتاب: «مجمع الرّسائل فارسی، رساله در سلوک» می‌نویسد: «رکن رابع اصل غرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است. پس علت غائی ملک همین است لاغیر و چون دانستیم این را، بایست عزم را بر تحصیل دوستی دوستان خداوند و دشمنی دشمنان جزم نمائیم و در این باب تکاهل نورزیم و این سابق بر همه اعمال است ...» «۲» و حاج زین العابدین کرمانی در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام می‌نویسد: «در کتاب العبین از یکی از آن دو بزرگوار که مراد حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام باشند نقل شده که فرمود: خالی نمی‌ماند زمین از چهار نفر از مؤمنین و گاه بیشتر می‌شوند و کمتر از چهار نفر نمی‌شود و این به جهت این است که فسطاط، قائم نمی‌شود مگر به چهار طناب و عمود در وسط آن. و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در صفت خلقت امام تا اینکه می‌فرماید: همین که متولد می‌شود حکمت عطا کرده می‌شود و بر بازوی راست او نوشته می‌شود: وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلًا لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. «۳» پس هر گاه که امر امامت به او می‌رسد اعانت می‌فرماید او را خداوند به سیصد و سیزده ملک به عدد اهل بدر، پس با او هستند و با اوست هفتاد نفر مرد و دوازده نفر نقیب، پس هفتاد نفر را به آنان می‌فرستد که بخوانند مردم را به آنچه در اول خوانده شدند و قرار می‌دهد خداوند برای او در هر بهائیان، ص: ۱۲۴ موضعی، مصباحی که به آن اعمال ایشان را ببیند و نیز از آن حضرت- صلوات‌اللّه علیه وآله- روایت شده است که فرمود: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و آن قول خدای عزوجل است: بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ ... نقباء دوازده نفر نقیبند و به درستی که علی ساعتی است از دوازده ساعت و آن قول خدای عزوجل: «بل کذبو بالساعة واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیر». «۱» و داخل شد بر آن حضرت مردی که او را یزید بن خلیفه می‌گفتند فرمود به او: تو کیستی؟ عرض کرد: از طایفه حارث بن کعب (حرث- خ ل) هستم. راوی گوید، فرمود: اهل بیتی نیست مگر اینکه در میان ایشان یک نجیب یا دو نجیب هست و تو

نجیب حارث بن کعب هستی. و از آن حضرت شنیده شد که می‌فرمود: بشارت ده مخبتین را به جنت. «برید بن معاویه عجلی و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره چهار نفر نجباء هستند که امین خدایند بر حلال و حرام اگر این جماعت نبودند آثار نبوت منقطع می‌شد. و نیز در حدیث طویلی فرمود که اگر نبودند در زمین مؤمنین کاملین در این وقت خداوند ما را بالا می‌برد به سوی خود و انکار می‌کردید شما زمین را و انکار می‌کردید آسمان را بلکه به حق آن کسی که نفس من در دست او است که در زمین در اطراف آن مؤمنینی هستند که نیست قدر دنیا کلش در نزد ایشان به قدر بال بعوضه. عرض می‌کنم و در شأن ابواب و نواب ایشان اخبار بسیار وارد شده است و فضل ایشان از حد احصاء خارج است و معدودی از اخبار را ذکر می‌کنم. پس از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در حدیثی که لابد با هر امامی بابی است، در هر عهد و زمانی از عهد آدم تا ظهور مهدی و در حدیث دیگر فرمود که برای ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنون از آن در داخل شوند به علم امام، پس هر که انکار کند بابی را منکر امام شده است و خداوند ابا فرمود که قبول کند از منکر باب، صرف و عدلی را. و از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت شده است که فرمود: ابواب ما اوّل ایشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اوّلشان، در فضیلت و منزلت یکی هستند و ایشانند بهائیان، ص: ۱۲۵ دلالت کنندگان مرشیعیان مؤمن ما را به سوی خداوند و به سوی ما و ایشان از نوری از روح القدس هستند که آن روح پیغمبر- صلی‌اللّه‌علیه‌وآله- است که از او است بدء ایشان و به سوی او است معاد ایشان و هر که انکار کند یکی از ایشان را کل ابواب را انکار کرده، به جهت اینکه هر که ایستادگی نکند در آنچه خداوند امر فرموده درباره ابواب او دینی برای او نیست و هر که منکر شود باب را کافر به خداوند واحد قهار شده است و نیز از آن حضرت روایت شده است، در حدیثی درباره ابوخالد کابلی- اعلی‌اللّه‌مقامه- که حضرت سیدالعابدین به او فرمود که توئی باب من که بیرون می‌رود علم خداوند که از پدران خود روایت کرده‌ام از تو و چنین خداوند تو را اختیار فرموده و تو را مجمع علم من قرار داده و موضع سرّ من و باب از من برای هر که توحید خداوند را نموده و ما را به حق معرفت شناخته. و نیز از آن حضرت روایت شده است، از حضرت امیر علیه السلام که به سفینه مولای امّ‌سلمه فرمود: پرکند خداوند تورا علم‌جمّی تامشاش تو وتوئی کشتی‌خداوندکه مشحون است وتوئی باب‌از برای من‌وبرای پسرم حسن بعد از سلمان. و حضرت سیدالعابدین علیه السلام به ابوخالد فرمود: بشارت باد تو را ای ابوخالد تو و اتباع تو نور خداوند هستند در ظلمات زمین و توئی باب هدایت، شک نمی‌کند در تو مگر هر که در ما شک کند. و از مفضل‌بن عمر روایت شده است از حضرت صادق، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که به ابوخالد فرمود:- بعد از آنکه اذن دخول خواست- که داخل بشو ای کنکر «۱» که به حق خداوند هر آینه تو اعلم هستی به علم نبوت و امامت و اهدی هستی از هادی به طرف کوفه و به درستی که توئی باب هدی و رشاد بدان کند خداوند در تو. و از حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود یحیی بن ام‌الطویل باب هدایت بود و باب پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بود و باب من بعد از او عطا کرده بود خداوند علم ما اهل‌بیت را به او و اختیار فرموده بود او را به علم خود که باب باشد میان ما و میان شیعه ما از جمیع خلق خداوند، ملامت هیچ ملامت کننده در او اثر نکرد تا آخر حدیث شریف. و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: که ابوخالد کابلی باب هدایت بود و محدث بود. راوی عرض کرد جُعِلْتُ فَداک که با او حدیث می‌کرد؟ فرمود: محدث او بهائیان، ص: ۱۲۶ انبیاء بودند وائمه و ابواب پیش از او. و نیز درباره مفضل بن عمر فرمود: الولد بعد الولد و اوست صندوق علم من و حجت من و باب من و موضع سر من و جهر من و همچنین پس او. و از محمد بن سنان که خود او نیز موافق روایت ابن شهر آشوب باب حضرت صادق علیه السلام شمرده شده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود: محمد بن مفضل مثل مفضل است و برای ما قائم‌مقام‌پدرش هست و اوست صادق در روایت از ما و داعی به سوی ما و اداکننده از ما و اوست باب من و حجت من بر هر مؤمن و مؤمنه هر که به او مخالفت کند با من مخالفت کرده و هر که معصیت او را بکند مرا معصیت کرده. و از علی بن احمد بزاز نقل شده که داخل شدم بر سیدّ خود ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام به قصد اینکه شکایت کنم از محمد بن مفضل. پس ابتدا

فرمود: محمد بن مفضل حامل مکنون علم ما است و دیان مؤمنین است و باب میان من و ایشان، پس اگر شکایت از او کنی پس به تحقیق که شکایت از من کرده‌ای. عرض کردم: استغفراللّه ولااعود یا سیدی ابداً. و نیز از محمد بن سنان نقل شده که سؤال کردم از آن حضرت، از محمد بن مفضل که آیا از قدیم خداوند او را باب شما گردانیده و قرار داده است و او را به پدرش مفضل بخشیده و او را باب تو در هدایت قرار داده و نیز بعد از مفضل چنین قرار داده؟ فرمود: ای محمد به تحقیق که خداوند اختیار فرموده ابواب ما را از وقتی که ما را اختیار فرموده و فضیلت داده ایشان را به آنچه ما را فضیلت داده و بیرون نمی‌رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان و محمد باب من است و مجمع سر من، بر نفع اوست آنچه بر نفع من است و بر ضرر اوست آنچه بر ضرر من است تا اینکه محمد بن سنان می‌گوید: رفتم نزد محمد بن مفضل و حدیث را تا آخر برای من از غیب گفت، عرض کردم: ای باب هدی عظیم نمی‌آید بر من اینکه خبر می‌دهی و حال اینکه امام موسی علیه السلام فرمود: لک ماله و علیک ماعلیه». عرض می‌کنم درست در این اخبار نظر کن وکلیت و عظمت شأن ایشان را ببین که با اینهمه روات و نقله آثار از ایشان می‌فرماید که بیرون نمی‌رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان، پس معلوم است که درباره ایشان هم صدق می‌کند: «ان بهائیان، ص: ۱۲۷ لنا مع کل ولیّ اذُناً سامعهٔ و عیناً ناظرهٔ و لساناً ناطقاً». که واسطه هیچ فیضی و مؤدی هیچ امری از ایشان سو ای وسایط و سفرائی که خداوند برای ایشان اختیار فرموده نیست. و خلاصه‌ای از اخبار این فصل را در فصل دیگر بعد از بیان مقدمه‌ای عرض می‌کنم و از خداوند مسألت داریم که هرگز چیزی را به رأی و هوای خود نگوئیم ولاحول ولاقوهٔ الا باللّه العلیّ العظیم و صلّی اللّه علی محمد و آله الطاهرین». «۱» «سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» در کتاب: «فهرست» می‌نویسد: «در زمان غیبت امام علیه السلام و خاصه بعد از وفات حضرت علی بن محمد سمری دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان- عجّل‌اللّه فرجه- تعین نشد. و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان نوعاً لاعلی التعیین واجب است». «۲» «البته حضرت امام زمان- عجّل‌اللّه فرجه- هم ابواب و نوابی دارد همان‌طور که سایر ائمه داشتند و در زمان ظهورشان ابوابشان را به دوستان خود معرفی می‌فرمودند و امام زمان علیه السلام هم تا هفتاد سال بعد از غیبت، نواب خاص خود را معرفی می‌فرموده و نص بر آنها می‌فرمود و توقیع به نام آنها صادر می‌شد تا به علی بن محمد سمری رسید که نایب چهارم آن حضرت بود که توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی، وصیت به سوی احدی مکن ... و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «و أمّا الحوادث الواقعهٔ فارجعوا فیها إلی رواهٔ احادیثنا». و امر راجع به روات اخبار شد. اما نه به این معنی که اصلا وجود بزرگان و ابواب و نواب منقطع شد. بلکه ابواب و نواب تشریف دارند». «۳» «امام بی‌نایب نمی‌شود و خانه بدون باب معنی ندارد. بلکه می‌گوئیم امام بی‌مأموم نمی‌شود. مأموم امام امثال ماها نیستیم. زیرا ما ایتام اقتدا به امام ننموده‌ایم و مأموم واقعی کسی است که من کل حیث اقتدا به امام کرده و نماینده صفات امام شده باشد و اگر این بهائیان، ص: ۱۲۸ چنین اشخاص در ملک نباشند معلوم است که وجود امام العیاذباللّه خاصیتی نبخشیده. پس نعوذباللّه وجود امام لغو شده است و این محال است که ملک خدا بی‌امام و پیشوا باشد و محال است که امام باشد و مظهر و نماینده نداشته باشد». «۱» «محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود ولی معروف ما نمی‌شود و نص شخصی بر آنها نمی‌شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غایب هستند». «۲» «یک چنین شخصی که مقام و درجه او مانند سلطان است به فرمایش امام علیه السلام برای هر عصری سلمانی است در اصطلاح او را ناطق نامیده‌اند و آینه ناطق واحد هم هست؛ زیرا فرد اکمل در میانه متعددین و نقطه مرکز و قطب آنها یکی است و تعدد مرکز محال است و مرکز نقطه را گویند که نسبت او به جمیع اطراف محیط علی السّواء باشد بدون تفاوت و چنین نقطه در هر دایره که باشد منحصر به فرد است؛ زیرا آن نقطه به منزله قلب است که اول و اشرف و الطف و اکمل جمیع اعضاء بدن است». «۳» «خلاصه آنکه مطلب مشایخ ما- اعلی‌اللّه مقامهم- این بوده که ثابت نمایند در میانه بزرگان شیعه در هر زمانی یک همچو فرد کاملی هست که فوق همه آنها است و حاکم و رئیس و فرمانفرمای بر جمیع آنها

است و اول کسی است در میانه رعیت که فرمان امام علیه السلام به او می‌رسد و از اراده امام علیه السلام او اول مطلع می‌شود». «۴» «خلاصه مطالب ایشان (مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی است در هر زمان و فرموده‌اند برای حضرت امام زمان- عجل‌اللّه‌فرجه- یک همچونوکر مقرّبی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا می‌فرمایند». «۵» بهائیان، ص: ۱۲۹ «امام را مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه بدون استثنا می‌دانیم و امام را باب خدا و سبیل خدا و سبب اعظم جمیع امور عالم می‌دانیم و امام خلیفه خدا و صاحب ولایت عامّه مطلقه بر جمیع ما سوی اللّه و شاهد و مطلع بر کل موجودات است. و مشایخ ما- اعلی‌اللّه مقامهم- از ادلّه کتاب و سنت و عقل و اجماع و ضرورت مقام امام را به شرح فوق استنباط نموده‌اند و بیان فرموده‌اند و نسبت به شخص فوق‌الذکر که نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام است قائل هستند که نیابت مطلقه دارد از امام علیه السلام همانطور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد. و محل بروز تمام صفات آتش است». «۱» اما رکن رابع که عرض شد همه دوستان آل‌محمد صلی الله علیه و آله و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها معرفت همه آنها از رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد. «۲» «معرفت اشخاص کاملین از نقبا و نجبا یا همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد و لو اینکه از کمال معرفت است اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی‌شود و نمی‌توانیم آنها را بشناسیم و کسی آنها را می‌شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و همچو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنها است و خود را معرفی به من و شما نمی‌کند یعنی ما او را هم نمی‌توانیم بشناسیم و برای امثال ما در این ایام همان معرفت نوعیه و حواله به غایب کافی است ...». «۳» «البته بزرگان و کاملین در میانه تشریف دارند و معرفتشان هم واجب است اما ما آنقدر هنوز ناقصیم که نمی‌شناسیم کمااینکه معرفت خود امام هم واجب است امام از بی‌معرفتی و بی‌اعتقادی ماها ناچار غایب شده است و همه می‌دانید که اصل وجود امام برای این‌است که ظاهر باشد و تربیت فرماید و برای این نیست که غایب باشد و دسترسی به او نداشته باشیم، و پس معرفت اولیاهم به همین طور واجب است و تشریف هم بهائیان، ص: ۱۳۰ دارند و حتی در اخبار عددشان را هم فرموده‌اند». «۱» «لفظ ناطق درباره بعضی شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان- رضوان‌اللّه‌علیه- یا امثال آن بزرگوار هم که آئینه سر تا پا نمای امام علیه السلام هستند و مبلغ و مؤدّی از جانب او و باب امام علیه السلام هستند اطلاق می‌شود». «۲» «لفظ ناطق البته ناطق حقیقی ائمه اطهارند- صلوات‌اللّه علیهم- و بعد از ایشان انبیاء خدا- صلوات‌اللّه- علیهم ناطق و مؤدّی از خداوند هستند و بعد از ایشان هم بزرگان و کاملین شیعه ناطق هستند. منتهی آن شیعه اعلم و اکمل و آنکه از همه جهت شخص اول آنها و باب اعظم امام علیه السلام است «ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه اویند؛ زیرا بلا واسطه از امام علیه السلام می‌گیرد و به دیگران می‌رساند». «۳» «و اینکه ملاحظه می‌شود مشایخ عظام- اعلی‌اللّه مقامهم- اصرار زیاد در بیان اوصاف ایشان و مراتب و مقاماتشان و لزوم اطاعتشان فرموده‌اند برای این است که مردم معرفت نوع ایشان را پیدا کنند که اگر در وقتی شخص ایشان را دیدند بشناسند و جاهل نباشند». «۴» «و اما آنچه که ملاحظه شده که مشایخ ما- اعلی‌اللّه مقامهم- در کتب خود از لزوم معرفت این بزرگواران و وجوب طاعت ایشان و واسطه بودن ایشان بیان فرموده‌اند، مراد از آن وجوب معرفت نوعی است. با اینکه معرفت شخصیه امثال آن بزرگواران هم محال نیست، بلکه اگر خود را معرفی فرموده‌اند معرفت و اطاعتشان واجب هم هست کمااینکه شخص امام علیه السلام را هم در این زمان که زمان غیبت است اگر کسی ببیند محال نیست». «۵» «و شیخ عبدالرضا ابراهیمی» در کتاب: «سیاست مدن» در جواب یکی از طلاب قم می‌نویسد: «معنی رکن رابع بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و بهائیان، ص: ۱۳۱ موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی و عالم و جاهل و صغیر و کبیر می‌باشند و رجحان این معرفت به تفاوت افراد موضوع و انواع آن، از پایین‌ترین درجه انواع استحباب تا بالاترین درجه انواع وجوب فرق می‌کند ...». «۱» «بنابراین ارکان دین بدین شرح‌اند: رکن اول معرفت خداوند عالم است و متفرع بر آن وجوب اقرار به وحدانیت او در جمیع اسماء و صفات و افعال و عبارت‌ها است و اقرار به عدل فرع توصیه صفات است. رکن

دوم معرفت حضرت پیغمبر است- صلی اللّه علیه وآله- که حجت خداوند و قائم‌مقام او در همه عوالم است و متفرع بر آن وجوب دوستی او و اقرار به جمیع ما جاء به است از احکام شرایع و اخبار او از عوالم غیب که از آنجمله اقرار به رجعت و حشر و نشر و معاد و معراج و ثواب و عقاب خداوند عالم است. رکن سوم معرفت ائمه اثنی عشر صلوات اللّه علیهم اجمعین که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حجج خداوندند در میانه ما و دوازدهمی ایشان- عجّل‌اللّه فرجه و سهّل مخرجه- امام زمان و سلطان زمین و آسمان است الّا اینکه از نظرها پنهان است و روزی به امر خداوند عالم ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود و متفرع بر این اصل و جوب دوستی ایشان و اقرار به فضائل ایشان و حقیقت جمیع فرمایشات ایشان است. رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنها است که موضوع احکام خدا و رسول و ائمه طاهرین‌اند صلی الله علیه و آله بعضی به حکم ایشان حاکمند و بعضی محکوم و بعضی تابعند و بعضی متبوع، و حکّام و متبوعین بعضی ظاهرند و مشهور و بعضی خائفند و مغمور، هر یک به کاری مأمور و بر حسب حال استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می‌فرمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می‌نمایند و آنها راویان اخبار و ناقلان آثار و حجج پروردگارند و هم از طرف حضرت صاحب الامر- عجل‌اللّه فرجه- مأمور به رجوع به ایشانیم چنانچه در توقیع شریف است: «أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا فأنّهم حجتی علیکم وأنا حجةاللّه ...». «۲» بهائیان، ص: ۱۳۲ مسئله دوم: با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر، از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسر! «سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می‌نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب» و کاملین از شیعه در این ایام بر ما میسر نیست. و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است. همانطور که در حدیث مفصل فرموده‌اند، که باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می‌شود، و در سایر اخبار بیان شده». «۱» «خاصیتی امروز در اینکه کاملین معروف مردم باشند نیست، زیرا با معروف بودن یا باید اعمال قدرت بفرمایند و مردم را وادار به اطاعت و تسلیم نمایند که هنوز حکمت اقتضا نکرده و وقتش نرسیده و مؤمن و کافر هنوز جدا نشده‌اند و اگر شده بودند شخص امام علیه السلام ظاهر می‌شد و چون ظاهر نشده معلوم است که هنوز وقت اینگونه ظهور نیست و باید امر به ترتیب ظاهر باشد نه آنطور که در ظهور امام است». «۲» «مشایخ اعلی اللّه مقامهم در ضمن اینکه اثبات وجود ایشان را نموده‌اند و وجوب معرفت ایشان را در صورت امکان فرموده‌اند، بیان فرموده‌اند که ظهور ایشان و معروف بودنشان برای مردم بسته به مصلحت خلق است و هیچ مانعی هم نیست که اگر یک موقعی مصلحتی اقتضا کند، خداوند یکی از ایشان را معرفی فرماید و دلیلی نیست که خداوند هیچوقت ایشان را معرفی نفرماید بلکه در اصل خلقت ایشان را خلق فرموده است که معرفی فرماید نهایت در این زمان‌های غیبت که معرفی نفرموده می گوئیم مصلحت نبوده و مقتضی نبوده اگر یکوقتی مصلحت اقتضاء کند معرفی می‌فرماید باز اگر مصلحت تغییر کرد مخفی می‌شوند». «۳» «پس منظور علماء و مشایخ اعلی‌اللّه مقامهم و ما که تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات نیست وحقیقت همین‌است که نقباء و نجباء و ابواب کلیه امروز ظاهر نیستند». «۴» بهائیان، ص: ۱۳۳ مسئله سوم: از نظرگاه شیخیه معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب است آیا شخصی هم لازم است؟ «سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می‌نویسد: «مشایخ بیان فرموده‌اند که حجت‌های خدا در هر لباسی هم ممکن است باشند و الان که تشریف دارند و ما ایشان را نمی‌شناسیم در هر لباسی که میل دارند هستند شاید در لباس تاجری باشند شاید در لباس کاسبی یا زارعی باشند شاید در لباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها بر ایشان مناسبتر است». «۱» «مراد از معرفت کاملین معرفت نوعیه است نه معرفت شخصیه». «۲» مسئله چهارم: چنین معرفتی در صورتی که لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نایب امام و بابیت نمود ضابطه‌ای برای صحت قول او داشته باشیم «سر کار آقا» در کتاب «فهرست»، می‌نویسد: «بلی اگر عالمی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملل باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده‌اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعائی هم کرد و شکی بر ما باقی نماند، البته از او قبول هم می کنیم و چرا نباید قبول کنیم؟ ولی اینها فعلًا فرضهائی است که می کنیم و خود را مشق می‌دهیم که اگر یک وقتی شخصی نایب با علاماتی که فرموده‌اند و داشته‌ایم اظهار امر کرد و خداوند هم او را تأیید فرمود و کذب

او را ظاهر نفرمود و بر ما یقین حاصل شد فوراً بپذیریم ان شاءاللّه، پس بیانات مشایخ ما اعلی‌اللّه مقامهم برای این است». «۳» مسئله پنجم: آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارا بودن چنین مقامی هستند یا نه؟ «حاج محمد کریم‌خان کرمانی»، در کتاب «رساله سی فصل» می‌نویسد: «فصل دویم در جواب مسئله دویم که رکن رابع در این زمان مهم و مفترض الطاعه هستم این افترا را به دو لحاظ جعل کرده‌اند یکی به جهت رنجانیدن خاطر سلاطین و حکام و خواسته‌اند به ایشان برسانند که فلانی خود را مفترض الطاعه می‌داند و جمعی به او بهائیان، ص: ۱۳۴ گرویده‌اند و اگر بخواهند خروج بر سلطان کند جمیع مصدقین او اطاعت او را می‌کنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان می‌داند و هر کسی معتقد به او نباشد کافر است و یکی به جهت رنجانیدن خاطر علما و سایر مؤمنان که فلانی خود را مفترض الطاعه می‌داند و اطاعت شما را لازم نمی‌داند و مردمی که اطاعت او نمی‌کنند ایشان را کافر می‌داند و خدای و احد و قهار می‌داند که این لفظها بر زبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده و إلی الآن متجاوز از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده‌ام و همه حاضر است و این مطلب در هیچ یک از این کتاب‌ها نیست و مسلمی از من نشنیده، حال یا من دروغ می‌گویم یا آن مفتری و لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا را برای خود کرده‌ام. خدا حکم کند میان من و میان این افترا زنان و چگونه می‌شود که من این ادعا را کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را بر خلاف آن بنویسم؟ هیچ عاقل این کار را می‌کند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب قلم دهد؟ گذشته از این، از خدا و رسول و ائمه چگونه شرم نکنم و ادعای مقام ایشان را برای خود کنم، مگر به جز خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد. من در گرو معاصی خود می‌باشم و ترسانم از عقاب خدا و عتاب معصومین، چگونه خود را مفترض الطاعه می‌گیرم؟ و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد واللّه خیال آن را نکرده‌ام و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی می‌دانم برای خود، بلکه واللّه ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که شعاع امام باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقاهت است اختصاصی به من ندارد و همه موالیان که فقیه‌اند و مجتهدند به آن اسم موسوم‌اند و همه به آن لحاظ که سابقاً نوشتم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید و لکن ادعای این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده‌اند و شاخ و برگ بر آن نهاده‌اند و اگر ایمان این رکن را ندارند پس ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و می‌گویند که هر کس مجتهد نیست باید در مسائل فروع تقلید ما را کند، باری خدا حکم کند میان ما و میان این جماعت. بهائیان، ص: ۱۳۵ فصل سوم در جواب از مسئله سوم که گفته‌اند: رکن رابع یک شخص معین است در هر زمان. این هم افترائی عظیم است که برما بسته‌اند و اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه‌اند و ایشان در هر عصر متعددند و آنچه از احادیث برمی‌آید، در هر عصر ایشان بیش از هفتاد نفرند و حدیث آن در «عوالم» در جلد احوال ائمه است- سلام اللّه علیهم- و کتب من و مشایخ من مشحون است به ادله تعدد آنها و اخبار روایت کرده‌ایم بر نفوذ آنها. آخر کتبی که من نوشته‌ام در میان خلق منتشر است، چرا به آنها رجوع نمی‌کنید که دیگر از این شبهات بر شما وارد نیاید؟ و چرا به تهمت زنان به کتب من و مشایخ من اجتماع نمی‌کنید؟ اعادی برای عوام فریبی این افترا را بسته‌اند که مردم را به وحشت اندازند و به این واسطه به ایشان برسانند که فلانی سایر علما را بر باطل می‌داند و خود را مرجع کل روی زمین می‌داند و هر کس او را نشناسد و اعتقاد به او نداشته باشد او را ضال و مضل می‌داند و خدایا تو را گواه می‌گیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امری را خیال نکرده‌ام و چنانکه گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمی‌دانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان کامل باشم به آن افتخار می‌کنم، من کجا و هوس لاله به دستار زدن. خدایا حکم کن میان ما و این جماعت. و اما لزوم معرفت یک نفر از اشخاص رکن رابع، خدایا تو می‌دانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را برخطا می‌دانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی برما بندد تو احکم الحاکمینی. بلی حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقها و علمای شیعه‌اند باید غیر فقها تقلید ایشان کنند و هر یک را که عالم و عادل و فقیه دانند

هرکس تقلید هر یک از ایشان را می‌خواهد بکند مجزی است و مثاب است بلاشک. این دین من است که به این دین زنده‌ام و به این دین محشور می‌شوم انشاء اللّه. دشمن هر چه می‌خواهد بگوید، اگر من دین را برای خدا می‌خواهم باک ندارم از هرکه از این تهمتها و در راه خدا باید متحمل شوم و انشاء اللّه می‌شوم». «۱» «فصل چهارم در جواب مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی اللّه بهائیان، ص: ۱۳۶ مقامهما رکن رابع بوده‌اند هر یک در عصر خود، اما بودن ایشان رکن رابع به آن‌طور که گفتم که ایشان فقیه جامع الشرایط و جایز التقلید و عالمی از علما شیعه بودند شک و شبهه در آن ندارم و تحاشی از آن نمی‌نمایم و اقرار به آن دارم. خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل می‌دانم، شاهد به غایب برساند و ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازهد واصدق وافقه و اکمل از کل علمای معاصرین بوده‌اند و ایشان را چنین شناخته‌ام. واما رکن‌رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلّا، منحصر به ایشان نبوده است بلکه اشخاص عدیده بوده‌اند و همه عالم و همه متقی و همه عادل و جایز التقلید و حامل دین و احکام آل صلوات اللّه علیهم اجمعین و خدای یگانه گواه است که من ابداً این ادعا را از سید مرحوم نشنیده‌ام، با وجودی که نهایت محرمیت را به ایشان داشته‌ام و درباره شیخ مرحوم هم این ادعا را نشنیده‌ام ابداً و در کتب ایشان ندیده‌ام؛ بلکه کتب ایشان پر است از دلیل تعدد رکن رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم در کتاب رجعت به آن تصریح فرموده و سید مرحوم در شرح قصیده و غیر آن نوشته‌اند و حقیر هم در کتب خود حتی «ارشاد العوام» نوشته‌ام، آخر به این کتاب‌ها رجوعی کنید و جواب از این افتراها خود بدهید و این قدر مرا مشغول به جواب از این سخنان واهی نکنید؛ چرا که زبان بدگو و بدخواه دراز است و هر روز تهمتی و افترائی اختراع می‌کنند». «۱» «من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی‌دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می‌دانم و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده‌ایم واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد». «۲» «سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می‌نویسد: «مراد ما و مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم این بوده که عالم شیخی یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام علیه السلام و همان «ناطق واحد» است، بخدا قسم که منظور این نبوده و نیست و تهمت و افترائی صرف است و هیچوقت همچو نیتی نداشته‌اند». «۳» بهائیان، ص: ۱۳۷ «واین شهرتی را هم که مخالفین ما می‌دهند که مسئله رکن رابع با بیان وحدت ناطق را شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی اللّه مقامهما نفرموده‌اند دروغ محض است یا بی‌اطلاعی صرف». «۱» «به فرمایش سید مرحوم اعلی اللّه مقامه برای ظهور و تشیید امر رکن رابع اسبابی خداوند قرار داده که ایشان از آن اسبابند این یک نعمت ابتدائی است و بخت خدا داد است و مرحمتی است». «۲» «سابقین از علما به واسطه مشکلات و موانعی که داشته‌اند یا مصلحت در اظهار این معارف نمی‌دیدند و استعداد مردم کم بود و شیعیان در تحت تسلط دیگران بودند و تقیه زیاد داشتند به این تفصیل که مشایخ ما بیان فرمودند بیان نکردند و به اشاره گذراندند و بیشتر خود را مشخص به بیان احکام ظاهری پاکی و نجسی و خرید و فروش نمودند و در بیان حقیقت ولایت و معرفت اهتمام زیاد نشده، لاحقین هم به جهاتی که عرض شد خودداری کردند و خدا خواست که اظهار و ابراز این امر بزرگ منحصر به مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم گردید». «۳» «و اما شخص ناطق واحد یعنی باب اعظم و نایب خاص امام علیه السلام را هیچ وقت مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم نفرموده‌اند که ایشانند یا غیر ایشان و فقط وجود چنین شخصی را در هر زمان به ادله زیادی که دارند اثبات می‌کنند، نه معرفت شخصی او را، زیرا مکلف به معرفت چنین شخصی به طور تعیین در زمان غیبت نیستیم، ولو آنکه حکم اولی خدا و رسول و تمامیت معرفت شناختن آن شخص است؛ همچنانکه معرفت امام زمان هم از حکم اولی است، اما امروز میسر نیست، همچنین معرفت ابواب و نواب امام هم امروز میسر نیست و نشاید. در صد جای کتب مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم به تصریح بیان شده و علمای ما اعلی اللّه مقامهم خودشان راوی فرمایش حضرت صادق علیه السلام در همه جا هستند که می‌فرمایند: باب امام ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می‌شود پس چطور خودشان بهائیان، ص: ۱۳۸ چنین ادعا می‌کنند». «۱» «می‌گویند منظور شما این است که این صفت را بر مشایخ خودتان اثبات کنید و عالم خود را ناطق واحد می‌دانید و رکن رابع می‌گوئید. عرض می‌کنم واللّه العظیم که مراد مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم این

نبوده و قصد اشخاص ایراد و اعتراض بی‌جا و غرض ورزی است و می‌خواهند مردم را به اشتباه بیندازند و دشمنی بر ما زیاد بکنند». «۲» «شیخ عبدالرضا ابراهیمی» می‌نویسد: «عرض می‌کنم ابداً چنین مرادی نداشته‌ام که این ناچیز و مشایخ من اعلی اللّه مقامهم به مقام امثال حضرت سلمان العیاذ باللّه رسیده‌ایم، اما خود این ناچیز که خود را در زمره علما نمی‌شمارم و اگر خاک راه بزرگان دین باشم افتخار می‌کنم و اگر چهار کلمه می‌نویسم خوشه‌ای از خرمن علم ایشان و مأخوذ از فرمایشات ایشان است که آنها هم مأخوذ از فرمایش خداوند و پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام است و بدون شکسته نفسی عرض می‌کنم که از خود چیزی نمی‌دانم و خداوند را بر این عرض شاهد می‌گیرم. و اما درباره مشایخم اعتقادم این است که از علمای بزرگ شیعه‌اند، ولی ابداً نگفته‌ام و ننوشته‌ام نه در این «کتاب درهای بهشت» و نه در هیچ کتاب دیگر که آن بزرگواران هم شأن شیعیان بزرگ امثال حضرت سلمان صلواة اللّه علیه بوده‌اند». «۳» ودر کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، می‌نویسد: «اما آنچه زیر عنوان رکن رابع نوشته «آنها این رکن چهارم را به نام شیعه خاص نامیدند» و بعد از چند سطر نوشته «و سر بسته او را تا مقام پیغمبری هم بالا می‌برند» و بعد از چند سطر نوشته «شیخ احمد مدعی این مقام بود و پس از او سید کاظم هم چنین ادعا داشت» عرض می‌کنم خداوند آدم دروغگو را لعنت کند، کجا این ادعا را نموده‌اند؟ اگر در نوشته‌جات ایشان است نشان دهد، اگر نیست چرا تهمت می‌زند، آقای امیری شما که خودتان و پدرانتان از شیخیه بوده‌اید، آیا هیچ چنین چیزی شنیده‌اید یا در کتب مشایخ دیده‌اید؟ اگر مشایخ ما اعلی اللّه بهائیان، ص: ۱۳۹ مقامهم علومی اظهار فرموده‌اند لازمه آن نیست که به مقام نبوت رسیده باشند». «۱» و در کتاب «تکریم الاولیاء» می‌نویسد: «اولًا کاملین از شیعه جماعتی هستند و منحصر به یکی از آنها نیست، ثانیاً اگر کسی توصیف جماعتی را بکند، این ادعای اینکه خودش از آن جماعت است نیست و اگر اینطور باشد هر کس ذکر فضائل ائمه اطهار علیهم السلام را بکند باید مثل شما به او تهمت نزنند که تو ادعا داری نعوذ باللّه یکی از دوازده نفس مقدس هستی یا خود را در رتبه آن بزرگواران می‌دانی و در هیچ جای این کتاب و هیچ کتابی از کتاب‌هایشان ادعای نیابت خاصه امام عصر عجل اللّه فرجه را نداشته‌اند، سهل است که ادعای نقابت و نجابت هم نداشته‌اند ولی پیش از شما هم این نسبت‌ها را به آن بزرگوار می‌داده‌اند و در اینجا عین فرمایش ایشان را در کتاب چهار فصل برای شما می‌نویسم که بگویند تا چه اندازه سخن شما دور از حقیقت است. فرموده‌اند: و اگر مقصود از رکن رابع نقیب و نجیب است به طورهائی که وصف شده است در اخبار و در بعضی کتاب‌ها نوشته‌ام و مرا کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب از او و اللّه العظیم که بیزارم و ملعون است او، چرا که غلو است در شأن من و واللّه من قابل آن مقامات نیستم و هرگز بر زبان من و بر قلم من و بر خاطر من جاری نشده است، و خدا مرا لعنت کند اگر چنین ادعائی کرده باشم یا داشته باشم و روز قیامت مخاصمه می‌کنم با کسی که این نسبت عظیم را به من بدهد و او ملعون و فاسق است در نزد من، تا آخر فرمایشات. و اما آنچه بر میرزا علی محمد انکار فرموده‌اند این بوده که آن ملعون اول ادعای نیابت کرده بعد دید که احمق زیاد است ادعای امامت کرده و باز چون دیده از این مراتب مردم احمقترند ادعای نبوت کرده و مزخرفاتی به اسم بیان در مقابل قرآن آورده و شرع جدیدی در مقابل شرع حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله آورده و حال اینکه حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله خاتم انبیاء است و شرع او خاتم شرایع است و حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام و ائمه اطهار علیهم السلام دوازده نفرند، نه کمتر و بهائیان، ص: ۱۴۰ نه بیشتر و آخری آنها زنده و باقی است و روزی که خداوند اذن بفرمایند ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌فرمایند و آن بزرگوار فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است از بطن نرجس خاتون و نمی‌شود که پسر میرزا رضای بزاز شیرازی امام باشد و نفس ادعای نبوت و امامت در اوقات غیبت دلیل بربطلان ادعای مدعی است، چه لازمه آن انکار دین اسلام است و مذاهب شیعه و اگر این ادعاها را نکرده بود و اکتفا به ادعای بابیت کرده بود بطلان قولش از آن جمله نبود که گفته امام علیه السلام بابی دارد چون این مضمون احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم السلام است ولی بطلان قولش از آن جمله بود که ادعا کرده که خودش باب امام علیه السلام است. چون اولًا در همان اخبار که فرموده‌اند هر امامی بابی دارد در همان اخبار است

که باب امام ثانی عشر با غیبت امام ثانی عشر غایب می‌شود و بنابراین هر کسی چنین ادعائی در زمان غیبت بکند دروغگو است. و ثانیاً آنکه صاحب این مقام، آیات و علاماتی دارد که هر کسی بدون داشتن آیات و علامات ادعای این مقام را بکند یقیناً درغگو است و خداوند فرموده است: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ: یعنی بگو دلیلتان را بیاورید اگر راستگویان هستید، و علامات صدق را برهان قرار داده است و از علامات صاحب این مقام این است که باید واقف بر جمیع علوم و اعلم علما و احکم حکمای روی زمین باشد و از علوم امام علیه السلام همه آنچه را که در خور فهم شیعه و در مقام شیعه است داشته باشد و صاحب تصرفات باشد و امام علیه السلام بردست او کرامات جاری فرماید و واسطه ایصال همه فیوض به کافه رعیت و عرض حاجات رعیت به امام علیه السلام باشد و هیچ یک از این علامات در آن بدبخت نبود، حتی سواد عربی هم نداشت و هیچ علمی نداشت که ابراز دارد و حتی احکام شرع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درست نمی‌دانست و متشرع به شرع آن حضرت نبود و از دین اسلام مرتد شده بود و هیچ قدرت و تصرفی در ملک نداشت و هیچ کرامتی امام علیه السلام بردست او جاری نفرمود و به این ادلّه و ادله بسیار دیگر بود که مصنف کتاب مبارک «ارشاد العوام» در رسائل متعدده بر آن ملعون رد فرمودند و خود آن جناب هم ابداً دعوی این مقام را نداشت بلکه مقامات پائین‌تر مثل نقابت و نجابت را هم نداشتند و عین فرمایشات ایشان بهائیان، ص: ۱۴۱ را ملاحظه نمودید و نمی‌دانم شما را چه بر این داشته است که بر چنان عالم پرهیزگار و بزرگواری چنین تهمت‌هائی بزنید؟ یا از این جهت است که از باب عادت اهل روزگار به شنیده‌ها بی‌دلیل وبرهان، دین‌ورزیده‌اید وبا آن بزرگوار منافرت پیدا کرده‌اید و مثل بعضی حکام جور، اول تصمیم به محکومیت ایشان گرفته‌اید و بعد محاکمه را شروع کرده‌اید؟ یا آنکه اصل این مراسلات و سؤال و جواب‌ها از شما نیست و مصاحب سوئی دارید؟ که دشمن دوستان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و به تلقین او این مطالب را بدون آنکه تعمق و تدبیر در مطالب آن کتاب بکنید از باب جوانی و بی‌تجربگی اقدام به نوشتن این مطالب نموده‌اید و غافل از آن بوده‌اید که شیطان برای اضلال مؤمنین به همه لباسی در می‌آید و به نام خدا و رسول بر علیه خدا و رسول سخن می‌گوید و ساده دلان را فریب می‌دهد». «۱»

ت: نقدی از نظرگاه تشیع

آنچه مسلم است، از نظر شیعه از جانب حضرت حجۀ بن الحسن عسکری علیه السلام، در دو توقیع مبارک به موضوع بابیت و تکلیف شیعیان در عصر غیبت کبری اشاره صریح و روشن شده است: ۱- توقیع امام علیه السلام در جواب سؤالات «اسحاق بن یعقوب» که توسط «محمد بن عثمان عمروی» رحمۀ اللّه علیه، تقدیم پیشگاه مبارک شده بود. و این توقیع در کتاب: «الغیبۀ»، «شیخ الطائفه ابوجعفر محمد طوسی» از «ابن قولویه» و «ابوغالب زراری» از کلینی، از «اسحاق بن یعقوب» نقل شده است و «شیخ صدوق» در کتاب: «اکمال الدین» از «ابن عصام»، از «کلینی» روایت کرده است، و «شیخ طبرسی» در کتاب: «احتجاج» از «کلینی»، و او از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است، که حضرت علیه السلام در پاسخ سؤالم از تکلیف شیعیان در غیبت کبری چنین مرقوم فرموده بودند. «و أمّا الحوادث الواقعۀ فارجعوا فیها إلی رواۀ حدیثنا. فإنّهم حجّتی علیکم، و أنا حجۀ اللّه علیهم». بهائیان، ص: ۱۴۲ (و اما حوادثی که برای شما پیش می‌آید، رجوع کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم.) ۲- توقیع امام علیه السلام به چهارمین نائب خود «ابوالحسن علی بن محمد سمری» در آستانه مرگ اوست. که از «شیخ صدوق» «۱» روایت نمودند که «حسن ابن احمد» مکتب گفت: در سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمری وفات یافت، من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش بخدمت وی رسیدم. ایشان توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود برای مردم چنین خواند: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم یا علیَّ بْن محمّد السمری أعظم اللّه أجر إخوانک فیک فإنّک میّت، ما بینک و بین ستّۀ أیّام فاجْمَعْ أمرک و لا توص إلی أحدٍ فیقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبۀ التامّۀ، فلا ظهور إلّا بعد إذن اللّه تعالی ذکره، و ذلک بعد طول الأمد و

قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً، و سيأتى شيعتى من يدّعى المشاهدة، ألا فمن ادّعى المشاهدة قبل خروج السفيانى و الصيحة فهو كذّاب مفترٍ و لا حول و لا قوة إلّا باللّه العلىّ العظيم. (ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند؛ چرا که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمی‌شوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم و این بعد از گذشت زمان‌ها و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بودو عن قریب در میان شیعیان کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو است و افترا می‌بندد. و لا حول و لا قوة إلّا باللّه العلیّ العظیم. حسن بن احمد بن مکتب گوید، از روی این توقیع نسخه‌ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم؛ چون روز ششم شد، نزد وی باز گشتیم، دیدیم در حال جان دادن است، به بهائیان، ص: ۱۴۳ او گفتند: جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و جان داد. «مجلسی» در کتاب: «بحار الأنوار» ذیل این توقیع، عقیده شیعه امامیه را چنین نگاشته است: «لعلّه محمول على من يدّعى المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه عليه السلام إلى الشيعة، على مثال السّفراء لئلّا ينافى الأخبار التى مضت وسيأتى فيمن رآه عليه السلام- و اللّه يعلم» «۱» اینکه می‌فرماید کسانی پیدا می‌شوند و ادّعا می‌کنند مرا دیده‌اند شاید مقصود از روایت فوق کسانی باشند که ادعا می‌کنند حضرت را دیده و از جانب وی نیابت دارند، و می‌خواهند مانند سفراء اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند. تا بدین ترتیب با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند، منافات نداشته باشد، عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمان‌های متأخر دیده‌اند بازخواهد آمدو خدای داند. و از «شیخ محمد بن محمد نعمان» و «حسین بن عبیداله غضایری» در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، روایت شده است: هنگامی که وفات ابوالحسن سمری فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع نمودند و من از او پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ او سخنی در این باره اظهار نداشت و گفت: «انّه لم يؤمربأن يوصى إلى أحد بعده فى هذا الشأن» «۲» من مأمور نیستم که کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام به مردم معرفی کنم. و «امام صادق علیه السلام» فرمودند: «يغيب الباب الثانى عشر بغيبة الإمام الثانى عشر» غایب می‌شود باب ثانی عشر به غیبت امام دوازدهم. «۳» بدین مبادی و اصول، در غیبت کبری، مقام بابیت مسدود، و رجوع به «علماء» در امر دین مفتوح گردید. با این اعتقاد و با اینکه مشایخ شیخیه، احادیث مذکور را کراراً مورد تأکید خاص قرار داده‌اند و بی‌آنکه آن احادیث را تأویل و یا تعبیر و تفسیری کنند، یکباره از اصل موضوع بریده و عنوان بابیت می‌کنند؟! بهائیان، ص: ۱۴۴ برای توجه بیشتر و تأیید مطلب مذکور، نگاه مجددی به مطالب مندرج در آثار شیخیه- که مذکور افتاد- می‌اندازیم؛ تا نمونه‌هائی از این تضاد را در نظرات شیخیه بشناسانیم. «سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» تصریح می‌کند: «و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نایبی نماید. و امر علی الظاهر راجع به علما و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم». «۱» «... تا به علی بن محمد سمری رسید که نایب چهارم آن حضرت بود. توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی، وصیت به سوی احدی مکن» «۲»: «و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، و امر راجع به روات اخبار شد». «۳» و «حاجی محمد کریم‌خان کرمانی» تصریح می‌کند: «من امروز بابی مخصوص میان «امام» و «خلق» نمی‌دانم و از دین من نیست. و مدعی را کذاب و مفتری می‌دانم. و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده‌ام واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد». «۴» «ادعای نیابت خاصه در زمان غیبت امام علیه السلام خلاف طریقه و سیرت شیعه است. ابداً در آثار اهل بیت یافت نشده است که نایب خاصی در زمان غیبت خواهد آمد.». «۵» «ابداً» در آثار اهل‌بیت دیده‌نشده است که درزمان غیبت‌نایب خاصی خواهد آمد». «۶» تا جائی که «حاج محمد کریم خان» صریحاً می‌نویسد: «ابداً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد». «۷» پس از این بیان، سخن بهائیان، ص: ۱۴۵ «سرکار آقا» را چگونه باید فهمید که می‌نویسد: «خلاصه مطلب ایشان (مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی

در هر زمان فرموده‌اند. و برای حضرت امام زمان عجل اللّه فرجه الشریف توجه یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده، به وسیله آن نوکر اجراء می‌فرمایند». «۱» ولی «حاج محمد کریم خان کرمانی» در رد ادعای بابیت علی محمد باب می‌نویسد: «اگر جاهلی بگوید که این نایب خاص است و این را امام به جهاد فرستاده‌اند، اولًا که نایب خاص نص خاص می‌خواهد ... اما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت ممکن نیست؛ به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی‌رسد». «۲» و در عین حال مشایخ می‌نویسند و تأکید می‌کنند: «ابواب و نواب تشریف دارند» «۳» «امام بی‌نایب نمی‌شود. و خانه بدون باب معنی ندارد» «۴» «محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود» «۵» «بلی اگر عللی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملک باشد و همان صفاتی که برای نایت خاص امام فرموده‌اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعا هم کرد و شکی بر ما باقی نماند البته از او قبول می‌کنیم و چرا نباید قبول کنیم». «۶» و «حاج عبد الرضا ابراهیمی» تصریح می‌کند: «این بود آنچه که در این اوراق از حالات نواب خاصه امام علیه السلام که معروف و مشهور بودند، خواستم برای مزید بصیرت شما بنویسم و همیشه امثال این بزرگواران تا ظهور حضرت قائم عجل اللّه فرجه در میانه خلق هستند». «۷» بهائیان، ص: ۱۴۶ ولی علی رغم نظریه مؤلف این کتاب، شیخیّه و حاج محمد کریم خان، این دو عقیده را متناقض یا متضاد یکدیگر نمی‌دانند. و اگر چه در این خصوص اشاره صریحی نکرده‌اند، ولی از بررسی دقیق در آثار آنان چنین برمی‌آید که حلقه‌های متصل کننده‌ای بین دو عقیده مذکور، در نظر آنان خطور کرده است که می‌بایست جهت دستیابی با تحلیلی نهائی از تداوم بابیت در عصر غیبت کبری، آنها را مورد تحقیق قرار بدهیم: ۱- اشاره و استناد به روایاتی است که در آن وجود ابواب امام را در همه زمان‌ها از ابتداء تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام تصریح می‌کنند مانند: «و لابد من باب مع کل امام فی کل عهد و زمان من عهد آدم الی ظهور المهدی». در هر روزگار و زمان از خلقت آدم تا ظهور مهدی با هر یک از امامان بابی ضروری است. و حدیث: «لکلّ زمان سلمان» برای هر زمانی سلمانی است. اگر در این احادیث، مراد از کلمه «باب» و «سلمان» را به معنای بابی در نظر آوریم که ابواب اربعه بودند، البته با توقیع امام به نائب چهارم متضاد خواهد بود. و در این تناقض ملزم به پذیرش یک جانب از آن هستیم. و اگر بخواهیم یک تلفیق اصولی به وجود آوریم، باید منظور از سلمان و یا باب در احادیث مذکور، علمای واقعی و راویان حدیث در نظر آید. که از یک سوی رابطه خلق و احکام هستند و از سوی دیگر واسطه فیض. چنانچه در حدیث منقول از امام‌حسن عسکری علیه السلام است که پدر بزرگوارش فرمود: «لو لا من یبقی بعد غیبة قائمنا علیه السلام من العلماء الدّاعین إلیه، و الدّالّین علیه، و الذابّین عن دینه بحجج اللّه و المنقذین لضعفاء عباد اللّه من شباک إبلیس ومردته، ومن فخاخ النواصب، لما بقی أحد إلّاارتدّ عن دین اللّه ولکنّهم الّذین یمسکّون أزمّة قلوب لضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکّانها، أولئک هم الأفضلون عند اللّه عزّوجلّ». «۱» و در این حدیث اشاره صریح به علما است و در حقیقت به علمایی است که از بهائیان، ص: ۱۴۷ حیث مراتب کمال، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل و به روح هستند، نه به معنی ابوابی که مستقیماً به حضور امام شرفیاب می‌شوند و فرمایش امام را مستقیماً به مردم می‌رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علمای شیعه نیست. ۲- در منابع مهم شیخیه، کلمه «کاملین»، «نقباء» و «نجباء» مرادف ابواب و نواب آمده است و احادیثی که اشاره صریح به رجوع مردم به جهت اکتساب حقایق عالیه دین، به بزرگان تقوی و علم دین شده است، مستمسکی برای اثبات مقام بابیت و نائبی آنان شده است. از آن جمله: «یا جابر أوَ تدری ما المعرفة المعرفة إثبات التوحید اوّلًا، ثمّ معرفة الإیمان ثانیاً، ثم معرفة الأبواب ثالثاً، ثم معرفة إلامام رابعاً، ثم معرفة الأرکان خامساً، ثم معرفة النقباء سادساً، ثم معرفة النجباء سابعاً.» نقباء در نظر شیخیه کسانی هستند که: «بعد از قطع این اسفار (اسفار چهارگانه و مشاهده این دیار خلقیت خود را فانی نماید و هستی خود را نیست کند، و از مقام فؤاد بگذرد، و در جمیع مراتب اسم خدا شود. «۱» ولی نجیب کسی است که سفرهای چهارگانه را نموده باشد. پس از مقام خلق به سوی حق سفر کرده باشد و مزاج او معتدل شده باشد. و طریقه او درست شده باشد و از اضداد این دنیا جدا باشد و از زمین‌ها مهاجرت کرده باشد و به آسمانها شارک

شده باشد ...». «۲» بدین خاطر نجبا در مراتب پائین‌تری از نقبا قرار دارند. و نقبا و نجبا، در اصطلاح شیخیه «کاملین» هستند و «لفظ ناطق درباه بعضی شیعیان هم یعنی کمّلین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان رضوان اللّه علیه یا امّتان آن بزرگان هم که آئینه سرتا پا نمای امام علیه السلام هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام علیه السلام هستند، اطلاق می‌شود». «۳» بنابراین شخص اول این کاملین: «باب اعظم امام علیه السلام است. او ناطق حقیقی شیعیانی بهائیان، ص: ۱۴۸ است که دون درجه اویند، زیرا بلاواسطه از امام علیه السلام می گیرد، و به دیگران می‌رساند». «۱» در این مرتبه از تحلیل موضوع مورد نظر، باید اذعان داشت که از نظر عقیده دینی شیعیان، اسلام، در هر زمان و عصری، افرادی که صاحب درجات عالیه سیر و سلوک بوده و به مقام والای ایمان نائل شده‌اند، امری واضح و روشن می‌باشد، و به هیچ وجه من الوجوه یک مبحث یا توجهی جدید بشمار نمی‌رود و شیخیه و کتاب‌های مشایخ آنان، بیش از یک ذره در برابر امواج خروشان از هزاران کتب و رساله و حکایت‌ها نمی‌باشد. ولی نکته قابل تأمل و ممیز عقیده امامیه در عرض سیزده قرن پس از هجرت محمدی، با شیخیه در یک امر بیشتر نیست. و آن نقبا و نجبا (چه آشکار و چه پنهان) ابواب امام زمان در عصر غیبت کبری نیستند، زیرا بنا به نص، این باب در عصر غیبت مسدود شده است. و اکابر علمای امامیه از کلینی تا مقدس اردبیلی، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر، با ایمان و اعتقاد به ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبایی (البته کم و بیش با اختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی)، و حتی ملاصدرا که خود روشنگر مراتب اسفار است، ارتقای مقام معنوی حتی تا تشرّف به حضور امام را به عنوان بابیت، به معنای مورد نظر بادرایت در روایات، قلمداد نکرده و نمی کنند. و با تصدیق و تأیید چنین درجاتی از مقامات معنوی را نه مؤلفان کتب اربعه شیعه و تدوین کنندگان فقه و مباحث اصول عقیده و نه محدثان و اهل عرفان و متکلمین شیعه. آن را دین خوانده‌اند و مسلم چنین ادعائی آنهم با تعبیرها و تفسیرهای متناقض، نمی‌تواند مستند به منابع عقاید شیعه تلقی شود. تعمق در احوالات کسانی که در غیبت کبری مشرف به حضور امام شده‌اند و مجلسی در بحار الأنوار به آن تصریح فرموده‌اند «۲» مبین این است که آنان با وجود دستیابی بهائیان، ص: ۱۴۹ به مقام والای ایمان و تشرّف به حضور امام، نه از بابیت امام در عصر غیبت دم زده‌اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است. حال چگونه شیخ احمد، و یا سید کاظم رشتی، و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده‌اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه به مقامات پائین‌تر از آن نائل نشده‌اند، چگونه کاشف این معانی گشته‌اند؟! ۳- در مورد دوستی دوستان، و دشمنی دشمنان، که در اصطلاح مذهب امامیه به «تولّی و تبرّی» نامیده شده است، مسلماً یکی از موارد مهم ایمان به امامت و ولایت است که نه تنها با بابیت امام تفاوت اساسی دارد، بلکه از فروع امامت بوده و از مذهب ما نیست که آن را از اصول دین بشماریم و معاد را از فروع نبوت. «۱» ۴- در این خصوص که مسدود شدن نایب منصوص، دلیل آن نمی‌شود که مقام نیابت و بابیت مسدود باشد، باید به اطلاع رسانید که البته در توقیع‌های مبارکه، مسدود شدن بابیت و رجوع به علما و راویان حدیث، بطور اعم ذکر شده است، که هم منصوص را در بر می گیرد و هم غیر منصوص را و شیخ صدوق در «اعتقادات» فرموده‌اند که این ضروری دین امامیه است. «۲» آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در سیر و سلوک بوده مردی متقی متشرع، سرشار از ذوق و استعداد، صاحب مقامات معنوی، و مؤلف این کتاب هیچ جای شکی بهائیان، ص: ۱۵۰ ندارد که شیخ از زاهدان و عالمان تشیع است اما آیا توانسته است، حفظ اسرار سلوک و رموز فیض را تا آنجائی بنماید که به تصدیق ضمنی سالکان متشرع، اعتدال در شناخت و کشف را از کف ننهد وداعیه بیش‌از مراتب‌سیرش نداشته باشد، مسلماً از ظواهر امر چنین برمی‌آید که نه و تفصیل چنین مطلبی در این مقام و مکان نیست. خدایش رحمت کند. ۵- و اما در مورد داعیه بابیت و معصومیت شیخ، که اگر چه مشایخ شیخیه صریحاً چنین ادعائی را تکذیب می کنند، و چنانچه گذشت برای او، حتی مقام نجبائی را اثبات نمی کنند، امانکاتی موردنظر مؤلف‌این کتاب قرار گرفته که به ذکر آن خود را ملزم می‌دانم: اولًا: سید کاظم رشتی در کتاب «دلیل المتحیرین» درباره مقام شیخ، تصریح می کند: «وحید عصر و یگانه دهر بود، اخذ کرده علوم را از معدنش، و برداشته است از سرچشمه‌اش، که از ائمه طاهرین است و این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های

صالح از ائمه علیهم السلام به شیخ می‌رسید ... پس اوّلًا جناب امام حسن علیه السلام را در خواب دید و از طرف حضرت مؤید و توجه شده فیوضات کامله شامل حالشان گشت». «۱» مشایخ شیخیه در این خصوص، پیرامون علم شیخ «۲» قلم فرسائی‌ها کرده‌اند. و شیخ، خود در: «رساله رشتیه» «۳» ضمن شرح صفات ابواب امام زمان، یا به تعبیر او: قریه ظاهره، تلویحاً و در پرده، خود را صاحب منصب چنین مقامی خوانده، و سید کاظم در رساله: «شرح آیهٔ الکرسی» «۴» شیخ را «قریه ظاهره» به شمار آورده است. و از این جا است که می‌یابیم، اعتراضات علمای امامیه سر منشأ جدی بخود گرفته، و پس از چنین اعتراضاتی است که شیخ و سید، و بعدها مشایخ شیخیه، در صدد پاسخ و رفع اتهام، به طرح روپوشی بر آمده‌اند. «۵» بهائیان، ص: ۱۵۱ مؤلف‌این‌کتاب، اگر چه به‌دلائل وتعبیرها، بی‌اطمینان‌نیست، ولی ملاحظه یک شیوه مستمر ومداوم درطایفه‌شیخیه، تاحدودی اعتقادش را در مورد رفع انتقادات سست می‌کند. از ملاحظه بیش از ۴۰۰ کتاب مستند شیخیه، ملاحظه کردم، مشایخ شیخیه از پذیرفتن کوچکترین تا بزرگترین ایراد و انتقادی که به رویه و یا عقائد شیخ احمد شده است، ابا کرده‌اند و کاملًا در نپذیرفتن هر نوعی از آن اصرار و تعصب خاصی ابراز می‌دارند و به هیچ وجه به نکته‌ای برنخورده‌ام که تأیید کنند، یک انسان ممکن است خطا کند و خطای شیخ فلان و بهمان بوده است، به هیچ وجه. چنین شیوه و موضعی مستمر و مستحکم (اگر چه بظاهر بگویند: ما مدعی نیستیم شیخ مرحوم مقام بابیت و یا نقبائی را داشته‌اند) مستقیماً مبین این واقعیت است که در پس اندیشه و باورهای مشایخ و طائفه شیخیه، این اصل، اصلی مسلم و اجتناب‌ناپذیر ایمان شیخی است که شیخ هیچ خطائی نکرده، و هر چه گفته است: «از معدن علم ائمه» و خطای او، خطای ائمه، و خطای خداست. (چنانچه شواهدی را در بررسی نظریه اجماع علما به حجیت شیخ یادآوری کردیم). وآیا چنین باوری، معرف اعتقاد به نوعی معصومیت، و به هر حال بابیت نیست؟! ثانیاً: در این خصوص که سید می‌نویسد که: «این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های صالح از ائمه هدی علیهم السلام به شیخ می‌رسید»، یک نکته بس ظریف وجود دارد که می‌بایست به آن توجه اساسی نمود. با توجه به پژوهشهای مؤلف نسبت به «خواب‌های الهامی»، که آن را ناشی از تفضل الهی و مواهب ربانی می‌دانند، از لحاظ «علم اصول» و علمای اصولی، قول یا فعل یا تقریر معصوم در خواب، نظر به اصل و عدم حجیت ظن مطلق، حجت نیست، و قولی از اهل اسلام که حاکی از حجیت فعل و تقریر معصوم در خواب باشد، وقوف حاصل نشده است و این از اصول مسلم علمای امامیه اصولی است و ضروریات اصول است و بهائیان، ص: ۱۵۲ شیخیه حاج محمد کریم خانی، به استناد رویه اصولی شیخ و سید، و بر خلاف بعضی از تصورات، و حتی ردیه نویسان، مبنی بر اخباری دانستن طائفه شیخیه، کاملًا اصولی مشرب می‌باشند، تا آنجا که حاج محمد کریم خان کرمانی، صریحاً اذعان و اعتراف می‌کند که: «کتب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی‌شود، مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعض ایشان مخالفت داشته‌ایم، با بعضی دیگر موافقت داریم، و خود علمای اصولیین کثّر اللّه امثالهم هم با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند. حتی آنکه مسئله جزئی پیدا نمی‌شود که محل اختلاف نباشد و جمیعاً در جمیع مسائل اختلاف دارند. مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی‌شود ... و خود سید مرحوم و شیخ مرحوم و حقیر سراپا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری». «۱» «واگر چنانچه نظریه بعضی از محققان را در مورد اخباری بودن شیخیه پذیرا شویم، و چنانچه مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم بیشتر ساعی شده‌اند و اعتقادمان این است که باید در جزئی و کلی پیروی ایشان کرد، و از خود مصلحت بینی ننمود ...» «۲» بنابراین، این کوشش مرحوم شیخ احمد که به تصریح حاج محمد خان کرمانی: «جمیع مسائل عقلیه را از ادله نقلیه استنباط نمود» «۳»، چگونه تعبیر، و متأسفانه باید بگوییم: «دوباره سازی» می‌شود!

ث: جانشینی و انشعاب

حاج محمد کریم خان کرمانی تأیید می‌کند که: «بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت، و جزم بر امر سید کردند. و از پی وحی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنّه می‌بینند طلب علامت و کرامت می‌کند ...». «۴» در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله

بابیت و ظهور امام را به نحوی به تلامذه خود آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام علیه السلام به سر می‌بردند و از بهائیان، ص: ۱۵۳ این لحاظ، خود را از زمره یاران حقیقی او به شمار آورده، برای دستیابی به مقام نیابت و بابیت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع، عبادت کرده و دست به ریاضت می‌زدند و هر یک دیگری را سوگند می‌داد که اگز وسیله تشرف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند، ما را بی‌خبر نگذارید، در چنین لحظات خاصی که تلامذه سیدکاظم در آن طی طریق می‌کردند، حاج محمد کریم خان (شاگرد سید کاظم) بنا به مدارک و دلائلی، خود را جانشین مرحوم سید کاظم، که در نهاد آن داعیه رکن رابع و شیعه کامل بود، اعلام کرد. و مرحوم میرزا شفیع تبریزی، فرقه شیخیه دیگری بپا کرد و مدعی جانشنی سیدکاظم شد. ودر برابر فرقه‌شیخیه حاج محمدکریم‌خان موضع گرفت. «۱» سیدعلی محمد شیرازی، شاگرد دیگر سید کاظم رشتی، ادعای مقام بابیت امام زمان را نمود، و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی اللّه، میرزا همدانی ... هر یک مقام بابیت و نائبی امام را مدعی شدند. و سر سلسله فرقه‌ای جدید گردیدند، تا آنجا که از میان شاگردان سید کاظم ۳۸ نفر مدعی و بدعت گذار برخاستند. از این افراد، دو نفر یعنی سید علی محمد شیرازی، و حاج محمد کریم‌خان، اولی به عنوان باب و بابیه و دومی به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیت خاصی برخوردار شدند و غالب شاگردان سید کاظم یا مرید این و یا هواخواه آن گردیدند. و علیه هم و جامعه شیعه امامیه، حرف‌ها، کتاب‌ها، ماجراها بوجود آوردند. «۲» به گفته میرزا محمد تنکابنی،: «چه بهائیان، ص: ۱۵۴ بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد. و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد، و چه بسیار قتل و نهب و سب به واسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد. و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی ... و برای او آنقدر کشتار و قتل و نهب و سبّ و خرابی بلدان اتفاق افتاد. که به وصف راست نمی‌آید ...». «۱» آری و بدین‌سان تعلیمات شیخ احمد و سید کاظم، مدعیان جدیدی را در محیط مذهبی ایران و عراق، محیطی آلوده به سیاست‌ها و تسلط بیگانگان بر حکومت‌های محلی، و رجال دولتی، و در حالی که در آن برهه تاریخی نفوذ احساسات شیعی، تنها بازمانده قدرت مردمی به شمار می‌آمد، بوجود آوردند. و از این طریق مورد حمایت و پشتیبانی بیگانگان قرار گرفت تا برای تشتت در افکار و در هم کوبیدن آخرین سنگر وطن و پناهگاه تحمل مبارزه با بیگانگان، بکار آید. البته مؤلف این کتاب معتقد است که میرزا شفیع و فرزندانشان خاصه «ثقة الاسلام شهید»، بقدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقها و علما با متانت و تأمل و آزادمنشی رفتار کردند، که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت‌هائی، اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می‌کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند. «۲» و صریحاً و صرفاً خود را مانند شیخیه حاج محمد کریم خانی در اصول و فروع دین، «فرقه ناجیه» نخواندند!. «۳»

فصل دوم: بابیت، زمینه مهدویت

الف: اتکاء به شیخیه

«حاج میرزا جانی کاشانی» «۱»، در کتاب: «نقطة الکاف» «۲» نقطه نظر بابیه را در مورد «شیخ احمد» و «سید کاظم» تحت عنوان: «مأموریت شیخ احمد احسائی، از قبل حجت برای تمهید طریق»، به تفصیل مورد بحث قرار داده است. که لازم است در مطلع بحث خود پیرامون بابیت و قائمیت، اهم آن را در بهائیان، ص: ۱۵۶ نظر آوریم. میرزا جانی، تصریح می‌کند که: ۱- «همین که نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشته آن سلطان فضال مرحوم شیخ احمد زین الدین الاحسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوه اخیار را به نور معارف و فضائل خویش و آبا و اجداد طاهرین خود سلام اللّه علیهم اجمعین روشن فرموده از

اینجا بود که آن برگزیده موحدین می‌فرمودند: «سمعت عن الحجة» ... ۲- «خلاصه مأمورش فرمودند به جذبات غیبی که‌ای فراش کارخانه محبت، هنگام ظهور شمس عدل ما نزدیک گردیده و دیده معرفت منتظرین ظهور حضرت ما در احتجاب و (چشم) ضعفا از احباب در خواب است و لهذا ترا مأمور نمودیم که سیر در بلدهای مسلمین نموده و اظهار علم توحید حقه و بیان معارف در شأن ولایت ما را نما.» ۳- «در علم حکمت و سائر علوم، کتب‌ها نوشته و حضرت ایشان باب امام علیه السلام بودند. باب مخصوص آثاری نه نصی ...» ۴- «در واقع خود می‌دانستند که مخصوص گردیده از قبل حجت علیه السلام ولکن به جهت عدم قابلیت خلق تصریح به مقام بابیت نفرمودند و به کنایات و اشارات لطیفه مطلب خود را به خلق القا می‌فرمودند ...» ۵- «سید سند و نور احمد المعروف عند القوم به حاجی سید کاظم بوده وصی و قائم‌مقام‌خود فرموده و عالم فانی را وداع گفتند ...» ۶- «خلاصه به برکت آن دو باب اعظم و آن نورین القمرین و کوکبین الدریین نفوس بسیاری عارف به علم توحید و معرفت به مظاهر حق گردیده و طبایع ایشان نضجی بهم رسانیده تا آنکه قابل قبول طلوع شمس حقیقت از مغرب ولایت گردند.» ۷- «مرحوم سید اعلی اللّه مقامه در اواخر عمر خود مکرر از قریب شدن اجل خویش خبر می‌دادند و اصحاب آن بزرگوار آه و ناله می‌نمودند و عرض می‌کردند که‌ای مولای ما نباشد روزی که شما نباشید و ما حیات داشته باشیم. آن عالی مقدار می‌فرمودند که آیا راضی نمی‌شوید که من بروم و حق ظاهر گردد ...» بهائیان، ص: ۱۵۷ ۸- «هر چند اصرار نمودند که علامت واضحی در حق ظهور بعد خود ذکر فرمایند قبول نفرمودند ولی به کنایات بسیاری از آثار آن نیر اعظم را بیان فرمودند. و در نوشتجات خود ذکر می‌کردند من جمله در «شرح قصیده» بیانات شافی کافی در حقیقت بابیت نموده‌اند. و در رساله «حجة البالغه» در علامات نائب امام علیه السلام موازینی ذکر فرموده‌اند که در حق احدی از اهل زمان بجز مدعی بعد از ایشان که شمس طالع از ارض فارسی (منظور علی محمد شیرازی- مؤلف) بوده باشد صدق نمی‌آید ...» ۹- «بعد از آنکه نجم وجود آن سید بزرگوار غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفای آن سرور نظر به فرمایش آن نیر اعظم در مسجد کوفه مدت یک اربعین معتکف گردیده و ابواب ماتشتهی الانفس را بر روی خود بسته و روی طلب بر خاک عجز و نیاز گزارده و دست الحاح بدرگاه موجد کلّ فلاح بر آورده و به لسان سرّ وجهر در پیشگاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که بارالها ما گم شدگان در وادی طلبیم و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوبیم ...» ۱۰- «نیز دعای با صدق و اخلاص نقطه‌انداز پرده دعوت به اجابت رسیده و در عالم اشراق به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش متجلی گردیده و بیت طلوعش را که کعبه حقیقت بوده عارف شده و لهذا قدم طلب در سبیل وصالش گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتابیده ...». «۱» میرزا جانی کاشانی در ترسیم چنین سیری، محققان را متقاعد می‌کند که شیخیه در بطن خود، مستقیماً زمینه ظهور مدعیان بابیت و حتی قائمیت را فراهم ساخته بود و بدین لحاظ علی محمد شیرازی، می‌بایست تمام همّ خود را مصروف اثبات دعاوی خود، براساس رفتار و گفتارهای شیخ و سید، کند. برای این منظور، بیانات و رفتارهای ابهام‌آمیز شیخ و سید کاظم رشتی، و عدم صراحت لهجه و نص صریح آنان نسبت به ادعای بابیت، مجالی مساعد برای علی محمدشیرازی بشمار می‌آمد تا با اتکاء و اثبات مقام بابیّت برای شیخ و سید، و مفتوح بهائیان، ص: ۱۵۸ شدن چنین بابی (به دست آنان) پس از غیبت کبرای امام، جرأت ادعای بابیت را در خود بیابد. بدین منوال که علی محمد شیرازی پس از دعوای قائمیت، شیخ و سید را مبشّر خود می‌خواند و از این طریق پیوستگی خود را با زمینه‌های شیخی امری ناگسسته تلقی می‌کند. و می‌نویسد: «یا اهل الأرض انی قد نزلت علیکم الأبواب فی غیبتی ولا تتّبعوا لهم من المؤمنین إلّاقلیلًا ... ولقد أرسلت علیکم فی الأزمنة القریبة «کاظماً» فلا تتّبعوهما إلّاالمخلصون منکم، فمالکم یا اهل الکتاب الّا تخافوا من اللّه الحق مولیکم القدیم؟ ... فیها أیّها المؤمنون اقسمکم باللّه الحق، فهل وجدتم من هؤلاء الأبواب حکماً من اول حکیم اللّه حکم الکتاب هذا فیغرنکم العلم بکفرکم فارتقبوا فانّ اللّه مولاکم الحق معکم علی الحق رقیبا.» «۱» ایضاً در پاسخ علی محمد شیرزای به پرسش یکی از پیروان خود چنین می‌خوانیم: وانّ ما کتب بانّ باب الإمام لابدّ أن یکون مرآتاً له فهو حق لاریب فیه کما انّ الإمام هو مرآت اللّه جل جلاله وانّ ما کتب أن السید رحمة

اللّه علیه ما ادعی حکم الذی أنا ادعیت و لذا لم یظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر علیک و سمعت قوله فی کثیر من الاوقات و ایّاک و اسم العامریهٔ إنّنی أخاف علیها من فم المتکلّم. أما سمعت قوله فی حق من یجییء بعده بتلک الأشعار فی کثیر من الأوقات: یا صغیر السنّ یا رطب‌البدن یا قریب العهد من شرب اللبن «۲» (در خصوص طرح این مسئله که باب امام می‌بایست آئینه امام باشد باید بگویم که سخن درست و حقی است. چنانچه امام نیز باید که خود آینه خداوند جل جلاله باشد. بهائیان، ص: ۱۵۹ ولی نوشته بودی که «سید رشتی» همانند من مدعی بابیّت نبود. و از این روی کرامات و معجزاتی بدو منسوب نیست. باید بگویم چنین موضوعی کاملًا نادرست است. من خود کراراً از او شنیده‌ام که می‌گفت: نام «عامریه»، نام محبوبه، و اسم سرّ باطنی را بر زبان نیاور؛ زیرا که من از گوینده آن نسبت به محبوبه هراسانم. و در موارد متعددی از او شنیده‌ام که می‌گفت: ای کسی که صغیر السن، لطیف البدن و قریب العهد به دوران شیر خوارگی است). «۱» تا آنجا که حسینعلی میرزا، در مقام اثبات دعاوی علی محمد شیرازی و در مقام رئیس بهائیان تصریح می‌کند که: «اکثر منجمان خبر ظهور نجم را (منظور علی محمد شیرازی- مؤلف) در سماء ظاهر داده‌اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس اللّه تربتهما». «۲» و «شیخ احمد روحی» همعقیده با «میرزا آقاخان کرمانی»، و در مقام بیان عقیده با بیان و ازلیان می‌نویسد: «مثلًا در رتبه عقل ظهور خضر حقیقی و اسم سماوی و معلم اول الهی حضرت شیخ احمد احسائی و حضرت سید کاظم رشتی علیهما السلام بود که اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیه این ظهور اعظم را به گوشها آشنا نمودند و ایشان به منزله نازل از بحر صادر بودند که مواد را استعداد حیات بخشودند ...» «۳» بر این اساس، از نظر گاه بابیه شیخ و سید نه تنها به مقام بابیت نائل شده بودند، بلکه به عنوان مبشّران ظهور علی محمّد شیرازی مورد تجلیل و احترام بابیان و بهائیان هستند، در حالی که آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در «رساله ملا محمد طاهر» «۴» و کتاب: بهائیان، ص: ۱۶۰ «شرح الزیارهٔ» «۱» و سید کاظم رشتی در «الرسائل» «۲» و «شرح القصیدهٔ» «۳» صریحاً و جزماً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام اظهار و ابراز داشته‌اند. برای نمونه به نوشته شیخ احمد احسائی در کتاب: «حیاهٔ النفس» ذیل «باب چهارم در امامت» اشاره می‌کنیم: «و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن عسکری علیه و علی آبائه الکرام السلام، حی موجود است اما نزد ما معاشر شیعه اثنا عشریه به جهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن حضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب مفتقد منتظر مترقب است ....» «۴» بهر حال این مسئله از بدیهّیات آثار شیخیه بوده است که اکابر علمای شیخیه در کربلا و تبریز و کرمان خاصه «حاج محمد کریم خان کرمانی» را واداشته تا پس از آگاهی از دعوی علی محمد شیرازی به عنوان مراجع شیخیان، به صورت بزرگترین معارض علی محمد شیرازی و بابیه دست به قلم گیرند. و زبان به اعتراض گشایند. «۵» البته، عقاید بابیه یکباره و به صورت خلق السّاعه در دامن شیخیه نضج نگرفت. بهائیان، ص: ۱۶۱ علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی، بنا به تصریح محمد نبیل زرندی در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل» «۱» و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطا» «۲» و اشراق خاوری در کتاب: «گنجینه حدود و احکام» «۳» و مقاله: «نفحات مشکبار» «۴» و رساله: «ایام تسعه» «۵» و کتاب: «رحیق مختوم، «۶» و کتاب: «قاموس توقیع منیع» «۷» و عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» «۸» و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار خصوصی «۹» و کتاب ظهور الحق «۱۰»»، و احمد یزدانی در کتاب: «نظر اجمالی به دیانت بهائی «۱۱»» و علی اکبر فروتن در کتاب «درس نهم اخلاق «۱۲»»، به سفارش و خواسته دائی خود در سن ۶ تا ۸ سالگی در مدرسه «قهوه اولیاء» شیراز، به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد و شیخی مشرب بوده می‌رفته است. و مدت ۵ سال به تحصیل قرائت و کتابت فارسی مشغول بوده است و سپس با توجه به تأثیراتی که «شیخ عابد» بر روح و فکر او بجای گذارده بود و علیرغم میل دائیش، در حالی که بیش از ۲۰ سال از عمرش نگذشته بود، به کربلا رفت و به تصریح «فاضل مازندرانی»: «در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفانهای مربوط به شیخ بهائیان، ص: ۱۶۲ احسائی را

بسیار شنیدند. و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند. و چنانچه از آثارشان مستفاد می گردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک‌تر بودند». «۱» در همین ایام و در جائی که علی محمد شیرازی خود معترف است که: «ولقد طالعت سنا برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها ...» «۲» (هر آینه کتاب سنا برق سید جعفر کشفی «۳»، را مطالعه نمودم و در عمق عباراتش نگریستم)، نسبت به آثار شیخ احمد و سید کاظم، با چه توجهی می‌نگریسته است. چنین توجه و علاقه‌ای وافر، توأم با نهایت خضوع و احترام به سید کاظم رشتی را بخوبی می‌توان در آثار او جستجو کرد. در پایان خطبه اول کتاب: «تفسیر سوره بقره» «۴» علی محمد شیرازی می‌نویسد: «فسبحانک اللّهم انک لتعلم فی یوم الذی إذا أردت إنشاء ذلک الکتاب قد رأیت فی لیلتها بأنّ أرض المقدسة قد صارت ذرّة ذرّة و رفعت فی الهواء حتی جائت کلّها تلقاءبیتی ثم استقامت ثم جاء خبر فوت الجلیل العالم الخلیل «معلمی» رحمة اللّه علیه من هنالک و قد أخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومی فصلّی اللّه علیه بجوده ...» (در آن روزی که اراده کردم انشاءِ این کتاب را، شب آن در خواب دیدم، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و در هوا بلند است و همه آنها آمده در برابر خانه‌ام ایستاده. بهائیان، ص: ۱۶۳ بعد خبر فوت دانشمند جلیل دوست و «معلم من»، (سید کاظم) رسید. پیش از رسیدن این خبر، خوابم را به برخی از مردم خبر دادم پس درود فرستد خدا بر او به جودش). و در توقیعی که «فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الاثار» نقل کرده است، علی محمد شیرازی تصریح می کند: «و اما رأیت من آیات معلمی ...» «۱» (و اما آنچه از آثار و کتابهای معلمم «سید کاظم» دیدم ...) تا آنجا که به نقل از کتاب: «ظهور الحق» علی محمد شیرازی پیش از دعوی با بیت، و پس از شنیدن خبر مرگ سید کاظم، به یکی از دوستانش نوشته است: «از قضیه عروج سید جلیل اعلی اللّه مقامه که اشاره فرموده بودید، جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده. اف علی عیش الدهر بعده. آه ثم آه من صعوده إلی الملأ الأعلی، لم یر الدهر فی أنفس الشیعة نفس مثله قط ...». «۲» البته دیگر مآخذ غیربابی، مانند کتب شیخیه، به این مسئله که علی محمد شیرازی، تا زمان حیات سید کاظم، جزء شاگردان سید و از اصحاب شیخیه بوده است، شک و تردیدی روا نداشته‌اند و آنچه که مورد نقد و ایرادات «حاج محمد کریم خان کرمانی» در کتاب: «ازهاق الباطل» و رساله: «در رد باب مرتاب» .. می‌باشد، مربوط به جانشینی سید پس از فوت اوست و مرحوم «میرزا محمد تنکابنی» ضمن شرح خاطرات خود، تصریح می کند که: «در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاجی سید کاظم تلمذ می‌نمودم. میر علی محمد هم به درس او می‌آمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم می گفت از رطب و یا بس او در همان مجلس درس می‌نوشت ....» «۳» در هر صورت علی محمد شیرازی، تا قبل از فوت سید کاظم، در کربلا بوده و تا «سیوطی» «۴» و «حاشیه ملا عبداللّه» «۵» نیز بیشتر درس نخوانده که بنا به تصریح بهائیان، ص: ۱۶۴ «میرزا ابوالفضل گلپایگانی»، و نقل «شوقی افندی» در کتاب: «مطالع الانوار» «۱» در آغاز ربیع الاول سال ۱۲۵۷ از کربلاء و نجف به شیراز برگشته است. با توجه به اینکه وی در سال ۱۲۳۵ ه ق متولد شده است، هنگام بازگشت از کربلا، علی محمد شیرازی حدود ۲۱ ساله بوده و از این رو یکی از اصحاب جوان و متعصب شیخیه، بشمار می‌رفته است. و با توجه به اینکه حمله «نجیب پاشا» به کربلا در سال ۱۲۵۸ ه. ق. و مرگ سید کاظم در سال ۱۲۵۹ ه ق، بوده است، معلوم می‌شود که: ۱- علی محمد شیرازی در شرائطی از اوضاع کربلا بسر می‌برده و در درس سید شرکت می کرده است که کربلا محیطی پرآشوب و سید و مریدانش در نهایت اختلاف با علماء و اوج کشاکش با مردم شیعه عراق و ایران بوده‌اند. ۲- سن علی محمد شیرازی در آن هنگام بیش از ۲۱ سال نبوده (متولد ۱۲۳۵ ه. ق.) و این مقدار سن مقتضی حالتی عصبی، و در عین حال حساس و متعصب در برابر رد حملات شدید حوزه‌های دینی، به رویه سید و مریدانش بوده است. با توجه به این مقدمات و دسترسی به شناخت کلی از علایق خاص علی محمد شیرازی به شیخیه، لازم است که به دو نکته اساسی توجه نمائیم: اولًا: اگر چه بیشتر گروندگان اولیه علی محمد شیرازی از تلامذه سیدکاظم بودند و خود او هم د رکتاب: «بیان فارسی» «۲» به آن تصریح می کند، با این همه بیشتر معارضه کنندگان و مخالفان جدی او نیز، از تلامذه شیخ احمد و سیدکاظم به شمار می‌روند. به استثنای حاج محمد کریم خان و شیخیه

کرمان مرحوم «میرزا شفیع، ملاـ محمد بهائیان، ص: ۱۶۵ حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی، و ملاحسین گوهر، ملا مرتضی علم الهدی، و ملا محمد تقی مامقانی و ...» که هر یک از اجلّه تلامذه سیدکاظم بودند، با بابیه علی محمد شیرازی با شدت نیرو، و به قدرت لسان و قلم، مخالفت و مبارزه کردند و این می‌رساند که اگر چه رویه شیخ و سید نوید بخش ظهور چنین پدیده هائی بود، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی‌توان شیخ احمد یا سید کاظم را، به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابیت و قائمیت و بعدها نسخ شریعت مقدسه اسلام و ظهور دعوی جدید دانست. شیخ احمد احسائی، و سید کاظم رشتی در جمیع تألیفات و وصایا و آثارشان، به خاتمیت و انقطاع سلسله نبوت و رسالت به حضرت رسول محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و عدم نسخ شریعت محمدی و تعالیم قرآن الی یوم القیامه، و قائمیت حضرت ابوالقاسم حجۀ بن الحسن عسکری، یازدهمین فرزند علی بن ابی‌طالب علیهما السلام و انتظار ظهور آن حضرت پس از آنکه زمین را جور و ستم فرا گرفته و عدل گستری و دادگری را روی زمین می گسترانند و او نمی‌میرد تا آنگاه که بت پرستی را از جهان براندازد و بهرحال تمام آنچه را که شیعه امامیه از طریق حدیث در اصل امامت و غیبت و ظهور امام منظور داشته، معتقد و مسلم مؤمن و کتباً اعتراف کرده‌اند و از این لحاظ هیچ نکته مبهمی وجود ندارد که شیخیه به استثنای دعاوی علی محمد شیرازی، معترف به این اصول مسلم بوده و منکر آن را منکر ضروری دین خوانده و او از نظر شیخیه مرتد و مستوجب کیفر است. ثانیاً: اگر چه ذکر مسئله سوابق تحصیلی و اکتسابات علی محمد شیرازی به منظور ارتباط شیخیه با دعوای بابیه عنوان گردید، معذالک دو نکته بس ظریف در این مسئله، در رابطه با عقاید بهائیان مورد توجه است، که دقت بر آن حائز اهمیت است. نکته اول: مدارک مذکور در خصوص درس خواندگی، بخوبی نشان می‌دهد که اهم مراجع رسمی بهائیان به طی مدارج تحصیلی علی محمد شیرازی اذعان و تصریح کرده‌اند ومسلم از این‌لحاظ و به گفته مرحوم عبدالحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل» «۱»: بهائیان، ص: ۱۶۶ «لاریب فیه و خود بهائیان هم تا این درجه اعتراف دارند.» «۱» با این همه علی محمد شیرازی در کتاب: «صحیفه عدلیه» ضمن وصف حالات و مقامات خود می‌نویسد: «در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل «امی صرف» بوده ...» «۲» و «عباس افندی» در کتاب: «خطابات مبارکه» جزماً می‌نویسد: «جمیع مظاهر الهیه چنین بوده‌اند، حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءاللّه در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند» «۳» و در کتاب: «مفاوضات» می‌نگارد: «در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابداً در هیچ مدرسه‌ای تحصیل نفرموده‌اند. و نزد کسی اکتساب علوم نکرده‌اند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند. با وجود این به منتهای فضل بغتتاً در میان خلق ظاهر شده‌اند.» «۴» فاضل مازندرانی که به چنین تناقضی صریح بین آثار علی محمد شیرازی خصوصاً وبهائیان عموماً توجه کرده است، سعی در تعبیر و تأویل جملات نموده و در شرح کلمه «امی» عذر بدتر از گناهی آورده، و اذعان می‌دارد: «چون تلمذ سید باب، به صغر سن در مکتب شیراز، نزد معلمی کامل، به وضع و مقدار در خورآن ایام «مسلم» در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی به کربلاء در ایام شباب نیز «مصرح» در «کلمات خودشان» است و آثار خطی به غایت زیبایشان در دسترس عموم می‌باشد؛ مرادشان از «امیت» این است که تحصیلات علمیه به ترتیب و تدرج، از مقدمات به درجات عالیه، به نوعی که معمول و متداول ایام بود، مانند شیخ احسائی و سید رشتی و علماء اصحابشان و غیرهم از علما ننمودند و این را «به تشبیه» و «تقریب» به حال جد امجد اعلای خود امیت گفتند». «۵» بهائیان، ص: ۱۶۷ نکته دوم: علی محمد شیرازی، نه تنها برای آموختن مقدمات کتابت و قرائت و بعدها اکتساب معارف دینی، آنهم غالباً به شیوه شیخیه، اشتغال داشته است بلکه برای کسب مواهب معنوی، به انجام «ریاضت» و ذکر و اوراد طریقه شیخیه روی آورده بود. «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی» در این خصوص تصریح کرده‌اند که علی محمد شیرازی در ایامی که هوای بوشهر بسیار گرم بوده و آب در کوزه می‌جوشیده است، از صبح تا شام بر بالای بام خانه می‌ایستاده و رو به آفتاب اوراد و اذکار می‌خوانده است. «۱» و تاریخ «نبیل زرندی» به تصدیق همین موضوع، تصریح می کند که: «حضرت باب غالب اوقات در شهر بوشهر به تجارت

مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز بالای بام تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند آفتاب در نهایت حرارت می‌تابید .... از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می‌پرداختند. حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می‌فرمودند و مانند عاشقی‌به معشوق خود به او توجه کرده با لسان‌قلب با نیر اعظم به‌رازونیاز می‌پرداختند .... مردم نادان و غافل چنان می‌پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند». «۲» این مسئله نه تنها از نظر دو مأخذ بابی و بهائی مورد تأیید قرار گرفته بلکه مدارک موثق موجود غیربابی و بهائی در همان ایام، ریاضت کشی علی محمد شیرازی را متذکر شده‌اند. مرحوم «رضا قلیخان هدایت» می‌نویسد: «روزها در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت دارد سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم عزیمت تسخیر شمس داشتی ...» «۳» و «اعتضاد السلطنه» می‌نویسند: «گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در ابوشهر بر بامها بر می‌آمد و در برابر آفتاب با سر برهنه می‌ایستاد و اوراد مجعوله می‌خواند ...» «۴» بهائیان، ص: ۱۶۸ تا آنجا که به تأیید آواره بهائی در کتاب «کواکب الدریه»، «علی محمد شیرازی در بوشهر، به سبب همین گوشه‌گیری و بام نشینی و وردخواندن و ذکر گفتن به «سید ذکر» شهرت یافت. و از همان اوان به گردآوری و رونویسی مناجاتها و ادعیه اسلامی پرداخت و کم کم دعا نویس و مناجات پرداز شد ...» «۱» ولی بهائیان چون یافتند، تأیید بر عمل ریاضت کشی علی محمد شیرازی مخالف دعوی امیت، و من جانب اللهی است در بعضی از آثار خود چنین موضوعی را انکار کردند. چنانچه «میرزا جانی کاشانی» در کتاب: «نقطة الکاف» نوشت: «... اینکه مشهور شده که آن جناب متحمل ریاضات می‌شدند یا آن که خدمت پیری و مرشدی نموده باشد افترای صرف و کذب محض است». «۲» چنین انکاری، ناشی از آن بود که با توجه به ملاحظه آثار و عقاید علی محمد شیرازی اصرار علی محمد شیرازی را در تداوم تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم بوشهر دلیل خبط دماغ و علیلی مغزش دانسته و به گفته مرحوم «میرزا رضا قلیخان هدایت» چنین معلوم گردید که: «تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلیه زائل و به بروز شمساتش نائل ساخت». «۳»

ب: دعوی بابیت

فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» ذیل کلمه «بقر» به سوره بقره اشاره کرده و تصریح می‌کند که: «از مقام باب اعظم در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزء از آن سوره صدور یافت. «۴» آغاز کار نگارش تفسیر سوره بقره: «در شهر ذیقعده سال ۱۲۵۹ ه ق، مقارن رحلت سید رشتی و در روزی شد که شب دوشنبش رؤیای مرموز مدل بر فوت سید و تجلیل بهائیان، ص: ۱۶۹ مرکز علمیه‌اش در کربلا- و انتقال آن به شیراز از مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند». «۱» با توجه به اینکه شش ماه پس از مرگ سید کاظم رشتی (در شب ۵ جمادی الاول ۱۲۶۰ ه ق) علی محمد شیرازی دعوی خود را مبنی بر «بابیت» به ملا حسین بشرویه‌ئی، اظهار داشت، اقدام به انجام تفسیر سوره بقره که از اهم آثار مدعی بابیت بشمار می‌رود، فکر اظهار بابیت را بیش از یک سال قبل از اعلام به ملاحسین و درست در شرائطی که شاگردان سید کاظم هر یک به دنبال شناخت شیعه کامل و جانشینی سید کاظم، زمینه پدیدار شدن دعاوی جدیدی را تدارک می‌دیدند، مورد توجه علی محمد شیرازی قرار داشت. البته به گفته «ادوارد براون» در مقدمه‌ای که بر کتاب «نقطة الکاف» نگاشته است: «ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت» «۲» با این همه ملاحسین از علی محمد شیرازی درخواست دلیل می‌کند و علی محمد تفسیری بر سوره یوسف از زبان امام زمان حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام نگاشته و به ملاحسین ارائه می‌دهد. آنچه در این تفسیر جلب توجه می‌کند، و در واقع مرتبط است با عقیده با بیان و بهائیان، اذعان به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام است. «اشراق خاوری» مبلغ و نویسنده بهائی در کتاب: «رحیق مختوم» به نقل از نسخه خطی تفسیر سوره یوسف، عبارات سرآغاز تفسیر را

که مبین عقیده علی محمد شیرازی و از سوئی دیگر قبول تام ملاحسین بشرویه‌ئی است چنین ذکر می‌کند: «اللّه قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی‌طالب علی عبده لیکون حجة اللّه من عند الذکر علی العالمین بلیغاً ...» همچنین علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب: «تفسیر سوره یوسف»: بهائیان، ص: ۱۷۰ به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام، آشکارا اعتراف و اعتقاد خود را به وجود آن امام غائب ذکر کرده است. از آن جمله: در سوره (۵۸) گویند: «یا سیّد الأکبر ما أناشیء إلّاو قد أقامتنی قدرتک علی الأمر، ما اتّکلتُ فی شیءٍ إلّاعلیک و ما اعتصمت فی الأمر إلّاإلیک، و أنت الکافی بالحق و اللّه الحقّ من ورائک المحیط، یا بقیة اللّه قد أفدیت بکل لک و رضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنّیت إلّاالقتل فی محبتک. و در سوره (۵۹) گوید: «یا أهل الأرض تاللّه الحق إنّ هذا الکتاب قد ملأ الأرض و السّموات بالکلمة الأکبر للحجة القائم المنتظر بالحق الأکبر وأنّ اللّه قد کان علی کلّ شیء شهیدا.» و در سوره (۶۰) گوید: «یا عباداللّه إسمعوا نداء الحجة من حول الباب انّ اللّه ربّی قد أوحی إلی أناقد أنزلنا هذا الکتاب علی عبدک لیکون علی العالمین علی الحق بالحق نذیرا و بشیرا.» و در سوره (۶۶) گوید: «و ما هو إلّاعبدللحجة یدعو الناس لدین اللّه الخالص». و در سوره (۷۶) گوید: «قل أنّ اللّه فاطر السموات و الأرض من عند حجته القائم المنتظر و أنّه هو الحق و أنّی أنا عبد من عباده قد أسخر الملک لدولته فأسلموا أمر اللّه.» و در سوره (۸۶) گوید: «ویقول المشرکون من أهل الکتاب ماکنت علی الأمر من عنده الامام حجة اللّه الحق قد کفی باللّه شهیدا بینی و بینکم و أنّ الحجة شاهد علیّ بالحق الأکبر». و در سوره (۹۸) گویند: «اقتلوا المشرکین و لا تذروا علی الأرض بالحق علی الحق من الکافرین دیّاراً، حتی ظهرت الأرض و من علیها لبقیّة اللّه المنتظر واعلموا للّهالحمد علی سبیل الباب محمودا.» و در سوره (۱۰۲) گوید: قاتلوا المشرکین کافّة کما یردون الذکر کافة و طیبوا الارض للحجة ...» «۱» و بر اساس همین دعوی است که فاضل مازندرانی آن را به «نداء به عنوان بابیّت بهائیان، ص: ۱۷۱ مرتفع نمود» «۱» تعبیر می‌کند. زیرا به نوشته علی محمد شیرازی این تفسیر «من عند محمد بن الحسن ...» به سوی «عبده لیکون حجة اللّه ..» است. آثار اولیه علی محمد شیرازی، منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقاید شیعه امامیه، مبنی بر دعوی بابیت بود، چنانچه در همان ایام در رساله: «صحیفه مخزونه» اعتراف می‌کند که: «ولقد اخرجها الحجة بقیة اللّه صاحب الزمان علیه السلام إلی بابه الذکر». «۲» و به نقل از فاضل مازندرانی در کتاب تفسیر سوره یوسف گفته بود: «إعلموا یا أهل الأرض أن اللّه قد جعل مع الباب (خود آن حضرت) بابین من قبل (شیخ و سید) لیعلّمکم أمره علی الحق بالحق من حوله علی الحق مشهودا و أنّ اللّه قد قدر لکم فی الباب باباً (ملاـ حسین بشرویه) علی الإذن لیبلغکم إلی الباب بإذنه.» «۳» ایضاً «اشراق خاوری» در کتاب: «محاضرات» «۴» و «علی محمد فرهوش» در کتاب: «آئین باب» «۵» نیز قطعاتی از نوشته علی محمد باب را به نام «رساله بین الحرمین» «۶» که در پاسخ پرسشهای «میرزا محیط کرمانی» شیخی در همان آغاز سال دعوی بابیت (۱۲۶۰ ه. ق.) نوشته است. نقل کرده‌اند که همگی در تأیید اعتقادات شیعه امامیه نسبت به غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام است. از آنجمله می‌توانیم این جملات علی محمد شیرازی را در کتب مذکور بخوانیم: «وإنه لکتاب قد نزل من لدن بقیة اللّه امام حق قدیم و أنّه لأمام حیّ عظیم إنّنی أنا عبد من بقیة اللّه و أشهد بعد رسول اللّه فی حکم الولایة و أشهد أنّ أسمائهم فی کتاب اللّه علی و بهائیان، ص: ۱۷۲ الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد لمسطور. یا أیّها الملأ أن اسمعوا حکم بقیة اللّه من لدن عبده». مضامین مذکور را به نحوی صریح‌تر از علی محمد شیرازی در نامه‌ای که به «محمد شاه قاجار» در اوائل سال ۱۲۶۴ ه ق، از زندان ماکو نوشت، و «شوقی افندی» آن را در پاورقی کتاب: «مطالع الانوار» «۱» و «اشراق خاوری» در کتاب «رحیق مختوم» «۲» به آن تصریح کرده‌اند: چنین می‌خوانیم: «خدا را شاهد می‌گیرم به اینکه و حدانیت او و نبوت او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود مگر به مرآت چهارم. که پرتوی از سه مرآت قبلی است و خدا مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانیده.» در این بیان علی محمد شیرازی، تعالیم شیخیه را در مورد مرآت چهارم یا رکن رابع بخوبی مشاهده می‌کنیم. سپس ادامه می‌دهند: «بجان خودم

سوگنـد اگر اطـاعت فرمـان حجـۀ اللّه کـه روح مـن و دیگر موجـودات فـدایش بـاد واجـب نبـود هر آینـه ترا بـه ایـن گفتـار آگـاه نمی‌سـاختیم.» و در همان زنـدان ماکو، رساله‌ای نگاشـته است که «فاضل مازنـدرانی» در کتاب «ظهور الحق» «۳» به آن تصـریح و از جمله نقل می‌کند که علی محمد شیرازی نوشته است: «حیث اشار الحجۀ علیه السلام فی دعائه فی شهر رجب المرجّب: و بمقاماتک التی ...» «۴» همچنین در پاسـخ سؤالاـت یکی از پیروان خود، در زنـدان مـاکو، به نقـل از فاضل مازنـدرانی در کتاب: «ظهور الحق» می‌نویسـد: «وانّ ما کتب بانّ باب الإمام لابدّ ان یکون مرآته فهو حق لاریب فیه، کما انّ الامام هو مرآت اللّه جلّ جلاله و انّ ما کتب ان السید رحمـۀ اللّه علیه ما ادعی حکم الـذی انّ ادّعیت و لذا لم یظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر علیک بهائیان، ص: ۱۷۳ وسـمعت قوله فی کثیر من الاوقات. وایّاک و اسم العامریـۀ إنّنی أخاف علیها من فم المتکلم. اما سـمعت قوله فی حق من یجتبی بعده بتلک الأشـعار فی کثیر من الاوقات: یا صـغیر السنّ یارطب البدن یا قریب العهد من شـرب اللّبن» «۱» با چنین تصـریحی به بابیت سیّد کاظم رشتی و تمسک سـید به شـعر فوق از اشـعار حلاج: که علی محمـد شـیرازی آن را ملاک دعوی بابیت سـید کاظم می‌دانـد و بواسـطه تمثـل به آن، بـابیت خود را اراده کرده است. مع ذلـک کتب بابیـان، مراد سـید کاظم را از ذکر اشـعار مـذکور، علی محمد شیرازی تلقی کرده‌اند که بنا به آنچه گذشت خلاف صریح، گفته علی محمد شیرازی است. خاصه آنکه حلاج این اشعار را خطاب به حضـرت حجۀ بن الحسن عسکری علیه السلام در شرائطی از زمان اظهار داشته که حضرت بیش از ۵ سال از عمرش نگذشته بود. در حالیکه علی محمد شـیرازی در آن ایام ۲۴ ساله بوده و این سن با تمثل به شـعر حلاج چه نسـبت و سازشی دارد که «میرزا جانی کاشانی» می‌نویسد: «در بعضی از اشعار به سن آن سید عالم (اشاره) نموده‌اند که یا صغیر السن ...» «۲» بدین روال، و آنچه که مسلم است، علی محمـد شـیرازی از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ ه. ق، ادّعـای بابیت امام زمان حضـرت حجـۀ بن الحسن عسـکری علیه السـلام را داشـته است. وی پس از اظهار دعوی بابیت به «ملاحسین بشرویه‌ئی» به زعم بهائیان «۳» و به تصریح «نبیل زرندی»: آهنگ سفر حج نمود، و به حروف حی که همگی از شـاگردان سـید کاظم رشتی و بابیت او را گردن نهاده بودنـد، دسـتور داد که در غیاب وی، در نقاط گوناگون پراکنـده شوند و در همه جا بدون بردن نام و نشان بگویند که باب موعود با برهان متین بهائیان، ص: ۱۷۴ نکته قابل توجه این است که کتب تاریـخ بهائیان ثبت کرده‌انـد: علی محمد شـیرازی در «مسـجد الحرام» با «میرزا محیط کرمانی»، که او نیز از شیخیه و هوای دعوی را در سـر می‌پرورانده، روبرو گشته و رساله «بین الحرمین» را در پاسخ پرسش‌های «میرزا محیط کرمانی» مبنی بر اثبات مقام بابیت خود و رفع شـبهات میرزا محیط نگاشـته است که با توجه به بررسی و مطالعه نسخه خطی مندرجات آن رساله و یا مندرج در کتاب «محاضـرات» اشـراق خاوری بهائی و «آئین باب» علی محمد فرهوش بابی، بخوبی معلوم می‌شود که صـریحاً و به نحوی بسـیار روشن و واضح، علی محمد شـیرازی در این رساله که ویژگی فکری و دعاوی وی را در سـفر حج! و یا هر جای دیگر در سال ۱۲۶۰- ۱۲۶۱ ه ق، نشان می‌دهـد چیزی جز اثبات و مـدح و اظهار ارادت به وجود حضـرت قائم حجۀ بن الحسن عسـکری علیه السـلام، و دعوی بـابیت خود چیز دیگری در بر نداشـته است. پس از سـفر حـج، در سال ۱۲۶۱ ه ق، علی محمد شـیرازی وارد «بوشـهر» و از آنجا ضـمن نامه‌ای که به «ملاصادق خراسانی» که او نیز یکی مریـدانش بشـمار می‌رفت، خاطر نشان نمود که در اذان نماز جمعه، پس از ذکر شهادت‌ها، چنین بگوید: «اشهد أن علیا قبل نبیل باب بقیۀ اللّه» «۱» بهائیان، ص: ۱۷۵ ملّا صادق در اذان نماز جمعه شـیراز، به چنین کـاری مبادرت می‌ورزد و از این روی، به اعتراض و خشم مسـلمانان دامن زد. حکومت شـیراز در آن ایام، با «نظـام الـدوله حسـین خـان آجودان باشـی» بود. ملاـ صـادق، توسط حاکم شـیراز دسـتگیر شـد. تا هیاهوی اعتراض‌آمیز مردم شـیراز فروکش کنـد. ولی ملا صادق در بازجوئی که از او بعمل آمد گناه عمل انجام شده را به گردن علی محمد شـیرازی انداخت و خود از این مخمصه نجات یافت. «نظام الدوله» علی محمد شیرازی را از بوشهر به شیراز احضار کرد.

پ) انکار بابیت

«نبیل زرندی» در ذکر وقایع حیات علی محمد شیرازی تأیید و تصریح کرده است که او پس از آنکه به دستور نظام الدوله، از بوشهر به شیراز آمد، در مجلسی با حضور «امام جمعه» و حاکم شیراز، مورد بازخواست و بازجوئی قرار گرفت. در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» «۱» چنین عنوان شده است که در آغاز مجلس میان نظام الدوله و علی محمد شیرازی گفتگوی تندی رخ داد. «۲» و تصریح می‌کند که بهائیان، ص: ۱۷۶ حسین خان: «به یکی از فراشان امر کرد سیلی سختی به صورت حضرت باب بزنند. این سیلی به قدری شدید بودکه عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد. «شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز» که در مجلس حاضر بود حسین خان را به این گونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد عمامه را بر سر باب گذاشتند.» «امام جمعه شیراز»، پس از آنکه به میانجیگری برخاست و رفع عصبانیت‌ها نمود، از علی محمد شیرازی درباره ادعای بابیت پرسش کرد. «نبیل زرندی» می‌نویسد: علی محمد شیرازی در پاسخ سؤال امام جمعه شیراز گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم. امام جمعه گفت: کافی است». «۱» و قرار گذارده شد، روز بعد، علی محمد شیرازی در «مسجد وکیل». و در حضور مردم شیراز، عقیده خود را در مورد دعوائی که به او نسبت می‌دهند، بهائیان، ص: ۱۷۷ علناً به اطلاع مردم برساند. «۱» «نبیل زرندی» تصریح می‌کند که: روز جمعه، علی محمد شیرازی بر فراز منبر رفت و چنین گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند». «لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند.» «لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم.» «لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند.» «لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند.» «لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند.» «۲» علی محمد شیرازی در ابلاغیه‌ای (معروف به دعای «الف») که پس از جریان «مسجد وکیل» در سال ۱۲۶۱ ه ق، نگاشت و منتشر ساخت، و بعدها «فاضل مازندرانی» متن آن را در کتاب: «اسرار الآثار» ضمن تصریح به اینکه: «این ابلاغیه از آثار علی محمد شیرازی در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر داده‌اند». «۳» ثبت کرد که در تأیید مجدد «لعنت کردن» علی محمد شیرازی در قبال امر بابیت سندی است که در آن مناقشه نیست: «بسم اللَّه الرّحمن الرحیم الحمد للَّه‌خلق السموات و الارض بأمره ... أللهم انّی أشهدک الان ... و بانک لتعلم أنک قد خلقت الکل بمشیّتک و هی أوّل کلمةٍ آمنت بک ... أللّهم ثبّت فؤادی فی حبّک فانی ما ادّعیت فی شأن إلّاطاعتک ولا أرجو أحدا سواک ... ولا اعتقد فی شأن إلّابما نزلت فی القرآن علی حبیبک محمد رسول اللَّه وخاتم النبیین من ولایة أئمة العدل وأتباعهم والاقتداء بآثار هم والبرائة من أعدائهم و الّذین یشکون فی فضلهم وانّک لتعلم یا الهی بانّ لأولیائک بهائیان، ص: ۱۷۸ فی کلّ شأن کانوا حفاظاً لدینهم و أوعیة لحکمهم عبادک الذین فرضت طاعتهم و محبّتهم ... وانّک قد تفضّلت علیّ ... من حقائق العلوم ما کان شأنک عند العطاء و الإجابة للمؤمنین بشأن الآیات و الدعوات ... بل انّ کل حقّ ینزل من عندک انّک تطلق علیه کلمة الوحی بما نزلت فی القرآن حیث قلت و قولک الحق و أوحینا موسی و من معه أجمعین و مثل ما أوحیت الی امّ موسی ثم إلی النحل ... و ما أنا ادّعیت کلمة الوحی ... و قالوا انّه أدّعی الولایة و اختیها قتلهم اللَّه بما افتروا ما ادّعیت ولا نطقت إلّاالعبودیة ... الذین یعتقدون فی الائمة دون العبودیة و ینسبون الی شیعتهم دون ذلک فجزائهم کان نار جهنم. انّ بعض الناس قد افتروا علی کلمة البابیة المنصوصة و ادّعوا الرؤیة لنفسی لعنهم اللَّه بما افتروا ماکان لبقیة اللَّه صاحب الزمان بعد الأبواب الأربعة باب منصوص و لانائب مخصوص و من ادّعی الرؤیة بدون بینة فرض علی الکلّ بان یکذّبوه و یقتلوه أللّهم انّی اشهدک بانّی ما ادّعیت رؤیة حجتک الحق ولا بابیة نفسه بنصّ من قبل وانّی لو نسبت إلی نفسی کلمة البابیة ماقصدت إلّاذکر کلمة الخیر، حیث قد قرئت فی حدیث أئمة العدل بانّ المؤمن لایوصف ... و أشهد أنّه قد اتبع وحیک وبلّغ رسالاتک وعرج بجسمه إلی السماء وجاهد فی سبیل محبتک حتی فاز بوجهک وأشهد أنّ حلاله إلی یوم القیامة، ولم ینسخ شریعته ولم یبدّل منهاجه، و من زاد حرفا أو نقص شیئاً من شریعته فیخرج فی الحین من طاعتک، و أنّ الوحی بمثل ما نزل علیه قد انقطع من بعده من عندک و إنّ کتابه مهیمن علی کلّ الکتب ... و حجتک الحیّ الّذی وجوده یبقی کلّ الخلق ویذکره بذکره کلّ الموجودات أن تحفظ غیبته و تقرب أیّامه .. قالوا بأنّه ادّعی الربوبیة و أعتقد بأنّ علیّاً عبدک و وصیّ نبیّک کان خالق الأشیاء و رازقهم، و أنکر معراج الجسمانی و حشر

الجسد. إنی فسبحانک سبحانک إنّی بریء من الذین یعتقدون بتلک الاحکام الباطله و إن ذکر کلمهٔ اخری ارادما ذکر الصّادق حجتک فی دعائه حیث قال وقوله الحق و عرج روحه الی السماء و اشهد أنّ الیوم کان حجتک محمد بن الحسن صلواتک علیه و علی من اتّبعه .. و أشهد أنّ بعد الابواب اربعهٔ لیس له باب قد ورد فی الحدیث. وأنّ له بهائیان، ص: ۱۷۹ فی أیام غیبته علماء مستحفظین .. و أشهد أنّ طاعتهم فرض ومودّتهم عدل و من أنکر أحداً منهم فقد کفر و کان من الخاسرین». «۱» عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح» کوشش کرده است، به نحوی اعترافات مذکور علی محمد شیرازی را در ابلاغیه الف، مبنی بر انکار بابیت، قلب کند. و در هاله‌ای از آن وارونه مطلب، توجیهی مغشوش القا کند. در صفحه (۳) کتاب مذکور می‌نویسد: «آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده غیبت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ به اراده او متحرکم و به حبل والایش متمسک و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی به آن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استعداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارت است: یا بقیهٔ اللّه قد فدیت بکلّی لک ورضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل فی محبتک و کفی باللّه العلیّ معتصماً قدیما.» و در صفحه (۷) از کتاب مذکور درباره انکار بابیت در مسجد وکیل شیراز می‌نویسد: «روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکونت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتاب و صحائف خویش مضمر.» بر این اساس، علی محمد شیرازی از مدینه دیگری که به عقیده عباس افندی و بهائیان میرزا حسینعلی بهاء، مدعی موعود و ظهور بعد از علی محمد شیرازی می‌باشد مقام بابیت داشته نه از حضرت حجهٔ بن الحسن عسکری! بهائیان، ص: ۱۸۰ در حالی که تفصیل واضحات، و اظهر من الشمس است که علی محمد شیرازی در تفسیر سوره یوسف، تفسیر سوره بقره، تفسیر سوره کوثر، رساله بین الحرمین، و ابلاغیه الف، خطابش به امام قائم حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام یازدهمین فرزند علی بن أبی‌طالب علیه السلام است. و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الاثار» در مورد خصوصیت مشترک آثار اولیه علی محمد شیرازی صریحاً و کاملًا بر خلاف لفظ و قلم عباس افندی می‌نویسد: «بقیهٔ اللّه» از القاب امام دوازدهم اثنی عشریهٔ قرار گرفت و در آثار اولیه نقطهٔ البیان آمده مکرر ذکر یافت قوله: «إنّنی أنا عبد من بقیهٔ اللّه الخ». و در صحیفه بین الحرمین است قوله: «أن اسمعوا حکم بقیهٔ اللّه الخ» و در صحیفه مخزونه است قوله: «ولقد اخرجها بقیهٔ اللّه صاحب الزمان علیه السلام ای بابه الذکر». «۱» و در صفحه (۷۰) کتاب مذکور، «فاضل مازندرانی»، پس از ذکر اقوال مختلفه باب در آثار اولیه، جزماً نتیجه می گیرد که: «مراد از بقیهٔ اللّه در آثار اولیه نقطهٔ البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده منتظره سریه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تأیید می‌نمود». از این روی فاضل مازندرانی، مبلّغ مشهور بهائیان، بر خلاف عباس افندی، که با چنان تعبیرات وارونه، سعی در رفع تناقض دعوت و انکار بابیت کرده، «تقیه» را کلید چنین بن بستی در عقاید علی محمد شیرازی در نظر آورده و با تأیید و قبول اینکه آثار اولیه باب تماماً در مورد دعوی بابیت از جانب حضرت محمد بن الحسن عسکری است، پس از ذکر متن «ابلاغیه الف» می‌نویسد: «در این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحبوحه تقیه و ایام اکتفا به اظهار مقام علم، محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت ملاها صادر فرمودند». «۲» چنین تعبیری از اظهار و انکار بابیت، نه تنها خلاف نظریه عباس افندی است، بلکه تمسک به تقیه را در غیر محل آن و بر خلاف نصوص کتاب «ایقان» حسینعلی میرزا مبنی بر «استقامت در امر» به کار برده است. بهائیان، ص: ۱۸۱ حسینعلی میرزا در اثبات حقانیت دعاوی علی محمد شیرازی، به دلیل استقامت اشاره کرده و می‌نویسد: «و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود

این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند ...» «۱» و در خصوص «تقیه»، به اجمال به ذکر این بیان علی محمد شیرازی، اکتفا می کنیم که: «واحذر من‌التقیهٔ و راقب فی التقیهٔ الاتری لنفسک خوفاً ولو کنت فی تلک الارض ...» «۲» بهر حال آنچه که مسلم است، دعوی بابیت علی محمد شیرازی، و سپس انکار دعوی است. با این همه وی در برخورد با جامعه مسلمانان، به انکار بابیت و هر نوع ادعائی و جهت حفظ مریدان خود به ترویج دعوی بابیت مبادرت ورزید. «۳» و از این جهت، آثار و شیوه‌های رفتاری او، باب هر نوع سوء ظنی را در تحلیل نهائی شخصیت و آثار وی گشود. با چنین زمینه‌ای و در حالی که زیر نظر حاکم فارس مورد مراقبت قرار داشت بنا به تأیید «آواره» در کتاب: «کواکب الدریه» و عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح، به درخواست سید یحیی دارابی تفسیر بر سوره کوثر نگاشت، که چنانچه متذکر شدیم از یک سوی به اثبات امامت و حیات و غیبت و طول عمر حضرت حجهٔ بن الحسن عسکری علیه السلام پرداخته و از سوی دیگر به نیابت و بابیت غیر منصوصه خود، قلم فرسائی‌ها نموده است. تا اینکه بنا به تصریح آواره به نقل از نامه‌ای که علی محمد شیرازی به میرزا آقاسی نگاشته است: «در نیمه دوم سال ۱۲۶۲ ه ق ترسان و گریزان عازم اصفهان گردید و بین راه نامه‌ای به معتمد الدوله منوچهر خان گرجی «۴» حاکم اصفهان نگاشت و از او بهائیان، ص: ۱۸۲ خواست تا برایش منزلی مهیا کند». «۱» ولی به گفته مرحوم میرزا قلیخان هدایت در کتاب: «روضهٔ الصفا» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب فتنه باب: «معتمد الدوله منوچهر خان گرجی که در آن وقت حکومت اصفهان داشت، گمان کرد که شاید میرزا علی محمد یکی از بزرگان دین باشد ... خواست او را ببیند. چند نفر سوار فرستاد که اگر توانند او را از بند رها کنند و پنهانی به اصفهان رسانند. وقتی سوارهای معتمد الدوله به فارس رسیدند که در آن بلاد ناخوشی و با، شدت داشت و مردم آشفته خاطر بودند بی زحمت باب را برداشتند و به اصفهان آوردند». «۲» معتمد الدوله به گفته میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطهٔ الکاف»: «به مقتضای حکمت به امام جمعه اصفهان پیغام نمود، که مدعی باب امام علیه السلام تشریف آورده، آدم بفرست به خدمت ایشان و وعده بخواهید تا به منزل شما تشریف فرما شوند. سرکار امام نیز چنان نمود». «۳» معتمد الدوله به تأیید شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» ارمنی نژاد و نامسلمان بود «۴» و به گفته عباس افندی از علی محمد شیرازی سؤال از نبوت خاصه نمود «۵» و علی محمد «جوابی در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم شد» که به تصریح شوقی افندی پس از نگارش آن تحت تأثیر واقع شده به دیانت اسلام گرویده. «۶» و به روایت نبیل زرندی: به صدای بلند اعتراف نمود که تا آن زمان به دین اسلام ایمان قلبی نداشته است». «۷» بهائیان، ص: ۱۸۳ عباس افندی می‌نویسد: «معتمد امر فرمود که جمیع علماء جمع شوند و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بدون تحریف به وساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آنچه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود». «۱» ولی مؤلفان بابی و بهائی چنین وانمود کرده‌اند که: «علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند ...». «۲» و به گفته آواره: «عدم پذیرفتن علماء بدین خاطر بود که: در صورت غلبه جامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد. «۳»» با این همه در مجلس معتمد الدوله، امام جمعه و آقا محمد مهدی فرزند مرحوم حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا حسن فرزند مرحوم ملاـعلی نوری شرکت کردند. معتمد الدوله می‌خواست با تشکیل مجلسی و با شرکت اکثر علمای متشخص اصفهان، گفتگوئی را میان علی محمد شیرازی و علمای اعلام به راه اندازد و از این طریق موقعیت علی محمد شیرازی را به نحوی تثبیت و در صورت امکان فضل و کمال علی محمد را به مهر علمای اصفهان ممهور ساخته و به تصریح عباس افندی: «به طهران ارسال شود.» ولی با عدم شرکت جماعت علما این کار میسر نشد و فتنه‌ای را که می‌رفت به دست علی محمد شیرازی و قدرت سیاسی و نظامی معتمد الدوله که مسلم حسن نظر خاص وی به علی محمد شیرازی و ظن نظر او به اسلام و علمای اصفهان معلوم همگان شده بود و به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه «معتمد الدوله با او متحد بود، تخریب حال او نمی‌نمود.» «۴» برپا نگردید و به این دید اگر جمله عباس افندی را از نظر بگذرانیم البته بیان صحیحی خواهد بود که: «علما این قضیه را وهن شریعت شمرده

نپذیرفتند.» «۵» با وجود این شرکت سه مجتهد و حکیم مذکور، حداقل مجالی بود برای دستیابی به بهائیان، ص: ۱۸۴ موقعیتی کم. ولی سرآغاز دستیابی به موقعیت‌های بیشتر. میرزا جانی کاشانی می‌نویسد: «آقا محمد مهدی بن مرحوم حاجی کلباسی و میرزا حسن بن مرحوم ملا علی نوری حضور داشتند. هر یک مسئله‌ای سؤال نمودند در علم توحید و حکمت ... جواب شافی و کافی دادند. «۱» در حالی که عباس افندی تصریح نمی‌کند که علی محمد شیرازی در برابر پاسخ‌های دو حکیم مذکور، جواب شافی و کافی داده‌اند. آنچه که ایشان در کتاب مقاله شخصی سیاح آورده‌اند این است که: «مجلس به سؤال بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاصدرا منتهی شد و چون نتیجه‌ای از این مجلس به جهة حاکم حاصل نشد ... «۲»» بر این اساس اگر جواب سؤالات کافی و شافی بود، مجلس بی نتیجه نمی‌ماند. اتفاقاً آواره تصریح کرده است که مناظره آقا محمد مهدی کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من غیر رسم بود. «۳» و آنچه که در این مذاکره من غیر رسم مطرح شده است به نقل از «اعتضاد السلطنه» وقایع نگار ایام ناصری، چنین بوده است: «باب به مجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت که؛ آن مردم که طریق شریعت سپرند، بیرون از دو فرقه نباشند، یا مسائل شرعیه خویش را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه، مقلد مجتهدی باشند.» باب در جواب گفت: «که من تقلید کسی نکرده‌ام و نیز هر کس باظنّ خویش عمل کند حرام دانم.» «آقا محمد مهدی گفت: امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد. بی آنکه امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوی چگونه به مطلبی به گروی و به راستی عمل نمائی؟ با من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی؟» «باب در جواب گفت: «تو متعلم و کودک ابجد خوانی. مرا مقام ذکر و فؤاد است. بهائیان، ص: ۱۸۵ ترا نرسد که با من محاجه نمائی.» «چون مناقشه ایشان به این جا رسید، آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا مسلط بود به سخن درآمده به وی گفت: «بدین سخن که گفتی تأمل کن. ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده‌ایم که هر کس بدانجا رسد به تمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ نباشد که نداند. آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته‌ای و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است؟ میرزا علی محمد بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت: چنین است، می‌خواهی بپرس.» «میرزا حسن گفت: از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی الارض است. بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوردد. مثلًا حضرت جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت. مسافتی که از طوس تا مدینه بود به کجا شد؟ آیا زمین میان این دو شهر فرو رفت یا مدینه به طوس متصل گردید؟ چون امام علیه السلام به طوس رفت دیگر باره زمین بر آمد و این نتواند بود. چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد، پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز ممکن نخواهد شد. چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه به طوس منتقل شود و حال آنکه هیچ قطعه‌ای از زمین دگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرد و اگر گوئی: امام طیران نموده و از مدینه تا طوس با جسم بشری رفت. این نیز با براهین محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک شب و یک حین در چهل خانه مهمان شد؟ اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیرم. زیرا که خدای و رسول دروغ نگویند. علی علیه السلام شعبده نکند. و اگر به راستی او بود چگونه بود؟ و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطیء سیر دارد. اول آنکه از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود؟ دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند. پس باید آسمان را بطیء سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد. این سر را نیز مکشوف دار. باب در جواب گفت: اگر خواهی این مشکلات را شفاهاً بگویم و اگر نه بنویسم. بهائیان، ص: ۱۸۶ میرزا حسن گفت: مختار هستید. باب قلم و کاغذ برداشت به نوشتن مشغول شد. در آن هنگام شام حاضر کردند. او سطری چند بنگاشت، میرزا حسن برداشته و نگاه کرد و گفت: گویا خطبه‌ای عنوان کرده‌ای و حمدی و وردی آورده‌ای و مناجات به درگاه قاضی الحاجات نموده‌ای و به مطلب، خود را هیچ آشنا نکرده‌ای. سخن در اینجا ناتمام مانده هر یک از دایره جمع به جایی رفتند.» «۱» انجام چنین مذاکره و مهمانی را

هم از زبان عباس افندی خواندیم و دانستیم که: «نتیجه‌ای از این مجلس به جهۀ حاکم حاصل نشد. حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام را مجری نگشت». «۲» علمای اصفهان، از حمایت روزافزون معتمدالدوله و اعمال ونیات وی که می‌خواست به وسیله علی محمد شیرازی یک سری اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان به راه اندازد. و در این راه علی محمد شیرازی از هر نوع همکاری دریغ نداشت، نامه‌ای به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت نگاشته خواستار رفع توطئه‌ای شدند که زیر پوشش اسلام، گاهی بابیت، زمانی توبه و انکار دعوی بابیت در حال نضج گرفتن بود. حاجی میرزا آقاسی با توجه به کسب اطلاعات مربوط به مریدان علی محمد شیرازی در دیگر مناطق و عقایدی که از جانب آنان منتشر شده و بررسی آثار علی محمد شیرازی در ۱۱ محرم ۱۲۶۲ ه ق نامه‌ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نگاشت و در آن چنین خاطر نشان ساخت: «خدمت علمای اعلام و فضلای ذوی العزّ و الإحترام مصدع می‌شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضالّ مضلّ بهائیان، ص: ۱۸۷ است، بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی، در مقابل با آنکه آیه شریفه: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است. کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آنکه لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ لَايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱» چه رسد به قرآن آن نادان که بجای کهیعص مثلًا کاف، ها، جیم، دال، نوشته و بدین نمط، مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می‌دانم که چون اکثر این «طایفه شیخی» را مداومت به چرس و بنگ است، جمیع گفته‌ها و کرده‌های او از روی نشأه حشیش است که آن بد کیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبّد باشد. اما کسانی که به او گرویده‌اند و متابعت کرده‌اند مقصرند، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد.» «۲» معتمد الدوله، علی محمد شیرازی را: «با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان به خارج فرستاد و چون به مورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمن و مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان معتمد نفسی از باب مطلع نبودند.» «۳» پس از چند ماه، معتمد الدوله درگذشت و گرگین خان برادرزاده وی حاکم اصفهان شد و جریان عدم اجرای دستور مرکز بوسیله معتمد الدوله را به اطلاع میرزا آقاسی رسانده حاضر نشد علی محمد شیرازی را در اصفهان نگه دارد. بهائیان، ص: ۱۸۸ از این رو گرگین خان علی محمد شیرازی را به دست مأمورین دولتی داد و باب در معیت سربازان شاهسون به ریاست بابابیک بیات ماکوئی از راه کاشان به طرف تهران گسیل شد. در کاشان حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف «نقطۀ الکاف» (به زعم ادوارد براون!) با دادن صد تومان رشوه باب را شب به خانه مهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه کُلَین آمدند. از آنجا سید اجازه ورود به طهران خواست ولی محمد شاه به دستور حاجی اجازه نداد و به باب نامه‌ای نوشت که مختصراً این است: «چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن نه، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست.» محمد بیک چا پارچی که مأمور بردن باب به ماکو بود دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند. بالاخره باب را به ماکو رساند و در همین ماکو یا به قول سید باب «ارض باسط» است که بیان فارسی و عربی نوشته شده. از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ باب درماکو بود. ولی چون مریدان او کتباً یا شخصاً با او مراوده داشتند، وی را به قلعه «چهریق» که باب آن را به تطبیق عددی ابجدی «جبل شدید» نامیده بردند. از این تاریخ تا هنگام قتل شعبان ۱۲۶۶ وی در چهریق محبوس بود. (مگر حین محاکمه در تبریز) و تنها کسی که همیشه با او بود آقا سید حسین یزدی کاتب بود. «۱»

فصل سوم: قائمیت زمینه من یظهره اللّهی

الف) شناخت قائم

در جوامع حدیث شیعه و معارف منقول و معقول تشیع، عقیده به ختم امامت، با یازدهمین فرزند علی بن ابی‌طالب علیه السلام یکی از اصول مسلم و از ضروریات ایمان به امامت اصل پنجم از اصول دیانت است. ثقة الاسلام کلینی در کتاب: «الاصول من الکافی» شیخ صدوق در کتاب: «إکمال الدین، علل الشرایع، معانی الأخبار، خصال، أمالی، عیون اخبار الرضا»، شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، در کتابهای: «الغیبة، مختصر مصباح و مصباح المتهّجد، أمالی»، سید بن طاووس، در کتابهای: «اقبال، طرائف، فرج المهموم فی معرفة الحلال و الحرام من النجوم، ربیع الألباب، مصباح الزائر، کشف الیقین»، شیخ طبرسی در کتابهای: «احتجاج، مجمع البیان، اعلام الوری»، محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب: «الغیبة»، شیخ مفید در کتاب: «اختصاص» و «الإرشاد»، بهاء الدین اربلی موصلی در کتاب: «کشف الغمة». شهید اول در کتاب: «دروس»، شلمغانی در کتاب: «الغیبة» ابن قولویه در کتاب: «کامل الزیارة»، محمد بن حسن صفار در کتاب: «بصائر الدرجات» قطب الدین راوندی در کتاب: «خرایج» سید علی بن عبدالحمید در کتاب: «الأنوار المضیئة» از طریق ذکر احادیث و شرح و بررسی آنها صریح و روشن، آشکار می‌سازند که در عقیده مذهب شیعه امامیه، امام دوازدهم: نامش: محمد علیه السلام، کنیه‌اش: ابوالقاسم و مادرش: نرجس بهائیان، ص: ۱۹۰ خاتون، پدرش امام حسن عسکری (۸ ربیع الثانی ۲۳۲- ۸ ربیع الاول ۲۶۰ ه ق) متولد (۱۵ شعبان سال ۲۵۵ ه ق) نوه امام هادی (۱۵ ذی‌حجه ۲۱۲- ۳ رجب ۲۵۴ ه ق) سومین فرزند امام محمد تقی الجواد (۱۰ رجب ۱۹۵- آخر ذی القعده ۲۲۰ ه ق) چهارمین فرزند امام علی بن موسی الرضا (۱۱ ذی القعده ۱۴۸- آخر صفر ۲۰۳ ه ق) پنجمین فرزند امام موسی الکاظم (۷ صفر ۱۲۸- ۲۵ رجب ۱۸۳ ه ق) ششمین فرزند امام جعفر صادق (۱۷ ربیع الاول ۸۳- ۲۵ شوال ۱۴۸ ه ق) هفتمین فرزند امام محمد باقر (۱ رجب ۵۷- ۷ ذیحجه ۱۱۴ ه. ق) هشتمین فرزند امام علی بن حسین زین العابدین (۵ شعبان ۳۸- ۱۲ محرم ۹۵ ه. ق) نهمین فرزند امام حسین (۳ شعبان ۱۰۴ محرم ۶۱ ه ق) یازدهمین فرزند علی بن ابی‌طالب صلی الله علیه و آله (۱۳ رجب، ۳۰ سال بعد از عام الفیل- ۲۱ رمضان ۴۰ ه ق) که تا سال ۳۳۱ ه ق در غیبت صغری بسر می‌برده و در این ایام توسط عثمان بن سعید عمروی ابو جعفر محمد بن عثمان- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی- ابوالحسن علی بن محمد سمری. نواب منصوص و خاص وی با شیعیان در ارتباط بوده تا اینکه غیبت کبری وی از سال ۳۳۱ ه ق آغاز گردید و او همچنان پس از غیبت کبری زنده و شیعیان در انتظار ظهور وی بوده تا مجری عدل الهی در زمین گردد. این است شناخت و معرفت شخصی «قائم آل محمد علیه السلام: «مهدی»، «مهدی موعود»، «صاحب الزمان»، «صاحب الامر»، «خلف الصالح»، «حجت»، «حجة اللّه»، «امام غائب»، «امام منتظر»، «امام اثنی‌عشر»، «حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام»، در معارف معقول و منقول تشیع و لا غیر. «۱» چنین شناختی از امام دوازدهم، که مسلم روایات و مراجع اصلی عقیده شیعی است در مواضع متعدد در مورد تأیید و تصدیق علی محمد شیرازی و بعدها دیگر مدعیان ازلیت و بهائیت قرار گرفته است. مدارکی که چنین اعترافی را بیان می‌دارد ذیلًا به استحضار می‌رساند: بهائیان، ص: ۱۹۱ ۱- علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه «۱» می‌نویسد: «ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید ... رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند .. الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقة صلوات اللّه علیهم اجمعین. و این شموس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده‌اند.» در صفحه ۳۸ کتاب مذکور، تصریح مجدد می‌کند که: «دعائی که در باب خامس ذکر می‌شود، جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل به اصول

دین خود نموده کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد.» در باب خامس، علی محمد شیرازی متن دعای مذکور را که به گفته ایشان جامع جمیع مراتب اعتقاد است چنین می‌نگارد: «وأشهد الأوصیاء محمد صلی الله علیه و آله بعده علیّ ثمّ بعد العلیّ الحسن ثم بعد الحسن الحسین ثم بعدالحسین علی ثم بعد علیّ محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی ثم بعد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتک وبقیّتک ... وأشهد أن قائمهم صلواتک علیه حجّتک امامی الحق.» ۲- در کتاب: «تفسیر سوره یوسف» «۲» و نقل آن در کتاب «رحیق مختوم» «۳» تألیف اشراق خاوری، علی محمد شیرازی صریحاً ادعا کرده است که تفسیر مذکور را از ناحیه حضرت قائم علیه السلام آورده است!: بهائیان، ص: ۱۹۲ «اللّه قد قدر أن یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علی عبده لیکون حجة اللّه من عند الذکر علی العالمین بلیغاً». ۳- در کتاب: «دلائل سبعه» علی محمد شیرازی دعای افتتاح را از حضرت قائم علیه السلام با سر آغازی چنین نقل می‌کند: و از آن جمله است کلام خود آن حضرت در دعای شبهای ماه مبارک رمضان: «اللّهُمَ اجْعله الدّاعِیَ إلی کِتابِکَ وَالقائِمَ بِدِینِکَ». ۴- در کتاب تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی به نقل از کتاب اسرار الآثار «۱» فاضل مازندرانی چنین تصریح می‌کند: «ولقد قال الحسن أبوالحجة فی تفسیره لهذه الایة ...» وایضاً در تفسیر مذکور، ذیل آیه وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ «۲» می‌نویسد: «والمغرب القائم محمد بن الحسن صاحب العصر» و ذیل آیه: أُوْلَئِکَ عَلَی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ می‌نگارد: «والایمان بما انزل اللّه فی ولایة علی و الحسن و الحسین ... و علی و الحسن و محمد الغائب المنتظر». ۵- در کتاب: «تفسیر سوره کوثر» «۳» که آن را به درخواست «یحیی دارابی» نوشته است، علی محمد شیرازی می‌نویسد: «فلاشکّ فی وجود امام القائم الغالب المستور ... و أنّ المنکرین من المسلمین ساقطون أقوالهم عن درجة الإعتبار، وأمّا المسلمون الموصول من فرقة الإثنی عشریة فقد ثبت عندهم یوم ولادته.» و در مطلع ۱۴ از قسمت دوم، تفسیر مذکور حدیثی را از حضرت قائم چنین نقل بهائیان، ص: ۱۹۳ می‌کند: فی ذکر ما قال بقیة اللّه علیه السلام لعلی بن ابراهیم: «أنا المهدی، أنا قائم الزّمان، أنا الذی أملأها عدلا کما ملأت ظلماً وجوراً.» و سپس اذعان می‌دارد که: «واعرف أنّه خَلَفٌ صالح کُنّی بأبی القائم وأنّه القائم بأمراللّه ... ولا احبّ أن أذکر اسمه إلّابما قال الإمام علیه السلام: م ح م د ...» در مطلع چهارم از قسمت دوم تفسیر مذکور، علی محمد شیرازی حدیثی را از امام حسن بن علی علیه السلام مورد تأیید قرار می‌دهد که آن حضرت به اعتراض مردم نسبت به انجام قرارداد صلح با معاویه فرمود: «أما علمتم أنّه مامنّا أحدٌ إلّا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیةِ زمانه إلّاالقائم، الّذی یصلّی روح اللّه عیسی بن مریم علیه السلام خلفه، فإنّ اللّه عزّوجلّ یُخفی ولادته، و یغیب شخصه، لئلّایکون لأحدٍ فی عنقه بیعة إذا خرج. ذلک التاسع من ولد أخی الحسین بن سیدة الإماء، یطیل اللّه عمره فی غیبته، ثم یظهره بقدرته فی صورة شابّ دون أربعین سنة، ذلک لیعلم أنّ اللّه علی کلّ شیء قدیر». «۱» ۶- در کتاب: «قسمتی از الواح» «۲»، دستخطی از علی محمد شیرازی عیناً: گراور شده است که مبین نگارش آن در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ ه ق می‌باشد. در این نوشته علی محمد شیرازی تصریح می‌کند: «وأنّ محمداً عبدک ورسولک قد أرسلته الی العالمین بشیراً، وأشهد أنّ علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین و علیاً و محمداً و جعفراً و موسی و علیاً و الحسن و محمداً صلوات اللّه علیهم اولیائک فی کلّ شأن». ۷- جابربن عبداللّه انصاری، در ذکر حدیث لوح که آن را ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتاب: الغیبة و شیخ صدوق در کتاب: کمال الدین از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام بهروایت ابی بصیر ثبت کرده‌اند و شیخ احمد احسائی در کتاب: شرح الزیاره «۳» بهائیان، ص: ۱۹۴ ضمن شرح اوصیاء پیامبر خدا، و اینکه ائمه دین دوازده نفرند، مورد تأیید و صحت آن را مورد تصدیق قرار داده است. یکی از موارد مسلم شناخت قائم علیه السلام از نظر منابع معتبر عقاید امامیه اثنی عشری می‌باشد. متن حدیث: «عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال أبی لجابر بن عبداللّه الأنصاری: أن لی إلیک حاجة فمتی یخفّ علیک أن أخلوبک فأسئلک عنها؟ فقال له جابر: أیّ الأوقات أجبته. فخلّی به فی بعض الأیّام فقال له: یا جابر أخبرنی عن اللّوح الذی رأیته فی ید أمّی فاطمة بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ما أخبرتْک به أمّی أنّه

فی ذلک اللّوح مکتوب، فقال جابر: أشهد باللّه أنّی دخلت علی أمّک فاطمهٔ فی حیاهٔ رسول اللّه صلی الله علیه و آله فهنّئتها بولادهٔ الحسین علیه السلام فرأیت فی یدها لوحاً أخضرّ، فظننت أنّه من زمرّد، و رأیت فیه کتاباً أبیض شبه لون الشمس فقلت لها: بأبی أنت و أمّی یا بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله: ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح هداه اللّه إلی رسوله، فیه اسم أبی و اسم بعلی و اسم ابْنَیَّ و اسم الأوصیاء من ولدی، و أعطانیه أبی لیبشّرنی بذلک، قال جابر: فسئلتها أن تدفعه إلیّ لأنظر مافیه، فدفعتْه إلیّ، فسررت به سروراً عظیماً؛ فقلت: یا سیّدهٔ النّساء هل تأذنی أن أکتب نسخته؟ فقالت: افعل، فأخذته و نسخته عندی، فقال أبی علیه السلام: یا جابر، فهل لک أن تعرضه علیّ؟ فقال: نعم، فمشی أبی إلی منزل جابر، فأخرج صحیفهٔ من رقّ، فقال: یا جابر أنظر فی کتابک لأقرئه علیک، فنظر جابر فی نسخته فقرأه أبی فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد باللّه أنّی هکذا رأیته فی اللوح مکتوبا». بسم اللّه الرحمن الرحیم «هذا کتاب من اللّه العزیز الحکیم لمحمد نبیّه و نوره و سفیره و حجابه و دلیله، نزل به الروح الأمین من عند ربّ العالمین: یا محمد عظّم أسمائی، بهائیان، ص: ۱۹۵ واشْکر نعمائی و لاتجحد آلائی، إنّی أنا اللّه لا إله إلّا أنا قاصم الجبّارین، و مدیل المظلومین و دیّان یوم الدین، إنّی أنا اللّه لااله إلّا أنا فمن رجا غیری فضل أو خاف غیر عدلی عذّبته عذاباً لا أعذّبه أحداً من العالمین، فإیّای فاعبد، وعلیّ فتوکّل، إنّی لم أبعث نبیّاً فأکملت أیامه، وانقضت مدته، إلّا جعلت له وصیّاً، وإنّی فضّلتک علی الأنبیاء وفضّلت وصیّک علیّاً علی الأوصیاء وأکرمتک بشبلیک وسبطیک الحسن و الحسین، فجعلت حسناً معدن علمی بعد انقضاء مدّهٔ أبیه، وجعلت حسیناً خازن وحیی، وأکرمته بالشّهادهٔ، وختمت له بالسّعادهٔ، فهو أفضل من استشهد، و أرفع الشهداء درجته إلیک جعلت کلمتی التامّهٔ معه وحجّتی البالغهٔ إلیک عنده، بعترته أثیب وأعاقب. أوّلهم علیّ سیّد العابدین وزین أولیائی الماضین، وابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمی، والمعدن لحکمتی، سیهلک المرتابون فی جعفر، الرادّ علیه کالرّاد علیّ، حقّ القول منّی لأکرمنّ مثوی جعفر ولأسرّنّه فی أشیاعه وأنصاره، انْتجبتْ بعد موسی فتنهٔ عمیاء حندس، لأنّ خیط فرضی لاینقطع وحجتی لا تخفی، وأنّ أولیائی یسقون بالکأس الأوفی من جحد منهم واحداً فقد جحد نعمتی، ومن غیّر الآیهٔ من کتابی فقد افتری علیّ، ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء موسی عبدی وحبیبی وخیرتی علیّ ولیّی وناصری، و من أضع علیه أعباء النبوّهٔ وامتحنه الإضلاع بها، تقتله عفریت مستکبر، یدفن فی المدینهٔ التی بناها العبد الصالح إلی جنب شرّ خلقی، حق القول منّی لأسرّنّه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمی و موضع سرّی وحجتی علی خلقی، لایؤمن عبد به إلّاجعلت الجنهٔ مثواه، وشفّعته فی سبعین من أهل بیته، کلّهم قد استوجبوا النّار، وأختم بالسّعادهٔ لابنه علیّ ولیّی وناصری والشاهد فی خلقی وأمینی علی وحیی أخرج منه الداعی إلی سبیلی والخازن لعلمی، بهائیان، ص: ۱۹۶ الحسن، وأکمل ذلک بابنه محمد رحمهٔ للعالمین، علیه بهاء موسی وکمال عیسی وصبر أیّوب، فتذل أولیائی فی زمانه، و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون ویحرّقون ویکونون خائفین ومرعوبین وجلین، وتصبغ الأرض من دمائهم، ویفشو الویل والرّنهٔ فی نسائهم، أولئک أولیائی حقّاً، بهم أدفع کلّ فتنهٔ عمیاء حندس، وبهم أکشف الزّلازل، وأدفع الآصار والأغلال، أولئک علیهم صلوات من ربّهم ورحمهٔ وأولئک هم المهتدون». «از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: پدرم امام محمد باقر علیه السلام به جابربن عبداللّه انصاری فرمود: مرا به تو حاجتی است، هر وقت بر تو سنگین نباشد با تو خلوت کنم، و از تو بپرسم، جابر گفت: هر وقت میل داری، پس روزی با جابر خلوت کرد، و فرمود: مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی، و آنچه او به تو خبر داد، که در آن لوح نوشته، پس جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من داخل شدم به خانه فاطمه، زمانی که پیغمبر زنده بود، پس او را برای تولد حسین علیه السلام شاد باش گفتم، پس در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته سفید رنگی دیدم مانند رنگ آفتاب، گفتم: پدر و مادرم به قربانت ای دختر پیغمبر، این لوح چیست؟ گفت: این لوح را خدا به پیغمبرش هدیه فرستاده، که در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و اوصیائی که از اولاد من هستند می‌باشد، پس به من عطا فرمود پدرم که مرا به آن مژده دهد، پس از او خواستم که به من دهد که در آن نگاه کنم، پس به من داد و از این مرحمت فراوان خرسند شدم، پس عرض کردم: آیا اجازه می‌دهی که نسخه‌ای از آن بنویسم؟ فرمود: بنویس،

پس گرفتم نسخه آن را و اکنون نزد من است. پدرم فرمود: ای جابر آیا می‌شود به من نشان دهی؟ عرض کرد: آری، پس پدرم با او به منزلش رفت. جابر صحیفه‌ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: تو نگاه کن تا من بخوانم، در نسخه خودش نگاه می‌کرد، پدرم از بر می‌خواند، یک حرف کم و زیاد نبود، جابر گفت: خدا گواه است همین طور در لوح نوشته دیدم». بهائیان، ص: ۱۹۷ بسم اللّه الرحمن الرحیم «این کتابی است از خدای عزیز حکیم، برای محمد پیغمبر خدا و نور و سفیر و حجاب و دلیل او، فرود آورد آن را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان ای محمد، بزرگ بدان نامهایم را، و سپاس گو نعمت هایم را، و انکار نکن بخشش هایم را، من خدائیم که جز من خدائی نیست، هر کس که امید به غیر فضل من داشته باشد، یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و به من توکل دار، من نفرستادم پیغمبری را مگر اینکه پس از کمال روزگار، و گذشتن مدتش، وصیی برای او قرار دادم و من ترا بر همه پیغمبران برتری دادم و علی وصی ترا بر اولیای آنها، و تو را گرامی داشتم به دو فرزند زاده ات حسن و حسین، پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش، و حسین را خزینه دار وحی خود گردانیدم و او را گرامی داشتم به شهادت و زندگیش را با سعادت به آخر رسانیدم، پس او افضل از همه شهدا و بلند مرتبه است. قرار دادم کلمه نامه خودم را با او، حجّت بالغه من به سوی تو نزد او است. به عترت او ثواب و عقاب به نیکوکار و بدکار دهم، اول از عترت او علی سید عابدین است و زینت اولیای گذشته من است و فرزند او شبیه جدش پیغمبر محمد شکافنده علم من است. و معدن حکمتم، هلاک شوند آنان که درباره جعفر به شک افتند، آنکه او را رد کرد مرا رد کرده است. درست می‌گویم که جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را خوشحال کنم در شیعه و یارانش، انتخاب می‌کنم پس از او موسی را که در زمان او فتنه عمیاء تاریک است، زیرا رشته فرض من بریده نمی‌شود و حجتم پنهان نمی‌ماند و اولیای من از جام اوفی می‌نوشند، هر کس یکی از آنها را انکار کند انکار نعمت من کرده و کسی که تغییر دهد یک آیه از کتابم را بر من افترا زده وای به افترا زنندگان، پس از گذشتن موسی بنده و حبیب و برگزیده‌ام علی است، که ولیّ و ناصر من است و کسی است که اعباء نبوت را بر او می‌گذارم و به آن آزمایشش می‌کنم، او را عفریت و گردنکشی می‌کشد و در شهری که بنده شایسته‌ای ساخته است دفن می‌شود، نزد بدترین خلق من، (مقصود هارون است که حضرت رضا علیه السلام قبرش آنجا است) درست می‌گویم که او را خوشحال می‌کنم به محمد فرزند و خلیفه بهائیان، ص: ۱۹۸ بعد از او و وارث علمش، پس از او معدن علم و جایگاه سر من است و حجت است بر خلقم، آن‌کس که به او ایمان آورد بهشت جایگاه اوست و در هفتاد تن از کسانش که سزاوار آتشند شفاعتش را می‌پذیرم و به سعادت ختم می‌کنم برای فرزند او علی، ولیّ و ناصر من است، و شاهد در خلقم و امین و حیم، و از او بیرون آرم، آن‌کس که دعوت کننده به سوی من و خازن علم من است: حسن و کامل می‌کنم آن را به فرزند او محمد که رحمت است بر جهانیان: محمد فرزند حسن دارای نورانیت موسی و کمال عیسی و صبر ایوب است. دوستان من در زمان او ذلیل می‌شوند و سرهاشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه می‌فرستند. کشته می‌شوند و آنها را می‌سوزانند، آنها ترسناک و خائفند، زمین از خونشان رنگین و ناله و واویلا در زنانشان آشکار می‌شود. آنهایند دوستان حقیقی من بواسطه آنها فتنه تاریک را دفع می‌کنم و لرزشها را بر می‌دارم و بارها و زنجیرهای سنگین را دور می‌کنم بر آنها است درود و رحمت پروردگارشان و آنها هدایت شدگانند». علی محمد شیرازی حقیقت و صحت حدیث مذکور را در کتاب: «دلائل سبعه» «۱» مورد تأیید قرار داده و تصریح می‌کند که: «و از آن جمله حدیث لوح فاطمه است که در کتب حدیث مسطور است- إلی ان قال:- و أکمل ذلک بابنه «م ح م د» رحمهٔ للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر أیّوب و بذل اولیائه فی زمانه ...» و در رساله‌ای که علی محمد شیرازی در انتقاد از حاج کریم خان کرمانی نوشته و فاضل مازندرانی عباراتی از آن را در کتاب «ظهور الحق» «۲» مورد استناد قرار داده، چنین تأکید می‌کند: «و من اشاره می‌نمایم به صحیفه‌ای که شیخ احمد احسائی در شرح الزیاره خود ذیل عبارت «اوصیاء رسول اللّه» نگاشته و آن معروف به حدیث لوح فاطمه است و آن را جابربن عبداللّه انصاری روایت کرده بدین صورت ... و أکمل ذلک بابنه محمد رحمهٔ لعالمین علیه کمال موسی و

بهاء عیسی و صبر ایوب فتذلّ أولیائی فی زمانه ...». بهائیان، ص: ۱۹۹ از سوی دیگر سرشناسان بابیه مانند «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی» در کتاب هشت بهشت «۱» و میرزا جانی کاشانی! در کتاب: نقطة الکاف «۲» به اصالت حدیث مذکور اعتراف کامل و جامع شده است. از سوی دیگر میرزا حسینعلی در کتاب ایقان «۳» حدیث لوح را چنین مورد تأیید قرار داده: «چنانچه در کافی در حدیث جابردر لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذلّ أولیائه فی زمانه و ...» و تأکید مجدد شوقی افندی در کتاب قرن بدیع «۴» مبنی بر اینکه: «مدلول حدیث جابر که در تفسیر کافی راجع به علائم و اشارات ظهور قائم مذکور و می‌فرماید یذلّ أولیائه فی زمانه و ... و حضرت بهاء اللّه صحت آن را در کتاب مستطاب ایقان تأیید فرموده‌اند» می‌تواند مؤید بهائیان بشمار آید، تا آنجا که میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: فرائد «۵» قلم را از حدیث لوح فراتر برده، و پس از ذکر حدیث می‌نویسد: حدیث لوح فاطمه از احادیث معتبر منقوله قدسیه است که شیخ کلینی رحمة اللّه علیه کتاب کافی را به ذکر این حدیث مزین داشته.» و به همین روال، می‌توان به تصریحات «اسلمنت» در کتاب: بهاء اللّه و عصر جدید «۶» و میرزا محمد افشار در صفحه ۹۹ کتاب: بحرالعرفان «۷» مراجعه نمود. ۸- عباس افندی در شرح باب ۱۲ از رؤیای یوحنا «۸» که در آن بیان شده است: علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر بهائیان، ص: ۲۰۰ سرش تاجی از دوازده ستاره است، می‌نویسد: این زن آن عروس است که شریعة اللّه است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است: دولت فرس و دولت عثمانی؛ زیرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثمانی هلال است که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعة اللّه است و بعد می‌فرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مربیان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می‌درخشیدند بعد می‌فرماید: و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می‌آورد. یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد. یعنی ظهور و بعد موعود که ولدی کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود از این ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه شریعة اللّه که مادر است و موعود آن شریعت است .... «۱» بر این اساس: ۱- منظور از زن آبستن: شریعت مقدسه است. ۲- منظور از آفتاب و ماه: دو دولت ایران و عثمانی است. ۳- منظور از دوازده ستاره: دوازده امام شیعه. ۴- منظور از فرزند زائید از آن زن: علی محمد شیرازی است. بدین جهت، و با توجه به تصریح عباس افندی در کتاب «مکاتیب» «۲» مبنی بر اینکه: «دوازده اکلیل دوازده امامند که مانند حواریین تأیید دین اللّه نمودند و ولد مولود جمال معبود است.» مسلم می‌شود که از نظر گاه عباس افندی، علی محمد شیرازی، نه جزء دوازده امام بوده و نه امام دوازدهم است، بلکه ولد موعود آن زن آبستن (شریعة اللّه) بهائیان، ص: ۲۰۱ می‌باشد که بر خلاف روش ائمه دوازده‌گانه به ترویج اسلام مبادرت نورزید، و شریعت و دیانت جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود!

ب) غیبت قائم

پس از مرگ ابوالحسن علی بن محمد سمری چهارمین نایب امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام، و انسداد باب نیابت خاصه بنا به نص صریح آخرین توقیع مبارکه، در سال ۳۳۱ هجری قمری، غیبت کبرای مهدی امام اثنی عشر علیه السلام، آغاز گردید. اعتقاد به غیبت کبرای امام با همان کیفیت جهانی، اساس انتظار ظهور منجی اسلام و بشریت در مذهب تشیع است. چنین پذیرشی، اساسی‌ترین منابع اصلی روایت و اصول عقاید شیعه را در قلمرو غیبت قائم علیه السلام، متوجه دو مسئله مهم یعنی: حکمت غیبت، و چگونگی طول عمر امام در طول غیبت، نموده است. که جهت دستیابی به شناخت تفصیلی آن، لازم است به منابع مذکور در بحث شناخت قائم علیه السلام مراجعه گردد. آنچه در این وادی، مورد نظر مؤلف می‌باشد، بررسی و آشنائی با موضع آثار بهائیت در

قبال پذیرش‌های مسلم شیعه و روایات متواتر شیعه می‌باشد. کتب بهائیان در قبال مسئله: غیبت قائم علیه السلام، نواب اربعه در غیبت صغری، تحقق غیبت کبری از سال ۳۳۱ ه. ق، امام حیّ در ایام غیبت از موضعی مشخص و روشن برخوردار است، که لازم است ذیلًا بی هیچ دخل و تصرفی به قسمتی از تصریحات مسلم زعمای بابی و بهائی که مبین عقایدشان است، اشاره کنیم: علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه «۱» می‌نگارد: «و بعد از آنکه اهل دین به اول سنه بلوغ رسیده، غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلایق را، حتم به اتباع حجت خود فرموده ...» و در صفحه ۲۸ کتاب مذکور تصریح می‌کند: «و امروز به اراده بقیهٔ اللّه امام عصر علیه السلام است وجود حکما وقع علیه اسم الشیء ...» بهائیان، ص: ۲۰۲ در کتاب اسرار الآثار «۱» فاضل مازندرانی از تفسیر سوره کوثر علی محمد شیرازی چنین می‌خوانیم: «فاعرف إنّ له کان غیبتان باذن اللّه، و قد حضر مابین طلعته خلق و لایعلم عدّتهم إلّا من شاء اللّه و إنّ فی الغیبهٔ الصغری له وکلاء معتمدون و نوّاب مقرّبون و إنّ مدّتها قضت فی سبعین سنهٔ وأربعهٔ وعدّهٔ أیام معدودهٔ، و إنّ فی تلک أیام نوّابه- روحی فداه- عثمان بن سعید العمری، و ابنه ابی جعفر محمد بن عثمان، و الشیخ المعتمد به الشیخ أبوالقاسم الحسین بن روح، ثم علی بن محمد السمری و إنّهم کانوا فی غیبته الصغری محال الأمر و مواقع النهی». پس بدان که محققاً برای او (مهدی علیه السلام به اذن خدا دو غیبت بود و در این غیبت‌ها گروهی مردم به حضورش بار یافتند و تعداد آنان را جز کسی که خدا خواهد نمی‌داند و همانا در ایام غیبت صغری برای او وکلائی مورد اعتماد و نوابی مقرب بودند و مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال و چند روز طول کشید و به درستی که در این ایام، نواب امام که روحم فدایش باد عثمان بن سعید عمری و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان و شیخ مورد اعتماد؛ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری بودند و همانا این اشخاص در غیبت صغرای امام، مقام امر و نهی شیعه را داشتند.) در ابلاغیه الف» علی محمد شیرازی تصریح می‌کند: «وأشهد أنّ بعد الأبواب الأربعهٔ لیس له باب قد ورد فی الحدیث وإنّ له فی أیام غیبته علماء مستحفظین، وأشهد أنّ طاعتهم فرض و موّدتهم عدل، و من أنکر أحداً منهم فقد کفر وکان من الخاسرین». و شهادت می‌دهم که بعد از ابواب چهارگانه برای امام زمان نایب و باب دیگری نیست چنانکه در حدیث وارد است ... و همانا در ایام غیبت او علمائی هستند که نگهبان بهائیان، ص: ۲۰۳ دینند ... شهادت می‌دهم که طاعت و پیروی ایشان واجب است و دوستی آنها طریقه میانه و اعتدال می‌باشد و هر کس یکی از ایشان را منکر شود پس کافر شده و از مردم زیانکار خواهد بود. و در جای دیگر از همین «ابلاغیه» می‌نویسد: «وحجّتک الحیّ الّذی وجوده یبقی کلّ الخلق، و یذکره بذکره کلّ الموجودات ان تحفظ غیبته و تقرّب أیّامه، و أشهد أنّ الیوم کان حجّتک محمد بن الحسن صلواتک علیه و علی من اتبعه». خدایا حجت زنده خودت را که به وجودش همه آفریدگان برقرارند و به یادش همه متذکرند در غیبتش دور از بلا نگهدار و ایام ظهورش را نزدیک فرما ... و شهادت می‌دهم که امروزه حجت تو حضرت محمد بن الحسن است که درود تو بر او و پیروانش باد. در تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی ذیل آیه وَإِذْ نَجَّیْنَاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ .... می‌نویسد: «إنّ آل اللّه سلام اللّه علیهم فی رتبهٔ جسمهم الظاهرهٔ أقوی جسمهم من أفئدهٔ أهل الجنان، لولا یقتلهم أحد لا یموتون لأنّ اجساد هم کانت و لا یجری التغیّر لهم کمایکون الحجهٔ محمد بن الحسن علیه السلام حیّاً». «۱» همانا اهل بیت علیه السلام در رتبه ظاهری جسمانی، بدنشان از دلهای بهشتیان نیرومندتر است چنانچه اگر کسی آنان را نمی‌کشت نمی‌مردند زیرا که به راستی بدن آنان در حال اعتدال است و دگرگونی در آن راه ندارد همانگونه که حضرت حجت محمد بن الحسن علیه السلام زنده است. در تفسیر و العصر چنین آمده: بهائیان، ص: ۲۰۴ «انه روحی فداه لولا یظلم علیه احد لم یتغیر جسده فی هذه الدنیا لأنّه کان معتدلا بغایهٔ الإعتدال ... و لذا ان الحجهٔ علیه السلام کان حیّاً ما قضی علیه من الشؤنات المعدودهٔ و انه روحی فداه لولا یظلمه احد لم یتغیره فی قدیم الدهور» «۱» همانا او (مهدی) روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند بدنش در این حیات دنیوی دگرگون نخواهد شد؛ زیرا که او در نهایت اعتدال بسر می‌برد ... و بنابراین حضرت حجت علیه السلام زنده می‌باشد و کارهای دنیوی بر او مؤثر نیفتد و همانا او که روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند به گذشت روزگاران دراز، دگرگونی نپذیرد. از سوی دیگر عباس افندی می‌نویسد: «مظاهر مقدّسه الهیه

مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه، هر امر مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است زیرا به قوتی خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و به قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند». «۲» همچنین در کتاب: مکاتیب می‌نگارد: «مظاهر مقدسه الهیه مزاجی در نهایت اعتدال داشته‌اند و صحت و سلامتی بی منتها، و بنیه‌ای در نهایت قوت و قوائی در غایت کمال و حواس ظاهره و باطنه‌ای فوق العاده شدید». «۳» ابوالفضل گلپایگانی در پاسخ نورالدین هندی از عمر دراز نوح می‌نویسد: «پس روشن است هر کس که به درستی و حقانیت رسالت نبی معظم اسلام متعقد باشد و قرآن کریم را کتاب آسمانی بداند به ضرورت بایستی به تمام آنچه در این کتاب بزرگ آمده و به درستی آنها عقیده‌مند گردد، چه آن مضامین به فهم مردم نزدیک یا بعید باشد، به شرط آنکه عقل سلیم و برهان صحیح بر امتناع آن گواهی ندهد. کسی که کمترین آشنائی به موازین عقلی و براهین منطقی داشته باشد می‌داند که علت انکار طول عمر، استبعاد عادی است نه امتناع عقلی؛ زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیده می‌شود نیست .... و عاقل خردمند به مجرد استبعاد بر خلاف حکم قرآن شریف سخن نمی‌گوید؛ زیرا که قرآن کتابی است جدی و قاطع و هرگز شوخی بردار بهائیان، ص: ۲۰۵ نیست. (ترجمه از متن عربی).» «۱» با این همه تصریحات و از سوی دیگر صراحت روایات موثق شیعه، مبنی بر غیبت قائم‌آل‌محمد (عج) «حسینعلی‌میرزا» جهت رفع تباین وتناقض موجودمیان دعوی قائمیت واعترافات واسناد موجود، راه حلی به‌نظرش رسیده که‌به عقیده‌مؤلف نه تنها رافع تناقض نیست بلکه برملا کننده نیرنگ‌هائی است که در پس دعوی جدید، موجود بوده است. حسینعلی میرزا در کتاب اقتدارات «۲» می‌نویسد: «هزار سال أو أزید، جمیع فرق اثنی عشر، نفس موهومی را که اصلًا موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند» و در صفحه (۲۶۹) کتاب مذکور تصریح دیگری می‌کند که: «حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می‌شمردند و افضل اهل عالم می‌دانستند روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می‌شود کافر است و از دین خارج. این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند، تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس، از صلب شخص معصوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسر الذین اتّبعوا الظنون والأوهام ...» از سوی دیگر عباس افندی در لوحی خطاب به فاضل شیرازی مینویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حین غیب بود، اما در عالم جسد تحققی نداشت، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت داشتند که آن شخص‌موجود در حین غیب را چنین‌ذکر نمایند که تصور شود که در حین جسم است.» «۳» بهائیان، ص: ۲۰۶ بر این اساس عباس افندی و حسینعلی میرزا یکباره اساس عقیده شیعه را در خصوص امام ثانی عشر موهوم جلوه داده تا به زعمشان تناقضات موجود میان روایات مهم شیعه و دعوی علی محمد شیرازی را با اظهاراتی مرتفع سازند که خود مبین تضادی آشکار بین این اظهارات و تصریحات علی محمد شیرازی و دیگر اظهارات مضبوط خودشان در باب شناخت و غیبت قائم علیه السلام ... می‌باشد. با اتخاذ چنین شیوه‌ای بی اساس حتی از نظر منابع فکری بابیت و بهائیت، معلوم نیست که حسینعلی میرزا، و عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت چگونه می‌خواهند از طرح مسئله قائمیت در تشیّع بابیت و دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را اثبات کنند؟ «۱» به هر حال با چنین سخنانی بایست دید، اصالت نواب اربعه در غیبت صغری که مسلم روایات و تواریخ شیعه بوده است، از نظرگاه حسینعلی میرزا چگونه مورد شناسائی قرار گرفته است؟ .. اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم «۲» از حسینعلی میرزا نوشته هائی را نقل کرده که ضمن آن نظریه حسینعلی میرزا را درباره نواب اربعه چنین می‌خوانیم: «ابوابشان، یعنی ابواب اربعه، سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف‌های کذبه از آن مطالع کذب ظاهر نمی‌شد نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی‌گشت». بر این اساس ابواب اربعه نیز اساساً مطالع کذب و موجد گمراهی بودند در حالی که علی محمد شیرازی در کتاب: بیان فارسی «۳» مقام والای نواب اربعه را مورد تجلیل و احترام قرار داده تا آن‌جا که در صفحه ۲۸۸ تصریح می‌کند که: «چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست، به قول اهل بیت و ابواب اربعه است، در غیبت صغری که بعد از آن

آنچه بهائیان، ص: ۲۰۷ از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق». و در کتاب صحیفه عدلیه از علی محمد شیرازی چنین می‌خوانیم: «اگر کسی عمل کرده باشد به دین حضرت رسول در منتهای مقام عمل و اقرار به ولایت اهل بیت عصمت سلام اللّه علیهم آورده باشد ولکن اعراض از حکم حسین بن روح- رحمة اللّه علیه- که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد، شکی نیست که عملهای او کلًا هباء منثوراً است.» «۱» با این همه حسینعلی میرزا و بی آنکه توجه کند چگونه با کشیدن خط بطلان بر آثار مکتوب علی محمد شیرازی در صدد اثبات ارزش الهی آثار علی محمد شیرازی و دعوی قائمیت وی برآمده است. جعفر برادر امام‌حسن‌عسکری علیه السلام وعموی حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام را که در زمان غیبت صغری به عقیده منابع مسلم شیعه، به کذب دعوی امامت کرده و از این روی به کذّاب مشهور گردید مورد تأیید قرار داده تا به زعمشان موجودیت حضرت قائم علیه السلام را موهوم جلوه دهد! ایشان در لوحی مندرج در کتاب: «مائده آسمانی «۲» بر خلاف جمیع منابع مسلم تاریخ و روایات تشیع می‌نویسد: «از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجوداست؟ آن مظلوم ابا نمود و فرمودند: طفلی بود و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند». درحالیکه علی محمد شیرازی در مطلع دوم از قسمت هفتم کتاب: تفسیر سوره کوثر «۳» با جعفر مخالفت و توقیع حضرت قائم علیه السلام را که در رد جعفر صادر فرموده است ذکر و مورد تأیید قرار می‌دهد. از سوی دیگر عباس افندی بی آنکه متوجه دفاعیات پدرش در مورد جعفر کذاب بهائیان، ص: ۲۰۸ لوحی به خط علی محمّد شیرزای است که در صفحه ۱۵ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه‌ای اولی و آقا سیّدحسین کاتب» مندرج است. در این لوح، علی محمّد شیرازی ضمن مناجات با خدا و گواهی بیگانگی او می‌گوید دین آن است که تو شریعت قرار دادی و کتاب آن است که نازل نموده‌ای و رسولان آنهایند که فرستاده‌ای و حلال آن است که حلال ساخته‌ای و حکم آنکه امر نموده‌ای و نهی آن است که نهی فرموده‌ای و تو حکم می‌کنی و بر تو حکم نشود. و در پایان ذکر رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت ائمّه و صلوات بر آنها و ذکر مظاهر بیت الحرام و اسماء حسنی و امثال علیا نموده است.» لوح مذکور که در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ ه. ق. نگاشته شده است. مبین روشن و آشکاری است که علی محمّد شیرازی به اسلام و ائمّه دوازده‌گانه که آخرین آنها حضرت محمّدبن الحسن عسکری است، در سال مذکور ایمان داشته و به آن اعتراف می‌کرده است. ص ۲۰۶ کتاب بهائیان، ص: ۲۰۹ باشد، به نقل از کتاب: تاریخ صدر الصدور «۱» مطالبی نگاشته است که در رد بیان حسینعلی میرزا اکتفاء به آن، بحث و نقد را کفایت می‌کند. ایشان در مأخذ مذکور می‌نویسند: «شیعیان بعد از امام حسن عسکری سه قسم شدند: قسمی به امامت جعفر نادان تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت کردند ...» نکته دیگر این است که اگر حسینعلی میرزا چنانچه در جزء هفتم کتاب: مائده آسمانی «۲» و در تصریحی دیگر در کتاب اسرار الاثار فاضل مازندرانی «۳» صدق و مظلومیت جعفر را پذیرفته‌اند؛ چرا دعوی امامت وی را به عنوان دوازدهمین امام گردن ننهاده و علی محمد شیرازی را امام دوازدهم و قائم اسلام می‌داند؟!

پ) دعوی قائمیت

بنا به عقیده میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطة الکاف «۴» همزمان با حرکت دادن مدعی بابیت از زندان ماکو به قلعه چهریق بود که علی محمد شیرازی دعوی قائمیت آل محمد صلی الله علیه و آله را اظهار داشت! تقویم چنین ادعائی حدوداً مصادف بوده است با ماه صفر سال ۱۲۶۴ ه. ق، یعنی چهار سال پس از آغاز دعوی بابیت قائم آل محمد علیه السلام که تا شعبان ۱۲۶۶ ه. ق. یعنی حدود دو سال و نیم که سالهای آخر عمر علی محمد شیرازی بوده است به طول انجامید. چنانچه خود نیز در کتاب پنج شأن به تقویم دعاوی خود چنین ادعا کرده است: «وإننی أنا قد اظهرت نفسی فی الأبواب فی أربع سنین و ینبغی أن توجد لکل حرف مرآت لتکونن مظهر تلک الحروفات لأنّی بعد ما اخلصت ذلک القمیص و اظهرت نفسی باسم المقصودیة الموعودیة لابد ان یلبسنّها من

هیکل‌ها فانظر کیف جاء صاحبه». بهائیان، ص: ۲۱۰ وبا توجه به‌اینکه علی محمد شیرازی بنا به تصریح خودش در صفحه ۱۴ کتاب مذکور، ۳۱ ساله بوده که دست به نگارش پنج شأن مشغول داشته است. «۱» می‌توان نتیجه گرفت که قول میرزا جانی کاشانی در تعیین تاریخ دعوی قائمیت کاملًا صحیح و درست می‌باشد. بدین لحاظ علی محمد شیرازی حتی قبل از نگارش کتاب: پنج شأن با ارسال نامه‌هائی به سوی مریدان خود، پایان یافتن مقام بابیت و دعوی امام دوازدهم و قائم آل محمد را بشارت می‌داده است. میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطة الکاف «۲» می‌نویسد: «اما کیفیت ظهور قائمیت آن حضرت آن بود که توقیعی به جهت جناب عظیم «۳» مرحمت نمودند و فرمودند: «إنّ یا علی أنا قد اصطفیناک بأمرنا و جعلناک ملکاً تنادی بین یدی القائم بأنّه قد ظهر بأذن ربه ذلک من فضل اللّه علیک و علی الناس لعلهم یشکرون ...» نکته مهم در حاشیه چنین دعوتی، توجه به اعترافات شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع می‌باشد که اذعان داشت: «فرازهای مهیج کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی بود که جنگجویان طبرسی و نیریز و زنجان را به آن نبردها واداشته بود» «۴» و در فصول گذشته از کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی یادها کردیم که در این تفسیر دعوی‌بابیت واثبات‌قائمیت و غیبت حضرت محمد بن الحسن العسکری می‌باشد. از این رو، وقایعی که توسط مریدان علی محمد شیرازی در خارج از قلاع ماکو و چهریق می‌گذشت، مبتنی بر دفاع از دعوت بابیت علی محمد شیرازی بوده است، چنانچه آواره در کتاب، کواکب الدریة «۵» صریحاً می‌نویسد: ملا حسین بشرویه ئی در بهائیان، ص: ۲۱۱ گیرودار وقایع مازندران نماز جماعت برپا می‌ساخته است و به گفته فاضل مازندرانی در کتاب: ظهور الحق در ایام مذکور و در مقام اعتراض به مهاجمین ملاحسین بشرویه ئی می‌گفته است: «مگر ما حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده‌ایم؟» و ایضاً در کتاب: کواکب الدریه. «۱» می‌خوانیم که «حجت زنجانی نیز در جنگ زنجان هر روز نماز جماعت می‌خوانده» و سید یحیی دارابی در آغاز وقایع نیریز، به مأخذ صفحه ۲۰۴ از جلد اول کواکب الدریه گفته بود: «مگر کدام حلالی را حرام کرده و کدام حرامی را حلال شمرده‌ام که مرا باعث ضلال می‌دانید.» با چنین زمینه‌ای که در واقع مبین اعتقاد به اسلام و قائمیت یازدهمین فرزند علی بن ابی‌طالب است، دعوی قائمیت علی محمد شیرازی به گوش مریدان رسید! ملا عبدالخالق یزدی که از گروندگان اولیه علی محمد شیرازی بود، و از نظر گاه بابیه مقام بزرگی داشته است و علی محمد شیرازی در نامه‌ای که به محمد شاه قاجار نوشت، مقام ملا عبدالخالق یزدی را چنین توصیف نمود «که از آنجائی که خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهد قرار داده عرفا و علمای دوست بسیارند. ولی آنهائی که معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقا سید یحیی و جناب آخوند ملا عبدالخالق و از بینات این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشتجات را به حضور آورده کما هو حقه بیان نمایند .... این هر دو یکی قبل از ظهور امر مرا شناخته و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خَلق و خُلق من مطلعند». «۲» و حسینعلی میرزا در جزء هفتم کتاب: مائده آسمانی «۳» می‌نویسد: «حضرت اعلی روح ماسواه فداه بر اثبات حقیقتشان در آخر تفسیرها «۴» به شهادت دو عالم استدلال بهائیان، ص: ۲۱۲ فرموده‌اند: ملا عبدالخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی می‌فرمایند قوله جل و عز و کفی بشهادتهما فی حق علی ذلک الامر شهید انتهی». علی محمد شیرازی به چنین فرد متشخص در میان بابیه، توقیعی می‌نویسد، که ضمن آن دعوی قائمیت خود را چنین اعلام کرده بود: «إنّنی أنا القائم الّذی أنتم بظهوره توعدون». بنا به ذکر تاریخ نبیل زرندی و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، ملا عبدالخالق یزدی، چون توقیع دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را خواند نامه مذکور را به زمین انداخت و فریاد زد که ای داد پسرم به ناحق کشته شد. حسینعلی میرزا در این خصوص به نقل از کتاب: قاموس توقیع «۱» می‌نویسد: «ملا عبدالخالق از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص بابیت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آن‌که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی إنّنی أنا القائم الحق الذی أنتم بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء (طهران) به سبب او اعراض نمودند.» چنانچه بنا به تصریح کتاب: تاریخ نبیل زرندی «۲» ملا محمد تقی هراتی، ملا محمد علی براقانی و ملا

جواد ولیانی .... پس از شنیدن دعوی قائمیت علی محمد شیرازی اعراض کامل ابراز داشتند. چنین دعوتی را بر خلاف تمام آنچه را که تا سال (۱۲۶۴ ه ق) نوشته و گفته و القاء کرده بود، اظهار داشت و حتی به آن هم بسنده نکرده و در موارد متعددی از کتاب بیان، خاصه در باب السابع من الواحد الثانی مدعی نبوت و رسالت شد و به دلیل دعوی ظهور مستقل خود که آن را در ردیف ظهورات پیامبران گذشته در نظر می‌آورده است، به نسخ قرآن و اسلام حکم داد و میرزا جانی کاشانی تحت عنوان نسخ دین حضرت قائم جمیع ادیان را چنین نوشت: «و اینکه می گویند «حلال محمد حلال إلی یوم القیامهٔ و حرامه حرام إلی یوم القیامهٔ» صحیح می‌باشد». ولی مراد از قیامت نه قیامت کبری است، بلکه بهائیان، ص: ۲۱۳ مراد از قیامت قیامت قائم می‌باشد. «۱» و دقیقاً: بدین مناسبت است که عباس افندی در کتاب مفاوضات «۲» و کتاب: مکاتیب «۳» علی محمد شیرازی را پیغمبر دانسته است و تعجب بیشتر در این است که حسینعلی میرزا در کتاب ایقان برای رفع تباین دعوی بابیت و قائمیت علی محمد شیرازی او را از ابتدای امر امام زمان دانسته و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، عقیده مذکور را جزء عقاید بهائیان قلمداد کرده است و به این دلیل تمامی آثار علی محمد شیرازی از نظرگاه بهائیان بنا به نص و تصریح حسینعلی میرزا دروغ محض بوده و آنچه را که در لباس بابیت به دفاع از قائمیت محمد بن الحسن العسکری اظهار داشته بی‌اساس و واهی بشمار می‌آید. از این روی، در برابر بهائیت دو مسئله مهم قرار گرفت یکی از منابع موثق شیعه و دیگری تناقضات موجود در آثارشان. حسینعلی میرزا، برای منابع موثق شیعه چنانچه در مبحث: «غیبت قائم» نگاشتیم راه حلی بجز آنکه اساساً به زعم او ریشه تمام منابع موثق شیعه را در باب قائم آل محمد، بی‌هیچ دلیل و مدرکی ذهناً بسوزاند، چاره‌ای دیگر نمی‌دید، بدین خاطر در کتاب: اشراقات «۴» در برابر شبهات مربوط به عدم تطابق منابع موثق شیعه با دعوی علی محمد شیرازی که بعدها اساس دعوی خدائی او شد! می‌نویسد: «راضی نشوید مجدداً ناحیه کذبه و بئر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد به افق اعلی ناظر باشید.» و عباس افندی به نقل از کتاب: مصابیح هدایت «۵» می‌نویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید، این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته ...» و در واقع کتابهای تفسیر سوره بقره، صحیفه عدلیه رساله بین الحرمین، رساله مخزومه و ... علی بهائیان، ص: ۲۱۴ محمد شیرازی که اساس گرویدن بعضی از شاگردان سید کاظم رشتی به او گردید و چنانچه گذشت به تصریح شوقی افندی موجد و موجب وقایع قلعه طبرسی نیریز و زنجان .... شد. حاوی مطالبی بی اساس و واهی یا به عبارت دیگر حوادث چهارسال اول زندگانی علی محمد شیرازی معلول نشر مطالبی بود که به اعتراف میرزا حسینعلی و عباس افندی حقیقت نداشت و حتی مطالب کاذبانه به شمار می‌آمد و به اعتقاد و اعتراف علی محمد شیرازی در باب سابع، علی محمد شیرازی در زمان دعوی قائمیت درست به این نتیجه رسید که دعوی بابیت او دروغ بوده. قائم آل‌محمد او است! و حسینعلی میرزا وعباس افندی به این حقیقت دستیابی پیدا کردند که چنانچه شخص علی محمد شیرازی در «باب السّابع من الواحد الثانی» کتاب: «بیان فارسی» اظهار و اعتراف کرده بود؛ از همان شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ ه ق به مقام نبوت و رسالت نایل و سرآغاز نسخ قرآن و اسلام بوده. دعاوی بابیت و قائمیت از همان سال نخست دعوی بابیت، بی‌اساس و دروغ بوده است و اساساً به زعمشان ابواب و نواب و قائمیت در تشیّع معلول روایات کذب و نوابی کاذب بوده است! با این همه بهائیت به طی سریع چنین مدارجی اکتفاء نکرد و تصریحات علی محمد شیرازی را که در کتاب: «لوح هیکل الدین» «۱» مبنی بر ادعای خدائی علی محمد شیرازی با این بیان «إن علی قبل نبیل ذات اللّه وکینونیه» را مورد تأیید قرار داد. میرزا حسینعلی بهاء در کتاب: بدیع الوهیت علی محمد شیرازی را چنین تأیید و تصویب کرد: «اینکه نوشته همان حضرت باب که شما او را رب اعلی می‌دانید از این کلمه معلوم بهائیان، ص: ۲۱۵ می‌شود که شما رب اعلی نمی‌دانید و یا تقیه نموده‌اید مثل مرشدین شما که در بعضی از مواضع انکار می‌نمایند و تبرّی می‌جویند و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می‌فرستند و شما و کل من فی السموات و الارض جمیعاً بدانند. انا کنا موقناً معترفاً مذعناً ناطقاً ذاکراً قائلًا منادیاً مضجاً مصرخاً مصیحاً متکلماً مبلغاً معجاً باعلی الصوت بانه هورب الاعلی و سدرهٔ المنتهی و ملکوت العلی و جبروت العلیاء ولاهوت البقاء

و روح البهاء و سرالاعظم و کلمهٔ الاتم و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر المعظم و مطلع الصمدیهٔ لولاه ماظهر الوجود و ماعرف المقصود و ما برز جمال المعبود تاللّه باسمه قد خلقت السماء و مافیها و الارض وما علیها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حققت الادیان و ظهر جمال الرحمن فواللّه لویصفه الی آخر الذی لاآخر له لن یسکن فؤادی من عطش حب ذکر أسمائه و صفاته فکیف نفسه المقدس العزیز الجمیل». و عباس افندی در کتاب: تاریخ صدر الصدور «۱» مقام علی محمد شیرازی را طبق سیاق جمله ذیل: «الوهیت شهودی» خواند: «مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی .... و رتبه این عبد عبودیت حقیقی و هیچ تفسیر و تأویل ندارد.» و از این روی بر همه تصریحات بابیت و بهائیت که علی محمد شیرازی: باب، قائم، پیامبر بوده است خط بطلان کشید. چنین راهی که بابیت و بهائیت طی کرد، کاملًا با عقیده تشیع و عقل سلیم و فطرت پاک منطبق است که بنا به اعتقاد با بیان و بهائیان علی محمد شیرازی نه «باب» بود نه «قائم» و نه «پیامبر» و «صاحب شریعت». ولی در مورد خدائی او نظری ندارد. زیرا جهت معرفی خصوصیات روحی وخبط دماغ علی محمد شیرازی و عفت قلم بابیان و بهائیان ادعای نهائی، مبنی بر خدائی علی محمد شیرازی را می‌پذیرد! ...

ت) مبشر من یظهره اللّه

علی محمد شیرازی، ظهور خود را، در ردیف ظهورات سابقه، مانند حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله قرار داده! و معتقد است که با ظهورش دین جدیدی به نام بیان تحقق پذیرفته است. کیفیت چنین ادعائی از نظر علی محمد شیرازی در باب السابع من الواحد الثانی از کتاب بیان فارسی «۱» چنین مورد شناسائی قرار گرفته شده است: «الواحد الثانی فی بیان یوم القیمهٔ»، خلاصه این باب آنکه «مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عنداللّه حقیقت ندارد و آنچه عنداللّه و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است؛ مثلًا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور اللّه در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن به موسی بود به قول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد به قول خود زیرا که ما شهد اللّه در آن زمان ماشهداللّه فی الانجیل بود، و بعد یوم بعثت رسول اللّه تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هر کس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول اللّه است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول (صح‌الاولی) سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی‌شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب آغاز شجره اسلام آنچه هست ظاهر می‌شود. و قیامت بیان در ظهور من یظهره اللّه هست زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من بهائیان، ص: ۲۱۷ یظهره اللّه آخر کمال بیان است. ظاهر می‌شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچینند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول اللّه هست ظاهر نمی‌شود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الّا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره بر عکس بخشید و در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل به نسبت او اظهار اسلام می‌کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می‌کنند.» بر این اساس علی محمد شیرازی معتقد است: هر ظهوری قیامت ظهور قبلی است: و شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی‌شود. بنابراین قیامت دیانت یهود که آن بلوغ و کمال دیانت یهود است، همانا ظهور عیسی بوده است و قیامت و کمال دین عیسی در ظهور محمد صلی الله علیه و آله و قیامت و کمال دین محمد در ظهور علی محمد شیرازی یا صاحب بیان است و قیامت و

کمال دین بیان به زعم علی محمد شیرازی و بر اساس سند مذکور در ظهور من یظهره اللّه خواهد بود! بدین منوال و همانطور که ادوارد براون تصریح کرده است: «در کمال وضوح مستفاد می‌شود که باب خود و «من یظهره اللّه» را دو ظهور مستقل در ردیف ظهورات سابقه تصور می‌کرده است». «۱» از این روی، علی محمد شیرازی، خود را مبشر من یظهره اللّه دانسته و در باب شانزدهم از واحد دوم از کتاب: بیان فارسی جهت مریدان خود چنین می‌نویسد: «وصیت می‌کنم اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره اللّه کل موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید. طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم.» پس اهل بیان می‌بایست، در انتظار ظهور من یظهره اللّه بنشینند و به محض ملاحظه چنین ظهوری دست اطاعت به سویش دراز کنند از این جهت و چنانچه علی محمد شیرازی خود تصریح می‌کند: بیان میزان حق است الی یوم من یظهره اللّه و هر نفسی که بهائیان، ص: ۲۱۸ مؤمن به من یظهره اللّه گردد مؤمن به بیان بوده؛ زیرا به عقیده علی محمد شیرازی: احکام کثیره در بیان وضع شده است برای احترام و تذکر من یظهره اللّه. با چنین مقدماتی باید موعد ظهور من یظهره اللّه و حقیقت مقام چنین ظهوری را از نظرگاه علی محمد شیرازی مورد شناسائی قرار دهیم. موعد ظهور من یظهره اللّه، صریحاً در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی چنین تعیین شده است: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الا آنکه کل مبدل می‌گردد به نور.» مطابق عدد ابجد کلمه غیاث ظهور من یظهره اللّه ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می‌باشد و یا مطابق عدد مستغاث ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم از کتاب: بیان فارسی علی محمد شیرازی در پیش خود موعد ظهور من یظهره اللّه را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می‌کرده است. حقیقت مقام چنین ظهوری از نظر گاه علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان فارسی چنین توصیف شده است: من یظهره اللّه: احق است از کل شیء به کل شیء از نفس کل شیء. و ماسو ای او ملک او هستند. و اوست قائم به نفس خود باللّه و کل شیء قائم به اوست. باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت است فضل کل امکان از شبح جود اوست مبدأ اسماء و صفات الهی است و ...» و به خاطر ظهور چنین خدائی است که به زعم علی محمد شیرازی در کتاب بیان: کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یظهره اللّه خلق شده. این است معنی قائمیت زمینه من یظهره اللّه از نظر بهائیان!

ث) انکار دعاوی

آنچه که مورد تأیید مورخان عصر قاجاری است، دستگیری علی محمد شیرازی و تبعید او به ماکو و چهریق موجد بروز واکنش‌های مختلفی گردید. مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضهٔ الصفای ناصری چنین می‌نویسد: «چون حدیث خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد به اشارت شاهنشاه حقایق آگاه محمدشاه که پیوسته با ارباب‌حال و اصحاب‌کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریاری شریعت دوست و حقیقت جوی بود و به تحقیق امورات می‌پرداخت، در حینی که ولایات آذربایجان خاصه نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش در دارالسلطنه تبریز اقامت می‌فرمود سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه که از نوشتجات او رساله‌ها و خطابه‌ها در دست مردم افتاده بود و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید می‌شمردند و گروهی ازمعتقدینش اورا نایب‌امام حجت وفرقه‌ای امام‌غایب وزمره‌ای رسول خاتم می‌خواندند، لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با سید به ملاقات و مقالات پرداختند.» «۱» اذعان به این مسئله که ظهور حوادثی ناشی از انتشار عقاید علی محمد شیرازی انگیزه اصلی صدور فرمانی مبنی بر مذاکره و ملاقات علمای اسلام با علی محمد شیرازی، از جانب محمد شاه قاجار گردیده است، نسبتاً مورد قبول همه محققان است. مرحوم حسن نیکو در کتاب فلسفه نیکو به این مسئله چنین اشاره می‌کند: «چندانکه در توده ملت و عوام ازدحامی پدیدار شد و جنبش و قیامی نمودار گشت، که کرسی حکومت و اریکه سلطنت را تکان

داد. از این رو حکومت را مجبور نمود که بـاب ملاـیمت را به روی باب بگشایـد و چهره تفحص و مسالمت را به سوی او بنمایـد و مجلس بزرگی بیاراید وی را با رئوس علمای اسـلام جمع کند ... «۲»» بهائیان، ص: ۲۲۰ اتخاذ چنین تـدبیری کاملًا منطقی و اصولی بود و حتی بعدها به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «وقتی که میرزا تقی خان امیرنظام، به خاطر دفع فتنه‌های بابیه، به عرض ناصرالدین شاه قاجار رسانید که باید علی محمد شـیرازی اعدام گردد، پادشاه وقت صریحاً اذعان داشته بود که این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه آورنـد بـدون تحقیق به چهریق فرسـتاده محبوس بداشت، مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده، اگر میرزا علی محمـد باب را رها ساخته بود تا به دارالخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می‌گشت که او را هیـچ کرامتی نیست. «۱»» بدین روال، مسـلم و معلوم می‌شود که حکومت در دارالخلافه پس از شـیوع اقرارها و انکارها متمسک به شـیوه مرضیه گردیده و خطاب به ناصرالدین شاه که در آن ایام بر منصب مقام ولایت عهدی بسـر می‌برد، دسـتور برپائی مجلس گفتگوی روحانیون با علی محمد شـیرازی را در سال ۱۲۶۴ ه ق، صـادر کرد. متن این امریه، که میرزا آقاسـی صـدراعظم به صورت عریضه‌ای به ولیعهـد وقت نوشـته است، مرحوم میرزا محمـد تقی لسـان الملک در کتاب: ناسـخ التواریـخ، چنین آورده است: «... بعضـی از مردم نادان که نیک را از بـد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت ازین هر مرد را که مال نباشد و به کار حرفت و صـناعت نیز همت نبندد و در راه دین تحصـیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کـار دین و دنیـا دیگرگـون شـود بلکه در میـانه به نـوائی برسـد و از این گونه مردم از دور و نزدیـک فریفته میرزا علی محمـد بـاب شده‌انـد و ابواب اغوا و ضـلالت بازداشـته‌اند هم اکنون بفرمـای تا او را از چهریق به درگاه آرنـد و علمای آن بلـده را انجمن کن تا سخن او را اصـغا فرمایند و مکنون خاطر او را بازدانند». «۲» منابع موثق بهائیان، تشـکیل مجلس گفتگوی علمای تبریز با علی محمد شیرازی را بهائیان، ص: ۲۲۱ تصدیق کرده‌اند و عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصـی سیاح» «۱» و میرزا جـانی کاشانی در کتاب: «نقطة الکاف» «۲» و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطاء» «۳» و شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» «۴» از یک سوی و از سوی دیگر مرحوم «ملّا محمدتقی مامقانی»، مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: «روضة الصفا» «۵» و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر در «ناسخ التواریخ- سـلاطین قاجاریه» و میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصـص العلماء» «۶» و اعتماد السلطنة در کتاب «منتظم ناصری- تاریخ قاجاریه». «۷» .. به ذکر نام شـرکت کنندگان مبادرت ورزیده و از موضوعات مورد مذاکره در مجلس ولیعهـد فرازهـائی را نقل کرده‌انـد که در هر صورت مؤیـد تحقق مجلس مـذکور در اوان سال ۱۲۶۴ ه. ق است. مرحـوم‌میرزامحمد مهـدی‌خان زعیم‌الدوله «۸» که‌پدروجـدش‌درمجلس ولیعهـد شـرکت داشـتند علمای حاضـر مجلس مذکور را در کتاب خود، تحت عنوان مفتاح باب الابواب «۹» بهائیان، ص: ۲۲۲ چنین آورده است: ۱- ملا محمد مامقانی «۱» ۲- حاج ملا محمود نظام العلماء «۲» ۳- حاجی میرزا علی اصـغر شیخ الاسلام ۴- میرزا محسن قاضی ۵- حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی ۶- میرزا حسن زنوزی ملا باشی و مرحوم رضا قلی خان هدایت از شـرکت: ۷- حاجی مرتضـی قلی مرندی علم الهدی که یاد کرده است. «۳» البته مرحوم ملا محمد تقی حجـت الاسـلام نیّر «۴» در رسـاله خـود به شـرکت مرحـوم میرزا حسن زنوزی ملاـ باشـی اشـاره ننموده و می‌نویسـد: «بـالجمله حاضـرین مجلس از علماء منحصـر به همین سه بزرگوار شد و بس (حجت الاسـلام- ملا مرتضـی- نظام العلماء).» از سوی دیگر و به اسـتثنای ناصـر الدین میرزای ولیعهد، مرحوم «زعیم الدوله» از حاضـرین رجال حکومتی، مرحوم «محمد خان زنگنه امیر نظام» «میرزا فضـل اللّه علی آبـادی» «نصـیر الملـک» وزیر داخله، «میرزا جعفر خـان معیر الـدوله»، کفیل وزارت خارجه، بهائیان، ص: ۲۲۳ «میرزا موسـی تفرشـی»، کفیـل وزارت مـالیه، «میرزا مهـدی خان بیان الملک» خفیه نویس (رازدار) وزیر کشور را نام برده است. نکته قابل توجه در این است که علمـای حاضـر در مجلس ولیعهـد بنـا به دعوت ناصـرالدین میرزا غالباً از علمای شـیخیه و تلامـذه سـید کاظم رشتی بودند و به تصـریح مرحوم ملامحمد تقی حجة الاسـلام نیز: «حسب الامر ابلاغی به عامه معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف به حضور مجلس محاوره با مشارالیه کردند. هیچیک از علمای شـهر اقدام به این امر نکردند و متشبث به بعضی اعذار شدند

...» «احمد کسروی» نیز در این خصوص می‌نویسد: «مجتهد بزرگ تبریز در این هنگام میرزا احمد می‌بود که سر دسته متشرعان شمرده می‌شد. و او به این نشست نیامد» «۱» و بدین لحاظ نمی‌بایست «اعتضاد السلطنه» از این عمل ناصر الدین میرزا تعجب کرده و به استفهام بنویسد: «نمی‌دانم شاهنشاه جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس حکم به احضار جمعی از شیخیه فرمودند. «۲»» آنچه مسلم است به استثنای علت بی اعتنائی علماء به نشست، با جوانی که با آثارش آشنا بودند می‌توان سه عامل دیگر در مورد شرکت علمای شیخی در نظر آورد: ۱- علمای درباری تبریز، غالباً از علمای شیخی مسلک بودند، که تا آن زمان هم از علائق دربار قاجار نسبت به شیخ احمد بهره می‌جستند. ۲- ناصرالدین میرزا در عنفوان جوانی تحت تأثیر معلمش ملا محمود نظام العلماء توجهی به شیخیه داشت. ۳- ممکن است چنین می‌اندیشید که: دعوی بابیت و قائمیت علی محمد شیرازی ناشی از نشر معارف احمد احسائی، و سید کاظم رشتی است و از این لحاظ علمای شیخیه به اصطلاحات و عقاید شیخ و سید آشنائی داشته از این جهت می‌توانند با کسی که خود را به چنین معارفی متکی می‌دانست در مقام مباحثه و گفتگو آیند. به هر حال، سه سند کاملًا رایج و معتبر، از جریان گفتگو و مباحثه علماء با علی بهائیان، ص: ۲۲۴ محمد شیرازی در مجلس ولیعهد به دست ما رسیده است: اول: و آن شرح مباحثه علما با علی محمد شیرازی است که ملا- محمود نظام العلما حاضر در مجلس آن را تنظیم و به دست مورخان ناصری داده است که عیناً از روی دستخط نظام العلما مرحوم میرزا رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضهٔ الصفا- ناصری آنرا ثبت کرده و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ- قاجاریه» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: «فتنه باب» و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» به فرازهائی از آن اشاره و ذکر کرده‌اند که ما ذیلًا آنرا جهت استفاده خوانندگان محترم از کتاب: روضهٔ الصفا نقل می‌کنیم: «با سید کمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم او را بر خود مقدّم نشانیدند و حضرت ولیعهد با وی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلما افتتاح باب سؤال کرده به باب گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنان است، شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است: اولًا این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تألیف کرده‌اید یا به شما بسته‌اند؟ سید باب در جواب گفت که؛ از خدا است: نظام العلما گفت: من چندان سواد ندارم، اگر از شماست بگوئید و الّا فلا، سید گفت: از من است نظام العلما گفت: معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثلًا شجره طور است.» روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی این همه آوازها از شه بود گر چه از حلقوم عبداللّه بود سید باب گفت: رحمت به شما. نظام العلما گفت: شما را باب می‌گویند، این اسم را که به شما گذاشته و کجا گذاشته‌اند و معنی باب چه چیز است و شما راضی به این اسم هستید یا نیستید؟ سید گفت: این اسم را خدا به من داده است: نظام العلما گفت: در کجا بهائیان، ص: ۲۲۵ در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور؟ سید گفت: هر جا هست اسم خدائی است. نظام العلما گفت: البته در این صورت راضی هم هستید به اسم خدائی، معنی باب چه چیز است؟ باب گفت: باب «انا مدینهٔ العلم و علی بابها» نظام العلما گفت: شما باب مدینه علم هستید؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حمد خدای را که من چهل سال است قدم می‌زنم که به خدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی‌شد، حال الحمد للّه‌در ولایت خودم به سر بالین من آمده‌اید، اگر چنین شد و معلوم گردید که شما بابید منصب کفش‌داری را به من بدهید. سید باب گفت: گو یا شما حاجی ملا محمود باشید. نظام العلما گفت: بلی. سید باب گفت: شأن شما اجلّ است، باید مناصب بزرگ به شما داد. نظام گفت: من همین منصب را می‌خواهم و مرا کافی است. حضرت شاهزاده معظم مفخّم ولیعهد فرمودند که؛ ما هم این مسند را به شما که بابید وا می‌گذاریم و تسلیم می‌نمائیم. نظام العلما گفت: بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است: «العلم علمان علم الأبدان و علم الأدیان» در علم ابدان عرض می‌کنم که در معده چه کیفیتی به هم می‌رسد که شخص تخمه می‌شود، بعضی به معالجه رفع می‌گردد و برخی منجر

به سوء هضم و غثیان می‌شود، یا به مراق منتهی می گردد؟ باب گفت: من علم طبّ نخوانده‌ام، حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد اکرم فرمود که؛ در صورتی که شما باب علوم هستید و می گوئید علم طب نخوانده‌ام با آن دعوی منافات تمام دارد. نظام العلما عرض کرد که عیب ندارد، چون این علم بیطره است و داخل علوم نیست؛ لهذا بابا بیت منافات ندارد. پس روی به باب کرده گفت که؛ علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد، پس بگوئید آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات؟ باب گفت: عین ذات. نظام العلما گفت: «پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده‌اند مرکب از ذات و علم از ذات و قدرت». «وهکذا علاوه باین ذات لا ضدّله و لا ندّله است، علم که عین ذات است ضد دارد که جهل باشد، علاوه بر این دو مفسده، خدا عالم است، پیغمبر عالم است و من عالمم، در علم مشترک شدیم، ما به الامتیاز داریم، علم خدا از خودش است، علم ما از او، پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز وما به الإشتراک و حال آنکه خدا مرکب نیست.» سید باب گفت: بهائیان، ص: ۲۲۶ من حکمت نخوانده‌ام، حضرت شاهزاده اعظم اعلم ولیعهد مکرم معظم تبسمی فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند. نظام العلما به باب گفت: که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار، مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق. شما که بابید قال را صرف کنید. باب گفت: کدام قال؟ نظام العلما جواب داد که: قال یقول قولًا. پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت: قال قالا قالوا قالت قالتا قلن و رو به باب کرده گفت: باقی را شما صرف بکنید. جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است. باز گفت: قال را اعلال کنید. باب گفت: اعلال کدام است؟ [نظام العلما] اعلال کرده گفت: باقی را شما اعلال کنید. سید باب گفت: فراموشم شده. نظام العلما گفت هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً را ترکیب نمائید، «خوفاً و طمعاً» به حسب ترکیب چه چیز است؟ باب گفت: در نظرم نیست. نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید که «لعن اللّه العیون فإنّها ظلمت العین الواحدة» سید گفت: نمی‌دانم. باز پرسید که مأمون خلیفه از حضرت رضا پرسید که «ما الدلیل علی خلافة جدّک علی بن ابی‌طالب علیه السلام؟ قال الرضا: أیة أنفسنا، قال: لولا نساؤنا قال: لو لا أبنائنا» وجه استدلال [امام رضا علیه السلام چیست وجه رد مأمون چه چیز است و کیفیت ردّ [حضرت رضا علیه السلام چیست؟ سید متحیر ماند پرسید که حدیث است؟ نظام گفت: بلی و اقامه عدلین کرد و گفت که؛ اگر دعوی بر میت بود قَسَم استطهاری هم ذکر می کردم. نظام العلما گفت: شأن نزول إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گذشت، عاص گفت: این مرد ابتر است عن قریب می‌میرد و اولادی از او نمی‌ماند. حضرت نبوی غمگین شد از برای تسلیت آن حضرت، این سوره نازل شد. حال بگوئید که این چه تسلیت است؟ سید گفت: که؛ واقعاً شأن نزول سوره این است؟ نظام العلما گفت: آری و اقامه شهود نمود. سید مهلتی خواست و نظام العلما از سر این سخن درگذشت و از در دیگر درآمده و گفت: ما در ایام شباب و جوانی به اقتضای سن مطالعه می کردیم و این عبارت علامه را می گفتیم. حال می‌خواهم شما معنی آنرا بگوئید که «إذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و چرا باید چنین باشد؟ سید تأملی کرده پرسید: این عبارت بهائیان، ص: ۲۲۷ از علامه است؟ حضار گفتند: بلی. نظام العلما گفت: از علامه نباشد از من باشد، شما معنی آنرا بیان نمائید، آخر باب علم هستید. سید جواب داد که؛ چیزی به خاطرم نمی‌رسد. نظام العلما گفت: یکی از معجزات پیغمبر عربی، قرآن است و اعجاز آن به فصاحت است و بلاغت، تعریف فصاحت چیست و تعریف بلاغت چیست؟ و نسبت ما بین اینها تباین است و تساوی است و عموم و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است؟ سید فکر بسیار کرده جواب داد که؛ در نظرم نیست. حضار متغیر شده. نظام پرسید: اگر ما بین دو و سه شک بکنید چه خواهید کرد گفت: بنا را بر دو می گذارم. عالیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد مامقانی که از فضلای عهد و مشربش بر وفق مشرب علمای شیخی بود، تاب نیاورده گفت: ای بی دین تو شکیات نماز را نمی‌دانی و دعوی بابیت می‌نمائی؟! سید گفت: بنا را بر سه می گذارم، مولانا فرمود: معلوم است وقتی که دو نشد لابد باید سه را گفت. نظام العلما گفت: سه هم غلط است؛ چرا نپرسیدید،

بلکه شک در نماز صبح یا مغرب کرده‌ام، آیا بعد از رکوع است، قبل از رکوع است، بعد از اکمال سجدتین است؟ حاجی به آخوند گفت: شما شکر بکنید اگر می گفت: بنا را بر دو می گذرام، زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی می‌خواهد آن وقت چه می کردید؟ پس جناب حجة الاسلام سؤال کرد که تو نوشته‌ای که؛ «اول من آمن بی نور محمد و علی» این عبارت از شماست یا نه؟ سید باب گفت: بلی از من است. مولانا گفت: آن وقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود. جناب علم الهدی از سید پرسید که؛ خداوند عالم فرموده است: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ و شما در قرآن خود ثلثه گفته‌اید چرا و از کجا؟ سید باب جواب داد که، ثلث نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که؛ کسور تسعه چند است؟ سید حیران ماند. نظام العلما بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده گفت:

شعر

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز و با آن سوز ساز «من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود به من بنمای تا مرید شوم و به سبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت؛ زیرا که به علم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد. سید گفت: چه کرامت می‌خواهی؟ نظام العلما جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض است، او را صحتی ده، حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که؛ چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی، ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را به او خواهیم داد، سید گفت: در قوّه ندارم. حاجی جواب داد که پس بی جهت عزت نمی‌شود، در عوالم لفظ گنگ، و در عوالم معنی گنگ پس چه هنر داری؟ سید جواب داد که من کلام فصیح می گویم و گفت: «الْحَمد للَّه‌الذی خَلَقَ السّموات» (بالفتح) حضرت شاهزاده معلم ولیعهد مکرم تبسمی فرموده بخندید و بفرمود: و ما بتاءٍ ألفٍ قد جُمعا یُکسر فی النّصبِ وَفی الجرِّ مَعا سید گفت: اسم من علی محمد با «ربّ» وفق دارد. نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی، با «ربّ» وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه دعوی بابیت. سید باب گفت: من آن‌کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا می کشید. حاجی گفت: یعنی شما مهدی صاحب الأمرید؟ باب گفت: بلی. نظام العلما گفت: شخصی یا نوعی. گفت: شخصی. نظام العلما گفت: نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدرت و مادرت چیز دیگر است. مسقط رأس آن حضرت سامره است و مسقط رأس تو شیراز است، سن مبارک او بیش از یکهزار سال است و عمر شما قریب چهل، کمال مخالفت در میانه است و آنگهی من شما را نفرستاده‌ام. باب گفت: شما دعوی خدائی می کنید؟ نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را چنین خدائی می‌باید: سید باب گفت که؛ من به یک روز دو هزار بیت کتابت می کنم که می‌تواند چنین کند. نظام گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد آخر الامر بهائیان، ص: ۲۲۹ کور شد، البته شما هم این عمل را ترک نمائید و إلّاکور خواهید شد. چون معلوم شد که سید را دعوی بی معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم- طوّل اللَّه بقائه- تطویل کلام بی حاصل، مناسب ندانستند و برخاستند و مجلس منقضی.» دوم: و آن رساله و شرحی است که «ملا محمد تقی مامقانی حجة الاسلام نیّر» فرزند مرحوم ملامحمد مامقانی حجة الاسلام، حاضر در مجلس ولیعهد می‌باشد. با توجه به اینکه مرحوم «ملا محمد تقی» در آخر رساله خود چنین نوشته است: «فارغ شد از تسوید این اوراق، منشی آن بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد التبریزی مامقانی در پانزدهم شهر شوال المکرم از سنه (۱۳۰۶ ه ق) و امید که مقبول طبع مبارک همایونی آید. معلوم و هویدا می‌شود که مرحوم ملا محمد تقی رساله مذکور را به درخواست ناصر الدین شاه قاجار- در خصوص بابیت و احوالات علی محمد شیرازی در تبریز نگاشته است.» ملا محمد تقی در این رساله در مقام ایراد بر مرقومه مرحوم ملا محمود نظام

العلما می‌نویسد: «از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند» محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهیه بکلی تغییر دادند، مقاولاتی که اصلًا اتفاق نیفتاده مذکور داشتند، بیان واقع را بالمرّه قلم نسخ بر سر گذاشته‌اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم به خط حاج محمود نظام العلما که در آن اوقات معلمی اعلیحضرت را داشت، نسبت داده‌اند. در صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم از محاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام سؤال به تکلف خیال چیزی نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی در میان است به نحوی که می‌توان گفت: کل ذلک لم یکن، عجب‌تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز در همین قضیه با همدیگر مباینت تامه دارد. «۱» بهائیان، ص: ۲۳۰ بر این اساس «ملا محمد تقی» تصمیم گرفته که محاورات مجلس مذکور را بر اساس تقریر آن توسط پدرش ملا محمد مامقانی که به تصریح ایشان مِنَ البَدو إلی الْخَتْم تقریر فرموده بوده و ایشان به علت کثرت تذکار و تکرار قرائت صورت آن مجلس به نیت یادگار به قید تحریر در آورد. البته با توجه به اینکه مرحوم ملا محمد تقی توجه داشته است که ناصرالدین شاه خود در مجلس مذکور شرکت داشته و جز با اطمینان خاطر، ذکر اقوال مرحوم پدرش موافق مصلحت نمی‌دانسته است، می‌توان نظر داد که تصریحات وی در رساله مذکور، از سندیت خاصی برخوردار است. ملا محمد تقی صورت جلسه مجلس ولیعهد و محاکمه باب را در تبریز چنین مرقوم می‌دارد: «در این بین باب را نیز حاضر کرده در یک سمت مجلس جا دادند نظام العلما به استجازه از والد رو به باب کرد و گفت: «این نوشته هایی که بعضی به اسلوب قرآن وبعضی به اسلوب خطبه‌های قیصر روم است و ادعیه به توسط اتباع شما در میان مردم منتشر است آیا از شما است یا بر شما بسته‌اند؟ گفت: از خدا است. نظام العلما گفت: هر چه از زبان شما جاری شده؟ گفت: بلی مثل صدور کلام از شجره طور. گفت: این یکی را فهمیدم این اسم باب را که برای شما گذارده؟ گفت: خدا. نظام العلما گفت: گستاخی است، خدا این شب بخیر را کجا برای شما کرده؟ باب متغیر شد گفت: من مسخره شده‌ام. نظام العلما گفت: از این نیز گذشتیم. شما باب چه هستید؟ گفت: أنا مدینهٔ العلم و علی بابها، گفت شما باب مدینه علمی؟ گفت: بلی «فَادْخُلُوا البابَ سُجّداً» نظام العلما گفت: باب حطّه هم هستی؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حالا که شما باب مدینه علمی از هر علمی از شما بپرسند جواب خواهی داد؟ گفت: بلی شما مرا نمی‌شناسید، من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می‌برید. پس والد فرمودند: سید تو اول دعوی بابیت امام را داشتی، حالا صاحب الأمر غائب شدی، گفت: بلی من همانم که از صدرالاسلام انتظار مرا می‌برید. والد از این حرف گزاف سخت برآشفته فرمود: سید! حیا چرا نمی‌کنی این چه لاف و گزاف است می‌زنی؟! ما انتظار آن امامی را می‌بریم که پدرش بهائیان، ص: ۲۳۱ امام حسن عسکری و مادرش نیز نرجس بنت یشوع است و در سنه دویست و پنجاه و شش «در سرّ من رأی» از مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد. ما کی انتظار سید علی محمد پسر سید رضای بزاز شیرازی را که دیروز از شکم مادر بیرون آمده می‌بریم؟ وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می‌آورند جمیع مواریث انبیا از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است، شما یکی از آن مواریث را در بیار ببینم؟ گفت: مأذون نیستم. والد تغیر کرده فرمودند: تو که مأذون نبودی بسیار غلط کردی و سرت را به دیواری زدی آمدی برو و مأذون شو بعد از آن بیا، صاحب الامر غیر مأذون نوبر است. گذشته از این صاحب عصر کرامات و معجزات دارد، بسم اللّه تو همین عصا را که در دست داری اژدها کن تا ما ایمان بیاوریم. پسر علم الهدی گفت: جناب آقا خدا در کتاب کریم فرموده: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ حکم آیه منسوخ است یا باقی است؟ گفت: باقی است. گفت: پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده‌ای: «واعلموا إنما غنمتم من شیء فأنّ للذکر ثلثه» آیا این تشریح نسخ قول خدا نیست؟ گفت آخر سهم امام به من می‌رسد. علم الهدی گفت: سهم امام نصف خمس است و نصف خمس، عُشر می‌شود نه ثلث. گفت: نه خیر ثلث می‌شود. حاضرین همه خندیدند. پس از سؤالات دیگر هر یک از سه نفر می‌نویسند: علم الهدی گفت: جناب‌آقا شما در کتاب خود گفته‌ای که؛ من در خواب دیدم که حضرت سید الشهداء را شهید کرده‌اند و من چند کف از

خون خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد این درست است؟ گفت: بلی. والد فرمود: تو چه عداوت با سید الشهداء داشتی که خون او را خوردی؟ مرحوم نظام العلما به شوخی گفت: آخر هند جگرخوار بود؟ جوابی از آقا نتراوید. پس والد بعد از تغیرات و تغیّر زیاد از این حرفهای گزاف او فرمود: خوب لوطی شیرازی این دیگه چه منافقی و حقه بازی است؟ وقتی که اتباع شیخ احسائی از تو سؤال می‌کنند در جواب آنها می‌نویسی؛ احمد و کاظم- صلوات اللّه علیهما- و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی که پدرش در مسئله معاد با شیخ احسائی مخالف است از تو سؤالی می‌کند در جواب می‌نویسی که؛ شیخ در معاد خبط کرده و صریحاً تکفیرش می‌کنی «و لقد أجاد السید جعفر دارابی فیما کتب فی سنا برق المحیط بالمشارق و المغارب» آن صلوات بهائیان، ص: ۲۳۲ فرستادنت چیست و این تخطئه و تکفیرت چه؟ تو اگر آدم درستی هستی چرا در سر یک ریسمان نمی‌ایستی سید سر بزیر انداخته جوابی نگفت.» سوم: ناصر الدین میرزا، پس از اتمام مجلس مباحثه در پاسخ امریّه محمد شاه قاجار نامه‌ای رسمی نگاشته است و شاه را بطور کلی از نتیجه این مجلس گفتگو آگاه ساخته است. که به قول احمد کسروی: این سند از هر باره ارجدار و استوار است زیرا نوشته رسمی دولتی است. گزارشی است که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهی نوشته. «۱» متن این نامه در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می‌شده است و ادوارد براون در صفحه (۲۵۲، ۲۵۹) در کتاب:. .. ۱۹۱۸ noigileR ibaB eht fo ydutS rof slairetaM آن را ضبط و ثبت نموده است. از لحاظ منابع موثق بهائیت کتاب: «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی، سند مستند است. وی بی آنکه متعرض محتویات نامه ناصر الدین میرزا ولیعهد به پدرش محمد شاه قاجار شود و یا با تأویلاتی، مصمم به وارونه کردن حقایق شود، گزارش ولیعهد را قبول و از آنجائی که آن را به عنوان مقدمه نتائجی مورد نظر، در مقام حسینعلی میرزا به کار گرفته است به اصالت و حقیقت آن صریحاً و آشکار اعتراف کرده است. مضافاً آنکه خود معترف است، پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی به تصرف ملتیان در آمد- یکی از محبین تاریخ، عکس برداشته و منتشر ساخته است. «۲» متن عریضه ولیعهد ناصر الدین میرزا به محمد شاه قاجار: هو اللّه تعالی شأنه «قربان خاک پای مبارکت شوم، در باب فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفتگو نمایند. حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده و رقعه به جناب مجتهد نوشت که آمده با ادله و بهائیان، ص: ۲۳۳ براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دینی و کفر او اظهر من الشمس واوضح من الأمس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام؛ امیر اصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گوئی من نائب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست. گفت: بلی حبیب من قبله من نائب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است به دلیل «ادخلو الباب سجداً» و لیکن این کلمات را من نگفته‌ام. آن که گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به کوه طور تجلی کرد. روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟ منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد. الان در من خلق می‌شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدند منم. آنکه چهل هزار از علما منکر او خواهند شد منم. پرسیدند: این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت. گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملا مرتضی قلی گفت: پس تو از این قرار صاحب الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج هزار از جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء از قبیل زره داود و عصای موسی و نگین سلیمان و ید بیضا با آن خواهد بود، کو عصای موسی و کو ید بیضا؟ جواب داد که؛ من مأذون به آوردن اینها نیستم به جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که؛ از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز

من این است از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم اللّه الرحمن الرحیم سبحان اللّه القدوس السبوح الذی خلق السموات و الأرض کما خلق هذه العصا آیهٔ من آیاته». بهائیان، ص: ۲۳۴ اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء «سمواتِ» را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان. آنگاه «الأرض» را مکسور خواند. امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الحمد للّه‌الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جدّ شماچیست؟ حضرت فرمود: آیه «أنفسنا». مأمون گفت: «لو لا نساؤنا»؟ حضرت فرمود: «لو لا أبناؤنا» این سؤال و جواب را تطبیق بکن و متعدّی را بیان نما. ساعتی تأمل نموده جواب‌نگفت. بعد از آن‌مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو پرسیدند. ندانست و سر به زیر افکنده باز از آن سخن‌های بی معنی آغاز کرد که من همان نورم که به طور تجلی کرد؛ زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجاکه آن شیفته تو بودی، شاید نور ملا مرتضی قلی بود، بیشتر از پیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر هم سپرده که دیگر از این غلطها نکند و الان محبوس و مقیّد است. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر امر همایون است.» با توجه و تعمق و مقابله سه مأخذ مذکور در باب چگونگی مجلس ولیعهد معلوم می‌شود در مجموع صورت مجلس مباینتی با هم ندارد و ظاهراً تنها در اجمال و تفصیل آنها تفاوتهائی را به وجود آورده است. «۱» بهائیان، ص: ۲۳۵ با این همه در مقام ارزیابی مجلس ولیعهد ناگزیر به بیان مسئله‌ای هستم که مرحوم زعیم الدوله به نگارش آن توجه اصولی و در عین حال بحقی کرده است. ایشان از زبان مرحوم جدش، که خود حاضر در مجلس ولیعهد بود شنید که خطاب به شاهزاده اسکندر میرزا و در مقام پاسخ سؤال او مبنی بر چگونگی مجلس ولیعهد می‌گفت: «آنان کار نیکوئی نکردند که چنین سؤالاتی نمودند. همانطور که باب از آوردن دلیل و حجت باز ماند. چه آن مرد مدعی نبوت و رسالت و دین سازی بود و اینان او را به صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع می‌آزمودند. کاش می‌دانستم به جای آن سؤالات؛ چرا از انتقاد بر اساس عقاید او خودداری می‌کنند و عدم توافق و تطبیق نظریات او را با ناموس طبیعی و فطری بشر گوشزد نمی‌کنند. باب به صراحتی تمام می‌گفت که: اوّلُ مَنْ آمَنَ بی نور محمد و علی. پس چگونه ممکن است باب به قوانین و احکام کسی که خود را از او بالاتر می‌داند رفتار کند. (ولی علمای مجلس از او شکیات نماز می‌پرسند) و از طرفی باب ادعای نیابت قائم و بلکه بابیت علم می‌کرد. پس لازم بود که بر کلیه امور واقف باشد و عجز او در آن مجلس دلیل بزرگی است بر بطلان دعوی. امر غریب این است که وی ادعای نجات قوم خود بلکه کلیه بشر می‌نماید. در این صورت چرا دعوت را در عراق یا در اروپا نکرد؟ آیا ایران تنها شایسته دعوت بود یا سایر قطعات دنیا ارزش دعوت نداشتند و اگر بعثت برای ایران بود، آیا بهتر نبود که کتاب اصلی احکام وی به فارسی باشد در صورتی که کلیه انبیا به لسان قوم دعوت کرده‌اند نه اینکه مانند باب زبان عربی را غلط بداند و در فارسی پیچیده و مرکب از حروف و اعداد و رموز جفر بنویسد و اگر منظور اغلاق و اشکال است خوب بود به زبان پهلوی می‌نوشت که کسی نفهمد و انتقاد نکند. طبق نوشته میرزا مهدی‌خان: «جدش با باب مباحثه نیز کرده و از او پرسیده است که شریعتی شریعت دیگر را نسخ نمی‌کند مگر آنکه نسبت به ما قبل خود اتمّ و احکم باشد. تو بسیاری از مواد شریعت را به عنوان اکمال و اتمام تغییر داده‌ای. اگر تو مسلمانی، که به مصداق: «الیوم اکملت لکم دینکم» دین کامل است و احتیاجی به کمال ندارد. اگر شریعت بهائیان، ص: ۲۳۶ جدیدی آورده‌ای پس عیوب و نواقص اسلام چه بود که تو شریعت تازه‌ای آورده‌ای؟ باب با تبسّم گفته: این سؤالات مقدماتی دارد که بیان خواهم کرد، اما نه امروز نه این مجلس. دوباره جد میرزا مهدی خان پرسیده که؛ صعود عیسی قبل از موت بود (عقیده اهل اسلام) یا بعد از دفن (عقیده مسیحیان)؟ باب باز گفت: این بحث وقت زیادتری می‌خواهد. صورت مکتوب منسوب به

ناصرالدین میرزا که به پدرش محمّدشاه نوشته است. کلیشه مذکور عیناً از کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی مبلّغ مشهور بهائیان عکس‌برداری شده است. عقیده جد «میرزا مهدی خان زعیم الدوله» را که آقای عبدالحسین نوائی در ذکرحواشی کتاب مرحوم «اعتضاد السلطنه» آن را پسندیده است، توجهی معقول به نظر می‌رسد. از یک طرف جوان عامی و پرمدعا و بی سوادی ادعای علم کلّ ولدنّی می‌کند، اما بهائیان، ص: ۲۳۷ مقدمات علوم و معارف را نمی‌داند و حتی از فهم بدیهیات عاجز است و از طرفی زبده علمای شهری بزرگ مانند تبریز از کسی که ادعای نبوت و مهدویت می‌کند راجع به (تخمه) کردن یا معنی عبارت علامه در باب غسل جنابت خنثی یا اعلال قال، پرسش می‌کنند و پیش خود این معنی را در نظر نمی‌گیرند که صرف دانستن این مطالب (به فرض اینکه باب آنها را می‌دانست) علامت و مجوز ادعای نیابت و مهدویت و دین سازی می‌شود یا نه و آیا مثلًا ملا محمود که این سؤالات را می‌کرده و مسلماً آنها را می‌دانسته حق داشته چنین ادعائی یکند یا نه؟ به هر حال هر چه بود باب ناتوان‌تر از آن بود که بتواند همین سؤالات سطحی و بی مورد را جواب بدهد و سرانجام به شرحی که گذشت مچش باز شد و معلوم شد که جز ادعای واهی چیزی در چنته ندارد. چنانکه سؤالات جد میرزا مهدی خان را هم جواب نتوانست بگوید و آنها را موکول به وقت دیگر و جلسه دیگر یعنی در حقیقت تعلیق به محال کرد». «۱» به گفته احمد کسروی علی محمد شیرازی: «هیچی نتوانسته و جز نمی‌دانم و نمی‌توانم پاسخی نداشت از آنسوی با غلط بافی‌های سخنان سست و خنک خود، زبان ریشخند ملایان و دیگران را به خود باز گردانیده و بار دیگر کار به چوب خوردن و غلط کردم گفتن انجامید.» «۲» در خاتمه نامه ناصرالدین میرزای ولیعهد خواندیم که: «چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند.» میرزا ابوالفضل گلپایگانی می‌نویسد: «چون در این عریضه انابه و استغفار کردن‌باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است مناسب چنین به نظر می‌آید که صورت همان دستخط مبارک رانیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم».» بهائیان، ص: ۲۳۸ بدین لحاظ و آنچه که مسلم و مشخص است توبه نامه‌ای است که علی محمد شیرازی به دستخط خود آن را خطاب به ولیعهد نوشته و به مهر خود آن را ممهور ساخته است. توبه نامه علی محمد شیرازی که یکی از مهمترین اسناد بی پایگی دعاوی علی محمد شیرازی است نه تنها مورد تأیید کتاب کشف الغطاء قرار گرفته است بلکه از این طریق سند مذکور مورد تصویب عباس افندی و بهائیان است. در پاورقی صفحه (۲۰۵) کتاب کشف الغطاء متن توبه نامه علی محمد شیرازی همراه با نامه ولیعهد ناصرالدین میرزا که شرحش مذکور افتاد از نظر مؤلف کتاب کشف الغطاء اصل این دو مکتوب و بعضی مکاتیب رسمی اخری را که مندرج می‌گردد پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی بتصرف ملتیان در آمد یکی از محبین تاریخ عکس برداشته و منتشر ساخته است. تأکید مؤلف کشف الغطاء که در صفحه ۲۰۴ به کلماتی از قبیل: «صورت همان دستخط مبارک». صورت دستخط حضرت نقطه اولی به ناصر الدین شاه به خوبی نشان می‌دهد که مؤلف کشف الغطاء مصدّق عین توبه نامه به دستخط علی محمد شیرازی است و مؤلف بهائی کتاب مذکور از آن جهت به شرح تفصیلی مجلس ولیعهد و ذکر نامه‌های متبادله بین ولیعهد و علما تبریز و انتشار صورت دستخط علی محمد شیرازی نموده است تا میان مقام علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی بهاء مقایسه کند. یا به گفته خود ایشان: «در این مقام مندرج سازیم و موازنه آنرا با الواحی که از قلم جهان قدم در سجن‌اعظم به‌جهت ملوک وسلاطین‌عالم‌نازل گردیده به‌دقت نظراولی‌البصائر واگذاریم.» صاحب کتاب کشف الغطاء بر اساس این تصریحات خواسته است نشان دهد، علی محمد شیرازی با مشاهده شکست خود در مجلس ولیعهد و تنبیه و چوب زدن او، دست از تمامی دعاوی خود برداشت و در عریضه‌ای انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است ولی میرزا حسینعلی در زندان عکّا، با تمام رنجهائی که دید میدان خالی نکرد! و حتی نامه هائی به زعم مؤلف کتاب مذکور، به ملوک و سلاطین عالم نوشت. در حقیقت کشف الغطاء در مقام موازنه بین علی محمد شیرازی و بهائیان، ص: ۲۳۹ حسینعلی میرزا، ندانسته با اثبات ضعف نفس و انابه و استغفار و التزام پا به مهر سپردن علی

محمد شیرازی خط بطلان برحقانیت علی محمد شیرازی کشیده تا به فکر خود حقانیت میرزا حسینعلی را اثبات کند؟! به هر حال به استثنای کتاب کشف الغطاء که متن کامل و جامع توبه‌نامه را عیناً از روی دستخط علی محمد شیرازی ثبت کرده است، ادوارد براون نیز عکسی از توبه‌نامه علی محمد شیرازی برداشته و کلیشه آن را در کتاب Babi of Study for Material به چاپ رسانیده است. اینک متن توبه نامه علی محمّد شیرازی را ذیلًا به استحضار می‌رسانیم:

فداک روحی

«الحمد للّه کما هو اهله ومستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمداللّه ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بریاغیان فرموده. اشهد اللّه من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقر بر کل مانزل من عنداللّه است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفراللّه ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصّه حضرت حجة اللّه علیه السلام را ادعای مبطل (می‌دانم) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام». انکار کلیّه دعاوی، به سبب یک تنبیه جزئی بود که از علی محمد شیرازی بعمل آمد. مرحوم رضا قلی خان هدایت در «روضة الصفا» می‌نویسد: «مجلس منقضی شد و بهائیان، ص: ۲۴۰ محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسماعیل خان قراجه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را به منزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند. فراشان سرکاری بنابر حسن عقیده در این کار تقدیم نکردند. به حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام، ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد». «۱» مرحوم‌میرزا محمدتقی لسان الملک به انگیزه چوب زدن علی محمد شیرازی اشاره دقیقی‌دارد. ایشان‌از زبان‌ناصر الدین‌میرزا ولیعهدخطاب به‌علی‌محمدشیرازی می‌نویسند: «چون مردی دیوانه بوده‌ای حکم به قتل تو نمی‌رانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می‌فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان به آن حضرت عجل اللّه فرجه نتواند چیره شد. این بگفت و به اعوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار به بستند و با چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلما یک تن از مردم خود را بر سر او بداشت و هی تلقین کرد که بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدین گونه همی بازگفت». «۲» میرزا جانی کاشانی در این خصوص می‌نویسد: «حضرات ملاها گفتند: بلی چون ایشان سید می‌باشند. خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و آن جناب را به خانه خود دعوت نمود و فرش به جهت زیر تنه مبارک گسترده و سید هیجده چوب به پاهای مبارک زد به عدد حروف حی و اسرار آن زیاد است. محل ذکر تو حالا- نیست. «۳» بهائیان، ص: ۲۴۱ صورت جواب علماء به توبه نامه علی محمّد شیرازی که به مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی و علی اصغر الحسنی الحسینی مختوم است. بهائیان، ص: ۲۴۲ عین خط علی محمّد شیرازی، مبنی بر توبه و استغفار از دعاوی خود. این اسراری را که میرزا جانی برای عدد هجده قائل شده است، ناشی از تصریح به بهائیان، ص: ۲۴۳ این مسئله است که سید هجده چوب به پاهای مبارک زد در حالی

که: نبیل زرندی در کتاب تاریخ نبیل تصریح می‌کند: فقط ۱۱ ضربه چوب به کف پای وی زده شد. «۱»!» از این معلوم می‌شود، که علی محمد شیرازی به سبب یک تنبیه جزئی دست از کلیه دعاوی خود برداشت و همین امر موجب آن گردید که علمای تبریز در صدر ورقه توبه نامه علی محمد شیرازی به نقل از کتاب کشف الغطاء شبهه خبط دماغ را موجب تأخیر قتل وی قلمداد کنند و چنین بنگارند: صورت جوابی که مجتهدین تبریز در صدر ورقه نوشته‌اند: «سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشراف والا، ولی عهد دولت بی زوال، أیّده اللّه و سدّده و نصره و حضور علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی (کذا) که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلاتأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود.» حرّره خادم الشریعه المطهّره محل مهرمحل مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی‌علی اصغر الحسنی الحسینی آنچه مسلم است، صورت اصلی دستخط علی محمد شیرازی در قاب عکسی در سالن قدیمی کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده است. مطلعان و کسانی که به کتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند، اذعان می‌دارد که خود صورت دستخط علی محمد شیرازی را که در قاب عکسی در سالن کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده کراراً دیده‌اند و در زمان مسؤولان وقت، آن را برداشته به کجا برده و یا تحویل داده‌اند معلوم نیست! مؤلف این کتاب در آبان (۱۳۵۳) تحقیقات جامعی در کتابخانه مجلس شورای ملی بهائیان، ص: ۲۴۴ به عمل آورد ولی مسؤولان از توبه نامه مذکور اطلاعی نداشتند و از آنجائی که احتمال داده می‌شد در صندوق کارپردازی مجلس گذارده شده باشد، کوشش به عمل آورد تا به محتویات صندوق مذکور دستیابی پیدا کند، ولی بعدها معلوم شد که توبه نامه در صندوق کارپردازی موجود نیست! از آنجائی که صاحب اصلی این سند، ملت ایران می‌باشند می‌بایست تحقیق و بررسی هائی از مسؤولان کتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سالهای ۱۳۱۵ به بعد صورت پذیرد تا از سند مذکور اطلاع دقیق و یا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده‌ها از یک دستبرد جنایتکارانه بالا رود و نقشه‌های زعمای بهائی ایران به عنوان خدمت به کتابخانه مجلس و در لباس کتابدار و مسؤول کتابخانه معلوم همگان گردد! ..

ج) اعدام مخبط

مرحوم اعتضاد السلطنه می‌نویسد: «به صوا بدید میرزا تقی‌خان، سلیمان‌خان افشار به جانب آذربایجان رفت تا باب را از قلعه چهریق آورده به معرض هلاک در آورد. «۱» حشمت الدوله حمزه میرزا «۲» برادر محمد شاه که در آن ایام حکومت آذربایجان را داشت باب را از زندان احضار کرد. و برای کسب فتوای قتل او از طرف علما وی را به همراهی چند فراش به در خانه آنان فرستاد. آنچه که مسلم است علما تبریز از اعدام کسی که شبهه خبط دماغ او همچنان به قدرت خود باقی بود، کراهت داشتند. و بنا به تصریح اعتضاد السلطنه: حشمت الدوله، چون کراهت خاطر علما را دید، شبانگاه باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن خان وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمان خان افشار را نیز طلب داشت. در آن مجلس حاجی میرزا علی احادیث مشکله را از وی سؤال کرد. باب از جواب عاجز ماند. بهائیان، ص: ۲۴۵ هیکل مذکور که در صفحه ۲۶ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است. به خطّ محمّدعلی شیرازی. و نشانه آشکاری از فکر و روح وی در نزول آیات می‌باشد! بهائیان، ص: ۲۴۶ حشمت الدوله گفت: شنیده‌ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خود آورده‌ای. اگر چنین است از بهر این چراغهای بلور نیز آیتی بخوان! باب پاره‌ای از آیت نور را با برخی از آیات ملک مختلط کرده بخواند. حشمت الدوله گفت تا آن کلمات را نوشتند، باب را گفت: اگر این آیت وحی آسمانی است، از خاطر فراموش نشود. این آیت را اعادت کن، چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگر گونه بود! .... از بیم آنکه اگر او را پنهانی مقتول سازند، دور نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و به این امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد

نمود، دست از فتنه باز ندارند گفتند که بهتر آن است که او را در میان شهر و بازار بگردانند تا تمام مردم او را ببینند بعد از آن به قتل آورند. بدین جهت میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین برداشته و به خانه حاجی میرزا باقر امام جمعه تبریز و ملا محمد مامقانی و آقا سید علی زنوزی بردند. «۱» مرحوم زعیم الدوله در کتاب: «مفتاح الابواب» با توجه به تصریحات مرحوم لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ و اقوال جد و پدرش که خود حاضر وناظر بودند و مؤلف پس از تطبیق آن با دیگر تراجم، و حتی منابع موثق با بیان و بهائیان خاصه کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندی و نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی و کواکب الدریه آواره و مقاله شخصی سیاح عباس افندی اقوال آن را صحیح‌تر تشخیص داده و آنرا محل اطمینان می‌داند، می‌نویسد: «صبح فردا ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجری (بنابر دفاتر رسمی دولتی) و صبح ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (به گمان با بیان) آن سه نفر را با عده‌ای نظامی و پاسبان به ریاست رئیس دربانان والی به خانه مرحوم حاج میرزا باقر مجتهد رئیس علمای اصولی بردند. در آنجا باب معتقدات خویش را مکتوم داشت.» صاحب ناسخ التواریخ می گوید: «مشارالیه فتوی‌به قتل باب داد ولی این‌موضوع نزد بهائیان، ص: ۲۴۷ من ثبت نیست، زیرا من بطور تواتر شنیده‌ام که مجتهد مذکور به هیچ وجه با او مواجه نشد، زیرا او مریض یا متمارض بود. آنگاه او را به خانه ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم، میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملاباشی بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند.» «هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرامی داشت، او را در صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده، مبادرت به سخن فرموده به باب چنین گفت: آیا این کتاب و نوشته‌ها از تو می‌باشد؟ باب گفت: آری اینها کتب من است و من آنها را به دست خودم نوشته‌ام، صاحب خانه پرسید به صحت آنچه در این نوشته‌ها می‌باشد اقرار و اعتراف داری؟ باب گفت: آری من به صحت آنها اعتراف دارم، صاحب خانه پرسید: آیا تو بر عقیده خود باقی می‌باشی؟ خودت که می گفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد هستم، باب گفت آری، حجة الاسلام گفت: اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به هدر رفت. چنین گفت و از جا برخاست (اگر مرحوم حجة الاسلام حکم به وجوب قتل باب داده باشد، بدین جهت نبوده که وی می گفته است: من مهدی منتظر قائم از آل محمد می‌باشم، زیرا این ادعا ملاک کفر نمی‌شود بلکه از آن جهت بوده که اعتراف به صحت مندرجات کتب و نوشته‌های خود کرده و در آنجا صریحاً ادعای پیغمبری کرده بود.) تصریح مترجم کتاب مفتاح الباب الابواب.» «در اینجا میان ناقلین اخبار اختلاف واقع شده است، صاحب ناسخ التواریخ گفته است که باب در این مجلس نیز معتقدات خویش را مستور داشت، برای نجات خود متوسل به حجة الإسلام شد، نزد او گریه و زاری کرد، به دامن ردای او چسبید؛ ولی حجة الاسلام او را طرد کرده و گفت: الان وقد عصیت من قبل و از مجلس بیرون رفت. ولی من از پدرم مکرر شنیده‌ام که می گفت: باب در این مجلس امر خود را پنهان نکرد و هنگامی که حجة الاسلام برخاست تا از مجلس بیرون برود به دامن ردایش چسبید و من اکنون فراموش نمودم که آیا صاحب خانه این قضیه را فهمید و نادیده بهائیان، ص: ۲۴۸ گرفت و یا اصلًا نفهمید پس او را مخاطب داشت و گفت: «حجت شما هم به قتل من فتوی می‌دهید؟» «آنگاه صاحب خانه او را طرد کرد و فرمود: ای کافر تو خودت بواسطه نوشته‌ها و گفته‌های کفر آمیزت به قتل خود فتوی دادی و از مجلس بیرون رفت.» «آنگاه آنها را برداشتند و به خانه سید علی زنوزی سابق الذکر بردند. مشارالیه هم با باب سخن گفتند و مطالبی از او شنیدند که عقیده به وجوب قتل او حاصل کردند و به کشتن او فتوی دادند. «من می گویم: جدو پدرم و دو نفر رفقای آنها در این مجلس حاضر نبودند و آنچه را که ذکر شد و ذکر می‌شود بطور تواتر شنیده بودند». مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام فرزند ملا محمد مامقانی که خود مستقیماً در جریان احوالات علی محمد شیرازی و اعدام او بود، در همان ایام، در رساله‌ای که به درخواست ناصر الدین شاه قاجار نوشته است، تصریح می کند که علی محمد شیرازی را: اولا به خانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند- و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت. از آنجا به خانه والد حجة الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده و آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با

کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القاء فرمود. در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد. پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج در آمده فرمودند: سید کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بیّنه و برهان کسی از او نمی‌پذیرد، آخر این دعوی‌ها که تو می‌کنی دلیل و برهانت بر اینها چیست؟ بی محابا گفت: اینها که تو می‌گوئی دلیل و برهانت بر آنها چیست؟ والد از روی تعجب خندیده فرمود: سید تو که طریق محاوره را هم بلد نیستی، از منکر کسی بیّنه نمی‌خواهد، شهود و بینه وظیفه مدعی است، من که مدعی مقامی نیستم که محتاج اقامه دلیلی باشم. گفت: چرا حرفهای من دلیل می‌خواهد حرفهای شما دلیل نمی‌خواهد؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند: ای مرد! من که به تو حالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی است نه منکر، تو هنوز در امور بدیهیه هم که بهائیان، ص: ۲۴۹ جاهلی گفت: دلیل من تصدیق علماء فرمودند: علمایی که تصدیق تو را کرده‌اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیده‌ام و تصدیق سُفَها مناط حقیقت کسی نمی‌باشد، گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد، اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیه و غیر اسلامیه علمای متبحر بوده و هستند که تصدیق مذهب خود را می‌کنند بنابراین، پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و هذا شیء عجیب. گفت: دلیل من نوشته‌های من. فرمودند: نوشتجات تو را هم اکثرش را من دیده‌ام جز کلمات مزخرفه مهمله معتلّ المعانی و مختل المبانی چیزی در آنها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت. گفت: آنهائی که این نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند. والد فرمودند: تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می‌کنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی، دیگر راه ندارد؛ اگر داری بیاور و الّا حجتی بر ما نداری؟ گفت: خیر دلیل همان است که گفتم. فرمودند: حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضورما کردی از دعوی صاحب الامری و انفتاح باب وحی، تأسیس و اتیان به مثل قرآن و غیره آیا در سر آنها باقی هستی؟ گفت: آری فرمودند: از این عقائد برگرد خوب نیست، خود و مردم را عبث به مهلکه میندار، گفت: حاشا و کلّا. پس والد قدری نصایح به آقا محمد علی کردند اصلًا مفید نیفتاد. موکلان دیوانی خواستند آنان را بردارند، باب روبه والد کرده عرض کرد: حال شما به قتل من فتوی می‌دهی؟ والد فرمودند: حاجت به فتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست. گفت: نه من از شما سؤال می‌کنم؟ فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول می‌دانم، اگر از این عقاید اظهار توبه نمائی من تو را از این مهلکه خلاص می‌دهم، پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به میدان سرباز خانه حکومت بردند». بهائیان، ص: ۲۵۰ نمایشی از فکر و روح علی محمّد شیرازی که در خط وی ملاحظه می‌گردد. این الواح به خط علی‌محمّد شیرازی است که در صفحه ۲۲ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه‌ای اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است. بدین روال مسلم می‌شود که تصریح کتاب صاحب ناسخ التواریخ و یا اعتضاد السلطنه به اعلام فتوای علماء مبنی بر اعدام مخبط، ناشی از توجهی بوده است که نسبت به ناصرالدین شاه داشته‌اند و نمی‌خواستند اعدام مخبطی را که به هیچ وجه مورد اعتنای اکثریت علماء متشخص تبریز و حتی ایران نبود، صرفاً مستند به حکم سیاسی و حکومتی کنند. در حالی که مسلم است تصمیم امیرکبیر و تصویب شاه وقت، تکلیف «حشمت الدوله» را معین کرده بود و علیرغم نظر فقها و علما و عدم شرکت آنان در بهائیان، ص: ۲۵۱ مجلس ثانی مباحثه با علی محمد شیرازی، اگر هم کسب فتوی مقدور نمی‌شد، اعدام کسی که بر او شبهه خبط دماغ می‌رفت، از نظر حکومت وقت مسلم بود و مسلم بود که به گفته ادوارد براون: «دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون‌آمیز او علما را برآن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند.» «۱» با این همه در مورد چگونگی صدور فتوای قتل علی محمد شیرازی «نبیل زرندی!» با وقاحت تمام قلب مطلب کرده و نوشته است: «باری اول او را (سید باب) در نزد ملا محمد مامقانی بردند. تا از دور دید حکم قتلی را که از پیش نوشته بود به دست آدمش داده گفت: به فراشباشی بده. دیگر پیش من آوردن لازم نیست. این حکم قتل را من همان یوم که او را

در مجلس همایون ولیعهد دیدم نوشتم و حال هم همان شخص است و حرف همان. بعد از آن به در خانه میرزا باقر پسر میرزا احمد بردند. دیدند آدمش پیش در ایستاده حکم قتل در دست اوست و به فراشباشی داد و گفت: مجتهد می گوید: دیدن من لازم نیست، پدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شده. مجتهد سوم ملا مرتضی قلی، او هم به آن دو مجتهد تأسّی نموده و حکم قتل را از پیش فرستاده و راضی به ملاقات نشد». زعیم الدوله قضایای پس از تشریفات ظاهری جمع آوری فتوای مبنی بر «اعدام مخبط» را چنین می‌نگارد: «و چون والی خاتمه کار فتاوی علما را به مستحفظین باب اعلام نمود، فرمانی صادر کرد تا باب را در جاده‌های بزرگ شهر و بازار بگردانند پس او را در حالی که کلاهی از نوع شب کلاه بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند و ملا محمد علی مذکور را به زنجیر آهنین مقید ساخته بودند و همچنان آنها را سیر دادند تا به میدان موسوم به سرباز خانه کوچک رسیدند». «این سرباز خانه دارای سه در ورودی بود. یک در که از طرف بازار عمومی وارد محوطه‌ای می‌شد که آنجا را «جبه خانه» می گفتند: یعنی محل ساختن اسلحه و از آنجا بهائیان، ص: ۲۵۲ روی آب انباری می‌آمد و سپس چند پله پائین آمده و وارد آن میدان می‌شد». «دوم: دری بود که از دالان درازی که روبروی مسجد جامع معروف به مسجد شاهزاده بود وارد آن میدان می گردید». «سوم: در کوچکی بود که از طرف میدان محل توپها که آن را میدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (دیوان جنگ) می‌نامیدند وارد آن میدان می‌شد و این در در دیوار غربی میدان سربازخانه واقع بود». «دیوارهای این میدان به اطاق‌ها و حجراتی تقسیم می‌شد که محل سکونت سربازها بود. دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام باب اختصاص داده بودند. دو عدد میخ آهنی آورده بودند و بر همین دیوار میان دو حجره از حجرات واقع در این قسمت کوبیده بودند». «آنگاه باب را از در اول وارد میدان کردند و چون به روی آب انبار رسیدند، قدری در آنجا توقف کردند؛ زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر در آنجا حضور داشتند. پدرم هم با جمعی از دوستان بالای پله‌ای که مردم را به میدان می‌رسانید قرار داشتند و همانجا هم محل توقف باب بود. پس پدرم با رفقایش جلو باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بردارد و در شهری که اشتهار دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام می کنند خون خود را نریزد ولی او به گفته پدرم توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود و علائم و نشانه‌های ترس وهراس و حواس پرتی در او دیده می‌شد». «در این هنگام سه فوج سرباز در میدان حاضر بودند: «اول فوج چهارم تبریز» «دوم فوج اختصاصی تبریز» «سوم فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران: (زیرا دولت ایران چند فوج لشکر از نصارای آشوری داشت)». «فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، اسم سرکرده بزرگ فوج اختصاصی آقاجان بیک زنجانی بود و نام سرکرده فوج بهادران سام بهائیان، ص: ۲۵۳ خان مسیحی بود». «رئیس دربانان والی نزد سر کرده فوج اختصاصی آمده، حکم قاضی را به اعدام باب و رفیقش به او نشان داد. ولی سرکرده مذکور از اطاعت حکم قاضی امتناع ورزید. عذر وی این بود که او مردی سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه خود باید اطاعت کند و نمی‌تواند حکم غیر وزارت متبوعه خود را اطاعت کند». آنگاه رئیس دربان جلو سرکرده فوج مسیحی آمد و حکم قاضی را به وی نشان داد. او اطاعت کرد و یک دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانیها «بلوک» نامیده می‌شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد. سردسته آنها (غوج علی سلطان) مسلمان طسوجی خوئی بود. پس سردسته مذکور دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس باب و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته، آنها را در قسمت چهارم میدان جلو آن دو میخ آهنی سابق الذکر آورد. با ریسمان محکمی دو شانه آنها را محکم بستند و سپس آنها را بقدر سه ذرع از روی زمین بالا کشیدند. روی آنها به طرف دیوار بود ولی ملا محمد علی به سر دسته مذکور التماس می کرد که روی او را به طرف تیراندازان برگردانند، تا تیرهائی را که به سوی او می‌آید ببیند او هم خواهشش را قبول کرد. باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای باب قرار بدهد ولی این خواهشش پذیرفته نشد. آنگاه فرمانده کل فوج یعنی سام خان فرمان پیش فنگ داد و سربازان تفنگ‌ها را به شکل سلام بلند کردند. مردم همه سکوت کردند، چنانکه گویا نفس‌ها قطع شده بود، دلها به طپش افتاد، بندها به

لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می‌شد و چنان سکوت بر مردم حکومت پیدا کرد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود. دل‌ها و نبض‌ها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربانات آنها شنیده شود. در این هنگام سام خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ حکم بهائیان، ص: ۲۵۴ کرد، پس سام خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سرکرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد. آنگاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت وقتی دودها بر طرف شد، معلوم شد که ملا- محمد علی تیر خورده است. ولی در این حال باب را صدا می‌زد و چنین می‌گفت: آقای من آیا از من راضی شدی؟ اما باب پس تیر به طناب وی خورده، طناب بریده شده و او به زمین افتاده بود و فوری بدرون یکی از حجره‌های سربازخانه که نزدیک محل سقوط وی بود، فرار کرده و در آنجا پنهان شده بود. تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب و فرارش را ببینند. و چون مردم باب را ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند، پیش خود چنین فکر می‌کردند: آیا باب به هوا پرواز کرده؟ آیا به آسمان بالا- رفته؟ آیا از نظرها غائب شده؟ سرکرده فوج و سرجوخه‌های لشکر از هیجان مردم و هجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت، آنگاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند. سرکرده صد نفری غوج علی سلطان وی را در یکی از حجرات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید، با مشت بر پشت گردن او می‌زد و او را به مردم معرفی می‌کرد. آنگاه دو مرتبه مانند اول با طناب بستند و تیربارانش کردند. در این مرتبه چند تیر بر پشت و بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش جز صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد. پس جثه‌اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خاطر و از وسواس وهم و خیال بیرون آمدند. و بر آنها معلوم شد که باب به هوا پرواز نکرده به آسمان بالا- نرفته و از انظار غائب نگشته و فقط چند لحظه‌ای میان حجره میدان پنهان گشته است. آنگاه جسد آنان را پائین آوردند، پاهای آنها را با طناب بستند و در کوچه و بازار کشیدند تا دروازه خیابان و از آنجا به میدان سربازخانه رسیدند. پس آنها را مقابل فوج وسط، میان خندق انداخته خوراک سباع و طیور شدند.» بهائیان، ص: ۲۵۵ این است آنچه صاحب ناسخ التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده‌اند و این جریان از هر جهت با گفته پدرم موافق است مگر در دو مسئله: اول اینکه پدرم آن سرکرده صد نفری را که بر پشت گردن باب می‌زده است ندیده بود. دوم: پدرم تصدیق نمی‌کرد که جثه باب را در کوچه و بازار تا کنار خندق کشیدند. اینک متن کلام مرحوم پدرم: «آنها دو نردبان آوردند و جُثّه را میان آن نردبان‌ها گذاشتند. از میدان بیرون بردند و در میان خندق مذکور انداختند. قول اول هم بُعدی ندارد؛ زیرا ممکن است بعد از بیرون بردن از میدان جثه آنها را از نردبان پائین آورده باشند و چنانچه ذکر شد با طناب آنها را در میان کوچه و بازار کشیده باشند ولی من این قسمت را ندیده باشم. کلام مرحوم والد تمام شد». «این واقعه در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ واقع شد و بنا به گفته بابیان در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ واقع گردید». «۱» اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب «۲» در مورد جسد علی محمد شیرازی پس از اعدام می‌نویسد: «و جسد او را چند روز در میان شهر به هر طرف می‌کشیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و طعمه سباع شد.» و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ- سلاطین قاجاریه- می‌نویسد: «جسدش را روزی چند میان شهر به هر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد جانوران ساختند». «۳» و «میرزا محمد مهدیخان زعیم الدوله» «۴» «میرزا رضاقلیخان هدایت» در روضة الصفا نظر مذکور را تأیید کرده و «کنت دوگوبینو فرانسوی» در فصل دهم از کتاب: «مذاهب و بهائیان، ص: ۲۵۶ فلسفه در آسیای مرکزی» «۱» به شهادت تمامی محققان و مورخان می‌نویسد: «جسد او در خندق بیرون شهر تبریز خوراک درندگان شد». ولی از نظر منابع بهائی، جسد علی محمد شیرازی خوراک درندگان و حیوانات نشد. چنانچه عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح «۲» و عبدالحسین آواره در کتاب: کواکب الدریه «۳» به آن تصریح کرده‌اند، ولی میرزا یحیی صبح ازل در کتاب: «مجمل بدیع فی وقایع ظهور منیع» می‌نویسد: «پس از واقعه مذکور (اعدام باب) حاجی سلیمان خان اشخاصی را مهیا نمود که آن جسد را با مرفوع آقا

محمد علی برداشته و تفویض به او کنند. نظر به آنکه از ضرب گلوله با هم آمیخته شده بود در یک صندوق نهاده و پیچیدند. بدین واسطه حقیر هم تصرفی ننموده در همان صندوق در یک جا به امانت بود تا آن که دزدیدند. از قرار معلوم پیراهن و لباس ایشان را کنده بودند. چون عادت ایرانیان است، بر خلاف یهود که قرعه به پیراهنی زدند (کذا؟) و زیر جامه‌ای که با ایشان بود نشانه تیر شده بود. حاجی سلیمان خان آورده بود». بر این اساس میرزا یحیی خود اظهار بی اطلاعی از هر چیز حتی جسد و کفن حریر و محل دفن می‌نماید. دیگر آنکه بیان میرزا یحیی در اینکه جسد را «دزدیدند» نکته‌ای است که هیچ جا دیده نشده و بدون شک هر چند تصریح نشده، منظوراز کسانی که جسد را «دزدیدند» دشمنان او یعنی بهائیه، پیروان میرزا حسینعلی بهاء اللّه بوده‌اند والا مسلمین توجهی به جسد نداشتند و اگر دسترسی پیدا می‌کردند علی رؤس الاشهاد آنرا از میان می‌بردند و از کسی ترس نداشتند. در حالی که طبق نوشته عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» نعش علی محمد شیرازی توسط سلیمان خان افشار از خندق دزدیده شد. نخست به کارخانه حریر بافی «حاج احمد میلانی» بابی برده شد و سپس از آنجا به تهران و پس از مدت حدود ۶۰ بهائیان، ص: ۲۵۷ سال بعد به حیفا- اسرائیل- حمل، و در محل مخصوصی به نام «مقام اعلی» دفن گردید. آقای عبدالحسین نوائی در تحلیل نهائی اقوال مذکور، به نتیجه‌ای اشاره کرده است که ذکر آن در این مقام مناسب به نظر می‌رسد: وقتی که انسان با مراجعه به کتب ایشان جزئیات امر را مطالعه کند فکر می‌کند که از جسدی مشبک و پاره پاره بعد از این چند سال چه می‌ماند و از آن گذشته جسد مومیائی نشده چطور نمی‌پوسد و بوی نمی‌گیرد. در صورتی که جسد انسانی پس از یکی روز متعفن می‌شود به حدی که از تحمل آدمی خارج می‌گردد. هرگز بدین مطالب، عقل سلیم تسلیم نمی‌شود و آنچه نقل شد صرفاً برای نشان دادن کلیه عقاید مختلف است والا طبیعی‌ترین مطلب همان است که در طی سه روز افتادن در خندق جانوران چیزی از آن باقی نگذاشته‌اند. «۱»

چ) نقد آثار

علی محمد شیرازی پیرامون کتابهائی که نگاشته است، مدعی چند فضیلت است: ۱- در سوره دوم از کتاب: «أحسن القصص»- تفسیر سوره یوسف- می‌نویسد: «وانا نحن قد جعلنا الایات حجة لکلمتنا علیکم افتقدرون علی حرف بمثلها فأتو برهانکم ان کنتم باللّه الحق بصیرا تاللّه لو اجتمعت الانس والجن علی ان یأتو بمثل سورة من هذا الکتاب لن یستطیعوا ولوکان بعضهم لبعض علی الحق ظهیراً» و در سوره (۵۲) کتاب مذکور، تأکید مجدد می‌کند، و می‌نویسد: «وان کنتم فی ریب مما قد أنزل اللّه علی عبدنا هذا فاتو با حرف من مثله وادعو الذین قد زعمتم من دون ذکراللّه» و در سوره نهم ایضاً می‌نویسد «فوربّک الحق لن یقدروا بمثل بعض من حرفه ولاعلی تأویلاته من بعض السرّ قطمیراً وان اللّه قد أنزله بقدرته من عنده والناس لایقدرون بحرفه علی المثل بالمثل دون المثل تشبیها ذلک من أنباء الغیب». بهائیان، ص: ۲۵۸ ۲- علی محمد شیرازی «تند نویسی» را یکی از فضیلت‌های خود، و آثارش دانسته در باب عاشر از واحد رابع کتاب «بیان فارسی» می‌نویسد: «خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از آن معدن کلام ظاهر می‌گردد که اگر اولوالأفکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن را ندارند ...» چنین باوری، از نظر علی محمد شیرازی، یکی از دلائل اثبات دعوت مقام امامت می‌باشد، چنانچه در مجلس ولیعهد در برابر طلب دلیل به نظام العلما گفته بود: «من به یک روز دو هزار بیت کتابت می‌کنم که می‌تواند چنین کند؟» «۱» و در کتاب «دلائل سبعه» «۲» چنین تصریح می‌کند که: قرآنی که در بیست و سه سال نازل شد خداوند عزوجل قدرت و قوتی در آن حضرت ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز یا پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی به آن نازل فرماید. ۳- بر اساس دعاوی مذکور است که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع «۳» چنین سفارش و تأکید می‌کند که: «من بهمان حجت نقطه اولی ظاهر شده‌ام بل اعظم لوانتم تشعرون و اللّه الذی لا اله الا هو که ابداً دوست نداشته‌اند جز به نفس

ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال نماید .... و خود نقطه بیان هم روح ماسواه فداه جز به آیات استدلال نفرموده‌اند، چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند جز آیات از این مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر یک از عباد هم که طلب حجت و برهان نمودند جواب صادر که به آیات الهی ناظر باشید که چه حجت لم یزل آیات اللّه بوده و کلّ من علی الأرض را همین حجت کافی است». بدین روال، اساس نقد آثار علی محمد شیرازی را بر اساس فضیلت‌های مورد ادعا، بنا می‌نهیم. تا بیابیم آیاتی که حجت دعاوی اوست، چگونه آیاتی هستند، که هیچ کس بهائیان، ص: ۲۵۹ نمی‌تواند مانند آن «حرفی» و یا کلمه و جمله‌ای آورد و رابطه چنین شاهکارهائی با مهارت «تند نویسی» علی محمد شیرازی چگونه است؟ مؤلف قبل از دسترسی به منابع موثق باب و بهاء در کتب تحلیلی و انتقادی و درگفتگوها و مباحثات با آگاهان به بهائیت از عدم آشنائی علی محمد شیرازی به زبان عربی و «اغلاط فاحش نحوی» و «جعل کلمات» نادرست، سخن‌ها می‌شنید و در مواردی نیز با استماع یا خواندن نمونه هائی فاحش از آن اغلاط، احتمال تعصب و یا نقل اقوال بی سند را در ذهن خود خطور می‌داد. تا اینکه بر حسب تصادف به کتاب: «دائرة المعارف بستانی» که در موضوع خود یکی از برجسته‌ترین اثرهای متأخر عالم عربی است برخوردم، دیدم ایشان نیز در ذیل کلمه «بابیه» می‌نویسد: «کتابه هذا یحتوی علی کثیر من العربی المسجّع و بعض الفارسی إلّا أن العربی منه کان ملحوناً فلما سئل عن سبب وقوع اللحن فی هذا الکتاب المنزل مع ان اللحن نقص، أجاب بأن الحروف و الکلمات کانت قد عصمت و اقترفت خطیئة فی الزمن الأوّل و عوقبت علی خطیئتها بأن قیدّتْ بسلاسل الإعراب و حیث بعثتنا جائت رحمة للعالمین فقد حصل العفو عن جمیع المذنبین و المخطئین حتی الحروف و الکلمات فاطلقت من قیدها تذهب إلی حیث شاءت من وجود اللحن والغلط». «۱» بهائیان، ص: ۲۶۰ (کتاب بیان او محتوی است از جملات عربی و مسجع فارسی، با این تفاوت که جملات عربی آن مملو از اغلاط است. هنگامی که او را از علت چنین غلط هائی پرسش کردند، جواب داد: حروف و کلمات در گذشته مرتکب معصیت شده بودند و به این بهائیان، ص: ۲۶۱ خاطر، خداوند جهت عقوبت گناهشان، آنان را به زنجیر اعراب زندانی ساخت. چون من از جانب خدا برانگیخته شدم و بعثت من برای همه عالمیان رحمت است. لذا خداوند گناهکاران حتی حروف و کلمات را عفو کرد و آنها از زندان اعراب آزاد شدند. تا بهر سوی که می‌خواهند رهسپار شوند.) «۱» بیان «بستانی» از یک سوی مؤید نویسندگان مسلمان در نقد آثار علی محمد شیرازی بود و جواب علی محمد شیرازی در متن مذکور، مؤید عوارضی به نظر می‌رسد که مصدق خبط دماغ است. چنانچه ادوارد براون، تلوّن افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس علی محمد شیرازی را از جمله عوامل آن دانسته که علماء را بر آن داشت تا به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند. ۹ The Babi Religions P. S بعدها که به کتب علی محمد شیرازی دسترسی پیدا کردند، توجه به این نکته که آثار علی محمد شیرازی نه تنها فاقد ارزش‌های ادبی است، بلکه انشاء و نثری را ارائه داده است که مملو از اشتباهات است و چنین آثاری نه تنها حجت دعاوی وی نیست، بلکه از نظر عربیت حتی یک طلبه درس خوانده غیر عرب نیز نمی‌تواند برای اثبات سواد عربی خود به آنها استنادی کند، یا مقبول صاحب فضلی غیر عرب، و یا آشنا به مقدمات کتابت و قرائت افتد. جهت دستیابی به شناختی عمومی از آثار علی محمد شیرازی که آنها را حجت بهائیان، ص: ۲۶۲ خود می‌خواند و بعدها مدعیان جانشینی، حجت خود را بر آن استوار می‌سازند، ذیلًا به ذکر نمونه هائی اکتفا می‌کنیم: ۱- در لوحی که در صفحه ۱۸ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، علی محمد شیرازی خود را قائم موعود و زمانش را روز قیامت معرفی نموده و می‌گوید: اول کسی که با قائم بیعت کرد محمد رسول اللّه بود و بعد الاقرب فالاقرب و امروز کسانی که به باب ایمان می‌آورند اهل نور و رستگارند و صریحاً اعلام می‌نماید که محمد و همه شهدای او و هرکس به خدا و آیات او ایمان آورده به دنیا رجعت کردند. اینک متن اصلی را جهت ملاحظه صاحبان فضل و ادب تقدیم می‌داریم. بی آنکه خود نظری ارائه دهیم: هو الاعلی بسم اللّه الامنع الاقدس قل هو الظاهر فوق خلقه و هو المهیمن القیوم شهداللّه انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق مایشاء بامره انه علی کل شیء قدیراً قل

اللَّه حق وان مادون اللَّه خلق و کل له عابدون قل اللَّه یخلق ما یشاء بامره لن یغرب من علمه من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا مابینهما إنّه کان بکل شیء علیما و انه کان علی کل شیء قدیراً ان یا محمد یصلی اللَّه علیک و ربک و علی الذینهم شهداء من عنده، ثم علی ابواب الهدا و الذینهم آمنوا باللَّه و آیاته فاولئک هم یصلون علیهم ثم لیسلمون و انّ مثل ذلک الأمر کمثل نارالله التی یظهرها یوم القیمة، إنّ الذین هم دخلوا فیها فاذاهم یوقنون انه هو قائم الذی ینتظرون یومه من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما و کل بأمره یعملون قل ان یوم القیمة یومئذ قد قضی خمسین ألف سنة و کل کانوا عنه محتجبین و لم یبق روح البیان فی فؤاد الا ما قد استثنی اللَّه بفضله حروف وجهه او من شاء من حروف خلقه انه کان ذافضل عظیماً قل انا قد بدأنا ذلک الخلق و انا لنعید نهم و عداً علینا اناکنا قادرین قل ان الذی خلق محمداً من قبل لیخلقنه من بعد یوم القیمة ثم الذینهم شهداء من عنده ثم من یشاء اللَّه من النبیین و الصدیقین انه کان علی کل شیء قدیراً قل ان من بایع بهائیان، ص: ۲۶۳ بالقائم محمد رسول اللَّه ثم الاقربون هم الاقربون قل ان یومئذ کل من دخل فی الباب سجد اللَّه رب السموات و رب الارض رب العالمین فأنه هو نور باذن ربه و ان بمثل ذلک یجزی الصابرین قل ان اصحاب النور هم یومئذ اصحاب الرضوان و اولئک هم الفائزون. قل ان اولئک هم جنداللَّه و اولئک هم علی الارض ظاهرون ولتظهرن علی الارض کلها باللَّه فان مافیها و کان علیها لایملکه احد الا اللَّه و کل عبادله و کل له ساجدون و ان کل ما فی السموات و الارض و ما بینهما قد خلق للذین هم کانوا باللَّه و آیاته من قبل و من بعد موقنین قل ان محمد و الذینهم شهداء من بعده و کل من آمن باللَّه و آیاته قدرجعوا الی الجنات التی کل بهایوعدون قل تلک الدار الاخرة حیوان باذن ربی و ان أهلهاهم بآیات اللَّه یرزقون قل اناقد انشأنانشأة الاخری و ارفعنا ماکان الناس به یعلمون فضلًا من لدنا انا کنا بالخلق راحمین فلتملکن فی سنة التی انتم فیها تظهرون ماقد احل اللَّه لکم و لاتصبرن فیها فان الامر کله للَّهو کل الیه لیرجعون فلتامرون ان یتلو الناس آیة اول الکتاب فی کل حین و قبل حین و بعد حین اللَّه أبهی اللَّه اعلی اللَّه اعظم اللَّه أنور اللَّه اکبر اللَّه اظهر. از لوح مذکور به خط علی‌محمّد شیرازی، کلیشه‌ای تهیّه کرده‌ایم که ذیلًا توجّه و تأمّل پژوهندگان را به آن جلب می‌کند. بهائیان، ص: ۲۶۴ ۲- در لوحی که در صفحه ۱۴ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و اقا سید حسین کاتب» چاپ شده است، علی محمد شیرازی چنین نوشته است: «ان یا خلق اللَّه کل تقرؤن ثم لتؤمنون و توقنون اللَّه اظهر هو الا علی بسم اللَّه الامنع الاقدس شهداللَّه انه لا اله الا هو له الخلد و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق مایشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیراً ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک ملکا تنادی بین یدی القائم انه قدظهر بأذن ربه ذلک من فضل اللَّه علیک و علی الناس لعلهم یشکرون ان یا علی اننی انا نارالله التی یظهرها اللَّه یوم القیمة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یعرضون ثم هم فی الجنّة یسطون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجد اللَّه رب السموات و رب الارض رب العالمین فاذا یزید اللَّه علی نارهم عدد الباب و لیجعلن لهم نورا فاذاهم یعلمون ذلک قائم الذی کل ینتظرون یومه و کل به یوعدون اناقد صیرنا یوم القیمة خمسین الف سنة لیمحض کل شیء حتی لایبقی الا وجه ربک ذوالعزة و الجلال و ماشهدنا علی روح ایمان یومئذ الا فی عدد الوجه و انا کنابه عالمین و ان أول من بایع بی محمد رسول اللَّه ثم علی ثم الذینهم شهداء من بعده ثم ابواب الهدی ثم ماقد قدراللَّه له ذلک الفضل من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الذینهم باللَّه و آیاته موقنون من حیث لایعلمون فاذالیشهداللَّه علیهم بما قد دخلوا نارالله التی کل بها لیمحصون فاذا یبعثهم اللَّه من مراقد انفسهم و یخلقهم بمثل ماقد خلقهم اول مرة انه کان علی کل شیء قدیراً قل ان اللَّه بما قدنزل من قبل من الایات فی ام الکتاب قد خلق محمداً ثم ماشاء کذلک یخلق اللَّه یومئذ مایشاء بقوله کن فیکون و من ینتظر بعد هذا ظهور مهدی اورجع محمد او احد ممن آمن باللَّه و آیاته فأولئک مالهم من علم الی یوم یرحضی اللَّه و من آمن بی ذلک یوم القیمة فاذا کل فی خلق جدید انا قدبدأنا ذلک الخلق و انا لنبیدنهم و عداعلینا اناکنا قادرین و من یرزق من بعد بما قدرزقوا من قبل من کل ما هم به بهائیان، ص: ۲۶۵ لیدینون فأولئک هم لایحل علیهم بما قد نزلنا من قبل فی القرآن اناکنا نستنسخ ماکنتم تعلمون انا قد انشأنا نشاة الاخرة و ادفعنا کل ماکان الناس به لیدینون قل ان الهواء یطهرکم بمثل مایطهرکم الماء ان یا عباداللَّه فاشکرون و من

یعمل بعد ان یوصل الیه حکم حجت ربک فلایقبل عنه من شیء و ان یومئذ کل مثل الذین اوتو الکتاب من قبل مالهم من حکم الامن یدخل فی دین اللّه و کان من المخلصین و من قیلو آیهٔ من الکتاب اویروی حدیثاً من بعد یرید ان یعمل به فأولئک مثلهم کمثل الذین کانوا من قبلهم فیدخلهم اللّه ربهم فی دین الحق انه کان علی کل شیء قدیراً قل لواجتمع الناس کلهم أجمعون علی أن یأتوا بمثل ذلک الکتاب لن یستطیعوا ولن یقدروا و لو کانوا علی الارض عالمین فلتأمرون الناس کلهم أجمعون أن یقرؤا باللیل و النهار آیهٔ التی قدنزلناها فی اول الکتاب لیرزقن برزق اللّه و کانوا باللّه و آیاته موقنین قل انما الدین بعدالدین ان تؤمنوا باللّه و آیاته ولتنصرن اللّه فی دین الحق بما انتم بین یدی اللّه ولتنصرن الذین قد رجعو الی الحیوهٔ الاولی و لتأخذن حق اللّه بأذنه انه کان بکل شیء علیما سبحانک اللهم فأشهد علی فأننی انا مافرطت فی الکتاب الاول من شیء بما نزلت فیه انه لااله الا انا ایای فالتقون لتوقن کل نفس بما قد فصلت فیه ان لاتکن من بعداللّه و آیاته حدیثاً کان الناس به یؤمنون سبحانک اللهم قدقضی خمسین الف سنهٔ یوم القیمهٔ فاذا لاجعلن النار من قددخل فی الباب نورارحمهٔ من عندک انک کنت ذارحمهٔ عظیماً قل اللّه حق و ان مادون اللّه خلق له و کل له عابدون یا خلق للّهاللّه لا اللّه الّا هو و اننی انا اول العابدون انه لمحمدها و قل انه لمهدی موعود فی ام الکتاب قل انه صاحب حق کل به یوعدون قل انه قائم حق کل به موقنون و انا قد نزلنا ذالک الکتاب رحمهٔ من لدناللعالمین لئلا یقول احد علمنی اللّه ظهور مهدی اورجع محمد والذین هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لکنت من المحضرین قل ان اللّه ربی لغنی علیم.» بهائیان، ص: ۲۶۶ تصویر ص ۲۶۸ بهائیان، ص: ۲۶۷ ۳- همچنین علی محمد شیرازی کتاب: «دلائل السبعه» خود را به جملاتی مزین! کرده است. که عیناً قسمتهائی از آن کلیشه و به استحضار پژوهشندگان می‌رسانیم: تصویر ص ۲۶۸ بهائیان، ص: ۲۶۹ ۴- علی محمد شیرازی در کتاب: «بیان» که بابیه آن را مهمترین آثار وی به شمار آورده است، از جمله آیات خداوندی! به اشکال ذیل رقم شده است. بهائیان، ص: ۲۷۱ تصویر ص ۲۷۴ بهائیان، ص: ۲۷۲ تصویر ص ۲۷۵ بهائیان، ص: ۲۷۳ تصویر ص ۲۷۶ بهائیان، ص: ۲۷۴ تصویر ص ۲۷۷ بهائیان، ص: ۲۷۵ تصویر ص ۲۷۸ بهائیان، ص: ۲۷۶ بر اساس نگرش ادبی، بر آثار علی محمد شیرازی است، که جمیع محققان امر بابیت و بهائیت، مقام عقلی، ادبیات آثار علی محمد شیرازی را در سطحی بسیار پائین و ناچیز دانسته‌اند. مرحوم علامه شیخ محمد هادی تهرانی، در مقدمه‌ای که بر کتاب منهاج الطالبین حاجی حسینقلی که در رد مسلک باب و بهاء نگاشته است، پیرامون نقد ادبی ... آثار علی محمد شیرازی می‌نویسد: «وعلی هذا النمط تکلم بهذیان یکشف عن جنونه و حمقه و فی مواضع آخر (وانّ یوسف أحب ألی أبینا منا قدسبق من علم اللّه حرفاً مستسراً مقنعا علی السر محتجبا فی سطر غائباً فی السر المستسر مرتفعاً عما فی ایدینا و ایدی العالمین جمیعاً). فمثل هذا الکلام لایحتاج الی الابطال و انما یتوقف ابطال دعوی صاحبه إلی نشر کلماته و إظهار معجزاته و کراماته و لعمری أنّه قد بلغ درکات الهذیان و القباحهٔ حدّ الإعجاز» از سوی دیگر علومی که در آثار علی محمد شیرازی، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است: همانا علم کیمیا، علم سیمیا، علم حروف، طلسمات، قرطاس، تسخیرات است! در کتاب «پنج شأن» علی محمد شیرازی می‌نویسد: «واللّه کل علم تجذب به نفس عن کل ماخلق و یخلق من کل شیء مثل ما انتم فی القرطاس تحکیون اوفی التسخیر تذکرون اوفی الفرق و الوصل تحدثون وللّه علم الطلسمات کلهن من قبل و من بعد قل ان اللّه لیحبن ذلک العلم و انه علم الاعداد الحروف مثل ما انتم فی الباء صورهٔ الاثنین تکتبون قل ان هذا العلم ممتنع منیع من اوتی فضلا عظیماً و انا لنحین ان تنشئن فی ذلک العلم من کتاب حتی یستضیئن بذکره المتدققون. «۱»» (و برای خدا است هر علمی که جالب باشد برای نفوس در گذشته و آینده مانند علم قرطاس که حکایت می‌کنید و یا مثل علم تسخیر که ذکر می‌کنید و یا از قسمت وصل و فصل خبر می‌دهید و برای خدا است تمام علم طلسمات در گذشته و آینده و بگوی که خداوند دوست می‌دارد این علم را و آن علم اعداد و حروف است مثل اینکه عدد حرف بهائیان، ص: ۲۷۷ (ب) دو می‌باشد و بگوی که علم بسیار پر قیمت است و به هر کسی که داده شده فضیلت زیادی داده شده است و ما دوست می‌داریم که در این کتابی بنویسیم تا اهل تحقیق از آن استفاده کنند.) علی محمد شیرازی در این خصوص حدود (۱۵) صفحه از کتاب خود را به علوم مذکور و اصطلاحات غریبه اختصاص داده است و در

مقابل در باب عاشر از واحد رابع کتاب بیان می‌نویسد: «و نهی شده از انشاء مالایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعملهٔ و ما یشبهه هذا و ماقد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للتأدبین ما یعرف الفاعل و المفعول و مادونهما من شؤنها اومادون ذلک لن یغفراللّه العبد اذا اشتغل». (و نهی شده است از انشاء علومی که فائده ندارد و انسان را بی نیاز نمی‌کند مانند علم اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغاتی که غیر مستعمله است و نظیر آنها و آنچه در علم صرف و نحو تفصیل داده می‌شود، زیرا مقداری که کفایت می‌کند اهل ادب و محصلین را، به اندازه یادگرفتن قواعدی است که امتیاز فاعل را از مفعول بدهد، و اما آنچه به جز اینها است خداوند نخواهد بخشید کسانی را که اشتغال به آنها داشته باشند). جالب توجه در این است که حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» که در واقع آن را برای اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است، بدون توجه به این علائق علی محمد شیرازی که علوم مذکور را از جمله علوم الهی تلقی کرده! در رد نظریه حاج محمد کریم خان کرمانی می‌نویسد: «از جمله علوم مهم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان اللّه با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورد .... هویدا است که اینگونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علومی که مردود است، نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج معراج می‌شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدود محجوبه حمل نفرموده». بهائیان، ص: ۲۷۸ به هر حال علوم مورد توجه علی محمد شیرازی در برگیرنده غالب نوشتجات اوست. به نحوی که می‌بایست تألیفات او را با توجه به «طلسمات، کیمیا، سیمیا، و علوم حروف و ...» مورد رسیدگی قرار داد. با این همه توجه بر این مسئله در آثار علی محمد شیرازی ضروری است که کتب ایشان در زمینه‌های دیگر از اشتباهات زیادی برخوردار است که اهل تحقیق در آثار خود به آنها اشاره‌های دقیق و ظریفی کرده‌اند که لایحصی است. از این رو به خاطر رعایت اختصار در کلام، ذیلًا به چند نمونه اشاره می‌کنیم و از موضوع می‌گذریم: ۱- مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب می‌نویسد: «وقتی کتابی از کتب وی که به دست مریدانش بود در مجلس مرحوم میرزا آقا خان نوری که صدراعظم بود آوردند و به این چاکر آستان خسرو عجم دادند. چون لختی ملاحظه کردم دیدم نوشته است: قوام عالم بروجود هیجده تن باشد: اول خود من که سید علی محمد بابم، پس مطلب را به صدر اعظم گفتم زیاده مایه تعجب و اسباب خنده شد.» ۲- مرحوم میرزا صالح اقتصاد مراغی در کتاب «ایقاظ» یا بیداری در کشف خیانات دینی و وطنی بهائیان می‌نویسد: «آقای سید باب می‌نویسد: «نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که اهل حکمت و بصیرت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محقق می‌دانستند نه این بود که می‌خواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست می‌داری که یقین حاصل نمائی و مؤمن بشوی امت داود را هم مثل خود تصور کن که اگر یقین می‌نمودند که موسی همان پیغمبر است که داود خبر داده احدی از امت آن خطور دون ایمان نمی‌کرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اوّل این ظهور دو هزار و دویست و هفتاد سال گذشته و هنوز در حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدای گمان می‌کنند که مثابند حال بین ما بین خود و خدائی که ادعا می‌کنند نزد یهودی‌ها لاشیء است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی پانصد سال تربیت شدند تا آنکه به بهائیان، ص: ۲۷۹ کمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی به ایشان از ظهور عیسی ظاهر شد و قلیلی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آورده مابقی همه کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می‌خواستند که به آنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین ننمودند و ماندند که تا الان مانده‌اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و بین خود وخدای خود را مثاب می‌دانند حال بین که ادعائی که می‌کنند ما بین خود و خدا ما یقین نکردیم که عیسی همان پیغمبر است که موسی خبر داده الی آخر بعداً «آقا میرزا غلامحسین حکیم بنابی» برداشته سؤال می‌کند اینکه سید باب مسئله داود را می‌نویسد این چه نوع است؟ عباس افندی جواب داده رفوگری می‌کند فوراً اشتباهات کفّار را در حق

اسلام به میان حرف می‌آرد که کلّاً منافی همدیگر است و عین کلمات سید باب شهادت می‌دهد که نه از قلم کاتب افتاده ونه داودی دیگر موجود بوده مکتوب عباس افندی در جواب سؤال شخص مذکور این است.» «به واسطه جناب امین جناب میرزا غلامحسین طبیب بنابی علیه بهاء اللّه الابهی» «هو اللّه» «ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید هر چند ابداً فرصت تحریر نیست ولی با وجود این مختصر جواب مرقوم می گردد و این نظر به محبت روح و فؤاد به آن معدن حب وداد است حکایت حضرت داود را جواب مفصل به شخص دیگر مرقوم گردیده صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است این از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد مخصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده‌اند بل اشد از این چنانچه در زمان حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل شد أَنْتُمْ وَ ماتَعْبُدونَ حَطَبُ جَهَنَّم گفت و اللّه ان محمداً قد سقط بقوله زیرا به صراحت در قرآن می‌فرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت می‌فرماید که مسیحیان عبادت مسیح می کنند و معتقد به الوهیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذباللّه حطب جهنم است و حال اینکه مقصود در آیه بهائیان، ص: ۲۸۰ مبارکه معبودهای حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود «۱» انسانی و از ذوی العقل باری در جای دیگر پیش در حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته؟ فرمودند: خدا، عرض کرد: گوشت او آیا حلال و پاک است؟ فرمودند: حرام و نجس است عرض کرد: این گوسفندی را که تو سر می‌بری و می کشی لحم او چگونه است؟ فرمودند: پاک و حلال است. فریاد برآورد که‌ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف بدهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک و حلال است. این چه بی انصافی است و این چه بی‌عقلی؟ باری از این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال علی: انا الحی الذی لااموت کلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانچه بر تورات نیز اطلاق شده است هر کلمه‌ای که فارق بین حق و باطل ست بر آن فرقان اطلاق می‌شود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدده واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل دو اسمعیل است یکی ابن ابراهیم علیهما السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار از انبیاء در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی اللّه صالح صاحب ناقه مثل نبی اللّه هود وهمچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی به اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس می‌فرماید انبیائی بودند که در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمائشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در فرقان مذکور الی آخر.» در لوح یکی از احبّای اسکندرونه در خصوص حضرت داود این عبارت مذکور: «هو اللّه» «در الواح حضرت اعلی ذکر داودی هست که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یسار است و حال آنکه حضرت داود بن یسار بعد از حضرت موسی بود لهذا مغلین و معرضین که در کمینند این را بهانه نمودند و بر سر منابر بهائیان، ص: ۲۸۱ استغفراللّه ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال این است که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی و دیگری بعد از موسی چنانکه دو اسمعیل است یک اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر، از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نموده‌اید مقصود داودبن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود، ظهور خامسی که می‌فرماید یکی خود حضرت داود است و دیگری حضرت مسیح و دیگری حضرت رسول و دیگری حضرت اعلی و خامسی جمال مبارک زیرا جمال مبارک در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند الی آخر.» «حال از ارباب انصاف متمنی است که درست به بطون کلمات مذکوره توجه فرمایند و منافات کلام را بسنجند اول اینکه سید باب به خطا رفته شکی نیست و البته شخصی که من عنداللّه نشد از این سهوها و نسیان‌ها خیلی می کند ولی با وجود این صراحت، عباس افندی رفوگری کرده می گوید: پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت عیسی که در کتاب سید باب است این غلط کاتب است. اصل هزار و پانصد سال است در حالتی که سید باب پس از اینکه

پانصدسال ما بین حضرت موسی و عیسی را می‌نویسنددر عقبش می‌نویسند که؛ از زمان ظهور موسی تا ظهور من دوهزار و دویست وهفتاد سال بود و این مطلب ثابت می‌کند که از قلم کاتب غلط نشده بلکه عین نوشته سید باب است؛ زیرا اگر آنطور بود بایستی سه هزار و سیصد سال بنویسد نه دو هزار و فلان. پس این رفوگری صحیح نشد و در اینکه دو داود هست که کار نداریم اگر چه تاریخ به غیر از یک داود بیشتر نشان نمی‌دهد، اما خود باب می‌نویسدکه داود در زبور خود موسی را خبر داد درحالی که داود صاحب زبور در اصل شریعت موسی بود نه قبل از آن، چنانچه نیز در این شکی نداریم کتاب توراة موجودی که بهائی‌ها کتب آسمانی می‌دانند شهادت بر این مسئله می‌دهد پس این رنگ نیز در رفوگری معلوم شد که نگرفت.» «۱»

ح) تفسیر ناپذیری آثار بیان

با توجه به اینکه ممکن است مبلغان بهائی در مدارک مورد استفاده فصول، مربوط به تحلیل دعاوی علی محمد شیرازی با تفسیرها و تأویل‌های نادرست قلب مطلب کنند، لازم است که به استحضار پژوهندگان برسانم که علی محمد شیرازی در کتاب بیان عربی «۱» در خصوص تفسیر و تأویل آثار بیان جزماً تصریح کرده است که: «ما أذنت ان یفسر أحد إلّا بما فسرّتُ». (اجازه ندادم هیچ کس را که تفسیر کند، مگر آنچه را که خودم تفسیر کرده‌ام) ایضاً در کتاب: بیان فارسی «۲» تأکید مجدد علی محمد شیرازی را در این خصوص چنین می‌خوانیم: «و جایز نیست تفسیر بیان إلّابه آنچه تفسیر شده از نزد شجره او». توجه داشته باشیدکه بر این اساس علی محمد شیرازی باب تفسیر آثار بیان را هم برای مؤلف و هم برای مبلغان بابیه و بهائیت مسدود کرده است!

فصل چهارم: من یظهره اللّه

الف: نص وصایت

در مبحث مبشر من یظهره اللّه مقدمتاً یادآور شدیم که علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان، مریدان خود را به ظهور من یظهره اللّه که در حقیقت پلکان نهائی کمال بیان است، بشارت و گرویدن به آن را جزء واجبات اهل بیان و موجد رستگاری واقعی آنان تلقی کرده است. چنانچه در (ب ۳، د ۲) از کتاب: «بیان» خاطر نشان می‌سازد «من یظهره اللّه کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می‌شود. مگر کسانی که به او ایمان آوردند» در حقیقت از نظرگاه بیان: «بیان میزان حق است الی یوم من یظهره اللّه و آن روز روز کمال بیان، و اخذ ثمرات آن است». به سخن دیگر مندرج در باب سابع از واحد ثانی: «اول ظهور من یظهره اللّه آخر کمال بیان است». علی محمد شیرازی با وجود آنکه صریحاً می‌نویسد: «وقت ظهور من یظهره‌اللّه را جز خداوند کسی عالم نیست. معذلک به تعیین وقت ظهور من یظهره پرداخته و آشکاراً می‌نویسد: «اگر در عدد غیاث» ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند واگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند». مطابق مأخذ مذکور من یظهره اللّه پس از ۱۵۱۱ (به عدد کلمه غیاث) و یا ۲۰۰۱ سال (به عدد کلمه مستغاث) که از ظهور باب بگذرد، ظاهر خواهد شد. بهائیان، ص: ۲۸۴ چنین پیش بینی و یا به زعم بابیان و بهائیان «بشارت» با حدود وقایعی حتی قبل از اعدام علی محمد شیرازی و تأویل هائی بر خلاف نصّ صریح، با واقع موافق نشد. میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطة الکاف» پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبری، و مردن قدوس و ... که حدوداً یک سال قبل از اعدام علی محمد شیرازی بوده است، می‌نویسد: «بعد از شهادت حضرت قدّوس و اصحابش، آن بزرگوار (منظور علی محمد شیرازی است) محزون بودند تا زمانی که نوشتجات جناب ازل «۱» به نظر مبارک ایشان رسید. از شدت سرور چندین مرتبه برخاستند و نشستند و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانیدند. «۲»» مطلب مذکور در صفحه (۲۴۴) کتاب: نقطة الکاف با تفصیل و تصریح روشن‌تر چنین می‌خوانیم: «همین که عرایض جناب ازل به حضرت

ذکر رسید در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شد و لهذا به عدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس وخاتم شریف و امثال آنرا به جهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص به وصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هرگاه من یظهره اللّه در زمان تو به اقتدار ظاهر گردید، بیان را نسخ نما و آنچه که الهام می‌نمایم بر قلب توکّل نما، اما سرّ مرحمت نمودن آثار به عدد واحد که در نهایت واضح می‌باشد که مراد باطن آن است که بر اصحاب معلوم گردد که حامل آثار الهیه بعد از آن حضرت این جناب می‌باشد و مراد از نصب به وصی بودن ایشان نیز به جهت اطمینان قلوب ضعفا می‌باشد که متحیر در حقیقت آن جناب نبوده باشند و دوست و دشمن بدانند که در فیض اللّه تعطیل نیست و امر حقّ لابد ظاهر شدنی می‌باشد اما جهت اینکه هشت واحد بیان را خود ننوشته و به جهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان اللّه بهائیان، ص: ۲۸۵ واحد می‌باشد و آن جناب به نفس خود حجت مستقل می‌باشند و مراد از من یظهره اللّه من بعد از ایشان خود «حضرت ازل» می‌باشد لاغیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید». بر این اساس می‌توان مستقیماً نتایج ذیل را مورد تصویب بابیه بدانیم: ۱- با توجه به تصریح میرزا جانی کاشانی! در صفحه ۲۳۹ کتاب نقطة الکاف مبنی بر اینکه ازل در سال آغاز دعوی بابیه، ۱۴ ساله بود؛ معلوم می‌شود. در سنه «پنجم ظهور» صبح ازل بیش از ۱۹ سال از عمرش نگذشته است که علی محمد شیرازی او را به جانشینی خود برگزیده است. ۲- صبح ازل، از نظر بابیه من یظهره اللّه است. اشاره میرزا جانی کاشانی به «وصیت نامه‌ای که در متن مذکور به آن تصریح شده است»، نیاز به توضیح بیشتری دارد. اولًا: آنچه مسلم است، علی محمد شیرازی به خط خود وصیت نامه‌ای در مورد جانشینی پس از او نگاشته و آن را به جهت صبح ازل ارسال داشته است. متن وصیت نامه مذکور در آغاز «رساله قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب «۱»» عیناً کلیشه و چاپ شده است. نص وصیتنامه، به خط و مهر علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل. اللّه اکبر تکبیراً کبیراً هذا کتاب من عبداللّه المهیمن القیوم، إلی اللّه المهیمن القیوم. قل کل من اللّه مبدؤن. قل کلّ إلی اللّه یعودون. هذا کتاب من علیّ قبل نبیل ذکر اللّه للعالمین إلی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر اللّه للعالمین قل کل من نقطة البیان لیبدؤن أن یا اسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم. ... این کتاب از خدای مهیمن قیوم است (علی محمد شیرازی) به سوی خدای بهائیان، ص: ۲۸۶ مهیمن قیوم (صبح ازل)، بگو همه آغازها از خداست. بگو بازگشت همه به خدا است. این کتابی است از علی قبل نبیل «۱» ذکر کرده است خداوند برای جهانیان به سوی آن کس که اسمش مطابق است با نام وحید «۲» بگو همه از نقطه بیان آغاز می‌شوند به درستی که‌ای همنام وحید پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شده در بیان و امر کن بر آن بدرستی که تو در راه حق بزرگ هستی. و صبح ازل از روی صورت توقیع علی محمد شیرازی در تنصیص به وصایت او استنساخ کرده و برای ادوراد براون مصحح کتاب: نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی، فرستاده است صورت دستخط مذکور، عیناً در مقدمه کتاب: نقطة الکاف از طرف ادوراد براون چاپ و منتشر شده است. لوح مذکور به خط علی محمّد شیرازی است که مبیّن تعیین جانشینی صبح ازل می‌باشد. و نیز توقیعی دیگر خطاب به کریم است که به او می‌نویسد ای اسم من به حقیقت تو مرا درباره مرآت ازلّیه از آنجهت که از خداوند حکایت کرده و برآفریننده‌اش دلالت نموده خشنود ساختی و پس از حمد خدا و توصیه درباره حفاظت از صبح ازل که محزون نشود و دستورات دیگری که به فارسی است در پایان تأکید می‌نماید که آنچه از نزد خداوند نازل شده در همه حال مانند دو چشم خود حفظ کند و اگر علی در آنجاست او را متوجّه ثمر بنماید تا از طرف خدا و به امر او به مرآت اللّه و وجهش نظر کند زیرا که ما نیز ناظریم و در این لوح چنانکه ملاحظه می‌شود صبح ازل را مرآت الازلیّه- ثمره بهیه- ثمر- مرآت اللّه و وجه اللّه خوانده است. بهائیان، ص: ۲۸۷ تصویر ص ۲۹۲ صورت توقیع علی محمّد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط صبح ازل است که از روی خط باب استنساخ کرده و برای ادوارد براون فرستاده است. بهائیان، ص: ۲۸۸ تصویر ص ۲۹۳ صورت توقیع علی محمّد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط علی محمّد شیرازی است که به

مهر وی مختوم است. بهائیان، ص: ۲۸۹ لوح مذکور به خط علی محمّد شیرازی است که مبین تعیین جانشینی صبح ازل است. و به اللّه اقدس آغاز شده خطاب به صبح ازل است که علاوه بر نمایش ظاهری و طرز بدیع تحریر ستونهای طولی و عرضی آن در آغاز هر قسمت خطا بهایی از قبیل هو هو هوانا انا هو اندهو انت انا به مخاطب نموده و من توأم و تو منی به مرآت خود گفته است و ضمن تجلیل و شکرگزاری فراوان از طلوع او در پایان می‌نویسد آنچه تو دوست داشته همانست که پروردگار عالمیان دوست دارد که بهیچوجه حزنی بر خاطرت راه نیابد. ما آنچه خواسته بودی اجابت کردیم و تو را به خودت یاری می‌کنیم و تو نفس خود را حفظ کن که اندوهی احساس ننمایی و آنچه را در قلب تو نازل می‌کنیم نگاهداری نما زیرا که ما نگاهدار تو و ادلاء تو می‌باشیم. و یک آیه از این کتاب را هر طور که خداوند بر قلبت القاء فرماید تفسیر کن که ما دوستدار آنیم و این کتاب را نگاه بدار و متذکر آن باش که هیچ حزنی در بهائیان مشاهده ننمایی و کسی که نزد خدا می‌باشد تو را یاد می‌کند و می‌گوید که ما همه به خدا و کلمات او مؤمنیم. تصویر ص ۲۹۴ بهائیان، ص: ۲۹۰ با توجه به بیان فاضل مازندرانی در شرح کلمه بیان که می‌نویسد: «نام آئین جدید و تمامت آثار صادره است «۱» معلوم می‌شود جمله: «فاحفظ مانزل فی البیان» به زعم علی محمد شیرازی متوجه حفظ و حراست از آئین جدید توسط میرزا یحیی صبح ازل نیز بوده است. به استثنای نصّ مذکور، مدارک و شواهد دیگری به دستخط علی محمد شیرازی محفوظ مانده است، که مبین تأکید وی به جانشینی صبح ازل می‌باشد. اولًا: در کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، به نصوصی بر می‌خوریم که مؤید وصیت نامه علی محمد شیرازی و نظر ما است. برای آشنائی بیشتر لازم است به بعضی از آنها اشاره و بعضی نیز جهت ملاحظه پژوهندگان عیناً کلیشه، و تقدیم شود: ۱- لوح دوم، صفحه سوم، پس از خطاب هائی به میرزا یحیی صبح ازل، (انا هو أنت هو، انت انا)! می‌نویسد: «وانا لننصرنک بک فی العالمین و احفظ نفسک ان لایحط علیک حزناً ما نزلن علیک فی فؤادک فانا کنا علیک ثم علی ادلائک لحافظین و فسر آیهٔ من ذلک الکتاب کیف یلقی اللّه علی فؤادک فأکنا لمحبین». (و ما یاری می‌کنیم تو را به خودت در عالم و حفظ کن خود را تا اندوهی به تو نرسد و آنچه بر تو نازل می‌کنیم ما بر تو و برادلاء تو حافظ هستیم و تفسیری کن آیه‌ای را از این کتاب به هر نحوی که خداوند به قلبت القاء می‌کند ما دوست می‌داریم). ۲- در لوحی که به خط سید حسین به ملا عبدالکریم قزوینی خطاب شده، می‌نویسد: «الحمد للّه‌الذی قد شاهدنی علی ظهورات سریهٔ فی حقه قبل ظهوره و آمنت به وبکلماته قبل طلوعه و ذکرته عند ربی قبل اشراقه و ما قد اجبت یا محبوبی فی ذالک الامر ذلک ما قد احب اللّه ربک وقد شاهدت کل ما ارسلت مع المسلمین من القرطاس الحمر و بهائیان، ص: ۲۹۱ الصفر و البیض و ما قد کتبت من آثار ربک رب کل شیء و قد قرئتها مرآتاً عدیدهٔ عند ربک الذی یخلق الربوبیهٔ فی من یشاء من عبادته و کل مایرسل من عنده من آثار ذلک الازل و طاوس عماء الاول من اثرک و من اثر اللّه فهو المحبوب عند حضرت المحبوب». ۳- در لوح سوم بوسیله ملاعبدالکریم کاتب وحی! سفارش هائی به صبح ازل کرده، می‌نویسد: «کمال تراقب اول در حفظ آن وثانی در شوقی و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکان هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکون آید .... و شئونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصر کم اللّه به ... الخ». ثانیاً: در کتاب تنبیه النائمین «۱» خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء در پاسخ نامه عباس افندی به الواحی صادر از علی محمد شیرازی مبنی بر تنصیص بر وصایت صبح ازل، ملاحظه می‌شود که صحت آن محرز و مسلم است. از این روی ذیلًا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- «از آن جمله توقیعی است بذات حروف السبع. آن یا اولی البیان فلتمسکن بدین اللّه و لتصدقن کل ما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لااله الا اللّه و ان علیا قبل نبیل نفس اللّه و ان اسم الازل الوحید ذات اللّه». ۲- در توقیع جناب خال نوشته شده: «وان الدین قد بدء من عدد البر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالک تسئلون». ۳- به جناب ملاحسین خراسانی مرقوم شده. «ولتصدقون من یدعوکم الی اللّه ربکم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابداً ابداً ایاه لاتحزنون و انا جعلنالکم فی البیان شمساً مضیاً تدلن علی شمس الازل ایضاً باسم کریم و سأوهبناک حق ماقدر بواحد من واحد الاول مرآتاً استحفظت کتاب اللّه و اظهرت ثمرهٔ الرضوان

فی الرضوان». ۴- «به جناب خال مرقوم شده، و اشهد بان الامر فی الدین یوصل الی اللّه و کل به بهائیان، ص: ۲۹۲ مؤمنون و قد خلق اللّه مراتاً لنفسه و انطقها بآیات بینات انتم من عندنا تستنبؤن». ۵- «به جناب وحید اکبر مرقوم شده آن یا وحید فلاوصینک بالوحید بأن هذا مایرفع به دین اللّه فی کتاب عظیم و سیظهر اللّه فی ذریتک ان تقضی ما تاعن البیان مایورثن الملک و لیظهرن امراللّه علی العالمین». ۶- «ایضاً صلوة الهیا کل: فاحفظ اللهم ثمرة التی قد اظهرتها فی البیان و ارجع الی ادلائک فیه بما تحب وترضی علی کل منهاج امرک و ارتفاع ذکرک کیف شئت و انی شئت ولتر بین اللهم شجرة البیان الی یوم من یظهره اللّه و لتظهرن اللهم فی رئس کلّ ست و ستین سنة هیکلامن هیاکل الواحد لیرفعون مناهجک فی البیان و یأخذون ماقد قدرت من مطالعک فی البیان الی یوم یشرقن سمائک و ارضک و مابینهما بظهور من یظهره اللّه». ۷- توقیع دیگر می‌فرماید: «ان الانزل یحفظ نفسه و لولم یؤمن به أحد من العالمین»، ایضاً بحضرة ثمرة بخطه الابهی، و احفظ نفسک ثم احفظ نفسک ثم مانزل فی البیان ثم مانزل من عندک فان هذا یبقی الی یوم القیمة و ینتفع به کل المؤمنون. ۸- «ایضاً ما نزل الی المرآت بخطه الابهی الی ان قال قل اللهم انک انت خلاق السموات و الارض و ما بینهما قد خلقتنی و کل شیء و رزقتنی و کل شیء و امتنی و کل شیء و احییتنی و کل شیء و بعثتنی و کل شیء و جعلتنی مرآت نفسک و بلورة ذاتک و مغرب قدوسیتک و مشرق قیومیتک للعالمین قل کل من عنداللّه و کل الیه لیرجون قل انا کل باللّه و آیاته مؤمنون قل انا کل باللّه ثم بکلماته موقنون قل انا کل للّه‌عابدون». ۹- در توقیع جناب ملا عبدالکریم قزوینی می‌فرماید: «اللّه اکبر تکبیراً کبیراً ان یا کریم قد و هبناک واحداً من واحد الاول لتحفظن کل مانزل من عنداللّه ولتبلغن الی اسم الوحید و لتسئلن عمن یکتب ایا اللّه ما انتم مراد اللّه لاتعلمون». ۱۰- ایضاً به جناب خال مرقوم شده: «اننی‌انا اللّه لا اله الّا اناکنت من اول الذی لااول له‌حیاً باقیاً اننی‌انااللّه لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر حیاً باقیاً وأن‌الدین قدبدأ من عدد البر ولیزلن علی اسم الوحید انتم بهائیان، ص: ۲۹۳ من هناک تسئلون وان وحید الاکبر رجع علی الواحد الثانی انتم ایاه تحبون». ۱۱- ایضاً در توقیعی دیگر می‌فرماید: «قد اصطفی اللّه سبحانه فی ذالک الظهور مرآتا ممتنعة و بلوریة مرتفعة فعاکست فیها شمس الحقیقة و تجلت لدیها نقطة الالهیة و تحاکت فیها کینونیة الازلیة وان ذلک من فضل اللّه و رحمته وجوداللّه و کرامته و عطاء اللّه و موهبته و احسان اللّه ومنته و جوائز اللّه و بدایعه. تا در جائیکه می‌فرماید: و ان مما قدشاء اللّه سبحانه فی ذلک الظهور ارتفاع شجرة البیان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فیالها ثم لها من تلک الثمرة البدیعة و یا حبذا طرز ثم حبذا طرز من تلک الورقة اللطیفة و یاطوبا ثم طوبا من ذالک الغصن الممتنع و یا فخراً ثم فخراً لذلک الشجر المرتفع حیث یستمکی عن اللّه یکینونیته و ذاتیته و نفسایته و انیته و ستعکس من تلک المرآت مرات ثم من تلک المرآت مرات ثم من تلک المرآت مرات ثم من تلک المرآت مرآت ولواذکر الی آخر الذی لاآخر له لم یفرغ حب فؤادی عن تلک التعاکس المتلائحات و التجلیات المتصاعدات الی حینئذ بفطرة محضة غیر تلک المرآت ما ظهرت و سیظهر اللّه اذا شاءانه کان علی کل شیء قدیراً». ۱۲- از توقیعات که مدل بر وصایت حضرت ثمره است و برای خود حضرت ثمره شرف صدور یافته این توقیع مبارک است: «بسم اللّه الازل الازل اننی انا اللّه لااله الا انا الوحاد الوحید اننی انا انا اللّه لااله الا انا الآحاد الأحید اننی انا اللّه لا اله الا انا الصماد الصمید اننی انا اللّه لااله الا انا الفراد الفرید- الی أن قال:- هذا کتاب من عند اللّه المهیمن القیوم الی اللّه العزیز المحبوب شهداللّه انه لا اله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی ویمیث ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بأمره انه کان علی کل شیء قدیرا. ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لااله الا انا العزیز المحبوب ثم اشهد علی انه لا اله الا انت المهیمن القیوم قد خلق اللّه کل شیء ما خلق من اول الذی لااول له و کل ما یخلق الی آخر الذی لاآخر له بمظهر نفسه هذا امر اللّه لما خلق و یخلق یحکم اللّه مظهر نفسه من عنده فی کل شیء کیف یشاء بأمره انه هو العلام الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک ما یلقی اللّه علی فؤادک ذکرا من عنده انه هو المهیمن القیوم و اتل عن بهائیان، ص: ۲۹۴ نفسی فی کل لیل و نهار ثم عباداللّه المؤمنین اننی انا اللّه لا اله الا أنا العلام المقتدر وان شئت اننی انا للّه‌لا اله انا السلطان الممتنع.» ۱۳- و از جمله توقیعات توقیعی است که به ابوی بزرگوار شما در توصیه حضرت ثمره نازل شده:

«اللَّه اظهر ۲۳۸ شهداللَّه انه لا اله الا هو له الملک و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و الیاقوت ثم القوة و اللاهوت ثم السلطنة و الناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت و ملک لایزول و عدل لایجور و سلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما یخلق ما یشاء بأمره انه کان علی کل شیء قدیرا و الحمد للَّه علی ما أشرق کما هو أهله و مستحقه.» «از عنصر ابهی سمعی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و سازج انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمجلیه جل و عزکمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که ارياح مشرقه برفؤاد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده خزنی نه سراً و نه جهراً ننماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود واللَّه مع الصابرین.» «این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده به قلعه چهریق صادر شده حضرت اعلی به شکرانه آن موهبت عظمی سیصد و شصت و یک لوح مرقوم داشته برای حروف حی و شهدای بیان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت به ظهور ثمره ازلیه و نزول آیات بر سبیل فطرت از لسان آن حضرت اشاره فرموده.» ۱۴- بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارکه حضرت اعلی راکه شاهد بر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره ورادع دعوی مدعی است در این مقام مسطور می‌دارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید: «فی کتاب علی الاعلی و أن ماقد ذکرت من ظهور الفرج فقد اظهرت یا الهی بظهور حجة قد عجزت عنها ماعلی الارض کلها. تا آنجا که می‌فرماید: فلتلهمن اللهم کل خلقک بأن یعرفن قدر تلک الایام فأنها ان غربت لن یرونها الامن عند من تظهرنه وکان الخلق فی بهائیان، ص: ۲۹۵ اللیل الالیل بمثل بعد محمد الی ان تمن علیهم بظهور نفسک یوم القیمة فان هنالک کل بالنهار لیحشرون.» ۱۵- ایضاً در کتاب جلیل می‌فرماید: «اللَّه اکبر تکبیرا کبیرا اننی انا اللَّه لااله الا انا کنت من اول الذی لاأول له کیانا دائماً اننی انا اللَّه لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له کیانا دائما ان یا اسم الجلیل فاشهد بأن اللَّه لم یزل کان حیاً باقیا و لایزال لیکونن مثل ما قد کان یبدأ الامر من اللَّه و یرجع الامر الی اللَّه وان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده أن اظهر اللَّه بمثله ذاحجة فینتهی الامر الیه و الا الامر بید الشهداء فی البیان الذینهم عن حدود مانزل فی البیان لایتجاوزون الی یوم من یظهره اللَّه فی القیمة الاخری فان به یصلح کل أمر الی آخر.» ۱۶- همچنین در شأن آیات از شؤون خمسه به اسم کاتب می‌فرماید: «قل الحمدللَّه رب السموات و رب الارض رب مایری و مالایری رب العالمین ان تنزل علینا بعد ماقد قضی عددالواو و من یخلق فی الوا و بآیات مستطرزات یستطرزن بهن عباداللَّه المستطرزون و کلمات مجذبات یستجذبن بهن عباداللَّه. المنجذبون ان یا اولی البیان انتم مثل ذلک المثل الا بهی تربیون.» ۱۷- در بعضی از آیات با هرات است: «ان یاکل شیء فلتدخلن فی ذلک الرضوان کیف قد أثمرت شجرة الهویة بثمرة قدسیة فانه قبل ما جعل اللَّه ان یثمر قد اثمر و هذا آیة من عنده للعالمین فلنعرفن قدرتلک الثمرة علی شجرتها فانکم انتم مثل ذلک قلیلًا ماتوجدون فی کل فصل لم تثمر الاشجار و ان تثمر لم یبق علی شجرتها لکنکم فی فلک الظهور کلتیهما تدرکون». ۱۸- در توقیع ذات حروف السبع می‌فرماید: «أن یا اولی البیان فلتمسکن بدین اللَّه و لتصدقن کل مانزل فی البیان و لتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لااله الا اللَّه و ان اسم الازل الوحید ذات اللَّه». ۱۹- در دعاهای خود می‌فرماید: «و انک قد اظهرت بدیع الاول و شیث وصیه ثم نوح و سام وصیه ثم ابراهیم و بهائیان، ص: ۲۹۶ اسماعیل وصیه ثم موسی و یوشع وصیه ثم عیسی و شمعون وصیه ثم محمد و علی وصیه ثم من قد اظهرته بالایات فی البیان و جعلت من شرحت صدره آیة له فی ام الکتاب لتلاوة آیاتک و حفظها باللیل منهاجا من عندک یصدق من صدقته و نخزی من أخزیته و لایرید غیرک و لایقصد سواک و لایرد من قد نزلت علیه اسم الخیر و یثبت مناهجک و مایرفع به دینک من مداداتک، انتهی». «از روی انصاف ملاحظه کن آنجائی که می‌فرماید: «من قد اظهرته بالآیات فی البیان که نفس مقدس خود آن حضرت باشد و جعلت من شرحت صدره آیة له فی ام الکتاب که حضرت ثمره باشد». ۲۰- در جای دیگر می‌فرماید: «فلک الحمد یا ذالعز الشامخ المنیع ولک الحمد یا ذالجلال البادخ الرفیع حیث قد خلقتنی و جعلتنی مرآت نفسک و نزلت علی البیان قدرتک و أنطقتنی ببدایع ظهورات قیومیتک و أرفعتنی بتجلیات

عز صمدانیتک و خلقت لی مرا یا غیر معدودهٔ و اصطفیت من بینها من قدجعلتها مرآتا لنفسک و تلجلجتها بأن ینطق من عندک و تنطقتها بأن تبیس من آیاتک فلک الحمد فی الابد المؤتبد علی ذالک المرآت المعتمد حیث قد تجلیت لها بها بنفسها و جعلتها مقام ظهورک و بطونک و انطقتها ببدایع تجلیاتک و غیوبک و أردت ان تنصرنها بقدرتک و تظهرن بسلطنتک و تسلطنها بقیومیتک و تغلبتها بطهاریتک و ترفعتها بکبریائیتک- الی أن قال:- و لتخلقن اللهم بها مرآتا مرتفعهٔ اذکل مایرفع فی البیان من مرآت ذلک ارتفاع مظهر نفسک الی آخر.» ۲۱- در توقیع ملاحسین خراسانی اسمه النازع می‌فرماید: «وانا قد جعلنا لکم فی البیان شمساً مضیئاً مدلن علی شمس الازل انتم بهما فی البیان لتدرکون تلک کلمهٔ الابهی فی ارض البهاء انتم جواهر الحکمهٔ من سوازج مبدعها تملکون و لتشتشرقون بضیاء ماقد شرحنا صوره بالایات من لدنا و یقدسنا باللیل و النهار و کان لنا من الساجدین.» «از این عبارت ملتفت شدی که اسم ابهی را در حق حضرت ثمره ذکر می‌فرمایند». ۲۲- در کتاب دیگر به ایشان می‌فرمایند: بهائیان، ص: ۲۹۷ «وان هذا لایمکن الا عند ظهور من یظهره اللَّه و قبل ظهوره فاستمسکو بالمراياء المدل علی اللَّه و لاتختلفوا فی اللَّه فان فی عالم الاسماء لااله الااللَّه وحده و فی عالم الخلق هذا مرآت قد دلت علی شمس الحقیقهٔ لیقویکم بقوهٔ اللَّه و یجلی علیکم بمطالع اللَّه ینصرکم اللَّه به ویأمرکم بمناهج احدی عشر واحد ومالم یبین من تلک المناهج یبین من عنده من اولوالنصوص حیث قد علمت من یکتب بین یدی اللَّه مناهج الظهور و البطون و ان الحق قد انحصر فی البیان ان مادونهم لاشیء عنداللَّه و ان تراهم احیاء لم یکن فیهم معرفهٔ اللَّه و لارضاء اللَّه عنهم». ۲۳- در موضع دیگر می‌فرماید: «فو الذی خلق الحبهٔ و بری النسمهٔ و تفرد بالعزهٔ و تجبر بالعظمهٔ، تکبر بالرفعهٔ و تظهر بالقیومیهٔ و تظهر بالقدوسیهٔ لوعندکم من حب اللَّه فی بطون اللَّه لاتسکنون قدر شیء و فی ظهور اللَّه لاتحزنون قدر شیء فاستعرفوا قدر ایام اللَّه فی ظهوره و استعدوا اظرافکم فی بطون اللَّه و غروب الشمس و اسئلواللَّه و ادعوه لظهورها و طلوعها فأنه عزوجل یسمع من یدعوه و یجیب من یسئله وجعل من اعظم العبادات و اقرب القربات التضرع للظهور فی البطون و التبهل فی البطون للظهور.» ۲۴- از جمله توقیعات مبارکات که نص در وصایت و ولایت و مراتبت آن حضرت است توقیعی است که به خط مبارک به اسم کریم مرقوم شده است: «بسم اللَّه الکرم ذی الکارمین بسم اللَّه الکرم ذی الکرماء قد بهجتنی ان یا اسمی فی المرآت الأزلیهٔ حیث قد حکی عن اللَّه ربه و دل علی اللَّه موجده الحمد لمجلیه کما هواهله و مستحقه کمال مراتب اول در حفظ آن و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکون آید و پنج لوح مطرز از آثار اون بخط الهی با روح و ریحان فرستاده باش و کمال حفظ در آثار اللَّه داشته چه اذلا و چه بدیعاً و شؤنات ثمرهٔ بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم اللَّه به انه خیر نصار قدیم و لتحفظن کل مانزل من عنداللَّه کعینیک فی کل حین و قبل حین و بعد حین و ان کان علیاً هنالک فاذکره بالثمرهٔ لینظرن من اللَّه بامره الی مرآت اللَّه و وجهه فاناکنا ناظرین واحضر بین یدیاللَّه ماقد رفع الی‌اللَّه ذکراً من‌اللَّه فی الکتاب انه هو خیر الذاکرین.» بهائیان، ص: ۲۹۸ به استثنای تصریحات کتاب نقطهٔ الکاف که زمان تألیف آن مربوط به سالهای ۱۲۶۶- ۱۲۶۸ ه ق می‌باشد و وصایا و الواح موجود به خط علی محمد شیرازی، نظریه کنت دوگوبینو در کتاب: «Religiong ef Philosophies dans ۱ ' Asie Centeral» (ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی) قابل توجه است. زیرا اولًا گوبینو کتاب مذکور را در دومین مأموریتش به ایران ۱۲۷۸- ۱۲۸۱ ه ق نگاشته و تا این ایام هیچ نوع مخالفتی با جانشینی صبح ازل در میان جماعت بابیه بروز نکرده بود. «۱» ثانیاً: وی نخستین کسی است که درباره جزئیات وقایع بابیه دست به قلم برده و نوشته او از جمله منابع اساسی به شمار می‌رود. گوبینو در کتاب مذکور پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبرسی و اعدام علی محمد شیرازی، درباره صبح ازل می‌نویسد: «اختیار او به وصایت، بکلی بی مقدمه بود و فوراً بابیان او را بدین سمت شناختند». توجه گوبینو بر این اساسی که «بکلی بی مقدمه بود» نشان می‌دهد که بنا به تصریحات کتاب: بیان و الواح و مکاتبات علی محمد شیرازی مسئله ظهور من یظهره اللَّه نه ظهوری قریب الوقوع بود و نه مبتنی بر امر وصایت. ظهوری قریب الوقوع به این دلیل که علی محمد شیرازی در باب ۱۳ از واحد سوم کتاب: بیان «۲» آشکارا متذکر می‌شود که عمر عالم، از زمان آدم تا ظهور او ۱۲۱۲۰ سال بهائیان،

ص: ۲۹۹ می‌باشد! و چون به اعتبار علی محمد شیرازی هر هزار سال از عمر جهان برابر است با یک سال، لذا خود را جوان دوازده ساله‌ای دانسته ومن یظهر اللّه جوان ۱۴ ساله و این به گفته ادوارد براون شاهد قطعی و مبین این است که «باب در پیش خود عصر من یظهره اللّه را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می‌کرده است و نه مبتنی بر امر وصایت» زیرا علی محمد شیرازی در کتاب بیان آشکارا تصریح کرده بود وقت ظهور من یظهره اللّه را جز خداوند کسی عالم نیست. ولی یکباره پس از ملاحظه چند مکتوب از جوانی ۱۹ ساله به نام صبح ازل امر به وصایت او می‌کند، صبح ازل من یظهره اللّه می‌شود که جریان ایمان آوردن خود را به علی محمد شیرازی که مورد سؤال میرزا جانی کاشانی بوده است چنین بیان کرده است: «اول بلوغ ظهور امر حضرت شده دوست (داشتم) که تقلید عالمی از علمای دین نمایم، متفحص احوالات ایشان بودم در آن هنگامه چنان اخوی اصحاب حضرت را به خانه می‌آوردند و شبها صحبت می‌داشتند و نوشتجات ایشان را می‌خواندند من هم در جزء گوش فرا (می) داشتم تا آنکه یک مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه آه یا الهی بسیار داشت جذابیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود بعدها احادیث ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم ولی در آن زمانی که حقیر با ایشان صحبت می‌داشتم علمی و فضلی ظاهر نداشتند «۱»»

ب) نقض نص و کشف خدائع

صبح ازل، به اتکاء نصوص وصایت و در سایه الواح علی محمد شیرازی، در مقام من یظهره اللّه، زعامت بابیه را به عهده گرفت. و به تصریح گوبینو در کتاب «ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی» و ادوارد براون در مقدمه کتاب: «نقطةالکاف» میرزا جانی کاشانی: «عموم بابیه ... بلا استثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الطاعة و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند. «۱»» در خصوص چگونگی حالات صبح ازل در سالهای ۱۲۶۶- ۱۲۶۸ ه. ق، دقیقاً اطلاعات جامع و موثقی در دست نداریم. با این همه از بررسی دقیق مأخذ تاریخی و دیگر کتابهای رسمی بهائیان سه موضوع روشن و مسلم می‌شود که «اولًا: صبح ازل در چنین دورانی، تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران می‌گذرانید و تمام اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می‌پرداخت. «۲» ثانیاً: به دلیل جوانی و ناپختگی صبح ازل، برادرش حسینعلی میرزا، که از او نیز بزرگتر بوده است به عنوان پیشکار صبح ازل امور بابیه را اداره می‌کرد و بنا به تصریح محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاء اللّه منزل ایشان در تهران محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر اصحاب شد و امور مهم همواره در آنجا رتق و فتق می‌گردید و در اکثر موارد از آن حضرت اخذ دستور می‌نمودند. «۳»» با این همه نبیل زرندی! در تاریخ خود می‌نویسد: «حضرت بهاء اللّه در کرمانشاه به میرزا احمد و من امر فرمود که به طهران برویم و مرا مأمور نمودند که به محض ورود به طهران به همراهی میرزا یحیی به قلعه ذوالفقارخان که نزدیک شاهرود است برویم و در آنجا بمانیم تا بهاء اللّه به طهران مراجعت نماید ... من چون به طهران رسیدم و امر مبارک بهائیان، ص: ۳۰۱ را به میرزا یحیی ابلاغ نمودم برای اجرای امر و مسافرت از طهران به شاهرود حاضر نشد و از این گذشته مرا هم مجبور کرد به قزوین بروم و نامه چند برای یارانش ببرم. «۱»» بر این اساس علیرغم نظر بهائیان صبح ازل با تمام تفاصیل مذکور در خصوص جوانی و ناپختگی وی به دلیل دارا بودن وجهه در میان بابیان در همه موارد مطیع برادر ناتنیش حسینعلی میرزا نبوده و زیر بار او نیز نمی‌رفته است. حسینعلی میرزا اگر چه بزرگتر از برادرش صبح ازل بود، ولی در میان بابیان چندان شخصیتی خاص نداشته است و اگر چنانچه شواهدی ملاحظه می‌شود که در رتق و فتق امور بابیان مرجعی مورد احترام بابیان بشمار می‌آمده است. به دلیل آن بوده که وی از طرف صبح ازل یا به زعم بابیان من یظهره اللّه به عنوان پیشکار و منشی انتخاب شده بود و چنین موقعیتی ناشی از انتصاب مذکور بوده، نه اینکه مورد توجه خاص علی محمد شیرازی و یا جماعت بابیان بوده است. برعکس، طبق تصریح نبیل زرندی حسینعلی میرزا در پاسخ سؤال مجتهد آمل علناً اذعان می‌دارد که: «ما گفتیم

اگر چه با حضرت باب ملاقات نکرده‌ایم ولی محبت شدیدی به‌او داریم. «۲»» و این‌نشان می‌دهد که میرزا حسینعلی تا اعدام علی محمد شیرازی با وی گفتگویی نکرده و به گفته امان اللّه شفا در کتاب: نامه‌ای از سن پالو: «حتی موقعی که باب را در «کُلَیْن» نزدیک طهران توقف داده بودند بهاء موقع را مغتنم شمرده خودی به باب می‌رساند تا جلب توجه اورا بنماید ولااقل درردیف ملاحسین قدوس درآید» و از قلم باب در مدح وتشویق اوچیزی صادر شود تا نزد بابیان مانند ملاحسین و قدوس مقامی و احترامی یابد. ولی به قرائن باب را از او خوش نیامده و میدانی به او نمی‌داده تا آنجا که بهاء و بهائیان این ملاقات را مخفی داشته و چنان اشاعه دادند که در عالم ارواح با یکدیگر ملاقات کرده‌اند. کما اینکه عباس افندی در مقاله شخصی سیاح ص ۸۸ می‌نویسد: «و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت.» «۳» بهائیان، ص: ۳۰۲ بهرحال آنچه مسلم است، روابط میرزا حسینعلی با صبح ازل مبتنی بر پیشکاری میرزا حسین و من یظهره اللهی صبح ازل، بسیار حسنه و از هیچگونه سوء ظنی برخوردار نبوده است. پس از سوء قصد بابیان به جان پادشاه وقت: «ناصرالدین شاه قاجار» در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ ه ق: ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م، مأموران حکومتی بنای بابی گیری گذاردند. منابع موثق درباره وقایع بابیه اتفاق نظر دارند که صبح ازل در ایّام بابی گیری در نور مازندران بسر می‌برد. و با لباس مبدّل درویشی و عصا و کشکول خود را از سر حد ایران بیرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ ه ق یا اوائل سنه ۱۲۶۹ ه ق به بغداد ورود نمود. چهار ماه بعد از او برادرش بهاء اللّه (میرزا حسینعلی) که از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه تا آنوقت در طهران محبوس بود. از زندان خلاص شده او نیز به بغداد ملحق شد و کم کم بابیه از هر گوشه ایران بدانجا روی آورده. بتدریج حضرات بغداد را مرکز عمده خود قرار دادند و تا سنه ۱۳۷۹ یعنی قریب ده سال در عراق عرب بسر بردند. «۱» در اوائل ایام توقف در عراق عرب توافق همگان مبنی بر تبعیت و اطاعت از صبح ازل کماکان به قدرت خود باقی بود. ولی میرزا حسین با اتخاذ این سیاست که صبح ازل را در پس پرده نگاه داشته و خود به امور بابیه در بغداد اشتغال ورزد موجب تحکیم روز افزون موقعیت حسینعلی میرزا در میان بابیان گردید. بدین روال چون سستی و بی صلاحیتی صبح ازل بر منصب ریاست معلوم همگام شده بود و با توجه به تعاریف علی محمد شیرازی از من یظهره اللّه صبح ازل را مصداق چنان تعاریفی نمی‌یافتند. خرده خرده این فکر در میان زعمای جماعت بابیه رونق گرفت که آنان چه چیزی ازصبح ازل کمتر دارند که من یظهره اللّه نشده‌اند؟ از سوی دیگر چون بر حسب ظاهر دست مریدان از دامن صبح ازل کوتاه گردیده بود و فقط میرزا حسینعلی پیوسته با مریدان مأنوس و محشور بود، هوای ریاست و عزل صبح ازل در مخیله هر یک ازقدمای بابیه‌عموماً ومیرزا حسینعلی‌خصوصاً رونق گرفت با چنین زمینه‌ای بابیه در عراق بهائیان، ص: ۳۰۳ با دو واقعه مهم روبرو گردید: اول: حسینعلی میرزا در اثر کسب موقعیت خاص در میان بابیه به تصریح «شیخ احمد روحی» و «آقا خان کرمانی»: کم کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاء اللّه مشهود گردیده بعضی از قدمای امر؛ از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلائی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء اللّه را تهدید نمودند و به درجه‌ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بابیان بغداد نبود. «۱» میرزا حسینعلی بنا به تصریح عباس افندی، به مدت دو سال در نواحی سلیمانیه در نزد دراویش نقشبندیه و قادریه بسر می‌برد. «۲» و در این ایام با لباس مبدل درویشی و در دست گرفتن کشکول، با نام جعلی درویش محمد که شوقی افندی آن را در کتاب قرن بدیع «۳» مورد تأیید قرار داده است زندگانی می‌کرد. چگونگی زندگانی حسینعلی میرزا در ایام سلیمانیه دقیقاً معلوم نیست. عباس افندی پیرامون چگونگی احوالات میرزا حسینعلی در سلیمانیه عراق می‌نویسد: «چندی نگذشت که افضل علمای آن صفحات بویی از اطوار و احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از معضلات مسائل الهیه با او محاوره می‌نمودند و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از اومشاهده نمودند نهایت احترام و رعایت را مجری داشتند ....» «۴» در حالی که آنچه که مسلم است پس از گذشت دو سال از اقامت میرزا حسینعلی در مناطق مذکور کار بر او بسیار سخت شده و بنا به تصریح کتاب: رحیق

مختوم دراویش او را از خانقاه اخراج کردند. بهائیان، ص: ۳۰۴ از این رو ناچار به نوشتن نامه‌ای به برادرش صبح ازل گردید و صبح ازل نیز به گفته شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی وقتی که عریضه استدعائیه «۱» میرزا حسینعلی را ملاحظه نمود که در آن نوشته است: «... و کیف اذکر یا الهی ما مستنی من بدایع قهرک و لوامع بطشک اما کنت حمامهٔ بیتک و انمله وادی احدیتک او بقّاً من بیداء صمدانیتک او بعوضهٔ من برار لیتک فبقرتک قد جفت عظامی و انهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبنی فانک انت الغفور الرحیم.» فهمید که محل اقامت وی کجاست، از این رو نامه‌ای مبنی بر دعوت و احضار او به بغداد، به وی نگاشت، بعدها میرزا حسینعلی در کتاب ایقان «۲» خود به این امر اذعان داشت و چنین نگاشت: «باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم». بر این اساس و آنچه که مسلم است میرزا حسینعلی پس از بازگشت به بغداد و گذشت حدود سه الی چهار سال از مراجعت، کتاب ایقان را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است و این کتاب به خوبی نشان می‌دهد که تا سال ۱۲۷۸ ه ق «۳» که سال اتمام تألیف کتاب ایقان است. ظاهراً خود را مطیع و زیردست صبح ازل می‌دانسته است، بهائیان، ص: ۳۰۵ چنانچه در کتاب مذکور چنین می‌نویسد: «باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر حق تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رایحه حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد؛ چنانچه جمعی که رایحه انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه به احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فواللّه الذی لااله الا هو که آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشید طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه بهائیان، ص: ۳۰۶ شد حال دو سنه می‌گذرد که اعداد را اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده‌اند. مع ذالک نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزن‌ها که متوالی و متواتر قولا و فعلًا مثل غیث هاطل وارد می‌شود واین عبد در کمال رضا جان برکف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه مستور فدا شود و جان دربازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بأمره آنی در این بلد توقف می‌نمود و کفی باللّه شهیداً و اختم القول و لاقوهٔ الا باللّه و انا للّه و انا الیه راجعون انتهی» به استثنای بیان مذکور در کتاب ایقان مدارک و اسناد فراوانی در دست اطرافیان صبح ازل موجود است که حسینعلی میرزا پس از اعدام علی محمد شیرازی در همه جا ایران وعراق، تا سالهای (۱۲۸۱- ۱۲۸۳) ه ق به جانشینی بحق صبح ازل پس از علی محمد شیرازی اذعان و اعتراف داشته خود را مانند همه بابیان مطیع بی قید و شرط صبح ازل

می‌خوانده است ... چنانچه اشاره‌اش گذشت. عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی بهاء، مقداری از این اسناد و مدارک را در رساله تنبیه النائمین و در پاسخ رساله عباس افندی فرزند و جانشین میرزا حسینعلی (سابق الذکر) متذکر شده است، که لازم است پژوهندگان تأمل در محتویات اهم آنها را مد نظر داشته باشند: ۱- «این مناجاتی است که جناب اخوی در بغداد به خدمت حضرت ثمره عرض کرده: «قدأخذت القلم حینئذ یا الهی من عندک و وصفت المراد بین یدیک و لم ادرماترید ان تنزل علیه و تظهر منه من مقادیر بدع صنعک و تدابیر عز حکمتک- تا آنجائی که ذکر می‌نماید-: «ولکن انی فوعزتک ما ارضی بکل ذلک مااحب ان التفت بشیء من ذلک الّا بأن تجعلنی بکلی منقطعا الیک و راجعاً و راضیامنک و ذلک یکون بأن تشاهد شعری مخضباً بدمی حین الذی اکون جالساً علی التراب و کان رأسی عریاناً و رجلی متحافیا و جسمی متبلبلا و روحی من العطش مضطربا اذا أنظر الی الیمین و لااجد ناصر دونک و اتوجه الی الیسار ولن أشاهد معینا سواک لیعیننی فی شیء او یسقینی بشربهٔ ماء اویرافقنی بهائیان، ص: ۳۰۷ فی صری اویوافقنی فی کربی و بلائی اذا اقیم من مقامی ولن أقدر علی القیام من الضعف الذی اکون فیه و اکبب علی وجهی علی التراب مرهٔ اخری و انادیک حینئذ فی سری یا حبیبی أقبلت منی و رضیت عنی و أنت تجیبنی یا حبیبی هنیئاًلک فیما وفیت بعهدک و جئت بمیثاقک و عند ذلک أصعق بین یدیک من کثرهٔ الدم جری من عروقی کان الارض کلها أحمرت منه اکون فی صعقی بما لاعدله و لن یقدر أحد ان یحصیه الا انت و بعد الذی افارقک روحی اتکلم معک فی حیاتی من غیر حرف و لاصوت و لاذکر اذا یحضربین یدی من جعلته اشقی العباد تا آنجایی که در مناجات ذکر می‌نماید لانک لم تزل کنت سلطانا علی و لم ازل کنت عابدا لوجهک و کنت مالکا لنفسی و کنت مملوکاً لنفسک و ذلیلا عندک و حقیراً لسلطنتک و معدوماً لدی ظهور قدرتک و مفقود اعند تجلی أنوار عز ازلیتک رغماً للذین یریدون ان یفسدون فی أرضک و یعلون فی بلادک و یحدثون فی الملک مالاقدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانک سبحانک عن کل ذلک و عن کل ماوصفتک به بل ان عبدک هذا یکون عابداً لمن یطلبک و ناصراً لمن ینصرک فوعزتک لم أجد لنفسی عزا اکبر من ذلک و لارتبهٔ اعظم من هذا باقتدار مشیتک الی زروهٔ سموات ازلیتک و تصعد هذا فسبحانک سبحانک یا الهی ما أعجب بدایع صنعک فی مغرب الاشارات و تستره فی ظلمات الدلالات بحیث یسکن و حینئذ لما وصل الامر الی هذا المقام ینبغی ان ارجع القول الی لحن اخری لعل یصعد به العباد الی افق الاعلی و رفارف الابهی ان انتهی اللوح و ماتم مراتب الشوق فی صدر الورقاء و مقامات الذوق فی قلب الوفاء و لکن لماتم و انتهی الی اختم الذکر بانه لااله الا هو و طلعته الا علی نوره و ضیائه و وجههٔ القدس مجده و جماله و هیکل النور ذاته و سراجه انا کل بکل موقنون.» بعد به فارسی نوشته‌اند به این مضمون بر یکی از دوستان به خط خودشان این نوشته را هم نوشته‌ام ارسال داشتم به نظر شما برسد بعد هرکس بخواهد مراتب عبودیت و مقامی را که نفس در هر آن و هر ساعت باید از آن غافل نشود در این نوشته باید نظر کند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد و الا از حق محسوب نیست. ابداً ابداً زیرا که عبد همیشه باید در مقام انقطاع و معارج فناسیر نماید که همان رتبه بقاء باللّه است به قول مردم هرگز این بنده دوست نداشتم که چنین نوشته‌ها و یا چنین مکاتیب نوشته شود باری بهائیان، ص: ۳۰۸ لابد شدم اگر به قزوین مصلحت بدانید خدمت جناب آقا سیدهادی بفرستید که ایشان به جناب حاجی شیخ و غیره القاء نمایند که شاید این حرف‌ها تمام شود اگر چه همه این حرفها معدوم و مفقود است.» ۲- «از زبان پدر بزرگوارت بگویم آثار قدرت و جلالت آن شخصی را که به او کافر شده‌اید کراراً و مراراً سراً و جهاراً لیلاً و نهاراً در خلأ و ملأ گفته که اگر میرزا آقا خان صدر اعظم می‌گوید که سید باب در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی حاضر می‌شده و اتخاذ بعضی مطالب از او کرده و درک معانی برخی از احادیث مشکله غیر منحله از او نموده که به این سبک و طرز آیاتی بدیع آورده است اینکه می‌گویند درس نخوانده دروغ است من میخواهم دست این برادر کوچک خودم را که او می‌داند درس نخوانده و معلمی نداشته و از قواعد عربیت و لسان آیات بکلی بی بهره بوده بگیرم و پیش او ببرم و بگویم ای بی انصاف از حق بی خبر اگر می‌گوئی سید باب درس خوانده و در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می‌شده تو می‌دانی که این یحیای ما درس نخوانده و معلمی نداشته عربی سهل است عبارات عجمی

و فارسی را صحیحاً یاد نگرفته است. حال ببین بروز جلوات و ظهور تجلیات الهی را در او که آیات بینات و انوار با هرات علم و حکمت که از تلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طیبات او چسان کون و مکان را احاطه کرده که کل من علی الارض از اتیان به مثل آیه‌ای از آیات او عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سر تسلیم و انقیاد در خط اطاعت او نهاده‌اند. مجملا این است فرمایشات پدر بزرگوارتان.» ۳- عباراتی را که خود ایشان یعنی والد ماجد آن نور چشم با نهایت خضوع و عبودیت نوشته‌اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته: و ان طلعة النور سلطان الظهور فی الاحدیات و الصمدیات و در آخر خطبه مذکور به یکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمرة نوشته‌اند: «قل یا اهل الملأ ان تریدون ان تلاقوا طلعة اللّه فانظروا الی‌طلعة النور و ان ذلک موهبة لکم ان کنتم مؤمنین. تا آنجایی که مرقوم داشته: هنیئاًلک یا حبیب بما شربت رحیق المختوم بهائیان، ص: ۳۰۹ من ید سلطان حق مکین هو الذی احد من بین الناس و جعلک شهیداً للعالمین و ان ذلک لرحمة من لدنه علیک و علی عباده المخلصین ثم اعمل کل ماوصاک اللّه فی کتاب القبل به ولاتکونن من الخائفین و أنه هوالحق المقتدر علی مایشاء و انه سلطان حق عظیم. تا آنجا که نوشته‌اند: ثم اشهد بان کل الکلمات یرجع الی کلمة النور و انا کل به راجعون و من قال غیر هذافعلیه لعنة اللّه و انابریء منه و ما أنا من المشرکین و انی مع تلک الکلمات لمعدوم عند حرف من کتاب اللّه العزیز الحکیم و کیف ینبغی لأحد ان یدعی الامر لافور بک الاالقوم المفسدون و السلام علیک و علی من معک فی صراط عزیز حمید». ۴- «به جمعی دیگر بعد از فقراتی چند نوشته به هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر اللّه را به این سهلی ندانندکه هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده‌اند زود است خواهند دید که شجره استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا للّه‌و انا الیه راجعون انتهی فیا سبحان اللّه» ۵- «رقعه‌ای است به جناب حاجی سید محمد شهید نوشته‌اند و آن رقعه این است فدای وجود مبارک سرکاران عبدکم الذی فی ظلکم ینادیک بلسان النملیین و یرجومن بدایع فضلک لانک انیس المکروبین و یقول نعماً لک بما شربت عن کأس المقربین و علی الذین کانوا معک عبادالمقدسین کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد بدیهی است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت می‌کرده». ۶- نوشته‌ای است که میرزا جواد خراسانی از روی اونوشته حاشیه آن سواد جناب ابوی فقراتی به خط خود نگاشته‌اند و الان موجود است محض استحضار اهل انصاف و دانش بعضی از آن را می‌نگارد هو العلی الاعلی جوهر تسبیح و سازج تقسیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود هویات موجودات و کینونیات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جالس فرمود به اسرافیل قدرت سلطنت و نفخه حیات را بر اجساد و جواهر مجردات و سوازج بهائیان، ص: ۳۱۰ مشهودات دمید و مزایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملیک مقصود در هویات معلومات- تا آن‌جا که نوشته‌اند و بعد طمطام رأفت کبری به جوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل به تلاطم آمد و انهر جود بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدوسیه ازلیه و بلوریه صمدیه نوریه و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی بر افراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هویة نور و وجهه ظهور و نقطه‌ای احدیت در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امراللّه وطلعة اللّه باشند تا سراج ازلیه قدسیه از زجاج افئده‌ی عباد مستضیء شود و مصباح نوریه صمدیه در پیشگاه صدور ناس مستنیر گردد که مستحکمی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم به جوهر سنا و بر نقطه امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که به نفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مس کند او را ناری بلکه این ظهور

شمس عماء به خاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعه ابهی روح من فی اعراش الظهور فداه در حقشان می‌فرماید: «لن تخبره الاخبار ولن تقدره الافکار و لن یبلغ الی بساط عزه اعلی جواهر افئدهٔ الموحدون و لایصل الی ساحهٔ قدسه ابهی مجرد عقول المقدسین مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عندالله خالق الارض و السموات متفردند از اشتباه و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحانه الله». از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده- تا آنجا که می‌نویسد: جلوس سلطان ازلی را در این چنین قوت و قدرت مشهوده مشاهده نمائید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم تا آنجا که می‌فرمایند سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان باز نمانید این عبدفانی دانی قسم به خدا بهائیان، ص: ۳۱۱ که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کل آن برکل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و آملم رحمتشان را اشهد بانی ماخلیت من ارض الاوقد وقعت وجهی علیها سجدالله المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا وقد نادیت بهالله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبدذلیل در ساحت قدسشان چشم‌های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض به ساحت اقدس ایشان عرض شده: «سبحانک اللهم یا الهی‌تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم عیون البهاء منتظرهٔ لبدایع رحمتک و کل العباد مسترقدون علی بساط عزهم و طلعهٔ الرجاء علی وجه التراب مشتاقهٔ بطرائز رافتک سبحان الله». «مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و می‌شود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لانفسنا نفعاً و لاضراً ولا حیوهٔ و لا نشوراً کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که می‌فرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا می‌نمایم ثم اقسمکم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بأن لاتذکرونی لا بالحب و لا بالود و لا بالبغض ولابالکره گویا رضای خدا هم در این باشد وکفی بالله بینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلًا- الخ آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است.» کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازمین العابدین صلوات الله علیه بایدسعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند. «فورب السموات و الارض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون او الی عمأت القدس تصعدون والسلام و التکبیر علی بهائیان، ص: ۳۱۲ عباده المخلصون.» ۷- «بالجمله وصیت نامه‌ای است از پدر بزرگوارت که به لسان فارسی نگاشته‌اند لازم دانست که برای بیدار شدن عباد الله از خواب غفلت بنگارد و آن این است وصیت می‌نماید این ذره فانیه در هنگامی که مقطع است از کل من فی الارض مشکل است به سلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شهادت می‌دهد گوشت و پوست و دم و عظم و سر و شهود من بر اینکه سلطان بیان سرظهور و صرف بطون او است که بر افراخت سموات بدیع را به قدرت کامله خود و مزین فرموده او را به شمس جمال و نقطه اجلال و مقررداشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظهار قدرت وهیمنت او نازل فرموده کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات به نفخه قدرت دمید از آنها الی مالانهایهٔ سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و لوان المشرکین لکارهین هل یقدر احد ان یمنع حرفاً منها عن اهلها لافوربی و لوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید و از نعمت‌هائی که در آن مقدر است مرزوق گردید قسم به خدائی که سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون است در

بیان جمیع من فی الارض متحیر شونـد الامن شاءربی و انتم فی الحین تقولون فورب السـموات و الارض ما هـذا الاخلق عظیم و حال اینکه این عبد مسکین حرفی از آن را کماینبغی به سلطان عزه و ملک مجده احصاء ننموده فلتسرعن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بما قدراللّه لکم و لاتحرموا انفسـکم ان انتم تعلمون.» «و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه‌ای قوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سـموات و ارض و اوست سـر در کل کتب و او است مستسر در جمع صحف به او قائم است ارکان بیان و به اسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و به او مرتفع بهائیان، ص: ۳۱۳ شد سـموات علی و به او ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی و من تخلف هلـک بر کـل اهل ارض از شـرقها و غربها برها و بحرها سـهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان به هر قسم که رضای مبارک ایشان است وکفی باللّه و نفسه علی الحق ما اقول شـهیداً پس بشناسـید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شـناختن او ممکن نیست و لکن بر حد مکنت و استعداد شما از بحر جود خود عنایت می‌فرماید و خود را می‌شناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا می‌کنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار و گذران نمائید تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشـید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل ادوار و متمسک شوید به عزت عطوفت او و متوسل شوید به حبل عفو او بعد در کمال عز و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریـح باشـید و هرگز کـدورتی بر خود راه مدهیـد که مایه غفلت می‌شود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسـباب حزن را بالمره مرتفع نمائید. اوصـیکم یا اهل البیت بأن تعلمن کل ماوصـیناکم و لاتکون من الذین هم کانوا فی الارض مفسـدون. و از وصـیت نامه عربی ایشان همین چند فقره آخر آنرا که صـریحاً در مطلب است می‌نگارد: اوصـیکم یا عباد بما وصـیکم اللّه من قبل الالواح عز مسـطور ان اشـهدوا فی افئـدتکم بأن بقیـة اللّه فی تلک الایام هی طلعـة النور و بقیة المنتظر الذی یظهر فی المسـتغاث حق لاـریب فیهـا انا کل منتظرون الی ان قال ان الـذینهم اعرضوا عن اللّه ربک و یحرفون الکلم عن مواضـعه فقد تولوا عن الصـراط فمالهؤلاـء من أمروالیک و الیک لایشـعرون قل انه لصـراط اللّه فی السـموات و الارض قـدمروا علیها کل النبیین و المرسـلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا اللّه و تتبدلوا النور بالظلمة و لااللؤلؤ بالحصاة و لاالصـباح بالمساء. بر سبیل جمله‌ی معترضـه غـافلین را ملتفت یـک نکته دقیقه از این وصـیت نـامه می‌نمایـد». «و بقیـة المنتظر الـذی یظهر فی المسـتغاث حق لاـریب فیهـا انـاکل منتظرون (نمی‌دانم بـا این تصـریح صـحیح که بقیه منتظری که در مسـتغاث که دو هزار و یکسال دیگر است بهائیان، ص: ۳۱۴ ظاهر می‌شود حق است بـدون شـک و مـا همه منتظر ظهور او هستیم مقصود از از این بقیه منتظر کیست اگر حضـرت من یظهره اللّه اسـت پس دیگر این ادعـای من یظهری چیست و اگر دیگری است پس او کیست فـاعتبروا یـا اولی الالبـاب.» بـا این همه تصـریحات میرزا حسـینعلی، پس از بـازگشت از کردسـتان، و دستیـابی به موقعیت گذشـته و تحکیم روز افزونی آن در میـان بابیـان مقیم عراق، بطور جـدی در صـدد زمینه سـازی برای اعلاـم داعیه جدیـدی را مورد توجه و نظر خـاص قرار داد و به گفته ادوارد براون: «آقـا میرزا آقا جانی کاشانی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب «خادم اللّه» گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریص می‌کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صـفحات احوال بهاء اللّه ظاهرتر می‌شـد. «۱» و همین سوء نیّت‌هـای در بـاطن و حسن نیّت‌های در ظاهر بود که بابیه در بغـداد به سوی «نقض نص» وصایت علی محمـد شـیرازی، و «کشف خـدعه‌ها» ئی که تا آن زمان سـعی در اسـتتار و اختفـاء آن بود، حرکتی جدیـد و در عین حـال ضـد خود، از خود بروز می‌داد. لوحی است از علی محمّـد شـیرازی خطـاب به میرزا اسداللّه دیان، که بعدها مورد استناد دیان در ادعای من یظهره اللهی او گردید. علی محمّد شیرازی در این لوح به او می‌نویسد: الواح ابد را که به انوار تجلّی خداوند زینت شده بود دیدم و شـکر خدا را که تو در عرفان پروردگارت به جایی رسیده‌ای که جز خداوند کسـی واقـف بر آن نیست و مـا پاسـخ آنچه در الـواح ذکر نمـوده بـودی دادیم و تـو را ملکی قرار دادیم که آنچه را مرآت ازلی از مجلیش حکایت می‌کنـد خبر بـدهی و ضـمن تأکید در مراقبت از او می‌نویسد او و آثاری را که می‌خواهد بمردم برساند نیکو حفظ کنـد. و بازنگاه داری وی و سپس حفظ نفس خودش را که انـدوهگین نشونـد امر داده و می‌گویـد ادلاء خداونـد را به نیکویی یاد

کنند. بهائیان، ص: ۳۱۵ دوم) مقارن چنین جنب و جوش هائی که از بی اساسی مبدأ و منشأی به نام دعاوی و پیشگوییهای علی محمد شیرازی سرچشمه می گرفت، بنا به اشاره کلیه کتب موثق بابی و «بهائی میرزا اسدالله اصفهانی» ملقب به «دیان» «۱» و پس از وی «میرزا عبدالله غوغا» سپس «حسین میلانی» معروف به «حسین جان»- آنگاه شخص اعمی «کاشانی» و از پس او «سید حسین هندیانی» سپس میرزا «محمد نبیل زرندی» دعوی من یظهره اللهی کردند «۲» تا آنجا که به گفته شیخ احمد روحی و آقاجانی کرمانی در کتاب: هشت بهشت: کار به جائی رسید که هر کس با مدادان از خواب پیشین بر میخاست تن را به لباس این دعوی می آراست. «۳» حسینعلی میرزا، با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بابیه، توانست در زیر پوشش دفاع از صبح ازل و نص علی محمد شیرازی به وصایت او مدعیان من یظهره الله را سرکوب کند. میرزا اسد الله تبریزی دیان را کشته و به تصریح گوبینو او را در شط العرب غرق کردند و بعضی از مدعیان در خفا با حسینعلی میرزا توافقی کردند و آتش دعاوی را تا دسترسی به وعدههای داده شده، زیر خاکستر نهادند در حالی که حسینعلی میرزا به گفته احمد کسروی: «رفتارش همان میبود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان برنمیخاست. «۴» بدین منوال، میرزا حسینعلی به گفته شیخ احمد روحی: «چون اوضاع را بدین گونه هرج و مرج دید مصلحت وقت در آن یافت که خود این دعوی را ساز کند، از هر جهت خویش را از این اشخاص پیش و بیش میدید.» «۵» از این رو در جهت تدارک مقدمات مقصود طبق تصریحات موجود در لوح ابن الذئب «۶» کوشید تا آنچه از آثار و نوشتههای بهائیان، ص: ۳۱۶ باب در دسترس بابیان بود، جمع آوری کند. تا پس از در اختیار گرفتن و بررسی و مطالعه آنها راه اعلام من یظهره اللهی را با حذف و انتخاب آثار باب هموار سازد. بدین جهت پس از دستیابی به مقداری از آنچه که در انتظارش بود، بسیاری از نوشتههای خود را در زمینههای وقایع و عقاید بابیه، چون سست و مفتضح و کاملًا مغایر به نظر رسید در شط دجله از بین برده بعدها شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع ضمن تأیید چنین عملی از جانب حسینعلی میرزا نوشت: صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته محو گردید. «۱» در واقع تصریح شوقی افندی مبین این است که بهائیان معتقدند آیات نازل شده از جانب خداوند! چون به درد کسی نمیخورد، توسط حسینعلی میرزا محو و نابود گردید؟! در حالی که دقیقاً معلوم و هویداست که حسینعلی میرزا دست به نگارش مطالبی زده بود که پس از دستیابی به آثار علی محمد شیرازی آنها را قابل ارائه ندانسته و به زعمش با زمینه سازیهای او برای ادعای من یظهره اللهی مغایر و به محو آنها دستور داده است. اتخاذ چنین مقدماتی از یک سوی و از سوی دیگر روی به تزاید نهادن کشاکشها در میان بابیه و گسترش دامنه اختلافات آنان با شیعیان عراق چنین گروهی فراری و تبعید شده در نهایت و دست آخر به تحکیم موقعیت حسینعلی میرزا به عنوان حلال مشکلات و مدافع منافع بابیان میانجامید. از این روی پس از اطلاع از توافق سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی مبنی بر اخراج بابیان از عراق عرب و اعزام آنان به «اسلامبول» در «باغ نجیبیه» بغداد، که بعدها در لسان بهائیان به باغ رضوان مصطلح گردید زمزمه ادعای من یظهره اللهی را به گوش مریدان نزدیک خود رسانید و به زعم شوقی افندی مأموریت مقدس و مهیمن خویش را بهائیان، ص: ۳۱۷ به اصحاب و احباب اعلام فرمود. «۱» ولی چنین ادعائی را اعلان عمومی نکرد. تا اینکه جماعت بابیان به اسلامبول تبعید و از آنجا با صلاحدید حکام عثمانی به «ادرنه» یا باصطلاح بهائیان «ارض سر «۲»» فرستاده شدند. از این رو است که شوقی افندی: «دعوی من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان را مقدمه اعلان عمومی امرالله و ابلاغ کلمهٔ الله دراض سر «۳» تلقی کرده است». بدین لحاظ بهائیان، ادعای من یظهره اللهی حسینعلی میرزا را در دو مرحله ثبت کردهاند: مرحله اول: «بطور خصوصی در ماه دوم از بهار سال ۱۲۸۰ ه ق، در باغ بهائیان، ص: ۳۱۸ رضوان بغداد. مرحله دوم: به صورت اعلان عمومی، در سال ۱۲۸۳ ه ق در شهر ادرنه، در حالی که حسینعلی میرزا پنجاه ساله بود. «۱» حسینعلی میرزا با کوششهای مداوم، مبنی بر مخفی کردن صبح ازل و به دست گرفتن کارهای بابیان مقدمات چنین دعوتی را فراهم کرده بود و حتی قبل از اعلان عمومی دعوت در همان ایامی که بابیان را از بغداد کوچ میدادند به تصریح شوقی افندی صبح ازل پس از

ملاحظه نفوذ و احترام بابیان به برادرش حسینعلی میرزا به سید محمد گفته بود: اگر من خود را از انظار ناس مختفی نساخته و پیوست خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات که درباره ایشان رعایت می‌شود در حق من نیز منظور می گردید». «۲» چنین بیانی که مورد تأیید شوقی افندی نیز قرار گرفته است، مبین این است که حسینعلی میرزا از مخفی کردن صبح ازل به نحو دلخواه توانسته است، بهره بگیرد و به گفته کسروی: «برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده، از آن سو نیز بابیانی که در ایران می‌زیستند نامه نویسی‌ها کرده زمینه برای خود آماده گردانیده بود». «۳» بهائیان، ص: ۳۱۹ با این همه حسینعلی میرزا، نیازمند کسب دلائل و مدارکی بود که بتواند دعوی خود را بر آن بیان استوار سازد در حالیکه نمی‌دانست که دسترسی او به دلائل موجه به اثبات بی پایگی هر چه بیشتر عقاید علی محمد شیرازی منتهی و به آشکار گشتن خدعه‌های در پس پرده می‌شد. پیداست که صبح ازل و بعضی از قدماء عوام بابیه در برابر او قد افراشته و با آگاهی به بی پایگی چنین ادعاهائی که در حقیقت ارضاء شهوت ریاست و جاه‌طلبی است و لازمه آن نقض نص وصایت و جعل دلائل و تفسیر در واقعیت‌های تاریخ بابیه بود منازعه و مخالفت را پیشه خود ساختند. در مقابل میرزا حسینعلی در ایام اقامت در ادرنه عکا، کتابی به نام بدیع «۱» تألیف می کند که در واقع مدافعات او در برابر مخالفت‌ها و مخالفین است، کتابی که به عقیده مؤلف می‌بایست نام آن را کشف خدایع بنامیم. با توجه به اینکه بعدها جانشینان میرزا حسینعلی و دیگر زعمای محافل بهائی در اثبات دعاوی میرزا حسینعلی و حفظ مسلک بهائی قلم فرسائی‌هائی در این خصوص کردند لازم است که در بررسی محتوای بدیع و چگونگی بالا رفتن پرده‌های حجاب آنها را مد نظر آوریم. ابتداء بهائیان برای برداشتن بزرگترین مانع بر سر راه دعوی حسینعلی میرزا چاره‌ای جز این نداشتند که به نحوی از انحاء نصوص وصایت که در شأن صبح ازل از جانب علی محمد شیرازی صادر شده بود مورد تعبیر و تأویل قرار دهند و حقیقت امر را وارونه و واژگونه نمایند! بدین خاطر مسئله نامه‌های صبح ازل به علی محمد شیرازی و پاسخ‌های علی محمد شیرازی به صورت الواح متعدده و ارسال آخرین آثار و مهر و قلمدان خود به سوی صبح ازل و کاغذی که به خط و مهر خود تصریح به جانشینی صبح ازل می کند و بهائیان، ص: ۳۲۰ همه وقایع و مدارکی که ۱۸ سال بابیان بر اساس آنها تن به پیروی از صبح ازل داده و تمامی آثار موجود در طول سالهای مذکور دلالت بر زعامت صبح ازل می کند بهائیان و حسینعلی میرزا ملقب به بهاء چنین قلب حقیقت نمودند تا ناهمواری‌های راه من یظهره اللهی را به زعم خود و به قیمت اثبات ابطال تمامی دعاوی علی محمد شیرازی و روابط و مکاتبات ۱۸ ساله بابیان هموار سازند: ۱- عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح می‌نویسد: «بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع به طهران نموده و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء اللّه در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملاعبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاء اللّه هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیده‌اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به آن وسیله بهاء اللّه محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاء اللّه میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاء اللّه او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء اللّه با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و به خیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء اللّه به اذن پادشاهی خارج از طهران و مأذون سفر عتبات عالیات شد چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب باب به سنه بعد حین تعبیر و وعده ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور این سر سربسته میان داخل و خارج مشهود گشت بهاء اللّه به استقامت عظیمه در میان ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی وضواحی بغداد به جهت تستر به بعضی حرف مشغول و گاهی

در نفس بغداد به لباس بهائیان، ص: ۳۲۱ اعراب بسر می‌برد ...» «۱» و سپس در ذکر وقایع ادرنه، که با اعلان عمومی حسینعلی میرزا نزاع دو برادر به اوج خود رسید، عباس افندی چنین می‌نویسد: «و چون بهاء اللّه با علما و فضلا و بزرگان ارکان ملاقات می‌نمود وصیت و شهرتی در رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف و خشتی باقی نماند در مهد راحت آرمیدند و اوقاتی به آسودگی می گذرانیدند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزیش و الفتی ریخت و اسباب صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و به اغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طایفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز از قلت تأمل و تفکر در عواقب و کم تجربگی مفتون‌اقوال او شد ومجنون احوال او این‌طفل رضیع شد و آن ثدی عزیز گشت.» «باری بعضی از رؤسای این طایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت بهائیان، ص: ۳۲۲ نمودند که سالهای سال پرورده آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور این چه ظنون است که از نتایج جنون است تو به این اسم بی رسم که نظر به ملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط به کلمه و علو و سموت نظر به محافظه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود آنکه به هیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و بعضی از متعلقات میرزا یحیی به سرایه رفتند و استدعای اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء اللّه اینگونه اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود.» «پس سید محمد به جهت اخذ شهریه به اسلامبول توجه نمود و باب تکدی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد و علت قطع مراوده و در اسلامبول نیز بعضی روایات خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهیر که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فسادی است و وسیله ظهور عناد به ظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظمید و ولی مسلم به استقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صیت ندارد و ابر بی رعد باران نبارد.» «باری به این گونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی بر زبان راند که سبب تشویق افکار گشت رفته رفته آنان که تحریک و تشویق می‌نمودند در گوشه و کنار بلکه در دربار بدون استثناء بنای تشنیع بلیغ نمودند که بابیان چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنان است که گفتار چنین این گونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجازات ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرات به میان آمد و بغتتاً امر وارد و بهاء اللّه را از رو میلی حرکت دادند.» «۱» ۲- شوقی‌افندی، در کتاب: قرن‌بدیع‌صفحات (۲۲۳- ۲۲۸) ازجزءدوم، به ریشه‌های اختلاف مدعیان من یظهره اللهی و برادران ناتنی از دیدگان بهائیان چنین اشاره می کند: بهائیان، ص: ۳۲۳ «علت اصلی این نفاق و شقاق تحرکات و دسائس مستمر سید محمد اصفهانی بود. این ابلیس پرتدلیس و وسواس خناس که بر خلاف رضای مبارک با مهاجرین به اسلامبول و ادرنه وارد گردید در این هنگام به جمیع قوی قیام نمود و به نهایت مکر و دهار، متشبث شد تا لوای مخالفت را علیه جمال قدم جل ذکره الاعظم برافرازد و کار لجاج و معاندت را به سرحد کمال رساند.» «میرزایحیی از حین معاودت حضرت بهاءاللّه از سلیمانیه یا در زاویه خمول خمیده و یا در مواقع‌احساس خطر به‌امکنه مأمونه‌مانند حله‌وبصره پناهنده می‌شد و از بیم جان در خلف استار مخفی می گشت وقتی بالباس تبدیل به‌شهر اخیر فرارکرد و به عنوان یک نفر یهودی‌بغدادی به‌کفش فروشی مشغول شد و به قدری خوف و رعب ارکان وجودش را احاطه نمود که به اتباع خود اعلام کرد هر کس مدعی شود که وی را دیده و یا صدایش را شنیده است اورا تکفیرخواهدکرد، مشارالیه چون برتصمیم دولت نسبت‌به‌انتقال هیکل مبارک به اسلامبول اطلاع یافت بدواً خود را در باغ هویدر در حوالی بغداد پنهان نمود و در این اندیشه بود که در صورت امکان به حبشه یا هندوستان یا نقطه دیگری متواری گردد لیکن بعد بدون توجه به رأی و اراده وجود اقدس که امر فرموده بودند به شطر ایران عزیمت و درآن خطه به‌انتشار آثار

مبارک‌حضرت‌نقطه اولی مبادرت نماید حاجی محمد کاظم نامی را که شباهت صوری به وی داشت به دارالحکومه فرستاد تا تذکره‌ای به نام میرزا علی کرمانشاهی برای او اخذ نماید سپس بغداد را ترک گفت و کتب و آثار مبارکه را در آنجا باقی گذاشت وبا لباس مبدل به‌معیت یک نفر عرب بابی موسوم به ظاهر به موطن عزیمت کرد ودر آنجا به‌قافله مهاجرین که‌به‌جانب اسلامبول حرکت می‌کردند ملحق شد». «میرزا یحیی چون تعلقات قلبیه اصحاب را درباره هیکل مبارک حضرت بهاءاللّه احساس نمود و بر مراتب توجه و احترام طائفین حول نسبت به آن مظهر احدیه واقف گردید و شهرت و معروفیت برادر بزرگوار خویش را در بغداد وبعد در سفر اسلامبول و طی معاشرت آن وجود اقدس با بزرگان و اولیای امور ادرنه به رأی العین ملاحظه کرد و شواهد شهامت و لیاقت و استقلال آن وجود مبارک را در سکنات و روابطشان با مصادر رسمیه و مقامات عالیه در مقر خلافت بی ستر و حجاب مشاهده نمود در حسد شدید بهائیان، ص: ۳۲۴ افتاد و از نزول آیات که چون امطار ربیعی از کلک اطهر منهمر و جاری بود متغیر گردید و سخت برآشفت این بود که در قبال تلقینات و اغوائات سید محمد دجال امر حضرت بهاء اللّه که وی را به احراز مقام ریاست و قیادت مطلقه حزب بابی تشویق و تحریص می‌نمود تسلیم گردید و از آن شیطان پرتدلیس و تزویر فریب خورد به همان قیاس که محمد شاه در قبال القاآت و تلبیسات حاجی میرزا آقاسی دجال و در بیان اغوا گردید و راه غفلت و ضلالت پیموده آنچه رؤسای این طایفه نصیحت نوشتند و وی را به رعایت حکمت و سلوک در طریق بصیرت دلالت نمودند اعتنا نکرد و مواعظ و مراحم جمال اقدس ابهی را که سیزده سال از او بزرگتر و از ایام صباوت وی را در ظل قباب عزت و جناح فضل و مکرمت خویش حفظ و تربیت فرموده بودند نادیده انگاشت و از اغماض و عطوفت آن بحر کرم سوء استفاده نمود. چه بسا از اوقات که هیکل مبارک بر جنایات و اعمال سفیهانه‌اش پرده ستر و عفو کشیدند و چه بسیار از دفعات که عماء و غفلت اورا به دیده اغماض نگریستند و خجلت و انفعالش را در بین خلق نپسندیدند ولی آن ناقض عهد علی اعلی که حس حسد و خود خواهی و حب ریاست و جاه‌طلبی او را آرام نمی‌گذاشت به مخالفت برخاست و به غل و بغضائی ظاهر گردید که شبه و مثل آن در عالم ابداع متصور نه و با ارتکاب این اعمال دیگر جای صبر و شکیبائی خالی نماند و مجال ستر و اغماض باقی نگذاشت.» «میرزا یحیی که در اثر معاشرت و مصاحبت مستمر با سید محمد آن مظهر جنایت و آز و معدن شقاوت و تزویر فاسد و تباه شده بود در ایام غیبت حضرت بهاء اللّه از بغداد و حتی پس از معاودت وجود مبارک از سلیمانیه اعمال و افعالی مرتکب گردید که تاریخ امر را لکه دار نمود از جمله به تصحیف و تحریف کلمات الهیه مشغول شد و در مضمون اذن کلمات مجعوله‌ای وارد نمود و مدعی مقام الوهیت و ربوبیت گردید و بیانات عالیه طلعت اعزاعلی را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصی و خلیفه آن حضرت معرفی نمود پس از شهادت آن مظهر احدیه آثار تردد و تزلزل از وی ظاهر گردید و حکم قتل جمیع مرایای بیان را که خود در زمره آنان محسوب می‌شد صادر نمود و به علت حسد و بدخواهی که نسبت به مقام جناب دیان داشت به قتل آن بهائیان، ص: ۳۲۵ مخزن امانت حضرت رحمن قیام کرد و در غیبت مبارک به هدم دم جناب میرزا علی اکبر ابن عم حضرت نقطه اولی اقدام نمود و اقبح و ارذل از جمیع این حرکات خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلی مرتکب گردید و دست تصرف در حرم رحمانی بگشود این اعمال و افعال شنیعه منکره بطوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخ خویش مذکور داشته چون با اقدامات و حرکات بعدی وی در ارض سر منضم گردید پرده از قبایح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محتوم و مقدر گردید. یک سالی بیش از ورود به ادرنه نگذشته بود که میرزا یحیی برای احیای خلافت مجعول و تثبیت ریاست موهوم و از دست رفته خویش به دست و پا افتاد و در مخیله خود خیالات شیطانی بپرورانید تا به اجمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نماید.» ۳- ورقه علیا، دختر حسینعلی میرزا، مسئله وصایت صبح ازل و دلائل دعاوی حسینعلی میرزا را برای بلانفیلد چنین تعریف می‌کند: «و میرزا یحیی (صبح ازل) برادر ناتنی کوچک بهاءالدینی همان موقع ... به بغداد وارد شد ... او بعد قضیه سوء قصد به شاه از راه مازندران فرار کرده بود زیرا فکر می‌کرد بغداد محل امن‌تری خواهد بود .... میرزا یحیی که شخصی بود مشحون از غرور و نخوت

و حسادتی شدید و وحشیانه نسبت به بهاء اللّه داشت ... مدعی شد که ریاست بابیان متعلق به او بوده زیرا حضرت باب او را به جانشینی خود منصوب نموده است ... یکبار میرزا حسینعلی نوری به تقاضای برادر ناتنی جوانش کاغذی به باب نوشت زیرا او شخصی بود بسیار بی سواد و نمی‌توانست خود چیزی بنویسد ... باب در جواب مخاطباً به این جوان او را مرآت خواند و از این پس صبح ازل این لقب مرآت را به عنوان اینکه لقبی اعطائی خاص او می‌باشد به خود بسته و خویش را بدان نام می‌خواند در حالی که اگر این عنوان عنوانی عمومی برای کلیه بهائیان نبوده باشد حداقل قضیه آن است که بسیاری از بابیان بدین لقب مخاطب گشته بودند ... باب چنین اندیشید که نقشه‌ای برای حفظ بهاء اللّه طرح نماید تا او را تامیقات معین در پس پرده محفوظ دارد تا از شناسائی عامه مصون ماند زیرا اگر قبل از آماده شدن زمینه، ندای اینکه اوست من یظهره اللّه منتشر می‌شد قطعاً دشمنان بر اعدام و نابود کردن نامبرده توطئه می‌چیدند و امر اعظم بدین جهت استقرارش دچار وقفه و تأخیر می‌گردید ... و باب کلیه نوشتجات خود را به بهائیان، ص: ۳۲۶ انضمام آخرین لوحش که طی آن میرزا حسینعلی را مکرر در مکرر به عنوان من یظهره اللّه اشاره و در همان لوح لقب بهاء اللّه را به او اعطا نموده «۱» به امین خود (میرزا عبدالکریم قزوینی) و همچنین قلمدان و مهر مخصوص خود را نیز بدین مؤمن مخلص خود می‌دهد تا آنها را چنانچه واقعه‌ای برای او رخ دهد شخصاً و بدست خویش به میرزا بهائیان، ص: ۳۲۷ حسینعلی نوری بدهد این مأموریت با کمال صداقت و امانت توسط میرزا عبدالکریم قزوینی انجام و این اشیاء نفیس تا ایام ادرنه در اختیار بهاءاللّه باقی بود در این موقع صبح ازل درخواست کرد که به او اجازه داده شود تا این آثار را ببیند و بهاء اللّه موافقت نمود و لکن دیگر این آثار مرجوع نگردیدند صبح ازل آنها را نزد خود نگاهداشت تا داعیه ریاست خود را بر بابیان بدین وسیله تأیید و چنان وانمود کند که باب آثار مذکور را بدو داده است. «۱» .. صبح ازل از این طریق می‌خواست انظار مردم را به خود جلب نماید .... تنها خودخواهی او بود که او را وادار به داعیه ریاست بابیان مینمود یعنی آن چنان مقامی که نفس او بطور خنده آوری نالایق بوده هم از لحاظ اینکه طبعاً واجد شرایط لازمه نبوده و هم از لحاظ اینکه تجربیات کافی نداشته و اصولًا از لحاظ صفات لازمه نیز شخصی ضعیف و بی هوش و بی استعداد و علاوه بر کثرت سستی و مهملی مردی خائف و جبون بود بابیان بطور کلی ندرتاً توجهی به ادعای صبح ازل ابراز می‌داشتند و مؤمنین بهائیان، ص: ۳۲۸ حقیقی او را جوانی جاهل و مغرور و ادعایش را بسی بی معنی و مهمل تلقی نموده و تنها متوجه عظمت بهاء اللّه بودند وقتی صبح ازل وارد بغداد شد سعی کرد که دوستان او را به عنوان رهبرخود بشناسند ولی آنان اندک توجهی بدو ننموده و به خیالات غرورآمیز او می‌خندیدند او مدعی بود که جمال مبارک (بهاء اللّه) مردم را مانع هستند که مقام او را بشناسند بالاخره پدرم تصمیم گرفت چندی بغداد را ترک گوید.» «۱» ۴- نبیل زرندی، در صفحات ۴۴۲ الی ۵۲۳ مسئله جانشینی صبح ازل را چنین توصیف می‌کند: «وقتی که سیاح می‌خواست از طهران برود حضرت بهاء اللّه به اسم میرزا یحیی مراسله‌ای مرقوم فرمودند و به سیاح دادند پس از چندی ورقه‌ای به خط حضرت باب میرزا یحیی را امر کرده بودند که در ظل حفظ وصیانت حضرت بهاء اللّه درآید و در سایه تعلیم و تربیت آن بزرگوار قرار گیرد مغرضین بیان بعدها این لوح مبارک را تغییر دادند و آن را دلیل صدق گفتارهای خویش و دعاوی مبالغه‌آمیز خود نسبت به میرزا یحیی قرار دادند با آنکه در اصل بیان مبارک کوچکترین اشاره‌ای هم به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند وجود نداشت ....» «۲» «چهل روز پیش از آنکه مأمورین مزبور به چهریق وارد شوند حضرت باب جمیع الواح و نوشتجات خود را جمع آوری فرمودند و همه را به ضمیمه قلمدان و انگشترهای عقیق و مهرهای خود را در جعبه نهادند و به ملاباقر «۳» حرف حی دادند و به ضمیمه نامه‌ای به عنوان میرزا احمد کاتب که کلید جعبه را هم در نامه گذاشته بودند به ملا باقر سپردند و فرمودند این امانت را درست نگاهداری کن آنچه در این جعبه قرار داده‌ام اشیاء مقدس و نفیسی هستند غیر از میرزا احمد نباید کسی از محتویات این جعبه را بگشاید میرزا احمد هم بر حسب درخواست عظیم جعبه را باز کرد اشیائی که در میان بهائیان، ص: ۳۲۹ جعبه بود همه را زیارت کردیم!. از تأمل و دقت در اقوال مذکور، می‌توان نتایج زیادی را استنباط و استخراج نمود. ولی آنچه که به ضرورت می‌بایست، پژوهندگان با آنها

در رابطه با مباحث فصول گذشته مورد توجه قرار دهند، ذیلًا و به اجمال اشاره می‌کنیم: ۱- کلّیه نامه‌های ارسالی صبح ازل به علی محمد شیرازی جعلی بوده است! ۲- کلیه وصایای علی محمد شیرازی مبنی بر جانشینی صبح ازل دروغ و جعلی بوده است! ۳- میرزا حسین، صبح ازل را به نیرنگ و خدعه زعیم خود می‌دانسته و از این رو همه بابیان در طول ۱۸ سال پیش از مرگ علی محمد شیرازی غافل از مسئله و توسط زعمائشان فریب خورده بودند. چنانچه حسینعلی میرزا پس از اظهار من یظهره اللهی، اعتراض بعضی از بابیه را نسبت به کشف خدایع و نقص نص وصایت چنین نگاشته است: خیلی خیلی عجیب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلعم در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودند حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می‌گویند فلانی‌ها هر روز به یکی می‌چسبند و یکی را حق می‌دانند و بعد باطل می‌نمایند ...»! ۴- صبح ازل بر خلاف تجلیل و توصیف‌های علی محمد شیرازی و تظاهرات خود در ایام ۲۰ ساله مردی بی ایمان خبیث، دیوانه، بی سواد، حسود و فاسد، فریب خورده، خودخواه، جاه طلب و به خاطر حب ریاست میان خود و برادراش موجد نزاع‌ها شد. همه این نوشته‌ها و تصریحات ملهم از حسینعلی میرزا مستقیماً از آثارش سرچشمه گرفته است و در واقع جزء لاینفک و ضروری عقاید بهائیان است. تا آنجا که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع جزماً تصریح کرده است که: «صبح ازل دشمن خداست: و اینکه نوشته که فرموده: «ان الامر ینتهی الی اسم الوحید (یحیی) لان ظهوره بنفسه حجهٔ و لایحتاج الی نصی فواللّه حین الذی کتبت هذه الکلمهٔ قد بکت کل الاشیاء .... لانک لاثبات عدّو من اعداء اللّه احتقرت شأن اللّه و عظمته». و اما پاسخ سخن تو که: باب گفته است: مقام من بر می‌گردد به اسم وحید (که مطابق بهائیان، ص: ۳۳۰ است در عدد با کلمه یحیی- ۲۸) که ظهور او به خودی خود برهان و حجت بوده و احتیاج به تصریح و نص کردن من نیست. این است که: قسم به خدا که هنگام کتابت این سخن همه موجودات کردند زیرا تو به خاطر اثبات کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا، به مقام عظمت پرودگار (بهاء) تحقیر و توهین نمودی. «۱» ۵- صبح ازل مردی خبیث و مشرک: چنانچه حسینعلی میرزا در کتاب بدیع نوشته است: کتاب مستیقظ را بخوان که در آن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بردم جمیع نفوس مقدسه داده و کتاب دیگرش که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع ذلک جمیع را به حق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک به حضرت ابهی عریضه‌ای معروض داشته و حال به خط خود او موجود است. «۲» ۶- بابیان بیست سال است که در اثر نیرنگ زعمایشان به ناحق و به نادرستی فریب عقایدی را خورده‌اند که ازبیخ بی اساس و واهی بوده است. چنانچه حسینعلی میرزا از قول یک فرد ازلی، خطاب به یکی از بهائیان می‌نویسد: «خیلی خیلی عجب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلعم در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می‌گویند فلانی‌ها هر روز به یکی می‌چسبند و یکی را حق می‌دانند و بعد باطل می‌نمایند این از عدم تمیز آنها است به جهت آن‌که حق باطل نمی‌شود و این تناقض است دین اینها بوالهوسی است به چه دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر.» و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری می‌گوید: «اولًا این بحث به شما وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که اخبث از آن نفوس در ابداع نیامده و ثانیاً اینکه این عباد به او خلوص داشته‌ایم و مقریم چه در کلمات ابهی بعضی اوصاف مشاهده می‌شد و همه گمان می‌نمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهوم است. الی ان کشف اللّه لنا ماکشف و اطلقنا من افعاله مالا فعله النمرود و لا الفرعون و لذا بهائیان، ص: ۳۳۱ کسرنا صنم الوهم. «۱» ۷- از نظرگاه بهائیان، صبح ازل، و جانشین باب یک گاو و فرزندش گوساله است: چنانچه حسینعلی میرزا می‌نویسد: «وایّ قهر اعظم من ذلک تعبدون البقر و لاتعرفون ثم تدعون اللّه بأن یخرج لکم من صلبه عجلا لتعبدوه وتکونن من العابدین ثم من نسل هذا العجل عجلا آخر ...» الخ کدام قهری است که بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاوی که آنرا نمی‌شناسید (میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت می‌نمائید که گوساله از صلب آن بیرون آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله‌اش پرستش نمائید. «۲» و به همین سان صبح ازل را با القاب خر، گوساله، گاو نر، مار، مگس، سوسک و ... مورد خطاب قرار داه و تا آنجا که حسینعلی میرزا و اخلافش پای را از این بالاتر

نهاده با صراحت تمام حرام زادگی صبح ازل را اعلام داشتند. «۳» و در کتاب: بدیع «۴» و اقتدارات «۵» و مائده آسمانی حسینعلی میرزا آشکار ساخت که صبح ازل در بغداد به همسر دوم سیدباب به عنف تجاوز کرده و پس از آنکه او سیر شده است او را وقف عام مریدانش نموده است. «۶» تا آنجا که حسینعلی میرزا آشکارا نوشت که صبح ازل: «مسلّم است به اکل و شرب و تصرف در ابکار (جمع بکارت دختران) و نساء ناس (زنان مردم) مشغول بوده و اعمالی که واللّه خجالت می‌کشم از ذکرش «۷» مرتکب ...». «۸» بهائیان، ص: ۳۳۲ در مقابل ازلیان از پی آمد چنین تصریحاتی، و اینکه ادعای حسینعلی میرزا از بیخ بی اساس است، دست به قلم بردند و پرده از اسرار زیادی برداشتند! منطق ازلیان در دفاع از صبح ازل در رسالات متعددی نگاشته شده است. «۱» به بهائیان، ص: ۳۳۳ استحضار پژوهندگان می‌رساند: ۱- زن میرزا حسینعلی سبک سر و صبح ازل مورد توجه او بوده است: «قضیه دیگر به خاطرم رسید محض تنبیه غافلان می‌نویسم که بیچاره بی خبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه‌اند و نسب و نسبت هر دو به من مساوی است چیزی که هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عنداللّه محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است: پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه به نهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخاسته با نهایت خدمتگزاری تدارکی صحیح دیدم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هر دو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آندو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند: چه شده که هر دو خود را آرایش داده و مشّاطگی کرده‌اید؟ مگر نمی‌دانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هر یک از شماها میل نمایند دیگر بر ما بهائیان، ص: ۳۳۴ حرام می‌شوید؟ تاتشریف نیاورده‌اند شماها لباس‌ها و وضع‌های خود را تغییر بدهید، حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند. ۲- میرزا حسینعلی دختر خود را برای صبح ازل پیشکش کرده است: «قضیه اعجب از این زمانی که والده آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی اب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند: ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده‌ام و به دست خویش تربیت کرده‌ام اکنون برای خدمتکاری آن حضرت فرستاده‌ام استدعا دارم که منتی بر جان من گذاشته و او را به کنیزی قبول فرمائید: منهم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول به نوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی به جانب ما فرمودند من عرض کردم به آنچه مأمور بودم درجواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که إلی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرت را به ایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند: باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقا میرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد بر سینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشان را به عرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هر دو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرت را رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند: حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سؤال می‌نمایم به آن کسی که شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه می‌فهمید؟» ۳- میرزا حسینعلی، برای دستیابی به زعامت بابیان به انکار علی محمد شیرازی و جمع آوری اوباش و چاقوکش‌ها و کشتار دیگر مدعیان زعامت، مبادرت ورزید: «بالجمله همین که ایشان بر سر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد به بهائیان، ص: ۳۳۵ مرور و تدبیر انجام پذیرد. وقوع آن امر مهم دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نبندد به مقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.» «و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه

به جمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را به وعده و برخی را به وعید به سوی خود جلب و جذب نمودن. «ثانی باب مراوده احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن» «ثالثاً بعضی از بیانیّین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملا رجبعلی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصریرالباب و صفیرالذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند؛ چنانکه همان اوقات جناب ملا محمد جعفر کاشی شرحی به ایشان نوشتند که من از آن جناب استشمام رایحه بعضی ادعاها می‌نمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات می‌فهمم سهل است از زبان بعضی اصحاب آن جناب بعضی کلمات می‌شنوم نمی‌دانم به چه حمل نمایم و به مردم چه جواب بگویم. ایشان در جواب به خط دیگری گویا خط آن نور چشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح به خط خودشان مشروحاً و مفصلًا مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر می‌ماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شؤونات و مقامات می‌شود. و همچنین جواب آقا میرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات به این اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است» رابعاً جمع آوری جمعی از قلاش و اوباش‌های ولایات ایران و جسته گریخته‌های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سری که جز تولای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از بهائیان، ص: ۳۳۶ هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدوکارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاه راه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید به واسطه این افعال زشت و خلافکاری‌ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند: اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید و می گفتند که ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم.» ۴- میرزا حسینعلی برای دستیابی به زعامت بابیان، به نام صبح ازل، دستور جمع آوری کلیه آثار علی محمد شیرازی را صادر کرد، تا با مطالعه و محو آنها آیه نویسی را آغاز کند، و مدارک وصایت صبح ازل را محو سازد: «مکمل و متمم تمام این مقدمات و به انجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات خودش را آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هرکس بود الواح به جمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط توقیعات حضرت نقطه را خواسته‌اند در هر جائی که گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتی که در ولایت بوده والده جناب آقا میرزا محمد علی را با خودش و خدمتکاری به طهران فرستادند برود به تاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقچه از آن نوشتجات را با کمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات بهائیان، ص: ۳۳۷ که بقدر دو یخدان بود تماماً را خود حمل کرده به طهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمی‌دانند لیکن مردمان با ذکاوت نقاد و نفوس بافطانت وقّاد البته می‌دانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است.» «اولًا مداومت و ممارست به آن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در

وقت ادعا به همان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسید». «ثانیاً خطب و مناجات و آیات به لسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل آن کلمات گذراند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده می‌شود.» «ثالثاً آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالابصار جلوه نماید.» «رابعاً اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده به کلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره‌ها پس از شنودن ادعای انی انا اللّه حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند. غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را می‌داند چنانکه یکی از احباب بعد از ادعای ایشان قصیده‌ای ساخته و این چند بیت در آن درج است». طلعت حق ناشناسم نشناسم نفحه روح القدس زصیحه شیطان نعمت حق ناسپاسم ندهم فرق قول مه آبادیان زسوره فرقان شخص گرسنه تمیز چون نتواند سفره پر اطعمه زحفره نیران «بالجمله پس از این که نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه‌ای که بود جمع آورده و به مرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعه آن آیات بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز ننمودند مگر سراً به بهائیان، ص: ۳۳۸ حواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی بر حسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور می‌داشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی‌نشستند.» ۵- میرزا حسینعلی ابومسیلمه کذاب است: «مولوی فرموده: شیر پشمین از برای کد کنند بومسیلم را لب احمد کنند بومسیلم را لقب کذاب ماند مر محمد را اولوالالباب ماند مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است چنانکه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه و شغل او صحافی بود نقل نمود اوقاتی که حضرت ثمره در بغداد مستور و مختفی بودند به عزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعای تشرف خدمت حضرت را کرده جواب دادند. ابداً ممکن نیست بعد از ایشان سؤال کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است؟ جواب دادند: من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تندباد حوادث حفظ می‌نمایم بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و و ضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها به آن حضرت داده خیلی تعجب می‌کردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شد که این نوع مخالفت کرده‌اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بردکان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوه‌ای بیرون آورد جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ گفت کاغذی هست که ابومسیلمه کذاب به سفیانی نوشته است وقتی که بیدار شدم خیلی از این خواب تعجب می‌کردم روز همان شب بچه درویشی که با من آشنا بود در همان دکان نزد من آمده دست در بغل کرده جزوه‌ای بیرون آورده جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ جواب داد لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است فوراً بهائیان، ص: ۳۳۹ خواب شب به خاطرم آمده سجده شکر برای راهنمائی و هدایت پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخان را از سابق به نص صریح حضرت نقطه اولی می‌دانستم از این غیب نمائی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم». ۶- میرزا حسینعلی مردی جاه طلب و شهوت ریاست‌طلبی داشت: «این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته جز بذر آمال و امانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است در اراضی دل نکاشته». ۷- میرزا حسینعلی بجای ارائه دلیل و نص، تهدید به مرگ، و توطئه چینی برای کشتن دیگران را نصب العین خود قرار داده بود: «جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن و مشی انبیاء و خدا که فرموده: قولوا قولًا لیّناً اشراری که خود را منسوب به این طایفه کرده و بی‌دین و لامذهب صرف بوده چون سید ببر کاشی و شاه میرزا کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه به قتل آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیرانداختن به شاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش

امر قاطبه بیانیین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلبی از علمای بزرگ گردیده کسی را که برهانی باهر و بیّنه‌ای بیّن در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید». ۸- علت اخراج بابیان از عراق، آدم کشی‌ها و جنایاتی بود که میرزا حسینعلی به نام صبح ازل و مصلحت بابیان، آنها را تدارک می‌دید: «مطلبی که مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید قضایایی واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهات آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم به تنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و براز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که بهائیان، ص: ۳۴۰ فصل چهارم: من یظهره اللّه به اتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنده و به جانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلس آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند؟ در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند؟ و در کدام زمان به جهت انتشار امر الهی جدا اقدام نمودند؟ و در چه مورد اجرای کلمه توحید کردند؟ و در کدام موقف امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند؟ اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه‌خانه بغداد نشستن و شرب دخانات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت و جلال‌اند و صاحب فضل و کمال». ۹- میرزا حسینعلی به نام صبح ازل و به وسیله حاجی امین، پول و اموال بابیان را تصرف می‌کرد. ولی از آن به صبح ازل نمی‌داد. و زندگی ازل به سختی معاش می‌گذشت و بسیاری از بابیان به خاطر همین پولها، دور میرزا حسینعلی را گرفتند و ازل را رها کردند: «از طرفی حاجی امین بی‌دین به عنوان اینکه از طرف حضرت ثمره امین و مأمور گرفتن وجوه مال اللّه و سهم امام از قاطبه مؤمنین به بیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد به مغلطه و اشتباه پول‌ها گرفته، اندوخته‌ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه‌داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده به حضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند و در حالی که صاحب مال حقیقی به کمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود». «و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان به توسط سلمان نا مسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و تهران و جمیع ولایات ایران می‌رسید دست تکدی دراز کرده و دهان حرص و آز باز نموده وقت مراجعت کول بار او چون کشکول درویشان از پخته و نپخته دوخته و ندوخته از مأکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشربه و حلویات یزد و شیراز می‌نوشیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می‌پوشیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می‌بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته و بادام شهر بابک و سیرجان می‌شکستند سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و سنانی جز پشمک و نقل بیدمشک و باقلوای یزد شنیده نشده که به آن سینه مبارک رسیده باشد. عزیزا این عبارات را از برای چه و به که می‌نویسید؟ در بهائیان، ص: ۳۴۱ صورتی که می‌دانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هر کسی آگاهم و بر شداید و رخای هر یک شاهد و گواه ...» ایضاً: «اینکه نوشته‌اید دراهم معدود نفوسی هستندکه سبب‌احتجاب گردند بلی این مطلب صحیح است هماره دراهم معدود و طالبین آن مبغوض و مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا را از دنیا و اهل آن اعراض داشته‌اند هیچ وقت به دولت و مکنت وقعی نگذاشته‌اند این است که فرموده‌اند: «الدّنیا جیفهٔ و طلابها کلاب» ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف می‌طلبم که پدر و عم شما هر کدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلل وتجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هر جهت به‌عین عیان دیده و می‌دانی حال کثیر الاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده‌ای لابد شنیده‌ای به حیث یکفی سمعه عن عیانه که آن حضرت به چه پریشانی و عسرت در آن گوشه‌ی محبس زندگانی می‌کند بی‌خود نبود که همه احباب و انصار از دورش پاشیده گرد شما جمع‌آمدند که الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت و یجتمعون حیث اجتمعت حتی همین آمدن اولاد آن حضرت به نزد شما که در فقرات بعد ذکر می‌فرمائید از همین باب بوده». ۱۰- میرزا حسینعلی صبح ازل را از دیده‌ها دور نگه می‌داشت، تا به وسیله پول‌های به دست آمده، و زیر فشار گذاردن صبح ازل، موقعیت خود را تحکیم، تا زمینه دعوی جدید فراهم آید: «سال‌ها آن حضرت را در

حبس محترم نگاه داشته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدری که دستش می‌رسید از قوه به فعل آورده از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بجاآورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره به منصه ظهور رسانیدند و «سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشان را حفظ فرمود: «یریدون لیطفئوا نور اللّه بافواههم و اللّه متم نوره و لو کره المشرکون» ... بهائیان، ص: ۳۴۲ «به هر حال، این عصیان‌ها بر علیه هم که ماهیت بابیه را در ایران و عراق و ترکیه: آشکار ساخت، حقیقتاً به درستی از طرف میرزا حسینعلی: «ایام شداد» نام گذاری شده است. و به درستی شوقی افندی نوشت ایامی که در آن «حجاب اکبر» خرق گردید، فریب خوردگان چون حجاب اکبر شد، پراکنده شدند». «۱» عده‌ای ازلی شدند، جمعی گرد بهاء اللّه را گرفتند و «بهائی» شدند. گروهی به دنبال اسد اللّه دیان رفتند، و «دیانی» شدند. گروهی به یاد قرة العین افتاده و «قرة العینی» شدند، بعضی ملا محمد علی بار فروشی را بالاتر از همه کس دانسته، فرقه «قدوسی» را ساختند، و عده‌ای دیگر همه را طرد کرده متمسک به کتاب «بیان» شدند و فرقه‌ی «بیانی» را راه انداختند و سرانجام بعضی از فریب خوردگان، پشت پا به همه زدند و راه درون و شهود را انتخاب کرده، و «عیانی» شدند ... در نتیجه همه این کشاکش‌ها: «دولت عثمانی، ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید، و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود به جای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا به حال «قلعه بند» زندگی کنند». «۲» «از این رو: «در ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سنه‌ی (۱۳۸۵) «۳» جمیع بابیه را از ادرنه کوچ داد بهاء اللّه و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آن وقت هنور در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء اللّه» (مشکین قلم خراسانی، میرزا علی سیّاح، محمد باقر اصفهانی، عبد الغفار) همراه ازلیان به بهائیان، ص: ۳۴۳ قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان (حاجی سید محمد اصفهانی از فضلای بابیه و اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی، میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصر اللّه تفرشی) همراه بهائیان به عکا، و غرض از این تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند، به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاء اللّه به قبرس یا عکا می‌آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها متسحضر سازند، «۱» قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصر اللّه تفرشی در خود ادرنه مسموم شد، و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند». «۲» .. به غیر از این چهار نفر ازلی جمعی دیگر از قدما و فضلای بابیه که در وفاداری نسبت به صبح ازل ثابت قدم مانده و بعضی از ایشان از رفقای شخصی باب و حتی بعضی هم از حروف حی بودند یک یک از میان برداشته شدند، از جمله ایشان آقا سید علی عرب از حروف حی در تبریز کشته شد و ملا رجبعلی از حروف حی در کربلا- و آقا محمد علی اصفهانی برادر مذکور در بغداد و حاجی میرزا احمد کاشانی برادر حاجی میرزاجانی کاشانی مصنف نقطة الکاف (!) در بغداد «۳» و حاجی میرزا محمد رضا و حاجی ابراهیم «۴» و حاجی جعفر تاجر و حسینعلی و آقا ابو القاسم کاشانی و میرزا بزرگ کرمانشاهی و غیرهم در مواضع مختلفه. «۵» بواسطه این جنایت‌ها که میرزا حسینعلی بهاء با همکاری پسران و مریدانش مرتکب شدند، از طرف دولت عثمانی، بازداشت و برای مدتی به زندان فرستادند. «۶» بهائیان، ص: ۳۴۴ پ: محو حقایق، جعل مدارک حسینعلی میرزا، به خاطر حفظ ریاست بابیان با مساعدت فرزندان و مریدانش شیوه همیشگی بابیه را مبنی بر جعل مدارک و محو مآخذ، فراراه خود قرار داد. پس از اعلام بی‌اساسی وصایا و نصوص مسلم و مشخص! راه بهائیت هموار و ریاست حسینعلی میرزا به صرف ادعا، ولی به پول و نفوذ، میسر گردید. از اینروی بهائیان کوشش‌های مداومی را آغاز کردند، تا به گفته ادوارد براون: «کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلاشبهه او (صبح ازل) می‌نمود محو کنند.» «۱» و با فراهم آوردن وسائل محو مأخذ، به جعل مدارک جدیدی مبادرت ورزند. تا بی‌پایگی دعاوی بهاء بر اساس بابیه، آشکار نشود.

پس از نقض نص‌ها و تأویل آثار و محو نوشته‌های بسیاری، نوبت به بدیهی‌ترین حقایق بابیه و آنگه قدیمی‌ترین مآخذ و اسناد مکتوب رسید. ۱/ پ: محو حقایق در برابر حسینعلی میرزا، و داعیه او مسائل مهم و حقایق بدیهی مندرج در آثار بابیه سد راهش به شمار می‌آمد، که می‌بایست به خاطر اثبات دعویش، آنها را با تعبیرها و تأویل‌های غیر واقعی محو سازد، از آن جمله: در مسئله اسم «مستغاث» و «اتمام کتاب بیان» بود که اولی پیشگوئی علی محمد شیرازی برای ظهور من یظهره اللّه، و دومی مبتنی بر تنصیص به وصایت صبح ازل می‌باشد. ۱/ ۱/ پ: غیث و مستغاث: چنانچه در فصول مختلفه قبل اشاره شد، علی محمد شیرازی در باب «سادس عشر از واحد ثانی» کتاب: «بیان» صریحاً ظهور من یظهره اللّه را به عدد مستغاث (: ۲۰۰۱ سال) یا به عدد اسم اغیث (: ۱۵۱۱ سال) بعد از ظهور بیان، تعیین کرده بود. میرزا حسینعلی ابتداء در کتاب: «ایقان» «۲» خاطر نشان ساخت: بهائیان، ص: ۳۴۵ «و قضی اللّه و ایاکم یا معشر الروح لعل انتم بذلک فی زمن المستغاث توفقون و من لقاء اللّه فی ایامه لا تحتجبون» خدا به ما و به شما توفیق بدهد ای جماعت روح شاید شما به شکستن این موانع (علمای مخالف) در زمان مستغاث موفق شده و از لقای خدا (لقای من یظهره اللّه) در آن ایام محجوب نگردید. که در نتیجه چنین زمینه‌ای، زمزمه امکان ظهور من یظهره اللّه را در ایام نزدیک سرداده و بالجمله «وفقنا اللّه و ایاکم» توفیق حاضران را به مشاهده و مجالست با او خواستار شده بود! و لذا پس از اعلان دعوی «من یظهره اللهی» جزئاً و کلاـ معنای مستغاث را در اذهان بابیه و مندرج در آثار علی محمد شیرازی، انکار و توجه به آن را از علایم محرومیت و تباهی تلقی کرده است: چنانچه در کتاب: «اشراقات» چنین نوشت: «... و بعضی به لفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند. بگو ای غافل‌های عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال به آن به قول نقطه جایزنه- ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان- مکرر فرموده‌اند از بیان و آنچه در او است خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم منمائید». «۱» ۲/ ۱/ پ: تکمیل بیان: علی محمد شیرازی در مقدمه کتاب: «بیان» می‌نویسد: «و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کل شیء (مساوی است با عدد ۳۶۱) و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و مابینهما باذن اللّه مسبح‌اند و مکبر و مقدس‌اند و ممجد و عالمند ...» اما به دلیل اینکه نتوانست چنین کاری را به اتمام رساند، در «رساله‌ی للثمره» «۲» بهائیان، ص: ۳۴۶ خطاب به صبح ازل نوشت: «و ان ابواب البیان قد قدر علی کل شیء و لکناما اظهرناه الّااحدی عشرو احداً لکل هیکل واحد من هیاکل التسعهٔ ... ثم یقول فی (ص ۸ س ۱) و ان اظهره اللّه عزاً فی ایامک (خطاب به ثمره است که صبح ازل باشد) فاظهر مناهج الثمانیهٔ باذن اللّه. و فی (ص ۸ س ۷) و ان یظهر اللّه عزاً فی ایامک فاصبر علی مانزل و لاتبدل حرفاً فان ذلک امر اللّه و فی (ص ۸ س ۱۳) و یحضر من آثار اللّه الیک سبعهٔ واحد فانا کنا لمقسمین خذ الواحد لنفسک ثم هب کل واحد لمن فی الارض من فاء و عین و خاء و الف و میم و کاف عباد اللّه المؤمنین». (ابواب کتاب بیان تقدیر شده است روی عدد کل شیء (۳۶۱) ولی ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد آن را که هر واحد برای هیکلی باشد از هیاکل نه گانه ... و اگر در ایام زندگانی تو عزت و قوتی باشد پس هشت واحد دیگر را نیز به اذن خدا ظاهر کن تا نوزده واحد تمام باشد و اگر عزت و قدرتی نشد پس صبر کن بر آنچه نازل شده است و حرفی را از آن تبدیل نکن ... هفت واحد از آن را ما حاضر کرده و قسمت می‌کنیم که یک واحد آن برای خود تو باشد و شش واحد دیگر را تقسیم کن برای بلاد زمین که ارض فاء و عین و خاء و الف و میم و کاف باشد). و از این روی صبح ازل، پس از اعدام علی محمد شیرازی، کتاب: «بیان» مذکور را با نوشتن کتابی به نام «متمم بیان» به مسئولیتی که در قبال وصیتنامه علی محمد شیرازی داشته است، وفا نمود تا خدائی او به وصیت علی محمد شیرازی اثبات شود! این کتاب در ۱۵۶ صفحه، در حدود سال (۱۳۳۷ ه. ش)، از طرف بابیه تهران گراور و چاپ شد. در مقدمه این کتاب، بابیان می‌نویسند: «و فارسی بیان تا باب دهم از واحد نهم که مجموعاً ۱۶۲ باب می‌شود حضرت نقطه اولی نازل فرموده، و دو واحد و نه باب آن که ۴۷ باب می‌شود (مطابق بابیان عربی که یازده واحد تمام است) توسط حضرت ثمره ازلیه (میرزا یحیی صبح ازل) نازل گردیده که اینک با شکرگذاری از توفیق به دست آمدن خط منزل آن عیناً گراور شده». میرزا حسینعلی پس از دعوی من یظهره اللهی و در مقام این منصب که جانشین علی محمد شیرازی

است، یکباره تصریح علی محمد شیرازی را در کتاب موجود «بیان» بهائیان، ص: ۳۴۷ انکار کرده، و بی‌توجه به الواح و سفارشات موجود مبنی بر تهیه‌ی ۸ واحد دیگر از ۱۱ واحدنوشته شده، مدعی شدکه کتاب «ایقان» همان‌تکمیل‌بیان است. چنانچه شوقی افندی نوشت: «کتاب مستطاب ایقان که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد ۱۲۷۸ هجری طی دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردید، و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که نا تمام مانده تکمیل خواهد فرمود». بدین لحاظ، کتاب بیان عربی را به «بیان فارسی» تبدیل کرد. تا تکمیل آن را به کتاب: «ایقان» تطبیق کند! ... ۲/ پ: جعل مدارک اختلافات فاحشی که میان غالب روایات مربوط به حوادثی که در فاصله سال‌های (۱۲۶۰ و ۱۲۸۵ ه. ق)، اتفاق افتاده، و در کلیه متون تاریخی مورد استناد هر دو دسته از فرقه بابیه (ازل- بهاء) دیده می‌شود، هر پژوهنده فن تاریخ را وادار می‌کند که درباره سوابق تحریر و تدوین و تلخیص و تجدید متوالی این متون متداول، به تحقیق در مدارک اولیه بپردازد و ارزش آنها را از لحاظ اعتبار اقوال بسنجد. «۱» با توجه به چنین اصلی کلی و اصولی، لازم است متون اصلی قدیم و جدید بابیه و بهائیان به لحاظ دستیابی به اعتبار اقوال مندرج در آثار مذکور، مورد بررسی و دقت نظر قرار گیرد: ۱/ ۲/ پ: کتاب «نقطة الکاف» بابیان و کتاب «تاریخ جدید» بهائیان «ادوارد بر اون» پیرامون نسخه کتاب «نقطة الکاف» منسوب به میرزاجانی کاشانی می‌نویسد: «در ضمن اشتغال به ترجمه تاریخ جدید «۲» دیده بودم که مؤلف آن کتاب مکرر بهائیان، ص: ۳۴۸ از یک کتاب قدیمتری تألیف حاجی میرزاجانی کاشانی نقل می‌کند و به همین جهت تاریخ خود را موسوم به تاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزاجانی نسبت بدان قدیمتر است امتیاز یابد لذا در صدد بر آمدم که این کتاب را نیز به دست آورم و چون قدیمتر است (زیرا مصنف آن حاجی میرزاجانی کاشانی در سلخ ذی القعده سنه ۱۲۶۸ در واقعه هایله تهران در جزو آن ۳۸ نفری بود که به سخت‌ترین انواع عذاب کشته شد) و قبل از تفرقه بابیه به ازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن بالطبیعه اقرب به صحت وابعد از خلط و تدلیس متأخرین است آن را هم به طبع در آوردم، در اوقاتی که در ایران بودم از هر کس که سراغ این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت به اروپا نیز به دوستان بابی خود در ایران و اسلامبول و شام و غیرها نوشتم از اطراف در صدد تفتیش بر آمدم هرچه بیشتر جستم کمتر یافتم، بالاخره مأیوس شدم و یقین کردم که این کتاب بکلی از میان رفته است تا در بهار سال ۱۳۰۹ در اوقات تعطیل فصح به پاریس رفتم و در ضمن تفتیش در کتب بابیه محفوظه در کتابخانه ملی پاریس اتفاقاً یک نسخه از تاریخ حاجی میرزاجانی یافتم. بدیهی است که تا چه درجه از این اکتشاف مهم خوشوقت شدم، پس از تحقیق معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم کُنت دوگوبینو مؤلف «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» بوده است و پس از فوت آن مرحوم کتب او را به مزایده فروختند پنج نسخه از آنها را که از جمله همین «نقطة الکاف» بود کتابخانه ملی پاریس ابتیاع نمود، خلاصه پس از مراجعت به کمبریج به توسط یکی از دوستان قفقازی خود مقیم پاریس یک نسخه از روی نسخه کتابخانه پاریس برای خود نوشته متن آن را با متن «تاریخ جدید» مقایسه کردم معلوم شده که مؤلف «تاریخ جدید» کتاب حاجی میرزاجانی را بکلی نسخ بل مسخ کرده است و به اندازه‌ای جرح و تعدیل و تصرفات مغرضانه در آن نموده که بکلی حقیقت تاریخ دوره اولای بابیه در پرده خفا مانده است ... در سنه ۱۳۱۰ نگارنده خصوصیات این پنج نسخه کتابخانه ملی پاریس را اجمالًا در مکتوبی درج کرد رأی صبح ازل را در باب هر یک از آنها خواستار شدم اینست آنچه ایشان در خصوص دو نسخه سابق الذکر می‌نویسد: بهائیان، ص: ۳۴۹ «تاریخ که اشاره فرموده بقراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می‌شد بعضی‌مانع او شدند حاجی محمد رضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده‌اند و لیکن حاجی محمد رضا نامی تاجر اصفهانی در همان سنوات تا نزدیک هفتاد یا آنکه قدری کم و زیاد در انبار محبوس شده در کشتن او اقدام نموده بودند بالاخره گفتند خودش در شب اول خود را تلف نموده به ریسمان حلق خود را بسته شهید شده بود». «از آنچه گذشت معلوم شد که تا آنجا که ما اطلاع داریم فقط یک نسخه کامل از تاریخ حاجی میرزاجانی کاشانی اکنون باقی است با وجود اینکه از نقطه نظر بابیه و از

آثار قلم خود ایشان این تاریخ قدیمترین و معتبرترین مأخذی است برای وقایع مولمه غریبه که در سنوات ۱۳۶۰- ۱۲۶۸ در خطه ایران روی داد، از طرف دیگر ما می‌دانیم که با وجود صدمات شدید از قتل و غارت و طرد و نفی که بابیه از دست دشمنان خود کشیده معهذا باز قسمت عمده از کتب و آثار خود را از تلف محفوظ داشتند، پس علت انهدام جمیع نسخ این کتاب را به استثنای یک نسخه وحیده که در سنه ۱۳۷۹ از ایران به خارج حمل شده است به چه می‌توان حمل کرد در صورتی که شاید عموم بابیه می‌دانستند که این کتاب اهم مأخذ تاریخ قدیم ایشان است ...». بهرحال بهائیان: «در کمال خوبی توانستند جمیع نسخ آن را از روی زمین معدوم سازند و چنان به خوبی از عهده این کار برآمدند که اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم تهران که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طایفه داشت (یعنی کونت دوگوبینو) یک نسخه از این کتاب قبل از آنکه (مصلحت وقت) اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود امروز این کتاب به کلی از میان رفته و نسخ آن بلااستثنا معدوم شده بود ...» یک مسئله هست که من در آن خصوص قطع دارم و آن این است که هر چند طریقه بهائی بیشتر منتشر می‌گردد و مخصوصاً در خارج ایران و بالاخص در اروپا و امریکا به همان اندازه حقیقت تاریخ بابیه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن تاریکتر و مغشوش‌تر و مدلس‌تر می‌گردد. بهائیان، ص: ۳۵۰ تاریخ حاجی میرزا به علاوه فصول و فقراتی که مضر بحال بهائیان بوده و به عقیده ایشان بایستی آنها را حذف یا جرح و تعدیل نمود مشتمل بر بسیاری از معلومات تاریخی است که برای عموم بابیه چه ازلی چه بهائی مفید است و به هیچ وجه مضامین آنها با «مصلحت وقت» منافاتی ندارد و با وجود این، آنها را حذف یا تحریف کرده و سرو دست کتاب را در هم شکسته تاریخ جدید را از آن ترتیب داده‌اند، شرح تألیف تاریخ جدید و باعث اقدام بدین عمل را میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یکی از فضلا و قدمای بهائیان است در رساله موسوم به رساله اسکندریه مفصلًا بیان نموده است، و علت تسمیه این رساله به اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در ایام اقامت خود در سمر قند آن را به نام «مسیو الکساندر تومانسکی» یکی از صاحب منصبان توپخانه روس در عشق آباد تألیف کرده، مسیو الکساندر تومانسکی چند فقره از این رساله را در جلد هشتم از زپیسکی «۱» سنه ۱۸۹۳- ۱۸۹۴ (ص ۳۱- ۴۱) طبع نموده است، میرزا ابوالفضل در ابتدای رساله گوید: «این نسخه تاریخ سبب ظاهری تألیفش این بود که چون در سنه ۱۳۰۵ هجریه که فدوی‌در همدان بود برحسب خواهش‌بعضی ازمشایخ بنی‌اسرائیل رساله‌ای تألیف نموده بود که موسوم است به رساله ایوبیه (و معروف است به رساله استدلالیه) و نسخ آن هر جا منتشر شده‌است در چندی‌قبل که‌جناب‌آقا عزیز اللّه «۲» در بمبئی تشریف داشته‌اند نسخه‌ای از این رساله به دست جناب براون افتاده است و ایشان به جناب آقا عزیز اللّه نوشته بوده‌اند که چون شما با میرزا ابوالفضل مراسلت دارید سه مطلب از ایشان استفسار نمائید. اول آنکه او در این رساله تاریخ آبادی ثانوی بیت المقدس را ۴۳۰ سال تعیین نموده است و حال آنکه سایر مورخین قریب ششصد سال نوشته‌اند «۳» بهائیان، ص: ۳۵۱ ثانی آنکه معلومات خود را در تاریخ حالات حضرت بهاء روح من فی الملک فداه اعلام نماید چه که ظهور مبارک آنچه در آن رساله نوشته است سنه ۱۲۸۵ می‌باشد و در مقاله سیاح ۱۲۶۹ تعیین یافته است ثالث مورّخ تاریخ جدید کیست؟ بعضی می‌گویند میرزا ابوالفضل است بعضی می‌گویند «مانکجی» است، خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و بیشتر آن اطلاعات فدوی از بدو و ختم ظهور مبارک است و اگر چه عنوان رساله خطاب به جناب آقا عزیز اللّه است و بر حسب پرسش جناب براون لکن در حقیقت اولیه برحسب وعده‌ای که به جناب تومانسکی ایام حضور داده بودم این رساله تألیف یافت لهذا به اسم ایشان نامیده شد و سبب تعویق این بود که به سبب عدم معاون ناچار چهار نسخه به خط خودم نوشتم یکی جهت ارسال به افق اعلی یکی جهت ارسال به بمبئی که به جناب براون بدهند یکی جهت جناب تومانسکی یکی هم ناچار باید نزد فدوی بماند»- انتهی. مسیو تومانسکی متن جواب سؤال سوم را که راجع به مصنف تاریخ جدید است عیناً در مجله روسی مذکور طبع نموده است و ما نیز آن را برای مطالعه قراء در اینجا نقل می‌نمائیم و قبل از شروع، این نکته را بگوئیم که تاریخ اتمام نسخه تومانسکی به قلم میرزا ابوالفضل در ۱۱ جمادی الاخر سنه ۱۳۱۰ هجری است، این است عین کلام میرزا ابوالفضل: «مسئله ثالثة:

استفسار از مصنف تاریخ جدید بوده کاتب و مصنف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از منسوبین رضاخان پسر محمد خان ترکمن که از شهدای قلعه شیخ طبرسی مذکور و نامش در تاریخ جدید مسطور است. مورخ مذکور در آغاز سبب خط و ربطی که در صنعت انشاء مراسلات داشت منشی یکی از رجال دولت ایران بود و در سفر اول که حضرت ناصر الدین شاه به فرهنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالک را سیاحت نمود و در مراجعت چندی در استانبول متوقف شد و پس از دعوت به ایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجردی پس از مناظره با علمای تهران گرفتار سجن بهائیان، ص: ۳۵۲ حضرت سلطان گشت «۱» وی نیز از جمله محبوسان بود و بعد از استخلاص از سجن تهران در دفتر خانه مانکجی «۲» زردشتی مشهور به کتابت و تحریر مشغول گشت و مانکجی او را نیک محترم می‌داشت چه اگر او با اسم بابی معروف نبودی هرگز سربدان کار فرو نیاوردی از اتفاقات شب او و محمد اسماعیل خان زند که در پارسی نگاری دبیری هنرمند بود به ضیافت مهمان مانکجی بودند مانکجی از این دو خواهش نمود که هر یک کتابی تصنیف نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی بلیغ داشت و هر که را قادر بر انشاء و تحریر می‌یافت به تألیف کتابی و انشاء دفتری می‌گماشت لذا در شب مذکور از محمد اسماعیل خان خواهش نمود که او تاریخ پادشاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ حالات بابیه را تصنیف نماید.» «خلاصة القول محمد اسماعیل خان کتاب فرازستان را به زبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از مه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت و در حقیقت آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه‌های شاهنامه و چهار چمن و دساتیر ساخت، و اما میرزا حسین نزد نامه‌نگار آمد و خواهشمند معاونت شد و گفت که چون هنور تاریخی مبسوط و درست در وقایع این ظهور نوشته نشده است ضبط و تألیف وقایع آن کما ینبغی کاری بس دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه در حوادث این ظهور نوشته‌اند یکباره تهمت صرف و کذب محض است و آنچه از روات شنیده می‌شود هم چندان مختلف و متفاوت است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاجی میرزاجانی کاشانی که از شهدای تهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب هست لکن او مردی تاجر بوده است و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهور را ننوشته نهایت چون مردی با دیانت بوده است نقل وقایع را چنانکه دیده و شنیده است به راستی مرقوم داشته این کتاب را به دست آر و وقایع را از بهائیان، ص: ۳۵۳ آن و تاریخ سنین و شهور را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هرجزوی را نزد جناب سید جواد کربلائی «۱» که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و آغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء اللّه به عکا خود همه‌جا با دوستان همراه و از وقایع نیک خبیرو آگاه است قرائت کن و به این دقت تاریخ را تصحیح نما تا این کتابت بخواست خدای یکتا به خوبی انجام یابد و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد وی خواهش نمود که نامه‌نگار فاتحه آن را بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد. این عبد به خواهش او در دو صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فاتحه آن را به تشبیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد موشح داشت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو دفتر ترتیب نماید دفتر اول در وقایع ظهور نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع اقدس ابهی اما پس از ختم دفتر اول اجل مهلتش نداد و در سنه‌ی ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات یافت لکن مانکجی نگذاشت که آن تاریخ بدان‌گونه که نامه‌نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را (وادار نمود) که آنچه او گوید بنگارد زیرا عادت مانکجی این بود که مطلبی را به منشی می‌گفت بنویس و مسوده آن را بر من بخوان و نخست منشی، مسوده‌ای که به سلیقه خود و قریحه درست ترتیب داده بود بر او می‌خواند و پس از اکثار و تقلیل عبارت و جرح و تعدیل مطلب از مسوده به بیاض می‌برد و چون مانکجی را در خط و لسان فارسی حظی و علمی نبود اکثر کتب و رسائلی که به او منسوب است بهائیان، ص: ۳۵۴ عباراتش غیر مرتبط و گسیخته و زشت و زیبا باهم آمیخته است و با این عیب کتاب تاریخ جدید از بس کتاب بی‌علم و نویسندگان بدخط هنگام استنساخ به خیال خود در آن تصرف نموده‌اند امروز هر نسخه آن مانند صور منسوخه و هیاکل ممسوخه به نظر می‌آید به حدی که نسخه صحیحه‌ای از آن نتوان یافت مگر خط مورخ به دست

آیـد و گرنه اعتمـاد (را) نشایـد. و جنـاب حـاجی میرزاجـانی کاشـانی از تجار معروف کاشان بود و در اوائل ظهور امر مبارک نقطه اولی را تصـدیق نمود و با جناب ذبیح که در لوح رئیس مذکور و مشـرف به اسم انیس است اخوت داشت و در وقتی که نقطه اولی جل اسمه الاعلی را به امر محمدشاه از اصفهان به تهران می‌بردند در کاشان سه شب «۱» آن حضرت را در بیت خود ضیافت نمود و پس از چنـدی از کاشان به تهران آمـد و در حضـرت عبـد العظیم متوقف شد و آن تاریخ را در آن قریه نوشت و در فتنه سال ۱۲۶۸ هجری او هم گرفتار شد و در سجن با حضرت بهاء اللّه در یک محل جلیس و به یک سلسله حدید مقید گشت و پس از یومی چند در این فتنه بی‌گناه تباه شد و به رتبه شـهادت فائز گشت، اما نسـخه تاریخ او را امروز نامه‌نگار نمی‌تواند به دست آرد چه از سمرقند تا تهران بسی دور است و روزگار بر اهل بها بی‌اندازه عبوس و غیور و اللّه تعالی عالم بحقایق الامور، در یوم بیست و یکم شهر ربیع الثانی ۱۳۱۰ هجری مطـابق سـی و یکـم تشـرین اول ۱۸۹۲ میلادی به خـامه مصـنف این نـامه ابوالفضـل محمـد بن محمـد رضای گلپایگانی رقم یافت»- انتهی کلامه ... و سپس ادوارد براون پیرامون شرح حال میرزاجانی کاشانی مزید برآنچه ابوالفضل گلپایگانی نوشـته، چنین آورده است: «حـاجی میرزاجانی کاشانی با دو برادرش حاجی میرزا اسـماعیل ملقب به ذبیـح «۲» و حـاجی میرزا احمد کاشانی «۳» هر سه با کمال شور و وجـد مـذهب جدیـد را قبول کردند و بهائیان، ص: ۳۵۵ وقتی که در سـنه ۱۲۶۳ باب را به حکم حاجی میرزا آقاسـی از اصفهان به ماکو می‌بردند در وقت عبور از کاشان حاجی میرزاجانی کاشانی و برادرش حاجی میرزا اسماعیل ذبیـح سـواران و مسـتحفظین را مبلغ گزافی رشوه داده بـاب را در منزل خود برده او را بـا همراهـانش دو شـبانه روز ضـیافت شایـانی نمودند. «۱» در شورش مازندران و محاصـره قلعه شـیخ طبرسی (سنه‌ی ۱۲۶۴) حـاجی میرزاجانی به همراهی بهاء اللّه و صـبح ازل از چنـد تن دیگر از مخلصـین بابیه به مازنـدران رفته جهـد کردنـد که خود را به اصـحاب قلعه ملحق سازنـد ولی به مقصود نایل نشـده قشون دولتی ایشان را اسـیر کرده در آمل محبوس نمودنـد و مدت‌ها در حبس بودند تا بالاخره هر یک به وسـیله‌ای خلاص شدند و حـاجی میرزاجـانی را دو نفر از تجـار کاشـان کـه مبلغی از صـاحب منصـبان آنجـا طلـب داشـتند بـه عـوض چهارصـد تومـان گرفته مستخلص نمودند، «۲» و از قراری که از تضاعیف این کتاب و تاریخ جدید استنباط می‌شود حاجی میرزاجانی شخصاً با باب و صبح ازل و بهاء اللّه و حاجی سـلیمان خان تبریزی و آخونـد ملا محمـد علی زنجانی حجـهٔ الاسـلام و سـید یحیی دارابی و ملا شـیخ علی ترشـیزی ملقب به جنـاب عظیم و قرهٔ العین و میرزا حسن بشـرویه برادر ملاـ حسـین بشـرویه و تقریبـاً بـا جمیع مشاهیر بابیه دوره اولی آشـنائی و ارتبـاط داشـته و اغلب ایشـان را خود به نفسه ملاقـات کرده و وقـایع تـاریخیه هفت سال اول «ظهور» را که در کتاب خود درج نموده شفاهاً از ایشان استماع نموده است «۳» و علاوه بر این در غالب این وقایع خود به شخصه حاضر و ناظر بوده است و چون وی یکی از مخلصـین درجه اول بابیه و بسیار متدین و خداترس بوده است شکی نیست که جمیع مشهودات و مسموعات خود را در نهایت صـحت و بدون دخل و تصرف ضبط نموده است این است بهائیان، ص: ۳۵۶ که کتاب او به ملاحظات عدیده مذکور دارای منتهی درجه اهمیت و فوق العـاده مطبوع و مفیـد است، و بالاـخره چنـانکه سـابق مـذکور شـد حاجی میرزاجانی بابیست و هفت نفر دیگر از هم مذهبان خود در سـلخ ذی القعده سنه ۱۲۶۸ در تهران به افضح وجوه و اشد انواع قساوت به قتل رسـیدند، حاجی بیچاره در این هنگـامه پنـاه به بقعه شـاه عبـد العظیم واقعه در حـوالی تهران برده بود ولی در مورد او حرمت بقعه را ملحوظ نداشـته او را به عنف بیرون کشـیدند، و او در روز معهود در سهم آقا مهدی ملک التجار و سایر تجار و اصناف افتاد و ایشان هر یک ضربتی بربدن او زده تا کارش تمام شد. «۱» اما تاریخ تألیف کتاب- چون حکایت قتل باب (۲۷ شعبان سنه ۱۲۶۶) در ضمن کتاب مذکور است و از طرف دیگر چون قتل خود مصـنف در سـلخ ذی القعده ۱۲۶۸ واقع شـده لهـذا واضح است که تألیف کتاب محصور است بین دو تاریـخ مذکور یعنی ۲۷ شعبان ۱۲۶۶- سـلخ ذی القعده ۱۲۶۸، و از این عبـارت کتاب در صـفحه (۶۱) «الیـوم که هزار و دویست و هفتـاد و هفت سـال از بعثت رسول اللّه گذشـته» معلوم می‌شود که تـألیف کتاب یا لااقل این موضع از کتاب در سـنه ۱۲۶۷ بوده چه قـدمای بابیه معمولًا از بعثت تاریـخ می گذاردنـد نه از هجرت و بعثت را به زعم خود همیشه ده سال قبل از هجرت فرض کرده‌اند، و

اما این عبارت در صفحه ۹۲ «والحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول اللّه گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته الخ» بدیهی است که مراد از آن تاریخ تقریبی است نه تحقیقی یعنی چون غرض تعیین واقعه بخصوصها نبوده برسبیل تقریب و ذکر عدد تام و عدد تعرض به کسور تعبیر به «هفتاد» کرده است و محال است که عدد تحقیقی مراد باشد چه خود قتل مصنف در سنه ۱۲۶۸ واقع شد ...» آنگاه ادوارد براون، محققانه به بررسی دخل و تصرفات، و جرح و تعدیلاتی که بهائیان در متن کتاب «نقطة الکاف» میرزاجانی صورت داده، پرداخته و پرده از کوشش بهائیان در تدوین تاریخی مجعول به نام «تاریخ جدید» برداشته است. بهائیان طبق کاوش ادوارد براون: «اولًا: دیباچه کتاب «نقطة الکاف» را به کلی حذف بهائیان، ص: ۳۵۷ کرده، به جای آن دیباچه مختصرتری از خود که حکمت و فلسفه آن کمتر و به عقل و حسن نزدیکتر است گذارده. ثانیاً: خاتمه کتاب را که از تاریخ حیات صبح ازل و وقایع که بلافاصله بعد از فوت باب روی داده بحث می‌کند به کلی حذف نموده و به جای آن خاتمه خیلی مختصری که بکلی غیر اولی است گذارده «۱» ثالثاً: از اول تا آخر هر جا که نام صبح ازل در نقطة الکاف برده شده بلا استثنا آن را حذف کرده است و نام ازل در هیچ موضعی از تاریخ جدید مذکور نیست مگر در یک مورد فقط، در ضمن یک جمله الحاقی «۲» که یکی از متعصبین بهائی در توهین ازل افزوده است و در بعضی نسخ تاریخ جدید موجود است و از بیشتر نسخ مفقود، رابعاً: هر فصلی یا عبارتی یا اصطلاحی که به عقیده مؤلف با مشرب بهائیان ادنی منافاتی داشته یا آنکه به زعم او سوء اثری در خوانندگان احداث می‌نموده به کلی حذف یا جرح و تعدیل نموده است؛ چه باید دانست بهاء اللّه جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و جنبه حکمت و عرفان آن را به چیزی نمی‌شمرد و سعی کرد که حتی الامکان از اهمیت آن کاسته و از میان برداشته شود، و نیز جهد نمود که با دولت ایران در صلح و آشتی داخل گردد و لهذا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و با وفای ناصر الدین شاه که بر سر بابیه آن همه بلاهای فوق التصور آورد قلمداد می‌نمود، به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهند و: «با جمیع ادیان با روح و ریحان معاشرت نمایند»، و همه مردم «بار یک دارند و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، بابی‌های اصلی دوره اولی، بر عکس مسلکشان بلکه بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می‌کردند ولی در کمال اطمینان و یقین می‌خواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می‌دانستند و به سلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و به هیچ وجه این حس خود را پنهان نمی‌کردند، علی هذا جرح و تعدیلات زیادی بایستی در تاریخ حاجی میرزاجانی به عمل آورده شود بهائیان، ص: ۳۵۸ تا با مشرب و خیالات بهائیان منطبق آید و همین است عملی که مؤلف تاریخ جدید به عهده گرفت و بطور دلخواه بلکه خیلی هم مافوق دلخواه از عهده بر آمد ...». «۱» سید محمد محیط طباطبائی، در خصوص، «نام کتاب» و انتساب آن به «میرزاجانی کاشانی»، موافق رأی و نظر ادوارد براون نیست. ایشان در مقاله‌ای، تحت عنوان، «کتابی بی‌نام با نامی تازه» «۲» می‌نویسند: «پروفسور ادوارد براون خاور شناس انگلیسی، در سال ۱۳۲۸ هجری، مطابق با ۱۹۱۰ میلادی، کتابی را، در جزو سلسله انتشارات گیب، انتشار داد که بر نخستین صفحه آن چنین نوشته شده بود: «کتاب نقطة الکاف در تاریخ باب و وقایع هشت سال اوّل از تاریخ بابیه تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در ۱۲۶۸ هجری.» پیش از این که کتاب مزبور در دسترس عموم قرار گیرد، در فهرست آثار بابیه، هرگز کتابی به نام نقطة الکاف شناخته نشده بود و کتابی که مشتمل بر سرگذشت حوادث هشت ساله بابیان بود و نسخه‌هائی از آن در دسترس افراد خاصی دیده می‌شد به نام معینی خوانده و به نویسنده مشخص منسوب نمی‌شد تا اینکه مصلحت و مراعات حال اولیای امور دولت قاجاریه که در آن کتاب با صفات و الفاظ و دعاهای زشت یاد شده بودند و وجود برخی تفصیلات زیان آور، مانند واقعه بدشت که حتی مورد تقبیح برخی از سران بابیه هم قرار گرفته بود و لزوم حذف یا تلخیص و یا تبدیل آنها از طرف برخی از بابیان، چنین اقتضا می‌کرد که این کتاب را از برخی مطالب به پیرایند و به جای آنها چیزهای تازه‌ای که باب روز باشد بگذارند و بطور کلی صورتی جدید از آن فراهم آورند و به جای صورت قدیم بهائیان، ص: ۳۵۹ آن بگذارند و به همین مناسب آن را «تاریخ جدید» نامیدند در مقابل تاریخ قدیم.» از قرار

معلوم این کار در دهه دهم از قرن سیزدهم هجری صورت گرفت و تاریخ جدید بدین کیفیت ساخته و پرداخته شد که شخصیت نویسنده آن برای احباب و اغیار یا دوست و بیگانه شناخته نبود و بنا به نوشته میرزا ابوالفضل (از داعیان بابیه که بعد از تجزیه بابیه به ازلی و بهائی، او به بهائیان پیوست) در رساله‌ای که به نام «عزیز اللّه یهودی مشهدی» نوشت و بعدها آن را به نام «الکساندر تومانسکی خاورشناس» روسی «اسکندریه» نامیده می‌گوید که برخی نویسنده این کتاب تازه را خود میرزا ابوالفضل گلپایگانی و برخی «مانکجی هانریای گجراتی زردشتی» می‌دانستند در صورتی که برخی از بابیان هم آن را به نام شیخ محمد قائنی معروف به نبیل قائنی: «تاریخ نبیل» می‌خواندند. اما خود نبیل قائنی در تصحیح و تنقیحی که از این کتاب جدید در سال ۱۳۰۳ قمری کرده و به دست خط خود نوشته و امضای او در آخرش موجود است به نام مؤلف تلخیص ابداً اشاره‌ای نکرده و در حواشی آن برخی مطالب تازه افزوده است. تاریخ نبیل قائنی که هفتاد سال پیش از این مورد استفاده مؤلف کتاب «حق المبین» در همدان قرار گرفته و از آن مطلبی نقل کرده بود، چند سال قبل به سعی بعضی از خیر اندیشان برای یکی از کتابخانه‌های عمومی ایران خریداری شد. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، میرزا حسین همدانی غیر معروف را مؤلف کتاب می‌داند و می‌گوید که به دستور و راهنمایی و احیاناً املای مانکجی زردشتی آن را نوشته است. در نسخه‌ای از این کتاب که متعلق به مانکجی بوده و از تهران به هند برده است بیست و پنج سال پیش در کتابخانه مؤسسه «کامای بمبئی» دیدم که نسخه خود را بدون هیچ‌گونه توضیح و تفصیلی فقط به نام تاریخ میرزا حسین طهرانی (نه همدانی) در پشت صفحه اول نامیده و از چنین اوضاع و احوالی که گلپایگانی نوشته ابداً ذکری نکرده است. پس تاریخ جدید که ملخص کتاب «تاریخ قدیم» و بی‌نام و نشان موجود در دست بابیه بود، مانند اصل آن به مؤلف ثابتی نسبت داده نمی‌شد و مساعی میرزا ابوالفضل بعدها آن را صاحب اسم مؤلفی کرد که برای او حقی جز اجرای طرح نگارش خویش و دستور بهائیان، ص: ۳۶۰ مانکجی در این معرفی قائل نشده بود و قرینه ارتباط مستقیم این عمل با شخص گلپایگانی در قسمتی که از مناظره‌ی ایام محبس میرزا ابوالفضل به اسم و رسم ثبت کرده است به چشم می‌رسد. در دو نسخه کوچک و بزرگ دیگری که از متن قدیمی اصل تاریخ بابیه دیده و سنجیده‌ام ابداً نام و نشانی از مؤلف آن در میان نیست و نسخه نسبتاً کامل‌تر درست بر منوال همین متنی می‌باشد که پروفسور براون از روی نسخه اول گوبینو چاپ کرده است، با این تفاوت که رساله نقطهٔ الکاف یا قسمت اول مقدمه اول کتاب را ندارد. بنابراین پروفسور براون با انتشار این متن برای آن، نام مؤلف و عنوان خاصی در مقدمه خود فراهم آورد و اینک شصت و پنج سال است که جز به این عنوان جدید و آن مؤلف منسوب شناخته نمی‌شود و تا کنون کسی در صدد برنیامده راجع به این موضوع، ازنظر فن‌کتابشناسی، تحقیقی به‌عمل‌آورد بلکه همگان به صحت این ادعای براون تسلیم شده‌اند و آنگاه درباره مقدمه براون یا برخی از مطالب محتوای آن اظهار نظری کرده‌اند. براون پیش از انتشار این اثر، دو کتاب تاریخی دیگر بابیان و بهائیان را به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده بود. یکی مقاله سیاح که همزمان با تاریخ تلخیص نبیل قائنی از طرف عباس افندی ملقب به عبد البهاء در تلخیص و تنظیم مطالب همان تاریخ جدید تهیه و تنظیم گردیده و هنگام سفر ادوارد براون به عکا به او اهدا شده بود و دیگری ترجمه تاریخ جدید مزبور را از روی متنی که یکی از بابیان در شیراز به براون هدیه کرده بود چاپ کرد و در ذیل این ترجمه متن و ترجمه رساله کوچکی را که میرزا یحیی ازل بنا به درخواست براون درباره همان وقایع نوشته بود بر ترجمه تاریخ جدید و تعلیقات آن افزوده است. در تعقیب انتشار این ترجمه‌ها و متن مقاله سیاح، براون در صدد بود تاریخ حاجی میرزاجانی را که تاریخ جدید از روی آن تلخیص شده و وی در خلال این کتاب به نام آن آشنائی یافته بود به دست آورد و چاپ کند. تا آنکه هنگام مراجعه به کتاب‌های خریداری کتابخانه ملی پاریس از ترکه کونت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه ما بین سال‌های ۱۲۷۱– ۱۲۷۴ در تهران، به دو نسخه خطی برخورد که یکی مشتمل بر بیان فارسی به ضمیمه رساله‌ای بود که نویسنده مجموعه در بهائیان، ص: ۳۶۱ آخرش نوشته بود که به دستور وزیری در ۱۲۷۹ هجری نوشته است. این رساله که مؤلف گمنام آن چنین تصریح می‌کند: «چون که در ابتدای این کتاب ذکر مقام «نقطه» بسیار گردید و اصل نوشتن این رساله در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد که

اصل دین می‌باشد نوشته می‌شود لهذا نام این کتاب را نقطهٔ الکاف نمودم.» مؤلف در مورد دیگری از همین رساله موسوم به نقطهٔ الکاف تاریخ تألیف رساله را صریحاً یک هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشته است که به اعتباری مطابق با هزار و دویست و شصت و هفت هجری می‌شود و در صورتی که فاصله بعثت را از هجرت به روایت دیگر سیزده سال بدانیم، سال تألیف آن ۱۲۶۴ می‌شود. طرز اختتام این رساله در نسخه کتابخانه پاریس که مشتمل بربیان باب هم هست ابداً نقصی و افتادگی نشان نمی‌دهد بلکه نشان می‌دهد که اصل رساله از این مقدار تجاوز نمی‌کرده است. نسخه دوم که به همین رساله معهود آغاز می‌شود ولی بعد از آنکه به جمله پایان آن نسخه مستقل می‌رسد، بدون مناسبت، مطلب رساله را در متن معهود طوری دنبال می‌کند که این ناسازگاری عبارات پیش و پس برای کسی که قادر به تشخیص اختلاف اسلوب انشاء و تغییر سیاق مطلب نباشد به زحمت آشکارا می‌گردد. عجب است که مؤلف رساله نقطهٔ الکاف پس از تصریح به منظور خود از تألیف این رساله، در پایان در آمد کتاب می‌نویسد: «که اول اسماء و صفات اللّه می‌باشد، بعد ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و ان شاء اللّه تعالی تفصیل خطبه را ذکر خواهیم نمود و در یک مقدمه و چهار باب مذکور می‌شود». چنانکه ملاحظه می‌شود در اینجا ابداً براعت استهلال یا اشاره‌ای به ذکر تاریخ امری وارد نیست و دنباله مقدمه یا رساله نقطهٔ الکاف در نسخه کامل به صورت کیفیت دیگری امتداد می‌یابد. در آنجا که می‌خواهد زمینه‌ای برای ظهور دعوت جدید فراهم آورد، می‌نویسد: «والحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول اللّه گذشته ...» بدیهی است جمع میان این تاریخ با تاریخی که در آن رساله نقطهٔ الکاف تألیف شده میسر نیست و حداقل سه سال و حداکثر هفت سال تفاوت زمانی دارد. پروفسور براون مشتاق یافتن تاریخی بوده که تاریخ جدید از روی آن اقتباس و بهائیان، ص: ۳۶۲ تلخیص شده بود و همین که در پاریس بدین نسخه بی‌نام و نشان دست می‌یابد آن را همان کتاب منظور خود پنداشته و بی‌آنکه بر نسخه کامل نامی یا اشاره‌ای دال بر اسم کتاب و نام مؤلف بنگرد به اعتبار شباهت حوادث تاریخ جدید با وقایع کتاب نویافته، همین را تاریخ حاجی میرزاجانی مطلوب خود شمرده و از رساله مقدمه، نام نقطهٔ الکاف را برداشته و بر آن افزوده و به چاپ رسانیده است. ناشر از ناسازگاری دو تاریخ ۱۲۷۷ و ۱۲۷۰ در مقدمه کتاب، به اختلاف موجود میان دو متن توجه نیافته بلکه آن را نوعی مسامحه عددی به حساب آورده است، در صورتی که عبارات قبل و بعد به اهمیت موضوع اعداد در نزد مؤلف کتاب اشاره می‌کند. مسلم است توجه به اینکه مرگ حاجی میرزاجانی در سال ۱۲۶۸ هجری روی داده بهترین قرینه است بر اینکه کاشانی نمی‌توانسته مؤلف کتابی باشد که در سال ۱۲۷۰ هجری تألیف شده باشد. در صورتی که ناشر کتاب عبارت: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می‌باشد روایت نموده که من هم همراه بودم» اگر متن تاریخ را در نظر می‌گرفت از سیاق بیان مطلب استنباط می‌کرد که مؤلف تاریخ، دیگری جز حاجی کاشانی بوده که کسی جز حاجی میرزاجانی نمی‌توانسته باشد به علاوه در آنجا که سخن از توقف دو روزه باب در شهر کاشان می‌رود و در برخی از نسخه‌های خطی تاریخ جدید، حاجی میرزاجانی را مهماندار او می‌نویسد. در این متن تاریخ ابداً از میزبانی مؤلف یادی نشده، مطلب را خیلی کوتاه‌تر از آن چیزی آورده است که در تاریخ جدید از حاجی میرزاجانی نقل کرده‌اند. در صفحه ۲۳۹ این عبارت که می‌گوید: «حقیر مصنف کتاب یک زمانی به خدمت ایشان (میرزا یحیی ازل) رسیدم طفل خوش احوالی به نظرم آمد، بعدها جویای احوال ایشان گردیدم الخ» بعد در بیان سرگذشت میرزا یحیی ازل در راه آمل، در صفحه ۲۴۲ می‌گوید: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می‌باشد روایت نموده که من هم همراه بودم و در آن شب ازل پنهان شد ... الخ» این عبارت دلالت صریح دارد که مصنف کتاب غیر از حاجی کاشانی راوی بوده و بعد از دستگیری بهاء و ازل و حاجی بهائیان، ص: ۳۶۳ کاشانی در آمل می‌نویسد: «جناب اخوی ایشان را تعزیر شرعی نمودند، ولی جناب ازل و حاجی کاشانی را چوب نزدند، چندی حضرات در حبس بودند و بعد حضرت خداوند رؤف مهربان، هر یک را به وسیله‌ای مستخلص نمود. بعد از آن واقعه چندی هم در حدود مازندران به سربرده و راجع به سوی بلد خود گردیدند. حاجی کاشانی گوید که من در مازندران چهار سال قبل از اسیری و

بعد از آن، شبانه روز در خدمت آن جناب بودم ... الخ» دنباله عبارت نشان می‌دهد که حاجی کاشانی ناقل حکایت است نه مصنف این کتاب. مصنف کتاب در ذکر ادعای ذبیح قناد و سید بصیر هندی و طی مراتب و مراحل اولیه ادعای این هندی کور، موضوع داستان و سیر او در چهریق و نور مازندران و درنگش در تهران و رفتن به قم و کاشان، در صفحه ۲۵۹ نسخه چاپی کتاب در دنباله فتنه بصیر راجع به او چنین می‌نویسد: «بعد از آن به ارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب «نقطه کافی» نزول اجلال فرموده. نظر به آنکه در ارض نور در خدمت حضرت وحید و جناب بهاء مدت چهارماه همسرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیش‌ها نمودند ... خلاصه نقطه کافی را گمان آن بود که مقام خودش از آن جناب عالی‌تر می‌باشد ... خلاصه آنکه اگر چه جناب نقطه کافی بر حسب فضل ظاهری ... افضل و اعلم بود ... به کلی در آن حضرت فانی گردید ... با وجود آنکه فتنه ایشان در نهایت شدید بوده معهذا جناب نقطه کافی بعون اللّه استقامت در محبت ایشان نمود». براون که در مقدمه خود بر این کتاب چاپ شده، نقطه کافی را که در رساله نقطة الکاف منضم به دیباچه تاریخ مورد بحث ذکر شده رمز بیانی اسم حاجی کاشانی می‌داند، در این مورد از کتاب تاریخ که این نام رمزی در برخورد با سید کور هندی معروف به بصیر تکرار می‌شود نتوانسته به شخصیت نقطه کافی پی‌ببرد و در فهرست اسماء الرجال آخر کتاب مقابل نقطه کافی علامت (؟) نهاده است در صورتی که ارض کاف را در همان فهرست، کاشان شمرده است. تصور می‌کنم قید کلمه جناب در جلو نقطه کافی، بهترین دلیل باشد که نویسنده بهائیان، ص: ۳۶۴ تاریخ، دیگری جز حاجی میرزاجانی نقطه کافی بوده است. مصنف کتاب در دنبال همین فتنه سید اعمی، اشاره‌ای به صدور مکتوبی از سید باب درباره حادثه بصیر می‌کند و می‌نویسد: «همین که این توقیع صادر گردید اختلاف در بین اصحاب به هم رسیده خصوصاً در ارض صاد جمعی تصدیق نموده و قلیلی محتجب مانده و مدت شش ماه این اختلافی باقی بوده بعد رفع گردید». سیاق نقل نشان دهنده این نکته است که مصنف کتاب چون اصفهانی بود از تأثیر حادثه در آن شهر سخن می‌گوید و به هر صورت تصنیف این تاریخ از حاجی میرزاجانی کاشانی با نقطه کاف، مؤلف رساله نقطة الکاف نبوده است. پروفسور براون تنها به دلالت تاریخ جدید، طالب دیدن تاریخ حاجی میرزاجانی بوده همین که در کتابخانه ملی پاریس به نسخه‌ای بی‌نام و نشان با دیباچه و متن ناسازگار دست یافته آن را تاریخ حاجی میرزاجانی مورد نظر پنداشته است و پیش از انتشار آن، چنانکه خود می‌گوید با میرزا یحیی ازل که در قبرس تحت الحمایه‌ی بریتانیا می‌زیست، راجع به کیفیت این کتاب مشورت می‌کند و ازل هم به طور غیر صریح بدو جواب می‌دهد «که به قراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده، غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می‌شد، بعضی مانع او شدند، حاجی محمدرضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده‌اند ...» عبارت نشان می‌دهد که صبح ازل با کیفیت محتویات تاریخ نویافته و مظنون به تألیف حاجی میرزاجانی، هنور درست مأنوس نبوده بلکه ذهن او پس از چهل سال گذشت روزگار، ناگهان متوجه به عمل حاجی محمد رضا نامی از اصفهانیان مقیم بغداد شده است که در سال ۱۲۷۰ همراه تبعیدی‌های ایران به بغداد رفته بود و می‌خواست تاریخی بنویسد. وقتی کتاب تاریخ مجهول کتابخانه پاریس در ۱۳۲۸ به نام نقطة الکاف با آن مقدمه کذائی منتشر شد و در اختیار همگنان قرار گرفت میرزا یحیی که هنور مقیم «بندر ماغوسه» و در قید حیات بود و مقدمه کتاب هم به طرفداری از او تنظیم یافته بود راجع به اصل کتاب دیگر اظهار نظری مثبت یا منفی نکرد. ولی برادرزاده‌اش عبد البهاء که بر برادران خویش غلبه کرده بود، موضوع این کتاب تازه چاپ گوئی در نظر او خالی از بهائیان، ص: ۳۶۵ غرابت نیامده و به میرزا حسن ادیب طالقانی که یکی از ایادی امری او بود، دستور می‌دهد در حدود نطنز و طرق و طار، ممکن است نسخه‌ای از این کتاب بتوان یافت و از او می‌خواهد کسی را مأمور سفر برای خرید یا استنساخ کند. این اقدام طالقانی بی‌نتیجه ماند؛ زیرا نسخه‌ای از تاریخ معهود که پیش سید بنائی از مردم طرق و طار وجود داشت صاحب آن بی‌آنکه به نام آن آشنا باشد حاضر نشد با هیچ قیمتی به دست دیگری بسپارد و در نتیجه، اقدام ادیب که به وسیله یکی از دوستان اردستانی او به مرحله‌ی اجرا در آمد بی‌نتیجه ماند ... ص ۳۷۸ اخیراً آقای «حسن بالیوزی بوشهری» از گویندگان سابق

بخش فارسی بی بی سی لندن کتابی به نام «براون و بهائی‌ها» در لندن به زبان انگلیسی نوشته و در آن راجع به انتشار نقطهٔ الکاف نکته‌ای را ذکر کرده است. بهائیان، ص: ۳۶۶ «بالیوزی» می‌نویسد: که عبدالبهاء، در لوحی یا نامه‌ای که به یکی از ایادی امر می‌نویسد، از این کتاب چنین یاد می‌کند: «که حاجی میرزاجانی فصلی چند که به طور اختصار در تاریخ این آئین نوشته بود در تصرف آقا محمد رضا برادرزاده ذبیح بود و احتمال می‌رفت که آنها به خط دست خود حاجی میرزاجانی باشد». با مقایسه مدلول این مکتوب یا لوح با نامه‌ی جوابیه عموی او، (ازل)، که قبل از تحریر این مکتوب در مقدمه نقطهٔ الکاف نوظهور به چاپ رسیده بود، می‌توان در یافت که وجود چنین اثری برای عمو و برادرزاده که هر دو در سال ۱۲۷۰ هجری در بغداد می‌زیسته‌اند و شاهد فعالیت‌های همفکران و هم عقیده‌های دیگر خود بوده‌اند، قدری دور از قبول کامل ذهن بوده است و دل هر دو می‌خواسته است که آن را به حاجی محمد رضا یا آقا محمد رضا نامی مربوط سازند، با این تفاوت که صبح ازل حاجی محمدرضا را تاجر اصفهانی و عبدالبهاء آقا محمدرضا برادرزاده ذبیح معرفی می‌کند ولی معلوم نمی‌دارد که او برادرزاده حاجی اسماعیل ذبیح کاشانی برادر حاجی میرزاجانی است و یا برادرزاده سید اسماعیل ذبیح اصفهانی بوده که در بغداد کشته شد و برادرزاده‌ای هم با خود در آنجا همراه نداشت. غرض، انتساب این کتاب به حاجی میرزاجانی به طور مسلم نتیجه استنباط و فعالیت تبلیغاتی پروفسور ادوارد براون بوده و طرفین دعوای جانشینی باب در موقع انتشارش با اطمینان خاطر این نسبت را تلقی نمی‌کرده‌اند. اینکه پروفسور براون انتقال نسخه کامل را از ایران به فرانسه در سال ۱۲۷۹ هجری نوشته روی نسخه چنین تاریخی دیده نمی‌شود، بلکه تاریخ تحریر رساله نقطهٔ الکاف که ضمیمه بیان فارسی در کتابخانه ملی پاریس است سال ۱۲۷۹ می‌باشد. از طرف دیگر معلوم نیست که این نسخه‌ها در چه تاریخی به دست گوبینو در تهران یا پاریس رسیده است؛ چه در کتاب «فلسفه و مذاهب» از آنها یادی نمی‌کند. پس تصور اینکه او در سال ۱۲۷۴ هنگام خاتمه مأموریت تهران این یک نسخه بازمانده از نسخه‌های حاجی میرزاجانی را به اروپا برده باشد قدری دور از قبول به نظر تحقیق می‌رسد ... بهائیان، ص: ۳۶۷ نسخه نطنز که بعدها در ۱۳۰۰ شمسی به تهران منتقل شده بود و پنجاه سال پیش به دست حاجی محمد حسین فتحی تاجر اصفهانی افتاده بود و نتوانست به وعده‌ی خود وفا کند و آن را برای مطابقه با نسخه چاپ در اختیار من قرار دهد. نسخه دیگری که دکتر سعید خان کردستانی درکتابخانه خصوصی خود داشت گویا مورد تصرف قلم صاحب نظران قبل از انتقالش به دکتر قرار گرفته بود و به عقیده مالکش این نسخه نسبت به متن چاپی پروفسور براون مزیتی نداشت. متأسفانه در سال ۱۳۱۵ شمسی که دکتر سعید خان مدتی طولانی در بستر بیماری افتاده بود نوکر آشوری او که از روی فهرست دستی دکتر به رموز دال بر اهمیت نسخه‌های خطی کتابخانه او پی‌برده بود همه نسخه‌های ممتاز را ربود و از تهران گریخت و دیگر اثری از او به دست نیامد و از جمله کتاب تاریخ بابیه خطی که دکتر برآن نام حاجی میرزاجانی را نوشته بود به سرقت رفت. یکی از فضلای کرمانی که چند نسخه از تاریخ جدید در اختیار دارد چند سال پیش آنها را بر من عرضه داشت. در میان آنها به قسمتی از اصل این تاریخ که فعلًا به جای میرزاجانی منسوب شده است پی‌بردم که در بعضی موارد قدری ملخص‌تر بود ولی از نام تألیف و مؤلف نشانی نداشت و قسمت اول وقایع آن افتاده بود. چند سال پیش یکی از آقایان نطنزی مقیم تهران نسخه‌ای از این کتاب را که یافته بود بر من عرضه کرد و صاحبش آن را هنگام نشر کتاب با نسخه چاپ براون مطابقه کرده بود. این نسخه از روی نسخه دیگری در اوایل سده چهاردهم هجری نوشته شده بود که چیزی از اول آن افتادگی داشت و با توقیعی در صفحه ۸۷ نسخه چاپی آغاز می‌شد ولی ناسخ این نسخه به نقصان قبلی اصل پی نبرده و آن را به صورت کامل در تحریر خود آغاز کرده بود. میرزا ابوالفضل در رساله اسکندریه که با نام الکساندر تومانسکی خاورشناس روس نامیده و پروفسور براون بخشی از آن را در مقدمه نقطهٔ الکاف خود به چاپ رسانده است می‌نویسد: «میرزا حسین همدانی منشی مانکجی که از طرف مانکجی مأمور تألیف کتابی در تاریخ بابیه شده بود نزد میرزا ابوالفضل آمد و از او خواهش کمک بهائیان، ص: ۳۶۸ در این کار کرد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط در وقایع این امر نوشته نشده این کار خالی از اشکال نیست». میرزا ابوالفضل می‌گوید: به او جواب دادم که تاریخی

از حاجی میرزاجانی کاشانی در دست احباب هست. این کتاب را به دست آور، وقایع را از آن و تاریخ سنین را از ناسخ التواریخ و روضة الصفا نقل نما. سپس میرزا ابوالفضل می‌افزاید که مانکجی نگذاشت که میرزا حسین آن تاریخ را بدانگونه که گلپایگانی گفته بود بنویسد. میرزا ابوالفضل به طور کلی با این معرفی و بیان کیفیت تألیف کتاب، اعتبار را از روی نسخه‌های تاریخ جدید که در دست مردم است بر می‌دارد و می گوید: تنها نسخه‌ای از آن قابل اعتبار است که به خط مؤلف باشد و در این مورد هم خود فراموش می کند که قبلًا شخص مؤلف را همچون آلتی بی‌اراده در دست مانکجی زردشتی معرفی کرده است. از این قسمت می‌توان دریافت که میرزا حسین همدانی گمنام، به فرض قبول اظهارات ابوالفضل، قبلًا از وجود تاریخی به نام حاجی میرزاجانی کاشی بی‌خبر بوده و این داعی گلپایگانی بوده که او را به وجود چنین اثری دلالت کرده است. در این صورت لازم می‌آمده که مؤلف تاریخ جدید در مقدمه کتاب خود از این بابت اشاره‌ای در میان آورد و یا آنکه مانکجی در پشت نسخه‌ای که از آن برای خود فراهم آورده بود و فعلًا جزو کتاب‌های دیگرش در بمبئی موجود است و عکس‌هائی از آن در تهران یافت می‌شود، از آن توصیفی مناسب بکند در صورتی که ابداً به ارتباط خود با مؤلف و موضوع تألیف کوچکترین اشاره‌ای ندارد و در پشت نسخه ملکی خویش، تنها نام «تاریخ میرزا حسین طهرانی» نوشته است که شبهه همدانی بودن مؤلف را هم ضعیف می‌سازد. چون منظور از طرح این بحث فقط پژوهشی در مورد کتاب نقطة الکاف براون بود، از عطف توجه به تاریخ جدید و ضمائم و حواشی آن که خود موضوعی قابل بحث بیشتر است صرف نظر می کند و اینک به تلخیص موضوع می‌پردازد. از آنچه به طور مجمل گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که: بهائیان، ص: ۳۶۹ ۱- نسخه اصلی که اساس چاپ پروفسور براون قرار گرفته ابداً دارای اسم مؤلف و عنوان تألیف و تاریخ تحریر و تاریخ انتقال به پاریس نیست. ۲- رساله‌ای که در دنباله بیان نوشته شده و تاریخ تحریر ۱۲۷۹ دارد بنا به آنچه در متن رساله معهود است نامش نقطة الکاف و موضوعش کلامی است نه تاریخی. ۳- اتصال این رساله به تاریخ قدیم بابیه در ضمن تحریر نسخه دوم صورت تحریر یافته و کاتب بدون توجه به نقطه ارتباط و اتصال و انفصال، آن‌ها را به هم پیوسته است. ۴- تاریخ تألیف رساله نقطة الکاف ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۷ و تاریخ تألیف مقدمه تاریخ قدیم ۱۲۷۰ هجری است. ۵- در تاریخ ۱۲۷۰ هجری که سال تألیف تاریخ است حاجی میرزاجانی کاشانی در حیات نبوده بلکه دو سال از مرگ او می گذشته است. ۶- در متن کتاب چیزی که دلالت بر رابطه میان حاجی میرزاجانی و کتاب باشد به چشم نمی‌رسد، به خصوص که در حوادث مربوط به قلعه طبرسی حاجی کاشانی را از راویان خبر معرفی می کند. ۷- دو نفر از قدمای بابیه که موقع انتشار کتاب از طرف پروفسور براون، هنوز در قید حیات و پیشوای دو دسته مخالف یکدیگر بودند و هنگام تبعید دسته جمعی از ایران به بغداد و اقامت در آن شهر میان بابیان، واجد شخصیت بوده‌اند، تقریباً خود را به چنین اثری مأنوس نشان نداده‌اند. ۸- کسی که در بغداد به سال ۱۲۷۰ کتاب تاریخ نوشته محمد رضا نام اصفهانی بود نه حاجی میرزاجانی که سرنوشت کتاب او درست شناخته نیست. ۹- کسی که نام تاریخ حاجی میرزاجانی را نخستین بار بر زبان مؤلف تاریخ جدید نهاده، میرزا ابوالفضل گلپایگانی بوده که اثر فکر و قلم او در تاریخ جدید به چشم می‌رسد. ۱۰- در آثار مختلف «مانکجی‌ها ترایا» چیزی که دخالت او را در کار تدوین تاریخ جدید بنماید دیده نمی‌شود. بهائیان، ص: ۳۷۰ ۱۱- کتاب تاریخ قدیم بابیه که در هیچ موردی با اسم مؤلف همراه نبوده بر خلاف تصور پروفسور براون هرگز از میان نرفته بود و تاکنون بر وجود چهار نسخه از آن پی‌برده‌ایم؛ که دو نسخه آن هنوز در تهران پیش افراد کتابدوستی وجود دارد. ۱۲- نسبت این کتاب به حاجی میرزاجانی در این صورت تلفیقی، کار پروفسور براون بوده است. ۱۳- نقطة الکاف نام رساله‌ای در موضوعات کلامی بوده است که به سبب غیر معلومی به اول کتاب تاریخ بی‌نام بابیه ملحق شده است. ۱۴- تلخیص تاریخ بابیه گمنام به صورت تاریخ جدید قبل از تفرقه بابیان به دو دسته ازلی و بهائی صورت گرفته و در نسخه‌های متعدد از آن که دست تصرف جدیدی در آنها به کار نرفته از هر دو برادر نوری یعنی میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، نیکو یاد می کند و سبب تلخیص کتاب گویا چیز دیگری جز تصور براون بوده است. ۱۵- عبارت مقدمه نقطة الکاف چاپی- چنانکه از خود مرحوم شیخ محمد

قزوینی شنیدم:- کار آن مرحوم جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط کار پروفسور براون و در حقیقت عملی مشترک بوده است. ناگفته پیداست که از نظرگاه تحقیقی سید محمد محیط طباطبائی: «تحقیق من درباره نام کتاب و اسم مؤلف تاریخ قدیم، هیچ گونه تأثیری در اصالت متن دیرینه موجود در کتابخانه پاریس نمی‌بخشد که اساس چاپ «براون» است. و بحث «اسم کتاب» و «کاتب» را نباید با موضوع اصالت و قدمت کتاب، مشتبه جلوه داد». «۱» به عبارت دیگر: «صورت مطالب این تاریخ کلاـ در همین صورت چاپی براون، متنی اصیل و قدیم و معتبر بوده ولی عنوان و اسم مؤلفی مشخص نداشته است و خطای میرزا ابوالفضل گلپایگانی در تسمیه آن به «تاریخ میرزاجانی» براون را هنگام ترجمه بهائیان، ص: ۳۷۱ تحت تأثیر اسم حاجی میرزاجانی قرار داده و وقتی به نسخه پاریس رسید و آن را به چاپ رسانید این اشتباه را در پشت جلد آن منعکس کرده». «۱» پس از انتشار کتاب «نقطة الکاف» توسط «ادوارد براون»، زعمای بهائی، خاصه عباس افندی فرزند و جانشین حسینعلی میرزا، متوجه شدند که ضربه بس بزرگی بر پیکر بهائیت وارد آمده است. از این روی عباس افندی، ضمن اعلان عدم صحت مندرجات کتاب نقطة الکاف «۲» میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که از بزرگان بهائیت، و مبرزترین مبلغان بود «۳» ضمن نامه‌ای رسمی، مأمور کرد تا کتابی در رد مقدمه براون و کتاب نقطة الکاف میرزاجانی کاشانی تألیف کند: «ای منادی پیمان نامه شما رسید و از مضمون نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد للّه‌بر خدمت قائمی و در عبودیت جمال ابهی همدم عبد البهاء در خصوص جواب مجعولات ادوارد براون مرقوم نموده بودید این قضیه مهم است جواب لازم دارد، البته به تمام همت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ، حاجی میرزاجانی مسموم شده است و تحریف گشته و یموتی‌ها با ادوارد براون متفق شده‌اند (مراد از کلمه یموتی‌ها بهائیان، ص: ۳۷۲ ازلیان است که بسا با تغییر کلمه یحیی نام ازل به کلمه مقابلش یموت یموتی‌ها فرمودند) و این مفتریات و دسائس را به میان آورده‌اند باری به سرعت نهایت همت لازم است. عبد البهاء به آستان جمال ابهی تضرع و زاری نماید و شما را تأییدات کافی شافی طلبد، یقین است پرتو عنایت بتابد و توفیقات صمدانیه جلوه نماید و علیک البهاء الابهی ...». «۱» همچنین عباس افندی، طی نامه دیگری، از «نعیم شاعر سدهی» استمداد نمود که در این کار شرکت کرده، و به میرزا ابوالفضل گلپایگانی در تألیف کتابی بر رد «ادوارد براون و مرحوم محمد قزوینی» و کتاب منسوب به میرزاجانی کاشانی مساعدت نماید. متن این مکتوب چنین است: «در خصوص دحض مفتریات (رد دروغ‌های) براون و اثبات تحریف کتاب (نقطة الکاف) باید خدمتی به درگاه الهی نمائید. آن جناب با جمیع یاران مقتدر باید در این مسأله (رد براون) در نقطة الکاف متفق شوید. جناب سمندر راهم در این مسأله شریک فرمائید تا معلومات کل جمع گردد و جواب شافی و کافی مرقوم شود. این قضیه باید در نهایت سرعت مجری شود. جناب آقای میرزا ابوالفضل مستعدند، عنقریب جواب اتمام خواهند داد. لهذا معلومات کافیه خود را در تحریف میرزاجانی به جناب آقای میرزا ابوالفضل سریعاً ابلاغ دارید ...».» ایضاً در پی‌مکتوب مذکور، نامه دیگر خطاب به «نعیم سدهی» چنین ارسال گردیده بود: «نامه‌ای که مرقوم نموده بودید با تفاصیل تاریخ آقا میرزاجانی کاشی و تحریف بی‌خردان (پروفسور براون و علامه قزوینی) جمیع واضح و معلوم گردید. البته آن تحقیقات را به زودی اکمال و تأیید و نزد جناب ابوالفضائل محرمانه بفرستید. همچنین بهائیان، ص: ۳۷۳ جوابی که خود آن جناب مرقوم می‌نمایند عندالاتمام یک نسخه نزد ابی الفضائل و یک نسخه جهت عبدالبهاء ارسال دارید». «۱» و نیز در کتاب «بدایع الآثار» شرح مسافرتش به امریکا از بیاناتش منقول و مسطور است: «تاریخ حاجی میرزاجانی را کم و زیاد نموده به کتابخانه پاریس و لندن فرستادند یحیائی‌ها او را با مفتریاتی تحریک بر ترجمه و طبع نمودند او هم محض ترویج اغراض خود به طبع و نشر آن پرداخت ... من به او نوشتم تو اول کسی بودی از معلمین و مؤلفین اروپا که به ساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید، وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت به اشدّ اشراق بتابد». صبحی در این خصوص می‌نویسد: «میرزا ابوالفضل مدت‌ها خود را مشغول تحریر آن ردیه می‌داشت. و هنوز کار مقدمه کتاب را تمام نکرده بود که کارش تمام شد. بعد از فوت میرزا ابوالفضل، عبد البهاء سید مهدی گلپایگانی عمزاده میرزا ابوالفضل با شیخ محمد علی قائنی را به حیفا خواست تا به طهران آیند و به

معاونت ایادی، کتاب مذکور ساخته و پرداخته کنند. و ایشان هم مدتی در تهران سرگردان این کار بودند، تا کتاب به پایان رسید. پس آن را برداشته روانه عشق آباد شده به طبع آن پرداختند». «۲» کتاب تحت عنوان: «کشف الغطاء» بر علیه ادوارد براون، و انگلیسی‌ها، بنا به تصریح فاضل مازندرانی: «در ترکستان روسیه طبع گردید». «۳» و از چاپ خارج شد. آنچه مسلم است ۱۳۲ صفحه اول کتاب مذکور، نوشته‌ی ابوالفضل گلپایگانی است و مطالب مندرج از صفحه ۱۳۳ الی آخر کتاب، به نام میرزا مهدی گلپایگانی است. با این همه، و بر خلاف بعضی از تصریحات مبلغان بهائی، کتاب «کشف الغطاء» به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی، و تکمیل آن توسط میرزا مهدی گلپایگانی، آنهم طبق بهائیان، ص: ۳۷۴ اذعان موجود در پاورقی صفحه ۳۶۵ کتاب مذکور، از روی یادداشت‌ها و مدارک جمع‌آوری شده توسط میرزا ابوالفضل، مورد تصدیق و تأیید عباس افندی قرار گرفته است. و صحت مندرجات آن از نظر عباس افندی مسلم و از این رو سندی مسلم در میان آثار بهائیت بشمار می‌رود. چنین بیانی نتیجه مستقیم نامه‌ای است که عباس افندی خطاب به میرزا مهدی گلپایگانی چنین نوشته و ارسال داشته بود: «هو اللّه رب ورجائی انادیک فی العشی و الا بکار و بطون اللیالی و الاسحار و ادعوک بقلبی و روحی و فؤادی ان تؤید عبدک الصادق المنتسب الی النفس المقدسهٔ عبدک الذی صعد الیک و سجد بین یدیک و وفد علیک من اخترته بین العالمین لاعلاء کلمتک و نشر نفحاتک و تفسیر برهانک و تشریح بنیانک و سمیه بالفضل عدلا من لدنک و سقیته من الکأس الدهاق حتی ترنح من صهباء الوفاق و اشتهر صیته فی الافاق و قضی نحبه و هو ینشر آثارک و براهینک فی مشارق الارض و مغاربها رب ماقضی یوماً من الحیاهٔ الّاخدم عتبتک المقدسهٔ و ما قضی لیلًا الّا ارتفع منه ضجیج المناجات و أجیج الزفرات الی ملکوت الایات و یتضرع الیک فی ظلام اللیل الدیجور بقلب خافق بذکرک و دمع دافق فی حبک و انجذا با الی عتبهٔ قدسک حتی ترک الثری و طار الی ملکوت الاعلی جوار رحمتک الکبری و استغرق فی بحر الانوار و استقر فی ملکوت الاسرار فی تجلیات العوالم التی لاتتناهی انّک أنت الکریم و انک أنت المعطی و انک انت الباذل و انّک انت المؤید الرحمن الرحیم رب رب ان عبدک هذا ینتسب الی ذلک العبد و عریق فی المجد الاثیل یستحق الطافک و یرجو جوارک و احسانک و یبتهل شوقاً الی ملکوت آیاتک، رب اسئلک بجاه ذلک العبد المقرب فی عتبتک العالیهٔ ان تمنح هذالعبد الالطاف التی اختصصت بها ذلک الرقیق الجلیل و اجعل له نصیباً من بحره و غرفهٔ من نهره و سنوحات من فضله حتی یرثه فی جمیع الشؤون و الاحوال و یقتدی به فی الفضائل التی شاعت و زاعت عنه فی الافاق انک انت الحی القیوم». ای یادگار آن شخص جلیل نامه بعد از چهار سال رسید با وجود این به نهایت دقت ملاحظه گردید. از مضمون بی‌نهایت محزون شدم زیرا دلالت بر شدت زحمت و مشقت بهائیان، ص: ۳۷۵ شما در تدوین کتاب و تحریر فصل خطاب می‌کرد. هر چند ماههای چند زحمت کشیدی و آرام نیافتی و شب و روز کوشیدی و جوشیدی تا آنکه این کتاب مستطاب که آثار اخیره حضرت ابوالفضائل است جمع شد. این کار چون بسیار مهم بود لهذا در پرداختنش هر زحمتی رحمت بود و هر مشقتی راحت. باید در امور نظر به نتیجه کرد نه مبادی هر امر مهمی در وجود در ابتدا نهایت مشقت و بلا است و در آنها موهبت کبری پس باید به عواقب امور و شؤون نظر نمود. مقصد اینست هر چند عقبه کبری طی نمودید ولکن به نتایج مستحسنه رسیدید و آن بقای آثار آن متصاعد ملکوت اسرار است. یک نسخه از آن کتاب باید به ارض اقدس فرستاده شود و از طهران خواهم خواست و یقین است که نتایج عظیمه خواهد داشت و چون ترویج گردد نهایت سرور و حبور از برای شما حاصل شود. اگر چنانچه در مقابل این زحمت مکافاتی حاصل نشده مطمئن باش که مکافات الهی رسد و تأییدات صمدانیه حصول یابد و اصل یادداشتهای ابی الفضائل و رسائل که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محل محترم محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است. این جواب مکتوبی است که چهار سال پیش ارسال داشته‌اید الان رسیده است این مدت مجبوراً در پورت سعید اقامت و راحت کردید حال طی مسافت نموده به ارض اقدس واصل شده زیرا میان ارض اقدس و پورت سعید سبیل بکلی منقطع بود ارسال مکتوبی ممتنع و محال از این جهت در وصول تأخیر یافت. من بعد ان شاء اللّه باز مکتوب مخصوص ارسال خواهم شد-

حیفا ۴ جنواری ۱۹۱۹». «۱» با این همه، کتاب «کشف الغطاء» بی‌آنکه نصوص مسلمی را در رد صحت بهائیان، ص: ۳۷۶ مندرجات کتاب منسوب به «میرزاجانی کاشانی» و مشهور به «نقطهٔ الکاف» ارائه دهد، ضمن ذکر اهانت‌های فراوان به انگلیسی‌ها عموماً، آنهم تحت حمایت روس‌ها از بهائیان و مراکز آنها در عشق آباد روسیه، پرده از حقایقی برداشت که تا آن زمان بابیان و بهائیان سعی در پوشانیدن آن داشتند. از آن جمله تصدیق و تصریح به صحت «توبه نامه علی محمد شیرازی» و ... ولی از آنجائی که انتشار کتاب مذکور مصادف بود با پیروزی قشون انگلستان در حیفا، و قبول اطاعت و خدمتگزاری جمیع بهائیان نسبت به حکام انگلیسی در منطقه زیر نفوذ انگلستان، عباس افندی صلاح ندید که کتاب: «کشف الغطاء» را با دارا بودن چنان مایه‌های ضد انگلیسی، و در حالی که زد و بندهائی صورت پذیرفته بود انتشار یابد. از این روی دستور داد پس از جمع آوری دقیق جمیع نسخه‌های کشف الغطاء، آنها را بسوزانند که به استثنای تعداد انگشت شماری از آن در کتابخانه خصوصی و محرمانه بهائیان، از این فرمان جان سالم بدر بردند. در این اواخر، محافل بهائی، چون ملاحظه کردند محققان مسلمان کتاب «کشف الغطاء» را در بسیاری از مسائل مورد استناد قرار داده و می‌دهند، تصمیم گرفتند که با اتخاذ و تمسک به شیوه‌ی همیشگی باب و بهاء مبنی بر محو مآخذ و جعل مدارک، و به همان سان که بر سر کتاب مشهور به «نقطهٔ الکاف» میرزاجانی، و تمامی نصوص و مآخذ اولیه بابیه آوردند، مطالب کتاب «کشف الغطاء» را با وجود برخورداری از تأییدات عباس افندی، به نحو دلخواه و موافق با مصالح خود جرح و تعدیلی داده و آن را منطبق با مصالح اخیر بهائیان تصحیح، و به چاپ رسانند، تا در برابر تمامی ردیه‌ها، گفته شود، این کتاب: «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی است. و در آن نه نصی از توبه‌نامه‌ها و ضعف و سستی علی محمد شیرازی و نه اهانت به انگلیسی‌ها، و خلاف مطلب فلان نص بهاء اللّه و .. قرعه انجام چنین کاری به نام «عبد الحمید اشراق خاوری» مبلغ مشهور و پر تجربه در انجام چنین مسئولیت‌هایی، زده شد. و ایشان تنها نسخه موجود در صندوق «کتابخانه مرکزی بهائی» را مورد بررسی دقیق قرار داد و مواردی را که با مصالح بهائی سازگار بهائیان، ص: ۳۷۷ نیست، با خط خود علامت گذاری نمود، و در حاشیه کتاب، ذیل جملاتی از قبیل: «حذف شود»، «این فصل تا آخر حذف شود» ... امضاء نمود، تا پس از تصحیح مذکور، کتاب «کشف الغطاء» جدیدی را از طرف: «لجنه مطبوعات امری» چاپ و منتشر سازند. خوشبختانه نسخه کتاب مذکور، قبل از چاپ آن توسط بهائیان، به دست علاقه‌مندان کشف حقایق افتاد، که عیناً از روی آن، عکس برداری گردید، و حقیر نمونه‌ای از صفحات مذکور را چاپ و آن را به پیشگاه ملت ایران تقدیم می‌دارد، تا به ماهیت بهائیان در حفظ مسلک خود، بر اساس محو آثار و جعل مدارک، بیش از پیش پی‌برده شود. ۲/ ۲/ پ: کتاب «تاریخ جدید ملا محمد نبیل قائنی» این کتاب تحریر دیگر است از کتاب: «تاریخ جدید» که با حذف برخی موارد مشترک و همسو میان ازل و بهاء که در آن تاریخ به جدائی کامل گرائیده بودند، و اضافه کردن موادی به سود برادر بزرگ به قلم «نبیل عالین» «۱» نوشته شده است. که دو نسخه از این تحریر به تاریخ ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ در لندن و تهران محفوظ است. «۲» نسخه شیخ محمد قائنی در چندین مورد در حواشی و آخر آن اضافاتی از او به خط او دارد که ما را بیش از نسخه مانکجی (که می‌توان آن را نسخه اصل به حساب آورد) به کیفیت تنظیم این متن آشنا می‌سازد. بعد از آنکه در کنار صفحه ما قبل آخر (۵۴۸) این عبارت را می‌نویسد: «ختم و مقابله مصحّح عفی عنه» در متن چنین می‌نگارد: بهائیان، ص: ۳۷۸ «مصحّح تاریخ فقیر مسکین، نبیل اهل عالین عفی اللّه عنه گوید که بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیرهٔ الفواید مزیدهٔ العواید مشهود آمد که لبابش مخلوط به قشور و انوارش ممزوج ظلمات و هم دیجور است.» تصویر ص ۳۹۲ بهائیان، ص: ۳۷۹ تصویر ص ۳۹۳ کلیشه‌ی صفحه ۳۸۹ چاپ اول کتاب کشف الغطاء که اشراق خاوری با کشیدن خطوطی و نگاشتن جمله «این فصل تا آخر حذف شود» مصمم به حذف مدارک رسوائی بهائیت در کتاب کشف الغطاء بود. بهائیان، ص: ۳۸۰ تصویر ص ۳۹۴ صورت توبه‌نامه علی محمد شیرازی در کتاب کشف الغطاء که اشراق خاوری مبلغ بهائیان برای چاپ دوم آن مصمم به حذف قسمت‌هائی از آن بود تا با منافع جدید بهائیان منطبق شود. ولی! ... «قدأخذ مؤلّفوه من هذا ضغث و من هذا ضغث لیمیل إلیها أکثر الطباع و یتأنّس بها غالب الأسماع و ما

تمیز فیها الغثّ و السمین و ما تنزیل فیها حکم الیقین عن الظن و التخمین». حیفم آمد و بر این نسخه شریفه می‌پسندیدم که در مثل این ایام ... کتب ... تألیف شود به جهت تذکر عباد ... و در او استنادی به موهومات و تمسکی به مجعولات و تشبثی به تقلید و تبعیّتی به عادت باشد. لذا- خالصاً لوجه اللّه و حباً لابناء الوطن و اکمالًا للنعمهٔ و شفقهٔ علی المحبین و ترحماً علی الناظرین من الغابرین- در مقام تصحیح و تلخیص این نسخه برآمد، ه پاره‌ای از ظنونات و زواید و قیاسات که بهائیان، ص: ۳۸۱ تصویر ص ۳۹۶ دو صفحه از نسخه خطی تاریخ جدید نبیل قائنی حواشی دو صفحه مذکور به خط و امضاء نبیل قائنی است. بهائیان، ص: ۳۸۲ در اساطیر اولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود محو، شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقّن و معلوم بود، اثبات نمود. امید که مطبوع و مقبول عقلاء ملل و منظور بزرگان و دانایان ملل و دول عالم گردد «ومایتبّئک مثل خبیر». قداستنسخت هذه النسخهٔ المصححهٔ لنفسی بعد ما صحّحتها لینتفع بها الإخوان و یبقی أثر قلمی و کان إتمامها فی یوم الأحد، السابع و العشرین من شهر صفر المظفر من شهور ألف ثلاثمأهٔ من الهجرهٔ المحمدیهٔ مطابقاً لیوم (گویا خواسته تاریخ هجری را با تقویم بیانی تطبیق کند) از این عبارت معلوم می‌شود که در ماه دوم از سال ۱۳۰۰ کار تحریر این نسخه به پایان رسیده و چنانکه در حاشیه صفحه ۵۱ از متن می‌نویسد که «مصحح تاریخ نبیل اهل عالین- عفی اللّه عنه- از خود عالیجاه سلیمان خان (طین قلعه) مسموع داشته که مرحوم (سیدکاظم رشتی) اعلی اللّه مقامه مخصوصاً به من وعده ادراک ظهور را دادند ... و حال هم در قید حیات هست ولی در نکرسنّ و ارذل العمرند. هزار و دویست و نود و نه». از این عبارت معلوم می‌شود که کار تصحیح را در سال ۱۲۹۹ هجری آغاز کرده و در اوایل سال ۱۳۰۰ به پایان رسانیده است. چون نسخه مانکجی و برخی نسخه‌های دیگر را هم دیده و نگریسته‌ایم که تفاوت میان آن و این متن مصحح، جز تغییر عبارت اصل که در آن در مورد میرزا یحیی، تا درجه‌ای مراعات بی‌طرفی شده بود و افزودن برخی از اشعار سروده مصحح و پاره‌ای مواد تبلیغی مذهبی، چندان اختلافی با یکدیگر ندارند که ایراد چنان تعریفی را ایجاد کند مگر اینکه فرض کنیم نسخه‌ای که زیر نظر نبیل قائنی برای تصحیح قرار گرفته بود مشتمل بر موادی از دساتیر نو ظهور و سایر مطالب مورد علاقه مانکجی بوده که به حذف آنها پرداخته باشد. عجب است که از ۱۳۰۰ بدین طرف تنها کسی که به دیدن این کتاب و نقل عبارتی از آن در احقاق الحق پرداخته همان محمد تقی همدانی بوده و دیگر کسی به وجود این اثر در چنین صورتی اشاره‌ای نکرده است. بهائیان، ص: ۳۸۳ در دست بابی‌های ازلی نسخه‌ای از این تاریخ جدید بوده که احیاناً آن را تاریخ نبیل می‌گفتند و این نسخه با آنچه شیخ محمد در خاتمه تصحیح آورده از نظر ماهیت بیش از خود نسخه مصححه تطبیق می‌کند و کوشیده‌اند آنچه را که براصل منقول در تاریخ قدیم افزوده بودند تا حد امکان کم کند. نسخه‌ای از این روایت چند سال پیش به وسیله مرحوم حائری‌زاده نماینده اسبق مجلس شورای ملی با چند کتاب خطی دیگر به کتابخانه مجلس اهدا شد که فعلًا مرا بدان دسترسی نیست ولی در روز خود آن را دیدم. نسخه دیگری به خط محمد صادق کاتب بابیه و داماد خانواده ازل هم در حین تحریر این مقاله مورد استفاده قرار گرفت. این روایت ساده‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین و نزدیکترین صورت اصلاح شده تاریخ جدید به متن اصلی تاریخ قدیم است که در موقع تنظیم آن گویا جدائی میان دو برادر نوری هنوز به اوج خود، که بعد از انتقال از ادرنه «به عکا» و «ماغوسه» رسید، نرسیده بود و این معنی نشان می‌دهد که شاید نخستین تصرف و دستبرد در تاریخ قدیم بابیه بعد از ورود مهاجران به ادرنه و استحضار بر اوضاع و احوال و جریان افکار و عقاید جدید از ۱۲۸۰ به بعد آغاز شده ولی در ۱۲۹۰ پس از بازگشت ناصر الدین شاه از اروپا و صدارت میرزا حسین خان قزوینی صورت نهائی خود را یافته باشد. میرزا ابوالفضل که دخالت و شرکت قلمی او در این روایت کامل بیش از هر فردی دیگر ملحوظ و منظور است به این اختلاف روایت‌ها در رساله ایوبیه یا اسکندریه اشاره می‌کند که براون در مقدمه چاپ نقطهٔ الکاف و ترجمه تاریخ جدید به انگلیسی از آن نقل مطلب کرده است و در مقاله قبل بدان اشاره مجملی رفت. پروفسور براون در پایان ترجمه انگلیسی از تاریخ جدید که مبتنی بر روایت متوسطی از این کتاب است و همچنین در مقدمه فارسی نقطهٔ الکاف چاپ خود از اختلافاتی که میان روایت کوچک و متوسط از تاریخ جدید با

تاریخ قدیم وجود دارد به تفصیل سخن گفته و غالب آنها را مورد به مورد، نشان داده ولی دیگر متعرض این روایت مفصل و کامل که در نسخه مانکجی و نسخه نبیل قائنی موجود است نشده و به تأثیر بی‌حد میرزا ملکم خان در اندیشه تلخیص کننده یا مصحح تاریخ قدیم اشاره‌ای نکرده است. بهائیان، ص: ۳۸۴ نکته‌ای که در تأیید جواب میرزا ابوالفضل به پروفسور براون در رساله ایوبیه و اسکندریه او می‌توان از نسخه مصحح قائنی استخراج نمود، همانا قید جمع مؤلف به صورت «مؤلّفوه» درباره نویسنده این کتاب است که می‌گوید «مؤلفان این کتاب از اینجا خیالی و از آنجا افسانه‌ای گرفتند تا طبایع بدان بیشتر بگراید و غالب گوش‌ها بدان انس یابد ...» «لفظ «مؤلفوه» به خط خود قائنی در خاتمه کتاب تصور هرگونه شبهه‌ای را در این باره زایل می‌کند و نشان می‌دهد که بیش از یک یا دو تن، به نظر نبیل قائنی، در این کار شرکت داشته‌اند و این ناسازگاری صورت تازه برآمده، حاصل اختلاف سلیقه‌ها و نظرهای مؤلفان بوده است که او را مجبور به تحصیح و توسعه کرده است». «۱»

۳/ ۲/ پ: کتاب مقاله شخصی سیاح

«عباس افندی» سه سال بعد از تحریر دوم نبیل قائنی (۱۳۰۰) از تاریخ جدید، تحریر مجمل تازه‌ای را از وقایع تاریخ جدید با مقداری تغییر و تبدیل لفظی و معنوی در حیات پدر و به نفع پدر ترتیب داده و آن را ناسخ تاریخ قدیم و جدید قرار داد. در ۱۳۰۷ که براون برای دیدار بهاء به عکا رفته بود، نسخه‌ای از این اثر تازه یا مقاله سیاح به براون هدیه داده شد که برای جمع آوری اطلاعات تاریخی راجع به بابیه به عکا آمده بود. با وجود آنکه در دیباچه تاریخ چاپی منسوب به نبیل زرندی، اتمام تألیف آن در ۱۳۰۵ قید شده، نمی‌دانم چرا نسخه‌ای از این کتاب جامع در ۱۳۰۷ به براون اهدا نشد؟ تا دو سال بعد، این را به جای آن یک ترجمه کند و با تعلیقات فراوان به زبان انگلیسی در دو جلد انتشار دهد. عبد البهاء مقدمه سیاح جعلی را از اول تاریخ جدید برداشته و خلاصه مطالب آن را در قالب سازگارتری با امر پدر ریخته و برای اعلام امکان سازش با اوضاع، قسمتی از مکتوب بهائیان، ص: ۳۸۵ پدر خود را به ناصر الدین شاه خاتمه آن قرار داده و بدون اشاره به اسم مؤلف، کتاب را مقاله سیاح نامیده است. «۱»

۴/ ۲/ پ: کتاب کواکب الدریه

میرزا عبد الحسین آواره کتاب: «کواکب الدریه» را پس از خلائی که سوختن «کشف الغطاء» به وجود آورده بود، بنا به دستور وزیر نظر مستقیم عباس افندی در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م، در تاریخ بابیه و مدعیان بهائیت تنظیم و تألیف نمود. میرزا عبد الحسین آواره از مبلغان برگزیده، و مورد توجه خاص زعمای بهائی بشمار می‌رفت. کتاب «الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه» پس از تصویب نهائی عباس افندی دو جلد نخست آن، به امر ایشان در مصر چاپ و انتشار یافت. جلد اول: در ۵۷۵ صفحه ۲۵ سطری، با این تذکر که در آخر کتاب مذکور افتاد: «فی بهائیان، ص: ۳۸۶ یوم الاثنین ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۲ هجریه مطابق ۳ سپتمبر ۱۹۲۳ میلادی به مطبعة السعاده به جوار محافظة مصر». جلد دوم: در ۳۴۷ صفحه، در ۱۳۴۲ ه. ق، با جواز رسمی چاپ از محفل روحانی بهائیان مصر منتشر گردید. تصویر ص ۴۰۱ صفحه عنوان کتاب کواکب الدریه، آیتی که توسط بهائیان چاپ و منتشر شده است. ولی بعدها، پس از مرگ عباس افندی، و روی کار آمدن شوقی افندی، میرزا عبد الحسین آواره، با تجارب و آگاهی‌هائی که در زمینه بهائیت به دست آورده بود، ترک بهائیت کرد، و به دین آباء و اجدادی خود (شیعه اثنی عشری) باز گشت. پس از بازگشت آواره از بهائیت با نام میرزا عبد الحسین آیتی، کتابی تحت عنوان «کشف الحیل» به نگارش در آورد. که در آن حیله‌های بهائیت را مکشوف ساخت، و از بهائیان، ص: ۳۸۷ این رو کتاب: «کواکب الدریه» او، که یکی از مهمترین مراجع تاریخ وقایع باب و بهاء به شمار می‌رفت، از طرف شوقی و محافل ملی و محلی بهائیان ایران، بر خلاف تمام تصریحات و تأییدات عباس افندی در صحت کتاب مذکور، جمع آوری و رسماً از آن سلب اعتبار کردند. مرحوم آیتی خود در کتاب «کشف الحیل» از کتاب «کواکب

الـدریه» و چگونگی تـألیف آن اشاره‌هـای متعـددی دارد که ذیلًا به ذکر یک نمونه از آن اکتفا می کنیم: «با اینکه نگارنـده در موقع تألیف و تصـنیف کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه بقدری در بین اهل بهاء مشار بالبنان و مورد اطمینان بودم که به قول یکی از آنها: «گرد چمـدان آواره را برای تبرک می‌برند.» و بدیهی است در آن موقع اگر بی‌عقیده به بهائیت هم می‌شدم ممکن نمی‌شد که لکه‌های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم، و اگر بگذارم ناچار آنها به شست و شوی آن مبادرت می کردند. چنان که کردند، یعنی هزاران قضیه مسلم تاریخی را که تردیـد نبود از تألیف من برمی‌داشـتند، به عنوان اینکه صـلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش می گذاشـتند به عنوان اینکه حکمت اقتضـاء دارد که اینها نوشـته شود، معـذلک کله اینک با مراجعه نظر می‌بینیم باز حقایقی از قلم جاری شـده. و در همان کتاب ثبت گشـته و عباس افنـدی هم با همه زرنگی‌هایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خوانده و قلم اصـلاح در آن نهاده باز برخورد نکرده ...» «۱» مرحوم آیتی پس از بـازگشت از بهائیت، و تألیف کتاب: «کشف الحیل» به مناسبت تقـدیم کتاب مـذکور به پیشـگاه رضا شاه مورد لطف پادشاه وقت قرار گرفته، نظرگاه ایشان طی‌نامه‌ای چنین ابلاغ گردید: به تاریخ ۱۸/ ۵/ ۱۳۰۴ نمره ۶۲۷۶ جناب آقای میرزا عبدالحسین خان آیتی کتاب کشف الحیل تألیف جناب عالی به انضمام حکایات شمشیر که سـروده طبع خودتـان بـود از شـرف عرض پیشـگاه مقـدس بنـدگان اعلی حضـرت قـدر قـدرت قوی بهائیـان، ص: ۳۸۸ شوکت شاهنشـاهی ارواحنـا فـداه گذرانیـده مـورد تـوجه ذات مبـارک شاهـانه گردیـد برای تشویـق و قـدردانی از زحمـاتی کـه در این راه پیموده‌اید حسب الامر مراحم ملوکانه را نسبت به جناب عالی ابلاغ می کند. رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی- درگاهی

۵/ ۲/ پ: کتاب ظهور الحق

بـازگشت آواره از آن دسـتگاه و تـألیف کشف الحیـل بالتبع سـلب اعتبار از کتاب کواکب الـدریه کرد و احتیاج به تـدوین به چاپ اثری دیگر سازگـار و وفـادار، بـاقی مانـد. نمی‌دانم در جلـد سوم «ظهور الحق» تـألیف میرزا اسـد اللّه مبلغ مازنـدرانی چه منقصتی یا اشـکالی دیـده شـد که او را از تعقیب کار منصـرف ساخت و در ترویـج و توزیع و انتشار این کتاب چندان کوششـی به کار نرفت.» «۱»؟! ... و او را مسموم کردند!

۶/ ۲/ پ: کتاب «تاریخ نبیل زرندی»

ملاـ محمـد درویش زرنـدی که تنها به شاعری شـناخته شـده، یکی از بابیان قـدیم بوده که در دنباله حادثه سوء قصـد به جان ناصـر الدین شاه که منتهی به اعدام عده‌ای از بابیان و آزادی عده‌ای دیگر از زندان و الزام آنها به ترک ایران و اقامت بغداد شد، او هم در آن شـهر به آنان پیوست. بعـد از مـدتی که ادامه توقف بغـداد در میان ایشان تفرقه افکند و از آن جمله تنی چند خود را آئینه تجلی ظهـورات معرفی کردنـد، ملاـ محمـد زرنـدی هم ادعـای ظهوری تـازه کرد. بعـد از آنکه سـرنوشت برخی از این مـدعیان به قتـل و غوطه‌وری در آب دجله منتهی گشت، او هم لازمه احتیاط را به‌جا آورد و از ادعای خود صـرف نظر کرد تا از سرنوشت دیگران که به کشته شدن و یا غرق شدن در آب دجله پایان گرفته بود، در امان بهائیان، ص: ۳۸۹ بماند. و چهل سال بعد از آن در «خلیج عکا» درون آب دریـا به همان سـرنوشت مقـدر دچار گردیـد! تصویر ص ۲۹۳ صـفحه عنوان و دوم کتـاب: «ظهور الحق» مازنـدرانی مبلغ بهائی است، که توسط بهائیان منتشـر شـده است. ملا محمـد زرندی در سال ۱۲۸۰ قمری که تبعیـدی‌های بغـداد بعد از قبول تابعیت دولت عثمانی بنا به درخواست مشـیرالدوله سفیر- کبیر ایران در اسلامبول- از مجاورت حدود ایران و اسلامبول و ادرنه انتقال یافتند و به دنبال آن و در میان طرفداران میرزا یحیی ازل و میرزا حسـینعلی بهاء رقابت و مخالفت، علنی شد، زرندی جانب برادر بزرگ را گرفت و موقع تفرقه آن جمع و اعزام دسته‌ای به قبرس و گروهی به فلسطین، او همراه برادر بزرگ به عکا رفت و از سال ۱۲۸۵ ق تا ۱۳۰۹ جزو خواص یاران میرزا حسینعلی و مداح او بود. چیزی که مایه شهرت و معروفیت زرندی شده و بدو مجال این را داده است

که روزی پس از آنکه سال‌ها بر مرگش بگذرد نامش در پشت جلد یک کتاب تاریخ بابیه بهائیان، ص: ۳۹۰ به زبان انگلیسی نقش شود، همانا نظم رباعیاتی بوده است که در هر یک از آنها به یکی از حوادث تاریخ زندگی بهاء از ولادت تا مرگش با قید سال مربوط به واقعه، اشاره می‌کند، همان رباعی‌ها که مستر براون و قزوینی در مقدمه خود بر نقطهٔ الکاف چاپ اوقاف گیب به یکی از آنها اشاره می‌کنند و آقای نعمت اللّه ذکائی همه را در تذکره شعرای خویش دنبال ترجمه احول او می‌آورد. زرندی بعد از مردن مرادش در دنباله اختلافی که میان پسران و بستگان میرزا حسینعلی ظاهراً بر سر میراث وی و باطناً در باب میراث ریاست فرقه پیدا شد و برخی از یارانش مانند زین المقربین، جانب میرزا عباس ملقب به غصن اعظم را گرفتند و میرزا آقا جان خادم اللّه در مقابل چوب طرفداری میرزا محمد علی غصن اکبر را از دست غصن اعظم (میرزا عباس) خورد، او در انتخاب یکی از دو طرف مردد ماند تا آنکه روزی در همان اوان جسد بی‌روح او را از دریا بیرون آوردند و باعث خفگی او در آن دریا معلوم نشد که نشد! طرفداران غصن اکبر این پیش آمد را به سوء قصد مخالفان خو درباره او نسبت دادند، در صورتی که هواداران غصن اعظم این پیش آمد را نتیجه شدت جذبه و اقدام شخص او به خود افکندن در دریا و خودکشی مربوط می‌دانستند و بدین ترتیب او از آنچه که در بغداد با تغییر عقیده از آن رهائی یافته بود پس از چهل سال در عکا به همان سرنوشت دچار گردید.

نبیل یعنی چه؟

نبیل در زبان عربی به معنی بزرگوار و نجیب آمده ولی بابیان نظری به مفهوم لغوی آن نداشته اند. بلکه اینان هر فرد بابی را که‌اسم‌محمد داشت، نبیل می‌گفتند. این نامگذاری را از توافق عددی حروف کلمه نبیل با حروف اسم محمد به دست آورده بودند که نود و دو باشد. این شیوه تغییر اسامی از زمان حیات سید علی محمد باب آغاز شد که خود را علی قبل از نبیل، یعنی علی قبل از محمد می‌خواند. میان بابیان سلف دو تن محمد نام بودند که در نتیجه طول عمر و اشتغال به تبلیغ و ترویج و ستایش از سران این طایفه، به نبیل شهرت یافتند. یکی نبیل قائنی که شیخ محمد فاضل قائنی باشد و دیگری نبیل بهائیان، ص: ۳۹۱ زرندی که ملا محمد شاعر درویش زرندی بوده است. برای این که میان آن دو تن فرقی ملحوظ باشد، نبیل قائنی را که سواد ملائی داشت نبیل اکبر می‌خواندند. قضا را نام هر یک از این دو تن به اعتباری با موضوع تاریخ فرقه جدید ارتباطی یافته است نبیل قائنی در سال ۱۲۹۹ ق کتاب تاریخ جدید بابیه را که میرزا ابوالفضل گلپایگانی و «مانکجی‌ها ترایا» نماینده پارسیان هند در تهران به دستیاری میرزا حسین همدانی یا تهرانی (منشی تجارتخانه مانکجی) از روی متن تاریخ قدیم بابیه برداشته و به صورتی تازه در آورده بودند با مختصری جرح و تعدیل و اضافه مواد تبلیغی به دست خط خود نوشته و آن را به نام نبیل مربوط ساخته بود. چنانکه احیاناً نسخه‌های دیگری از همان کتاب را، بدون آنکه شامل تصحیح و تنقیح نبیل قائنی باشد به خطا تاریخ نبیل قائنی می‌خوانند. نسخه‌ای که به دست خط قائنی تحریر یافته است اکنون در یکی از کتابخانه‌های معتبر تهران محفوظ و کلیشه‌ای از صفحه‌های آخر آن با برخی از حواشی صفحات که معرف خط او باشد، ملحق بدان مقاله انتشار یافت. «۱» اما نبیل زرندی شاعر با سرودن رباعی‌هائی که سنوات مربوط به تاریخ زندگانی میرزا حسینعلی را تعیین و تسجیل می‌کند وسیله ساده و مختصری برای حفظ ارقام سال‌های مربوط فراهم آورد که گاهی عین آنها مورد استشهاد تاریخ نویسان قرار می‌گیرد و از این راه نام نبیل زرندی را هم در ردیف مورخان تاریخ زندگانی بهاء وارد می‌کند. عبد البهاء در کتاب تذکرة الوفا «۲» که هفتاد و اندی سال پیش از این در حیفا انتشار بهائیان، ص: ۳۹۲ یافت دو مقاله را به یاد خیر این دو نبیل اختصاص داده و از خدمات هر دو در راه تبلیغ و دعوت و سخن سرائی، تمجید می‌کند اما در آنجا، تألیف کتاب تاریخی را به هیچ کدام نسبت نداده است. نبیل قائنی کتاب تاریخ جدید معهود را برداشته و در پاره‌ای از موارد جزئی تصرفاتی کرده و برخی مطالب تبلیغی را بر آن افزوده است. اما این تصرف تا آن درجه حائز اهمیت نبوده که کتاب را از صورت اصلی خود خارج کند و بدان جلوه اثری تازه بدهد. بلکه وضع آن از حیث صورت و معنی به شکلی است که در بادی

امر کسی توجه به کمبود و افزود مطالب آن نمی‌کند و پس از تطبیق بسیار دقیق هر دو صورت چنین معلوم می‌گردد که متن جدید را از جنبه‌های دو جانبه قدیم بیرون آورده کاملًا یک جانبه کرده، اما از کلمات میرزا ملکم خان که مؤلفان بر تاریخ جدید افزوده بودند چیزی نکاسته است. این تصرف قائنی که بیشتر جنبه مربوط به منافع و مصالح میرزا حسینعلی را تأیید می‌کند بعد از سه سال (۱۳۳۱ ق) عبد البهاء را در عکا بر انگیخت تا تاریخ جدید را از کلیه جوانب ناسازگار با کار پدر به پیراید و بزداید و به صورت «مقاله سیاح» معهود در آورد به نحوی که با ماهیت تاریخ جدید از حیث اسلوب بیان مطلب و با سیاق تحریر رساله جلال الدوله و کمال الدوله اثر میرزا فتحعلی آخوندف دمساز باشد. بنابراین علم اشاره و سکوت عبد البهاء درباره انتساب تألیف کتاب تاریخی به یکی از این دو نبیل در کتاب تذکرة الوفا امری معقول و قابل قبول بوده است چه تحریر نسخه مخصوصی از تاریخ جدید به دست قاینی، یا سرودن رباعیات ماده تاریخ به وسیله زرندی، از مقوله تدوین و تألیف کتاب تاریخ محسوب نمی‌شود و فی الواقع انتساب تاریخ جدید معهود احیاناً به نام نبیل قائنی کاری دور از حقیقت بوده است و ارزش این رباعی‌ها هم در تعیین سنوات مخصوصی، خیلی کمتر از آن بوده که در تذکرة الوفاء به حساب مورخی گوینده آنها نهاده شود. حال بنگریم چگونه تاریخ نبیل زرندی سی سال بعد از وفات او به صورت متنی بهائیان، ص: ۳۹۳ انگلیسی هویدا گردید؟ وقتی پروفسور براون متن کامل تاریخ قدیم بابیه را به نام نقطة الکاف با مقدمه الحاقی مبسوطی انتشار داد و خوانندگان را در ضمن مطالعه توضیحات آن مقدمه به موقعیت خاص میرزا یحیی ازل در سنوات مقدم بر ۱۲۷۹ (که سال تألیف تاریخ قدیم بوده است) آشنا کرد و فهرست مانندی از موارد اختلاف میان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در فاصله خروج هر دو از ایران تا وصول به عکا و ماغوسه در آن مقدمه جاداد، در نتیجه ذهن پژوهندگان شرقی و خوانندگان غربی مقدمه را به واقعیت کشمکش میان دو برادر نوری روشن ساخت، از این بابت خاطر عبدالبهاء را سخت بیازرد، چنانکه فوراً دستور جمع آوری نسخه‌های موجود خطی کتاب را از اکناف ایران و ارسال به عکا برای مقابله با نسخه چاپی صادر کرد و به ایادی و احباب خود پیشنهاد عمل شامل و مشترکی را بر ضد کار مستر براون و مقدمه نقطة الکاف نمود که گوشه‌ای از این فعالیت را می‌توان در لوح میرزا حسین ادیب طالقانی و لوح میرزا نعیم سدهی از نظر پژوهش گذراند. سرانجام کار بدینجا رسید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست مقیم قاهره را مأمور کرد تا کتاب کشف الغطاء را بر رد مقدمه براون و قزوینی بنویسد و در عشق آباد روسیه به چاپ برساند. مسلم است در آن روز که می‌خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود، اگر به چنین متن مفصل حاوی نکات منظور و مطلوب مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرندی دسترسی داشتند، دیگر نیازی به تدوین کشف الغطاء یا استمداد از نعیم شاعر سدهی که برای نظم استدلالیه معروف شده در کار نبود. چه چاپ چنین اثری با آن همه کلیشه و تصویر یا بدون تصاویر ولی به ضمیمه عکس چند صفحه از نسخه اصلی دست‌خط نبیل زرندی که معروف آشنایانش بوده، بهترین عملی بود که می‌توانست کار چاپ نقطة الکاف را از شدت تأثیری که در اندیشه خواننده بی‌طرف بخشیده بود فرود آورد. توجه بدین نکته که ملامحمد زرندی خود یکی از قدمای گرویدگان به بهائیان، ص: ۳۹۴ سید باب بوده و در سال ۱۲۸۰ بیش از ده سال از همراهی او با دسته تبعیدی‌ها می‌گذشت و سابقه گرایش عقیده‌ای او بدین طرف در آن موقع به طور مسلم از سیزده سال کمتر نبوده است. بنابراین او یکی از شهود معاصر یا چسبیده به عصر بروز این حوادث محسوب می‌شد و هر چه در این باره می‌نوشت از اسناد دست اول و دسته متقدم به شمار می‌آمد. پس انتشار کتاب او پس از چاپ تاریخ قدیم، مدرک قدیمی را در برابر مدرک قدیمی دیگری قرار می‌داد و کتابش به اعتبار شهرت نام شاعر برکتابی که نام مؤلف آن را بایستی با رمل و اصطرلاب پژوهش به دست آورد، مزیت و اعتبار بیشتری داشت. پس انتشار چنین مأخذ قدیمی (که از پنجاه سال پیش ترجمه‌های انگلیسی و عربی و فارسی جدید به فواصل زمانی جای اصل مفروض یا معروض آن را گرفته است) بعد از سال ۱۹۱۰ م، به مراتب از تألیف و نشر کشف الغطاء (۱۹۱۷) و تدوین تاریخ آواره (۱۹۲۰) در تأمین غرض و هدف منظور که رد نقطة الکاف چاپی باشد، سودمندتر و مؤثرتر اتفاق می‌افتاد. گویا چنین مقدر شده باشد که این چشمه آب مطلوب را درون خزانه

انـدیشه خود نادیـده یـا از یـادبرده بگیرنـد. و در تهران و نطنز و قاهره و عشق آباد و تفت برای فرونشانـدن آتش عطش خویش آب بجوینـد. از غرابت اتفاق آنکه پیش آمد جنگ جهانی اول و مرگ گلپایگانی، کار تألیف و نشـر کشف الغطاء را به تعویق افکند تا آنکه در سال ۱۹۱۷ به اهتمام عبـد البهاء و شـرکت برخی از مؤلفان درجه دوم و سوم به پایان رسـید و در دست تجلید و توزیع قرار گرفته بود (چنانچه به تفصیـل بیان گردید) که ناگهان سپاهیان انگلیس فلسطین را تصرف کردند و لرد النبی جای جمال پاشا را در بیت المقـدس گرفت. بنـابراین انتشـار چنین کتـابی که هـدف آن تعرض به مسـتر براون انگلیسـی باشـد بـا مصالـح تـازه بهائیـان در فلسـطین، مناسب به نظر نمی‌رسید، لذا چند هزار جلد کتاب تازه چاپ کشف الغطاء، به دستور حیفا، در عشق آباد به آتش سوزانده شـد تـا انتشـارش هموطنـان پروفسور براون را آزرده بهائیان، ص: ۳۹۵ خـاطر نسـازد. سوزانـدن این متن تاریخی نوپرداخته که برای تصـحیح و نقـد رد ملاحظات پروفسور براون تـدوین شـده بود جا برای نشـر اثر دیگری که از حیث حجم و وضع، کوچکتر از نقطهٔ الکـاف معهود نباشـد، خـالی گـذارد. عبـد البهـاء میرزا عبـد الحسـین آواره تفتی را که قلم تحریری سـلیس و شاعرانه و طبع شـعری متوسـط داشت نـامزد تألیف کتابی زیر نظر مسـتقیم خود کرد. چنانکه آواره (آیتی) بعـد از بازگشت به میهن و روش پـدران و قبول خـدمت تـدریس در مـدارس دولتی، صـریحاً می‌گفت که همه مطالب این کتاب از هرجا تهیه می‌شـد، قبلًا از نظر ملاحظه و جرح و تعـدیل و تغییر و تبـدیل و موافقت عبـد البهـاء می‌گـذشت تـا به چاپخـانه فرسـتاده شود. نمونه‌هـای چـاپی کتاب نیز از این نظارت و هدایت مستقیم او بی‌نصیب نمی‌ماند، تا کتابی چنانکه دلخواه و منظور صاحب کار باشد از چاپ در آمد و در برابر تاریخ قدیم بابیه چاپ ممتاز براون، تاریخ نوی پرمایه‌تر و درازتر و سـطبرتر به دست طالبان افتاد. عجب است همان نحوستی که در موقع نشـر کشف الغطـاء گریبـانگیر آن شـد و کتـاب را از میان برد، در این موقع هم به سـبب دیگری وکیفیت دیگری، دامن تاریـخ آواره را گرفت. مرگ عبـد البهـاء و جانشـینی شـوقی افنـدی مقـارن بـا انتشـار قسـمت دوم از کتـاب آواره صورت گرفت و آواره که نه خواست به وصـیت‌نامه تازه جانشـین شوقی افنـدی و آثار مترتّب برآن تسـلیم شود به ایران و خانه عقیـده پدرانش برگشت و از بهائیگری تبری جست و نـام خـانوادگی آیتی را به جای آواره نهاد. آنگاه به تألیف کتاب کشف الحیل، اعتبار را از روی کتاب تاریـخ باب و بهای خود برداشت. تاریخ آواره گرچه به سرنوشت کشف الغطاء دچار شد ولی اعترافات آواره مطالب کتاب را از اعتبار تاریخی افکند و شوقی افندی هم پس از استقرار کار جانشینی نیای مادری، برای جبران این کسر تاریخی، در صدد برآمد بهائیان را در برابر ازلیان و خرده‌گیران از تـدوین و تکوین امثال کشف الغطاء و آواره بی‌نیاز سازد، بلکه کتاب ظهور الحق میرزا اسد اللّه مبلغ مازندرانی را هم نادیـده و نـاقص گرفت و خواست مشـکل را در بهائیان، ص: ۳۹۶ حوزه مطالعه و مـذاکره خاورشـناسان و پژوهندگان غربی به نحو دلخواه نیای خود حل کند و به نشـر کتابی به زبان انگلیسـی موسوم به تاریخ نبیل زرندی پرداخت که از حیث حجم مطالب به نحوه بیان مقصود و توجه به تأمین هـدف‌های منظور و شـکل مطبوع، کلان‌تر و مطمئن‌تر و جامع‌تر و زیباتر از تاریخ آواره باشد و مطالب آن را در قـالبی تـازه و لحنی غربی پسـند ریخـت. کلیشه‌هـا و عکس‌هـا و اوراقی کـه در ایـن متن انگلیسـی عرضه شـد آن را خیلی جالب‌تر و از نقطـهٔ الکاف چاپی از کار در آورد. من این کتاب را چهل و انـدی سال پیش، پیش شادروان صبحی مهتدی دیدم که می‌گفت به کتابخـانه مـدرسه آمریکائی یا کلیسای انجیلی تهران تعلق دارد و دیگر ندیـده‌ام. بیست سال بعـد ترجمه عربی آن را که بعداً از روی همان متن انگلیسـی در قاهره مصر نقل و طبع شده بود، پیش شادروان مصور رحمانی عکاس مخصوص مجلس شورای ملی دیـدم و چنـد سال بعـد در قاهره مصـر نسـخه‌ای از آن را به یاری گلسـتانه، از ایرانیان مقیم مصـروعضومحلی سـفارت کبری به دست آوردم و در دمشق از نظر مطالعه گذرانـدم. چنـد سال بعـد که ترجمه فارسـی این کتاب از روی همان ترجمه عربی در تهران انتشـار یـافت به این انـدیشه افتـادم که باعث بر عـدم انتشار اصل فارسـی آن را از مطلعی جویا شوم ولی هنوز جواب درستی در این زمینه از کسـی نشـنیده‌ام. عبد الحمید اشـراق خاوری مترجم فارسـی در جواب سؤال من پیام فرستاده بود که سبب این امر را از حیفا پرسیده‌ام ولی مرگ شوقی افندی و فوت اشـراق خاوری مرا از درک جواب این پرسـش لازم بی‌نصیب گذارد. «۱» .. بهائیان، ص:

۳۹۸ متن کامل شرح حال نبیل زرندی، مندرج در کتاب «تذکرة الوفا ...» عباس افندی است، که ملاحظه می‌فرمائید، اصلًا اشاره‌ای به تألیف از نبیل زرندی، آنهم تاریخ به آن مهمی در بابیه نشده است! بهائیان، ص: ۳۹۹ ص ۴۱۵

فصل پنجم: الوهیت، من یظهره اللهی بهاء

دانستیم که حسینعلی میرزا، و مریدان بهائیش، نه تنها هیچ‌گونه دلیلی مبتنی بر شواهد و نصوص موثق، جهت اثبات دعوی من یظهره اللهی ارائه ندادند، بلکه با محو آثار و جعل مدارک، این عدم تجانس میان «بیان» و «بهاء» را دو چندان کردند. و بر اثر منازعه «من یظهره اللّه‌ها» خدایع مستور کشف، و فجایع منفور هویدا گشت. بر این اساس، و اگر چه با بسیاری از حقایق بهائیت، در اثر منازعه من یظهره‌ها! آشنا شدیم، ولی این آشکاری و آشنائی مبین تمامی حقایق بهائیت نبوده و نیست، بعدها هر قدر بهائیت از بیان و ازل، دورتر می‌شد، به همان نسبت نیاز بهائیان و مسؤلیت زعمای بهائی، به تحریف عقاید و تفسیر و تفصیل مطالب، بیشتر می‌گشت. بدین لحاظ بنای نگارش کتب و تنظیم رسائل و صدور «الواح» عدیده‌ای گذارده شد که در شناخت بهائیت، به خوبی از عهده خدمتی والاتر از مشاجره و منازعه مدعیان من یظهره اللهی برآمد. از جمله اهم مسائل، نیاز مبرمی بود که بهائیان نسبت به «تعریف» مقام من یظهره اللهی و «شناخت» آثاری که بر چنین ظهوری مترتب است، از خود اظهار می‌داشتند. در این خصوص پاسخ‌های متعدد، رسائل و مقالات کثیری نگارش و نشر گردید، که جز با تبحر در جمیع آنها، و دقت شامل و کامل برتمامی سطور و جملات، علمی بر نیرنگ‌های بهائیان حاصل نمی‌گردد. بهائیان، ص: ۴۰۲ الف: شناخت من یظهره اللّه یا دعوی خدائی میرزا! در قسمت چهارم از فصل سوم، تحت عنوان: «مبشر من یظهره اللهی»، اجمالًا با شناختی که «بیان» از «من یظهره اللّه» ارائه داد، آشنا شدیم. و دانستیم که در این شناخت، بیانات «صاحب بیان» در هاله‌ای از ابهام، و پوششی از ایهام قرار گرفته است، که به هر حال، در مجموع و با توجه به تبحر در آثار بعدی بابیان و بهائیان، و نحوه ارائه شواهد و ذکر دلائل، آنها، استشمام بوی «الوهیت» و «ربانیت» چنین مقامی، برهر محقق و صاحب نظری محرز و مسلم می‌گردد! اسناد و مدارکی، که استشمام چنین بویی را مسلم و محرز کرده است، ذیلًا به استحضار پژوهندگان می‌رسانیم: ۱/ الف: تصریحات حسینعلی میرزا ۱- حسینعلی میرزا، در حالی که در زندان عکا، بسر می‌برد، چنین نگاشت: «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید». «۱» (بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا برما به اینکه نیست خدائی جز من زندانی یکتا). ایضاً: «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أخرب البلاد». «۲» (اینطور امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب‌ترین شهرها). ایضاً: «ینادی المنادی بین الارض و السماء، السجن للّه‌المقتدر العزیز الفرید». «۳» (ندا می‌کند نداکننده بین زمین و آسمان، زندان از برای خدای توانای عزیز یکتاست). بهائیان، ص: ۴۰۳ ایضاً: «قد افتخر هواء السجن بما صعد الیه نفس اللّه لو کنتم من العارفین». «۱» (به تحقیق افتخار کرد هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت بسوی آن هوا نفس خدا اگر باشید شما از دانایان). ایضاً: «تفکّر فی الدنیا و شأن أهلها ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی أخرب الدیار بما اکتسبت أیدی الظالمین». «۲» (در خصوص دنیا و حالات مردم آن بیندیش زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد در خراب‌ترین مکانها به دست ستمکاران زندانی گشته است). ایضاً: «ان فی استقرار جمال القدم علی العرش الاعظم فی سجن عکا لآیات لأولی النّها». «۳» (استقرار جمال قدم (میرزا حسین علی) بر عرش اعظم در زندان عکا برای صاحبان عقل و خرد نشانه است). ایضاً: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه أن ینظر إلی أحد من أحبّائه». «۴» (آن کس که جهان را برای خودش خلق کرد او را منع می‌کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند). ایضاً: (هنگامی که کسی جهت ملاقات بهاء اللّه در زندان حضور پیدا می‌کرد بهاء به او می‌گفت): «قد تجلّی اللّه من افق السجن علیک یا أیّها المقبل إلی اللّه فالق الاصباح». «۵» بهائیان، ص: ۴۰۴ (خدا از گوشه زندان برتو تجلی کرد. ای کسی که به خداوند شکافنده و آفریننده صبح، روی آوردی). ایضاً: (پرسیدند از بهاء اللّه، شما که خود را خدا می‌دانید، چرا بعضی از مواقع،

می گوئی ای خدا و در بعضی از نوشته‌هایت، از او استمداد می‌طلبی؟ بهاء اللّه جواب داد): «یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سوای ولکن الناس فی غفلهٔ مبین». «۱» (باطن من ظاهر من را می‌خواند و ظاهرم باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست لیکن مردم در غفلت آشکارند). ایضاً: «قل لا یری فی هیکلی إلّا هیکل اللّه و لا فی جمالی الا جماله و لا فی کینونتی الا کینونته و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکته و لا فی سکوتی الا سکوته و لا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود». «۲» (بگوی در هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم من دیده نمی‌شود مگر هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم خداوند). ایضاً: «ثم اخرجی یا حوریهٔ الفردوس من غرف الجنان و أخبری اهل الکیوان تاللّه قد ظهر محبوب العالمین و مقصود العارفین و معبود من فی السموات و الارضین و مسجود الاولین و الاخرین». «۳» (ای حوریّه بهشتی از غرفه‌های بهشت بیرون شو و به اهل عالم خبر ده که؛ قسم به خدا محبوب عالمین و مقصود عارفین و معبود اهل آسمانها و زمین و مسجود اولین و بهائیان، ص: ۴۰۵ آخرین ظاهر شد). «۱» ۲- در لوح یوم تولد میرزا حسینعلی بهاء چنین آمده است: «فیاحبّذا من فجر الذی فیه استوی جمال القدم علی عرش اسمه الاعظم العظیم و فیه ولد من لم یلد و لم یولد». «۲» (ای آفرین بر سپیده دمی که جمال قدیم که نام او اعظم عظیم است بر عرش مستقر شد و در آن سپیده دم زاده شد کسی که نمی‌زاید و زاییده نمی‌شود) ایضاً در لوح مذکور: «بأن هذه لیلهٔ ولدت حقیقهٔ الرحمن و فیها فصلت کل أمر ازلی». «۳» (در این شب حقیقت رحمان تولد یافت و در آن هر امر ازلی قطعی می‌شود) ۳- و از جمله فرازهای ادعیه‌ی میرزا حسینعلی بهاء: «و لو ادعوک باسمک الاول یخاطبنی مظهر هذا الاسم (میرزا بهاء) و یقول: انت تذکره انه یرجع الی نفسی أن افتح بصرک لترانی اولًا قبل کل اول آخراً بعد کل آخر و ظاهراً فوق کل شیء». «۴» (و هرگاه که می‌خوانم تو را به اسم «الأوّل»، مظهر این اسم را خطاب می کند که آنچه تو ذکر آن‌می کنی برگشت آن به سوی من است. چشم خود را بازکن تا مرا مشاهده کنی که اول هستم پیش‌از هر اولی وآخر هستم بعد از هر آخری و ظاهر هستم فوق همه‌ی اشیاء). ایضاً: «وأخبرتهم بلسان مظهر نفسک و مطلع أحدیّتک أنه ینطق فی کل شیء بأنّنی أنا اللّه لا اله إلّاأنا انّ یا خلقی ایّای فانظرون و جعلت هذه الکلمهٔ ذکری بین عبادک و آیهٔ عزّی فی مملکتک». «۵» بهائیان، ص: ۴۰۶ (و خبر داده بودی به زبان کسی که مظهر نفس و مطلع احدیت تواست اینکه اظهار خواهد کرد در مقابل همه اشیاء که من خداوندم و بجز من خدایی نیست. و ای مخلوق من به سوی من ناظر باشید، پس این جمله را ذکر من قرار دادی در میان بندگان خود و علامت عزت من شد در روی مملکت خودت). ۴- در الواحی که مربوط به مقدمات تبعید میرزا حسین از بغداد و خارج کردن او از خانه مسکونیش باشد نیز چنین می‌خوانیم: «شهد طفلا رضیعاً انقطع عن ثدی أمّه انّه أخذ ذیل اللّه». «۱» (مشاهده کرد طفل شیرخواری را که از پستان مادر دست کشیده و دامن خدا (میرزا بهاء) را گرفت). ایضاً: «فلما اراد الخروج عن الباب ذات اللّه العزیز الوهاب».» (و چون خواست ذات پروردگار که عزیز و بخشاینده است از درب خانه بیرون رود). ۵- از جمله زیارت نامه‌هائی که میرزا بهاء، جهت بهائیان نوشته است: «أشهد أنّ بجمالک ظهر المعبود و بوجهک لاح وجه المقصود و بحکمتک فصل بین الممکنات». «۳» (شهادت می‌دهم به اینکه چهره معبود باجمال تو ظاهر گردید و وجه مقصود به ظهور اسماء تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان ممکنات تفصیل داده شد). (از این رو است که) میرزا بهاء، به مریدانش سفارش می‌دهد که بگویند: بهائیان، ص: ۴۰۷ «أللّهم إنّی أسئلک بشعراتک الّتی یتحرک علی صفحات الوجه». «۱» (خدایا تو را به موهائی که در صورتت می‌جنبد سوگند می‌دهم). ۶- میرزا حسین از زبان علی محمد شیرازی، و در وصف مقام خدائی خود! عباراتی را نقل می کند: «و بشنوید قول نقطه اولی را در کره اخری از لسان ابداع ابهی و از ضجیج و ناله و حنین آن حضرت شرم نمائید ...» «و هذه صورهٔ مانزل من جبروت اللّه العلی العظیم بسم اللّه الاقدس العلی الاعلی هذا کتاب نقطهٔ الاولی الی الذینهم آمنوا باللّه الواحد الفرد العزیز العلیم و فیه یخاطب الذینهم توقفوا فی هذا الامر من ملأ البیانین». «۲» ... این آیاتی است از قول سید باب که جناب بهاء ساخته است (این خطاب هشت صفحه می‌باشد) و سید در این کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت به ایمان به بهاء تحریص کرده و مقام ایشان را معرفی می کند. همچنین

می‌گوید: «فو عمری لو ذکرت ذکر الربوبیهٔ ما اردت الّاربوبیته علی کل الاشیاء و ان جری من قلمی ذکر الالوهیهٔ ما کان مقصودی الّا اله العالمین و ان جری من ذکر المقصود فهو کان مقصودی و کذالک فی المحبوب انه قد کان محبوبی و محبوب العارفین و ان ذکرت ذکر السجود ما اردت الا السجود لوجهه المتعالی العزیز المنیع و ان اثنیت نفساً ما کان مقصود قلبی الّاثناء نفسه و ان أمرت الناس بعمل ما أردت الّا العمل فی رضائه فی یوم ظهوره». «۳» بهائیان، ص: ۴۰۸ (قسم به جان خودم که در هر جائی که کلمه ربوبیت را به زبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب بهاء است برجمیع اشیاء و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من به همان ایشان بوده است که اللّه جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر کردم جناب بهاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر موضوع سجود به میان آمد قصد نکردم مگر اینکه در مقابل وجه متعالی و عزیز و منیع او سجده بشود و اگر کسی را توصیف و ثناء بنمایم مقصودم ثناء و مدح او بوده است و اگر کسی را به عملی دعوت کردم اراده نکردم مگر اینکه آن عمل به رضای او انجام بگیرد). ایضاً: «که از نفس ظهور (میرزا بهاء) محتجب نمانی چه که مقصود بالذات او بوده و خواهد بود، او است آیه‌ی «لیس کمثله شیء»، و اوست آیه «لم یلد و لم یولد» بل مظاهر لم یلد و لم یولد خلق عنده ان انتم توقنون، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه روح ماسواه فداه در مقام ذکر حروفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب الاسماء و الصفات الی ان ینتهی الی ادنی رتبهٔ الاشیاء می‌فرمایند: اینها از خود تحققی نداشته چون به شمس حقیقی مقابل شده‌اند اشراق تجلیات لانهایه برآنها شده در این مقام دیده نمی‌شود در آن مظاهر الّا اللّه». «۱» ایضاً: «انه یقول (خود بهاء) حینئذ اننی انا اللّه لا اله إلّا انا کما قال النقطهٔ (سید باب) من قبل و بعینه یقول من یأتینی من بعد». «۲» ایضاً: بهاء زبان به ثنای سید گشوده و می‌گوید: در این مقام از جبروت ابهی این کلمات: «ابدع اصلا فی المناجات مع اللّه العلی الاعلی نازل علیک یا بهاء اللّه محبوب البهاء ... و انهم یا الهی نبذوا احکامک عن ورائهم و نسوا ما نصحتهم به فی الواحک و بکت ببکائی عیون الذین کرمتهم من بریتک و اصطفیتهم من بین خلقک و جعلتهم مهابط وحیک و بهائیان، ص: ۴۰۹ مخازن علمک و مظاهر أمرک و مطالع قدرتک و مکان الهامک یا من بیدک جبروت الایات و کل ذلک ورد علی بعد الذی دعوتهم الی شطر مواهبک و الطافک و عرفتهم مناهج أمرک و رضائک و أمرتهم بالخضوع لدی باب رحمانیتک و الورود علی فناء عزک و فردانیتک فوضت امری الیک و توکلت علیک و انت حسبی و معینی و ناصری و بک اکتفت عن الخلایق اجمعین و الحمدلک اذانک انت معبودی و معبود من فی العالمین- ای کاش مهلت می‌دادند که جمال رب العالمین به ثناء اللّه ذکره مشغول شود». «۱» ایضاً: میرزا در مقابل معترض ازلی در کتاب مذکور می‌گوید: از این کلمه معلوم می‌شود که شما رب اعلی را نمی‌دانید و یا تقیه نموده‌اید مثل مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار می‌نمایند (صبح ازل) و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می‌فرستند. «و کل من فی السموات و الارض جمیعاً بدانید بانا کنا موقناً معترفاً مذعناً بأعلی الصوت بانه هو رب الاعلی و سدرهٔ المنتهی و شجرهٔ القصوی و ملکوت العلی و جبروت العما و لاهوت البقا و روح البها و سر الاعظم و کلمهٔ الاتم و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر الملتطم و کلمهٔ العلیا و ذروهٔ الاولی و صحیفهٔ المکنون و کتاب المخزون جمال الاحدیهٔ و مظهر الهویهٔ و مطلع الصمدیهٔ لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود». ۷- میرزا حسینعلی بهاء، مدعی است که او همان خدائی است که تورات آن را یهوه، انجیل به عنوان «روح حق» و قرآن به «نبأ عظیم» از آن یاد کرده است: «تاللّه قد ظهر ما هو المسطور فی کتب اللّه رب العالمین انه لهو الذی سمی فی التورات بیهوه و فی الانجیل بروح الحق و فی الفرقان بالنباء العظیم». «۲» (بگو قسم به خدا که ظاهر شد آنچه در کتاب‌های آسمانی مسطور است و او همان شخصی است که در تورات به نام یهوه و در انجیل به عنوان روح حق و در قرآن به اسم نبأ عظیم نامیده شده است). بهائیان، ص: ۴۱۰ و در کتاب «اشراقات» گوید: «قد خلقتم لذکر هذا النبأ الاعظم و هذا الصراط الاقوم الذی کان مکنونا فی افئدهٔ الانبیاء و مخزوناً فی صدور الاصفیاء». «۱» (آفریده شده‌اید برای توجه به نبأ عظیم و صراط اقوم که در قلوب انبیاء منظور گشته و در سینه اصفیاء محفوظ بوده است). در این دو مورد هم یک مرتبه خود را مصداق همه‌ی عناوین و مواعید انبیا

(یهوه، روح الحق، نبأ العظیم، صراط اقوم، مکنون در قلوب انبیاء) شمرده، و ادعا کرده است که آنچه انبیاء و کتب آسمانی خبر داده‌اند مصداق همه آنها من هستم. از این رو است که می‌نویسد: «اذکر ما أنزله الرحمن فی الفرقان یوم یقوم الناس لرب العالمین هذا یوم فیه انی ربک و احاطت الایات مظاهر الاسماء و الصفات طوبی لمن فاز و ویل للمعرضین». «۲» (متذکر باش آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده است یوم یقول الناس لربّ العالمین) روزی خواهد آمد که مردم قیام کنند برای رب العالمین، و این روزی است که پروردگار آمده و آیات او احاطه کرده است بر مظاهر اسماء و صفات و خوشا به حال کسی که به فوز هدایت برسد، و ای باد بر اعراض کنندگان). در نتیجه: «یا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتبحر المتعالی العلیم الحکیم». «۳» (ای گروه انشاء، بشنوید ندای صاحب اسماء را که ندا می‌کند، از مصدر زندان بزرگ خویش، اینکه نیست خدائی جز من توانای کبریا، متعالی، دانای حکیم). بهائیان، ص: ۴۱۱ ۸- میرزا حسینعلی در قصیده «ورقائیه» چنین می‌سراید: من ذرتی شمس المحیط تکوّرت و عن فطرتی بحر الوجود تسبّحت کلّ الغنامن اهل الوری ظهر عندی کغنهٔ نمل او کرنهٔ نخلهٔ کلّ العقول من جذب سری تولّهت کلّ النفوس عن فنّ روحی تحیت کلّ الألوه من رشح أمری تألّهت و کل الربوب عن طفح حکمی تربت «۱» براین اساس، و با توجه به اشاره‌هائی بس مجمل از مدارک دعوی خدائی میرزا حسینعلی، زعمای بهائیت بهائیان را مکلف ساختند، تا در تأیید و تأکید و ترویج خدائی میرزا حسینعلی، از هیچ‌گونه تقیه‌ای، تأویلی پیروی نکرده، و در سرلوحه شرح عقاید بهائیت مورد تعلیم و تقریر قرار گرفته شود. بدین لحاظ به بررسی آثار عباس افندی فرزند و جانشین حسینعلی میرزا، و دیگر رؤسا و مبلغان بهائیت می‌پردازیم تا با دعوی خدائی آقا میرزا! آشناتر شویم! ۲/ الف: تصریحات عباس افندی ۱- عباس افندی ضمن رساله‌هائی مندرج در کتاب: «مکاتیب» اعتراف می‌کند: «مأیوس نگردید، نومید نشوید، روز امید است، و فرق خداوند مجید، نشأه اولی است و قرن جمال الهی ... صیت بزرگواریش شرق و غرب گرفته و آوازه خداوندیش جنوب و شمال احاطه نموده، و لوله در ارکان عالم انداخته و زلزله در اعضای آدم افکنده ...». «۲» «چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا اللّه و جناب طاهره انی انا اللّه را در بدشت تا عنان آسمان بأعلی النداه بلند نموده و همچنین بعضی احباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده‌ی ورقائیه می‌فرماید: کل الالوه من رشح امری تألهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت «۱» همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند.» «در مسئله تحیت- این چهار تحیت، از حضرت اعلی روحی له الفداء است و مقصد از هر چهار، جمال قدم (میرزا حسینعلی) روحی لاحبائه الفداست. نه دون حضرتش، و اجرای هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجودند. پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از دین اللّه خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید نمود، چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد. ولی الیوم بأنک ملأ اعلی (اللّه ابهی است) و روح این عبد از اینجا نداء مهتزز- هر چند مقصود از «اللّه اعظم» نیز «جمال قدم» (میرزا حسینعلی) روحی لاحبائه الفداست. چه که او است اسم اعظم و نیّر اعظم و ظهور اعظم. اما این تحیت (اللّه ابهی) کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر می‌نماید». «۲» «نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته. این است که می‌فرماید (ایاکم ان تذکروا فی آیتین) ای آیهٔ اللاهوت و آیهٔ الناسوت. مادون این دو شمس حقیقت کل عبادله و کل بامره یعملون. حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند. نور بازغ بودند و کوکب شارق. جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه. و البته صد هزار انی انا اللّه از فم مطهرش صادر. با وجود این کینونه لاتحکی الاعن اللّه ربها و کان مظهراً بدیعاً و عبداً وفیاً، و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقی ثابته راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح، یعنی غلام حلقه به گوش و بنده غاشیه بردوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح وزیر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است (عبد البهاء) و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه

است انی بریء منه و اشهد اللّه و أنبیائه و رسله و أمنائه و أولیائه و أصفیائه و بهائیان، ص: ۴۱۳ احبائه علی ذلک. من مبین آیاتم. این است بیان من «و ما بعد الحق الا الوهم المبین». «۱» «ای خلیل» مکتوب آن جناب واصل و از نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی. قسم به جمال قدم که این عبد از رائحه‌ای که بوی ادعا نماید متنفر. و در جمیع مراتب ذره‌ای از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا اللّه است. و جناب طاهره انی أنا اللّه را در بدشت تا عنان آسمان بأعلی النداه بلند نمود. و همچنین بعضی أحباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده‌ی و رقائیه می‌فرماید: کلّ الألوه من رشح أمری تألّهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت ولی یک نفسی را نفرمودند که به عبودیت کماهی حقها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی أعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است تاللّه الحق‌ذل رقاب کل مقام و خضع اعناق کل مقام و رتبه لهذا المقام العظیم. «۲» بهائیان، ص: ۴۱۴ «اول فریضه اصحاب شور» خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از ما سوی اللّه و انجذاب به نفحات اللّه و خضوع و خشوع بین احبا و صبر و تحمل بر بلاء و بندگی عتبه‌ی سامیه ابهی است و چون به این صفات موفق و مؤید گردند نصرت ملکوت غیب الهی احاطه نماید «ثانی فریضه» اثبات وحدانیت جمال غیب الهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقی صریحه عبدالبهاء بدون شائبه ذکری دون آن. «و هذه غایتی القصوی و منتهی معارجی العلیا و جنتی المأوی و هی نور وجهی و منیهٔ قلبی و شفاء صدری و قرهٔ عینی و رواء غلتی و برد لوعتی و برء علتی و من اعتقد بغیر هذا فقد خالف عبد البهاء (ثالث فریضهٔ) ترویج احکام الهیه در این احبا از صلاهٔ و صیام و حج و حقوق و سایر احکام الهیه بالتمام». «۱» «و سؤال از آیه (۳۰- در فصل ۱۴ از کتاب یوحنا) نموده بودید که حضرت مسیح فرموده (دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا می‌آید. و هیچ چیز در من نیست). مالک دنیا جمال مبارک است». «۲» ۲- در کتاب: «تاریخ صدر الصدور» از عباس افندی به خدائی میرزا حسینعلی، چنین اذعان و اعتراف شده است: «ای مقبل الی اللّه و منقطع الی اللّه مقام مظاهر قبل نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس احدیت ذات هویت وجودی و مقام این عبد عبودیت محضه صرفه بحته و هیچ تأویل و تفسیری ندارد». «۳» «... چه که این ظهور اعظم نفس ظهور اللّه است نه به عنوان تجلی و مجلی و نور این نیز قدم را اشرافی و غروبی نیست». «۴» ۳- عباس افندی، در خصوص اذعان به خدائی میرزا حسینعلی به نقل از کتاب: بهائیان، ص: ۴۱۵ «دروس اخلاق» می‌نویسد: «نامم عبد البهاء است، صفت من عبد البهاء است، نعت من عبد البهاء است. عبد البهاء کوس عبودیت آستان جمال ابهی را بر ملا کوبیده‌اند». «۱» ۴- ایضاً: عباس افندی، ضمن شرح حال مشکین قلم، از بهائیان متقدم در کتاب: «نورین نیرین» می‌نویسد: «وی مدتی در عراق بود ... و در معیت حضرت احدیت (میرزا حسینعلی) در کشتی به نهایت روح و ریحان گذراند». «۲» ۵- عباس افندی، به میرزا حسین نامی اطلاع می‌دهد: «ما که داعیه نداریم، ما که دعوی نبوت و رسالت و امامت نکرده‌ایم. چه سؤالی چه جوابی، من بنده‌ای از بندگان جمال قدم مبارکم، و در راه محبت در بین بشر خدمت می‌کنم. آقای میرزا حسن اگر سؤالی دارند علما، فقها، عرفا، حکما در عالم بسیارند. مسائل غامضه و مطالب معضله حل می‌کنند. ما که دعوی علم و دانش نکرده‌ایم با ما چه کار دارد». «۳» ۶- از عباس افندی راجع به آیه‌ای از باب دوم پولس مسیحی سؤال کردند: (در ذکر مرد شریر که بر هیکل خدا می‌نشیند). عباس افندی پاسخ داد: «مقصود از مرد شریر میرزا یحیی ازل برادر میرزا حسینعلی است». «۴» ۳/ الف: تصریحات مبلغان بهائی که مورد تصویت بهائیت است ۱- «فرد بهائی، اجرای احکام منزله را وسیله‌ای برای جلب رضای او و تنها به خاطر دوستی جمال او (میرزا حسینعلی) و نه به طمع بهشت و ترس از جهنم اجراء می‌کند». «۵» ۲- میرزا حیدر علی اصفهانی می‌نویسد: «فانی (میرزا حیدر علی) و این نفوس بهائیان، ص: ۴۱۶ (بهائیان) موقنیم که حضرت بهاء اللّه آسمانی است که از آفاقش شموس انبیا و مرسلین اشراق نموده، مرسل رسل و منزل کتب و رب الارباب «۱» و سلطان مبدأ و مآب است و به قدر یک صندوق نوشتجات و صحف و الواح و آیات از حضرت

احدیتش موجود و منتشر است و جمیع را کتب آسمانی و صحف ربانی و تورات صمدانی و انجیل رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و اجب‌الاتباع می‌دانیم و در همه بیانات مبارکش صریح است که آیاتش تأویل و باطن ندارد. و ظاهرش مقصود و مأمور». «۲» ۳- نبیل زرندی، در وصف میرزا حسینعلی گفته است: در اول غربال ز سال فرقان دوم سحر محرم اندر تهران از غیب قدم به ملک امکان بگذشت شاهی که بود خالق من فی الامکان «۳» خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم پرده برداشته میسند به خود ننگ خدائی! «و روزی که این قصیده را در مجمع عام به حضور مبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید». «۴» ۴- بنابراین شواهد و نصوص مسلم موجود، در آثار معروف و اساسی بهائیان است که بزرگان بهائیت پیرامون «نماز» و «قبله» بهائیان چنین عقیده بهائیت را خاطر نشان و بهائیان را به رعایت آن مکلف می‌کنند: «قبله ما اهل بهاء، روضه‌ی مبارکه‌ی (قبر میرزا حسینعلی) در مدینه‌ی «عکا» که در بهائیان، ص: ۴۱۷ وقت نماز خواندن باید رو به روضه‌ی مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جلّ جلاله و ملکوت ابهی باشیم. و این است آن مقام مقدری که در کتاب اقدس نازل شده ... در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات روبه قبله عکا بودن واجب نیست. بهر طرف روی ما باشد جایز است. «أینَما تَوَلُّوا فَثَمَّ وَجْه اللَّه» ولکن چنانچه ذکر شد در قلب باید توجه به جمال قدم و اسم اعظم داشته باشیم؛ زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده‌ای جز او نیست و اجابت کننده‌ای غیر او نه». «۱» شوقی افندی در نامه‌ی مورخ ۳۱ ژانویه‌ی سنه‌ی ۱۹۴۹ نوشته است: «نماز روزانه را هر کسی باید منفرداً تلاوت کند ... اگر در حین نماز خود را محتاج می‌بینید که کسی را پیش چشم خود مجسّم کنید حضرت عبد البهاء را در نظر آورید. زیرا بواسطه‌ی حضرت عبد البهاء می‌توان با جمال مبارک (میرزا حسینعلی) راز و نیاز کرد». «۲» ب: ختم رسل اگر چه حسینعلی میرزا، خود را «من یظهره اللَّه»، موعود بیان می‌داند، و با توجه به مدارک متعدد، من یظهره اللهی بهاء الوهیت و ربوبیت و دعوی پروردگاری است! از این رو دیگر روا نیست که با تحریف آیات و روایات اسلام و یا طرح مباحث و مجادلات فراوان، زعمای بهائیت، سعی در اثبات مقام پیغمبری حسینعلی میرزا، و رد و توجیه بهائیان، ص: ۴۱۸ «خاتمیت» رسول اسلام کنند! از نظر مؤلف طرح چنین مباحثی، به هیچ وجه اصولی نبوده، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا هم نمی‌باشد. از این جهت، و بی‌آنکه اشارتی به اصول عقاید اسلامی داشته باشیم، مسئله خاتمیت و رسالت را از دیدگاه و زعم بهائیت مورد بررسی قرار می‌دهیم. تا بر پژوهندگان این کتاب، رابطه دعوی «من یظهره اللهی» با «خاتمیت» یا عدم خاتمیت «رسالت» رسول اسلام، مشهود و آشکار شود؛ زیرا مطالعه پیرامون چنین مباحثی در آثار بهائیت، این نتیجه مسلم را مبین است که بهائیان در حالی که نتوانسته‌اند، دعوی من یظهره اللهی میرزا حسینعلی را بر اساس آثار مبشر چنین ظهوری اثبات کنند، دست زدن به مدارک اسلامی، عملی ناصواب خواهد بود. و دور از شأن والای اسلام. گفتیم و مدعی شدیم که طرح چنین مباحثی به هیچ وجه اصولی نبوده، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی‌باشد. اساس مسئله نیز در اثبات همین ادعاست. ولی از آنجائی که تعلیم و تربیت بهائیان با طرح مسائل به صورت اصولی، چندان سازگاری ندارد، مجبورم به اثبات این ادعا به پردازم که به کدامین سند موثق: «اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی‌باشد»؟: ۱- میرزا حسینعلی می‌نویسد: «کما انتم تقرؤن فی الکتاب بان اللَّه لما ختم النبوة بحبیبه بشر العباد بلقائه و کان ذلک حتم محتوم». «۱» (همانطور که شما در قرآن می‌خوانید خدای بزرگ آنگاه که نبوت را به حبیبش پایان بخشید بندگان را به لقاء خود بشارت داد و این امری حتمی است). ۲- ایضاً میرزا حسینعلی بهاء نوشته است: «الصلوة والسلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً أبداً سرمدا». «۲» (سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده امت‌ها، کسی که به او نبوت و بهائیان، ص: ۴۱۹ رسالت پایان یافته و برخاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد). ۳- میرزا حسینعلی می‌نویسد: «یومی از ایام در ارض طاء که مقر سلطنت ایران است مشی می‌نمودم بغتتاً از کل جهات حنین مرتفع، بعد از توجه، ناله منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر: الهی خاتم رسل و سید کل رسول اللَّه روح ماسواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده ... و حال معشر جهلا بر ما به سبّ و لعن حضرت مقصود مشغولند الهی الهی ما

را نجات بخش». «۱» ۴- میرزا حسینعلی می‌نویسد: «لان اللّه تبارک و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوة فی شأن حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه کما نزل فی ملکوت العزة و لکنه رسول اللّه و خاتم النبیین وعد أبصار بلقائه یوم القیمة ظهور المسجد کما ظهر بالحق». «۲» (زیرا که خدای تعالی بعد از آنکه مقام نبوت را در مورد حبیبش برگزیده و بهترین بندگان پایان بخشید همانطور که در ملکوت عزت (قرآن) نازل شده است، ولکن محمد رسول خداست و پایان دهنده انبیاء بندگان را به لقایش وعده داده است و این از جهت عظمت ظهور بعد است به همان ترتیب که به حق آشکار شد). ۵- عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می‌نویسد: «در قرآن سورهٔ الاحزاب محمد رسول اللّه را خاتم النبیین فرموده جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مزبوره می‌فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است زیرا نبوت به ظهور محمد رسول اللّه ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم، ظهور اللّه است و دوره نبوت منتهی گردید زیرا که رسول اللّه خاتم النبیین بوده». «۳» ۶- ایضاً: عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می‌نویسد: «خداوند همانا در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سورهٔ الاحزاب نازل شده: ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ بهائیان، ص: ۴۲۰ و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود. به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست بلکه ظهور اللّه و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است که در قرآن مژده‌ی ظهورش به همین اسم نازل شده: «هَلْ یَنْظُرون إلّاأنْ یَأْتِیهُمُ اللّه فی ظُلَلٍ مِنَ الغَمام». «۱» ۷- میرزا حسینعلی می‌گوید: «الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه». «۲» ۸- میرزا حسینعلی گوید: «از این گذشته خاتم النبیین از محکمات آیات کتاب رب العالمین است اگر هزار و دویست و هفتاد سنه احدی به معنی آن مطلع شد حال هم معانی کلمات منزله بیان را نفسی دون اللّه می‌تواند ادراک نماید». «۳» ۹- میرزا حسینعلی می‌نویسد: «فاعلم بان نقطة الفرقان و نور السبحان لما جاء بآیات محکمات و براهین ساطعات من الایات التی یعجز عنها کل من فی جبروت الموجودات أمر الکل علی القیام علی هذه الصراط المرتفعة الممدودة فی کل ما جاء به من عند اللّه و من اقر علیه و اعترف بآیات الوحدانیة فی فؤاده و جمال الازلیة فی جماله حکم علیه حکم البعث و الحشر و الحیوة و الجنة لانه بعد ایمانه باللّه و مظهر جماله بعث من مرقده غفلته و حشر فی ارض فؤاده ثم اعلم بان هذه الجنه فی یوم اللّه اعظم من کل الجنان و الطف من حقایق الرضوان لان اللّه تبارک و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوّة فی شأن حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه کما نزل فی ملکوت العزة و لکنه رسول اللّه و خاتم النبیین وعد العباد بلقائه یوم القیمة». «۴» با تمام این تصریحات و تأکیدات که مقام حسینعلی میرزا: «رسالت و نبوت نبوده و نیست»، با این همه عباس افندی، مرتکب نقض نص مسلم حسینعلی میرزا شده، و بهائیان، ص: ۴۲۱ می‌نویسد: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت جمال مبارک» «۱»! ... ۱/ ب: نقد دلائل با وجود آنکه آثار بهائیت، در اهم مسائل عقیدتی، متناقض و در صورت اتکاء به متون خودشان مجبوریم نصی را با رد نصی دیگر پذیرا شویم! با این همه، از جانب زعمای بهائیت، برای اثبات ادعائی در مجموعه عقاید و وقایع بابیت، تألیف و تحقیقاتی خارج از متن اصلی، و زمینه مادری، صورت پذیرفته است! که جهت آشنائی پژوهندگان، ذیلاً به نمونه‌هائی از مهمترین انواع آن اشاره می‌کنیم: ۱/ ۱/ ب: بهائیان و مسئله فیض مقتضی بهائیان بنا به اصل مقتضیات زمانه، که می‌بایست دیانت الهی مبتنی بر آن بوده باشد، مبنای اثبات لزوم ظهورات جدیدی پس از ظهور اسلام قلمداد کرده‌اند. اقتضای هر زمانی، ایجاب می‌کند که خداوند مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره‌مند سازد. از این روی ختم رسالت و نبوت، به زعم بهائیت منافی مقتضیات زمانه و تداوم همیشگی فیض الهی است. چنین زمینه‌سازی‌هائی از جانب بهائیت، فی نفسه مورد اشکال مؤلف نیست! در حقیقت نگارنده معتقد به فیض همیشگی الهی، و عدم قطع آن است. معذلک دو نکته اساسی پیرامون اصل فیض مقتضی وجود دارد و آن اینکه آیا لازمه تداوم فیض، ظهورات متعدد است یا کمال ظهورات؟ و آیا می‌بایست هر ادعائی را فیض الهی و محتوای عقاید مدعیان را، پاسخگوی مقتضیات

زمانه بدانیم؟! بهائیان، ص: ۴۲۲ مسلماً نگارنده در انتظار پاسخ چنین سئوالاتی، از جانب بهائیت نیست، زیرا با بررسی‌های جامع در آثار اولیه و اساسی بهائیت، به این نتیجه رسیده است که طرح مسئله فیض، به خاطر اثبات دعوی میرزا حسینعلی است، نه اینکه به حقیقت تداوم فیض، و اساساً به «فیوضات ربانی» ایمان و اعتقادی داشته باشند. دلیل این امر در آثار بهائیت موجود و آشکار است: میرزا حسینعلی می‌نویسد: «و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتر». «۱» (سوگند به نفس که همه‌ی ظهورات به این ظهور بزرگتر، پایان گرفت، و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و افتراء زننده است). ولی میرزا حسینعلی، در کتاب: «اقدس» تصریح کرده است که: «من یدعی امراً قبل اتمام الف سنهٔ کاملهٔ انه کذاب مفتر». «۲» (هر کس ادعای امری را، پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افترا زننده است). بعضی از مبلغان بهائی، متمسک به تصریح مذکور، بیان میرزا حسینعلی را در کتاب: «اقتدارات» منسوخ تلقی می‌کنند. در حالی که افندی در تفسیر تصریحات مندرج در «اقتدارات» و «اقدس» می‌نویسد: «اما آیه مبارکه من یدعی امراً قبل اتمام الف سنهٔ کاملهٔ ... بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «انّ کلّ یوم عند ربک کألف سنه و کل سنهٔ ثلاثمائهٔ و خمسهٔ و ستون ألف سنهٔ ... کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه احقابی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد و الاتا آثار صحف و تعالیم و بهائیان، ص: ۴۲۳ اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود و نه بروزی و نه صدوری». «۱» و در موضعی دیگر از جمله «مکاتیب» خود اذعان می‌دارد که: «چه که این کور را امتداد عظیم است و این دو را فصحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی». «۲» «لهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار سال». «۳» چطور می‌شود؟!، جاودانگی اسلام را به خاطر عقیده به عدم قطع فیض الهی مورد تشکیک قرار می‌دهند ولی اعتقاد به اصل تداوم همیشگی فیض الهی، به موجب عقیده بهائیت به تحقق ظهورات بعدی نیست؟! و اگر هم چیزکی در این خصوص گفته‌اند، شامل ۱۳۰۰ ساله اسلامی می‌شود اما اقلا تا نیم میلیون سال دیگر، این فیض تکرار نخواهد شد؟! شاید تا پانصد هزار سال دیگر پس از حیات مدعیان، مقتضیات زمانه عوض نشود، و نیاز به فیض مجددی نباشد، ولی در حالی که به زعم بهائیان هنوز ۲۰ سال از «ظهور مستقل مقام صاحب شریعت و نبوت و رسالت علی محمد شیرازی» «۴» نگذشته بود، حسینعلی میرزا پای به میدان می‌نهد، و در حالی که شرایط زمانه، دستخوش هیچ دگرگونی اساسی نشده بود، به نوشتن احکام مبادرت می‌ورزد که در رابطه با «بیان»، و به تصریح ابوالفضل گلپایگانی، «چندان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات «۵» و عباس افندی این اختلاف ژرف را چنین بیان و تأیید می‌کند: «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود. اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین اللّه و موضوع شریعت اللّه رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان و حدت عالم انسان است». «۶» بهائیان، ص: ۴۲۴ ۲/ ۱/ ب: بهائیان و مسئله تحریف و نسخ از آنجائی که لازمه ظهور هر شریعتی جدید، بالطبع نسخ شریعت قبلی است لذا بهایئان، «بیان» را ناسخ «قرآن»، و «اقدس» را ناسخ «بیان» می‌دانند. زعما و مبلغان بهائی، در پاسخ این سؤال که چرا: «بیان ناسخ قرآن است»؟ عموماً پاسخ می‌دهند: به دلیل تحریف قرآن مجید. در حالی که منابع اساسی و مسلم بهائیت، مؤید این نظر است که قرآن مجید، در طول تاریخ، به هیچ وجه دستخوش تحریف نگشته است. میرزا حسینعلی در لوحی مندرج در کتاب «مائده آسمانی»، «۱» همچنین در کتاب: «ایقان» «۲» و «سورهٔ الملوک» «۳» جزماً اعتراف و اذعان می‌دارد «که قرآن به هیچ وجه و صورتی تحریف در آن راه نیافته، و قرآن تمام بوده و اکنون نیز همان است که بوده است». بر اساس ملاحظه الواح و تصریحات مذکور است که عبد الحمید اشراق خاوری، عقیده بهائیت را در خصوص شبهه تحریف قرآن مجید، چنین اذعان می‌دارد: «به صراحت در الواح الهیه نازل گردیده که قرآن مجید تمام و کامل و از دستبرد سارقین و مغرضین محفوظ است». «۴» نه تنها قرآن مجید، از دستبرد و هر نوع تحریفی در امان بوده است، بلکه بهائیان را الزام است که به اتکاء کتب و آثار زعمایشان،

چنین عقیده داشته باشند که کتب آسمانی سلف دست نخورده، و مبرّا از هر نوع تحریفی است. میرزا حسینعلی در این خصوص تصریح می‌کند: «چون عاجز از جواب می‌شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عند اللّه نبوده و نیست ... این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصل است. آیا می‌شود کسی معتقد به کتابی گشته و من اللّه دانسته آن بهائیان، ص: ۴۲۵ را محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود». «۱» بر این اساس، میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «مجموعه رسائل» می‌نویسد: «ولکن اهل بهاء ... بحکم کریمه «وَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ» و کریمه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ. حفظ الهی را مانع از تغییر حجت باقیه می‌دانند و کلام خداوند را مصون از رمی شیطان و مداخله مبطلین می‌شناسند و تحریف کلمات الهی را تفسیر بغیر ما اراده می‌دانند». «۲» تنها دلیلی که در عقیده بهائیت، موجد، نسخ قرآن مجید شده است، همانا سخن و زبان عقیده علی محمد شیرازی است که حسینعلی میرزا، آن را تصویب و چنین نقل نموده است: «اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نمی‌بود هر آینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمی‌شد». «۳» بر این اساس مستقیماً، می‌توان نتیجه گرفت که تحریف، نقص و مقتضیات زمان، موجب نسخ کتاب قرآن کریم نیست، بلکه این لجاجت و اظهار مخالفت بعضی از شیعیان نسبت به علی محمد شیرازی بوده است که او را وادار به مقابله و اظهار دشمنی متقابل نموده است. و چون دستش به سرکوبی مخالفان نرسیده، کتاب خدا را نسخ کرده است!؟ ... دیگر آنکه، اگر شیعیان نسبت به علی محمد شیرازی مدارا می‌کردند و اعتراض و اعراض نمی‌نمودند، به تصریح نص مذکور، شریعت اسلام نسخ نمی‌شد، و با عدم نسخ بهائیان، ص: ۴۲۶ شریعت اسلام، حالتی به وجود می‌آمد که مانعهٔ الجمع است، از یک طرف شریعت اسلام نسخ نشده، پس بایست پیرو آن بود و از سوی دیگر چون به علی محمد شیرازی گرویده‌اند، بایست دست از شریعت اسلام برداشت و متمسک به بیان شد؟ ... و اما در مورد نسخ بیان، از نظر بهائیان: قبلا مورد بررسی قرار دادیم که علی محمد شیرازی در: باب السابع من الواحد الثانی کتاب: «بیان» و در مقام مبشر «من یظهره اللّه» تصریح می‌کند: «قیامت و کمال دین بیان در ظهور من یظهره اللّه خواهد بود» و «بیان میزان حق است، الی یوم من یظهره اللّه ...» از این روی پس از ظهور من یظهره اللّه، دیگرکتاب بیان میزان حق و حقوقی نخواهد بود. در نتیجه «همچنانکه قیامت و کمال اسلام در ظهور صاحب بیان» تحقق پذیرفت. و شریعت بیان ناسخ اسلام، از این روی با قیامت و کمال دین بیان در ظهور من یظهره اللّه» بیان منسوخ و «ایمان جمیع منقطع می‌شود». حسینعلی میرزا، پس از دعوی من یظهره اللهی، جهت مریدانش، کتاب احکام بهائیان را به نام «اقدس» تحریر و ارائه داد، و به گفته‌ی ابوالفضل گلپایگانی، کتاب اقدس در مقام تطبیق با کتاب بیان «در اصول و فروع، با یکدیگر چنان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات». «۱» و عباس افندی به نحوی دیگر اختلاف احکام مورد تحریر میرزا حسینعلی را با «بیان» علی محمد شیرازی چنین توصیف و تعریف می‌کند: «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود اما در این دور بدیع و قرن جلیل، اساس دین اللّه و موضوع شریعت اللّه رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانی است». «۲» از این رو است که عباس افندی می‌نویسد: «و در هر کتاب اقدس که مهیمن بر بهائیان، ص: ۴۲۷ جمیع کتب و صحف و زُبُر و کل آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور». «۱» از این رو است در مجموعه حدود و احکام بهائیان، از لسان عباس افندی چنین می‌خوانیم: «بیان مباین با کتاب اقدس، لکن بهائیان کتاب اقدس را ناسخ کتاب بیان می‌دانند». «۲» چنانچه فاضل مازندرانی، ذیل کلمه «اقدس» نیز به این عقیده عمومی بهائیان تصریح می‌کند که: «کتاب اقدس شریعت بهائیه و ام الکتاب ... و شریعت بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی گشت». «۳» با این همه، میرزا حسینعلی، در برابر انتقادات اصولی بابیان، مبنی بر نسخ بیان پاسخ

می‌دهـد: «با اینکه کل می‌داننـد که به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم اللّه مرتفع گشـته و آثار اللّه در شـرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسـی مخصوص در این ظهور امضاء شده- معذلک متصـلًا نوشـته و می‌نویسند که بیان را نسخ نموده‌انـد که شاید شـبهه در قلوب القا شود و معبودیت عِجل (صـبح ازل) محقق گردد». «۴» و نیز: حسـینعلی میرزا در کتاب: «بدیع» ظهور خود را مؤید و مطیع و مروج بیان دانسـته، و نسخ بیان را شبهه و توطئه صبح ازل و ازلیان می‌داند: «بدانید ای قوم که این غلام رحمن در جمیع أحیـان اراده‌اش آن بوده آنچه از ظهور قبلش نقطه بیـان روح من فی الاـکوان فـداه نـازل شـده ثابت نمایـد حرکت ننموده‌ام مگر به رضای او ... ولکن مشـرکین بیان گمان نموده‌اند و در بادیه‌های مهلکه ظن مشـی کرده‌اند چنانکه نسبت داده‌اند که این غلام گفته نقطه بیـان از یـک حرف من خلق شـده، لا و اللّه آنچه نازل شـده منزل حق تعالی ... بوده و خواهـد بود، بگوینـد ای بی‌شـرم‌های ارض (خطـاب به پیروان بـاب است که مخـالف بـا بهـاء هسـتند) آنچه در این ظهور نـازل بعینه بهائیان، ص: ۴۲۸ همان کلمـات نقطه اولیه بوده و خواهـد بود». «۱» ولی همین که ریـاستی را کسب، و محیط مریـدانش و سـیع‌تر و خطر صـبح ازل و ازلیان مرتفع، همان ادعاهائی را که شـبهه و بهتان ازلیان تلقی کرده و آن را تهمت غیر واقعی می‌دانست، در کتاب: «اقدس» صریحاً به آنها اذعان، و این باره شبهه و بهتان و تهمت، مبدل به کرامت و جلالت حسینعلی میرزا می‌شود! و «بیان» برگی از بوستان او و «انگشتری» در دستش!: «مانزل البیان الالذکری و انه ورقهٔ من حدیقهٔ بیانی و خاتم من اصبعی ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما اراد». «۲» (نازل نشـده است کتاب بیان مگر برای ذکر من، و آن برگی است از حدیقه بیان من و انگشتری است در دست من، و خداوند آنچه را که بخواهـد بجا آورده و طوری که اراده می‌کنـد حکم می‌فرمایـد). عزیه خانم، خواهر میرزا حسـینعلی، و مـدافع و مرید برادرش صـبح ازل، در خصـوص ادعـای میرزا حسـینعلی مبنی بر نسـخ بیـان، و در مقـام دفـاع از ازلیـان، در پاسـخ نـامه عبـاس افنـدی (لوح عمه)، می‌نویسـد: «و اما مطلب اول که مـدعی می‌گویـد که من ناسخ بیان و احکام و شـرایع بیانم و صاحب کتاب و شـریعتم، حالا از شـما سؤال می‌نمایم: اگر شـخص فلاح بصـیر با دانش بـذری صـحیح بـدون نقص در مزرعه‌ای بیفشانـد که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره آن فایده‌ای بردارد و آن بذر هنوز ریشه‌ای به زمین ندوانیده و سر از خاک بر نیاورده شاخ و برگی نکرده و ازهار و اثمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نفهمیده آن زمین را برگرداند و آن بذر را بکلی ضایع و باطل کند به حکم عقل سلیم و دانش مسـتقیم یا باید آن فلاح بی‌بصـیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی‌مغز اگر در شمسـیت نقطه اولی او را حرفی و اشـکالی باشد که آن حضـرت کامـل و بینه‌اش کـافی و مکفی نبوده است به حکم بهائیان، ص: ۴۲۹ عقل صـریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهـل است به حکم صـاحب بیـان گوینـده او را کافر می‌دانیم و یا می‌گوئی که شـریعت آن حضـرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است شـخص مـدعی برای تکمیـل آن شـریعت مبعـوث شـده این دعـوی نیز باطـل و محـل اعتنـا نیست بـدو جهت، جهت اول اینکه خداونـد متعال می‌فرماید: «ما ننسخ من آیهٔ او ننسـهانأت بخیر منها او مثلها» اگر آیات و احکام کتاب بیان بر حسب اسـتعداد زمان بر فرقان سـمت رجحان نداشته نسخ آن لزومی نداشته است که پس از نسخ آن نزول بیان به جهت نقصان آن مکمل و مصححی دیگر آیـد و بیان را تکمیل نماید ...». «۱» بر این اساس و با توجه به مباحث گذشـته به خوبی ملاحظه می‌شود که اساس نسـخ بیان توسـط حسـینعلی میرزا، مبتنی بر چـه زمینه‌هـائی اسـت. و انگیزه علی محمـد شـیرازی به نسـخ قرآن مجیـد، معلـول چه عـواملی است! چنین مصـلحت اندیشـی‌هائی در میـان زعمای بهائیت، محـدود در نسـخ یا عـدم نسـخ کتاب بیان نمی‌شود. بهائیان چون دیدنـد، ازلی‌ها و بابیان به نصوص و آثار علی محمد شیرازی، استنادها و به وصایت صبح ازل و وقایعی که به هر حال موافق با دعاوی حسینعلی میرزا نیست، مورد توجه و نشـر قرار می‌دهنـد، برخلاف تصـریحات زعمای خود، به تحریف چنین آثاری نظر داده، و بدین اساس، آنها را منسوخه قلمـداد کردنـد، تـا یکباره از جمیع اتهامات رها شـده، و اساس نظریات ازلیان متزلزل گردد. شوقی افنـدی در این خصوص صریحاً می‌نویسد: «این کتاب مقدس (منظور بیان است) که محور آثار دور بیان محسوب ... بر خلاف بسـیاری از آثار ثانویه مبارکه که دسـتخوش تصـحیف و تحریف واقع گردیده بکلی از هرگونه تصرف محفوظ و مصون باقی مانده است». «۲» در حالی که دکتر

«اسلمنت» بر خلاف نظریه شوقی افندی می‌نویسد: «حضرت باب و حضرت بهاء اللّه آثار و کتب بی‌شمار ... نازل و مرقوم فرموده‌اند ... الواح و آثار امر بهائیان، ص: ۴۳۰ بهائی چه از حیث کثرت و فراوانی و چه از حیث اتفاق و ضبط و وثوق ابداً مشابهت و نظیری در ادیان سابقه ندارد ... بدیهی است که حسن ضبط و صیانت تعالیم و آثار در این امر و شدت وثوق و اعتبار مسلمه‌اش در منع خطر سوء تفاهم در استقبال محتوم است» .. «۱» لذا با توجه به بیان احمد یزدانی، مبلغ مورد تأیید بهائیان، مبنی بر اینکه: «آیات و کلمات مقدسه دو شارع عظیم یعنی حضرت باب و حضرت بهاء اللّه و الواح و آثار مبارکه حضرت عبد البهاء و حضرت ولی امر اللّه ... مجموعاً معارف وسیعه و کلمات رسمیه مقدسه را تشکیل می‌دهد» «۲» معلوم می‌شود که اگر بیان شوقی را ملاک حقیقت عقیده بهائیان تلقی کنیم: «معارف وسیعه» و «کلمات رسمیه»، بی‌اساس و مغشوش و غیر قابل استناد است. و اگر در صورتی که سخن شوقی را بر خلاف عقیده بهائیان، باطل دانسته، و نظریه تصویب شده «اسلمنت» و «یزدانی» را اساس مطالعه خود قرار دهیم تحریف در آثار باب جائی نداشته و نسخ حقایقی که در آن پیرامون دعاوی علی محمد شیرازی و وقایع بابیه است، خلاف واقع و هر نوع نصی بر اساس غیر آن، موجب عدم مشروعیت میرزا حسینعلی و شریعت جدید او خواهد بود. ۳/ ۱/ ب: بهائیان و معجزه‌ی آیه نگاری! از بررسی همه جانبه آثار بهائیان چنین بر می‌آید که میرزا حسینعلی، پس از کسب مقدمات کتابت و قرائت، به نحوی نا منظم، در مدارس و مجالس درس، به اکتساب علوم متداوله مشغول بوده است. جهت استحضار پژوهندگان، ذیلاً به ذکراهمّ مدارکی که نتیجه مسلم مذکور را در بردارد، می‌پردازیم: ۱- میرزا حسینعلی می‌نویسد: «و در فرقان بسیار آیات دلیل بر این است اگر چه بهائیان، ص: ۴۳۱ نفس آیه در نظر نیست ولکن مضامین آن آیات بدین قرار است» مثلًا: «هو الذی خلقکم و رزقکم افلا تبصرون. و هو الذی أنبت من الارض نباتاً حسناً افلا تؤمنون. و انزل من السماء ماء افلا تشکرون. و خلق السموات و خلق الارض و مابینهما واسکن الجبال فضلًا من عنده و قلیلًا منکم ما تفقهون». «۱» همچنین: «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی». «۲» همچنین: «حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده و مطلبش را ندیده ... این مظلوم لازال مبتلا بوده و مقر امنی که در کتب حضرت اعلی (باب) و یا غیر نظر نماید نداشته». «۳» و در خصوص آثار «حاج محمد کریم خان کرمانی»، حسینعلی میرزا می‌نویسد: «این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شد ... باری کتب عربیه او به دست نیفتاد. تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می‌شود ... با وجود این، کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه ... در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جائی به دست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود». «۴» «این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهد نمود». «۵» بهائیان، ص: ۴۳۲ ۲- فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائی می‌نویسد: «و نسبت به شخص بهاء اللّه نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی می‌دهد که زیبایی خط والد تقریباً به آنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصر و همان اندازه عرفان‌های شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیکتر است تا به شیخیین». «۱» ۳- آواره در شرح احوال کودکی و جوانی میرزا حسینعلی می‌نویسد: «و در سن صباوت چون به خواندن و نوشتن پرداخت بر اهمیت خود بیفزود و در انظار جلوه‌ای غریب نمود و چون به حد بلوغ بالغ گشت به مجامع و مجالس وزرا و بزرگان و علما و امرا و ارکان دولت خود را به نطق و بیان و عقل و وجدان معرفی فرمود». «۲» ۴- محمد علی فیضی می‌نویسد: «از قرار معلوم فقط مقدمات خواندن و نوشتن را نزد پدر و بستگان خود آموخته، در مدرسه و مکتبی مطابق معمول آن زمان داخل نشده». «۳» و در خصوص شرکت میرزا حسینعلی در درس مجتهد نوری از زبان عباس افندی می‌نویسد: «میرزا محمد تقی مجتهد مشهور در یالرود قریب هزار طلبه داشت ... شب‌ها در مجلس مباحثه علمیه می‌شد و بعضی احادیث مشکله روایت می‌کردند و چون حیران می‌ماندند جمال

مبارک معنی حدیث را بیان می‌فرمودند از جمله شبی از شبها ...». «۴» ۵- اسلمنت عامل بهائیان عکا در این خصوص و در مقام شرح حال زندگانی حسینعلی میرزا می‌نویسد: «به مدارس و دبستانی داخل نشدند فقط در منزل جزئی تحصیلی نمودند». «۵» بهائیان، ص: ۴۳۳ ۶- عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی، در پاسخ نامه عباس افندی از سوابق تحصیلی برادرش چنین یاد کرده است: «جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید، به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به درس داشته، آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی‌گذاشتند، پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود». «۱» تأمل در قطعات برگزیده مذکور، به خوبی رابطه حسینعلی میرزا را با مدرسه و مطالعه و تحقیق در آثار و مباحثه در افکار و مجالست با اهل سخن و نظر، نشان می‌دهد. ولی حسینعلی میرزا، پس از تسلط بر بابیان و دستیابی بر منصب، «الوهیت» و «ربوبیت»! در شأن خود نیافت که سوابق تحصیلی خود را ملاک فضل و کرامتی کند! از این رو تمامی تصریحات گذشته را به نحوی از انحا مورد «تأویل» و تجدید نظر قرار داده چنین وانمود که در هیچ مدرسه و نزد هیچ معلمی، «درس نخوانده» و او چون خدای بی‌همتاست، علمش ذاتی، نه «اکتسابی» است! و گاهی به لسان اهل اسلام، خود را «امّی» می‌خواند! تا از این طریق شأن و مقام خود را به صرف ادعا، بالا برد و مریدان بهائیش، خضوع و خشوع بیشتری در اقبال اوامر و نواهیش مبذول دارند! اهم مدارکی که تصریحات مذکور، منتج از آنها است، ذیلا جهت آگاهی پژوهندگان معروض می‌گردد: ۱- میرزا حسینعلی می‌نویسد: «... ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فسئل المدینهٔ التی کنت فیها». «۲» (و من علومی را نخوانده‌ام. و به هیچ مدرسه‌ای نرفته‌ام، اگر خواهی، از همشریهایم بهائیان، ص: ۴۳۴ جویا شو). ۲- عباس افندی درباره فضائل پدر خود! می‌نویسد: «نزد جمیع اعاظم و علمای ایران در تهران مسلم است که حضرت بهاء اللّه در مکتبی نبوده‌اند و در مدرسه‌ای تعلیم نگرفته‌اند از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند، با وجود این علما و فضلای ملل شرق بر علم و فضل و دانایی و کمالات خارق‌العاده او شهادت دادند». «۱» «جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشده‌اند». «۲» ۳- احمد یزدانی مبلغ بهائی در این خصوص می‌نویسد: «در عهد صباوت و شباب به هیچ وجه تحصیل علم و تلمذ در مدرسه‌ای نفرمودند و به شغلی نیز مشغول نبودند ...». «۳» با چنین زمینه‌سازی‌هائی که از اجزائی متباین تشکیل شده است، حسینعلی میرزا مدعی شد که نوشته‌های او، «آیات» و: «آیه نگاریهایش» دلیل و «حجت» دعاویش می‌باشد: وقتی به او ایراد گرفتند، اگر مدعی حجتی غیر از آیات دارند بفرمایند و اگر ندارند و همین آیات است میرزا یحیی علاوه از نص صریح در مقابل ایستاده و ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر و مجلدات کثیره در دست دارد، حسینعلی میرزا پاسخ داد: «این تصریحاً مخالف با آنچه نقطه بیان روح ماسواه فداه در کل بیان نازل فرموده: و من تکلم بهذه الکلمهٔ او یتکلم لعن و یلعنه کل الذرات ... نقطه‌ی بیان در کل بیان تصریحاً فرموده که حجت ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود ... و اگر نزد نفسی یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خروار حصاهٔ حال کدام یک را غنی می‌دانی؟ واللّه الذی لا- اله الا- هو مجلداتی که می‌گوئی از برای این خوب است که به آب محو شود». «۴» بهائیان، ص: ۴۳۵ در حالی که اثبات نمی‌کنند، که چرا و به کدامین دلیل، نوشته‌های او نمی‌بایست با آب محو شود، در حالی که شوقی افندی به نقل از «تاریخ نبیل زرندی» میرزا آقا خان در هنگام توقف بابیه در بغداد که به زعم بهائیت کاتب وحی حسینعلی میرزا بوده، تأیید می‌کند که: «صدها هزار بیت از آیات که از سماع مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته شد و محو گردید، حضرت بهاء اللّه مشاهده می‌فرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک و ریختن آثار در شط دچار تردد و تحیرم، مؤکداً فرمودند: بریز، در این احیان احدی لایق اصغاء این نغمات نه و این کیفیت مخصوص یک بار و دوبار نبود بلکه به کرات و مرات امر به ریختن اوراق در شط فرمودند». «۱» این امر به خوبی نشان می‌دهد که بسیاری از آیه نگاریهای حسینعلی میرزا، که بهائیان مدعی هستند که آیات خداوندی است، حتی قبل از آنکه توسط دیگران بی‌ارزشی آنها بر ملا و ادعا

شود، خود پیشقدم شده، و آنها را از بین برده است. از سوی دیگر، عباس افندی به دنبال حسینعلی میرزا، درباره آثار حسینعلی میرزا تصریح می‌کند که: «علما و فضلای ملل شرق در علم و فضل و دانائی و کمالات خارق العاده او شهادت داده‌اند. «۲» چنین شهادتی به زعم بهائیان ممیز حقیقت آیات حسینعلی میرزا و نفی ارزش نوشتجات صبح ازل است، در حالی که حسینعلی میرزا بر خلاف عباس افندی، صریحاً اذعان می‌دارد که در قبال آثارش: «علمای شیعه طراً برمنابر به سبّ و لعن حق مشغول». «۳» چه شهادتی، درحالی که خود اعتراف می‌کند: علمای اسلامی در ایران و عراق، و مسلم پس از انتشار عقاید حسینعلی میرزا، از «سب و لعن» او کوتاهی نکرده‌اند. بهائیت نشان نمی‌دهد کدامین یک از علما و بزرگان ادب و علم و فلسفه و عرفان و دین در ملل اسلامی بوده است که کتب حسینعلی میرزا را، آثاری بزرگ تلقی کند. نه تنها چنین مدرکی بهائیان، ص: ۴۳۶ وجود ندارد بلکه چنانچه ملاحظه گردید، خلاف آن نیز به اعتراف شخص حسینعلی میرزا، اثبات شده است. از نظرگاه شیوه نگارش و نثر و نظم آثار عربی حسینعلی میرزا، عباس افندی می‌نویسد: «فصاحت و بلاغت جمال مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر العقول فصحا و بلغای عرب بود. و کل مقر و معترفند که مثل و مانندی ندارد» «۱» در حالی که بهائیت نتوانسته است، حتی نام یک ادیب متشخص زبان عرب را در جامعه ایران یا عرب ذکر کند، که در صورت ملاحظه آثار علی محمد شیرازی و حسینعلی میرزا، زبان به تمسخر نگشوده باشد. اتفاقاً زعمای بهائی به این مسئله خود اذعان کرده‌اند که دانشمندان و ادبای عربی شناس، از عدم رعایت اصول زبان عربی توسط حسینعلی میرزا، ایرادهای بس زیاد گرفته‌اند، که حسینعلی میرزا در مقام پاسخ بر آمده و چنین سر داده است: «یا معشر العلماء لا تفرقوا کتاب اللّه بما عندکم من القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الا عظم و انه بنفسه لوانتم تعلمون» «۲» حاصل آنکه: علما نباید نوشته‌های این کتاب را با قاعده‌های صرف و نحو بسنجند بلکه باید قاعده‌های ادب عرب را با این نوشته‌های من بسنجند .... در حقیقت، معنی چنین پاسخی این است که به قول احمد کسروی: «چون عربی را درست نمی‌دانم و غلط می‌نویسم، شما باید آن قاعده‌هایی را که برای درست نوشتن است کنار گذارید و شما نیز غلط نویسید: بهتر بگویم معنایش آن است که هر غلطی گفتم گفته‌ام. شما نباید ایراد گیرید ..» «۳» حسینعلی میرزا، دلیل دیگری برای عربی‌های غلط خود تراشیده است، که باید آن راهم مد نظر داشته باشیم. وی در پاسخ اعتراضات حاج محمد کریم خان کرمانی مبنی بر اشتباه‌های فاحش بهائیان، ص: ۴۳۷ نثر و نظم آثار مدعیان بهائیت می‌نویسد: «انها نزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجعولة ...» «۱» (کلمات من روی لسان قوم نازل شده است نه روی قواعد مجعوله). «در حالی که برای همه‌ی ادبای عرب مسلم است که قواعد زبان، ناشی از لسان صحیح قوم است و در واقع میزان تطابق بالسان قوم همان قواعد متّخذه است که جناب بهاء آنها را مجعوله تصور نموده است» «۲» بدین خاطر، میرزا حسینعلی، چون توجه به این مسئله پیدا نمود، چاره‌ای جز این ندید که تعبیرهای غیر منطقی خود را، مبنی بر موجّه جلوه دادن دلیل تراشی‌های خود برای علت اشتباهات ادبی، آثارش را مورد تجدید نظر قرار دهد و یک باره مجبور شود خلاف همه توجیهات ناصواب خود، تصریح کند، که: «در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند، نظر به احزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد، مثلا در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریه باید مرفوع یا مجرور باشد، منصوب نازل شده، در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده. بر حسب ظاهر بین قوم، دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ یا مضاف که علت جر است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمائید». «۳» این اعتراف به لزوم رعایت قواعد زبان عربی، اولًا ریشه همه توجیهات خود و علی محمد شیرازی را زد. و ثانیاً چون خود قادر به رفع اشتباهات مذکور و اشتباهات بعدی خود نبود، مریدان خود را امر به تصحیح و تجدید نظر در آثارش نمود. در واقع کاری را که خداوند (حسینعلی میرزا) از عهده آن بر نمی‌آمد، به عهده خلق واگذارد! بدین روال، و با این همه، آنچه مسلم است نه تنها اصل اساسی مبتنی بر عدم بهائیان، ص: ۴۳۸ فصاحت و بلاغت آثار حسینعلی میرزا است، بلکه عدم رعایت مبانی اولیه زبان عربی، در جمله بندی‌ها است که غالب صفحات کتب حسینعلی میرزا مزین به آنها است. و

خوانندگان می‌توانند از جملات مورد استناد این کتاب، حقیقت امر را دریابند. و نیازی به ارائه‌ی شواهد و نمونه‌ها نیست! ۴/ ۱/ ب: تمسّک به قرآن زعمای بهائی، به تبعیت از حسینعلی میرزا، کوشش‌های فراوانی مبذول داشتند تا به هر نحوی که ممکن است آیاتی چند از «کلام اللّه مجید» را در جهت تأیید دعاوی بهائیت مورد تأویل و بهره‌برداری قرار دهند. با توجه به اینکه متذکر بودیم، هر نوع تمسک و دست اندازی به منابع اصیل اسلامی، مغایر با رویه بهائیت است، و بهائیت می‌بایست برای اثبات دعاوی مربوط به الوهیت من یظهره اللهی حسینعلی میرزا، عقاید علی محمد شیرازی را در جهت مصالح و منافع خود به کار آورد. معذلک، روز افزونی جرأت و جسارت زعمای بهائیان، که مستقیماً از سرکوبی تدریجی «صبح ازل» و حمایت مریدان و حامیان تشدید تشتت مذهبی در ایران، ناشی می‌شد فرصت طلبی را به آنجا کشانید که به سوی «قرآن مجید» روی آورند؟ نتیجه همه روی آوردن‌ها و همه کوشش‌های ممکن، ره‌آوردی بود که در همان ایام نخستین انتشارات کتب و انعکاس ره‌آوردهای بهائیت از تفحص هدف‌دار «قرآن مجید»، بی‌پایگی چنین تمسک‌ها و توسل‌هائی را، میان خواص و عوام بر ملا ساخت. تا آنجا که جز در برخورد مبلغان بهائی با مسلمانان نا آشنا به کتابت و قرائت قرآن، پای از دائره آثار اولیه بهائیت بیرون نگذارد و سعی لازم و مقتضی، در تجدید چاپ و تألیف مجدد و تحلیل نقدهای مطلعان علوم قرآنی، مبذول نگردید. با این همه و بدان جهت که پژوهندگان به انحراف نگارنده از ادامه سیاق استدلال و استناد، نظر ندهند، ذیلا اهم تمسک‌های بهائیت به «قرآن مجید» را مطرح ساخته، و استنتاج و بهره‌وری از آن را به رأی و اراده جویندگان بی‌نظر وامی گذارد. البته ناگفته نماند که محققان اسلامی تمسک‌های مذکور را از دیدگاه مبانی و منابع بهائیان، ص: ۴۳۹ اصیل معارف قرآنی، مورد بررسی قرار داده‌اند. ولی نگارنده معتقد است است: براساس «نقد بهائیان با بهائیت» می‌بایستی هر نوع استدلال و ادعای بهائیت را مورد توجه قرار داد و در صورت ایجاب و مناسبت با اعضای غیر بهائی، بحث به ذکر نظریات مسلم اسلامی مبادرت ورزید: ۱- ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «فرائد» استدلال و برداشت زعمای بهائیت را در مورد آیه ۵ از سوره سجده: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ چنین مورد بررسی قرار داده است: «ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر می‌فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین پس به سوی او عروج خواهد نمود در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید. یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را اولًا از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود. و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و مقصود نیست إلّا به وحی‌های نازله بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه‌ی طاهرین و این انوار در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الأنبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملًا از آسمان به زمین نازل شد و مائده‌ی سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیه تماماً مبذول شد. و چون در سنه دویست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی عسکری علیهم السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف آرا و تشتت اهوا در اقوال و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوم به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق امر اللّه تاریکتر و مظلمتر گشت تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزت و غلبه امم اسلامیه به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت در سنه ۱۲۶۰ هجری شمسی حق از افق فارس بهائیان، ص: ۴۴۰ ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملًا تماماً تحقق پذیرفت». «۱» آگاهان به مسائل نقد بهائیت- حفظهم اللّه تعالی- و آثار منتشره در این خصوص، نگارنده را در نگارش بررسی مذکور، چنین آموزش دادند که: ابوالفضل گلپایگانی، چرا مبدأ هزار سال را سال ۲۶۰ ه. ق، گرفته است؟ اگر مدت عمر اسلام، مدنظر است، باید از بعثت، یعنی سال ۱۳ پیش از هجرت، مورد محاسبه قرار گیرد در نتیجه پایان هزار سال مطابق سال ۹۸۷ ه. ق خواهد شد. که با آغاز دعوی علی محمد شیرازی ۲۷۳ سال اختلاف دارد. و اگر منظورشان از این محاسبه، توجه به تکامل اسلام و پایان نزول آیات و کلام اللّه مجید است، به استناد آیه سوم از سوره مائده «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی» اسلام در سال آخر حیات پیامبر اسلام، کامل گردیده است. در نتیجه اگر هزار سال با تاریخ مذکور بیفزائیم، سال ظهور مطابق است با ۱۰۱۰ ه. ق، که آنهم با سال دعوی علی محمد شیرازی ۲۵۰ سال اختلاف خواهد داشت. اگر بهائیت مبدأ را پایان دوران ائمه اطهار به حساب می‌آورد، باید توجه داشت که امامان اسلام ۱۲ نفرند، نه یازده نفر به زعم گلپایگانی. اگر گفته شود که امام دوازدهم علی محمد شیرزای است، پس باید مبدأ این هزار سال را، سال ۱۲۶۶ ه. ق، بگیریم که در نتیجه سال میعاد برابر ۲۲۶۶ ه. ق، خواهد شد. از سوی دیگر، بنابر «وَلِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَایَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ» «۲» که بهائیت به آن استدلال می‌کنند: در موعد و میعاد ظهور یک ساعت نیز تأخیر نخواهد شد در حالی که به فرض احتساب مدت مزبور از سال وفات امام عسکری علیه السلام، تاریخ دقیق فوت حضرتش ۸ ربیع الاول می‌باشد، که تا پنجم جمادی الاولی که آغاز دعوی علی محمد شیرازی «۳» بیش از ۵۶ روز اختلاف است. بر فرض، سال ظهور موعود، سال ۱۲۶۰ ه. ق، باشد، مگر هر کس که در چنین سال بهائیان، ص: ۴۴۱ ادعایی نماید بر حق است؟. عین همین استدلال به آیه‌ی «یدبر الامر ...» را «غلام احمد قادیانی» نیز برای اثبات خود اقامه کرده است. «۱» از این‌ها گذشته، علی محمد شیرازی که درسال ۱۲۶۰ ه. ق، ادعای رسالت نداشت و اسلام را نسخ ننموده بود، بلکه تا اواخر سال ۱۲۶۴ ه. ق، خود را پایبند به اسلام می‌دانست، چنانچه در فصل دوم و سوم مورد بررسی قرار دادیم. ۲- ونیز گلپایگانی در اثبات مقاصد بهائیت، به آیه ۳۵ سوره اعراف اشاره می‌کند: «یَا بَنِی آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی فَمَنْ اتَّقَی وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ» «و این آیه مبارکه در غایت صراحت است که اخبار از مستقبل است؛ زیرا که لفظ «یَأتِیکُمْ» را به نون تأکید مؤکد داشته و «یَأتِیَنَّکُمْ» فرموده است یعنی البته خواهد آمد بر شما رسولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قرائت خواهند نمود پس هر که پرهیزکار شود و نیکوکار باشد خوفی و حزنی بر او وارد نیاید؛ تا اهل تحریف نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیه مبارکه را برانبیای گذشته محمول دارند». «۲» با توجه به اعتراف و تصریح زعمای بهائیت، به ختم رسالت و نبوت، به ظهور حضرت محمد بن عبد اللَّه صلی الله علیه و آله که به تفصیل آن را در مبحث «ختم رسل» مورد بررسی قرار دادیم، استدلال گلپایگانی بر این اساس مغایر و مباین با دیگر آثار بهائیت است. به عبارت دیگر، در جائی که حسینعلی میرزا، تصریح می‌کند: «الصلوة و السلام علی سید العالم و المربی الامم الذی به انتهت الرسالة النبوة و علی آله و اصحابه». «۳» دلیل تراشی برای اثبات رسولان دیگری پس از رسالت اسلام، نقض نصّ صریح حسینعلی میرزا و زعمای بهائیت است. از سوی دیگر، آیه‌ی مذکور با توجه به آیات قبل: «حکایت از خطاب قبلی حق بهائیان، ص: ۴۴۲ متعال به جمیع بنی آدم از بدو پیدایش آنان می‌باشد، نه خطاب به خصوص به اولاد آدم از بدو نزول این آیه قرآن کریم، تا منافی با خاتمیّت نبوت و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله توهم گردد» «۱» ۳- و نیز استناد و تمسک به آیه‌ی ۱۴۳ سوره بقره است: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً» بهائیان می‌گویند: کلمه «وسط» در آیه‌ی مذکور مؤید این است که امت اسلام آخرین امت نیستند. و پس از آنان دینی جدید که موجد امتی جدید می‌گردد، ظهور خواهد کرد. اولًا: لغت «وسط» در مراجع اصلی لغت عرب، به معنای شریف، میانه، معتدل و نیکو آمده است که در متون حدیث شیعه، و در صحیح ترمذی، صحیح نسائی و مستدرک حاکم نیشابوری ... در معنی لغت وسط، روایاتی از پیغمبر اکرم نقل شده است که منظور در این آیه امت عادل و معتدل است. ۴- حسینعلی میرزا، چون در مواردی برای اثبات دعاوی خود، قافیه استناد و ذکر مدارک را تنگ می‌یافته، و دسترسی به آیات مورد دلخواهش غیر ممکن، به جای کشیدن خط بطلان بر نحوه استدلالش، آیات قرآن مجید را تحریف کرده، مرتکب جعل آیات گشته، تا به زعمش، بیانش فاقد مدرک و استناد به نصوص مسلم نباشد. از آن جمله: نسخ خطی و اولین چاپ سنگی کتاب: «ایقان» در مقام بیان و ذکر اشارات و تلویحاتی که مبین «ظهور اللَّه» است، به آیه‌ی ۲۱۰ سوره بقره استناد می‌کند که: «چنانچه می‌فرماید: (یَومَ یَأتی اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنْ الْغَمَامِ)، و علما ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند که مضمون آن این است که روزی که می‌آید خدای در سایه‌ای از ابر». «۲» وقتی کتاب: «ایقان» به دست مطلعان معارف اسلامی افتاد، ملاحظه آیه مذکور در

بهائیان، ص: ۴۴۳ متن کتاب: «ایقان» موجب تعجب اهل فن گردید. زیرا اساساً چنین آیه‌ای در متن کتاب خدا وجود ندارد و حسینعلی میرزا مرتکب جعل و تحریف می‌شود تحریف: از آن جهت که در آیه ۲۱۰ سوره بقره می‌فرماید: «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِکَهُ وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ». (آیا چشم به راه آنند که خدا و فرشتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟- و کار تمام شد- و همه کارها به خدا باز می گردد). زعمای بهائیت، پس از توجه به چنین خطای نابخشودنی حسینعلی میرزا، چون در صدد اولین چاپ سربی کتاب: «ایقان» «۱» بر آمدند، آیه تحریف شده مذکور را بر خلاف منظور استدلال و سیاق سخن حسینعلی میرزا حذف، و جای آن آیه صحیح را بر خلاف جهت موضوع، منظور نمودند. «۲» حسینعلی میرزا در این کتاب تنها به تحریف آیه «هل ینظرون ...» بسنده نکرده، و آیات متعددی را به خاطر حفظ چهارچوب مباحث کتابش، لفظاً و معناً تحریف کرده است، که همگی در نخستین چاپ سربی آن در سال ۱۳۱۸ ه. ق بر خلاف مسیر بیاناتش مورد تصحیح جانشینان وی قرار گرفته شد، از آن جمله: ایقان سنگی پس از تصحیح در ایقان چاپی ۱- یوم یأتی اللَّه فی ظلل من الغمام هَلْ یَنْظُرُونَ إِلّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ (آیه ۲۰۶ سوره البقره) الْغَمامِ (ص ۶۳) ۲- ولکن البر ان تؤمنوا باللَّه و الیوم الاخر وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ (ص ۷۸) (آیه ۱۷۲ سوره البقره) ۳- و ان کبر علیک اعراضهم فان استطعت وَ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْراضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ فابتغی فی الأرض (آیه ۳۵ سوره انعام) أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقاً فِی الْأَرْضِ ص ۱۰۹ بهائیان، ص: ۴۴۴ ۴- کحمر مستفرة من القسورة کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (ص ۴۴) (سوره المدثر آیه ۵۱) ۵- والأبرار یشربون عن کأس إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ (ص ۳۵) (آیه ۵ سوره الدهر) ۶- اولئک یسئوا من رحمة اللَّه اولئک یئسوا من رحمتی (ص ۱۱۶) (آیه ۲۲ عنکبوت) ۷- لیتنی متّ قبل موقفی هذا ام کنت لیتنی مت قبل هذا و کنت (ص ۴۷) (آیه ۲۳ سوره مریم) ۸- و اذا لقوا الذین آمنو قالوا آمنا ... علیم بما اذا لقوکم قالوا آمنا ... علیم بذات الصدور (ص ۶۵) فی الصدور (آیه ۱۱۵ آل عمران) ۹- و نفخ فی الصور ذلک رجع بعید ۹- و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید (ص ۹۵) (آیه ۱۹ سوره ق) ۱۰- ولکنه رسول اللَّه ۱۰- و لکن رسول اللَّه (ص ۱۵۰) (آیه ۴۰ سوره الاحزاب) جهت توضیح بیشتر، مقدمتاً به استحضار پژوهندگان می‌رسانیم که: اولین چاپ کتاب ایقان در سال ۱۳۰۸ ه. ق به اهتمام «غصن اکبر» و ... در بمبئی چاپ و انتشار یافت. انتشار نسخه مذکور، با توجه به اینکه میرزا حسینعلی خود را در برابر صبح ازل «عبد» خوانده، و او را به عنوان «مصدر امر» در نظر آورده است. موجب استناد «ازلیان» در محکومیت دعاوی میرزا حسینعلی بهاء گردید. که در قسمت الف و ب فصل چهارم از کتاب دوم، مورد بررسی قرار دادیم. لذا بهائیان تصمیم گرفتند، کتاب: «ایقان» را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری را از آن ارائه دهند! تا نسخه چاپی ۱۳۰۸ هجری قمری، غصن اکبر که مورد استناد ادوار براون از مقدمه خود بر کتاب «نقطة الکاف» شده بود. ازاذهان بهائیان دور سازند. و به همین خاطر است که فاضل مازندرانی در صفحه ۲۶۸ کتاب: «اسرار الآثار»، ذیل کلمه «ایقان» اولین چاپ سنگی ایقان را نسخه‌ای تلقی کند که در سال ۱۳۱۰ ه. ق به بهائیان، ص: ۴۴۵ خط «مشکین قلم» در بمبئی چاپ شده است. «۱» در این چاپ اگر چه کلمات و جملاتی که مبین اظهار بندگی حسینعلی میرزا نسبت به صبح ازل تصحیح گردید. ولی اشتباه‌های حسینعلی میرزا در ذکر آیات و احادیث و اغلاط فراوان ادبی «۲» کتاب ایقان همچنان برجای ماند. برای نمونه صفحه‌ای که آیه ۲۱۰ سوره بقره در آن مندرج است، در چاپ سنگی به معرض نمایش و قضاوت پژوهندگان قرار می‌دهیم. بعدها بهائیان، چون دیدند و یافتند که تصحیح‌های صورت پذیرفته در متن ایقان چاپ ۱۳۱۰ ه. ق. باب انتقاد و اعتراض محققان را در ذکر اغلاط ادبی و آیات و احادیث، مسدود نمی کند، تصمیم گرفتند، تصحیح دیگری از متن مذکور به عمل آورند. و آن را با حروف سربی به چاپ رسانند. ایقان مذکور مطابق مصالح بهائیان شد. و در سال ۱۳۱۸ ه. ق به بعد از طرف بهائیان تهران و قاهره و دهلی چاپ و منتشر گردید. و ترجمه‌های عربی و انگلیسی آن نیز همان روال را پیمود! در این چاپ‌ها است که می‌بینیم آیه: «یَومَ یَأتی اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنْ الْغَمَامِ» ... که در چاپ ۱۳۰۸ و ... دقیقاً به جای آیه به غلط نوشته شده بود، حذف و صحیح آیات و احادیث، با تصحیحی از دیگر اغلاط فاحش ادبی، حروفچینی گردید. «۳» و ما

برای توجه پژوهندگان صفحه‌های نخست و صفحه‌ای که بجای آیه‌ی غلط: «یَومَ یَأتی اللَّهُ ...» «هَلْ یَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمْ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ»، آمده است به جهت بهائیان، ص: ۴۴۶ ملاحظه مراتب حیل بهائیان و مقایسه با کلیشه صفحه چاپ سنگی آن، به استحضار مطلعان می‌رسانیم. تصویر ص ۴۶۵؟؟؟ دو صفحه از کتاب «ایقان» چاپ سنگی که در آن میرزا حسینعلی بهاء آیه را به غلط چنین نگاشته است: «یوم یأتی اللّه فی ظلل من الغمام». متأسفانه تا این اواخر نسخه موثق از نسخه‌های خطی قدیمی کتاب «ایقان» در دسترس محققان وجود نداشت و اصولًا بهائیان جهت پنهان کردن حقایق اصلی کتاب «ایقان»، نسخه‌های خطی آن را جمع آوری و از دسترس خواص و عوام بهائی دور نگه داشته‌اند. از این رو مدرکی که سندیت کتاب ایقان سنگی را روشن کند به دست اهل تطبیق و نسخه شناس نیفتاد. و بهائیان چون از این مجرا اطمینان حاصل کردند، در برابر اعتراضات بعضی از محققان، صریحاً گفتند که در نسخه‌های خطی آیات و احادیث توسط میرزا حسینعلی بهاء غلط نگاشته نشده است و اشتباه اساساً از کاتب چاپ سنگی آن بوده است. و به همین جا پرونده جعل و تصحیح مجدد ایقان به زعمشان بسته شده تلقی گردید. بهائیان، ص: ۴۴۷ قضا و روزگار، گذر مؤلف این کتاب به مصر افتاد. چند ماهی از سال ۱۳۵۶ ه. ق.: ۱۹۷۷ م را مؤلف به طور تمام وقت، به بررسی نسخه‌های خطی، در کتابخانه بزرگ مصر مشغول بود. در دار الکتب قاهره، ضمن بررسی بیش از ۱۵۰۰ نسخه خطی فارسی، به کتاب کوچکی به قطع ۵/ ۸* ۱۳ سانتیمتر ۹ سطری در ۹۲ ورق دستیابی پیدا کردم. که در ابتداء امر جلب نظرم را ننمود. و آن را به خاطر خستگی زیاد نخوانده رها کردم. چند روزی از این واقعه گذشت. و شبی، تصمیمی یک پارچه وجودم را فرا گرفت که کتاب مذکور را مجدداً ببینم. کتاب پس از مطالعه معلوم شد. ایقان میرزا حسینعلی بهاء است. که به شماره (۵۰۶۱ س) در «دار الکتب و الوثائق القومیه» مصر ثبت و ضبط است. نام کاتب کتاب، کتابت نشده است، همین قدر پیداست که به خط «زین المقربین» کاتب وحی! میرزا حسینعلی بهاء است. خوشبختانه تاریخ کتاب نسخه خطی مذکور، به سال ۱۲۹۵ ه. ق در ذیل آخرین سطور کتاب نگاشته شده است. با توجه به اینکه میرزا حسینعلی در سال ۱۳۰۹ ه. ق. مرد، معلوم می‌شود که نسخه مذکور ۴ سال قبل از مرگ مؤلف ایقان نوشته شده است. و از سرزمین فلسطین، مستقیماً به دست یکی از شخصیت‌های سیاسی فرهنگی مصر افتاده است و بعدها ضمن کتب دیگری به دار الکتب مصر تحویل داده شده است. حقیر از صفحات کتاب عکس برداری نمود. و پس از مراجعت به وطن عزیز، آن را با ایقان چاپ سنگی مطابقت کرد دقیقاً مطابق هم بودند و با چاپ حروفی ایقان اختلافات فاحش انشائی و ... داشت. با توجه به قدمت نسخه خطی مذکور، آنهم موجود در یکی از معتبرترین کتابخانه‌های جهان و غیر شیعی! مصر، می‌تواند نشانگر گوشه‌ای از جعل و تزویرهای بهائیان باشد. بهائیان، ص: ۴۴۸ ؟؟؟ صفحه عنوان و اول کتاب: «ایقان» میرزا حسینعلی بهاء که در مصر حروفچینی و چاپ شده است. تصویر صفحه ۴۶۷؟؟؟ صفحه ۵۸ «ایقان» سربی بعد از تصحیح آیه بهائیان، ص: ۴۴۹ ذیلا عکسی از صفحات نخست و آخر و ورق ۴۷ نسخه خطی مذکور را که در آن آیه «یوم یاتی اللّه ...» مکتوب است. به پیشگاه هموطنان عزیز تقدیم می‌دارم. از سوی دیگر مؤلف پس از بازگشت به ایران، متوجه شد که در کتابخانه مجلس شورای ملی، نسخه دیگر از ایقان خطی به خط زین المقربین وجود دارد. این نسخه، دقیقاً به نسخه خطی موجود در دارالکتب مصر و نسخه چاپ ۱۳۰۸ ه. ق منطبق است و این امر نشان می‌دهد که نسخه ۱۳۰۸ ه. ق بر اساس ایقانی به چاپ رسیده است که «زین المقربین» از آن نسخ متعددی را استنساخ کرده است! تصویری از صفحه نخست ۵/ ۱/ ب: بهانه «تقریر» ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «فرائد»، به پیروی از نحوه‌ی استدلالات حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» «۱» به «دلیل تقریر» چنین تمسک جسته است: بهائیان، ص: ۴۵۰ «فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر: اعلم ایها السید المجید ایدک اللّه و ایانا بالبصارة الکاشفة و الرأی السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل به آن تمسک جسته‌اند و در کتب مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلًا استدلال فرموده‌اند. و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شارعیت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه

بالعکس زهوق و عـدم نفوذ دلالت بربطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عادهٔ اللّه در ارسال رسل و تشـریع شـرایع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیه و یا به مکنت و ثروت ظاهریه و یا به تسـلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسـفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صـرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابـد چه وجود معلول بـدون علت متصور و معقول نباشد و خلاصهٔ القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقـدسه سـماویه به این برهـان عظیم احتجـاج فرموده و بقـای حق و زهوق و زوال باطـل را آیت کبری و دلیـل اعظم شمرده است و خصوصـاً در قرآن مجیـد تصـریحاً و تمثیلًا در مواضع متعـدده این مسـئله نازل گشـته چنانکه در سوره مبارکه شوری می‌فرمایـد: وَ الَّذِینَ یُحَاجُّونَ فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ ترجمه آیه شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می‌نماینـد در امر خداونـد بعـد از آنکه اجابت کرده شـد یعنی خلق قبول نمودنـد و اجابت کردنـد حجت ایشان باطل و زایل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند مع ذلک می‌فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سـبب نزول خشم خداوند گردد و سـبب همین است که بر هر عاقل متفرس اگر اندکی تأمل نماید واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قـاهریت بهائیان، ص: ۴۵۱ ص ۴۷۰ ؟؟؟ صـفحه‌ای از نسـخه خطی ایقان که مشـخصات ثبت ضـبط آن در دارالکتل مصـر در آن مکتوب است. بهائیان، ص: ۴۵۲ ۴۷۱ صـفحه نخست و آخر نسـخه خطی ایقان موجود دار الکتب مصر. بهائیان، ص: ۴۵۳ ۴۷۲ ؟؟؟ ورق ۴۷ نسخه ایقان، موجود در دارالکتب مصر که آیه قرآنی را به غلط «یوم یاتی اللّه فی ظلل من الغمام» نوشته است. بهائیان، ص: ۴۵۴ ۴۷۳ ؟؟؟ تصـویری از صـفحه آخر نسـخه ۱۹۲۴ ه. ق، بـه خـط زیـن المقربین، که در کتابخـانه مجلس شـورای ملی نگهـداری می‌شود. بهائیـان، ص: ۴۵۵ و احـاطه‌ی قـدرت الهیه مـانع است که شـریعت بـاطله‌ی کاذبه باقی مانـد این است که در همین سوره‌ی مبـارکه نیز می‌فرمایـد: أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الـدِّینِ مـا لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لا کَلِمَـةُ الْفَصْلِ لَقُضِـیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ می‌فرماید و یا برای ایشان شـرکاء است که بر ایشان شریعتی تشریع نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شـده بود میانه ایشان و هر آینه برای سـتمکاران عـذابی است دردناک یعنی تا کنون آیا شده است که احدی شـریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریع نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند ...». «۱» در سند مذکور، به سه نکته اساسی در تاریخ بهائیت، استناد و اشاره شده است: ۱- ادعا: چنانچه نوشته است: «اگر نفسی مدعی مقام شارعیت شود». ۲- کتاب: «و شـریعتی تشـریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهد». ۳- نفوذ: «و آن شـریعت نافذ گردد و در عالم باقی مانـد». که با توجه به تصـریح حسـینعلی میرزا در کتاب: «ایقان» صـفحه ۷۹، چاپ مصر، ۱۳۵۲ ه. ق، مبنی بر: «دلیل و برهان دیگر که چون شـمس میان دلائل مشـرق است» استقامت «آن جمال ازلی است». می‌توان «دلیل استقامت» را به عنوان نکته چهارم در نظر آورد. به اسـتثنای مسئله «ادعا» و «کتاب» که به تفصیل در فصول گذشته مورد بررسی قرار گرفت، لازم است، به «دلیل نفوذ» و «اسـتقامت» اشاره مختصـری شود: ۱- دلیل نفوذ در این خصوص، بایست به اسـتحضار پژوهنـدگان رسانیـد، برخلاف تصریحات گلپایگانی مبنی بر حجیت نفوذ، و اینکه نفوذ مدعی، حجت بر حقانیت مدعی است، اشارت و تلویحات متعددی در آثار بهائیت به چشم می‌خورد، که انبیا به حق و صاحب کتابی بودند که در میان مردم نفوذی نداشته، با این همه حقانیت آنها مورد تأیید زعمـای بهائیت است. از آن جمله: بهائیان، ص: ۴۵۶ حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» صفحه ۵، چاپ مصر، ۱۳۵۲ ه. ق، می‌نویسد: «از جمله انبیـاء نوح بود که نهصـد و پنجـاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احـدی او را اجابت ننمود». عباس افندی در مقام شرح حال حضرت ابراهیم می‌نویسد: «کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده‌اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء». «۱» بر این مبنـا است که حسـینعلی میرزا صـریحاً نفوذ را حجت حقانیت تلقی نمی‌کنـد. و جزماً و آشـکار می‌نویسـد: «و

همچنین کل عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شمس احدیه بوده‌اند دیگر در این مقام رد و اعراض یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود» و در صفحه ۱۸۷ می‌نویسد: «در محضر حشر اکبر بین یدی اللّه اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالم مؤمن نشده از نفسم اعراض نموده‌ای و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتداء به ایشان نموده و از جمال ابدیه دور مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد». «۲» بهائیت باید توجه داشته باشد، در حالی که حسینعلی میرزا یادآور می‌شود: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند و قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند .... «۳» بنابراین نمی‌توان به حقانیت هر مدعی که در میان مردم نفوذی پیدا کرده و مریدانی اطرافش را گرفتند نظر داد و نفوذ حجت، حقانیت مدعی تلقی نمود. چنین تصریحاتی نه تنها مخالف صریح‌استدلال گلپایگانی‌است، بلکه‌مغایرآن مطالبی است‌که حسینعلی میرزادر اثبات دلیل‌مذکور، صفحاتی‌را درکتاب: «ایقان» به آن اختصاص داده است. و ابوالفضل گلپایگانی به اتکای آن، دست به تحریر و تقریر برده است. بهائیان، ص: ۴۵۷ ۲- دلیل استقامت میرزا حسینعلی در کتاب: «ایقان» و در مقام اثبات دعاوی علی محمد شیرازی می‌نویسد: «و دلیل برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام به آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و در هیچ کس و هیچ نفسی خوف ننمودند. و اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این به غیر امر الهی و مشیت مثبهٔ ربانی». «۱» بعدها زعمای بهائیت، خاصه عباس افندی، و ابوالفضل گلپایگانی، «استقامت» میرزاحسینعلی را با آب و تاب فراوانی مورد نگارش، و با تمسّک به آن، سعی در اثبات حقّانیت دعاوی میرزاحسینعلی داشتند. اولًا: در مورد تصریحات میرزاحسینعلی پیرامون استقامت علی محمد شیرازی، و استدلال به حجیت آن، تنها به ذکر این جملات اکتفا می کنیم، که چنانچه در مباحث گذشته، متعرض شدیم، علی محمد شیرازی به محض ملاحظه نامساعد بودن محیط و مجلس، انکار دعاوی نموده و تن به امضاء توبه نامه و استغفار داده است. ثانیاً: در خصوص میرزاحسینعلی باید به استحضار پژوهندگان رسانید: میرزاحسینعلی در ترویج کدامین دعوی مستقیم الرأی بوده‌اند؟! گاهی که مصلحت می‌دیده است، دم از پیامبری و رسالت و نبوت می‌زده، گاهی بنا به مصلحت ادعای خدائی خود را به میرزا حبیب مراغه‌ای اعلام می‌داشته که: «قل یا هؤلاء فابشروا فی تلک الایام التی فیها آتی اللّه فی ظلل من الروح». «۲» وقت دیگر به بابیان بغداد می‌نوشت: «این نامه از این نمله فانیه به سوی احبای خدا ارسال می‌شود». «۳» بهائیان، ص: ۴۵۸ گاهی خود را فرستاده‌ی خدا می‌خواند. «۱» و زمان دیگر، خطاب به ناصرالدین شاه چنین می‌نگاشت: «یا ملک ارض إسمع نداء هذا «المملوک» إنّی «عبد» آمنت باللّه و آیاته ...» «۲» ولی از آن سوی مدعی بود که همه خدایان و آن خدائی که به محمد صلی الله علیه و آله عیسی و موسی علیهما السلام وحی فرستاده است از فرمان من به وجود آمدند: کلّ الالوه من رشح امری تألّهت وکلّ الربوب من طفح حکمی تربت «۳» با این همه، به هیچ وجه حسینعلی میرزا در دوران اقامت در بغداد و اسلامبول و ادرنه، و عکا، جرأت میان مردم رفتن را نداشته و همیشه سنت و آداب و عقاید مردم مسلمان را احترام می‌نهاده و خود علی رغم نوشته‌هایش و نامه‌هائی که به ایران می‌فرستاد، همرنگ آنها و در لباس مسلمانی مرتبط با آنها بوده است! «شوقی افندی» تصریح می کند: حسینعلی میرزا در بغداد پیشنماز مساجد مسلمین و در محراب امام جماعت، اقامه صلوهٔ می کرده است و به نحوی تا پایان عمرش، اداء نماز را ترک نکرده و بعدها هم جانشین و فرزندش از ترس مؤاخذه پادشاهان عثمانی در نماز جماعت اسلامی حاضر می‌شده‌اند. چنانچه منیره خانم، دختر عباس افندی برای بلانفیلد، ضمن شرح سفر عکا و ازدواج خود از سیمای کلی وضع و نحوه زندگی افراد خانواده‌ی حسینعلی میرزا در عکا پرده برداشته و می گوید: «افراد خانواده افنان به استقبال من آمدند و با کمال محبت مرا به خانه خود دعوت نمودند ... من به خانه سید محمد دائی باب رفتم ... زن‌های خانه مرکب بودند از دختر سید محمد و دو عروس‌هایش که به هیچ وجه بهائی نبودند ...

در این صورت من بهتر دیدم که مقصد خود را از آنها پوشیده دارم ... بعد از وضو گرفتن ما بهائیان، ص: ۴۵۹ همگی در کنار یکدیگر به نماز عشا مشغول شدیم (توجه دارید عروس خانم که مهرش شهدا و انفاق اجسام و ارواح بود، برای کتمان عقیده به خواندن نماز مسلمانی در کنار سایرین می‌پرداخت) ... از من پرسیدند کجا می‌روم و آیا به مملکت دور دستی می‌روم جواب دادم می‌روم به شهر مقدس آنها گفتند چون تو خیلی خدا پرست هستی و دیندار بنابراین به شهر مقدس می‌روی. شهر مقدس نزد آنها مکه بود و ... بهاء اللّه اشاره کرده بود که ما از راه مکه به عکا برویم (که معلوم نشود از ایران برای رفتن به کجا خارج می‌شوند) ... خواهر بزرگ خدیجه سلطان بگم که زن خال شهید بود در این موقع پیر شده بود و بیشتر به علت آنکه او نتوانسته بود در سعادت شناسائی وبشارت عظمای مبشر اعظم من یظهره اللّه شرکت نماید ... و با وجود آنکه شوهرش و خواهرزاده شوهرش شهید شده بودند به اصول و عقاید اسلامی خود شدیداً متمسک بود». «۱» عباس افندی، پس از پدر، این شیوه را در نظر داشت، و در هنگام توقف در عکا، و حیفا ... رعایت مصلحت را کاملًا در نظر داشت. به نحوی که در چنین ایامی، مردم عرب زبان و مسلمان این شهرها، به هیچ وجه پی نبردند که در ذهن بهائیان چه می‌گذرد، و چه دعاوی جدیدی را برخلاف اصول مسلم اسلام در سر، و بر قلم جاری می‌سازند. برای روشن شدن هرچه بیشتر این موضوع ذکر اقوالی موثق به نظر منطقی می‌رسد: ۱- صبحی مهتدی در ضمن بیان خاطرات خود می‌نویسد: «روز دیگر که جمعه بود با جمیع همراهان به حمام رفتیم و نزدیک ظهر بیرون آمدیم چون به در خانه عبدالبهاء رسیدیم دیدیم سوار شده برای ادای فریضه جمعه عازم مسجد است کرنش کردیم گفت: «مرحبا از شما پرسیدم گفتند: حمام رفته‌اید». «بعد به طرف مسجد رفت چه از روز نخست که بهاء و کسانش به عکا تبعید شدند عموم رعایت مقتضیات حکمت را فرموده متظاهر به آداب اسلامی از قبیل نماز و روزه بودند بنابراین هر روز جمعه عبد البهاء به مسجد می‌رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است نماز می‌گذارد». «۲» بهائیان، ص: ۴۶۰ ۲- مرحوم حسن نیکو می‌نویسد: «برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه ابداً دعوتی نکرده بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود حرام نموده که مبادا سر و صدائی بلند شود و مشت او نزد مسلمین آن اقلیم باز گردد، عین لوحی را که میرزا عباس برای شیخ فرج اللّه زکی الکردی در مصر (قاهره) فرستاده است درج می‌کنم و از آن لوح نیز مطلب دیگر هم مستفاد می‌شود و آن این است که چون خود میرزا عباس می‌خواست به مصر برود زمینه‌سازی می‌کرد که احباء ابداً صحبت مذهبی یا تبلیغی نکنند که زمزمه‌ای بلند شود و آشوبی واقع گردد که اسباب زحمت او شود یا آسیبی بدو وارد گردد این قدر برای خودشان محافظه کاری می‌کردند و در عوض دیگران را در بلاد دوردست به تبلیغ و نشر نفحات تحریص و تشجیع می‌فرمودند: «مصر حضرت شیخ فرج اللّه ملاحظه فرمایند. هو اللّه «۱» ای شیخ محترم در السن و افواه ناس مفتریاتی چند انتشار یافته که ضرر به امر دارد لهذا باید من ملاقات با بعض نفوس مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هر کس ملاقات نمود منقلب گردید اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ گشاید و به نفسی حرفی ولو به مدافعه بزند مردم بکلی فرار نمایند و نزدیک نیایند لهذا جمال مبارک تبلیغ را در این دیار حرام فرموده‌اند مقصود این است که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید بکلی اظهار بی‌خبری کنند که همهمه و دمدمه (دقدقه!) قدری ساکت شود و من بتوانم که به مصر آیم وبا بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم زیرا حال حکمت اقتضا چنین می‌نماید لهذا جمیع احباء را بکلی از تکلم از این امر البته حال منع فرمائید و علیکم التحیة و الفضل و الاحسان من الرب المنان ع ع». اینجا ملاحظه کنید آقایان چقدر خودشان را دوست دارند که برای چند روزه که می‌خواهند به مصر تشریف ببرند تبعه‌ی خود را از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود مخفی می‌کنند و با آنها تأکید می‌کند که ابداً اسم این امر را هم نبرید تا من مدتی که در مصر بهائیان، ص: ۴۶۱ هستم خاموش محض شوید و مسلمان صرف گردید وقتی که من از مصر مراجعت، به حیفا برگردم پدر خودتان را در آورید و خودتان را به آتش بزنید. نمی‌دانم در این مورد بهائیان به هوش می‌آیند و متذکر می‌شوند، جائی که مولای آنها به حفظ می‌کوشد و از نشر مرام و اصول خود تعطیل می‌کند چرا آنها کاسه گرمتر از آش شوند و خودشان را

برای منافع دیگری به زحمت و مهلکه اندازند، لااقل به خود او تأسی نمایند. بلی در اینجا به شیخ فرج اللّه آنطور دستور می‌دهد و در ایران که هرگز عبورش نمی‌افتد به من اینطور دستور می‌دهد. «هو اللّه ایها الرجل الرشید انی اشکر ربی الکریم بما کشف عنک غطائک و بصرک الیوم حدید و اریک ملکوت السموات و الارض فی هذا الیوم العظیم و ایقظک من رقک بالنداء المرتفع من الملاء الاعلی مبشراً بظهور الجمال الابهی من الافق المبین فاستبشر ببشارت اللّه و شمر الذیل و لاتخف الویل واجتهد فی اعلاء کلمهٔ اللّه فی تلک القدوهٔ القصوی و انطق بالثناء علی اللّه فی المحافل الکبری و اقم الحجج القاطعهٔ علی اشراق شمس الحقیقهٔ من الافق الاعلی و اللّه یؤیدک علی ما تشاء ان ربک لقوی قدیر و علیک بهاء الابهی ۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبد البهاء عباس» «۱» ۳- با توجه به چنین رعایت‌ها و مصلحت اندیشی‌هائی بود که شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» و در مقام شرح تشییع جنازه عباس افندی می‌نویسد: «در مقدمه این تشییع پرهیمنه و جلال دسته‌ای پلیس شهری قرار داشت که به منزله گارد احترام محسوب می گردید، در عقب آنها کشافات از مسلمین و نصاری با پرچم‌های افراشته در حرکت بودند، از آن پس هیئتی از مرثیه خوانان که تلاوت آیات قرآن کریم می‌نمودند، و بعد از آن زعمای ملت اسلام که در رأس آن مفتی حیفا قرار داشت». «۲» مسلم است اگر عباس افندی، عقاید خود را نشر داده بود و یا زعمای بهائیت در اظهار عقاید خود استقامت و پایداری می‌داشتند، مسلمانان هرگز تماس و ارتباطی به او بهائیان، ص: ۴۶۲ نمی گرفتند و در تشییع جنازه‌ی او با قرآن وصلوات، ز عمای ملت اسلام، شرکت، نمی کردند. شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی، در آخرین هفته حیاتش تصریح می کند که: «در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلاهٔ ظهر در جامع مدینه حضور بهم رسانید». «۱» سید محمد محیط طباطبائی، در این خصوص، شاهد زنده‌ای را متذکر شده است که تأمل و توجه به آن حائز نهایت اهمیت است: ایشان می‌نویسند: «مرحوم هاشم آتاسی رئیس جمهوری وقت سوریه برای تماشای هنر دست مرحوم صنیع خاتم شیرازی بر روی چوب صندوقی که برای مقبره حضرت زینب ساخته بود، در فروردین ۱۳۳۴ به محل مقبره دعوت شده بود، پس از حضور و زیارت مقام و مشاهده‌ی صندوق خاتم، بنا به درخواست متولی به تالار پذیرائی مقام آمد، هیأت اعزامی از ایران به ریاست تیمسار سرتیپ ضر غامی (سپهبد بعدی) به اتفاق سفیر کبیر و اعضای سفارت کبرای شاهنشاهی ایران و گروهی از زائران ایرانی حاضر در مقام، آن مرحوم را به گرمی استقبال کردند. حضرت رئیس جمهور ضمن تحسین آثار ممتاز هنری ایران سخن از خط زیبای فارسی نستعلیق پیش آورد. میرزا حسن زرین خط نسخه حافظ چاپ خطی خود را به ایشان تقدیم کرد و رئیس جمهور را به یاد میرزا مشکین قلم خطاط اصفهانی انداخت که در جوانی پیش او مشق خط کرده بود. از وصف خط مشکین قلم به ذکر میرزا عباس (عبد البهاء) پرداخت و از حسن اعتقاد او در دیانت اسلامی و حضور منظم او در نماز جمعه و برگزاری مراسم دینی و مراقبت وی در کار روزه‌داری لختی یاد کرد. آنگاه باعث بر آشنائی خود را با او چنین توضیح داد: «در ۱۳۱۰ یا ۱۳۰۹ هجری نخستین مأموریت دولتی من بعد از طی دوره تحصیل مکتب سلطانی و مدرسه حقوق در حکومت عکا آغاز شد. این موقع با مرگ پدر میرزا عباس و بروز اختلاف میان او و برادرانش مصادف بود. برادران میرزا عباس چندان پای بهائیان، ص: ۴۶۳ بند وظایف دینی و حضور در نماز جمعه نبودند اما خود او هر روز جمعه در کنار من به نماز برمی‌خاست و همیشه مراقب اعمال دینی خود بود و به همین سبب مورد تأیید و مساعدت قرار گرفت. (نقل به معنی). مرحوم آتاسی افزود که روزی از میرزا عباس پرسیدم شما که در کار دین چنین استوارید چرا به سوء معامله دولت خود دچار و از ایران دور شدید؟ میرزا عباس جواب داد ما از آن دسته متصوفه ایران بودیم که سبّ خلفا را جایز نمی‌دانستیم و این امر بغض مقامات رسمی را برانگیخت تا ما را به عثمانی فرستادند (نقل به معنی). مرحوم آتاسی از کسی که در جمع ایرانیان طرف خطاب او بود پرسید: «شما راجع بدین موضوع چه شنیده‌اید؟» و در جواب از او چنین شنید که «عمر ما و پدر و نیای ما اقتضای همزمانی با وقوع این حادثه را ندارد ولی از قراری که در روزنامه رسمی دولتی مربوط به همان ایام نوشته بودند و خوانده‌ایم، جمعی در صدد سوء قصد به سلطان ایران برآمدند و به او تیر زدند ولی کشته نشد و زخمی گردید. عده‌ای از آنان که متهم به سوء

قصد بودند دستگیر و غالباً کشته شدند و پنج تن از آن میان توانستند برائت خود را از همراهی و همکاری با آن دسته از هر حیث ثابت کنند و آزاد شوند. میرزا حسینعلی پدر میرزا عباس یکی از آن پنج نفر بوده که پس از کسب آزادی به وسیله صدر اعظم (بنا به قول خودش) از شاه کسب اجازه برای سفر به عراق عرب کرد و به بغداد آمد و دیگر به ایران باز نگشت». «۱» چنین شیوه‌ای از جانب حسینعلی میرزا و جانشینان و اطرافیانش از یک سوی، و از سوی دیگر بنا به اظهار دعاوی مختلف و متناسب با شرایط و مقتضیاتی، و رعایت مصلحت موجب گردید که حسینعلی میرزا آشکار بگوید: «تاللّه قد ضلّت راس الخیط فی امری و صرت متحیراً». «۲» (سوگند به پروردگار که سر نخ در کارهایم گم گشته، و گیج و سرگردان شده‌ام). بهائیان، ص: ۴۶۴ پ: تفسیر ناپذیری آثار بهائیت میرزا حسینعلی می‌نویسد: «و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الوحی انه لیس منی». «۱» (هر کس، به غیر از آنچه را که در نگارشهای من آمده است، سخنی و کلامی بگوید، او مسلم از من نیست). و نیز: «ان الذی یؤل ما نزل من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممن صرف کلمهٔ اللّه العلیا و کان من الاخسرین فی کتاب مبین». «۲» (همانا کسی که آنچه از آسمان وحی فرو فرستاده شد تأویل کند و از صورت ظاهریش خارج نماید همانا از کسانی است که کلام برتر خداوند را تحریف نموده و در کتاب خدا جزو زیانکارترین مردم است). عباس افندی در این خصوص، و به پیروی از پدر خود می‌نویسد: ۱- «حضرت احباء باید آنچه نصوص کتاب است بیان نمایند و ادنی کلمه‌ای تجاوز نشود». «۳» ۲- «از جمله وصایای حتمیه و نصایح صریحه‌ی اسم اعظم (یعنی بهاء اللّه) این است که ابواب تأویل را مسدود نمائید و به صریح کتاب یعنی به معنی لغوی مصطلح قوم تمسک جویید». «۴» بهائیان، ص: ۴۶۵

فصل ششم: جانشینی و انشعاب

اشاره

الف: جانشینی بهاء پس از مرگ علی محمد شیرازی، میان طائفه بابیه، بر سر جانشینی و من یظهره اللهی، اختلافات عمیقی واقع گردید. و هر یک از آنها بنای مخاصمه و فحاشی را نسبت به دیگری روا داشتند. «ازلی» به دنبال «صبح ازل»، «دیانی» در تعقیب: «میرزا اسد اللّه دیان»، «قدوسی»، مدافعان من یظهره اللهی «قدوس»، «بیانی» متمسکان به کتاب بیان، «قرة العینی» خواهان «طاهره خانم»، «عیانی» در جستجوی کشف و شهود. و «بهائی» به دنبال «میرزا حسینعلی» ... بابیه را به اوضاع و احوالی کشانید که در غایت، خدایع بابیه کشف، و مدارک مجعول بر ملا، و مقاصد و منافع ریاست و ریاء آشکار گردید. حسینعلی میرزا که در آب گل آلود بابیه، پس از تبعید از تهران و اقامت در بغداد، زیر چتر حمایت‌های روس و عثمانی و انگلیس، بیش از دیگر مدعیان، ماهی‌های بیشتری را در تور ماهی‌گیری خود صید کرده بود، و دیدیم که چگونه و با چه مبانی و اصولی صید خود را توجیه می‌نمود. پس از تبعید به عکا و انتقال بهائیت به سرزمین فلسطین، جانشینی و ریاست امر بهائیان را پس از مرگش مورد بررسی قرار داد تا بهائیان پس از او به اختلاف نیافتند. و براساس نص وصایت در شناخت وحی بهاء اللّه! إلی الأبد بلاتکلیف و مختلف النظر نشوند: بهائیان، ص: ۴۶۶ برای تحقّق چنین امری، دو خانواده برابر چشمان حسینعلی میرزا قرار داشت: ۱- افنان ۲- اغصان خانواده افنان: جمع فنن، به معنی شاخه‌های راست درخت و ریشه آن ساقه می‌باشد. که در اصطلاح بابیه، لقب و شهرت منتسبین علی محمد شیرازی است که در کتاب بیان، در حق آنان چنین مذکور می‌باشد: «الباب السادس من الواحد التاسع فی ما ینبغی للناس ان یغرن طائفهٔ التی یخرج نقطهٔ الحقیقهٔ عن بینها اذا هم بها مؤمنون». حسینعلی میرزا به نقل از فاضل مازندرانی در لوحی منظور از کلمه‌ی «افنان» را در آثار بیان چنین معنی می‌کند: «تا حال آنچه افنان از «قلم اعلی» جاری شد، مقصود نفوس منتصبه به نقطه اولی بوده، چه که در این ظهور کل را به نقطه اولی دعوت نمودیم ...». «۱» بنا به تصریح حسینعلی میرزا، در «لوح مرحوم شیخ نجفی» مبنی بر اینکه: «شخص عالم و

کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدسه توجه نموده و مقصودش اعتکاف بود ...» فاضل مازندرانی نظر می‌دهد که مراد حسینعلی میرزا از شخص عالم و ... «حاجی میرزا حسن افنان کبیر، اخ الزوجه حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عکا رفت. و سید علی افنان داماد حضرت بهاء اللّه و برادرش میرزا محسن داماد حضرت عبد البهاء، و پسران وی بودند ...». «۲» خانواده‌ی اغصان: جمع غصن، به معنی شاخه درخت که بر شاخ دیگر برآید و در اصطلاح بهائیان، لقب خویشان حسینعلی میرزا، از همسرش به نام بی‌بی خانم که عبارت بودند: از عباس، مهدی، و از همسر دیگرش به نام «بی‌بی جان»، عبارت بودند از محمد علی، ضیاء اللّه و بدیع اللّه. بهائیان، ص: ۴۶۷ ص ۴۸۸ بهائیان، ص: ۴۶۸ ص ۴۸۹ بهائیان، ص: ۴۶۹ با توجه به انتخاب کلمه اغصان جهت خویشاوندان بهاء اللّه، حسینعلی میرزا، پسر بزرگ خود را (عباس) به «غصن اللّه اعظم»، و «محمد علی»، را به «غصن اللّه اکبر»، و مهدی را به «غصن اللّه اطهر» ملقب ساخت. «۱» با توجه به شناسایی مذکور از اصطلاح اغصان و افنان، حسینعلی میرزا در وصیت نامه خود، دو خانواده‌ی مذکور را مورد خطاب قرار داد. و ضمن نصایح و سفارشاتی امر جانشینی پس از خود را رسماً چنین وصیت نمود: «کتاب عهدی» «۲» اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولیکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل للّه گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم اللّه در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان. ویل لکل همزة الذی جمع مالا و عدده. ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده ونیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدایید و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افئده‌ی اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افق لوح الهی نیز این بیان لائح و مشرق باید کل به آن ناظر باشند: ای اهل عالم شما را وصیت می‌نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است به تقوی اللّه تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید. به راستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید. عفا اللّه عما سلف. از بعد باید کل به ماینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود، شمس و قمر سمع و بصر و انجم و او خلاق منیره مضیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان. هر بهائیان، ص: ۴۷۰ ص ۴۹۱ بهائیان، ص: ۴۷۱ مقبلی الیوم عرفه قیصرا یافت و به قلب طاهر و أفق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. (خذ قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع). ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمایید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جهال ارض چون مربای نفس و هوسند از حکمت‌های بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء اللّه و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند درباره‌ی ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیا عظیماً فی الکتاب هذا امر اللّه فی الظهور الأعظم و عصمة من الحکم المحو وزینة بطراز الاثبات. انه هو العلیم الحکیم مظاهر الحکم و مطالع الامر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم. طوبی للأمراء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلق علیهم بهائی و رحمتی و فضل الذی احاط الوجود. در کتاب اقدس در این مقام نازل شد آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع ساطع و مشرق است. یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیة اللّه آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلنا فی کتابی الاقدس (اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده اللّه الذی انشعب من هذا الاصل القدیم). مقصود از این آیه‌ی مبارکه غصن اعظم بوده. کذلک اظهرنا الامر فضلًا من عندنا و انا الفضال الکریم. قد قدر اللّه مقام الغصن الاکبر بعد مقامه. انه هو

الامر الحکیم. قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراء من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کل لازم ولکن ما قدر اللّه لهم حقاً فی الاموال الناس یا اغصانی و افنانی ذوی قرابتی توصیکم بتقوی اللّه و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم. به راستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی. و جنودی که لایق است سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهری مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد اسباب نظم را اسباب پریشانی منمائید و علت اتحاد را علت اختلاف نسازید امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه بهائیان، ص: ۴۷۲ قل کل من عنداللّه ناظر باشند و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می‌شوند. انه یقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمهٔ. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما امر به من لدن آمر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل اللّه و افنان و منتسبین و توصیکم بخدمهٔ الامم و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمایید انها خیر لکم عما علی الارض. «یشهد بذلک کتابی العزیز البدیع». بر این اساس: ۱- محبت و احترام و ملاحظه اغصان و افنان بر تمامی بهائیان لازم است. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور است. ۲- عباس (غصن اعظم) فرزند ارشد، جانشین حسینعلی میرزا و محمد علی (غصن الاکبر) پس از غصن اعظم جانشین عباس خواهد بود: «قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم». ۳- باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند. ۴- اغصان و افنان متحد باشید، و از هر نوع تفرقه و اختلاف پرهیز داشته باشید، زیرا مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمائید. از سوی دیگر حسینعلی میرزا، در حاشیه نص و صایت، نسبت به چگونگی حفظ و نظارت و رسیدگی اموال و موقوفات بهائیان را چنین تصریح می کند: «قد رجعت الاوقاف المختصهٔ للخیرات الی اللّه مظهر الایات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد مطلع الوحی و من بعده یرجع الحکم إلی الاغصان و من هم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد». (اوقاف خیریه برمی گردد به خدائی که ظاهر کننده آیات است (بهاء) و کسی را نشاید بدون اذن او در آن اموال تصرف کند و بعد از بهاء بر می گردد به اغصان و بعد از در بهائیان، ص: ۴۷۳ گذشت اغصان برمی گردد به مجلس بیت العدل اگر صورت بگیرد). بدین لحاظ، پس از حسینعلی میرزا، مرجع رسیدگی به اموال موقوفه بهائیان، ابتداء اغصان، که اشاره به غصن اعظم، و غصن اکبر است. و پس از مرگ اغصان، «بیت العدل بهائیان» عهده‌دار حفاظت و نظارت خواهد بود. آنچه مسلم است، حسینعلی میرزا نسبت به تحقق وصایای خود در خصوص حقوق غصنین: عباس و محمد علی، تأکید و توجه زیادی داشته است. و این تأکید را نه تنها ما از حرف «قد» در جمله: «قد اصطفینا الاکبر بعد الأعظم» می‌یابیم، بلکه در رابطه جمله مذکور با: «امراً من لدن علیم خبیر» مبین این است که از نظر بهائیان تأکید مذکور ناشی از صدور امر الهی و تعلق و تحقق فرمان خداوندی است! ولی همین که عباس افندی در مقام جانشینی حسینعلی میرزا اداره‌ی امور بهائیان را به عهده گرفت. در میان دو خانواده اغصان و افنان آتش اختلاف و نفاق زبانه کشید. بررسی مآخذ و منابع بهائیت و وقایع ایام توقف بهائیان در سرزمین فلسطین، به خوبی نشان می‌دهد که علل اصلی و اساسی اختلافات و منازعات مذکور، بر سر تقسیم اموال منقول و غیر منقول حسینعلی میرزا در فلسطین و پول‌هائی بوده است که بهائیان از اطراف و اکناف به فلسطین ارسال می‌داشته‌اند. چنانچه «دکتر یونس‌خان افروخته» بهائی، در ضمن نگارش خاطرات نه ساله خود در ایام توقف در عکا و در جوار عباس افندی، به شرح اجمالی اختلافات مولایش! عباس افندی، با دیگر برادران و عمو زادگان و منسوبانش اشاره‌ای بس دقیق دارد که مؤید و تعیین کننده علت اساسی کشمکش‌های مذکور است. «یونس خان افروخته» پیرامون محتوای شکایت «غصن اکبر» و دیگر برادران و منسوبان عباس افندی به دولت عثمانی می‌نویسد: «ناقضین (منظور برادران عباس افندی) به دولت عثمانی شکایت کردند که افندی کبیر (منظور بهاء اللّه) یکی از اقطاب (صوفیه) و اولیاء بوده ... حقوق مقرره و هدایای عدیده که به نام بهاء اللّه می‌رسد به ما نمی‌دهد. آنچه به میراث از پدر ما باقی مانده همه را بهائیان، ص: ۴۷۴ در تصرف و ما را محروم ...». «۱» چنین

اقداماتی از جانب عباس افندی ناشی از کینه‌های مستوری بود که در زمان حیات حسینعلی میرزا، عمیقاً میان برادران و خواهران ناتنی، و زنان حسینعلی میرزا وجود داشته است. و حسینعلی میرزا موفق به رفع آنها نبوده، امر فیصله را به اجرای نصایح مندرج در وصیت‌نامه موکول کرده بود. ولی عباس افندی بی‌آنکه قدمی در راه اصلاح ذات البین بردارد، برخلاف رویه‌ی پدر، لقب اغصان را از مخالفان فامیلی خود برداشت، و آنان را به نام «ناقضین» مورد خطاب قرار داد. در مقابل خود و اطرافیانش را «ثابتین» می‌خواند و درباره برادرش «غصن اکبر» که آن همه مورد سفارش و تأکید حسینعلی میرزا بود، به بهائیان چنین اعلام داشت که: «قد تبدل الغصن الاکبر بالحطب الاکبر» «۲» و بدین‌سان برادران و منسوبان هواخواه، محمد علی (غصن اکبر) را به القاب سوسک، خفاش کلاغ، کرم خاکی، گرگ و روباه ... «۳» مورد خطاب قرار داده، و خود را طاووس و بلبل خواند! در مقابل، محمد علی غصن اکبر نیز، عباس افندی غصن اعظم را رئیس المشرکین، ابلیس لعین «۴» گوساله و الاغ دوپا خوانده، و خود را غضنفر اللّه معرفی می‌کرد. «۵» آواره در کتاب: «کواکب الدریه»: به علل ثانوی دیگر در بروز اختلافات و در مقام جانبداری از عباس افندی می‌نویسد: «خلاصه غصن اکبر (میرزا محمد علی پسر بهاء) دو خبط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی بعد از صعود آن سرور، اما الاول اینکه: چون بهاء اللّه او را میدان داده به تحریر الواح گماشتند و به مکاتبه با احباء واداشتند: به زودی خود را با قافیه باخته کلماتی ساخته بهائیان، ص: ۴۷۵ و پرداخته زمزمه‌ای ساخته و دمدمه‌ای آغاز کرد، که از طرفی شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق می‌شد و از جهتی سستی عقیده خودش را ثابت می‌کرد، اول در پرده استعارات و بالاخره بی‌پرده در طی عبارات، داعیه شمس الشموسی نمود و هوای ربّ الربوبی بر سر داشت ...». «۱» «معتقدین می‌گویند چون غصن اکبر امر پدر را بازیچه و مصنوع گرفته و به آیات اهمیّت نداده هر نوع تصرف و تحریف را در آن جایز می‌شمرده و کذابه داعیه آن حضرت اهمیت نداده و درجات حضرتش مدعی شمس الشموسی می‌شد ...». «۲» از سوی دیگر، و در مقام بالابردن حیثیت عباس افندی در برابر همه اتهامات به اصطلاح بهائیت ناقضین، چنین می‌خوانیم: «و بطور حتم و یقین اهمیت وجود بهاء اللّه و جلوه عظمت آن حضرت در انظار، قسمت عمده‌اش مربوط به وجود عبد البهاء است که حکمت کلمات آن حضرت را به بیان ساده‌تری به مردم می‌فهمانید ... و ادله‌ای که خود بهاء اللّه ممکن نبود بر عظمت خویش و اهمیت وجود خود اقامه فرماید عبد البهاء با تقریر سهل ممتنعی اقامه و تنفیذ می‌نمود ...» «۳» ایضاً: گوید: «رفتار بهاء اللّه نسبت به فرزند ارجمند (عبد البهاء) رفتار معتمدانه‌ی تامه بوده است به قسمی که اکثر امور را به کف کفایه وی نهاده ... گاهی جواب مسائل و تحریر رسائل را به حضرتش محول می‌فرمود و گاهی ملاقات با بزرگان و صحبت با ایشان و دفاع از تهمت و بهتان اهل عدوان و تفهیم مقصود و منظور را به وجود مسعودش مفوض می‌نمود». «۴» ایضاً: «و پیش از وفات پدرش در عکا او تنها دارای قول فصل بود در مسائل و استفتائاتی که بر پدرش طرح می‌شد، چه که پدرش مرکزیت خویش را در آخرین ایام به او واگذار فرموده بود، و این است سرّ آنچه را که بعضی از مردم جعل و تقوّل کرده بهائیان، ص: ۴۷۶ گفته‌اند: بهاء از انظار محجوب بود و رخ نمی‌نمود». «۱» هر پژوهنده‌ای، وقتی به تأکیدات مذکور از یک سوی، و از سوی دیگر به آثار میرزا علی محمد غصن اکبر و طرفدارانش خاصه رسالات «میرزا جواد» و «میرزا جلیل خوئی» و ... مراجعه می‌کند، با این بیان «ادوارد براون» در مقدمه کتاب «نقطة الکاف» هم صدا خواهد شد که: «خیلی عجیب است که تاریخ صبح ازل و نابرادری او بهاء اللّه چگونه مجدداً درباره میرزا محمد علی و نابرادریش عباس افندی تکرار شد ...» «۲» و خدعه‌ها و کینه‌ها و بی‌اعتقادی خانواده بهاء اللّه و کشاکش وراث نسبت به تقسیم اموال و حفظ ریاست امر برملا گردید. و یکباره بر خلاف الواح و وصایای حسینعلی میرزا، عباس افندی اعلام کرد: «ناقضین به کمال قوت در هدم بنیان پیمان ساعی». «۳» در حالی که غالب امور حسینعلی میرزا به دست محمد علی و عباس افندی اداره می‌شد و جواب مسائل و تحریر رسائل را آن دو، به نام حسینعلی میرزای مدعی الوهیت. به عهده داشته‌اند و بر خلاف نص صریح وصیت پدر که: ۱- «لسان از برای ذکر خیر است، او را به گفتار زشت میالائید»- لسان و قلم را به گفتار زشت آلوده کردند. ۲- «مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است، او را سبب عداوت و اختلاف منمائید». بهائیت سبب عداوت و اختلاف

شدید بین منسوبان بهاء اللّه گردید. ۳- «وصیهٔ اللّه» آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند ناظر نشدند. ۴- «احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم»، اغصان نسبت به هم از هیچ اهانت و بی‌احترامی فروگذار نکردند و بر خلاف نص وصایت و ادعای بهائیت، خداوندی که برای مقام زعامت بهائیت، دو نفر را برگزیده است در عمل آن دو چنان با هم به مخالفت بهائیان، ص: ۴۷۷ و ستیزه برخاستند که یکی دیگری را از ناقضین، و دیگری او را کافر دانست. چنین اوضاعی در میان خانواده حسینعلی میرزا از یک سو، و صبح ازل از سوی دیگر، و آنگاه عباس افندی از یک سو، و محمد علی از سوی دیگر، موجب گردید که «ادوارد براون» سؤالی را که پژوهندگان در هنگام بررسی چنین مسائلی در ذهنشان خطور می‌کند، چنین به نگارش در آورد: «این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد چه من همیشه پیش خود خیال می‌کنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده‌ام که پس نفوذ و قوه‌ی تصرف و قاهریتی که به عقیده ایشان اولین علامت کلمهٔ اللّه و از خصایص لاینفکّ آن است کجاست؟ در صورتی که در مقابل این همه نصوص «الهی» از قبیل «عاشروا مع الادیان بالرّوح و الریحان» و «همه باریک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه تلخی و عداوت رفتار می‌کنند؟». «۱» عاقبت الامر، این اختلافات، منجر به این شد که عباس افندی، به اتکاء روابط و تجاربی که ناشی از تسلط برکارهای حسینعلی میرزا در اواخر عمرش و حمایت بهائیان، ص: ۴۷۸ سیاست‌های وقت در اشغال فلسطین و اعمال تدابیر سیاستمدارانه، تسلط خود را بر بهائیان حفظ کند و مخالفان دعاوی و حیثیت اخلاقی‌اش به سرنوشتی دچار شدند که بهائیان با خرسندی از آن چنین یاد می‌کنند: «ناقض اکبر (میرزا محمد علی) در سال ۱۳۱۶ با کمال ذلت و حقارت جان داد. معاونش و برادرش میرزا بدیع اللّه نیز به حرمان دچار شد و زن و دخترش بواسطه رفتارهای ناشایسته گرفتار حبس و زندان و رسوایی و افتضاح شدند. مجد الدین به آه و انین دمساز گشت ضیاء اللّه و سید علی افنان و جمال بروجردی و جواد قزوینی و میرزا آقاجان کاشی همه از بین رفتند ...». «۱» به هر حال: مرحوم عبد الحسین آیتی، با توجه به نظریات «ادوارد براون» در کتاب: Materials for the stuody of the Badi fobzion علل اساسی اختلاف عباس افندی و دیگران را خلاصه نموده و در خلال آن به نکاتی اشاره کرده است که توجه به آن مفید فایده پژوهنده‌ای است که می‌خواهد در این قلمرو، بررسی و شناختی داشته باشد: بهائیان، ص: ۴۷۹ براون در صفحه ۷۵ از کتابش می‌نویسد: «اولین اختلاف بین بهائیان این شد که عباس افندی قسمتی از کتاب موسوم به کتاب عهدی (ورقه‌ای است که به عنوان وصیت نامه بهاء اللّه انتشار شده) که بهاء اللّه نوشته بود پنهان نمود و تفصیل آن از این قرار است که نه روز پس از فوت بهاء اللّه عباس افندی نه نفر از بهائیان را احضار و در حضور ایشان کتاب عهدی را آورده امر به قرائت نمود یکی از آنان که موسوم به آقا رضا شیرازی بود (مقصود آقا رضا قناد است پدر میرزا حبیب اللّه عین الملک که پدر امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق ایران بود!). قرائت نمود تا آنجائی که دست برده شده بود می‌رسد و نه نفر مزبور می‌بینند که قسمتی از آن مفقود شده عباس افندی در جواب می‌گوید که حقیقتاً یک قسمتی از این کتاب را پنهان نموده‌ام به علت اینکه موقع اقتضای آن که تمام آن نشر شود ندارد و بعد از ظهر همان روز کتاب عهدی را به مجد الدین افندی داد (پسر میرزا موسی برادر بهاء که هنوز هم زنده و از عباسیان برکنار و بیزار است) که در حضور اغصان و افنان (پسرها و دامادهای بهاء و عبد البهاء) و مهاجرین و مجاورین و مسافرین بخواند.» در صفحه ۷۷ می‌نویسد: «عباس افندی در امریکا گفت: من عیسی هستم (یعنی توسط مبلغین خود از قبیل میرزا ابو الفضل و علیقلی خان کلانتر «نبیل الدوله» و حاجی عبد الکریم اصفهانی و حاجی میرزا حسن خراسانی) این نغمه را به گوش امریکائیان زد. ولی در هند گفت من بهرام موعودم (این نغمه هم به توسط مبلغین هند از قبیل میرزا محرم که اخیراً بی‌عقیده شده بود و خود بهائیان از ابتدا برسیئات اعمالش و بعداً بر عقیده‌اش اعتراض داشتند و همچنین میرزا محمود زرقانی که اول جعّال و کذّاب روزگار بود اشاعه شد و این هر دو مبلغ مرده‌اند و حالیه تبلیغات هند حصر در یکی دو نفر زردشتی بیسواد است) این دومین اختلاف بین بهائیان بود زیرا بهاء اللّه گفته بود تا هزار سال نگذرد ظهور دیگری نخواهد بود.»

سومین اختلاف این است که: «بهاء اللّه گفته بود نفاق بین احباب رخ ندهد ولی عباس باعث نفاق و عداوت بین بهائیان شد. آری او معتقد به جمله «فَرِّقْ تَسُد» بود یعنی تفرقه بینداز و آقائی کن چنانکه معلمین او برهمین عقیده‌اند از این رو هر روز صف ثابت بهائیان، ص: ۴۸۰ و ناقض تشکیل می‌داد و یکی را مورد حمله قلمی خود می‌ساخت و چنان هنگامه نفاق گرم کرده بود که یک وقت برسر اینکه آیا تحیت اللّه ابهی باید گفت یا اللّه اعظم در تهران هفت تیر برروی هم کشیدند و میرزا نعیم شاعر پدر میرزا عبد الحسین منشی سفارت انگلیس سردسته و هنگامه گرم کن آن روز بود و گویا ورقا پدر میرزا ولی اللّه هم که امروز منشی سفارت ترکیه است آن روز هنوز زنده و تعزیه گردان بود و بقدری شرح این بازی‌ها مفصل است که برای هر یک حادثه‌ی آن چند کتاب باید نگاشت و عباس که خود ملقی و محرک این اختلافات و نفاق‌ها بود هر روز در الواح خود ناله می‌کرد که از این اختلافات احباب جگرم خون است و گوسفندان هم باور می‌کردند!» باز در صفحه ۸۵ می‌نویسد «عباس افندی تمام ورثه بهاء را یعنی برادران و خواهران دو مادری خود را از دارائی و از ارث پدر محروم ساخت.» او نیز می‌نویسد: که؛ شش سال بعد از فوت بهاء اللّه ضیاء اللّه افندی پسر بهاء مریض شد و برای هواخوری از عکا به حیفا رفت و بر مرضش افزوده شد. هیچ یک از اعضای فامیلش (برای خوش آمد عباس افندی) به دیدن او نیامدند تا آنکه امارات مرگ در او پدید شد بعد از ظهر ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۶ هجری عباس افندی چند دقیقه بر سر بالین او آمده فوری مراجعت کرد (در واقع این آمدن هم دو معنی داشت یکی سرزنش و اظهار مسرت از مرگ برادر چنانکه به کرات در مجالس اجباب مسرت قلب خود را ابراز می‌داشت دیگر سد راه ایراد خلق و تظاهر به حسن اخلاق) و روز بعدش هم عباس تا نزدیکی دروازه عکا آمده فوری به باغ بهجی رفت و برای تدفین ضیاء اللّه حاضر نشده احدی از فامیل و تابعین را هم به حضور اجازه نداده و کسی حاضر نشد.» در صفحه ۸۶ می‌نویسد: «والدین و برادران عیال ضیاء اللّه از تابعین عباس افندی بودند و لذا بعد از فوت ضیاء اللّه عباس ایشان را طلبیده تقاضا نمود که عیال ضیاء اللّه را به او تخصیص دهند ولی عیال ضیاء اللّه پس از مرگ شوهرش بسیار متأثر و بر عقیده شوهر می‌زیست عباس برادران و پدر و مادر آن زن را از برای تقاضای ملاقات نزد آن زن فرستاد پس از ملاقات شروع به صحبت و مذاکره نموده صحبت کنان او را به سمت درب منزل پیش بردند و غفلتاً او را گرفته با سر و پای برهنه به طرف عرابه‌ای که قبلًا برای بهائیان، ص: ۴۸۱ این کار مهیا شده بود کشیدند و زن عباس افندی هم حاضر بود و حتی بعضی از اتباع را که محرمیت با آن زن نداشته تحریک بر کمک می‌نمود و آن زن بیچاره استغاثه و لابه می‌کرد و در آن موقع محمد علی و بدیع اللّه پسران بهاء در آنجا حضور نداشتند مگر خادم اللّه و یک عده از اتباع محمد علی افندی که ایشان را موحدین می‌گفتند و در آن میانه میرزا جواد قزوینی و عده‌یی دیگر که به مکان مقدس می‌رفتند (مقصود قبر بهاء است که تبعه محمد علی آن را مکان مقدس و تبعه عباس آن را روضه مبارک می‌خوانند) از قضیه مطلع شده و زن ضیاء اللّه را از دست آنان خلاص کردند و عباس افندی پس از آنکه به وصل آن زن و حیله خود کامیاب نگردید به اتباع خود دستور داد که قضیه را تکذیب نمائید و حتی به حاجی میرزا حسن خراسانی مقیم مصر دستور داد که رساله‌ای تهیه و قضیه را تکذیب نماید. زن ضیاء اللّه دختر شیخ کاظم قزوینی معروف به سمندر است که هنوز هم زنده است و برادر بزرگش میرزا طراز سمندر زاده است که تمام این واقعه را به شرح و بسط بیشتری به کرات برای نگارنده در موقعی که در کاشان کوچک ابدال میرزا علی اکبر رفسنجانی بود و می‌خواست مبلغ شود نقل کرد و حتی در منزل خودش هم در قزوین بار دیگر نقل نمود و برادر دیگرش غلامعلی داماد آقاعلی ارباب مقیم رشت عین این قضیه را در رشت حکایت کرد و در طهران برادر دیگرش سمندر اف که دختر خود را به یهودی‌های همدان داده نقل نمود و اساساً این طایفه که گل سر سبدشان امروز همان میرزا طراز و میرزا منیر نبیل زاده است از محارم اسرار بهاء بوده و هستند و اگر بغض مخصوصی نسبت به اسلام نداشته باشند حبی هم ندارند» «۱»

۱/ الف: نقض نص، جعل مدارک

بر خلاف میل و علاقه حسینعلی میرزا و عبدالبهاء، فرزند پسری از برای عباس افندی، حاصل نگردید. حسینعلی میرزا قبلا، طی لوحی و با عبارات مطلق، چگونگی حسرت داراشدن بهائیان، ص: ۴۸۲ یک نوه پسری را به خاطر آنکه طلعت بی‌مثال خود! و عبد البهاء را به سومی مزین کند و در حالی که مدعی مقام الوهیت بود، چنین بر صفحه کاغذ، به نگارش در آورده بود: «شجره عما در حرکت است و سدره وفا در بهجت تا دوحه بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقه نوراء از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفه‌ی ربانی و دو دقیقه صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجه فعززنا بثالث در عرصه ظهور مشهود آید» «۱» ولی این خواسته، نه تنها تحقّق نپذیرفت، بلکه موجب استیلای یأس و ناامیدی، بر مدعیان الوهیت و دعوی فوق خدائی گردید. چنانکه بلانفیلد، از قول طوبی دختر عباس افندی چنین حکایت می‌کند: «وقتی خواهر کوچک من روح انگیز آسیه متولد شد یک ناامیدی مخصوصی حکم فرما شد زیرا او پسر نبود» «۲» بدین لحاظ، پس از ناامیدی از دارا شدن اولاد ذکور، و با توجه به منازعات بسیار شدیدی که میان او و «غصن اکبر» و دیگر برادران ناتنی، و عمو زادگان و منسوبانش به وجود آمد عباس افندی را مصمم نمود، پای در جائی نهد، که پدرش بر علیه صبح ازل نهاده بود. به عبارت دیگر دشمنی با ناقضین و ناقضین با ثابتین، به مرحله‌ای رسید که مسئله جانشینی پس از خود را که بنا به نص وصایت پدر حق «محمد علی- غصن اکبر» بود، مورد تجدید نظر قرار دهد. «شوقی» فرزند ذکور ضیائیه، دختر عباس افندی، از آن جهت که مادر نوه حسینعلی میرزا بود «اغصانی»، و بدان علت که پدرش (شوهر ضیائیه خانم) میرزا هادی افنان بود، «افنانی» به شمار می‌آمد. مرحوم عبد الحسین آیتی که تا مرگ عباس افندی، مورد توجه خاص بهائیان، و روابط بسیار نزدیکی با خانواده اغصان و افنان داشته بود در خصوص توقع ضیائیه خانم از پدرش عباس افندی، به خاطر ادای حق و حقوقی به نوه دخترش «شوقی»، به مسئله بهائیان، ص: ۴۸۳ قابل توجّهی اشاره می‌کند: «مجملًا منبع اطلاعات مرحوم ابن اصدق ایادی- که بر اثر همین حرف‌ها قدری منفور حضرات بود- می‌گفت: والده‌ی شوقی افندی اطمینان داشت که پدرش عباس این فرزند دلبند را محروم نمی‌گذارد و چند دفعه خواهش کرد که در حق او وصیت نامه‌ای بنویسد ولی افندی به آن مدارکی که قبلا به دست مریدان و مبلغین خود داده بود و با نصوص صریحه‌ی پدرش نمی‌توانست خواهش این دختر را مجرا دارد و به دفع الوقت گذرانید از طرفی هم می‌ترسید که میدانی برای برادرش غصن اکبر باز شود و با آن وصیت و کتاب عهد صریح بهاء اللّه که غصن اکبر را بعد از اعظم منصوص کرده جولانی کند و لهذا هر روز گوشزد مریدان می‌کرد که میرزا محمد علی غصن اکبر از امر بهاء مرتد و منحرف است و درباره‌ی او امیدی نداشته باشید. با آن کینه شدیدی که میرزا عباس با برادر زادگانش داشت این زمینه را خوب درست کرده و امر را بتمامه بر مریدان مشتبه ساخته بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد و برادرش بی‌اعتقاد به بهاء است در حالی که هر دو به یک قسم به او معتقد بوده و پدر خود را یک سان شناخته بودند و هر دو می‌دانستند این خدا برای کدام خدا کار می‌کند. اما مادر شوقی چون طفره‌ی پدر را دید مطابق ابن اصدق و چندتن دیگر از اقارب خودشان نشست به مشق الواح و شبیه نویسی به خط پدر و این یکی از فنون این عائله بوده و هست که بر اثر نان مفت و بی‌کاری دائماً مشق الواح نویسی و انشاء و شبیه نویسی می‌کنند چنانچه دوازده سال بهاء به مشق آیات مشغول بوده تا از حیث خط و انشاء مانند سید باب چیز بنویسد و چه بسا الواح و توقیعات باب را که بر ضرر خودشان بود محو کردند و چه بسیار الواح و آثار جعلیه که به خط و قریحه خود انشاء و تحریر و منتشر کردند و بر بابیان به نام باب تحمیل نمودند و نیز بعد از بهاء عبد البهاء این کار را نسبت به الواح پدرش انجام داد و حتی بعضی از الواح پدرش را به بهانه اینکه در مرکز لازم است طلبید و محو کرد و بعض دیگر ساخت و به خرج اغنام داد و شوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تاکنون مشغول همین کار است و هر روز می‌نویسد به ایران که الواح بهائیان، ص: ۴۸۴ اصل را (آنها که به خط عبد البهاء است) بفرستید باید در مرکز باشند و از آن جمله یک موقعی که چهل لوح اصل در آن بوده و حتی از جنبه مادی صدها تومان قیمت دارد به سبب تزییناتی که شده از مال شخص من دزدیده شده که مدارک تاریخی دارد و عجالتاً از تصریح اسم سارق و واسطه آن که یکی از زردشتیان است خودداری می‌کنیم و اگر بدست بیاید شاید به عدلیه

مراجعه کنم. و یکی از اشخاص که چندی در این کار شبیه نویسی بوده «میرزا حبیب اللّه عین الملک» است که در ابتدا منشی عباس افندی بود و همین که افندی دید خط او بقدری به خط خودش شبیه شده که نمی‌توان تشخیص داد بر او غضب کرد و او را از خود دور ساخت و پدرش آقا «محمد رضا قناد شیرازی» واسطه شد تا گفتند توبه‌اش را قبول کرده‌ایم و نیز منشی دیگرش میرزا فیض اللّه صبحی است که سه سال منشی بود و تعمد بر شبیه نویسی می‌کرد و این ایام از آنها روگردان شده حکایت‌ها از تقلبات عباس افندی و عائله‌اش نقل می‌کند و شاید بیش از هزار نفر در طهرانند که در مجالس عدیده آن حکایت را از صبحی شنیده‌اند خلاصه او نیز خطش بر اثر شبیه نویسی به خط میرزا عباس شبیه است و نیز منشیان حضور که از جمله آن پسرهای زین المقربین یعنی شیخ زین العابدین نجف آبادی باشند هم شبیه می‌نویسند هم شبیه انشاء می‌کنند چندان که تامدتی پس از مرگ الواح صادر به انشاء ایشان بود و امضای خواهر افندی ورقه علیا و هنوز هم نصف منشآت از ایشان است به امضای شوقی افندی و نیز شبیه نویسی به خط مخالفین خود را از امور حتمیه است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افندی نشست به شبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بوده که احدی خط او و پدرش عباس را امتیاز نمی‌داد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش به دست همه کس بیفتد یعنی می‌نوشت و می‌شست چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا این آیات که بر شما در بغداد نازل می‌شود به شط می‌ریزید؟ گفت این هم از فیوضات کاویه است که سهم و نصیب ماهیان دجله است.» «۱» بهائیان، ص: ۴۸۵ با چنین سوابقی و خاطراتی در میان خانواده اغصان و افنان، و با توجه به اینکه عباس افندی بر خلاف نص پدر، در مورد مسئله جانشینی، راه عناد و ستیز را با منسوبان خود پیشه ساخته، در ایام زندگانیش، عقیده خود را درباره «کتاب عهدی» و چگونگی جانشینی پس از مرگش را ابراز و اعلام نمی‌کرد و هیچ گونه نوشته و سخنی را مبنی بر تعیین جانشینی ابراز و نشر نمی‌داد چنین سکوتی ناشی از آن بود که صریح «کتاب عهدی» تفویض اختیارات به غصن اکبر است و پس از او مرجع اهل بهاء، «بیت العدل» خواهد بود. از این رو، و در حالی که چند روزی از مرگ عباس افندی نگذشته بود، از طرف بازماندگان مطیع عباس افندی اعلان گردید که وصایائی بجا مانده که در آن تکلیف بهائیان در امر جانشینی و نحوه اداره امورشان معلوم و مشخص شده است. پس از انجام امور مربوط به کفن و دفن، وصیت‌نامه عباس در مجمع منسوبان گشوده شد و چنین معلوم می‌نمود: «ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امر اللّه و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت اللّه و غصن ممتاز و ولی امر اللّه و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امر اللّه و احباء اللّه است و مبین آیات اللّه و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله‌ی او و فرع مقدس و ولی امر اللّه و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند من عند اللّه است ...» «ای احبای الهی باید ولی امر اللّه در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امر اللّه مظهر الولد سرّابیه نباشد یعنی‌از عنصر روحانی او نه‌وشرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید و ایادی امر اللّه از نفس جمعیت خویش نه نفر را انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولی امر اللّه مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا به اتفاق مجمع بهائیان، ص: ۴۸۶ ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا بالاتفاق یا به اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امر اللّه تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود ...». «۱» «حضرت عبد البهاء می‌فرمایند:»! «اما بیت العدل الذی جعله اللّه مصدر کل خیر و مصوناً من کل خطاء باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کل امور است و مؤسّس قوانین و

احکامی که در نصوص الهی موجود نه جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و ولی امر اللّه رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نایب و وکیلی تعیین فرماید ... این بیت عدل مصدر تشریع است و حکومت قوه تنفیذ تشریع باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریع شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنهٔ النعیم و بهشت برین شود ...» «مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد اللّه است من تجاوز عنه فهو من احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن رب المیثاق ... و آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقرر یابد همان مانند نص است و چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه‌ای از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیت عدل الیوم در بهائیان، ص: ۴۸۷ مسئله‌ای قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف ازمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل به حسب اقتضای زمان نماید زیرا نص صریح الهی نیست واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل.» «ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را دوست شمرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امری است الهی و تقیید از خواص امکانی ... پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوایف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفا پرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبایل به انوار یگانگی مبدل گردد اگر طوایف و ملل سایره جفا کنند شما وفا نمائید ظلم کنند عدل بنمائید اجتناب کنند اجتذاب کنید دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید زهر بدهند شهد ببخشید زخم بزنند مرهم بنهید هذا صفهٔ المخلصین و سمهٔ الصادقین ...». «ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجدار عادلی را خاضع گردید و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست هذه نصیحهٔ منی و فرض علیکم من عند اللّه فطوبی للعاملین ...». «تری یا الهی یبکی علیّ کل الاشیاهٔ و یفرح ببلائی ذو القربی فوعزتک یا الهی بعض الاعداء رثو علی ضری و بلائی و بکو بعض الحساد علی کربتی و غربتی و ابتلائی لانهم لم یروا منی الاکل مودهٔ و اعتناء و لم یشاهدوا من عبدک الّا الرأفهٔ و الولاء فلما رأونی خائضافی عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رقّوالی و تدمعت اعینهم بالبکاء و قالوا نشهد باللّه باننا مارئینا منه الاوفاء و عطاء والرأفهٔ الکبری و لکن الناقضین الناعقین بهائیان، ص: ۴۸۸ زادوا فی البغضاء و استبشروا بوقوعی فی المحنهٔ الکبری و شمروا علی الساق و نهزوا طربامن حصول حوادث محزنهٔ للقلوب و الارواح رب انی ادعوک بلسانی و جنانی ان لاتؤاخذهم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شقاقهم لانهم جهلاء بلهاء سفهاء لا یفرقون بین الخیر و الشر و لا یمیزون العدل و الانصاف عن الفحشاء و المنکر و الاعتساف یتبعون شهوات انفسهم و یقتدون بأنقصهم و اجهلم رب ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاثناء و اجعل جمیع المحن و الالام لعبدک الواقع فی هذه البئر الظلماؤ و خصصنی بکل بلاء و اجعلنی فدا لجمیع الاحباء فدیتهم بروحی و ذاتی و نفسی و کینونتی و هویتی و حقیقتی یا ربی الاعلی الهی الهی انی اکب بوجهی علی تراب الذل و الانکسار و ادعوک بکل تضرع و ابتهال ان تغفر لکل من اذانی بسوء و اهاننی و تبدل سیآت کل من ظلمنی بالحسنات و ترزقهم من الخیرات و تقدرلهم کل المسرات و تتقدهم من الحسرات و تقدرلهم کل الراحهٔ و رخاء و تخصهم بالعطاء و البراء انک انت المقتدر العزیز المهیمن القیوم». «حواریون حضرت روح بکلی خود را و جمیع شؤون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزه از هوی و هوس گشتند و از هر تعلقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و به هدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی

جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند فلمثل هذا فلیعمل العاملون». «الهی الهی اشهدک و انبیائک و رسلک و اولیائک و اصفیائک بأنی اتممت الحجة علی احبائک و بینت لهم کل شیء حتی یحافظوا علی دینک و الطریقة المستقیمة و شریعتک النوراء انک انت المطیع العلیم». عبد الحمید اشراق خاوری، مبلغ مشهور بهائیان می‌نویسد: «باری بعد از صعود مبارک حضرت عبد البهاء جل ثنائه بر حسب مندرجات الواح مبارکه وصایای حضرت عبد البهاء: هیکل مبارک حضرت ولی امر اللّه (شوقی) جل سلطانه شخصاً زمام امور را به دست گرفتند و در آن وقت ۲۵ سال از سن مبارک می گذشت. به تدریج شروع به تبیین آیات و تشریح مبادی روحانیه و مبادی اداری امر مبارک فرمودند دستور تشکیل محافل ملیه و لجنات ملیه را دادند و در باره تأسیس حظائر بهائیان، ص: ۴۸۹ قدس ملیه و محلیه دستورات اکیده صادر فرمودند» «۱» همچنین: «... باری هیکل مبارک حضرت شوقی ربانی در انگلستان بودند که خبر صعود حضرت عبد البهاء به ایشان رسید و این خبر وحشت اثر بی‌اندازه به هیکل مبارک اثر کرد و سلب صحت و عافیت از وجود مبارک نمود، به محض ورود به حیفا مدتی مریض بودند دکتر سلیمان رفعت که از احبای باوفا و مقیم بیروت بود به پرستاری هیکل مبارک در حیفا پرداخت و عاقبت کسالت هیکل اطهر خاتمه یافت روزی که الواح مبارکه وصایای حضرت عبد البهاء تلاوت شد و نشر گردید همه دانستند که مرجع اهل بهاء و مبین کتاب اللّه و ولی اللّه حضرت شوقی افندی هستند». «۲» ولی به تصریح «شوقی افندی»: «ناقضین میثاق نیز به مجرد انتشار کتاب وصایا و اطلاع بر مفهوم و مقصود آن سفر جلیل به مخالفت شدید برخاستند و تحت قیادت میرزا بدیع اللّه تولیت روضه مبارکه اعظم و اشرف بقاع عالم بهائی را خواستار شدند و قصد اخراج آن مقام مقدس را از ید اقتدار ولی منصوص امر اللّه نمودند ...». «۳» و به هر حال بسیاری زیربار وصیت عباس افندی که شبهات متعددی در اطراف اصالت آن زبانزد اهل خانواده بود نرفتند. عده‌ای اطراف «میرزا احمد سهراب» را گرفته، و او را به ریاست خود انتخاب کردند و فرقه «سهرابی» را مزید بر دو فرقه «ثابتی» و «ناقضی» کردند. و عده‌ای دیگر از بزرگان بهائیان، مانند: مرحومین عبد الحسین آیتی، فضل اللّه صبحی مهتدی، حسن نیکو و ... پی به بی‌اساسی بهائیت برده، ترک تبعیت و ایمان از بهائیت کرده و به دیانت اسلام بازگشتند و عده‌ای دیگر به دنبال اختلافات ژرف خانوادگی، مخالفت با عباس افندی و شوقی و ... را همچنان ادامه دادند که در نتیجه آن، بهائیان، ص: ۴۹۰ جعل مدارک کشف و خدعه‌های نهفته در پس پرده طراحان بهائیت آشکار گردید که ما ذیلا به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱- مرحوم عبدالحسین آیتی، در کتاب: «کشف الحیل»، می‌نویسد: «وقتی که ریاست بین بهاء و ازل در معرض تقسیم در می‌آید آنوقت ازل و خواهرش آن قضیه را بروز می‌دهد که در جلد اول اشاره شد راجع به اینکه میرزا بهاء دختر خود سلطان خانم را نزد عمش ازل به پیشکشی فرستاد که تصرف کند یا وقتی که میرزا آقاخان خادم اللّه سهمی از این بساط می‌طلبد و نمی‌دهند آنوقت بروز می‌دهد که آنهمه الواح و آیات خوب یا بد صحیح یا غلط از اثر قلم من و چند تن از امثال من بود نه بهاء یا وقتی که یکی دیگر اعراض کرد بروز می‌دهد که در فلان شب با عباس افندی اقوال پدر خویش را نسخ می کند برای اینکه این کمپانی مذهبی به خود و عائله‌اش تخصیص یابد آنوقت میرزا محمد علی می گوید خواهر عباس افندی شوهر قبول نکردنش مبنی بریک اساسی بود غیر از اینها که می گویند ... و چون نگارنده قرار داده‌ام اینگونه امور را بی‌پرده ذکر نکنم از آن می گذرم. و هنگامی که آقا مهدی کاشانی خادم خاص عباس و عباسیان می‌رود به میرزا محمد علی تمسک می کند در آن موقع عبد البهاء این عمل را حمل بر یک قضیه عجیبی نموده می گویند آقا مهدی را فروغیه خانم (خواهر دو مادری خود افندی) فریب داده و آقا مهدی برای اینکه یک دفعه سر خود را در دامان همشیره نهاد و ... از ما گذشت و به او روی آورد. یا وقتی که زن عبد الحمید مصری بواسطه بعضی پیش آمدها رنجور می‌شود پاره‌ای اسرار زنانه که بین او و ... خانم صبیه عبد البهاء بوده فاش می کند میرزا جلال داماد عبد البها آن زن بیچاره را آنقدر می‌زند که مجنون شده برای معالجه او را به سمت بیروت می‌فرستند. یا وقتی که ورقه علیا خواهر عباس افندی بر اثر شهادت‌های ناحقی که در حق شوقی افندی داده و او را خدا ساخته توقعاتی دارد و ادا نمی‌شود آنوقت است که یک هفته قهراً به خانه پدریش در عکا عزلت می کند و پاره‌ای از زمزمه‌های تاریخی آغاز نموده تا از شدت خوف

میرزا هادی پدر شوقی می‌رود دست و پایش را می‌بوسد و او را به منزل برگردانیده سرپوش روی کار می‌گذارد یا وقتی که سید مهدی دهجی که اعظم مبلغ حضرات بود و او را اسم اللّه خطاب کرده در حضورش بهائیان، ص: ۴۹۱ نمی‌نشستند و به قول خودش مطلع بر قضایای سریه می‌شود و به قول خود بهائیان طمع در دختر عباس افندی می‌کند و نمی‌دهند آنوقت است که خبطهای عباس افندی را روی کاغذ آورده بندهایی که بعضی از مطلعین خوانده‌اند و شاید ما هم یکی دو فقره آن را بیان کنیم می‌نویسد و منتشر می‌سازد». ۲- مرحوم عبد الحسین آیتی نوشت: «۱» «یادش بخیر صبحی بود که یکی از رفقا در خانه‌ای می‌گفت ما هر قدر به الواح و سخنان عباس افندی نظر می‌کنیم می‌بینیم همه حکایت از داشی و مشدی‌گری و لوطی بازی بوده. در هر لوح رجز می‌خواند که ما چه قسم بر عمو و برادر خود غلبه جستیم فلان خصم خود را چگونه ذلیل کردیم گاهی لاشه خود بینیش گرم شده به سلاطین طعنه می‌زد (ولی آهسته در پس اطاق) گاهی به علما طعنه می‌زند قوله: (این آخوندهای یقه چرکین چگونه می‌توانند با ما مقاومت نمایند!) گاهی از معاشقه شاهزاده خانمی که در طهران با پسر عمش میرزا علی اکبر نام نوری داشته حکایت می‌کنند که شاهزاده خانم چطور میرزا علی اکبر را به منزل خود برده بود چگونه مغضوب خانم شد؟ و خانم می‌گفت: خاک بر سرت کنند تو عوض میرزا علی اکبر نوری آمده‌ای می‌خواهی رقیب او باشی؟ و گریز می‌زد که به آقا جمال بروجردی بگوئید تو می‌خواهی هم چشمی با جمال مبارک کنی؟ گاهی می‌گفت: دولت روس برای ایران فکری دارد دولت انگلیس هم فکری دارد ما هم فکری داریم و به این حرف‌های بی‌مغز مشدیانه سر گوسفندان خود را می‌بست و آنها هم تصور می‌کردند که واقعاً او یک فکر اساسی کرده و فرداست که مثلًا امور ایران به تعالیم خود منقلب خواهد کرد و در سایه‌ی مراحم خود ایران را بهشت برین خواهد ساخت (چنانکه گفته است) ولی ما هر قدر در حال و مقال او دقت کردیم جز خیک پر از باد که چون روزنی به همرساند آن هیکل به آن عظمت پوست خشکیده خواهد شد چیزی دیگر ندیدیم. و حتی از سخنان اخلاقی او هم جز لفظ و هیاهوی بهائیان، ص: ۴۹۲ بی‌حقیقت اثری نیافتیم». «۱» ۳- مرحوم عبد الحسین آیتی می‌نویسد: «در بادکوبه سخنان غریبی راجع به زن استاد آقا بالا که خوشگل بوده و عبد البهاء در او طمع کرده و او را در مراجعت از عکا از امر بهائی برگشته استماع کردم و عجب در این است که یک نفر نیمچه مبلغ بهائی این را حکایت کرد، دشنام به آن زن می‌داد که چرا بازگو کرده است.» «۲» ۴- مرحوم حسن نیکو در کتاب: «فلسفه‌ی نیکو» می‌نویسد: «و همچنین یکی دیگر از بهائی زادگان مقیم عشق آباد که فعلًا در طهران است یک روز نزدم آمد و فحش زیادی به میرزا و میرزا عباس داد از آنجائی که نگارنده رذالت اخلاقی و شتحیه و فحش را ولو به هر کس غیر جائز و مستحسن نمی‌دانم نخست وی را از فحاشی ممانعت نموده پرسیدم این فحاشی چیست؟ گفت: برای آنکه به دروغ آمدند و مردم را فریب داده‌اند و باعث سفک دماء بعضی مردم بیچاره شدند و جمعی بی‌گناه را از قبیل آباء من و غیر مرا به محنت و ذلت و بدبختی دچار کردند و اکنون نیز نواده آنها مردم را رها نمی‌کنند و چون زالو خونشان را می‌مکند. گفتم چه باعث شد که تو به هوش آمدی و از طریقه آبائی خود که طریقه بهائی بود برگشتی؟ گفت چند لوح از عبد البهاء (میرزا عباس) خواندم که صریحاً وعده داده بود که من به عشق آباد می‌آیم و آمدنم در مشرق الاذکار عشق آباد حتمی است و بدین جهت بهائیان عشق آباد مانند من یقین داشتند که عبد البهاء به عشق آباد می‌آید چرا که نص صریح او را امر محتوم و وعده‌ی غیر مکذوب می‌دانستند موقعی که خبر فوت عبد البهاء به عشق آباد رسید من به هوش آمدم و ترک آن طریقه را چنان گفتم که اکنون می‌بینی». «۳»

ب: ولی امری منقطع

آنچه مسلم است، شوقی افندی قبل از مرگ عباس افندی، در لندن بسر می‌برده و در «دار الفنون بالیول اکسفورد» مشغول تحصیل بوده است. «۱» و پس از آگاهی از مرگ پدر بزرگش، از لندن به عکا بازگشته است و در حالی که هنوز ۲۵ سال از عمرش نگذشته بود، به جانشینی عباس افندی، منصوب گردید و به جای آنکه به رتق و فتق امر مبادرت ورزد، کارهای بهائیان را به عهده

عمه ضیائیه خانم، به نام «ورقه علیا» سپرده، و خود ترک فلسطین نمود. چنانچه ورقه علیا: «در دستخطهای خود به این مسئله اشاره فرموده‌اند و بیان مزبور در رساله ایام تسعه مندرج است». «۲» در حاشیه این احوال، موقعیت و شخصیت شوقی در دوران قبل از انتصاب، از مخازن حافظه‌ها خارج گردید، و جوانی پر عیش و نوش شوقی را به یاد «اغصان» و «افنان» آورد. ۱- مرحوم عبد الحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل» می‌نویسد: «از فاضل مازندرانی مبلغ مقتدر بهائی پرسیدند که آیا شوقی افندی را در چه پایه و مقام می‌بینند؟ جواب داد: کسانی که به مقامی رسیده‌اند به حکم تجربه و تاریخ تمامشان پرورده مهد رنج و زحمت بوده‌اند و هر کدام در عصر خود بلاهائی را تحمل نموده‌اند حتی خود عبد البهاء هم تا همین درجه که موفق گردید برای آن زحماتی بود که در اوایل کار متحمل شد اما این جوان (شوقی) از ابتدای بلوغ کاری که بلد شده است گره زدن کروات و بند انداختن به صورت پودر و ماتیک مالیدن و رقص کردن و غیره و بالاخره نه رنجی برده است و نه حاضر است که یک دقیقه عیش خود را فدای مردم خویش نماید لهذا مسلماً به جائی نخواهد رسید و ساخته‌های پدران خود را خراب خواهد ساخت و در وصیت افندی هم شبهه است وقتی این را شنیدم که آن فاضل محترم فرموده است یادم آمد از بهائیان، ص: ۴۹۴ اینکه در لندن به‌من گفتند: شوقی که در اینجادرس می‌خواند یک‌روز پولی از ایران رسیده بود و او بایست از بانک بگیرد و به عباس افندی برساند وقتی که دسته‌ی پوندهای انگلیسی را گرفت یک نظری به او کرده آهی کشید که‌های عجب پول‌های بی‌زحمتی است کی باشد که اینها به دست خودم بیاید یکی از رفقایش پرسید که آنوقت چه خواهی کرد؟ گفت یک دقیقه در شرق نمی‌مانم و به حرف‌های مزخرف دین و دین سازی و مهملات احباب اعتنا نکرده همه اوقاتم را در شهرهای آزاد اروپا می گذرانم و داد دل را از عیش و خوشی می گیرم. مگر نه پنجاه سال از همین پنج هزار نفری که هم بابی‌زاده‌اند و چاره‌ای جز این ندارند که ما را برای خود و خود را برای ما نگهدارند سالی پنجاه هزار تومان پول وصول شده، هر نفری در سال ده تومان بدهند پنجاه هزار تومان می‌شود اگر ده نفر نمی‌دهند ده نفر دیگر بیست تومان می‌دهند چگونه می‌شود چنین دکانی را که بی‌سرمایه نفعش معلوم است مبدل به مغازه کرد که نفعش نامعلوم است بالاخره او را راضی کردند براینکه خدا با خدازاده باشد ولی او گویا به این شرط قبول کرده که مانع عیش و نوش او نشوند تا سالی نه ماه برود و در شهرهای خوش هوا و آزاد اروپا به عیش بپردارد و پدر و مادر و عمه و خاله‌اش هر نوع می‌دانند سر مریدان را ببندند و پولشان گرفته و بریششان بخندند و سالی سه ماه در زمستان که هوای حیفا خوب است بماند و خداگری کند. بالجمله با این شرط آقازاده زیر بار رفت و اینک شش سال است که کاملًا مواد این قرار داد در موقع اجرای گذارده شده است». «۱» ۲- مرحوم حسن نیکو به قسمت دیگری از این خاطرات در کتاب «فلسفه نیکو» اشاره می کند: «تا اینکه روزگار قسمتم کرد و در حیفا رفتم شوقی افندی و داماد آن سرکار آقا (میرزا عباس) را دیدم و هر چه باید بفهمم فهمیدم. اوّلًا تا چند روز نمی‌دانستند من کی هستم و چه کاره‌ام به گمان آنکه بهائی لات لوتی هستم با اینکه می‌دانستند شهیدزاده‌ام اعتنا و احترامی بمن نگذاردند وقتی پی بردند که من تاجر معتبر پول‌داری هستم محترم شدم و مورد احترام و نوازش واقع شدم بالاخره بهائیان، ص: ۴۹۵ فلانی هیچ عاطفه انسانیت در مرکز امر ندیدم چه که پدران ما و زن‌های بیوه‌ی یزد نظر به تضییقات سابق عکا که اینها در چه مضیقه‌ای بوده‌اند برای آنها پول می‌فرستاده‌اند اکنون هم به همان عادت ده‌شاهی ده‌شاهی جمع می کنند و از خوراک ضروریه خود می‌دزدند و به حیفا می‌فرستند تا آنها عیش و نوش کنند و دارای پارک اتومبیل و اصطبل و عمارات و اشیاء نفیسه شوند و دخترانشان را به اروپا برای تحصیل و عشرت بفرستند اما همان زن‌های بیوه‌ی بدبخت یزد قادر نشوند طفل خود را به یک مدرسه ابتدایی سه کلاسه یا به دبستانی بفرستند که سوادار شوند اگر اینها روحانیت و مروت می‌داشتند یا یک ذره ترحم و انسانیت به مشامشان می‌رسید چنین پولی را چگونه قبول می کردند آن بیچاره بدبخت کور کورانه و بی‌خبرانه می‌دهد این بی‌انصاف که خود مطلع است این پولها چه قسم جمع می‌شود چگونه می گیرد؟!». «۱» با چنین سوابقی، شوقی توانست به کمک پدر و مادر و ورقه‌ی علیا، و بعدها با مساعدت همسر امریکائیش به نام «ماری ماکسول» «۲» طرح تشکیلات بهائیت را به صورت احزاب متداول اروپا و امریکا پایه ریزی کند «۳» و

به کمک و مساعدت سیاسی بهائیان، ص: ۴۹۶ صهیونیسم، در قلع و قمع مخالفان خود در سرزمین فلسطین (اسرائیل فعلی) توفیقاتی بدست آورد. شوقی این توفیقات به دست آمده را با ارسال نامه‌ها و تلگرافی به اطلاع بهائیان ایران که غالباً به هواداری «شوقی» باقی مانده بودند، رساند. ذیلًا به چند نمونه از اسناد مذکور اشاره می‌کنیم، تا از لابلای آن به اعمال ناپسند خانواده اغصان- افنان، در زمان شوقی پی‌برده شود: ۱- «ترجمه تلگراف شوقی افندی مورخ ۵ آوریل سال ۱۹۵۲ که خطاب به محفل مقدس روحانی ملی بهائیان امریکا صادر شده است»: «به محافل ملیه اطلاع دهید که قهر و غضب الهی که در این سالیان اخیر سریعاً متتابعاً متوجه دو پسر و برادر و خواهر زن ناقض اکبر عهد و میثاق حضرت بهاء اللّه گردیده بود حال نیز افنان پسر دوم سید علی محور دسائس و حلقه اتصال میان ناقضین قدیم و جدید را به دیار عدم فرستاد تنها مرور زمان آشکار خواهد ساخت که این جرثومه نقض تا چه اندازه در طی بیست سال مایه فتنه و فساد در عائله حضرت عبد البهاء بوده است. این ناقض عهد و میثاق کسی است که اسمش با لکه‌های ننگین ذیل در تاریخ ثبت خواهد شد مادر بزرگش یعنی حرم حضرت بهاء اللّه بلافاصله پس از صعود به ناقضین عهد پیوست و پدر و مادرش نیز جداً به معاونت مشار الیها قیام کردند و پدرش علناً حضرت عبد البهاء را مستوجب قتل دانست و در همراهی حرم مبارک حضرت اعلی به ارض اقدس به وعده خود وفا نکرد و این خلف وعده منجر به صعود حرم گردید و کراراً مرکز میثاق وی را بزرگترین خصم خویش شمرد و برادر ارشدش متعامداً با اظهارات خلاف حقیقت به مدافعین بیت اعظم بغداد اهانت وارد آورد و خواهر زنش به هواخواهی اعدای مشهود امر برخاسته است و برادرانش به معاونت او قیام کرده و حضرت عبد البهاء را در مورد مرض مهلکی که دامنگیر مادرشان شده بود متهم ساختند و برای تلافی اولا به وسیله ازدواج موفق گردید خواهر ارشد مرا به طرف خود جلب و در نتیجه راه را برای ازدواج برادرانش با دو نوه دیگر حضرت عبد البهاء هموار نماید و درنظر داشت که وسیله‌ی چهارمین ازدواج را بین دخترش با نواده حضرت عبد البهاء بهائیان، ص: ۴۹۷ فراهم نماید و به این وسیله سه شاخه از عائله‌ی حضرت عبد البهاء را در این وصلت‌های ننگین وارد کند و متجاوز از بیست سال کوشید تا با کمک دشمنان دیرین امر در ایران و جامعه‌های مسلمان عرب و سران قوم و اولیای امور در ارض اقدس مقام مرکز امر را متزلزل سازد و قرار بود به عنوان شاهد اصلی از طرف دختر بدیع اللّه در جلسه‌ی محاکمه‌ای که اخیراً تشکیل گردید شرکت نموده و علیه اختیاراتی که به موجب الواح وصایای حضرت عبد البهاء به ولی امر اللّه تفویض گردیده اعتراض کند». امضای مبارک شوقی «۱» ۲- صورت تلگراف شوقی افندی که به محفل ملی بهائیان ایران در پنجم نوامبر ۱۹۵۰ صادر شده است:. IHGOHSREHTAF SUOIDIOREP. RIEHT EMAN DETALCOSSA NOILLEBER SREVAEB DRADNATS SUOIROTON ASUM AOHS SWEHPEN SIR ,SRTAED SHTNOM EFIF TSAL NIHTIW DESSENTIW GNIVAH REDRO DETNIOPPA YLENIOIF ENIMREDNU STROFFE SSELTIURF SSELESAEC SRAEY YTXIS RETFA DEHSIREP YLEARESIM TNANEVOC ENIVID REKAERBHCRAT NANETUEILFEIHC EHTORB HALLUIDAB مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «بدیع اللّه برادر و ظهیر ناقض اکبر پس از آنکه شصت سال متمادیاً برای تخریب بنیان نظم الهی تلاش بیهوده نمود به کمال ذلت درگذشت و در پنج ماه اخیر حیاتش مرگ شعاع و موسی برادرزاده‌های خود را که بزرگترین علمداران نقض و شقاق پدر خائنشان بودند به چشم مشاهده نمود «شوقی» «۲» . بهائیان، ص: ۴۹۸ eht detuceserep(sah)hcihw tnemnrevog(eht fo)evitatneserper(eht htiw)flesmih gnitaitargni retfa nruter sih ;seegufer barAhtiw hgilf suoinimongi sih ;aisreP(htiw)ecnednopserroc evisrevbussih(fo)edaced tsal(gnirud)noitacifisnetni ;lemraC tnuoM(ot)(ahaB -l'udbA fo)rehtorb(dna)rehtom(eht fo)sniamer(eht fo)reisnart(eht)tneverp ot truoC melsoM(eht ot)laeppa(dna)seitirohtua hsitirB(eht ot)noita tneserpersim sih

;enirhS(eht fo)pihs naidotsuc sih ezingocer(ot)seitirohtua(eht ot)laeppa(sih dna)bmoT s'hll'u'ahaB(fo)syek(eht fo)eruzies sih ;ahaB -l'udbA ' ub noislupxe -er(sih ot)gnidael ,seugirtni tneuqesbus(dna)ecnatneper eslaf sih ;noitcurtsed sti(ot)seitirohtua(eht)eticni(dna)noitcere sti(htiw)eretretni ,erhclupes s'baB(ehtfo)etis(eht fo)esahcrup(eht)tneverp(ot)sgnimehcs sih ;seimenes'retsaM(eht fo)yrebirb rof noisnaM ijhaB(eht fo)trap(fo)elas sih ;ahaB -l'ubA '(fo)noitarecracni esopmier(ot)natluS(eht)gnicudni(ta)stroffe laitini sih :etatS hsiweJ(eht fo)tnemhsilbatse(eht)ecnis htiaF(eht fo)ymene lanoitidart(eht fo)evitatneserper(eht htiw)ecnailla sih ;rotatiga lacitilop(a)sa rethguad(siH fo)tnemnosirpmi(eht)gnivlovni etadnaM hsitirB(eht)gnirudesuaC barA(eht htiw)noitacifitnedi sih ;eniger hsikruT(eht)rednudimaH ludbA(ot)snoit atneserpersim sih ;ytrap suoilleber(ehtfo)redael sa retal ,tnanevoC(eht fo)rekaerb -hcra(fo)ecilpmoccafeihc sa sedaced xis(rof)snoitanihcam sseltneler s'halluidaB :gniwollof(eht بهائیان، ص: ۴۹۹)ezisahpmE .egassem ezicilbup evorppA "۱۹۵۰ ,۱۱ rebmevoN ,ettemliW ,i'ahaB IHGOHS ".seilbmessA lanoitaN lla(ot)sagassem htob fo txet timsnarT .eman sti(ot.)stnemwodne lanoitanretni(fo)refsnart(eht)(dna)ylbmessA lanoitaN naciremA(eht fo)hcnarb(enitselaP eht fo)noitaroprocni(eht)tsniaga thguof ylsuorogiv ohW ,htiaF(eht fo)retneC dlrow(eht fo)ymene elatbuoder(eht)dna ilA dammahuM(fo)nos dnoces(eht),asuM fo dna ;ahaB -l'udbA fo redrum(eht)nopu gnitnuoc eno sa lliw s'retsaM eht)ni decnuoned(saw ohw)dna halluryahK(htiw)secrof nioJ(ot)aciremA(ot)mih yb dehctapsed(saw ohw),ilA dammahum(fo)nos tsedlo(eht)halluauhS fo noisseccus dipar ni shtaed(eht)gnissentiw retfa ,htaed sih gnitatipicerp reerac suomafnisih(fo)yad tsal(eht)gninekrad ynoga(eht);yrutnec(a)revo htiaF مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: «انتشار تلگراف تصویب می‌گردد مراتب ذیل را به عموم خاطر نشان نمائید: دسایس بدیع اللّه بزرگترین همدست ناقض عبد الهی مدت شصت سال بلا انقطاع ادامه داشت و بعداً سردسته گروه ناقضین گردید. در دوره حکومت عثمانی نزد عبد الحمید به القاء شبهات پرداخت در زمان قیمومت انگلیس بر فلسطین در سلک طرفداران عرب در آمد و در نتیجه دخترش به جرم تحریکات سیاسی محبوس گردید و پس از تشکیل دولت یهود با نماینده خصم دیرین امر اللّه متحد شد و با مساعی مقدماتی خود سلطان را وادار به تجدید سجن حضرت عبد البهاء نمود و برای رشوه‌دادن به اعضای مرکز میثاق قسمتی از قصر بهجی را فروخت، برای ممانعت از ابتیاع اراضی مقام اعلی به انواع دسایس متشبث شد و در ساختمان آن اخلال نمود و اولیای امور را به تخریب آن تحریک کرد. توبه مزورانه و دسایس بعدی او سبب شد که حضرت عبد البهاء مجدداً او را طرد نمایند. کلیدهای روضه مبارکه حضرت بهاء اللّه را غصب و به اولیای امور متوسل بهائیان، ص: ۵۰۰ شد که تولیت او را به رسمیت بشناسند و برای جلوگیری از انتقال دمسین امّ حضرت عبد البهاء و غصن اطهر به کوه کرمل به محکمه اسلامی شکایت نمود و نزد اولیای امور بریتانیا قضیه را بر خلاف حقیقت جلوه داد و در ظرف ده سال اخیر در ارسال اوراق ناریه به ایران بیش از پیش بکوشید. به آوارگان عرب بپیوست و به کمال ذلت فرار اختیار کرد و پس از جلب نظر نماینده حکومتی که بیش از یک قرن سبب ایذاء و اذیت امر اللّه گشته بود به ارض اقدس مراجعت نمود و بعد

از آنکه فوت شعاع اللّه پسر ارشد و موسی پسر دیگر میرزا محمد علی را متوالیاً به چشم خود دید ایام اخیر حیات شوم خود را در بستر بیماری به پایان رسانید شعاع اللّه کسی بود که به دستور بدیع اللّه برای همکاری با خیر اللّه به امریکا رفت و به نص الواح وصایا در صدد قتل امر اللّه بود که باکمال قوا از تسجیل شعبه‌ی محفل ملی امریکا در فلسطین و انتقال موقوفات بین المللی بهائی به اسم آن شعبه جلوگیری کرد. متن دو تلگراف را به کلیه محافل روحانیه‌ی ملیه ابلاغ نمائید. (شوقی) «۱» ۴- صورت تلگراف شوقی افندی، ۱۹ دسامبر ۱۹۴۹ م- که به محفل ملی بهائیان ایران مخابره شده است:. SRETSIS YB SEGAIRRAM EVISSECCUS RUOF GNIWOLLOF ECNAILLA LUFECARGSID SIHT POTS EPORUE LRIG NAITSIRHC NROBWOL HTIW SECNATSMUCRIC ERUCSBO REDNU EGAIRRAM HGUORHT FLESMIH DENAEMED REHTRUF YLTNECER NOLTISOP SNALDRAUG ENIMREDNU STROFFE DNA KNAL YLOH SREKAERB TNANEVOC HTLW NOITALCOSSA YB DEWOLLOF SRAEY DOIREP REVO TCUDNOC ELBARUONOHSID HCUORHTDESABA YDAERLA HALLUIDAB RO ILA DAMMAHUM YLIMAF. بهائیان، ص: ۵۰۱ NIESSUH REHTORB SSELHTLAF GNIGNOLEB REHTEHW SREKAERB TNANEVOC DLO YB DETCARTNOC SEGAIRRAM HTIW DETAICOSSA YNA NAHT RETAERG YMAFNI HTIW MEHT SDNARB ROTATIGA LACITILOP SUOIROTON RETHGUAD DNA YMENE SIH SA AHAB -LUDBA YB YLEDTAEPER DECNU ONEDREKAERB TNANEVOC SNOS EERHT HTIW SNISUOC . مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: حسین برادر بی‌ایمان که در طی سال‌های متمادی به عمل ننگینش خود را خوار و خفیف نمود و سپس به ناقضین ارض اقدس پیوست و در تضییع مقام ولی امر اللّه همت بگماشت اخیراً به وضعی مبهم با یک دختر پست مسیحی در اروپا ازدواج و خود را بیش از پیش مفتضح نمود. این وصلت تفضیح و چهار ازدواج متوالی قبلی خواهران و خاله‌زادگان با سه پسر ناقض عهد که حضرت عبد البهاء او را کراراً دشمن خود می‌خواندند و دختر شخص آشوب طلب سیاسی معروف به مراتب ننگین‌تر از ازدواج‌هائی است که در خانواده‌های محمد علی و بدیع اللّه ناقضین سابق به وقوع پیوسته است». «۱» محفل روحانی بهائیان ایران ذیل تلگراف مذکور تفسیری در خصوص اختلاف خانوادگی اغصان و افنان نگاشته است که جهت استحضار پژوهندگان آنرا ذیلا به عرض می‌رسانیم: «خروج منتسبین و متعلقین بی‌وفا از ظل ظلیل مولای توانا ارواحنالوحده الفداه و انحراف آنان از نصوص مبارکه الواح وصایای حضرت عبد البهاء جل ثنائه عیناً مانند انحراف منسوبان و نزدیکان و بستگان حضرت مولی الوری از کتاب عهد جمال اقدس ابهی عز اسمه الاعلی است که در این مقام تاریخ نفس خود را اعاده نموده و حوادث بهائیان، ص: ۵۰۲ مؤلمه ایام گذشته مجدداً تکرار یافته است همان طور که بعد از صعود جمال اقدس ابهی ناقضین میثاق و ناکثین عهد نیز آفاق به جمیع قواکمر به مخالفت با مرکز عهد اتم اوتی بسته از هیچ دشمنی و خصومت فروگذار ننمودند بعد از صعود حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرسمه الاطهرفداء نیز ناکثین پرکین و شکنندگان پیمان حضرت رب العالمین به نهایت همت به مخالفت و ضدیت با مراکز امر برخاسته قلماً و لساناً فعلًا و عملًا تیشه به ریشه امر اللّه زده و به زعم باطل خود به تخریب کاخ رفیع و قصر مشید نظم بدیع جهان آرای الهی که اعظم و اشرف و اول رکن رکین آن ولایت امر اللّه است پرداختند. مشیت الهیه در جمیع ادوار و بالاخص درین دور مبارک برین قرار گرفته است که نسبت و قرابت صوری به هیچ وجه من الوجوه مناط اعتبار قرار نگیرد بلکه میزان تقرب به ساحت قدس الهی اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و ثبوت و رسوخ برعهد میثاق نیز آفاق باشد. حضرت عبد البهاء جل ذکره و ثنائه درین مقام به این بیانات مقدسه علیا ناطق قوله الاحلی. ۱- لطافت اخلاق چون موافقت با شرف اعراق نماید نسبت حقیقی گردد و سرّ (الولد سرّابیه) ظاهر شود و اگر معاذ اللّه اخلاق مخالفت اعراق گردد نسبت مجازی باشد و منقطع شود و «انه لیس من اهلک» تحقق یابد.

۲- ملاحظه نمائید که باغبان الهی شاخه خشک و یا ضعیف را از شجره طیبه قطع می‌نماید و شاخ درخت دیگر را به این شجره پیوند می‌نماید هم فصل می‌کند و هم وصل می‌کند این است که حضرت مسیح می‌فرماید که از جمیع آفاق می‌آیند و داخل در ملکوت می‌شوند و ابناء ملکوت از ملکوت خارج می‌شوند نوه نوح کنعان در نزد نوح مردود بود و دیگران مقبول برادران جمال مبارک از جمال مبارک منفصل شدند و ابداً جمال مبارک با آنها ملاقات نمی‌فرمودند و هذا فراق بینی و بینکم می‌فرمودند. ۳- این نص انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول ننمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند به همچنین بهائیان، ص: ۵۰۳ قرة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن به خدا شد و منجذب به نفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابداً به آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و می‌گفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو ابداً پسر من نیستند و بیزارم. انتهی. پس به موجب بیانات صریحه واضحه فوق چون حسین بی‌حقیقت و بی‌ایمان اخلاقش مخالفت شرف اعراق است و اعمال و افعالش مباین با تعالیم مقدسه و نصوص مبارکه و علاوه بر این به جمیع قوا به تنزیل و تضییع مقام مبارک حضرت ولی امر اللّه ارواحنا فداه مشغول و با ناقضین میثاق مألوف نسبتش از امر اللّه منقطع و از جامعه پیروان امر حضرت بهاء اللّه منفصل و از شجره طیبه ساقط و به درکات ذلت و هوان و وبال و خسران واصل و درردیف ناقضان و دشمنان از رب منان واقع گردیده است. حضرت عبد البهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فدا راجع به اهمیت عهد و میثاق الهی در این کور بدیع می‌فرمایند قوله عزبیانه. ۱- حال به شکرانه‌ی این الطاف باید به خدمت حضرت بدیع الاوصاف پرداخت و بر ثبوت بر میثاق قیام نمود تا وحدت بهائی محفوظ و مصون ماند ملاحظه کنید به هیچ قوه‌ای ممکن است وحدت بهائی را محافظه کردن مگر به قوه میثاق اگر دانی تهاون و فتوری حاصل گردد شبهات به تمام قوت به قلوب خطور نماید و مذاهب مختلفه ظهور کند و امر اللّه بکلی محو و نابود شود قوه میثاق است که آفاق را به اهتزاز آورده زیرا در جسم امکان عرق شریان است که نابض است و قابض و کافل جمیع امور ضابط امور جمهور و قوه ارتباطیه در میان عموم .... ۲- ..... ۳- ناقضین آبروی خویش را می‌برند و تیشه بر ریشه خود می‌زنند مغرور به چند نفس چاپلوس که در نهایت تملق‌اند که از شدت تملق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل می‌نمایند لکن این عاقبت ندارد سراب است نه آب کف است نه دریا مه است نه ابر مجاز است نه حقیقت عن قریب خواهید دید. ۴- به جمیع الواح مبارک بهاء اللّه چه از آیات و چه از مناجات ملاحظه کنید که البته بهائیان، ص: ۵۰۴ در هزار موقع مناجات فرمودند که خدایا ناقضین میثاق را معدوم کن و مخالفین به عهد را مغلوب نما و هر نفسی که نقض عهد و میثاق نماید مردود حق است و هر نفسی که ثابت عهد و میثاق است مقبول درگاه احدیت و از این قبیل آیات و مناجات بسیار مراجعت نمائید خواهید یافت باری شما ابداً ملول نشوید آنچه نقض بیشتر دیدید بر ثبات و استقامت بیشتر بیفزائید و یقین کنید که جند الهی غالب است زیرا مؤید به نصرت ملکوت ابهی در جمیع آفاق علم اهل ثبوت و استقامت بلند است و علم نقض ملکوتی. ۵- در جمیع مواقع ثابتین بر میثاق مظفر بودند و ناقضین مغلوب و مردود و منحوس. ۶- انسان باید با نفوسی که بر عهد و میثاق ثابتند معاشرت نماید و با ابرار الفت کند زیرا قرین سوء سبب می‌شود که سوء اخلاق سرایت می‌نماید نظیر مرض جذام که ممکن نیست انسان با مجذوم الفت و معاشرت نماید و مرض جذام سرایت نکند این به جهت حفظ و صیانت است. باری مقصود این است که عبد البهاء بی‌نهایت مهربان است ولی مرض مرض جذام است چه کند همچنان که در امراض جسمانی باید معاشرت و سرایت را منع کرد و قوانین حفظ الصحّه را مجری داشت زیرا امراض ساریه‌ی جسمانی بنیان بشر را بر اندازد به همچنین باید نفوس مبارکه را از روائح کریهه و امراض مهلکه‌ی روحانی محافظه و صیانت کرد والانقض نظیر مرض طاعون سرایت می‌کند و کل هلاک می‌شوند. الحمد للّه یاران عزیز ایران همواره بر عهد و میثاق الهی ثابت و از ناقضین و ناکثین مجتنب و محترز بوده و هستند و اعتنائی به این نفوس واهیه‌ی سافله که اقدامات و عملیاتشان چون سعی و تلاش و مقاومت پشه‌ی بینوا در مقابل صرصر شدید القوی است ندارند و به خوبی می‌دانند

که دریای مواج امر اللّه عاقبت این خس و خاشاک و کف‌های زائد را به کنار خواهد انداخت و جز خسران و وبال دنیوی و اخروی چیزی دیگر نصیب دشمنان امر نخواهد گردید». «۱»

۱/ ب: نقض نص، کشف خدایع

شوقی افندی، در برابر وصیت‌نامه‌ی عباس افندی، تنها برخوردار از نعمت جانشینی نبود، بلکه مسئولیت داشت «بیت العدل» بهائیان را احداث و جانشینی پس از خود را به عنوان «ولی امر اللّه» انتخاب کند. تا تفرقه‌ای که عباس افندی از آن گریزان بود، جامه عمل نپوشد. ولی سرنوشت شوقی، از این ویژگی تمامی مدعیان بابیت و بهائیت که «نقض» نص است، بی‌بهره ماند. این بار، تحقق چنین نقضی مستقیماً به دست شوقی صورت نگرفت، واجل چنین فرصتی را به شوقی نداد. معذالک در چگونگی نتیجه‌ی کار نقشی نداشت، نص‌ها نقض گردید و زمینه برای کشف خدعه‌های دوران شوقی و سازمان بهائیت فراهم آمد. عباس افندی در الواح وصایا، نسبت به جانشینان پس از شوقی و ولایت امری در نسل شوقی، تأکید کرده بود: ۱- «من بعده بکراً بعد بکر، یعنی در سلاسله او (شوقی) و فرع مقدس و ولی امر اللّه و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود ...». و قبلًا نیز در کتاب: «مفاوضات» تصریح کرده بود: «در هر دوری اوصیا واصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند. و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند. و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. ولکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع». «۱» ولی چنانچه تمامی آثار بهائیت متفق القولند: شوقی افندی، مقطوع النسل بود، و از سلاله او فرزندی ظاهر نگردید، و پس از او برای بهائیانی که مطیع او بودند، و به اطاعت بیت العدل، حفظ منافع کردند، ولی امر پس از شوقی انتصاب و انتخاب نگردید. ۲- «قبلًا میرزا حسینعلی در «الواح وصایا» تشکیل هیئتی دائمه که قائم بر خدمات امر اللّه و مساعده حضرت ولی امر اللّه باشند تعیین فرمایند و این نفوس به همان لقب بهائیان، ص: ۵۰۶ تسمیه گردیده‌اند چنانچه می‌فرماید: ای یاران ایادی امر اللّه را باید ولی امر اللّه تسمیه و تعیین کند ... و وظیفه ایادی امر اللّه نشر نفحات اللّه و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره‌ی ولی امر اللّه است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفحات اللّه و هدایت من علی الارض بگمارند زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد». «۱» براین اساس است که عباس افندی، از جمله وصایای خود را به مسئله مذکور اختصاص داده و می‌نویسد: «ای احبای الهی باید ولی امر اللّه در زمان حیات خویش، من هو بعده را تعیین نماید، تا بعد ازصعودش اختلاف حاصل نگردد. و مشخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی، علم و فضل و کمال باشد. لهذا اگر ولد بکر ولی امر اللّه مظهر الولد سرابیه نباشد. یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید». ولی «شوقی» در مقام «ولی امر اللّه» و در زمان حیات خود: «من هو بعده را تعیین» ننمود. و مرگ نابهنگامش فرصت انتخاب ولی امری دیگر را به او نداد. در حالی که بهائیان می‌دانند که عدم تحقق چنین وصیتی، مربوط به سهل انگاری شوقی در زمان حیاتش می‌باشد. ۳- «ولی امر اللّه» رئیس مقدس این مجلس و مصدر اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود، نایب و وکیلی تعیین فرماید .... در حالی که غالب بهائیان ایران که با اعتقاد! به عباس افندی و ولی امر اللهی شوقی به «بیت العدل» اعظم در عکا، گرویدند، بیت العدلی را بر خلاف نص صریح الواح وصایای عباس افندی تأسیس نمودند که فاقد «ولی امر اللّه» است. و از این روی خلاف راه عباس افندی نسبت به «رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز» بی‌اعتنائی بهائیان، ص: ۵۰۷ کردند! در حالی که پس از مرگ شوقی افندی، «میسن ریمی» از نزدیکان و صاحبان قدرت در عکا، مرکز بهائیان، مدعی مقام ولی امر اللهی بنا به نص صریح وصایای عباس افندی گردید. و با هواداران «بیت العدل» که غالب بهائیان ایران به خاطر حفظ منافع خود، به آن تن داده بودند، علم مخالفت برافراشت. فرقه ریمی را در بهائیت بوجود آورد. از سوی دیگر

فردی به نـام «جمشـید معـانی» از اهـالی خراسان، دیپلمه متوسط از دبیرسـتان البرز تهران، مـدعی ظهور جدیـد و ریاست امور بهائیان گردیـد و الواحی به سبک الواح حسینعلی میرزا و عباس افنـدی نگاشـته، خود را «سـماء اللّه» نامید. «سـمائی» در ایران و اندونزی و پاکسـتان بعضـی از بهائیـان را مریـد خود کرده، غـائله «سـمائی- ها» را در میان بهائیان به راه انـداخته، منازعه جدیـدی بر علیه «بیت العـدل» ولی امر اللهی آغـاز نمودنـد و در اثر همین منازعات، حقایق سیاسـی پشت پرده سازمان بهائیت در اسـرائیل بر ملا گردیـد و نقش سیاسـی شوقی افنـدی را در خـدمت به تحکیم موقعیت اسـرائیل و امریکـا، از یـک سوی و از سوی دیگر تسـلط زعمای بهائی عکا- اسـرائیل، و ایران را پس از مرگ شوقی، بر اموال بهائیان، ادامه راه موقعیت سیاسـی خاص که توسط شوقی پی‌ریزی شده بود، بر ملا کردند. که در مبحث: «رابطه سیاسی بهائیان و بنیادهای اقتصادی آنان» مورد بررسی قرار خواهیم داد.

کتاب دوم: بیگانگی سیاسی

فصل اول: خشونت و فتنه

الف: فاجعه مازندران

انتقـال علی محمـد شـیرازی به مـاکو و چهریق، و پراکنـدگی بابیان، و زمینه سازی‌ها و تحریکات منوچهرخان معتمـد الـدوله «۱» به منظور به وجود آوردن آشوب و اغتشـاش برای تضـعیف حاجی میرزا آقاسـی صـدر اعظم، مقـدمات جرأت وجسارت بابیان را برای رهائی بخشـیدن علی محمد شیرازی و تصاحب قدرت، بیش از پیش آماده و گسترش داد. چنین موقعیتی برای بابیان، زمانی به وقوع پیوسته بود که محیط سیاسی و اجتماعی ایران، بیش از هر زمان دیگر، آشفته و مردمانش پریشان خاطر بودند. از یک سوی، بیماری مزمن شاه و انعکاس اضـطراب و تزلزل شـئون سـلطنت وی، بر اثر منازعات و دعاوی خانواده قاجار، بر سـر تخت و تاج قاجاریه، آن هم در میان مردم کوچه و بازار و از سوی دیگر، رواج عـدم اطاعت وزراء وقت از صـدر اعظم سـست عنصـر و تعهـد آنها در ایجاد مشـکلات و کار شـکنی در امر اصـلاحات، و کوشـش برای تصاحب مقام صدر اعظمی، زمینه‌های عدم ثبات سیاسـی و اجتماعی را موجب گردیـد. که در نتیجه بهائیان، ص: ۵۱۲ سـبب شد. - حکامی نادان به دقائق قوانین و تدابیر امور ملت، بر ملت حاکم شوند و آگاهان راسخ، خانه نشـین و محجور. قیام و عصـیان مردم افغان، و حمایت انگلستان از تجزیه مناطق افغان نشین، که پس از دو سال جنگ با نیروهای اعزامی ایران، و لشکر ۶۰ هزار نفری در اثر تهدیدهای انگلستان در مناطق ساحلی خلیج فارس پراکنده و بازگشت نمـود همه و همه دست به دست هم داده، حیطه نفوذ سـفارت‌خانه‌های روس و انگلیس و فرانسه را دو چنـدان و موقعیت آنهـا را در رتـق و فتق امور سیاسـی مملکت بیش از بیش تحکیم می‌بخشـید. «۱» فوت محمـد شاه قاجار در ۱۲۶۴ ه. ش، و آغاز سـلطنت ناصر الـدین شاه، مصادف شد با شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و شورش محمد خان بیگلر بیگی و دعوت حسن خان سالار به مشـهد و در نتیجه محاصـره مشـهد، و منازعـات بسـیار گسترده و خونین که میـان آنـان و حسـام السـلطنه بوجود آمـد. این اوضاع مزیـدی دیگر بر آشـفتگی هر چه بیشتر محیط اجتماعی و سیاسـی ایران شـده بود. در چنین موقعیتی است که بابیان پراکنده شده در مازنـدران و خراسان و قزوین و زنجان، به تدارک و تهیه مقدمات مبارزه بر علیه حکومت مرکزی، به نام رهائی علی محمد شـیرازی از زندان چهریق، دست و پائی می‌کردند که منجر به «حادثه قزوین» گردید.

۱/ الف: حادثه‌ی قزوین، توطئه قرة العین

در فصل اول از کتاب اول، متذکر شدیم که مرحوم «ملا محمد تقی قزوینی برغانی» پس از مذاکره و مباحثه با شـیخ احمد احسائی، حکم به تکفیر ایشان صادر فرمود. این حکم، که بعدها، منشأ بسـیاری از تحولات و حوادث شـیخیه در رابطه با حوزه‌های علمیه یزد

و اصفهان و کرمانشاه و نجف و کربلا- و کاظمین گردید، باعث شد تا بهائیان، ص: ۵۱۳ شیخیان و شاگردان سید کاظم رشتی، کینه‌ی او را در دل گرفته و قتل او را بر خود فرض شرعی و وظیفه مذهبی تلقی کنند. مرحوم ملا- محمد تقی برغانی، برادری داشت، به نام ملا محمد صالح که نسبت به شیخ موضع خاصی اظهار و ابراز نمی‌کرد. دختر ملا محمد صالح «طاهره» نامی بود که او را «زرین تاج» و بعدها «قرة العین» «۱» می‌خواندند. قرة العین، مدتی در آثار و عقائد شیخیه و رئوس درس سید کاظم رشتی، تجسس و مطالعه و در مجالس درس دیگر مریدان شیخ احمد و سید کاظم شرکت و در خصوص مسائل دینی، اهل مباحثه و سخن شده بود. قرة العین که بعدها، پس از دعوی بابیت علی محمد شیرازی، از شیخیه به وادی بابیه رحل اقامت کرده و از جمله بابیان قلمداد می‌شد. مجلس مناظره و مباحثه‌ای در قزوین بر پا ساخته، و مریدانی گرد خود جمع کرده بود و از طریق بعضی مؤمنان حروف حیّ باب، بنای مکاتبه و مراسله را به علی محمد شیرازی گذارد «۲» آنچه مسلم تمامی مأخذ بهائیان، ص: ۵۱۴ موثق بابی و بهائی و ... است زیبائی چهره‌ی قرة العین و حسن اندام اوست! میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطاء» «۱» و نعمت بیضائی در کتاب: «تذکره شعرای بهائی» «۲» و عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» «۳» تصریح و تصدیق می‌کنند که قرة العین در مجالس درس قزوین «روبنده از رخسار حورش و خال بهائیان، ص: ۵۱۵ دلکش خویش بر می‌گرفت و با چهره‌ای سیمین و لبخندی نمکین به تدریس می‌پرداخت و مباحث دشوار را با قصاید دلربا می‌آمیخت. لذا برخی از شیخیان و بابیان اهل دل، به او سر سپرده و لنگ‌انداز بودند». «۱» مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک می‌نویسد: «این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود. از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست، حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یک زن به نکاح نه مرد فرض استحباب کرد اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شبق هر پتیاره را ماه پاره می‌دانستند به ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را به درّ الدّجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت به قرة العین لقب یافت. مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته می‌کرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته می‌داشت و پیروان باب را حاضر کرده بی‌پرده بر ایشان در می‌آمد و نخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد می‌کرد و از احادیث و آیات شرحی به کمال می‌راند آنگاه می‌گفت هر کس مرا مس کند سودت آتش دوزخ بر وی چیره نگردد و مستمعین بر پای می‌شدند و به پای سریر او می‌رفتند و لب‌های او را که بر یاقوت رمانی افسوس می‌کرد بوسه می‌زدند و پستانهای او را که بر نار بستان دریغ می‌خورده چهره می‌سودند. «۲» در این میان یکی از بابیان به نام «میرزا صالح شیرازی» بیش از همه، به قرة العین دل سپرده بود. و فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» «۳» تصریح می‌کند که به این خاطر، میرزا صالح را «قرتیه» می‌خواندند. و مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (مشهور به نقطة بهائیان، ص: ۵۱۶ الکاف)، اذعان می‌دارد: «ملا صالح گفته بودند ای دختر، «۱» هر گاه تو خودت ادعای بابیت می‌نمودی مرا گوارا بود تسلیم امر ترا نمودن و ای کاش تو پسر بودی تا مرا فخر بر عالمیان می‌بود. چه کنم که تو با این فضیلت تابع این جوان شیرازی شده‌ای». «۲» قرة العین با آنکه همسر پسر عمویش «ملا محمد» فرزند مرحوم ملا محمد تقی بود، و از او سه اولاد داشته است، ترک همسر نموده و در ایام ریاست بابیان و مجلس آرائی شیخیان قزوین، به تجرد زندگی می‌کرد و به گفته صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) حاضر به صلح با شوهر خود نشد. «۳» قرة العین که به گفته عباس افندی: «سر پر شوری داشت و فکر و لوله و آشوبی، در بسیاری محلات بر اصحاب جدال ...» «۴» زمینه‌های از بین بردن بزرگترین مانع شیخیه و بابیه در قزوین را تدارک دید. این مانع بزرگ مرحوم ملا محمد تقی برغانی بود که بر سر منبر حمله به بابیه می‌کرد و در رفع غائله آنها، کوشش و تلاش پی‌گیر داشت. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) به دو نکته مسلم در خصوص موضع خاص مرحوم ملا محمد تقی برغانی اشاره می‌کند: ۱- «میرزا صالح نامی که از اهل شیراز بود و از اصحاب حضرت (علی محمد شیرازی) شده و در سابق اخلاص غریبی به مرحوم شیخ

اعلی اللّه مقامه داشت در قزوین شنیده بود که حاجی ... شیخ مرحوم را سبّ می‌نماید. رفته بود، در نزد حاجی در سر جانماز سؤال از احوال مرحوم شیخ نموده بود، حاجی سب کرده بود». «۵» ۲- «هنگامی که حضرت (علی محمد شیرازی) از قزوین می گذشتند، کاغذی به او (ملا محمد تقی) نوشته بود که من مظلوم می‌باشم و اولاد رسول اللّه هستم مرا نصرت بهائیان، ص: ۵۱۷ نمائید. کاغذ آن جناب را پاره نموده و ناسزا هم گفته ...». «۱» قرة العین نقشه قتل مرحوم محمد تقی برغانی را کشیده و قبل از اجرای آن به دست میرزا صالح قرتیه. «جمعی از افراد عرب را که به همراهی او (قرة العین) تا قزوین آمده بودند، به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آنها که گفت: چرا «شیخ صالح» و ملا ابراهیم و دیگران نمی‌آیند؟ گفت: «آنان برای کار مهمی مانده‌اند، و به زودی در این شهر غوغائی خواهد شد و من نمی‌خواهم که شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید». «۲» حدود دو هفته پس از خروج عرب‌ها از قزوین، و بنا به تصریح کتاب: «تلخیص نبیل زرندی» میرزا صالح با عده‌ای دیگر از بابیه، در سپیده‌دم، از روزهای سال ۱۲۶۴ ه. ش در حالی که ملا محمد تقی برغانی در محراب مسجد مشغول نماز و نیاز بود، قداره‌کش، به سوی او حمله کرده و به بدترین وضعی، پیر مرد عابد را به کشتن دادند. مرحوم محمد علی مدرس می‌نویسد: مرحوم برغانی «شبی به حسب عادت معمولی خود به مسجد رفت. و مشغول نماز شب شد. موقعی که در سجده، مشغول قرائت مناجات خمسهٔ عشر سجادیه مشهوره بود چند تن از آن فرقه که قبلًا در کمین بوده‌اند هجومش کردند. و هشت جای گردنش را به نیزه مجروح ساختند و پراکنده شدند. پس از اینکه صاحب ترجمه (مرحوم برغانی) خود را به درب مسجد رسانید بی‌هوش افتاد. تا اهل و عیالش حاضر شدند وبه خانه‌اش نقل دادند. به فاصله دو روز به رحمت الهی نایل آمد، در جوار «شاهزاده حسین»، در مقبره جداگانه مدفون شد». «۳» و به گفته میرزا محمد تقی لسان الملک: مرحوم برغانی «از کمال زهد و ورع که او را بود، در میان جماعتی از مردم به شهید ثالث ملقب گشت». «۴» بهائیان، ص: ۵۱۸ ؟؟؟ ص ۵۴۱ نامه‌ای به خط قرة العین به مرحوم ملا محمد تقی برغانی بدین روال آنچه مسلم اهل تحقیق است، فتوای! قرة العین، موجد اقدام میرزا صالح شیرازی به کشتن پدر و همسر و عمویش گردید. چنانچه مرحوم رضا قلی خان هدایت می‌نویسد: «به تحریک برادرزاده‌اش که قرة العین لقب داشت و در سلسله بابیه داخل بهائیان، ص: ۵۱۹ شده و زنی در کمال جمال بود، در محراب مسجد قزوین بکشتند». «۱» پس از چنین اقدامی از جانب قرة العین و بابیه در قزوین، و انتشار آن در اکناف و اطراف موجی از تنفر و نفرت بپا خاست. و با وجود آنکه مرحوم شهید ثالث، در آخرین لحظات واپسین حیات، قاتل خود را بخشیده بود، شهر قزوین از غضب و شدت تنفر، فروکشی نداشت. زعیم الدوله، در این خصوص می‌نویسد: «مردم شهر هیجان کردند، مسلمانان به موج در آمدند، قیامت مسلمین بر پا شد، و عموم مردم برای کارزار و جهاد در راه خدا مهیا شدند. فریاد می‌کشیدند «الغوث الغوث الجهاد الجهاد» و چون پیمانه‌ی جمعیت پر شد، و سیل آن تمام بلندی‌ها را فرا گرفت ...». «۲» حکام مسئول، بنا به اوامر صادره از مرکز، و نظر به چنین اوضاعی در قزوین، مداخله در امور کردند، قاتل و همکاران او را که از بابیان بودند، به همراه «قرة العین» دستگیر، و محبوس کردند. «و بالاخره پس از پرسش و استنطاق، شش نفر از بابیه را گرفته به طهران فرستادند، از آن جمله میرزا صالح عرب و میرزا ابراهیم محلاتی که هر دو از واردین به مسائل مذهب شیخیه بوده و همراه قرة العین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که از دست مأمورین بگریخت و یک چند متواری بود تا آن که به اصحاب ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلوله‌ی توپ بر سر پوش اطاق ملا محمد علی افتاد و آتش گرفت. شیخ بهائیان، ص: ۵۲۰ خواست آتش را خاموش نماید. گلوله‌ی دیگر بر سرش آمده او را هلاک کرد. «۱» ص ۵۴۲ نامه‌ای دیگر به خط قرة العین به عمویش بهائیان، ص: ۵۲۱ از این شش نفر حاجی اسد اللّه چون فوق العاده پیر بود، بر اثر رنج سفر و سخت گیری مأمورین، به رسیدن به طهران مرد و شیخ صالح عرب را نیز به ملا محمد سپردند و به دست وی سر بریده شد و شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنانکه گفتیم موفق به فرار گردید. ملا محمد که هنوز از قتل پدری چنان شریف و بزرگوار سوزان و ملتهب بود، می‌خواست که سه نفر بقیه را نیز بکشد. ولی ناصر الدین شاه بدین امر رضایت نداد و ملا

محمد هر قدر التماس کرد مفید نیفتاد. بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به قزوین برده دور قبر پدر بگرداند و سپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملا محمد آنان را به قزوین برد و طی بلوائی دو نفر دیگر یعنی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی که آن دو را به درختی بستند و در معرض تماشای مردم در آوردند و مردم نیز هجوم کرده آنان را مجروح و مقتول ساختند و شک نیست که ملا محمد نیز به قتل آنان راضی بوده. اما با این همه مجازات و قصاص، ملا محمد امام جمعه، تشفّی نیافت بلکه از این که می‌دید قرة العین با آن که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده به حق بر خشم و خشونتش افزوده می‌شد. به همین نظر شروع به سر و صدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قرة العین که در خانه حاکم به عنوان توقیف به سر می‌برد و از طرف ملا محمد شوهرش نیز تحت نظر بود سخت گرفتند». «۱» «میرزا حسینعلی در تهران، چون از واقعه قزوین، و دستگیری «قرة العین» آگاه گردید، به تصریح کتاب: «تذکرة الوفا» «۲» عباس افندی، و «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» «۳» مقدمات فرار قرة العین را فراهم نمود و به این منظور میرزا هادی از طایفه‌ی فرهادی قزوین را به یاری قرة العین فرستاد و او به کمک زنان خانواده خود توانست قرة العین را از خانه حاکم ربوده مخفیانه به اتفاق یک نوکر قلی نام به طهران آورد، این کاروان کوچک برای آن که به چنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیر عادی خود را به قریه اندرمان نزدیک حضرت عبد العظیم رسانید، از این نقطه، «قلی» برای اعلام ورود طاهره به خانه بهائیان، ص: ۵۲۲ میرزا حسینعلی رفت و او شبانه به اندرمان قرة العین را همراه برادر خود موسی به خانه‌ای که برای او تهیّه کرده بود فرستاد. چند روز پس از این واقعه سران بابیه به طرف خراسان روانه شدند ...». «۱»

۲/ الف: اجتماع بدشت

حرکت سران بابیه به جانب خراسان، به منظور تشکیل اجتماعی از بابیان، برای بررسی طرحی که آنان را به رهائی بخشیدن علی محمد شیرازی و به زعمشان تسلط بر حکومت! و تشکیل حکومت بابی! صورت پذیرفت. طراح و گرداننده اصلی این اجتماع میرزا حسینعلی با دستیاری و همکاری «محمد علی بار فروشی» و «قرة العین» بود. میعاد گاه، محلی به نام بدشت تعیین گردید. بدشت از توابع شاهرود و در آن زمان محل رفت و آمد مسافران و کاروانیان مازندران و خراسان و تهران بوده است، در این دشت، میرزا حسینعلی بیست و دو روز حدود هشتاد نفر از بابیان را میزبانی کرد و کمیته سه نفری دو جوان تازه بلوغ: «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروشی» و یک زن زیبا و بی‌پرده: «قرة العین» شب‌ها به پنهان و خلوت شور و بحث می‌کردند، و صبح‌ها نتایج آن را به صورت فرامینی بر سر بابیان می‌کوبیدند. خلوتشان را در شب، که ظن همگان را بر انگیخته بود، با اعطای القابی به یکدیگر، که محمدعلی بارفروشی، «قدوس» است و طاهره، «قرة العین» است، میرزا حسینعلی «بهاء اللّه» است، ... پوششی بر ظنّ‌ها انداخته، و مملوک‌ترین آدم‌های غفلت کرده، در انتظار صدور اوامر الهی می‌نشستند، تا این سه نفر جوان خوش خط و خال صبحگاهان، آیات صادره را بر آنان بخوانند! بابیان و طراحان بدشت، از این توقف و میعاد سه نتیجه بدست آوردند: ۱- بهره از سفره‌ی گسترده قرة العین و حظ دو جوان از یک زن و یک زن از دو جوان. بهائیان، ص: ۵۲۳ میرزا حسینعلی در بیان معنی «غضوا ابصارکم» به نقل «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» می‌گوید: «ما یک روز ناخوش شدیم (در دشت بدشت) و در بستر خوابیدیم، جناب طاهره پیغام داده بود که از ما ملاقات کند، ما متحیر ماندیم که چه جواب بدهیم ناگهان دیدم طاهره بدون حجاب به صورت گشاده از در وارد شد و جلو ما ایستاد». «۱» ۲- بر این اساس و زمینه‌ها، و در حالی که علی محمد شیرازی، تنها مدعی بابیت حضرت امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام را در سر داشت، و از این رو به تصریح عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه»، و عباس افندی در کتاب: «تذکرة الوفا»، جمیع بابیان در دشت بدشت، نماز جماعت می‌خواندند و میرزا حسینعلی به پیشنمازی و بابیان اقتداء به او ... ولی قرة العین، عاشق رهائی قید و بند، این فکر را در کمیته سه نفری القاء کرده بود که شریعت اسلام را نسخ کنند و اعلان نسخ شریعت اسلام را خود به اطلاع بابیان سجاده‌دار و سجده کننده برسانند. میرزا حسینعلی خود را به تمارض زد، و روابط قدوس و

طاهره خانم مقداری شکر آب گردید. ولی اعلام «بی‌تکلیفی» و انحلال همه‌ی عقاید اسلامی، شوری بود که تمامی وجود این زن جوان و جمیله را فرا گرفته بود. از این روی برحسب ظاهر، علی رغم تمایل و خواست میرزا حسینعلی، و میرزا محمد علی بار فروشی قدوس، آرایشی تمام کرد، سر را برهنه، لباس فاخر و جذاب پوشید و به تصریح «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، قامت پریوش خود را در برابر دید و تماشای همگان نهاد. «۲» به این صورت که ابتداء در پس پرده‌ای بنشست و لب به سخن گشود: «... ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود امروز تکالیف شرعیه یک باره ساقط است و این صوم و صلاة کاری بیهوده است. آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فروگیرد و این ادیان مختلف را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن بهائیان، ص: ۵۲۴ خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد، هر تکلیف که از نو بیاورد برخلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت، طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود». «۱» و چون سخن به این کلام خاتمه یافت، یکباره پرده را کنار زد، و بابیان بدشت برای اولین بار پیکر زنی را در کمال آرایش دیدند، ابتدا در جای خود میخکوب شدند و یکباره زبان به اعتراض و هیاهو گشودند. محمدعلی بار فروشی، در این هنگام و به تصریح «میرزا ابو الفضل گلپایگانی» بر آشفته طاهره را عایشه، خواند و شمشیر از نیام خارج ساخت تا کار قرة العین را یکسره کند. «۲» ولی قرة العین با چشمان خود و با زبانی ملیح او را به سکوت و منع از چنین کاری واداشت. عده‌ای از بابیان، به گفته «آثار بهائیان» چون وضع دین سازی را چنین یافته، ترک بابیت و بدشتیان کردند. قرة العین سوار بر اسب شده و در حالی که شمشیری را به گفته «فاضل مازندرانی» به دور سر می‌گردانید شعار زنان، دعوی خدائی خود را به زبان می‌راند. «۳» ۳- قرار بر این شد که «به هر قیمتی هست باب را از ماکو ... برهانند و ترتیب کار را چنین نهادند که دعات و مبلغین به اطراف بفرستند تا کلیه مؤمنین به باب را تشویق به مسافرت ماکو نمایند و پس از آن که اجتماع به اندازه کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو باب نمایند و اگر شاه مخالفت کرد، با حمله به سربازخانه و قراولان سید علی محمد باب را از زندان خارج کنند و در مقابل دولت بایستند. و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند به خاک روسیه پناه برند». «۴» بهائیان، ص: ۵۲۵ به هر حال در تحلیل نهائی بدشتیان همین قدر کافی است که «ملا حسین بشرویه‌ئی» بزرگترین زعیم بابیان پس از علی محمد شیرازی، چون از اوضاع بدشت آگاه شد، به تصریح صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) و فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» چنین گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم.» یا به بیان صاحب «تاریخ قدیم»: من بدشتی‌ها را حد می‌زنم». «۱» و صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) «۲» با تمام سفسطه‌هائی که برای موجه دادن کار بدشتیان و پوشانیدن اوضاع ننگین قرة العین و دیگر جوانان خوش خط و خال متمسک شده است معذلک قادر به پوشاندن یک حقیقت نشده است که: «در صحرای خوش فضای بدشت، جمعی بیخود و گروهی با خود و طایفه‌ای متحیر و قومی مجنون و فرقه‌ای فراری شدند. از های و هوی ایشان و از شور و سرورشان اهل آن آبادی متفکر گردیدند که آیا این گروه چه جماعتی هستند که تا به حال چنین آثاری از احدی ندیده‌ایم ...» «۳» و عاقبت الامر به تصریح همین مأخذ: خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ درآن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات «بدشتیان» می‌رفتند ایشان را به رسوائی هر چه تمامتر بیرون می‌کردند». «۴» به هر حال پس از پراکندگی بدشتیان، به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «محمد علی به اتفاق قرة العین راه مازندران پیش گرفت. چون به اراضی هزار جریب رسید، اندک دل در قرة العین بست و عاقبت کار آنها بدان جا پیوست که این هر دو در یک محمل نشستند و آن ساربانی که مهار اشتر را داشت شعری چند انشاد می‌کرد بدین شرح که «اجتماع شمسین و قران قمرین است» و این اشعار را به آهنگ حدی تغنی می‌کرد و طی مسافت می‌نمود. در یکی از قرای هزار جریب به اتفاق قرة العین به حمام رفت و با او همخوابه بهائیان، ص: ۵۲۶ شد چون مردم هزار جریب از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند بر آنها تاختند و اموال و اثقال ایشان را به نهب و غارت بردند. «۱» زیرا به تأیید، «ظهور الحق» مازندرانی و تلخیص تاریخ نبیل زرندی،

مردم متدین مازندران «در پی فرصتی بودند که آنان را گوشمالی سختی بدهند. تا اینکه در قصبه «نیالا» هنگامی که بابیه در خواب بودند مورد حمله و سنگباران قرار گرفتند و شدت این حمله به حدی بود که اصحاب فسق و فجور متفرق شدند و فقط قرة العین ماند و جوانی به نام میرزا عبد اللّه که از او حمایت می‌کرد. و حتی ملا محمد علی بارفروشی (قدوس) هم با لباس مبدل گریخت. مردم متدین و دلیر مازندران حمله کردند و هر چه در چادرها بود به غارت بردند». پس از این حادثه در نزدیکی «قریه نیالا» قرة العین رهسپار نور گردید. «۲» و محمد علی بارفروشی، راه بار فروش را در پیش گرفت، تا در طرح ملا حسین بشرویه‌ئی شرکت جوید. فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق»، ماجرای قرة العین را پس از واقعه نیالا، و توقف او در شهر بار فروش و نظریه مرحوم «آیة اللّه شریعتمدار» را چنین آورده است: «آورده‌اند که جناب قرة العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد به خانه مسکونه‌اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد «حاجی کاظم بیک» مذکور در صف جماعت نسوان به حالی که پرده فیمابین صفوف رجال و نساء می‌کشیدند، خلف حجاب قرار گرفته به حلّ غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه پرداخت و خرده بر بعضی از بیاناتش به حالی که بر منبر ادا می‌کرد گرفت و او به نوع تجلیل خطاب نموده گفت: بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامی که اصحاب به خارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه و بی‌کاران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند». گروهی از اهالی به درب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان با بیان بهائیان، ص: ۵۲۷ می‌گویند: حضرت قائم ظاهر شد شما چه می‌فرمائید؟ جواب گفت: البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است. گفتند ای آقاجان می‌کشند و می‌گویند صاحب الزمان ظهور کرد! جواب گفت: شنیده‌ام با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست به جفا و ایذا گشودید. گفتند: سعید العلماء چنین فتوی داد. گفت: ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا. و موقعی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش به قلعه رفتند با آنکه قریب به نودسالگی بود عزم این داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه‌ی افراء واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضروریات اقامت آنجا بمانند قلعه به محاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را به اصحاب برساند و لکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی‌کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت با بیان را می‌پرسیدند غالباً به این مضمون جواب می‌گفت: «من ایشان را بد نگویم و بد ندانم». فاضل مازندرانی در این تصریحات، سعی کرده است، مرحوم آیت اللّه شریعتمدار را هواخواه و مساعد بابیه تلقی کند و از این رو به تحریف تاریخ و حقایق مسلم که عادت بهائیان است، سعی گستاخانه و کاذبانه نموده است زیرا «خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده در خاندان شریعتمدار باقی است و نزد آقای شریعت‌زاده مدیر مجله جلوه، نواده پسری اوست ... کتاب مزبور به قطع وزیری و شامل هزار و بیست و هشت صفحه است که با مرکب سیاه نوشته شده و روی صفحات آن با مداد شماره‌گذاری شده است. شریعتمدار درکتاب مزبور تاریخ مختصری از شرح حال بابیه را آورده که شامل نظریات اجتهادی او در زمینه رد ادعای باب می‌باشد. و از این رو آشکار می‌شود که بعضی از مطالب مندرج در «ظهور الحق» که به عنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده است عاری از حقیقت می‌باشد. بهائیان، ص: ۵۲۸ در «ظهور الحق» نوشته شده است قرة العین موقعی که وارد بار فروش شد در خانه شریعتمدار رحل اقامت افکند. و چند روز در مسجد کاظم بیک در صف جماعت نسوان حاضر می‌شد. و در حل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه خرده بر شریعتمدار می‌گرفت، و او با تجلیل می‌گفت: بسیار ممنونم بلی این معارف را از شما و همگان شما باید آموخت. در صورتی‌که شریعتمدار در کتاب: «اسرار الشهاده» که تاریخی از شرح حال بابیه نگاشته است اسمی از قرةالعین نیاورده، بعید است که با فرض ورود قرة العین در منزل او اسمی نبرد. شریعتمدار با آن همه مقامات علمی و معنوی و موقعیت خاصی که در بین مردم داشت چگونه ممکن بود قرة العین را

در منزل خود بپذیرد و آنوقت در مسجد مسلمین که بنا به مندرجات ظهور الحق مملو از خواص و عوام حتی در حجرات فوقانی و تحتانی مردم بودند، روی منبر به قرة العین خطاب کند که معارف را باید از شما و همگنان شما آموخت. پس این واقعه به نظر بی‌اصل و حتی غیر معقول می‌آید. از طرف دیگر ادعاهای مذکور؛ مندرجات اسرار الشهاده و آراء و عقایدی که شریعتمدار در زمینه ردّ ادعای باب آورده است جور در نمی‌آید. زیرا معقول نیست که شریعتمدار در مسجد مسلمین روی منبر با حضور جمع زیادی علناً این اظهارات را به قرة العین نماید و بعد در منزل خود در انظار مردم بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد: در «ظهور الحق» نوشته شده است: «موقعی که حاج محمد علی قدوس با اصحاب به قلعه رفتند در سن نود سالگی عزم داشت با جمع کثیری از اصحاب به قلعه برود و به بابی‌ها ملحق شود و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب قلعه مذکور نوشت که محلی مناسب برای او و همراهانش حاضر سازد». مؤلف «ظهور الحق» مدرکی را در این زمینه ارائه نداده است، در حالی که از مطالب مندرج در کتاب اسرار الشهاده عکس ادعاهای مذکور روشن و آشکار می‌شود. شریعتمدار در کتاب «اسرار الشهاده» در بیان یک موضوع تاریخی به زبان استهزاء چنین نگاشته است: «منهم الحسین بن منصور الحاج، أخبرنا الحسین بن ابراهیم أبی العباس احمد ابن علی بن نوح بن أبی نصر هبة اللّه بن محمد الکاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت بهائیان، ص: ۵۲۹ أبی‌جعفر العمری که گفته است وقتی خدا خواست امرحلاج را کشف نموده و او را رسوا و خوار گرداند آنگاه به دل حلاج چنین افکند که ابو سهل بن اسماعیل بن علی النوبختی را هم مانند دیگران گول زند و به حیله وی فریفته شود آنگاه پیش وی فرستاد و او را به اطاعت خود دعوت نمود و چنین گمان کرد که او در این امر مثل دیگران جاهل و نادان و از ضعفاست! پس ابو سهل را همیشه به سوی خود می‌کشید و او تسویف و تأخیر می‌کرد و حیله و تدبیر خود را به سستی و همواری به او القاء می‌نمود؛ زیرا ابو سهل را در نزد مردم مرتبه بلندی بود، در میان ایشان به علم و ادب و دانشمندی معروف بود و حلاج می‌خواست به حیله و همواری او را به خود بکشاند تا عوام الناس همه گرد وی جمع آیند پس مراسلات به او می‌نوشت، وکیل حضرت صاحب الزمان هستم و در اول امر بدین نهج او را دعوت نمود و بعد از آن ترقی نمود و به وی نوشت که چنین مأمور شدم که نزد تو مراسله نویسم و پیغام فرستم و هر چه که خواهی از یاری و نصرت حاضرم تا دلت قوت گرفته و شکی نکنی آنگاه ابو سهل نزد او پیغام داد که امر جزئی را که در مقابل معجزات و کراماتی که از ابو طاهر، سهل و آسان است از تو خواهش دارم و آن این است که من به کنیزان میل و محبت بسیار دارم. چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است و محتاج می‌شوم به اینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا این سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود، در خصوص خضاب زحمت بسیار دارم؛ زیرا باید این کار در خفیه و پنهانی کنم تا ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من در نزدشان ظاهر می‌شود، آنگاه نزدیکی من به ایشان به دوری، و صالم به هجران مبدل می‌گردد دلم می‌خواهد، مرا از خضاب کردن بی‌نیاز نمائی، از این زحمت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه میل تو را قبول کنم و به اعتقاد تو قائل می‌شوم و خلایق را به مذهب تو دعوت می‌کنم. اگر این معجزه را اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل می‌شود و ترا اعانتی است. وقتی که حلاج این سخن را شنیده دانست در نامه نوشتن به او خطا کرده است، در اظهار مذهبش جهل و نادانی نمود!! پس بعد از این دیگر جواب او نداد و رسولی به نزد وی فرستاد و ابو سهل بعدها بهائیان، ص: ۵۳۰ این حکایت، صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه کس او را سخریه و استهزاء کرد و پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور گرداند و به سبب همین عمل آن مراسلات و اسناد باطل امرش را کشف نمود، شیعیان از او متنفر گردیدند، این حکایت نقل مجالس خلقان در روز و شب بود. مؤلف گوید: نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابی‌های شیخ طبرسی مراسلات چند نوشته که من بروم به آنجا یا خلق را دعوت کنم به سوی ایشان. من به ایشان گفتم راست می‌گوید مرا احضار کنید نزد خود. همین علامت و نشان اگر این کار نتوانید که از عفریت و جن به وقوع می‌آید رنج بواسیر دارم بشدت آزارم می‌کند در کل بدن به مدت یکسال قبل از طاعون بزرگ، حال بیست و هفت سال است عارضم شده، ده سال است بر سر و چشم زیاده از تمام بدن نشست کرد و دوبار کل و

خـال بر چشم آورد، بینـائی مرا بسـیار ضـعیف کرد که به عینـک تار می‌بینم، از کار تحریر مشـقت می‌کشم، لااقل از من این را رفع کنید هیچکدام نشد، از ما مأیوس شدند و کینه برداشـتند، ایشان هم بسـیار مراسلات به اشخاصی نوشتند. همان مراسلات نشر احوال ایشـان را کرد و سـند رسوائی ایشـان شـد، تـا مـدتی نقـل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود» «۱» کلمات شریعتمدار بـدون کم و زیاد نقل شـد تا روشن شود چگونه شـریعتمدار در مقام اسـتهزاء اصـحاب قلعه طبرسـی بر آمده است. در جای دیگر از «ظهور الحق» نوشته شده است: «قطعات جسد حاج محمد علی قدوس را شریعتمدار نماز خواند و در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود» گویا نویسـنده‌ی کتاب «ظهور الحق» در موقع نوشتن این سطور فراموش نمود که در همان کتاب از شریعتمدار جمله زیر را نقل کرده است؟!: «حاج محمد علی را با چند نفر به شهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و بهائیان، ص: ۵۳۱ او را آتش زدنـد». هرگاه جمله مزبور که نویسـنده «ظهور الحق» از شـریعتمدار نقل کرده درست باشـد؟. دیگر جسـدی برای قدوس باقی نمی‌ماند که شـریعتمدار بر آن نماز بخواند؟ شـریعتمدار که بنا به مندرجات «ظهور الحق» آشکارا در روی منبر مسلمین اظهارات قرة العین و فرقه بابیه را تصـدیق می‌کرد چه مانعی داشت که نماز و دفن جسـد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آن را به ثلث آخر شب بینـدازد؟ در هر حـال آنچه مسـلم است اینکه وقـایع مزبور، همچنین وقایع دیگری که در کتاب «ظهور الحق» ذکر شـده از قبیل ازدواج شـریعتمدار در سن نود سـالگی با خواهر قـدوس و نظیر این وقایع که بظاهر نیز دور از عقل و عادت آن عصـر به نظر می‌آید نیز دور از مأخـذ و سـند تـاریخی است. و حتی مخالف با آثار و نوشـتجاتی است که از شـریعتمدار در دست است. «آنچه معروف و مشـهور است نوشـتجات و کلمات شـریعتمدار در «اسـرار الشـهادة» نیز آن را تأیید می‌کند این است شریعتمدار در واقعه جنگ شیخ طبرسـی که باعث ریختن خون عـده‌ای از مردم جاهل و نادان شـده بود به سـختی با بابیان و مخالفان آنان مخالفت کرد، زیرا عقیده اجتهـادی وی این بـود که عـوام فرقه بـابیه را نبـایستی محکوم به لعن و نجـاست و مهدورالـدم دانست، شایـد به همین جهت بود که بعدها فرقه بابیه به سوی او گرویدند، او را حامی خود پنداشتند ...» «۱»

۳/ الف: حادثه قلعه شیخ طبرسی

هم زمـان بـا وقـایع قزوین و بـدشت، به رهبری قرة العین و «میرزا حسـینعلی» و «محمـد علی بـار فروشـی»، از جـانب بابیان مشـهد، به رهبری دومین شـخص بابیه «ملا حسـین بشـرویه‌ئی» وقایعی تحقق، و حوادث در شـرف وقوع بود. با توجه به اینکه، کوشش‌های ملا حسـین بشـرویه‌ئی در مشـهد، عاقبت الامر منجر به اجتماع بابیان، از بـدشت و مشـهد و مازنـدران در «نور» و «بار فروش» گردید، لذا لاـزم است به رگه‌هـای اساسـی چنین اجتمـاعی که منجر به وقـایع خـونین، و خشـونت آمیز، «قلعه شـیخ بهائیـان، ص: ۵۳۲ طبرسـی» گردیـد، به اجمـال دوشـادوش دیگر وقـایع بـابیه در مناطق دیگر، اشاره‌ای کنیم: «ملا حسـین بشـرویه‌ئی» پس از ملاقات علی محمد شیرازی، در ایامی که محبوس فراشان میرزا حسـین خان نظام الدوله بود، از جانب وی مأموریت یافت تا به عراق و خراسان رفته و به تبلیغ علی محمـد شـیرازی بپردازد. پس از انتقال علی محمد شـیرازی از شـیراز به اصـفهان، و حمایت حاکم وقت اصـفهان «منوچهر معتمد الدوله» ارمنی نژاد گرجی، که سـیاست بازی تبعه روسـیه بود، علی محمد شـیرازی مستقیماً در دامن سیاست بازان روسی قرار گرفت و به وعده‌های آنان فریفته شد. به نوشته کتاب «تلخیص تاریخ نبیل» بهائیان قادر به نادیده گرفتن این حقیقت مسلم نبوده و با توجه به روابط غیر حسـنه میرزا آقاسـی و منوچهرخان و حمایت روس‌ها از منوچهرخان، برای فراهم ساختن اسـبابی جهت سرنگونی صدر اعظم وقت و متقاعد کردن محمد شاه قاجار، به تفویض مقام صدر اعظمی به منوچهرخان تبعه روسیه، فراز مورد نظر در کتاب مـذکور بهائیـان را چنین می‌خوانیم: «یک روز معتمـد الـدوله در حضور مبارک در میان باغ مشـرّف بود عرض کرد: خداونـد به من ثروت زیـاد عنـایت کرده نمی‌دانم به چه راهی آنهـا را خرج کنم فکر کردم اگر اجـازه بفرمائیـد اموال خودم را در نصـرت امر شـما صرف نمایم ... محمد شاه را تبلیغ کنم یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت، آنوقت

او را وادار می‌کنم حاجی میرزا آقاسی را که شخص خائن و مخرب مملکت است معزول کند، یکی از خواهرهای شاه را برای شما می‌گیرم ... حکام و ملوک عالم را به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می‌کنم ... و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمی‌اندازم، حضرت باب فرمودند نیت خوبی کرده‌ای ... لکن از عمر من و تو در این دنیا این قدرها باقی نمانده و نمی‌توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم». «۱» بهائیان، ص: ۵۳۳ بر این اساس، اگر چه چشم انداز علی محمد شیرازی به تحقق چنین امری، به ظاهر جدی نبود، اما هوای قدرت! برای جوان شیرازی تازه به دوران رسیده، چیزی نبود که از آن به سادگی بگذرد، از این رو «ملا حسین بشرویه‌ئی» را تأکید نمود که خود را به مشهد رسانیده، پس از تهیه مقدمات و ابلاغ دستور، از خراسان غائله‌ای را به راه اندازد. و در این راه ملا حسین و علی محمد شیرازی- چنان یکدیگر را وعده مقام و منال داده بودند که از شور آن، زمان و حال را درک و احساسی نبود! «ملا حسین بشرویه‌ئی» پس از استقرار در مشهد، نامه‌هائی به تهران و قزوین و بار فروش نگاشته، قرة العین و محمد علی بار فروشی را به سوی خراسان دعوت کرده بود. ولی آنان در جهت اجرای این دستور، در «بدشت» شاهرود توقف و «فاجعه‌ی بدشتیان» را موجد و پس از پاشیدگی اجتماع بدشت، عده‌ای در انتظار دستور «ملا حسین بشرویه‌ئی» در مناطق مختلفه خراسان و مازندران صبر و اقامت گزیدند. «ملا حسین بشرویه‌ئی» در آغاز اقامت مشهد، به گفته‌ی مرحوم «اعتضاد السلطنه»: «به اغوای مردم پرداخت. ملاـ عبد الخالق یزدی که یکی از تلامذه‌ی شیخ احمد احسائی و در توحید خانه صحن مقدس، صاحب محراب و مبنر بود نیز از متابعان وی شده و در بالای منبر سخنی چند که مخالف شرع بود گفته. ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری نیز به مکاتیب و ملاقات ملا حسین فریفته گشت و در مسجد نیشابور به گفتار ناسزا پرداخت، این خبر در مشهد مقدس مشهور گشت. علمای مشهد صورت حال را به عرض حشمت الدوله حمزه میرزا که در چمن رادکان بود رسانیدند. چون این خبر بشنید حکم داد ملا حسین را از شهر مشهد به اردو بیاورند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه ازو تبری نجوید و باب را لعن نفرستد به سیاست رسانند. لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابورآوردند و او بی‌تأمل به مسجد آمده بر منبر رفت به میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت کرده آسوده گشت و همچنان چند نفر دیگر درین باب با او موافقت کردند. اما ملا عبد الخالق گفت: من از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد با من مناظره نمایند. مردم چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جماعت منع نمودند و حکم شد از خانه خود بیرون نیاید. بهائیان، ص: ۵۳۴ ملا حسین را نزد حشمت الدوله برده و به قراول انداختند و همچنان بود تا آنکه مشهد به جهت «فتنه سالاری» شورش نمودند. ملا حسین رها شده به مشهد رفت». «۱» از سوی دیگر، محمد علی بار فروشی (قدوس) که در مازندران مقدمات را برای تحقق نقشه‌های مصوبه «بدشت» و «بدشتیان» تهیّه دیده بود، به تصریح نبیل، در تلخیص تاریخش، گوئی در همین ایام و هنگام توقف «ملا حسین بشرویه‌ئی» پس از رهائی از حبس، در مشهد است که علی محمد شیرازی با توجه به خبرهائی که از اقدامات بابیان مازندران و مرگ قریب الوقوع محمد شاه قاجار و حرکت ولیعهد از تبریز به تهران شنیده بود، نامه‌ای خطاب به ملا حسین بشرویه‌ئی نگاشته و ارسال می‌دارد: «ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلی به شما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش مرکب خود بر افراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس به جزیرة الخضراء (مازندران) توجه کنید و از این به بعد به نام جدید «سید علی» خوانده خواهید شد جناب ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارک را انجام داد و یک فرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلی را بر سر گذاشت علم سیاه را بر افراشت پیروان خویش را جمع کرد و بر اسب سوار شده همه به جانب جزیرة الخضراء عزیمت نمودند». «۲» آنچه مسلم است، فوت محمد شاه قاجار، فرصتی خاص، برای همه گروههای کوشا برای رسیدن به قدرت، به شمار می‌آید تا از این دوره فترت، باری گرفته و دهانی شیرین کنند. مرحوم رضا قلیخان هدایت در خصوص رابطه خبر فوت محمد شاه با تشدید اقدامات ملا حسین بشرویه‌ئی می‌نویسد: «خبر رحلت پادشاه مغفور

را شنید (ملا حسین بشرویه‌ئی) اندیشه کرد که در این ایام فترت که هنوز وارث تاج و تخت و ولیعهد بهائیان، ص: ۵۳۵ جوانبخت از آذربایجان به تهران وارد نگردید ...». «۱» مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب «فتنه باب» «۲» و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ» «۳» به این معنی اذعان داشته‌اند. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطهٔ الکاف) می‌نویسد: «خبر فوت محمد شاه به حضرات رسید آن جناب حرکت نمودند و فرمایش کردند که انتظار این خبر را می‌کشیدم پس به فیروز کوه نزول اجلال فرمودند ...». «۴» دلیل انتخاب مازندران برای اجتماع بابیان و خروج از آنجا، بیش از یک دلیل اساسی نداشته است. و آن به گفته مرحوم رضا قلیخان هدایت: «حاکم مازندران به ری آمده و حاجی محمد علی بابی در بار فروش رجعتی دارد. اولی آنکه بدان ولایت بی‌حکمران یعنی مازندران که هر گوشه‌اش حصنی است حصین و هر بیشه‌اش حصاری رحین روی نهیم و در استعداد خود بیفزائیم. اگر ممکن شود آن شهر را به تصرف گیریم و الا روی به بلد دیگر گذاریم». «۵» از این رو، خروج حاکم مازندران از یک سوی و دوران فترت ناشی از فوت محمد شاه قاجار، از جانب دیگر، محمد علی بار فروشی را متقاعد کرده بود که زمان مقتضی خروج است؛ لذا نامه‌ای به ملا حسین بشرویه‌ئی در بازگشت از بدشت «۶» نوشت که: «از خراسان حرکت نمایند». «۷» «نبیل»، در تلخیص تاریخش اضافه می‌کند: «خبر توجه جناب ملا حسین با همراهان و نزدیک شدنشان به بارفروشی گوشزد سعید العلماء شد مخصوصاً وقتی که شنید جناب ملا حسین از مشهد با علم سیاه و عده‌ای از اصحاب شجاع و بی‌باک متوجه بهائیان، ص: ۵۳۶ بار فروش است آتش حسد و غضب در قلبش مشتعل گشت ... جارچی در شهر انداخت و به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند ... بالای منبر رفت ... و گفت: أیها الناس بیدار شوید دشمنان ما در کمینند می‌خواهند اسلام را از بین ببرند مقدسات اسلامی را محو کنند. رئیس این جمعیت که الان به طرف بار فروش می‌آید چندی پیش یک روز به مجلس درس من آمد و در حضور شاگردان نهایت تحقیر را نسبت به من اجرا داشت وقتی که من مطابق میلش رفتار نکردم خشمگین از مجلس درس بیرون رفت و همت گماشت که به منازعه من قیام نماید ... حالا که محمد شاه وفات کرده و کارها درهم و پریشان است ببینید چه خواهد کرد؟ به محض اینکه دید محمد شاه از بین رفته با جمعیتی از جان گذشته به طرف ما می‌آید ... همه شما فردا صبح حاضر باشید و خود را مهیا کنید تا جلو این گروه را بگیرید ...». «۱» مرحوم سعید العلماء «۲» به گفته مرحوم «میرزا محمد تقی سپهر» در «ناسخ التواریخ» «و دیگر علمای مازندرانی که مکیدت ایشان را از بهر خود برزیادت می‌دانستند جمعی از تفنگچیان به حفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را به کارداران دولت و سرکردگان مازندران بنگاشتند، شاهزاده خانلر میرزا که هنوز حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کار گزاران او در این امر مسامحتی کردند و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده و در سوادکوه جای کردند و بعد از کوچ دادن خانلر میرزا از بهائیان، ص: ۵۳۷ مازندران به دارالخلافه دیگر باره مراجعت به بار فروش نمود». «۱» «سعید العلماء» در بیم شد و به عباسقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سعید العلماء بدو رسید محمد بیک یاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی به دفع ایشان بیرون فرستاد محمد بیک به قدم عجل و شتاب طی مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده به منازعات آن جماعت رده برکشید. «بالجمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ وجوش اشتعال یافت و بازار قتال و جدال روائی گرفت از دو رویه به جنگ در آمدند و آلات حرب و ضرب به کار بردند در میانه دوازده تن از اصحاب باب شربت هلاکت چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجان جراحت یافت چون ملا حسین و حاجی محمد علی مقاتلت در میان شهر را از بهر خویش به زیان کار نزدیک دانستند از میان جنگ رزم زنان و هزیمت کنان به کاروان سرای سبزه‌میدان در رفتند و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها راست کرده متحصن گشتند». «۲» در «سبزه میدان «ملا حسین بشرویه‌ئی» فرستادند بازار که آب و نانی تهیّه کرده بیاورند مأمورین پس از چندی مراجعت کردند و گفتند نه نانوایان به ما نان دادند و نه مردم گذاشتند آب بیاوریم». «۳» این تصریح شاهد آن است که کوشش‌های ملا حسین نتیجه‌ای در بر نداشت و با تمام کوشش‌هائی که از خراسان تا مازندران خود و «محمد علی بار فروشی» از قزوین و تهران و بدشت و مازندران مبذول داشتند، بابیه نتوانست پس از چهار سال بیش از حدود سیصد چهارصد نفر

عوام را گرد نهضتی آورنـد و یا رفتاری کننـد که عوام الناس نان و آب را از آنها دریغ ندارنـد. «در این وقت عباسـقلی خان سـردار لاریجـانی برسـید و صورت حـال را معـاینه کرد و رزم آن جمـاعت را تصـمیم عزم داد امـا ملا حسـین چون ورود عباسـقلی خان را بدانست و بهائیان، ص: ۵۳۸ مکشوف داشت که با اعـدادکم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و در تنگنای بار فروش حمل این جنـگ و جوش نتوانـد داد حیلتی اندیشـید و به نزدیـک او پیـام فرسـتاد که مـا به هر شـهر و دیه که در رفته‌ایم سـخنی جز از در شریعت نگفته‌ایم و اینکه مردم را به سوی باب می‌خوانیم همی خواهیم که ایشان را از عنا و عذاب برهانیم اکنون که مردم این شـهر طریق صـلاح و فلاح نمی‌جویند و جان و مال ما را مباح می‌دانند ایشان را در تیه خذلان و جهل می‌گذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشـته به جانب دیگر می‌گـذریم. عباسـقلی خان در پاسـخ گفت: که این سـخن بصواب است، نیکو آن است که نخستین بیرون مازنـدران دعوت خویش آغـاز کنیـد و امر خود را بسـاز آریـد آنگـاه بـدان اراضـی بـاز شویـد و جمـاعتی از تفنگچیـان لاریجـانی برگماشت که آن جماعت را تا علی آباد کوچ داده از آنجا مراجعت کننـد لاجرم ملا حسـین و حاجی محمد علی و اصـحاب ایشان از بـار فروش بیرون شـده راه برگرفتنـد و تفنگچیان نیز تا ارض علی آباد برفتنـد». «۱» مقصد نهائی بابیان، آنچه مسـلم کتاب «روضهٔ الصـفا» است «عراق» بوده است. و مرحوم رضـا قلی‌خـان هـدایت در این خصوص، ضـمن شـرح مـذاکره‌ی «عباسـقلی خـان سـردار، لاریجـانی» بـا زعمـای بابیه خاطر نشان می‌سازد. «ملا حسـین و حاجی محمـد علی مازنـدرانی که رؤسای آن گروه بودنـد مسـتدعی شدند که به جانب عراق روند. سـردار لاریجانی مضایقتی نکرد و بر ایشان سـخت نگرفت تا این فتنه فرو خسبد». «۲» پس از رسیدن بابیـان و محافظـان آنان، به «علی آباد» گماشـتگان «سـرتیپ لاریجانی» بازگشـتند. و در همین اوان: «خسـرو نام قادی کلائی از قرای علی آبـاد به طمع اموال ایشـان افتـاده با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و به اسم همراهی و محافظت از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردنـد». «۳» در خصوص چگونگی عـاقبت کـار این همراهی و موافقت بـا «خسـرو قادیکلائی» بهائیان، ص: ۵۳۹ مآخذ تاریخی نوشـته در آن ایام (غیر بهائی) به تفصـیل سـخنی نرانده، ولی مآخذ بهائی در شرح این ارتباط و نتایج ناشی از آن متناقض و اخبار ضـبط شده، مغایر با هم می‌باشد. نبیل، یا شوقی افندی! در کتاب: «تلخیص تاریخ» یا «مطالع الانوار» می‌نویسد: «مقدمتاً چند تن از سواران خسـرو (رئیس مأمورین محافظ بابیان) به راه افتادنـد جناب ملا حسـین و خسـرو با هم اسب می‌راندنـد بقیه‌ی اصـحاب از دنبـال آنهـا می‌رفتنـد و بـاقی سـواران خسـرو از طرف راسـت و چـپ راه می‌پیمودنـد این سوارهـا سـرتاپا مسـلح بودنـد ... خسـرو و مخصوصاً از راه جنگل اصـحاب را می‌برد تا بهتر بتوانـد مقصود خود را (یعنی کشـتن بابیان را) انجام دهـد به محض اینکه اصـحاب جناب باب الباب وارد جنگل شدنـد خسـرو وقت را مناسب دیـد و به سواران خویش اشاره کرد ناگهان تمام آنها ماننـد درندگان به اصـحاب هجوم نمودند، عده زیادی را به قتل رسانیدند و به غارت مشغول شدند ... چون جناب ملا حسین از واقعه آگاهی یافتند از اسب پیاده شدند و به خسـرو فرمودند: چطور شده که ظهر گذشته است و ما هنوز به شیر گاه نرسیده‌ایم، من دیگر با تو نخواهم آمد و احتیـاجی به کمـک و راهنمـائی تو و سواران تو نـدارم ... یکی از اصـحاب بـا وفا موسوم به محمـد تقی جوینی سبزواری ... چون متـوجه شـد که یکی از نوکرهـای خسـرو برای او مشـغول تهیه‌ی قلیـان است نزد او شـتافت و گفت خواهش می‌کنم قلیـان را به من بـدهی تا برای خسـرو ببرم گماشـته خسـرو قبول کرد میرزا محمد تقی قلیان را گرفت و برد، در مقابل خسـرو گذاشت بعد خم شده آتش سـر قلیـان را پف می‌کرد تا خوب بگیرد و ناگهان همانطور که خم شـده بود تا رفت خسـرو بفهمـد که چه شـد که میرزا تقی خان خنجر خسرو را که به کمرش بسته شده بود از غلاف بیرون کشید و تا دسته به شکم او فرو کرد، ملاحسین همانطور که به نماز مشـغول بودند بقیه اصحاب فریاد یا صاحب الزمان بلند کرده به دشمنان خویش حمله ور شدند همه سواران خسرو به قتل رسیدند و هیچکس باقی نماند فقط همان گماشته که برای خسرو قلیان درست می‌کرد باقی ماند آنهم سببش این بود که خیلی ترسیده خود را به پای جناب ملا حسین انداخت و اسلحه هم همراه نداشت و از ایشان رجا کرد که او را ببخشند جناب ملا حسین قلیان جواهر نشان خسـرو را به همان گماشـته بخشـیدند سـپس به سـیر خود ادامه دادند و به فاصله یک بهائیان، ص: ۵۴۰ میدان مسافت به مقبره شـیخ

طبرسی رسیدند». «۱» ولی عباس افندی که حاضر نیست چنین رسوائی ناجوانمردانه‌ای را متعرض شود نعل را وارانه زده، و بر خلاف قول کتاب «تاریخ نبیل»، می‌نویسد: «به فتوای اشهر علما حکومت عامه‌ی ناس در جمیع اطراف به قوه قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند ... در شهرهائی که معدود قلیلی بودند جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در شهرهائی که جمعیتی داشتند چون سؤال از تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود به حسب عقاید سابق (یعنی مسلمانی) به دفاع برخاستند از جمله درمازندران ملا حسین بشرویه‌ئی و تابعانش را به حکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عامه شهر بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار اتلاف بودند که ملا حسین امر به اذان کرد و دست به شمشیر دراز، جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین به منتهای ندامت و رعایت پیش آمده قرار بررحلت دادند و خسرو قادیکلائی را به جهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند که به حسب شروط محفوظ و مصون از خاک مازندران بیرون روند چون خارج شهر شدند و از معابر و طریق بی‌خبر بودند خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران متفرقاً در کمین نشاند و بابی‌ها را در راه و بی راه در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت چون صدای تفنگ از هرسمت بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بغتتاً مقتول گلوله شدند، ملا حسین به جهت جمع آن پریشان امر به اذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو درید، سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مصاف سرگشته گشتند، ملا حسین آن جمع را به قلعه نزدیک مقبره شیخ طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور شد در حرکت رخوت و فتور نموده بعد میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم به آن حزب شده سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد». «۲» بهائیان، ص: ۵۴۱ به استثنای توجه به تناقضات موجود بین دو متن رسمی بهائیان، تأکید عباس افندی بر «سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد» قابل تأمل است. مآخذ معتبر تشیع متفق القولند که روایات متواتری در میان آثار اهل بیت مسطور است که اصحاب حضرت قائم حجة بن الحسن العسکری پس از خروج و ظهور، سیصد و سیزده نفر هستند، که در مکه به محض اعلان ظهور، اطراف حضرت را گرفته و به یاری او خواهند شتافت. بهائیان به خاطر آنکه وقایع تاریخی خود را با روایات مسلم شیعه تطبیق دهند، قلم را به نگارش موضوعاتی اختیار کردند که هر پژوهنده‌ای از ملاحظه آنها شرمنده و از چنین وصله‌کاری هائی، حیرت زده می‌شود. «میرزا حیدر علی اصفهانی» بهائی در کتاب: «دلائل العرفان» می‌نویسد: «و سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع می‌شوند. این در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و به خونشان شهادت دادند». «۱» صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) بیانی را متذکر می‌شود که تکمیل‌کننده تصریحات میرزا حیدر علی اصفهانی است: «مراد از حضرت قائم که رجعت حضرت رسول اللّه بوده باشد. همان حضرت قدوس (محمد علی) بودند. و جناب ذکر رجعت حضرت امیر المؤمنین ...»!. «۲» دلیل مذکور از نظر صاحب کتاب: «تاریخ قدیم»: «... دلیل چهارم آنکه سیصد و سیزده تن نقباء در حول ایشان جمع شدند و جان باختند». «۳» و چون توجه به احادیث مهم کتاب‌های موثق شیعه داشته که اینان در مکه دور امام را خواهند گرفت، راهی جز این ندیده که بگوید: «ایشان طی ارض انجماد را نمود ...». «۴» با توجه به این نصوص محمد علی (قدوس) بازیگر نمایش بدشت، از یک سوی بهائیان، ص: ۵۴۲ حضرت محمد بن عبد اللّه است که رجعت کرده! و از سوی دیگر حضرت قائم حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است. و سیصد و سیزده نفر طبق حدیث اطرافش را گرفتند و عاقبت الامر پس از واقعه خونین قطعه طبرسی «سعید العلماء کرد آنچه کرد. و حضرت قائم موعود را شهید کردند» «۱» اکنون بایست دید حسین بشرویه‌ئی از نظر بهائیان چه مقامی را داشته است. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) می‌نویسد: «و فرمودند (منظور قدوس) و اللّه این می‌باشد (بشرویه‌ئی) حسین مظلوم و لیس بدجّال، بعد از آن من دیدم که در بحار این حدیث از معصوم رسیده که در زمان رجعت، جناب سید الشهداء در کربلاء رجعت می‌فرماید، در رکاب ظفر انتساب حضرت قائم، لشکر مخالف نیز رجعت نموده به جناب سید الشهداء می‌گویند که این دجال می‌باشد، و حضرت قائم قسم یاد می‌فرمایند که واللّه این حسین می‌باشد و دجال نیست، آن قوم

ظالم قبول نمی‌کند و جناب سید الشهداء را شهید می‌کنند و حضرت قائم طلب خون آن حضرت را می‌کنند، و مدت چهل روز بعد از شهادت آن جناب عالم هرج و مرج می‌باشد، و همین بوده مراد ائمه طاهرین ...». «۲» از سوی دیگر قدوس (محمد علی بارفروشی) طبق تصریح همین مأخذ موثق بابیان، خطاب به پدر خود می‌گوید: «بدان که من پسر شما نیستم ... و منم حضرت عیسی و به صورت فرزند تو ظاهر گردیده‌ام و تو را از باب مصلحت به پدری اختیار نموده‌ام». «۳» بر این اساس: ۱- محمد علی بار فروشی از نظر بهائیان و بابیان، حضرت محمد بن عبد اللّه و حجة بن الحسن العسکری، و حضرت عیسی بن مریم است! و آقای حسین بشرویه‌ئی، حضرت امام حسین علیه السلام است که رجعت کرده! بهائیان، ص: ۵۴۳ اولًا:- در مورد سیصد و سیزده نفر که در احادیث آمده است بایست در نظر داشت که از نظر کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) در هنگامی که به ذکر کشته شده‌های قلعه طبرسی- که مورد بررسی قرار خواهم داد- می‌پردازد، بی‌آنکه در حافظه سپرده باشد، عدد سیصد و سیزده نفر دلیل حضرت قائمی حضرت قدوس شده است، در طول صفحات (۱۵۳ تا ۱۹۵) کتابش، حدود سیصد و پنجاه نفر را ذکر می‌کند که از کشته شده‌های قلعه شیخ طبرسی است. و ما در کتاب «تاریخ شهدای امر- وقایع قلعه شیخ طبرسی» نوشته: محمد علی ملک خسروی نوری بهائی، بی‌آنکه متوجه تصریحات دیگر زعمایشان شود تحت عنوان: «اینک شرح حال اصحاب قلعه (اعم از شهداء و بقایای سیف) تا آنجائی که مقدور گشته می‌پردازیم» دقیقاً تعداد سیصد و چهل و چهار اسم را به تفصیل و به تفکیک ولایاتشان و شرح احوالشان، آمار می‌دهد. «۱» تازه در آخر کتاب مذکور، اضافه بر تعداد سیصد و چهل و چهار نفر مورد شرح ایشان، به نقل از «حاج نصیر قزوینی» که یکی از یاران قلعه شیخ طبرسی بوده، و صورت کاملی از شرکت کنندگان را از برداشته است، و فرزندش «علی ارباب» در ضمن شرح حال پدر خودش آن صورت به یادگار مانده را ثبت و ضبط کرده است، به استثنای سیصد و چهل نفر مندرج در کتاب، «محمد علی ملک خسروی نوری» بیست و سه نفر دیگر می‌بایست اضافه گردد، که اگر چه شرح حالشان در دست نیست، ولی به هر حال مورد احتمال جدی بهائیان بوده است که آن را در آخر کتاب مذکور چاپ و نشر داده‌اند. و ..... ثانیاً واقعه قلعه شیخ طبرسی، در زمانی به وقوع پیوسته است که علی محمد شیرازی در همان اوان، تازه ادعای قائمیت کرده بود، ولی یکباره «۲» (صفحه ۱۵۳- نقطة الکاف) قدوس قائم می‌شود و علی محمد شیرازی (جناب ذکر) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب! ولی بابیان و بهائیان، تا اینجا نقششان تمام نمی‌شود، برای اینکه توجیهی از این بهائیان، ص: ۵۴۴ رجعت‌ها کنند، علی محمد شیرازی طبق تصریح صفحه ۲۰۷، کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) باب قدوس (محمد علی بار فروشی) تلقی شده، و پس از قدوس، دوباره «قائمیت در هیکل حضرت ذکر (علی محمد شیرازی) ظاهر شد ...» «۱»! نویسنده این سطور که سالیان متمادی در آثار ملل و نحل کوششی داشته است، به صراحت می‌تواند اذعان کند که تاکنون هیچ مسلک ومذهب و مکتب و ... در این قلمروی شرق جهان به وجود نیامده که به اندازه بهائیت سخن‌های بی‌اساس و واهی داشته باشد! جالب‌تر از اینها و عجیب‌تر از رجعت‌ها، دعوی رجعت عیسی مسیح است. گیرم که قدوس عیسی مسیح است؟! پس چطور می‌شود که از ۱۸ سال بعد از این قضیه میرزا حسینعلی در نامه‌ای که به پاپ می‌نویسد و متن آن در کتاب: «مبین» از آثار جمال مبارک. مندرج و مضبوط است، ادعای رجعت مسیح را دارد؟: «یا باباً اخرق الاحجاب قدأتی رب الارباب فی کل السحاب وقضی الامر من لدی اللّه المقتدر المختار اکشف السبحات بسلطان ربک ثم اصعد الی ملکوت الاسماء و الصفات کذلک یامرک القلم الاعلی من لدن ربک العزیز الجبار انه اتی من السماء مرة اخری کما اتی منها اولی مرة ایاک لن تعترض علیه ...». «۲» (ای پاپ پرده‌ها را بدر تا مطلب بر تو آشکار گردد به تحقیق آمد رب الارباب (یعنی حضرت مسیح که خود بهاء است) در سایه‌ی ابر و گذشت امر از جانب خدای مقتدر مختار، باز کن سبحات را به سلطنت پروردگارت. پس صعود کن به سوی ملکوت اسماء و صفات اینطور امر می‌کند تو را قلم اعلی از طرف پروردگارت که عزیز و جبار است اینکه مسیح آمد از آسمان یک بار دیگر همچنان که آمد از آسمان در مرتبه‌ی اول- مبادا به او اعتراض کنی) به هر حال بگذریم و باز گردیم به وقایع «قلعه طبرسی». نبیل! عقیده‌ی بهائیان را در خصوص وقایع مذکور چنین می‌آورد: ملا حسین

بشرویه‌ئی دستور داد که: «مقبره شیخ بهائیان، ص: ۵۴۵ را به شکل قلعه محکمی برای دفاع درآورد او نیز مطابق دستور به کار مشغول شد هنگام غروب آفتاب دسته‌ای از سواران از میان جنگل اطراف مقبره شیخ را احاطه کرده و فریاد برآوردند ما اهل قادیکلا هستیم برای خونخواهی خسرو آمدیم ... اصحاب ناچار برای دفاع شمشیر را از نیام کشیدند ... و به آن مردم خونخوار که به سختی هجوم کرده بودند حمله کردند دشمنان فرار نمودند ... و فوراً همه آنها ناپدید شدند رئیس اصحاب در این حمله «میرزا محمد تقی جوینی» قاتل خسرو بود اصحاب برای اینکه مبادا مهاجمین دوباره هجوم کنند آنها را تعقیب کردند تا قتل عام نمایند». «۱» بابیان چون بنای تعرضات نهادند. و بر خلاف قولشان به «عباسقلی خان سردار لاریجانی» بجای رفتن به عراق، قلعه شیخ طبرسی را آماده‌ی تعرضات خود نمودند و این اعمال مقارن سال اول جلوس ناصر الدین شاه قاجار در ۱۲۶۴ ه. ق، بود. به گفته مرحوم «رضا قلیخان هدایت»: «کارگزاران دولت به فکر انعدام این طایفه افتادند نواب امیر زاده مهدی قلی میرزا را به جای نواب خانلر میرزا حکمران سابق مازندران مأمور داشتند و به اکابر آن ولایت در باب قلع و قمع این طبقه ولحقه، فرمان صادر شد و به حاجی مصطفی خان سورتیج اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبد اللّه برادران خود در علی آباد حاضر کند تا حاکم و سردار و دیگران از اطراف اجتماع کرده به دفع و رفع این فتنه پردازند آقا عبد اللّه و میرزا آقا وزیر مازندران زدوتر از دیگران به قریه افرای‌نظر علیخان کرایلی رفته کار جماعتی سپید جامه سیاه‌نامه را سهل انگاشتند. باران شدیدی می‌بارید و چند تن به ساختن سنگر و سیبه رفتند و شب در آمده دیگر روز ملا حسین بر سرسنگر آمده چند نفر را بکشته آقا عبد اللّه از «افرا» روانه شده شلیکی به بابیه بهائیان، ص: ۵۴۶ کردند و آنها بی‌دغدغه پیش آمدند ملا حسین جوانی افغان را به شمشیر زد و بر آقا عبد اللّه تاخت تفنگچیان سورتیج از پیش بابیه فرار کردند. و آقا عبد اللّه چون تنها بماند به توت‌زاری گریخت ملا حسین در او رسیده شمشیری به وی زده وی را کشت به افرا رفتند و افرا را آتش زدند و میرزا آقا و دیگران فرار کردند، بنه و اسباب و اسلحه فراریان به تصرف بابیه در آمد و هر کس را دیدند کشتند حتی اطفال رضیع و زنان فرتوت ابقا ننموده و غارت کردند. پس از قتل و حرق و غارت به قلعه مستحدثه محکمه خود برفتند و این خبر به اطراف رفت و مزید وحشت قلوب گردید». «۱» در مورد قتل عام اهالی قریه «افرا» توسط بابیان، میرزا محمد تقی لسان الملک تصریحاتی دارند، که توجه به آن مزید استفاده از متن روضة الصفای مرحوم رضا قلیخان هدایت است! «اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه به قریه افرا در رفتند. و نخستین تفنگچیان را عرصه تیغ ساختند پس به کار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیر مردان فرتوت رحم نکردند اناثاً و ذکوراً، صغاراً و کباراً تمامت جانداران آن قریه را به شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش به قریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها با خاک پست کردند و اموال و اثقال نساورجال را به نهب و غارت برگرفتند و برفتند». «۲» انعکاس چنین واقعه‌ای شنیع، افکار عمومی مردم ایران را خاصه در مناطق شمالی کشور، به خود جلب کرد و نسبت به وقوع آن نفرتی خاص، عموم را فرا گرفت، و ناصر الدین شاه قاجار را که کاملًا به اصل و ریشه چنین ماجرائی واقف و آگاه بود، مصمم نمود، تا جهت رفع غائله‌ای در صدد قتل عام شیعیان، و مردمانی قتال پیشه و رجعتی، اراده‌ای مقتضی، امر به ابلاغ دهد. از این روی «تمام اکابر و عساکر مازندران با نواب بهائیان، ص: ۵۴۷ مستطاب مهدیقلی میرزا از راه فیروزه کوه و سرتیپ لاریجانی از محل خود مأمور به محاصره حصار شیخ طبرسی شدند و در یک فرسنگی شیخ طبرسی نزول فرمود و به تهیه این کار پرداخت چون شب در آمد، ملا- حسین بشرویه‌ئی و حاجی محمد علی مازندرانی شبانه به سیصد کس از بابیان به شبیخون ملازمان نواب والا که در خانه‌های قریه واسکس متفرقاً منزل گرفته بودند مستعد شدند و از آنجائی که ملازمان رکاب نیز خسته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند ناگاه آن طایفه جسور و گروه مغرور به سراهای قریه واسکس در رسیدند و به آن قریه در آمده آتش در سراها زدند و دست به شمشیر بردند به یک بار خانه‌ها افروخته شد و اهالی آنها سوخته بیست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب مهدیقلی میرزا در دست بابیه به قتل آمدند و دو نفر از ابنای شاهزادگان که در خدمت نواب والا بودند در بالا خانه ماندند و

بیرون رفتند نیارستند تا سوختند و آوازه در افکندند که مهدیقلی میرزا کشته شده است پس عمارت بیرونی را تصرف کردند و میرزا عبد الباقی مستوفی و دیگران را کشتند و به اندرونی منزل خاصه نواب والا ریختند دو سه نفر را نواب والا به تفنگ مقتول کرد و ملازمانش گریختند و بابیه غلبه کردند امیرزاده خود را به زیر افکنده از طرف صحرا خود را به ساری رسانید و کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند و آغروق و اسب ویراق همراهان نواب والا به تصرف بابیه در آمده با غنیمت بسیار به قلعه باز گشتند. چون کار خوارج بابیه بدین گونه قوت گرفت وصیت صلابت و مهابت این فرقه در طبرستان شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوهم شدند. به حکم اعلی حضرت اقدس پادشاهی و اهتمام جناب جلالت پناهی امیر اتابک، دیگر باره نواب مهدی قلی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان هزار جریبی و سایر سرکردگان مازندران حتی کرد و ترک و افغان و کرایلی مأمور به مدافعه خوارج شدند و به هر یک تأکیدات اکیده رفته مقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمعیت خود وارد قلعه شیخ طبرسی شده محسن خان هزار جریبی و محمد کریم‌خان اشرفی و جماعتی از افاغنه و قادیکلائی مأمور شدند که با قشون خود به اردوی بهائیان، ص: ۵۴۸ سردار ملحق شوند. خلیل خان سواد کوهی نیز بدیشان پیوست و در این چند روز پنداشتی احدی در قلعه نیست بلکه اظهار خوف می‌نمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان بیفزایند ملا حسین بشرویه‌ئی شبی غافل از معابر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که حربه آنان غالباً کتاره‌های درخشنده و تیرهای برنده و نیزه‌های درنده بود که به عرف طبرستان پیشدار خوانند خیک‌های نفت برداشته بی‌خبر و بی‌همهمه از دروازه غربی قلعه بیرون آمده در آن شب که دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سواران طرف غربی اردو را گرفته که اگر کسی فرار کند به قتل آورد اهالی اردو به خواب بودند و طوایف ترتیبی داشتند جماعت اول سواد کوهی بودند بابیه داخل اردوی آنها شده چنانکه رسم آنان بود صیحه زدن گرفتند و دست به شمشیر و کتاره و تبر و بیشدار بر آوردند جمعی را بکشتند و اردوی طوایف سواد کوهی را بر هم زدند و ایشان را از پیش برداشته داخل قادیکلائی نمودند و هر دو را هزیمت داده به سورتیجی و اشرفی ملحق کردند و کل آنان را از جای کنده داخل لاریجانی نمودند همهمه برداشتند و ولوله در افکندند خیک‌های نفت را بر اماکن چوبین سپاهیان ریخته آتش در زدند صحرا شعله‌زاری روشن شده و جنگ در گرفته سردار لاریجانی اردوئی بهم بر آمده و دوست و دشمن تارو پود شده دید رعایت حزم را با جماعتی از میان اردو به کناری کشیده و به شلیک پرداخت. جمعی از لاریجانی و هزار جریبی در دست آن طایفه غدار از پای در آمدند، از آتش زدن خانه‌های چوبین صحرا روشن شد و تا صباح جنگ محکم بود، ملا حسین بشرویه‌ئی داخل اردو شد پیرامون خود را به قتل و غارت تحریک می‌نمود، چون اردو از شعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو به افکندن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنگ ثابت قدم بودند سواری سبز عمامه، سفید جامه دیدند که شمشیر بر کشیده پیادگان و سواران را به محاربه و مضاربه دل همی دهد و فرمان او به طبع همی برند، دانستند که ملا حسین موسوم به سید علی اعظم وی خواهد بود، سینه او را هدف گلوله بلا کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اشرفی رها شد وی دستی بر سینه خود نهاده محقق شد که گلوله بر سینه وی رسیده سردار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز او را به نظر گرفته بهائیان، ص: ۵۴۹ تفنگ رها کردند تیر بر نشان آمده شکم او را بدریدند». «۱» صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) نیز این بیان مرحوم رضا قلیخان هدایت را تأیید می‌کند که: «عباسقلی خان ... به روشنائی آتش افتاده آن جناب را به نظر آورد ... تیری به جانب ایشان انداخته، از قضا سینه مبارک ایشان آمده و جراحت کلی رسیده باز هم تیری خالی نمود آن هم کارگر گردید ...». «۲» البته مؤلف کتاب مذکور به اقوال دیگران توجه ننموده است که تیر اول را میرزا کریم خان اشرفی رها کرده بود و تیرهای بعدی از آن آقا محمد حسن لاریجانی ... بوده است. مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک تیر اول را هم قول صاحب «روضة الصفا» از آن میرزا کریم خان اشرفی دانسته. ولی تیرهای بعدی که در واقع کار ساز اصلی بودند، از آقا محمد حسن لاریجانی می‌داند. «۳» ملا حسین بشرویه‌ئی در آخرین لحظات جان دادن «محمد علی بار فروشی» (قدوس) را جانشین

خود قرار داده، «۴» و یارانش را با سخنانی چنین، مانع از تزلزل روحیه‌ی آنها شد: «و عمّاقریب بر مازندران بلکه بر ایران مسلط خواهید شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر خواهید زد ...». «۵» بهائیان، ص: ۵۵۰ پس از دفن پنهانی ملا حسین بشرویه‌ئی در پای دیواری از استحکامات قلعه شیخ طبرسی به گفته صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطهٔ الکاف): «حضرت قدوس (محمد علی بار فروشی) شمشیر و عمامه آن جناب را به جناب میرزا محمد حسن کرم فرمودند ایشان را سپهسالار جند حق نمودند ...». «۱» از آن سو مرحوم میرزا محمد تقی خان لسان الملک، درباره وقایع پس از شبیخون بابیان و شکست عباسقلی خان می‌نویسد: «۲» «شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و به آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر لختی راه به پیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند، و از گرد او پراکنده گردند، هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد.» «شاهزاده چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قمع بابیه به نام عباسقلی خان بر آید و تاپل قراسوء علی‌آباد چون برق و باد همی براند در آنجا عبد اللّه خان افغان از راه برسید و میرزا عبداللّه نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن به اتفاق شاهزاده را به کناری آورده پرده از راز برگرفتند.» «مهدیقلی خان میرزا بر جای سرد شد و کار را دیگر گون یافت.» «پس از شاهزاده چهار روز در کیاکلا اوتراق کرد و کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سوار و پیاده به کنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدن‌های کشته‌گان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوارن معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوب‌ها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود هولی عظیم در دل او جای بهائیان، ص: ۵۵۱ کرد و روا ندانست که بی‌سنگری و حصنی در کنار آن قلعه اوتراق کند، لاجرم از آنجا عبور کرده یک فرسنگ از آنسوی‌تر، به قریه کاشت در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده به فراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست». «آنگاه سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی بر آوردند و روز چهارم با لشکری کینه توز به کنار قلعه آمد». «عباسقلی خان لاریجانی و نصر اللّه خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سورتی و لشکر دودانکه و بالارستاقی و جماعت کرد و ترک مأمور به محاصره ساخت و هر یک را به جانبی از قلعه برگماشت و فرمان کرد تا به حفر خندق و مارپیچ دام برزنند و بروج محکم بر آورند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه خود دفع دهند.» «چون کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شب‌های تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی‌شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه به درنگ و شتاب بودند». «در این وقت شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق بدو فرستادند و یک تن از مردم هرات آلتی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده به جانب قلعه روان می‌داشت و هفتصد ذراع مسافت را قطع کرده به میان قلعه فرود می‌آمد و خانه‌هائی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در می‌زد بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه تگرگ مرگ می‌بارید». «حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب در نقب‌هائی که کنده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در این وقت جعفر قلیخان بالارستاقی هزار جریبی به لشکر گاه آمد و بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک به قلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم بر آورد. شاهزاده فرمان کرد که بهائیان، ص: ۵۵۲ هم اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان را که نیروی باز پس شدن نبود هر کس به گوشه‌ای می گریخت و به خواب می‌رفت». «جعفر قلیخان و میرزا عبد اللّه به زحمت فراوان با سی و پنجمین سرباز از لشکرگاه روانه‌ی سنگر شدند و هر یک در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر کس به پشت افتاده بغنود جماعت بابیه، چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند دویست تن مرد کار

آزموده از راه خندق بیرون شد و ناگاه صیحه زنان یورش افکندند». «در این گیرودار اصحاب حاجی محمد علی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بباریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید بالجمله بعداز قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفر قلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند. بعد از عبور بابیه میرزا عبد اللّه جعفر قلیخان را از خندق برآورده بعد از دو روز او را به جانب ساری کوچ دادند. مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی‌اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد او را به لشکرگاه مراجعه دادند ازین شدن و آمدن در آن شب در گذشت». چون چهار ماه از مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی گذشت از یک سوی بابیان با تمام شدن آذوقه روبرو شدند. و از سوی دیگر به گفته مرحوم «اعتضاد السلطنه» موجد شد تا «شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده، سلیمان خان افشار را فرمان داد تا با لشکری خونخوار به جانب مازندران روان شود». «۱» و اما در خصوص وضع بابیان پس از اتمام آذوقه، کتب‌بابی و بهائی به تفصیل به شرح آنان در چنین موقعیتی خاص پرداخته‌اند. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) می‌نویسد: «همین که آذوقه بر ایشان تنگ شد و اوضاع ذلت رخ داد خدمت آن حضرت (محمد علی بار فروشی) عرض نمودند که اسب‌ها را گرسنگی تلف می‌کند، فرمودند هر چه لاغر می‌باشد از قلعه بیرون بهائیان، ص: ۵۵۳ نمائید و هر چه ساز می‌باشد ذبح نمائید و بخورید ...». «۱» لذا وقتی بسیاری از بابیان عملًا با نابودی غیر قابل اجتناب روبرو شدند و وعده‌های زعمای بابی مبنی بر تسلط بر حکومت مرکزی و گرفتن مقامات و تصاحب اموال، بی‌اساس از آب درآمد و زبان به اعتراض گشودند، زعمای بابی، از آن وعده‌ها تأویلاتی کردند که «سلطنت سلطنت باطنی است ...» «۲» ترک قلعه کردند، گریخته، و یا به سپاه اردوی دولتی بازگشتند. از این روی به‌گفته مرحوم «اعتضاد السلطنه»: «در این موقع معلوم شد که آذوقه قلعه گیان تمام شده چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهند گردید و یا پناه خواهند آورد بدین جهت ترک یورش کردند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از طرف بابیه چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود به کذب و دروغ بود بر اصحاب معلوم افتاد و از این عقیدت سستی گرفتند. اما هیچ کس را یارای سخن گفتن نبود. چه اگر از کسی مخالفتی معلوم می‌شد به حکم حاجی محمد علی او را می‌کشتند. لاجرم بابیه به جان آمدند و در نهان از پی چاره می‌کوشیدند. نخستین آقا رسول که یک نفر از بزرگان آن جماعت بود و از خود سی نفر مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید. او را امان داده وی مطمئن خاطر گشته مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون به لشکرگاه نزدیک شد یک نفر از مردم لاریجانی بی‌اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخته و دیگر تفنگچیان به سوی او و مردم او تفنگ‌ها انداختند و جمعی را مقتول ساختند چند نفر که زنده ماندند به سوی قلعه مراجعت کردند. بابیه گفت که شما مرتد شدید و به جانب دشمن شتافتید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همگی را به قتل آوردند». «بعد از آن رضاخان پسر محمد خان میر آخور که به جماعت بابیه پیوسته بود، او نیز از شاهزاده امان گرفت و با دو نفر از مردم خود به لشکرگاه آمد. شاهزاده او را به هادی خان نوری سپرد که او را نگاهداری نماید. جمعی دیگر از بابیه، بالشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردند که از قلعه راه فرار پیش گرفته و به بهائیان، ص: ۵۵۴ مساکن خویش پیوندند». «پس از این واقعه، علف و آذوقه بابیه یکباره روبه تمامی آورد بطوری که علف زمین را هر چه یافتند بخوردند و هر چه درخت در قلعه بود پوست و برگ آن را قوت خود کردند و از آلات و ادوات چرم هر چه داشتند نیم جوش ساخته خوردند و هر قدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کرده خوردند و اسب ملا حسین را که با ضربت گلوله مرده بود و برای حشمت ملا حسین آن را به خاک سپرده بودند، در آورده گوشت گندیده او را با استخوان به قسمت بردند با این همه دست از جنگ برنداشتند». «لشکریا ن در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جسری از چوب بر خندق بسته بودند. ناگاه سه نفر از بابیه صیحه زنان بر آن قلعه بر آمده حمله بردند. میرزا عبد اللّه از خوف، آن جسر چوبی را به میان خندق افکند. بابیه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند. اما آن سه نفر که به میان قلعه بودند، شمشیر کشیده به جنگ در آمدند و چند نفر از تفنگچیان را جراحت رسانیده و یک نفر از ایشان به فراز قلعه بر آمده فریاد برداشت

که برج را گرفتم. بشتابید و به قلعه در آئید و بابیه از بیرون قلعه و لوله افکندند و یک نفر از تفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختندو از آن جماعت نیز چند نفر به زخم گلوله جان دادند. اما آن یک نفر که بر فراز برج بود هر که عزم او می‌کرد به شمشیر دو نیمه می‌ساخت. در پایان امر، یک نفر از طالش دست یافته از پایش در آورد و دو نفر دیگر را که در میان قلعه بودند نیز به قتل آوردند». «پس از این واقعه، دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ و درخت و علف زمین و استخوان و چرم تمام شد و راه فرار مسدود گشت. ناچار جماعت بابیه زنهار طلبیدند. مهدیقلی میرزا گفت هرگاه توبه و انابه کنید و به مذهب اثنی عشریه در آئید از مال و جان در امان خواهید بود». «عهد نامه نوشتند با اسبی برای حاج محمد علی فرستادند و امر کرد منزلی جهت آنان مهیا کردند. حاج محمد علی با دویست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روان شدند و در خیمه‌هائی که برای ایشان مهیا کرده بودند آن بهائیان، ص: ۵۵۵ شب را به صبح آوردند». «روز دیگر شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از بزرگان ایشان را احضار داشتند. بعد از در آمدن ایشان به مجلس و نشستن، سخن از مذهب به میان آمد. با اینکه بعضی از عقاید خود را پنهان می‌داشتند، باز مزخرفات چندی می‌گفتند. اگر چه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی از بس لشکر رنج دیده و از ایشان بسیاری کشته گشته بود و احتمال هم داشت که هر یک به شهری رفته مردم را اغواء کنند، دل برقتل بابیه نهادند و آهنگ خیمه‌های ایشان کردند. چون شاهزاده دید که نمی‌تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید، آن جماعت را حاضر کرده یک یک را شکم دریدند، الا عددی قلیل که به میان جنگل‌ها گریختند. رضاخان پسر محمد خان میرآخور و چند نفر دیگر که در منزل هادی خان نوری بودند به دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملا عبد الخالق همگی هلاک شدند. آنگاه شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از سران را محبوس داشته به قلعه شیخ طبرسی در آمدند و از استحکام برج‌ها و خاکریزها و چاه‌ها و راه‌ها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهوبه که از مردم و خود شاهزاده برده و در قلعه بود برداشته و هر چه را مالکی بود پس داد و از آنجا به بار فروش آمد». سعید العلما و دیگر اهالی بر قتل حاجی محمد علی و بزرگان بابیه فتوی دادند و گفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بار فروش مقتول ساختند. در این فتنه از جماعت بابیه هزار و پانصد نفر به معرض تلف در آمدند. «۱»

ب: فاجعه‌ی نیریز

دارابی «۲» که از جانب علی محمد شیرازی مأمور شده بود، در یزد و نیریز، مدافع بابیت وی شود، پس از وقایع قلعه شیخ طبرسی، شور بابیان و خون یحیی دارابی به جوش آمده و علی محمد شیرازی در «چهریق» به خاطر جبران چنین فاجعه‌ای بزرگ، به بهائیان، ص: ۵۵۶ برپاشدن فتنه‌ها و اعمال خشونت‌های دیگر می‌اندیشید، تا شاید رهائیش از بند، امکانی یابد. پس از دست دادن ملا حسین بشرویه و قدوس و حبس قرة العین و بسیاری از حروف حی دیگر، نوبت به بهره‌برداری از یحیی دارابی و موقعیت و نفوذ او رسید. در حالی که علی محمد شیرازی در واپسین روزهای حیاتش به سر می‌برد. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) از دیدگاه بابیان وقایع یزد و نیریز و خاتمه کار «یحیی دارابی» را چنین می‌نویسد: «دریزد مردمان دور ایشان را گرفته اظهار تصدیق نمودند، جمعی کثیر بیعت نمودند خبر به حاکم رسید بر خود ترسیده آدم فرستادکه حضرات را بگیرد، یک نزاع جزئی شده بعد حاکم مستعد شده ایشان هم به قلعه تشریف برده آمدند حول قلعه را گرفتند نزاع شدیدی شد. قریب به سی نفر یا زیاده از طرف مخالف کشته گردید. و هفت نفر از جانب ایشان و چندی هم محصور بودند بعد اصحاب بی‌وفائی نموده متفرق شدند، آن جناب نیز با یک نفر دیگر فرار نموده و به جانب شیراز تشریف فرما شده و از آنجا به نیریز تشریف‌فرما شدند ...». «۱» در نیریز، طبق تصریح مرحوم اعتضاد السلطنه: مردم نیریز رسیدن سید یحیی را به فال نیک گرفتند و از در عقیدت و ارادت به او گرویدند. نمونه‌ای از خط سید یحیی دارابی «رساله استدلالیه» بهائیان، ص: ۵۵۷ سید یحیی با سیصد نفر از اصحاب خود، در قلعه خرابه‌ای که نزدیک نیریز بود،

فرود آمدند و در آنجا به عمارت نمودن قلعه و استواری برج و بارو پرداخت و صورت حال را به نصیر الملک نوشت. باز ثالثاً نصیر الملک به سید یحیی نوشت که دست از فتنه و فساد و ریزش خون عباد برداشته به شیراز بیا. او نیز در جواب نوشت که جماعتی دست به نافرمانی دولت گشاده‌اند، دور نیست که چون ایشان را به خود گذارم، فتنه برپا کنند و مرا آسیبی رسانند. چند نفری بفرست تا بتوانند تندرست مرا به شیراز رسانند. بعد از آنکه فرستاده‌ی نصیر الملک را معاودت داد، در همان شب آماده‌ی جنگ شد حکم نمود که بر سر زین العابدین خان شبیخون آورند. اصحاب او فریاد کنان و صیحه زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز ریختند. علی عسکرخان، برادر بزرگ زین العابدین خان را با جماعتی از اعیان نیز به قتل آوردند زین العابدین خان در آن گیرودار فرار کرد و اموال علی عسکرخان «۱» و زین العابدین خان را به غارت بردند مردم نیریز تمامی از وقوع آن سانحه دل به عقیدت و ارادت سید یحیی نهادند. این عقیدت و ارادت مردم «نیریز» از نظر اینجانب دو دلیل اساسی داشت: اولًا: یحیی دارابی فرزند مرحوم سید جعفر کشفی دارابی، از اکابر علمای امامیه بود که مدت‌ها در نیریز به امورات مذهبی مردم همت و سعی وافی داشته است. از این روی بازگشت وی را بنا به آن سوابق موجود و بی‌توجه به تحولات و تغییراتی که یحیی دارابی، پس از خروج از نیریز، در ارتباط با غائله بابیه دیده و داشته است، توانست پس از ورود به نیریز، به گفته مرحوم «رضاقلیخان هدایت»: «خلایق را برگرد خود جمع نمود و از «باب» بابی چند مفصل بیان کرد و عوام را بفریفت ...». «۲» ثانیاً: همانطور که تواریخ عصر قاجار معترف و متذکر آن شده‌اند: اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت تحقق به خود می‌گرفت که: «رعایای نیریز از «حاجی زین‌العابدین خان بن محمد حسین‌خان نیریزی» حاکم خود خاطری رنجیده داشتند. و او را از نیریز بیرون کرده بودند و از او خوفی کرده اعتصام به دامن عزیزی می‌خواستند. بهائیان، ص: ۵۵۸ چون سید (یحیی دارابی) در رسید به حکم سابقه معرفت، مقدمش را گرامی داشته و وجودش را مغتنم پنداشته سر بر خط ارادتش نهادند. سید که منتظر حصول چنین اسبابی بود این معنی را از امارات طالع خود شمرده فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین خان را نیز از میانه برگیرید و از این سلسله حاکم مخواهید آنان نیز علی اصغر خان را که با سید از در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشایر و اولاد و نبایر این طایفه بکشتند و بکلی خود را برسید بستند به احتشاد و اجتماع سپاه مشغول شده به قصد خروج مستعد و مصمم شد». «۱» نتیجه چنین اقدامی را در کتاب مرحوم «اعتضاد السلطنهٔ» چنین می‌خوانیم: «چون آن واقعه به عرض نصرهٔ الدوله فیروز میرزا که در آن وقت صاحب اختیار فارس بود رسید، لشکری با توپ و قورخانه روانه نیریز نمود. سید یحیی، در کنار قلعه خود با اصحاب با تیغ‌های کشیده آماده جنگ شده گفت: خاطر جمع باشید که از لشکر کاری ساخته نیست و دهان توپ و تفنگ به سوی ما گشاده نگردد، بلکه گلوله توپ و تفنگ به فرمان من باشد و به سر لشکر ایشان رود و تمامی را هلاک سازد در این سخن بودند که از دور لشکر پدیدار شد. توپی به چادر سید یحیی انداختند. چادر بر سر یحیی فرود آمد و از آنجا گذشته یک نفر را در کنار چادر هلاک ساخت. مکشوف افتاد که گلوله توپ به فرمان سید یحیی نیست. سید یحیی چون توپ را به فرمان خود نیافت به میان قلعه شتافت و به محارست خود پرداخت. مصطفی قلی‌خان سرتیپ قراگزلو خواست به رسل و رسائل این جنگ وجوش را بخواباند و کار به مصالحت انجامد مفید نیفتاد. سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پاره‌ها نوشته، از گردن اصحاب خویش بیاویخت و گفت با این ادعیه شماها را از بلاهای زمینی و آسمانی آفتی نباشد. آنگاه سیصد نفر از آن جماعت را از بهر شبیخون آماده کرد صیحه زنان روی به لشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده‌ی صبح جنگ کردند. لشکر مصطفی قلی‌خان حمله نمودند. یک صدو پنجاه نفر از بهائیان، ص: ۵۵۹ کسان سید یحیی مقتول گشت. کشتگان خود را برداشته به قلعه خود رفتند، معلوم شد که آن کاغذ پاره‌ها فایدتی ندارد و سپر گلوله و تفنگ نشود. مردم چون کذب و حیلت سید یحیی را معاینه دیدند یک یک و دو دو فرار کرده و به خانه‌های خویش رفتند و چون سه روز از این واقعه گذشت یک بار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون تا کنار لشکرگاه یورش بردند، لشکر با گلوله توپ و تفنگ آنها را از پیش راندند و پشت به جنگ و روی به قلعه نهادند. ثانیاً، نصرهٔ الدوله، ولی خان سیلاخوری را به فوجی که تحت فرمان

او بود به مدد لشکر نیریز فرستاد. قبل از رسیدن ولی خان، چون سید فتوری در عقاید اصحاب خود دیده بود و از این طرف هم مصطفی قلی خان به جهت مصلحت. ثالثاً، ابواب رسل و رسائل مفتوح نمود، سید یحیی قبول این معنی را نموده بود. معدودی از اصحاب خود را که باقی مانده بودند متفرق ساخته، آسوده خاطر به منزل مصطفی قلی خان رفت. مصطفی قلی خان از وی احترام نموده و گفت بهتر آن است که امشب به خانه‌ای که در شهر نیریز داری رفته، آسوده‌شوی تا مردم چون این بینند یکباره دست از جنگ و جوش بازدارند. سید یحیی قبول کرده با یک نفر از کسان مصطفی قلی خان جانب خانه خود رفت». «۱» ولی صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطهٔ الکاف) بر خلاف نظر «اعتضاد السلطنه» می‌نویسد: «بعد از آنکه لشکر اعدا از غلبه به اهل حق به طریق کارزار مأیوس گردیدند، باب حیله و مکر را که صفت ایشان بوده گشودند و عریضه خدمت آن جناب نوشتند و اظهار تحیر در امر ایشان نموده و عذر خواهی از مافات کرده و ذکر طلب حق و تفحص آن را نموده و قسم یاد کرده و قرآن مهر نموده خدمت ایشان فرستادند و استدعا کردند که شما بیرون تشریف فرما شوید، هرچه بفرمائید چنان نمائیم، آن جناب عزم بیرون تشریف آوردن نمود». «۲» بهائیان، ص: ۵۶۰ در حالی که مسلم است یحیی دارابی اگر چنانچه نیرومندی خود و دیگر رعایا و عوام را بسانی می‌دید که قادر به مقاومت و پیروزی هستند، مسلم تن به چنین کاری نمی‌داد، که صاحب کتاب تاریخ قدیم، برعکس وقایع نگاران عصر قاجاریه تسلیم یحیی دارابی را ناشی از رعب دشمنانش و پیروزی او تلقی کند. مرحوم رضاقلی‌خان هدایت می‌نویسد: «محمد علی خان که جوانی شجاعت خصال و بسالت سگال بود با ابواب جمعی خود حمله‌های قوی بر آن قوم غوی برد و شهامت موروثی را به ظهور آورد مصطفی قلیخان نیز سرباز قراگزلو را به حمله‌های متعاقب از همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار برخوارج بابیه غلبه کردند و جمعی از ایشان بکشتند هنگام طلوع فجر آن فجره را بگریزانیدند و اسیر کثیر گرفتند علی الصباح سید و اهالی نیریز دل بر تحصین نهاده از بلوکات متحابه استمداد کرد. چند کرت مقابله کردند و از مقابل گریختند عاقبهٔ الامر سپاه منصور بر آن گروه مغرور ظفر یافته سید را به دست آورده با جمعی از آن طایفه برداشته مظفر و منصور به شیراز بازگشتند ورثه مقتول به حکم قصاص سید را بکشتند». «۱» صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطهٔ الکاف) در شرح بیان روزی که یحیی دارابی را به قتل رسانیدند، می‌نویسد: «چون صبح فردا شد، و نماز صبح را ادا فرمودند فرمایش کردند ...». «۲» این امر به خوبی نشان می‌دهد که یحیی دارابی متظاهر به واجبات اسلام بوده، و کار بدشتیان مورد تأیید او نبوده است و از این رو در لباس اسلام و متظاهر به رعایت احکام شرع، عوام را به گرد خود آورده و اگر چنانچه صریحاً نسخ شریعت اسلام، و رسالت و نبوت جناب باب و ... را بیان می‌کرد، مسلم همان چند نفر هم نیز دورادورش را نمی‌گرفتند.

پ: فاجعه‌ی زنجان

فاجعه‌ی زنجان، پس از فاجعه‌ی مازندران و وقایع قلعه «شیخ طبرسی» از مهمترین وقایع خونین، و پرونده‌های سیاه تاریخ بابیه محسوب می‌گردد. ملا محمد علی زنجانی، ملقب به «حجت»، فرزند آخوند ملا عبد الرحیم علی التقریب، پس از طی تحصیلاتی در کربلا و شرکت در درس مرحوم «شریف العلمای مازندرانی»، به ایران بازگشت و در زنجان اقامت گزید. در زنجان، میان علما و متشخصان مذهبی آن دیار، بر سر صدور فتواهائی که از جانب ملا محمد علی زنجانی، صورت می‌پذیرفت اختلاف و نزاعی بروز کرده بود. «اعتضاد السلطنه می‌نویسد: «علمای آن بلد صورت عقاید او را به پادشاه مبرور شاه غازی- انار اللّه برهانه- مکشوف داشتند و دفع او را به قانون شرع واجب شمردند. او را به دار الخلافه احضار فرموده مقرر شد که دیگر به زنجان نرود». «۱» ولی مرحوم رضا قلیخان هدایت، ضمن اشاره به منازعه وی با علمای زنجان در خصوص صدور فتوای خلاف ادله اربعه، به نکته دیگری اشاره می‌کند: «اجرای فتاوی و احکام با علمای اعلام مناقضتی و مخالفتی به ظهور همی آورد و از قراین خارجه و امارات داخله معلوم افتاد که مولانا را داعیه‌ی امارتی در سر است و حکام زنجان شرح حال او را به امنای دولت حضرت سلطان زمان معروض

داشتند و بر حسب رقیمه‌ی جناب حاجی میرزا آقاسی مطاع دولت خاقان مغفور محمد شاه- طاب ثراه- او را به دار الملک طهران آوردند و در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر نزول دادند». «۲» «محمد علی حجت زنجانی»، در زمانی که بابیان در «قلعه طبرسی» علم مخالفت و جنگ برافراشته بودند و کاملًا در محاصره قوای دولتی گرفتار شده، دست کمک به سوی همه بابیان دراز می‌کردند، در تهران همچنان محبوس و گرفتار بود. بهائیان، ص: ۵۶۲ «علی محمد شیرازی، چنانچه در مبحث «حادثه قلعه شیخ طبرسی» متذکر شدیم پس از استماع وضع نابسامان بابیان قلعه، طی نامه‌ای بابیان را مخاطب قرار داده و صریحاً گفته بود: «بر همه مؤمنین» واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند». «۱» ولی در همین ایام، مقارن فوت محمد شاه قاجار: «چون واقعه ناگزیر آن شاهنشاه بی‌نظیر (فوت محمد شاه) روی نمود مولانا فرصتی یافته به زنجان گریخت و هواخواهان گرد آورد». «۲» و به تصریح و تأیید نبیل. در تلخیص تاریخ نبیل زرندی: «وقتی که محمد شاه وفات یافت و پسرش ناصر الدین شاه به تخت نشست جناب حجت هنوز در طهران محبوس بودند، میرزا تقی خان ... تصمیم گرفته بود که حبس جناب حجت را شدیدتر کند ... جناب حجت وقتی که حیات خود را در خطر دیدند از تهران خارج شدند و به زنجان که اصحاب و پیروان اشتیاق مراجعت ایشان را داشتند برگشتند». «۳» ولی آنچه که مسلم بوده است، محمد علی زنجانی حجت، در تهران محبوس نبوده و صرفاً به خاطر خواباندن اعتراضات علما و مردم زنجان، وی را از زنجان احضار و با اقامت وی در تهران بنابه تمایل و اختیار خود، موافقت شده است. چنانچه نبیل زرندی بر خلاف تصریح مذکور، ضمن بیان نامه‌ی «حجت» به ناصر الدین شاه قاجار، چنین می‌نویسد: «رعایای اعلی حضرت پادشاهی شاه خود را فرمانفرمای جهان و بزرگترین پشتیبان دین و ایمان می‌شمارند به عدالت شاه پناهنده می‌شوند ... مرحوم محمد شاه مرا به طهران خواستند ... نسبت به من عنایت فرمودند، پس از زنجان به طهران مسکن گرفتم و جز خاموش شدن آتش فتنه و فسادی که علما برافروخته بودند و درباره من سخنانی می‌گفتند مقصود و منظوری نداشتم هر چند اجازه داشتم که به زنجان مراجعت کنم ولی بهائیان، ص: ۵۶۳ بهتر آن دیدم که در طهران در سایه عدل پادشاهی بمانم بعد از شاه مرحوم در آغاز سلطنت شما امیر نظام ... تصمیم گرفت مرا به قتل برساند چون هیچ کس در طهران نبود که مرا محافظت کند به زنجان فرار کردم». «۱» این بیان، نه تنها ناقض بیان قبلی ایشان است بلکه تصریحاً، بر خلاف نص صریح کتاب «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) می‌باشد که ضمن حکایت ملاقات صاحب کتاب با ملا محمد علی زنجانی» (حجت) در خانه: «محمود خان کلانتر» می‌نویسد: «الحال مدتی می‌باشد که محبوس می‌باشم». «۲» در حالی که مزید بر تصریح نامه محمد علی زنجانی حجت به ناصرالدین شاه قاجار پس از احضار از زنجان به تهران، اشاره‌ای دارد که صریحاً مبین آزادی و اختیار انتخاب محل اقامت اوست، می‌نویسد: «شخص محمد شاه نیز از استماع جواب‌های جناب حجت برپاکدامنی و بی‌گناهی ایشان یقین حاصل می‌کردند در خاتمه شاه از جناب حجت اظهار رضایت کرد ... و فرمود از خوب راهی وارد شدی و تهمت‌هائی را که دشمنان به تو نسبت می‌دادند همه را رد کردی خلاصه خیلی از او تعریف کرد و به او فرمود: شما به زنجان مراجعت کنید ... منهم پیوسته شما را مساعدت خواهم کرد». «۳» این تناقضات صریح، مبین متون و فرازهای تاریخ رسمی بهائیان، شاید به خاطر این مسئله به وجود آمده است که از یک طرف بهائیان می‌خواهند عدم رفتن محمد علی حجت را به «قلعه طبرسی» نقض صریح فرمان علی محمد شیرازی تلقی نکنند و به گونه‌ای آن را سرهم کنند که اگر چه متون، متناقض و اعتماد محققان از مندرجات کتاب سلب شود، ولی این القاء را به بابیان و بهائیان داشته باشند که حجت حجت است و حضرت نقطه اولی در مقام چنین فردی چنین و چنان گفته است. به هر حال محمد علی زنجانی پس از ورود به زنجان، با استقبال بیشتر مردم زنجان بهائیان، ص: ۵۶۴ روبرو شد. و از این رو در صدد گردآوری هواخواهان جدیدی برآمد. این هواخواهان، مردمی عوام و قلب و ذهنی خالی از دعاوی علی محمد شیرازی و بابیت و قائمیت داشتند و محمد علی زنجانی ظواهر شرع و عبادات را رعایت می‌کرد و سخنی که موجب نقض مقدسات اسلامی باشد، حتی‌المقدور به زبان نمی‌آورد و چنانچه ملاحظه کردید، با وجود آنکه موجد اصلی احضار وی از زنجان به تهران، مبتنی بر بابی بودن حجت بوده است، معذلک محمد

علی حجت طوری سخن می‌گوید که «این تهمت را رد کند و جلب محبت و مساعدت شاه را به خود نماید و آن چنان شاه و وزیری که خود باب را دستور حبس می‌دهند البته صد البته مؤمن معتقد مورد شکایت او را چنین احترام ننموده و آن چنان وعده مساعدت و محبت نمی‌دهند». «۱» از سوی دیگر، حوادثی که بعدها در زنجان به وقوع پیوست، به هیچ وجه مبتنی بربابیت و دفاع از عقاید باب نبوده و عواملی دخیل در این ماجراها گردید که محمد علی زنجانی ناچار پایش در این میانه کشیده شد. و کرد آنچه را که در هوی داشت. مرحوم رضاقلیخان هدایت در ذکر حوادثی که پس از بازگشت محمد علی به زنجان نوشته است، به یک انگیزه مهم زمینه ساز، برای منازعاتی که بعدها به وقوع پیوست اشاره می‌کند: «چون اعلی حضرت شاهنشاه عصر- خلّد اللّه سلطانه- برسریر موروثی بالاستحقاق بر آمد ایالت و حکومت بلاد ایران را به اصحاب کفایت و ارباب شهامت تفویض فرمود از جمله حکومت زنجان را به خال بی‌همال خود امیر اصلان خان موهبت فرمود و در آن زمان حکمرانی او فتنه سالار در خراسان قوت داشت و سپاه فوجاً فوج بدان حدود همی‌رفتند و خروج بابیه‌ی مازندران نیز در میان بود لهذا مولانا فرصت یافته ملاطفات و مراسلات متعدد به باب فرستاد و اظهار اشتیاق و خلوص کرد. و نیز جواب‌های مهر انگیز ارادت خیز به مولانا نگاشت اگر چه ملاقات صوری واقع نگردید لکن مولانا به حسن ظن، ارادت باب گزید و منصب و لقب یافت و به موهومات خیالیه و بهائیان، ص: ۵۶۵ تسویلات نفسانیه فریفته شد و دل بر متابعت وی نهاد و عامه‌ی خلایق را بدان طریق دعوت کرد واو را صاحب الزمان موعود شمرد و در فکر طغیان و عصیان افتاد در لباس تقوی و طهارت به اکتساب اسباب دعوی و امارت پرداخت و انتهاز فرصت همی‌کرد و به اجتماع و اجماع مقتدی و مرید اهتمامی تمام نمود و بیشتر اهالی زنجان گردن بر چنبر طاعتش نهادند و بنده‌وار در امضای نواهی و اجرای اوامرش ستادند چون حال به دار الخلافه معروض افتاد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند، و به اخذ و قید و نفی و ارسال او از زنجان به حاکم آن بلوک اشارت راندند همانا او نیز از آن احکام و ارقام بوئی برده. به تحفظ خود مبالغه تمام کرد و در احتشاد و احتشام خود فزون گرفت تا کارش چنان بزرگ شد و قوت یافت که ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بر وی جمع شدند و در هنگام ذهاب و ایاب به مسجد و منبر و امامت، پیرامون وی داشتند و این موافقت و ارادت را سعادتی عظیم می‌پنداشتند و جز با یکهزار تفنگچی مصمم مستعد به خدمت امیر حاکم نمی‌رفت». «۱» با چنین مقدمه سازی‌هائی که توسط محمد علی حجت به وجود آمد، زنجان را به حالت غیر عادی و اضطراب در آورد که در نتیجه آن موجد حوادثی گردید، که آن حوادث بعدها، فاجعه‌ی زنجان را در کارنامه‌ی سیاه بابیه ثبت و ضبط نمود: حادثه اول: مؤلف کتاب «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» می‌نویسد: «در این بین‌ها واقعه‌ی کوچکی حادث شد که آتش عداوت پنهانی در قلوب مخالفین حجت بدان سبب زبانه کشید ... دو طفل با هم نزاعشان شد یکی از آن دو پسر یکی از پیروان جناب حجت بود حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبور را گرفته محبوس ساختند ... احباء به حاکم مراجعه کردند و از او درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد حاکم زنجان حاضر نشد ... جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست ... حاکم به نوشته حجت اعتنائی نکرد ... حجت دو مرتبه نوشتند و بهائیان، ص: ۵۶۶ نامه را به میرزا جلیل که شخصی با نفوذ بود دادند و فرمودند این نامه را به دست خودت به حاکم بده سید جلیل ... وقتی که به دارالحکومه رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میرجلیل غضبناک شد ... شمشیر خود را کشید و آنها را به یک طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید و شرط مقصود میر جلیل را انجام داد و طفل را رها کرد». «۱» بر این اساس بابیان می‌خواستند به حاکم رشوه دهند و متهمی را آزاد نمایند، حاکم حاضر نمی‌شود فوراً یک قداره بند را حجت می‌فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به آزادی متهم نماید و بعداً حاکم به علت اینکه خود را زبون دیده و یا بر اثر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل که به حکایت نبیل این طفل به علت او زندانی شده بود و یا به هر علت دیگر مجبور می‌شود قداره بند بیشتری برای جلب حجت بفرستد و قداره بندهای حجت به جنگ این مأمورین دولتی می‌روند و بالاخره مقدمه وقایع زنجان شروع می‌شود. حکایت را از نبیل دنبال کنیم: «علمای شهر از این

رفتار حاکم خشمگین شدند و از مجد الدوله بازخواست کردند که چرا در مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده ... مرتبه دیگر می‌آیند تقاضاهای دیگری می‌کنند ... آنوقت طولی نمی‌کشد که زمام امور را به دست می‌گیرند ... تا زود است بفرست حجت را دستگیر کن ... آنگاه دو نفر از پهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار کردند که بروند جناب حجت را دستگیر کنند و باغل و زنجیر نزد حکومت بیاورند ... چون آن دو نفر پهلوان به محله جناب حجت رسیدند یکی از اصحاب شجاع موسوم به میر صلاح با هفت نفر دیگر از مؤمنین که مسلح بودند جلوی این دو نفر را گرفتند فوراً میر صلاح شمشیر خود را کشید و فریاد یا صاحب الزمان بلند کرد و زخمی به پیشانی اسد اللّه زد». «۲» بالاخره در این حادثه یکی از این بابیان را که شاید همان سید جلیل باشد دستگیر و بهائیان، ص: ۵۶۷ به حکومت می‌برند و لابد به عنوان تجری و قیام علیه مأمورین دولت و برای عبرت سایرین او را می‌کشتند (اگر نبیل! در این گزارش صادق باشد!) و بعد هم که حکومت وضع را وخیم می‌بیند و تکرار واقعات طبرسی و نیریز را در زنجان بیش بینی می‌نماید به بابیان اعلان می‌کند تا پراکنده شوند و موجب خون ریزی نگردند. ولی حجت که وضع خود را در خطر دیده و هرگونه راه فراری را برای خود مسدود یافته به تشویق بابیان به پایداری و استقامت و دفاع می‌پردازد و با اینکه خود صریحاً اعتراف می‌کند که تنها هدف اوست و با تسلیم شدن از همه وقایع خونریزی احتمالی جلوگیری خواهد شد؛ معذلک از تسلیم شدن خودداری و با ربودن عقول مردمی که بدو معتقد شده بودند به اسم باب و صاحب الزمان و غیره مردم را وادار به شورش و ریختن خون هزاران نفر می‌نماید. قضیه را نبیل چنین می‌نویسد: «حاکم شهر را مجبور کردند که به جارچی فرمان دهد تا در شهر اعلان کند که هر کسی پیروی حجت نماید و به اصحاب او بپیوندد جانش در خطر است ... باید از حجت و اصحابش جدا شده و در سایه حمایت پادشاه در آید. جارچی که این مطلب را اعلان کرد اهالی زنجان به دو دسته شدند یعنی دو اردوی جنگجو در مقابل هم قرار گرفتند. جناب حجت به منبر تشریف بردند و با صدای بلند مردم را مخاطب ساختند گفتند دست قدرت الهی امروز حق را از باطل جدا کرد ... یگانه مقصود حاکم و علمای زنجان آن است که مرا بگیرند و به قتل برسانند به هیچ کدام از شماها کاری ندارند ... هر کس جان خود را دوست می‌دارد و نمی‌خواهد در راه امر فدا کند خوب است پیش از آنکه فرصت از دست برود از اینجا خارج شود». «۱» حجت می‌توانست تسلیم شود و یا به گوشه‌ای فرار نموده و به طور گمنام و مخفی، ایامی بگذراند ولی از فرصت و موقعیت خود استفاده و بدون ابراز کوچکترین رحمی به این افراد ساده و بی‌گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار می‌دهد. «۲» بهائیان، ص: ۵۶۸ حادثه دوم: ارسال گزارشات اوضاع زنجان به تهران، و اطلاع ناصر الدین شاه و میرزا تقی خان امیر نظام وقت، از آن، مسؤلان امر را واداشت تا: «مجد الدوله امیر اصلان خان را که به حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملا- محمد علی را مغلولًا به دارالخلافه فرستد. بعد از این حکم، ملامحمد علی مطلع شده در حفظ و حراست خویش اهتمام نموده هر وقت می‌خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می‌رفت. روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان منازعه کرد و مجد الدوله حکم به حبس او نمود. ملا محمد علی پیغام داد که این مرد از بستگان من است. امیر اصلان خان گفت حمایت این گونه مردمان مفسد شریر جایز نباشد. ملا محمد علی خشمناک شده حکم داد تا محبوس را به عنف بیاورند. چون امیر اصلان خان آگاه شد، آماده‌ی جنگ گردید. پس کسانی که با ملا محمد علی بودند سلاح جنگ پوشیدند و آنهائی را که از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند. خانه و بازارها را غارت کردند و آتش زدند و بر دور خود سنگری ساختند و ملا محمد علی کسان خود را، به نوید حکومت مملکت و ایالت ولایتی امید می‌داد و همگی را شادکام داشته از طرفین آماده‌ی جنگ شدند». «۱» در خصوص تاراج و تخریب و به آتش کشاندن زنجان، توسط بابیان، و سنگرسازی‌های آنان به اشاره مرحوم رضاقلیخان هدایت نیز توجه می‌کنیم: «ثلثی از مردم آن شهر را که بر مذهب حقه‌ی شیعه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با بابیه در آن باب موافقت نمی‌نمودند از میان خود بیرون کردند و بعد از جلای ایشان بابیه بهائیان، ص: ۵۶۹ به بیوتات و دکاکین آنها ریخته آنچه اسباب و ادوات محاربه و محاصره و آغروق و آزوق و مأکول و مشروب داشتند

بالتمام به تصرف گرفتند و راسته بازار شهر زنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانه‌ها ویران کردند و در اطراف شهر سیبه‌ها و سنگرها بساختند و سرکوچه‌ها و برزن‌ها را استحکام دادند و دروازه‌ها برنهادند و از میان بیوتات راه تردد به خانه‌های یکدیگر برگشادند و چنان آمد و شد می‌کردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمی‌گردید و کار ایشان بر اهالی اردو ظاهر نمی‌گشت. خانه‌های اطراف حصار و جدار را ویران کرده از خاک بینباشتند و چنان بساختند که هر یک از چندین خاکریز اوسع بود و سوراخ‌ها در جدارها گشاده به جهت روز جنگ و افکندن تفنگ مهیا ساختند توپی چند آهنین بریختند و زنبوره‌ای چند بزرگ بساختند. اسلحه و تفنگ زیاده از اندازه‌ی خود آماده کرده بودند و سرب و باروت به تدریج جمع آورده منبر داشتند آذوقه‌ی ایشان سالیان دراز مکفی بود». «۱» به هر حال بنا به قول اعتضاد السلطنه: «روز جمعه‌ی پنجم شهر رجب- چهل نفر از طرفین مجروح گشت. روز دیگر ملا محمد علی، میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ خود را با لشکر مأمور به تسخیر قلعه علیمرادخان نمود و این قلعه در میان شهر زنجان مأمنی محکم بود، به قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته و سنگری سخت بستند بعد از فتح قلعه مزبور، ملا- محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان داد که مجد الدوله امیر اصلان را کشته یا دست بسته حاضرسازد، او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد. میر صالح و همراهانش یکشنبه برسر خانه مجد الدوله حمله بردند. از آن طرف محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علی نقی خان پسر نصر اللّه خان و مهدی خان خمسه‌ای و بیوک خان پشت کوهی با جماعتی از فراشان مجدالدوله در مقام مدافعه بر آمدند. جنگی سخت روی داد ناگاه عبد اللّه بیک، میر صالح سرهنگ را به ضرب گلوله از پای در آورده و به جماعت بابیه وهنی روی داده بی‌نیل مرام مراجعت کردند. در بیستم شهر رجب، بر حسب فرمان جهان مطاع، صدر الدوله نبیره حاج محمد بهائیان، ص: ۵۷۰ حسین خان اصفهانی سرکرده سوار خمسه، از سلطانیه وارد زنجان شد. روز پنجم ماه شعبان، سید علی خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه‌ای با دویست نفر سوار مقدم و محمد علی خان شاهسون افشار با دویست نفر سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سرکرده افشار و محمود خان خوئی با پنجاه نفر توپچی و توپ و خمپاره به شهر در آمده در برابر سنگر میرزا فرج اللّه و قلعه محمد ولی خان «۱» سنگر بسته آماده‌ی جنگ شدند. در بیستم شعبان، میرزا سلطان قورخانه‌چی و عبد اللّه سلطان به طرف سنگر مشهدی پیری نقب زدند. مجدالدوله و مظفرالدوله ... و دیگر سرکردگان و لشکریان به جانب آن لشکر حمله بردند ... و آن سنگر مفتوح شد. دگر باره روزی چند دست از جنگ برداشتند ... چون این کار به طول انجامید، کارداران دولت مصطفی خان امیر تومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی بود، نیز مأمور نمودند. بعد از ورود مصطفی خان، جماعتی از لشکر عزم خود را جزم نمودند که سنگر میرزا فرج اللّه را به قوت یورش بگیرند و نقبی جانب سنگر او حفر کردند. شب پانزدهم رمضان یک ساعت قبل از طلیعه صبح، مهدی‌خان با چریک ابهررود و عبد اللّه خان پسر سلیمان خان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره‌ی مقدم و سواره خمسه و چریک انگوران آماده‌ی یورش شدند و میرزا سلطان و عبد اللّه سلطان زیر سنگر میرزا فرج اللّه نقب کنده آتش زدند و بیست نفر از جماعت بابیه در زیر خاک هلا-ک شده چند نفر دستگیر گشتند. از این طرف، نظر علی خان اریادی به زخم گلوله از پای در افتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهباز خان به ضرب شمشیر شیرخان زخم برداشته، بعد از هشت روز در گذشت. بالاخره سنگر میرزا فرج اللّه مفتوح گشت و جماعت بابیه به سنگرهای دیگر رفتند. از آن طرف، از دارالخلافه طهران، میرزا تقی خان امیر نظام، محمد آقای حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیک تفنگدار خاصه را روانه زنجان نمود و حکم داد که هرگاه ملا محمد علی و کسانش را پس از روزی چند باقید و بهائیان، ص: ۵۷۱ بند روانه دارالخلافه نسازد مورد هزار گونه توبیخ خواهد بود. روز بیست و پنجم رمضان، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان به جنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هر دو لشکر جنگ می‌نمودند. از جماعت بابیه نور علی شکارچی و بخشعلی نجارباشی و خداداد و فتح اللّه بیک، فرج اللّه بیک که در شمار شجاعان و دلیران بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز نزدیک پنجاه نفر کشته گشت. بالاخره ملا محمد علی از کسان خود

استنباط ضعفی نموده ناچار شد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند. لشکریان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بابیه مراجعت کردند و از نو به تهیه لشکر و سنگر پرداختند ...». «۱» در خلال این کشاکش‌ها و طولانی شدن منازعه بابیان با شیعیان و قوای دولتی، مرحوم «میرزا تقی خان» امیر کبیر- رحمهٔ اللّه علیه- به خاطر حفظ امنیت و قطع هر نوع مداخله خارجی و سوء استفاده از بابیان، پس از مشورت با ناصر الدین شاه قاجار، «۲» تصمیم گرفت منشأ تمامی این خشونت‌ها و فتنه‌ها را از بین ببرد. از این رو فرمان اعدام علی محمد شیرازی از تهران صادر و پیش از این، چنانچه در قسمت (ج از فصل سوم) بیان داشتیم به مرحله عمل در آمد و خون علی محمد شیرازی فدای ستیزه جوئی‌های بهائیان، ص: ۵۷۲ مریدانی که حتی کمتر اطلاعی از نوشته‌ها و عقایدش نداشتند و دعاوی بی‌اساسش شد. نکته قابل تأمل در حوادث زنجان، در رابطه با عزم راسخ مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر مبنی بر قطع هر نوع مداخله خارج و سوء استفاده‌ی ضد ملی از بابیان، ناشی از نطفه‌ها و علائق خاص بابیان به حمایت سفارت خانه‌های روس و انگلیس بوده است. مأمور انگلیسی ابوت .k Abbott که زمان آشوب زنجان از آن شهر می گذشت شرح جنگ آنجا را می‌دهد و می گوید «ملا محمد علی رئیس گروه بابیان متعصب زنجان به پیروانش گفت: از پیکار نهراسید و اگر کشته شدید روحتان از نو باز می گردد و دین مقدس مغرب و مشرق را فرا خواهد گرفت، حتی به یکی از اصحابش سلطنت مصر را بخشیده و به دیگران وعده حکومت فلان شهر و فلان ده را داده است، به علاوه اطمینان داده که دولت روس به یاری آنان خواهد آمد. عده‌ای از همراهان ملا محمد علی، باغیرت و از خود گذشته‌اند و گروهی دیگر او را ترک گفتند و از شهر بیرون رفتند ... بیگلر بیکی زنجان از عهده نبرد خوب برآمده و شایعه بی‌رحمی او بکلی بی‌اساس است». «۱» این حقیقت تلخ را نه تنها «ابوت» به آن رسماً تصریح کرده است، بلکه مصادر بابیه، در اذعان آن نه تنها پرده‌پوشی نکرده‌اند، بلکه با کمال فخر و غرور آن را نقل کرده‌اند. از جمله مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطهٔ الکاف) ضمن تصریح به اظهارات «ابوت» حقایق دیگری را در کتاب خود ثبت کرده است: «جناب حجت از امیر (امیر کبیر) مأیوس شد ... لهذا چند کاغذ به وزرای دول خارجه نوشتند. و ذکر احوال خود را نمودند. ایشان نیز شفاعت نمودند در نزد امیر قبول ننمود ... شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آن شده یکی همین قتل سلسله مظلوم بود. خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند. ایشان بیان فرمودند ... ایلچی‌ها قدری متحیر شده سکوت نمودند. زیرا که دیدند که محل حرف نیست ... بهرحال ایشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نماید ...». «۲» بهائیان، ص: ۵۷۳ سفیر انگلیس می‌نویسد: «ملا- محمد علی، مجتهد برجسته زنجان نامه‌ای به من فرستاد و گفته: مرا به دروغ متهم به بابیت کرده‌اند. و استدعا کرده نزد دولت حسن توسط نمایم که او و هموطنانش را از حمله‌ی سپاهیان نجات دهم. عین همین مطلب را به امیر نظام نیز نوشته است. امیر جواب داده که حاضر است حرف او را بپذیرد و مدارا نماید. اما برای اثبات صدق سخنش باید به پایتخت بیاید. چون این شرط را قبول نکرد، امیر برای محاصره زنجان از نوقشون فرستاد». «۱» سفیر روس می گوید: «ملا محمد علی سردسته‌ی بابیان زنجان، از سامی افندی سفیر عثمانی و سرهنگ شیل وزیر مختار انگلیس در تهران درخواست میانجی گری نمود. اما همکار انگلیسی من عقیده دارد که مشکل است دولت ایران برای خاطر آن فرقه، راضی به دخالت بیگانه گردد». «۲» البته امیر اجازه دخالت روس و انگلیس را نمی‌دادو اما دو نکته مهم است: یکی اینکه مایل به مدارا بود، ترجیح می‌داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرونشاند، از این رو آماده سازش بود. دیگر اینکه «شیل» چند بار راجع به بابیه با امیر گفتگو کرد، و امیر همیشه نرمی به خرج داد و در یکی دو مورد پیشنهاد شیل را پذیرفت. شیل ضمن بحث از گزارش کنسول انگلیس در تبریز، راجع به نبرد زنجان و جنایت‌های بابیان و لشکریان نسبت به اسیران یکدیگر می‌نویسد: «چون مطلب را به اطلاع امیر نظام رساندم از اینکه او را آگاه ساختم تشکر کرد و گفت دستور فوری می‌دهد که این کارهای زشت تکرار نشود زیرا مخالف عواطف و نظر او می‌باشد». به دنبال آن می‌نگارد: گرچه گزارش کنسول در شرح واقعه زنجان خالی از «گزافه گوئی» نیست، عکس العمل امیر احساس او را می‌رساند.

«۳» با وقوع این همه رویدادها، امیرکبیر مصمم به سرکوبی شورش بابیان بود و به گفته بهائیان، ص: ۵۷۴ مرحوم اعتضاد السلطنه: «محمد خان امیر تومان ... و اصلاح خان یاور خرقانی و علی اکبر سطان خوئی و بر حسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و فوج شانزدهم شقاقی از جانب دیگر یورش بردندو فوج ناصریه جلادتی به سزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی سخت درکار افتاد. ملا محمد علی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کنند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند. در این وقت ملا محمد علی و کسان او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی وافر داشت. خانه‌هائی که در عقب سنگرها بود به حکم ملا محمد علی به یگدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید ... و شب‌ها از میان سنگرها علمای اثنی عشریه را به نام، دشنام می‌دادند. محمد خان امیر تومان خواست به رفق و مدارا رفتار کند و فتنه را بنشاند تا خون‌ها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسائل باز کرد و چندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد. در آن وقت، سردار کل عساکر منصوره، عزیز خان که در آن وقت آجودان باشی و به سفارت ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود، با میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که از تبریز به طهران می‌آمد وارد زنجان شده خواستند این مقاتله را به مصالحه انجام دهند. لاجرم چند نفر از کسان ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملا محمد علی را به پیغام‌های نرم بنواختند. فایده‌ای نبخشید. باز آتش حرب مشتعل شد ... سردار کل در کنار برجی که سنگر ملا ولی و به سرای ملا محمد علی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش نمودند. فوج مخبران سنگر ملاولی را گرفتند. پنج نفر در زیر نقب هلاک شدند و پسر عبد الباقی زنجانی گرفتار شد. سردار حکم داد تا او را نیز به قتل آوردند. فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه کوتاهی نمودند. سردار متغیر شده ابو طالب خان را که در آن فوج حکمرانی داشت حاضر ساخت و او را تنبیه کامل نمود و بهائیان، ص: ۵۷۵ همچنان چون از صدر الدوله و سید علی خان فیروز کوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی به کار نرفت از آنها نیز رنجیده خاطر شده صدر الدوله را معزول ساخت سرتیپی سوار خمسه را به فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمود و فرخ خان روز چهارم ذی القعدهٔ الحرام وارد زنجان شد .... در این وقت علی خان سردار سرهنگ فوج چهارم تبریز و حسنعلی خان وزیر مختار دولت علیّه ایران که اکنون ایلچی مخصوص و مقیم دار الملک پاریس است و در آن وقت سرتیپ فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند، از راه برسیدند و با این حمله کار محاصره را سخت کردند .... در این اثنا جنگی عظیم روی داد. کسان ملا محمد علی از زن و مرد ساز نبرد کردند و به خدعه و فریب،: مال فراوان در یکی از خانه‌های خود پنهان می‌کردند و بدان خانه سوراخ‌ها می‌نهادند و عمداً فرار می‌کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه‌ها می‌رفتند. ناگاه تفنگ‌های خود را از آن نقب‌ها می‌گشادند و جمعی از سربازان را به خاک می‌افکندند .... در این گرمی واقعه، حکمی از میرزا تقی خان امیر نظام به فرخ خان پیر یحیی خان رسید که مبنی بر رضامندی و نیکو خدمتی فرخ خان بود. فرخ خان از خواندن این مکتوب خوش وقت شده خواست تا خدمتی شایان نماید. در شب شانزدهم ذی الحجهٔ الحرام از کسان ملا محمد علی چند نفر به نزد فرخ خان آمده از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه‌ی قزوین راهی دانیم .... فرخ خان فریب آنها را خورده با صد سوار به سنگر جماعت بابیه روانه شدند. جماعت بابیه که از این راه آگاه بودند چند سنگر خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان بیشتر ببرند که دیگر مجال فرار از بهر ایشان محال شود. ناگاه کسان محمد علی از چهار جانب در آمده و آنها را هدف گلوله ساختند. فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند. اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که در اول بابی بودند و از طریقه او بازگشت نموده به نزد مجد الدوله گریخته بودند، در این هنگامه با فرخ خان بهائیان، ص: ۵۷۶ بودند. آنها نیز گرفتار شدند. همگی را زنده نزد ملا محمد علی بردند، سرهای سواران را بریده در قدم او افکندند. «۱» ملا محمد علی از در خشم به اسماعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از صحبت خدا روی بگرداند،

خدا او را کیفر دهد. آنگاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشی بر افروختند و آهن پاره‌ای چند در میان تافته کرده و بر او داغ نهادند و گوشت بدن او را با مقراض پارچه پارچه کردند. آنگاه سر فرخ خان و سر اسماعیل بزرگ و کوچک را از تن جدا کرده به میان لشکرگاه انداخت و ... ملا محمد علی حکم داد تا جسد ایشان را به آتش سوزاندند. چون خبر قتل فرخ خان و جلادت بابیه معروض درگاه افتاد، شاهنشاه ایران حکم فرمود بابا بیک یاور توپخانه با هجده عراده توپ روانه زنجان شود. بعد از ورود بابا بیک یاور به زنجان تمامی لشکر از چهار جانب خانه ملا محمد علی را محاصره کردند .... لشکر ملا محمد علی ضعیف شد. جمعی از اصحاب ملا محمد علی از جانب دروازه قزوین راه فرار پیش گرفتند ... مردم دیزج متحد شده آنها را گرفته به زنجان آوردند. پس از این واقعه کار بر ملا محمد علی تنگ شد، سلاح جنگ پوشیده به اتفاق کسان خود مبارزت می‌نمود. در این واقعه، حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبد اللّه خباز که به امید حکومت بهائیان، ص: ۵۷۷ مصر و حجاز بودند به زخم گلوله از پای در آمدند و در این اثنا تفنگی باز شد که گلوله بر بازوی ملا محمد علی آمد. اصحاب او، وی را از خاک بر گرفته به خانه برده جراحت او را از کسان خود پوشیده داشتند و همچنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند. پس از هفته‌ای گفت من بدین زخم هلاک می‌شوم. شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس از چهل روز زنده خواهیم شد. لاجرم بعد از مردن، او را با جامه‌ای که در برداشت به خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند و چند نفر دیگر که مجروح بودند نیز بمردند. بعضی که از جانب ملا محمد علی هر یک ملقب به لقبی بودند مکتوبی به مجد الدوله و امیر تومان نوشتند که اگر ما را امان دهید دست از جنگ کشیده و به لشکرگاه شما آئیم. مجد الدوله اگر چه آنها را مطمئن داشت، چون در شریعت، قتل آن جماعت واجب بود، فریب دادن ایشان و نقص پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه آورد. آنها گفتند ملا محمد علی مرده و جسد او را در سرای او به خاک سپردند. مجد الدوله و امیر تومان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او رفتند و جسد او را از خاک بر آورده ریسمان به پایش بستند و دور کوچه و بازار گردانیدند و اموالی که از مردم به غارت آورده و در سرای او پنهان کرده بودند غنیمت لشکر گشت .... مجد الدوله بعد از این واقعه چند نفر از خاصان و بازماندگان ملا محمد علی را به دست آورده به دار الخلافه آمد و آنها را به حکم شاهنشاه به قتل آورد ...». «۱»

ت: توطئه قتل پادشاه ایران

پس از غائله زنجان، امیر کبیر، چند نفر از سرجنبانان آنان را اعدام کرد، چند تن دیگر را به زندان فرستاد. «شیل مأمور دولت انگلستان» به تصور اینکه اینان را هم خواهند کشت، پیغامی بدین مضمون برای «امیر کبیر» فرستاد: «شورش بابیه جماعتی را به کشتن داده، بسیاری از آشوبگران نیز کشته شده‌اند. با بهائیان، ص: ۵۷۸ مراتب روشنفکری که در آن جناب سراغ دارد سزاوار نیست این چند اعدام گردند. و کاری با معتقدات باطنی هیچ فرقه داشته باشند». «۱» امیرکبیر پاسخ فرستاد که قصد کشتن آنان را نداشته، تنها تبعیدشان خواهد کرد. امیرکبیر شورش بابیه را برانداخت. به قول «شیل»: پس از غائله زنجان پیروان باب جرأت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند. «۲» «اما بابیان بیکار ننشستند. و پنهانی فعالیتی داشتند، تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود». «۳» ولی به هر حال، کینه شاهنشاه ایران ناصر الدین قاجار و امیر کبیر را در دل داشتند. تا اینکه تصمیم گرفتند، توطئه‌ای برای قتل شاهنشاه و امیر کبیر و امام جمعه‌ی تهران را تدارک ببینند. مؤلف کتاب: «حقایق الاخبار ناصری»، شرحی کافی و مجمل از بدایت تا نهایت توطئه و فتنه بابیان بازمانده از شورش‌های خونین مازندران و نیریز و زنجان، نگاشته است، که پس از تطبیق آن با مأخذ موثق دیگر، مانند کتاب: «روضة الصفا»، مرحوم رضاقلیخان هدایت، و «ناسخ التواریخ» لسان الملک، و «فتنه باب» اعتضاد السلطنه و ... به لحاظ رعایت اختصار و دقت در شرح وقایع، آن را در بررسی «توطئه قتل پادشاه ایران» اساس کار خود قرار می‌دهیم: «... ملا شیخعلی که یکی از داعیان باب و ملقب به حضرت عظیم بود به دارالخلافه

تهران آمده روی به ضلالت عباد نهاد و جمعی را به متابعت خویش در آورد و با ایشان پیمان در میان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند، اولاـ امام جمعه را در مسجد به شهادت رسانیده پس متوجه ارک پادشاهی گردند. این شور و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقی خان بود، چون مشارالیه در عموم ممالک محروسه بخصوص دار الخلافه منهیان مخصوص داشت. آنان ماجرا را معروض اتابیگی گردانیدند، چون یکی از بهائیان، ص: ۵۷۹ پیروان ملا شیخعلی میرزا عبد الرحیم نام هراتی که در خدمت علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بسر می‌برد رقم شده بود، میرزا تقی خان، شاهزاده را احضار و از مقدمه اخبارش داد. مأمورش داشت که از میرزا عبد الرحیم منزل ملا شیخعلی و سایر آن شیاطین رجیم را مشخص ساخته اعلام کند. شاهزاده چندان که از میرزا عبد الرحیم استفسار نمود، جز از انکار جوابی نشنود. چون میرزا عبد الرحیم با میرزا طاهر نام در یک سرای بسر می‌بردند از وی جویا گردید، معلوم شد که ملاـ شیخعلی چند روز قبل از سرای میرزا عبد الرحیم به جای دیگر نقل نموده است. حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مَرده آن مردود بود خانه نایب چاپارخانه را نمود، جمعی با میرزا طاهر به آنجا شتافتند، وی را نیافتند. ولی دیگری از آن ملاعین بدست آمد، شاهزاده اعتضاد السلطنه، میرزا عبد الرحیم و آن رجیم دیگر را به حضور اتابک آورد. میرزا عبد الرحیم به توسط شاهزاده رهائی یافت و آن یک به دیار دیگر شتافت. ملا شیخعلی را چون دیگر حالت توقف نبود، به تبدیل لباس و تغییر هیأت به آذربایجان گریخت». مرحوم اعتضاد السلطنه، خود در کتاب: «فتنه باب» حکایت میرزا عبد الرحیم نام هراتی را که در خدمت وی اشتغال داشته و مأمور خفیه نویس، رابطه او را با بابیان و توطئه‌ای که در سر می‌داشتند، به تفصیل مورد نگارش قرار داده است، که جهت تکمیل سخن لازم است به آن توجهی مبذول نمود: «میرزا عبد الرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً با آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دار الخلافه بود معاشرت می‌کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگر چه بعضی از لیالی زبان به قدح علما گشودی من او را تأدیب کردمی. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم.» گفت: «مگر ملاحظه نمی‌کنید، ملا حسین بشرویه در شیخ طبرسی عمّاقریب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر. چنانکه در بحار الانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری بهائیان، ص: ۵۸۰ و قم را مفتوح خواهد ساخت». گفتم: «حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهید گفت.» حال بر همین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعه‌ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنانکه سروش شمس الشعرا گوید: لشکر و کشور مرتب است و منظم هر دو به میر اجلّ اتابک اعظم با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از من منظور داشت، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوک، منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری- دامت شوکتها- بود. و مضمون رقعه آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است.» من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده، دست به جیب نموده رقعه‌ای در آورده به من داد. در آن رقعه مفتش از قبل وی نوشته بود که: «روز جمعه‌ی آینده بابی‌ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولًا به مسجد شاه ریزند و میرزا ابو القاسم امام جمعه را اولًا به قتل آورده پس از آن با ذکر «یا صاحب الزمان» به ارک ریزند و فسادی بر پا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس بابیه در دار الخلافه اوست، و در هر چند روز به لباسی در آمده که مردم او را نشناسند، و هفته‌ای بیش در خانه‌ای توقف نمی‌کند و امّ الفساد این طایفه است و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر محمد تقی هروی که هر دو از رؤسای بابیه هستند الآن در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه بر پا نخواهد شد». پس از خواندن

روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستند، گرفتم در بهائیان، ص: ۵۸۱ اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید.» جواب گفتم: «بحمد اله تعالی شکر حضرت ربّ العزّه را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود. بر این آمدم هم بر این بگذرم ثناگوی پیغمبر و حیدرم و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم، چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید، در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به طهران آمدید، به سبب مظاهرت من با میرزا علی حکیم باشی، و مصاحبت با شما و جمع دیگر با او که از آن جمله محمد صادق خان گروسی و عزیزخان مکری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبد الرحیم، به اندازه‌ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من می‌دیدید که مرا به عوامی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم، چون شما تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیدا نمی‌شود، اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روز رمضان خانی آباد و قرمه به و توبیخ خود را بیان کنم شاید فراموش کرده باشید». تبسم کرده گفت: «لازم نیست، از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند». گفتم: «تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان این است: آقا میرزا احمد حکیم باشی کاشی طبیب حاذق و با امانت و معالج مهدعلیا و ستر کبرا، از نجبا و علمای کاشان بوده، پدرش ملا رضا معروف به کبابی است و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. به ذات پاک الهی و به نمک اعلی حضرت ابداً قضیه باب و بابی از او مسموع نشده اما از میرزا عبد الرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می‌شناسم و نه می‌دانم مقصود او چیست؟ چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب «نَظَرَ إلَیّ بِنَظَرِه» گفت: «خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته من دروغ نمی‌گوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهد علیا این سه تن را از شما خواهم خواست.» این بگفت و به پا خاست. بهائیان، ص: ۵۸۲ هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین وداع گفت: «یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می‌خواهم». لا بد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب بسر بردم. پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رقعه‌ای از امیر کبیر رسید که: «در اتمام امر معهود تعجیل کنید». باز بر وهمم افزود علی الصباح به صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال و سؤال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافه داعی باب است. اسمش ملا شیخعلی و هر روز لقبی بر خود می‌گذارد و هفته‌ای ملبس به لباس می‌شود. چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبد الرحیم از جا و مکان او مستحضر است». در آن حین میرزا عبد الرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه‌ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبد الرحیم داد. اولًا با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسموع نشد، سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه نگار مشاوره نموده، او حیله‌ای انگیخت و خدعه‌ای به کار برد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبد الرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دار الشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود، نوشت به این مضمون که: «مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟» میرزا سید محمد جواب نوشته که: «از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته آنجا تشریف دارند. چون این نامه افتاد در دست من به گردون گراینده شد شست من فی الفور شرح حال را به امیر کبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و معذرت بهائیان، ص: ۵۸۳ نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزدیک به سه ساعت به غروب مانده، دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخعلی نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورد. و

خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملاـ شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقفل کرده، در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکایت را به من اظهار داشته گفت: «این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخعلی است. من او را خواسته توی بازو توی جبه و توی بار او را تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود. هر چند از احوال ملا شیخ علی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره او را به قدری صدمه زدم که بیم هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم (ع) نیز نوشته، اثری نشد، در آن شب شخص مراغه‌ای کاغذی از ملا محمد علی زنجانی برای ملا شیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آوردند، حبس نموده، وقایع به امیر نظام گفته شد. از این دار و گیر رشته جمعیت بابیه گسیخته گشت. و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاه و صوابدید امیرنظام در میدان ارک حکم به قتل بابیه شد. از آن جمله میرزا عبد الرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبد الرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده، حکم به حبس مؤبد شد. قاصد مراغه‌ای را نیز میرزا علی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولی محمد حسین ترک با سایر بابیه به قتل آمد ...». «۱» پس از کشف توطئه بلوای بابیان در پایتخت کشور و حبس و اعدام و تبعید آنان توسط «مرحوم امیر کبیر- صدر اعظم وقت»، پایتخت مملکت در آرامش فرو رفت. و توطئه بابیان جامه عمل نپوشید. بهائیان، ص: ۵۸۴ بعد از برکناری مرحوم امیر کبیر از مقام صدر اعظمی، و تغییرات اساسی در مناصب و صاحبان منصب، اوضاع پایتخت و کشور، از ناظمی مقتدر چون امیر کبیر، بی‌بهره و بازار شایعات رایج، بی‌اعتمادی جاری، و ثبات و نظم امیر کبیری رو به نقصان نهاد. این اوضاع، فرصت مناسبی برای اوباشان و قداره کشان و مخالفان امیر کبیر به ارمغان آورد، که تعداد قلیل بابیان پراکنده شده، فرصت و زمان مقتضی ارضای حس کینه و عناد خود دیده، مصمم به اجرای توطئه‌های مجدد و در پیش گرفتن راه‌های ناکام مانده خود، گرد ملا شیخعلی ملقب به عظیم را گرفتند. صاحب کتاب: «حقایق الاخبار ناصری» می‌نویسد: «ملا شیخعلی» بعد از عزل میرزا تقی خان مجدد به دار الخلافه آمد در خانه حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی منزل کرد. متابعان قدیم را اخبار نمود. چون چند روزی منقضی گردید، عدد ایشان به هفتاد رسید، به خیال خروج و تصرف دار الخلافه افتادند .... آراء سخیفه ایشان بر این نهج قرار گرفت که ابتدا گزندی به وجود مسعود مبارک که حافظ انام و ناصر اسلام است رسانند، آنگاه به اظهار دعوت و تصرف دار الخلافه اقدام نمایند. ملا شیخعلی از متابعان، مبارز این میدان و شناور این بحر بیکران طلبید. نخست محمد صادق نامی که به ملازمت ملا شیخعلی اقدام می‌نمود متقبل این امر خطیر و مهیای سر دادن گردید، و همچنین ملا فتح اللّه قمی و محمد باقر نجف آبادی و میرزا عبد الوهاب شیرازی مهیا و مستعد و آماده سربازی شدند. بعد از آنکه به میثاق و پیمان کار به پایان رسید، به تهیه و سامان آلات جارحه پرداخته از دار الخلافه بر آمده به قریه‌نیاوران شمیران شتافتند. در گوشه‌ای مقام گرفته منتظر مجال و فرصت آمدند ... صبح بیست و هشتم شوال (۱۲۶۸ ه. ق) خدیو بی‌همال عزیمت شکار فرموده ... بعد از انقضای دو ساعت و نیم از روز، شهریار ... زبر زین اشهب زرین سنام آرام گرفت. جمعی از مقربان حضرت و کارگزاران دولت چون صدر اعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک و ایشیک آقاسی باشی و امیرآخور که حاضر درگاه بودند با جمعی از عمله و فراش ملازم رکاب شدند. اعلی حضرت ظل اللهی به ملاحظه حشمت صدارت، صدر اعظم را اولًا از رکاب حکم به رجعت، سایرین هنوز در رکاب حاضر بودند که سه نفر از آن جماعت ... از پناه بهائیان، ص: ۵۸۵ دیوار و اشجار بیرون دویده به رسم داد خواهان استعانت نمودند یکی از رفقای سه گانه که از اهالی تبریز بود، بی‌محابا و حفظ طریقه قصد ادب قریب حضور مبارک نمود، ملتزمین رکاب هی بروی زدند و به التزام ادبش امر نمودند. چون ممانعت را دید و از نزدیک شدن زیاده از آنچه دست داده بود مأیوس گردید، طپانچه‌ای که در زیر بالاپوش می‌داشت برآورده به جانب وجود مبارک سر داد، گلوله خطا نمود ولی آشوب و انقلاب در ملتزمین رکاب و سواران همراهان روی داده به هم برآمدند.

در این اثنا رفیق ثانی بیرون تاخت. نعره زنان طپانچه‌ی دیگر رها ساخت ... گلوله رد گشت، یک نفر از ملازمان رکاب دشنه بردهان نحسش زد، با این جراحت طپانچه خالی را از دست داده خنجر از کمر کشیده به قصد مقصود خویش حمله‌ور گردید چند نفر را مجروح گردانید تا آن که به درکات جحیم واصل گردید. در این حیص و بیص رفیق ثالث از مقابل بیرون تاخت ذات اقدس شاهنشانی را هدف گلوله طپانچه دیگر ساخت، آن هم به سپرداری الطاف ایزدی رد گشته چند پاره ساچمه و چهارپاره بر پهلوی مبارک رسیده از زیر پوست دویده از بالای شانه بیرون شد. چنان که بحمد اللّه والمنه به استخوان اذیتی نرسید ... بالجمله ملتزمین رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز مأسور نمودند .... از آن طرف صدر اعظم را چون از این حادثه وحشت انگیز آگاهی حاصل گردید، بی‌تابانه سر از پا نشناخت و به حضرت پادشاه شتافت. چون از تفضلات قادر متعال وجود مبارک خدیو بی‌همال را سالم یافت سجدات شکر الهی به سلامتی ذات شریف حضرت ظل اللهی به تقدیم رسانید، چون ظاهر بود که از انتشار این اخبار اختلال و فتور در امورات نزدیک و دور روی خواهد نمود، لهذا به تمامی ممالک محروسه‌ی ایران فرامین قضا جریان شرف صدور یافته مصحوب چاپاران دولتی به سرعت روانه گردانید که قبل از رسیدن خبر وحشت اثر، به توسط چاپاران، بلاد و امصار را استحضار حاصل آید. جراحان به معالجه جراحت مشغول گردیدند. روزانه دیگر به ملاحظه تسکین خاطر اکابر و اصاغرشاهنشاه ... در عمارت دیوانی جلوس فرمود، بارعام داد .... عزیزخان آجودان باشی و کلانتر و کدخدایان دار الخلافه را مأمور به پیدا نمودن آشیانه مخافت و آفت و به دست آوردن آن گروه بد عاقبت گردیدند. سلخ شوال حاجی بهائیان، ص: ۵۸۶ علی خان حاجب الدوله فراشباشی را از آن جماعت خسران مآل آگاهی حاصل آمد و از محل اجتماع آنان که در خانه حاجی سلیمان خان است استحضار حاصل نمود، به عرض رسانید. حسب الامر جمعی به گرفتن آن طایفه گمراه مأمور گردید. برخی از ایشان فرار، حاجی سلیمان خان با دوازده نفر به قید ذلت و اسارت در آورده مغلولًا به خدمت صدر اعظم رسانیدند. از محبوسین نام و مقام بقیه ملاعین هم کیشی تفتیش رفت. سی و شش نفر دیگر در دهات و نفس شهر به دست آمد. ملا شیخعلی را حاجب الدوله سراغ نموده به دست آورد. تفحصی به سزا در کار هر یک به عمل آمده سه چهار نفر نوری چون کفر وارتداد ایشان به ثبوت شرعی نرسیده با میرزا حسین نام قمی که آن هم مجهول الحال بود به جان امان یافته محسوب شدند. بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی‌نصیب نباشند. ملا شیخعلی به علما و طلاب، سید حسن خراسانی به شاهزادگان، ملا زین العابدین یزدی به مستوفی الممالک و مستوفیان ملا حسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه، میرزا عبد الوهاب شیرازی به بقیه اولاد صدر اعظم، ملا فتح اللّه قمی و ملا علی و آقا مهدی صاحب را حاجب الدوله و فراشان، شیخ عباس طهرانی به امر او خوانین محمد باقر نجف آبادی پیشخدمتان پادشاهی، محمد تقی شیرازی به امیر آخور و عمله اصطبل، محمد نجف آبادی به ایشیک آقاسی باشی و سایر عمله سلام، میرزا محمد نیریزی به کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان، محمد علی نجف آبادی را خمپاره‌چیان، سید حسین یزدی را آجودان باشی و میران پنجه و سرتیپان، میرزا نبی دماوندی را معلمان و متعلمان مدرسه دار الفنون، میرزا رفیع مازندرانی را سواره نظام، میرزا محمود قزوینی به زنبورک چیان، حسین میلانی به سربازان، عبد الکریم قزوینی را توپچیان: لطفعلی شیرازی را شاطران، نجف خمسه‌ای را کسبه شهر، حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را ملک التجار و تاجران، حسن خمسه‌ای را ناظر و مطبخیان و شربت داران، محمد باقر قهپایه را آقایان قاجار، هر یک از نامبردگان را جماعت مجاهدان فی سبیل اللّه قربتاً الی اللّه و طلباً لمرضاته، به انواع سیاسات و عقوبات به دار البوار و خسار فرستادند. صادق زنجانی که ملتزمین رکاب به قتلش پرداختند، جسد پلیدش را پاره پاره در دروازه‌های شهر زینت قناره نمودند حاجی بهائیان، ص: ۵۸۷ سلیمان خان تبریزی که کاشانه‌اش آشیانه فساد انگیزی بود با قاسم نیریزی که مدعی نیابت سید یحیی بود، بعد از آن که اعضای ایشان به واسطه شمع‌های افروخته مهبط انوار گردید، هر یک به چهار پاره بردار شدند. قرة العین که در خانه محمود خان کلانتر جای داشت در درکات سقر منزل گزین آمد. و ملا شیخعلی را نعم القرین یفعل اللّه بالظالمین». «۱» آنچه مسلم است، طراح و گرداننده اصلی توطئه قتل شاهنشاه ایران، ملا شیخعلی

عظیم، و حسینعلی میرزا بوده است. ملا شیخعلی عظیم کشته شد. ولی حسینعلی میرزا به زندان فرستاده شد. و بواسطه و حمایت سفیر روس در ایران، از زندان آزاد، و با دیگر بابیان باقی مانده در ایران، به عراق عرب تبعید. و دست بابیان کوتاه، و ایجاد فتنه و بلوا متوقف گردید. ولی فتنه‌ها و خشونت‌ها همچنان همراه بابیان و بعدها بهائیان و ... در عراق و اسلامبول و ادرنه و فلسطین و قبرس بود. و همیشه در صدد انتقام از ایرانیان و حکومت مسلمان، از هیچ کوششی هیچ بیگانه پرستی دریغ نداشتند. و همچنان در آرزوی تحقق آرزوهای بر باد رفته شیخعلی عظیم و ملا حسین بشرویه و محمد علی قدوس و محمد علی زنجانی «حجت» و میرزا حسینعلی و علی محمد شیرازی .... از تب و تاب نیفتادند. بهائیان، ص: ۵۸۹

فصل دوم: حمایت سیاست‌های خارجی

اشاره

سفارتخانه‌های خارجی و وابستگان خارجی و داخلی ... در قلمروی حکومت ایران و عثمانی و فلسطین ... دست اندرکار حفظ منافع دولت‌های متبوع و رقابت با یکدیگر، برسر قدرت و نفوذ، در پی بهره گیری از هر واقعه و حادثه‌ای از هیچ گونه تب و تابی دریغ نداشته‌اند. احساسات مذهبی اسلامی بطور عموم و عقاید تشیع و کانون‌های شیعی بطور اخص، میدانی حساس و در نتیجه مورد توجه سفارتخانه‌های خارجی، از موقعیتی به سزا برخوردار بوده است. پس از دعاوی شیخ احمد احسائی، چشم و گوش سیاست‌بازان خارجی به تداوم شیخیه، به عنوان نطفه‌ای که می‌تواند تهدیدی جدی برای تشیع و روحانیت و نظام مدافع و مروج همیشگی شیعه، به شمار آید، بازگردید. به نحوی که پس از مرگ «سید کاظم رشتی» و ظهور مدعیانی جدید، دست اندازی آنان به پرورش و تقویت و تحریک، مورد تأییددولت‌های متبوع قرار گرفته، مجالی نو محسوب گردیده، تا آنجا پیش رفتند که مسیر حرکت را هدایت و با مداخله علنی، به حفظ حرکت و زعمای آن سعی وافر نشان دادند. در مقابل، زعمای بابی و ازلی و بهائی ... سر سپردگی خود را به سفارتخانه‌های خارجی دو چندان ساخته، تا از این طریق و تحت حمایت سیاست‌های بیگانه، مجری طرح‌ها و توطئه‌هائی شوند که از یک سوی باعث رونق کسب و کارشان و از سوی دیگر بهائیان، ص: ۵۹۰ جلب رضایت بازیگران و سیاست گذاران خارجی را فراهم سازند. بی‌شک در چنین حرکتی مزدورانه، کوشش طرفین به حفظ اسرار پشت پرده و اختفاء و استتار هرگونه روابط دوستانه! بنابه شیوه اهل سیاست، سعی بلیغ مبذول گردید. از این روی، «هادیان» و «واسطه‌ها» و «مجریان» زبان از گشودن هر سخنی بسته و قلم از نگارش هر موضوعی که دلالت بر چنین سازشی کند، تکانی نخورده. و گزارشات محرمانه معدوم و یا از دسترس اغیار به دور ماند. با این همه و از آنجائی که حقایق، به هر حال در طول زمان و با تغییر مقتضیات سیاسی، کم و بیش آشکار خواهد شد، زبانی به سخن گشوده گردید و قلم به نگارشی تکان خورد و گزارشاتی، علی رغم همه‌ی کوشش‌ها، به دست اغیار افتاد، که از لابلای آن وطن خواهان ایران و عاشقان وحدت ملی و حفظ استقلال مملکت، به حمایت سیاست‌های خارجی و جلب رضایت بابیان و بهائیان از بازیگران سیاست‌های بیگانه در اسلام و ایران عزیز، پی‌بردند. بدین روال، در بررسی فصل دوم از کتاب دوم: «حمایت سیاست‌های خارجی» به ذکر اهم مدارک و اسناد موثق و صرفاً مورد تأیید و تصریح مراجع و آثار رسمی بهائیان مبادرت می‌ورزیم. با این توجه و تأکید که: اولا: در این «مجلد نخست»، به رئوس کلی چنین مدارکی از زمان علی محمد شیرازی ۱۲۶۰ ه. ق تا مرگ شوقی افندی ۱۳ آبان ۱۳۳۶ ه. ش. «نوامبر ۱۹۵۷ م» اشاره می‌شود. ثانیاً: بایست متوجه بود که کلیه مطالب این بحث، تنها در «ارتباط» با دیگر موضوعات قبل و بعد کتاب، می‌تواند مفید فایده و کاشف حقایق و راهنمای پژوهندگان، مبنی بر «بیگانگی» بابیان و بهائیان باشد و بالعکس. ا

الف: حمایت سفارت روسیه در ایران

۱- منوچهرخان گرجی، ارمنی مذهب، که جزء اسرائی بود، که آغا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۹ هجری قمری او را از «تفلیس» به ایران آورد و در دربار فتحعلیشاه بهائیان، ص: ۵۹۱ قاجار جزو خواجگان حرمسرا و بعداً غلام پیشخدمت خاصه ... و سپس بواسطه هوش سیاسی و حمایتی که روس‌ها در ایران از او بعمل می‌آوردند، مقرب دستگاه فتحعلیشاه گشته، به سمت ایچ آقاسی (خواجه باشی) و سپس «ایشیک آقاسی» باشی ارتقاء یافت ... در زمان محمد شاه قاجار منوچهرخان که به حکومت اصفهان منصوب گردید با مخالفت شدید علمای اصفهان روبرو گردید ولی با توجه به قدرت و نفوذ وی در اواخر حکومت محمد شاه توانست بر اوضاع مسلط شود. آنچه مسلم است منوچهرخان گرجی، پس از بلوای بابیه در شیراز، با علی محمد شیرازی به گرمی رفتار کرده و او را از شیراز به اصفهان آورد و «با سید علی محمد باب همراهی نمود و برای پیشرفت آئین وی خیلی مساعدت کرد و تا موقعی که زنده بود، در اصفهان از او به نحوی پذیرائی کرده، و در حفظ جان وی بسیار کوشید». «۱» بهائیان در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» تصریح می‌کنند: «یک روز معتمد الدوله در حضور مبارک در میان باغ مشرف بود عرض کرد: خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده، نمی‌دانم به چه راهی آنها را خرج کنم، فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم ... محمد شاه را تبلیغ کنم، یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت آنوقت او را وادار می‌کنم که حاجی میرزا آقاسی را که شخصی خائن و مخرب مملکت است معزول کند. یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می‌گیرم ... حکام و ملوک عالم را به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می‌کنم ... و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمی‌اندازم. حضرت باب فرمودند: نیت خوبی کرده‌ای ... لکن از عمر من و تو در این دنیا اینقدرها باقی نمانده و نمی‌توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم». «۲» البته آنچه مسلم است و «در اینکه معتمد الدوله از اوضاع متزلزل و هرج و مرجی که بواسطه سلطنت محمد شاه علیل و همیشه ناخوش و حاج میرزا آقاسی بی‌کفایت در بهائیان، ص: ۵۹۲ سراسر ایران ایجاد شده بود مانند بسیاری از رجال آن زمان سخت ناراضی و می‌خواسته است از سوء جریان اوضاع مملکت استفاده نماید، در آن شبهه و حرفی نیست». «۱» ۲- عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» می‌نویسد: «موقعی که ایشان در «درجز» از قرای مازندران تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحدداران دولت روس ارادتی شایان به حضرتش یافته اراده کرده‌اند که آن حضرت را از دست مأمورین ایرانی گرفته و یا فرار داده به روسیه ببرند ولی آن حضرت قبول نکرده ... و بعد خبر وفات محمد شاه رسید و دریا بیگی روس اظهار سرور کرده و سبب نجات بهاء اللّه شد و در این سفر سید بصیر هندی همراه او بود». «۲» ۳- عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح»، ضمن شرح اعدام علی محمد شیرازی و محمد علی در تبریز می‌نویسد: «بعد آن دو جسم را از میدان به خارج شهر به کنار خندق نقل نمودند و آن شب در کنار خندق ماند. روز ثانی «قونسول روس» به اتفاق حاضر شده و نقش آن دو جسد را به وضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت». «۳» ۴- مؤلف کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» می‌نویسد: «قنسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت». «۴» باید توجه داشت که طبق تصریح مؤلف کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» پنهان کننده جسد علی محمد شیرازی، فردی بود به نام «احمد میلانی بابی» که او نیز از تحت الحمایگان دولت روسیه بوده است. «۵» بهائیان، ص: ۵۹۳ ۵- مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) ضمن شرح «فاجعه زنجان» می‌نویسد: «چون که جناب حجت از امیر مأیوس شد و دید دل او را هیچ رحمی نیست لهذا چند کاغذ «به وزرای دول خارجه» نوشتند و ذکر احوال خود را نمودند. ایشان نیز «شفاعت» نمودند در نزد امیر (میرزا محمد تقی خان امیر کبیر) قبول ننمود. بلکه او را (نصیحت نمودند) که چه معنی دارد که جمعی فقرا در بلد شما ادعای علم می‌نمایند ... مانده به آن ملعون ننمود ... شنیدم از جمله تقصیراتی که «پادشاه روس» بر امیر کبیر گرفته و سبب «عزل» آن شده یکی همین قتل سلسله مظلوم بود. خلاصه «ایلچی روس» و «ایلچی روم» به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند ... ایلچی‌ها قدری متحیر شده سکوت نمودند. زیرا که دیدند که محل حرف نیست ... به هر

حال ایشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نماید». «۱» ۶- مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) می‌نویسد: «ایلچی روم» و «ایلچی روس» امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می‌گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید .... «پادشاه روس» فرستاده بود به نزد «ایلچی تبریز» که «شرح احوالات حضرت را معلوم نما. و به جهت من ارسال دار. همین که این خبر رسید آن حضرت را شهید نموده بودند». «۲» ۷- عزیز اللّه سلیمانی اردکانی بهائی در کتاب: «مصابیح هدایت» ضمن شرح میرزا حسین زنجانی- و رقاء- می‌نویسد: «فردا میرزا حسین را (میرزا حسین زنجانی پسر محمد متوفای ۱۳۰۲ هجری در عشق آباد که باورقاء در زنجان رفیق شده بود) دم توپ می‌گذارم و ترا با پسرت (ورقاء بهائیان، ص: ۵۹۴ و پسرش) به طهران می‌فرستم، حضرت ورقاء محرمانه فرموده بود که میرزا حسین به اطلاع قنسول و به امر ناصر الدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است این مطلب را پی می‌کنند و از برای سرکار خوش واقع نخواهد شد (خطاب به علاء الدوله حاکم زنجان است) به نظر چنین می‌آید که او را هم باما به طهران بفرست». «۱» ۸- از گزارشات دولگوروکی سفیر دولت روسیه در ایران به وزیر امور خارجه «نسلرو»- پرونده شماره ۱۳۳، تهران ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ م شماره ۴۸: «خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف». «۲» ۹- پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰، صفحه ۴۳۴- ۴۳۵ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران به وزیر امور خارجه (سناوین) مریم آباد، ۳ ژوئیه ۱۸۵۰، شماره ۵۳. «از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرما است همچنین با اقدامات مؤثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده فیروز میرزا برای جلوگیری از عملیات بابیان به کار برده شده است فعالیت آنان فوق العاده محدود شده است. لردپالمرستن از سفیر خود در ایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقاید این فرقه برای ما بفرستد و این جانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور در اختیار من گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم ...».» ۱۰- پرونده شماره ۱۳۴- تهران ۱۸۵۰، صفحه ۵۶۲ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰، شماره ۷۲: «اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که با جان خود بازی می‌کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می‌دهند و از عهده دفع حملات محمد خان بهائیان، ص: ۵۹۵ بخوبی برمی‌آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می‌کنند. رهبر آنان محمد علی به سفیر ترکیه سمیع افندی و همچنین به کلنل شیل (سفیر انگلیسی در ایران) مراجعه و از او خواهش وساطت کرده است لیک همکار انگلیسی من (سفیر انگلیس) معتقد است که بعید به نظر می‌رسد که دولت ایران حاضر بشود که دول خارجی در این مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند». «۱» ۱۱- پرونده شماره ۱۳۴، تهران ۱۸۵۰، صفحه ۵۷۵- ۵۷۹، گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، تهران، ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰، شماره ۷۶: «یگانه مسئله‌ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان می‌باشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خون‌های بی‌شمار قوای نظامی شاهی موفق به از بین بردن یک مشت فاناتیک نشده‌اند به همین جهت تصور می‌کنم آن جناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کنند و بدین منظور نامه غلام باشی سفارت را که در معیت عزیزخان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم می‌دارد». «۲» ۱۲- پرونده شماره ۱۵۸۲ تهران، صفحه ۵۰۳- ۵۰۱ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۱ اوت ۱۸۵۳، شماره ۵۵: «این جانب قبلًا نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمی‌توان حل کرد. همان طوری که انتظارش می‌رفت نه کشتار مازندران و نه قضیه زنجان هیچ کدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری نکرد و اخیراً به مناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه شده دولت کلیه افراد منتسب به این فرقه را تعقیب و زندانی می‌کند و طبق اطلاعاتی که به دست آمده عده‌یی زیاد از آنان در تهران مخفی می‌باشند که در بین آنان از هر طبقه وجود دارد (حتی افراد درباری). دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که در قضیه سوء قصد سوم اوت بهائیان، ص: ۵۹۶ شرکت داشته‌اند به خوبی می‌داند و اطلاع حاصل کرده است که چهار نفر از آنان

مـدت یک ماه است در زرگنـده به طور پنهانی به سـر می‌برند و وزارت امور خارجه بوسـیله‌ی نامه‌ای از این جانب تقاضا کرده بود که اجـازه داده شود در این دهکـده به تفتیش بپردازنـد. من بلاـ فاصـله به غلاـم باشـی دسـتور دادم که با مأمورین دولتی در این امر همکـاری و (ضـمناً نظـارت) کنـد و پس از جسـتجو موفق به دسـتگیری یکی از آنـان که نامشـان در لیست قیـد شـده بـود گشـته و دسـتگیری شخص نامبرده کمک کرده به دستگیری دو نفر دیگر که در اوین (یک فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند، نفر چهارم از قرار معلوم از اقوام میرزای (منشـی) از بابیان است و تبعه دولت ایران می‌باشد و از کارمندان رسمی ما نیست به دست دولت ایران سپرده شد ...». «۱» ۱۳- پرونده شماره ۱۵۸، تهران ۱۸۵۲، صفحه ۵۰۹ و ۵۰۸ گزارش منشـی سفارت می‌باشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده دولگوروکی سـفیر روسـیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۲ اوت، شماره ۵۶: «دولت ایران سه روز قبـل به سانک پطرز بورک قاصدی اعزام داشـته است که حامل خبر سـلامتی شاه (جان به سـلامت بدر بردن از سوء قصد) می‌باشد کشـتار فجیعی که بعـد از واقعه سوء قصـد در تهران شـروع شـد و مناظر دلخراشـی که من شاهد آن بودم مرا بر آن داشت که شـخصاً نزد میرزا آقا خـان رفته تا به او بفهمانم خاتمه دادن به این قضایا به منفعت شاه می‌باشـد و اگر مجازاتی در کار هست لااقل قبلًا رسـیدگی بشود و بین شـرکت کنندگان در سوء قصد و آنان که فقط اصول باب را تبلیغ می‌کنند فرقی گذاشته شود، من مخصوصاً این نکته را متذکر شـدم که برای شـخص پادشـاه خیلی خطرنـاک است که جلوی کشـتار دسـته جمعی در ملأ عام را نمی‌گیرد و او نبایـد مرتکب قتل بشود فقط به اتکای آنکه هر کس را می‌خواهد می‌تواند مجازات کند. صدر اعظم (میرزا آقاخان) با نظریات و عقیده اینجانب کاملًا همراه است اما اعتراف کرده که قادر نیست جلوی خشم شاه را بگیرد و محرک انتقام‌جوئی را مادر شاه و حاجی علی‌خان فراشباشی معرفی کرده تاکنون تعـداد بابیانی را که به قتل رسانده‌اند به ۹ نفر می‌رسد و تصمیم دارند عده زیادی از بابیان بهائیان، ص: ۵۹۷ را بین مأمورین متنفـذ دربار و نظامیان و علما تقسـیم کنند تا آنان به دست خود، بابیان را به قتل برسانند». «۱» ۱۴- شوقی افندی دومین جانشـین بهـاء اللَّه و ولی امر اللَّه بهائیان در کتاب:)god pussesby((قرن بدیع) نوروز ۱۰۱ بدیع، تحت عنوان: «تبعید حضرت بهاء اللَّه به عراق عرب» می‌نویسـد: «هنگامی که قضـیه سوء قصـد اتفاق افتاد حضـرت بهاء اللَّه در لواسان تشـریف داشـتند و میهمان صـدر اعظـم بودنـد و خـبر این واقعه‌ی هـائله در قریه افجه به ایشـان رسـید برادر صـدر اعظم جعفرقلی خـان که مـأمور پـذیرائی آن حضـرت بـود از حضورشـان اسـتدعا نمـود چنـدی در یکی از نقـاط حـول و حوش مختفی شونـد تـا آن غـائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود ولی وجود مبارک این رأی را نپسـندیدند حتی شخص امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت متانت و خونسـردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشـیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی Dolgoroki prince سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاـقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سـفیر بود رهبری و دعوت نمود آدم‌های حاج علیخان حاجب الـدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید، شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شـد و معتمـدین مخصوص به سـفارت فرسـتاد تا آن وجود مقـدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشـته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سـفیر روس از تسـلیم حضرت بهاءاللَّه امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف ببرند ضمناً از مشار الیه بطور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد ...». «۲» بهائیان، ص: ۵۹۸ «سوء قصد نسبت به حیات شاه در تاریخ ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری (مطابق با ۱۵ اوت ۱۸۵۲ میلادی) واقع گردید و بلافاصـله حضرت بهاء اللَّه در نیاوران دستگیر و با نهایت تحقیر و استخفاف به زندان دار الخلافه روانه شدنـد و در سیاه‌چال طهران مسـجون گردیدنـد دوره سـجن مبـارک چهارمـاه بطول انجامیـد ... دو ماه پس از حلول این سال فرخنـده فـال و بر آورده شـدن منظور از سـجن، هیکل انور آزاد گردیدنـد و یک ماه بعـد از خروج از سـجن بصوب بغـداد عزیمت فرمودنـد و بـا این حرکت مرحله اولاـی دوره نفی و سـرنگونی آن مظهر احـدیه که تـا آخر حیـات مبارک ادامه داشت و طی سـنین

متمادی وجود اقدس را از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ارض سر «ادرنه» و از ارض سر به سجن بیست و چهار ساله عکا منتقل ساخت آغاز گردید. حال که منظور غائی و ثمره نهائی سجن آشکار و جمال کردگار در اثر آن رؤیای عظیم به چنین رسالت الهی و قدرت و عظمت صمدانی مبعوث گردید نجات آن نور اتم اکرم از آن بر اظلم انتن امری فرض و معلوم بل محقق و محتوم شمرده می‌شد زیرا با ادامه دوران زندان قهراً در تنفیذ این رسالت جلیل وقفه حاصل می گشت این بود که به تقدیر الهی و حکمت نافذه سبحانی وسایل استخلاص آن یوسف رحمانی از آن چاه ظلمانی از هر جهت فراهم گردید و ابواب سجن مفتوح شد از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل در آزادی حضرت بهاء اللّه بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله مترجم سفارت روس و نماینده حکومت، برائت حضرت بهاء اللّه را تأیید و به صراحت تام دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی شاه اظهار نمود از جهت دیگر مساعی و مجهودات مستمر برادران و خواهران و اقوام حضرت بهاءاللّه دررهائی ایشان و بالاخره تأیید بی گناهی و بی‌تقصیری آن وجود اقدس از طرف مراجع و مجامع تحقیق همه این عوامل دست به دست یکدیگر داده موجبات استخلاص و نجات هیکل مبارک را از چنگال دشمنان لدود فراهم آورد .... بهائیان، ص: ۵۹۹ باری به استناد دلائل و مدارک مذکوره که بی گناهی و عدم دخالت حضرت بهاءاللّه را در این امر منکر به نحو مؤثر و غیر قابل انکاری اثبات می‌نمود میرزا آقاخان صدر اعظم بالمآل موفق گردید اجازه استخلاص آن وجود اقدس را از زندان از مقام سلطنت به دست آورد سپس نماینده معتمد خود حاجی علیخان را به سیاه چال فرستاد تا امر سلطانی را اجرا و حکم آزادی آن حضرت را ابلاغ نماید ... به مجرد اینکه حضرت بهاءاللّه به مجلس صدر اعظم ورود فرمودند مشارالیه آن حضرت را مخاطب ساخته اظهار داشت «اگر نصیحت مرا می‌پذیرفتید و خود را در زمره پیروان سید باب وارد نمی کردید هرگز به چنین مصائب و آلام و متاعب و اسقام که از هر جهت شما را احاطه نموده مبتلا نمی‌شدید ...». سکون و آرامش نسبی که پس از آن حبس شدید و الیم برای حضرت بهاءاللّه به دست آمد به تقدیر الهی و مشیت ربانی دوره‌اش بی‌نهایت محدود و کوتاه بود زیرا هنوز آن حضرت کاملًا در بین عائله و بستگان وارد نشده بود که حکمی از طرف شاه مبنی بر نفی و تبعید آن وجود مقدس ابلاغ گردید که در ظرف یک ماه خاک ایران را ترک نمایند ضمناً تعیین مقصد و محل حرکت را به اختیار هیکل مبارک محول نموده بودند تا به هر جهت جانب که مایل باشند عزیمت فرمایند. سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول دستور مطلع گردید از ساحت انور استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوع خویش وارد و وسائل انتقال ایشان را به خاک روس فراهم سازد این دعوت که به صرافت طبع و طیب خاطر از طرف سفیر مذکور به عمل آمد مورد قبول و موافقت حضرت بهاءاللّه واقع نگردید و هیکل اطهر بنابه سابقه روحانی توجه به شطر عراق و اقامت در بغداد را بر حرکت به صوب دیگر ترجیح دادند و در سنین بعد در لوحی که به افتخار امپراطور روس نیکلاویچ الکساندر دوم از قلم اعلی نازل شده آن وجود اقدس عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می‌فرماید. قوله جل جلاله «قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی سجن الطاء تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب اللّه لک مقاماً لم‌یحط به‌علم احد الا هو ایّاک ان‌تبدل هذاالمقام العظیم». بهائیان، ص: ۶۰۰ و نیز در مقام دیگر می‌فرماید «ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت بهیه ایده اللّه تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراطور دولت بهیه روس ایده‌اللّه تبارک و تعالی حفظ و رعایت خویش را فی سبیل اللّه مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جلالی ارض گردید ... حضرت بهاءاللّه در غره ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری (مطابق با ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳ میلادی) یعنی نه ماه پس از مراجعت از سفر کربلا با چند تن از اهل بیت و عائله مبارکه و مأمور دولت ایران و نماینده سفارت روس به شطر بغداد عزیمت فرمودند ...». «۱»

۱۵- میرزا حیدر علی اصفهانی بهائی در کتاب: «بهجت الصدور» می‌نویسد: «و القائم بامر اللّه (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر یک کرور اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس حمایت آن قائم بامر اللّه که ملقب به بهاء اللّه است نمود نتوانستند شهید نمایند به دار السلام بغداد نفی نمودند». «۲» ۱۶- مؤلف کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» اثر شوقی افندی، که عبد الحمید اشراق خاوری بهائی آن را از ترجمه عربی به فارسی ترجمه کرده است، چنین می‌نویسد: «رؤسای کشور و علمای دین بابیان را دشمن مملکت و دین دانستند و اعلان عمومی به جلوگیری از هجوم و حمله به بابیان صادر شد جعفر قلی خان که در شمیران بود این واقعه را به حضرت بهاءاللّه پیغام داد و به حضرتش نگاشت که مادر شاه از این واقعه سرتا پا آتش گرفته و در نزد امرای دربار حضرتت را به همراهی میرزا آقا خان صدراعظم محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده است صلاح آن است مدتی در محلی مخفی به‌سر برید ... این نامه را به شخص امین و پیر و با تجربه به حضور مبارک به بهائیان، ص: ۶۰۱ افجه فرستاد ... حضرت بهاءاللّه پیشنهاد جعفر قلی خان را نپذیرفتند و روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرائی نمود جمعی از خادمین حاجی علی خان حاجب الدوله حضرت بهاءاللّه را شناختند و او را از توقف حضرت بهاءاللّه در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند ... فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءاللّه را از سفارت تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءاللّه به مأمور شاه امتناع ورزید و به حضرت گفت که به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید حضرت بهاء را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاءاللّه برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسؤل سفارت روس خواهی بود ... مأمورین شاه در بین نیاوران و طهران حضرت بهاءاللّه را دستگیر کردند ... از نفوسی که قصد حیات شاه نموده بودند اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه به شاه حمله کرده او را از اسب کشید فوراً شاطر باشی و نوکران او را به قتل رسانیدند ... دوم نفر فتح اللّه حکاک قمی بود که گرفتار شد ... سومی ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شد ... مادر ناصر الدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن این همه نفوس بی‌گناه فرونشست دائماً فریاد می‌زد و رؤسای دربار را خطاب و عتاب می‌نمود که بروید بهاءاللّه را به قتل برسانید محرک اصلی و مسبب واقعی در قضیه پسرم، بهاءاللّه است سایرین آلت هستند دشمن حقیقی پسرم اوست تا او را نکشید قلب من آرام نمی‌گیرد و مملکت هم آرام نمی‌شود ... مأمورین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند عباس نوکر سلیمان خان را که جوانی مؤمن و با شجاعت بود مجبور کردند و به وعده و وعید وادارش ساختند تا با فراشان حکومتی در کوچه و بازار طهران گردش کند و اتباع باب را به آنها معرفی می‌نمود مأمورین آن بیچاره‌ها را می‌گرفتند نزد حکومت می‌بردند و چون مؤمن نبودند از امر تبری می‌نمودند و بعد از پرداختن مبلغی به رسم جریمه مرخص می‌شدند ... چون مادر شاه در قتل حضرت بهاءاللّه اصرار داشت چندین مرتبه عباس را به سیاه‌چال بردند و در مقابل حضرت بهاءاللّه حاضر ساختند تا اگر او را در زمره بابیان دیده اظهار نماید در هر بهائیان، ص: ۶۰۲ مرتبه عباس که به حضور حضرت مبارک می‌رسید چند دقیقه به صورت بهاءاللّه نگاه می‌کرد و بعد می‌گفت من او را تا کنون ندیده‌ام و نمی‌شناسم ... چون از اصرار به بهاءاللّه مأیوس شدند برای تحصیل رضایت مادر شاه در صدد بودند شیخ علی عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی کنند و به این بهانه او را به قتل رسانیدند ... قنسول روس از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاءاللّه خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت بهاءاللّه به عمل آید ... صدر اعظم ... وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاه چال بروند مقدمتاً جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند جناب عظیم گفتند ... من خودم این خیال را مدت‌ها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم محرک اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی شاه را از اسب کشید ... دو سال بود نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی

موفق نشد چون این اقرار را از عظیم شنیدند نماینده قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند حضرت بهاءاللّه از حبس خلاص شدند و جناب عظیم را به جلاد تسلیم کردند ... بدخواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان به امید رسیدن به منصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و اخبار وحشتناکی به همدستی او از حضرت بهاء به شاه می‌دادند ناصر الدین شاه از وزیر کبیر به شدت مؤاخذه کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل می‌کند و ریشه فساد را قطع نمی‌نماید صدر اعظم از این توبیخ متأثر شد ... فوراً لشکری به اقلیم نور اعزام ... و پس از تاراج همه را آتش زده و با خاک یکسان نمودند ... دامنه فتنه طهران و مازندران به سرتاسر ایران کشید و مخصوصاً در یزد و تبریز آتش فتنه بالاگرفت طهماست میرزا در شیراز عده‌ای را شهید کرد ... ششصد نفر آنها را گرفته بودند سیصد نفر آنها را دوتا دوتا برمرکب‌های برهنه سوار کرده به شیراز بردند و در آنجا بعضی مردند ... حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاءاللّه‌امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند. قنسول روس از حضرت بهاءاللّه تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روسیه از آن حضرت پذیرائی خواهد نمود حضرت بهاءاللّه قبول بهائیان، ص: ۶۰۳ نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند. در روز اول ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند». «۱» ۱۷- دختر میرزا حسینعلی بهاء، نقش سفارت روسیه در آزادی و حمایت پدرش را برای: «بلا نفیلد» که صحت آن را عباس افندی و محفل بهائیان لندن تصویب کرده‌اند چنین حکایت می‌کند: «خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه شده بود. پدرم در خانه ملکی ییلاقی ما واقع در نیاوران بود ... ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند .... بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند به استثنای خادمین اسفندیار و یک زن ... میرزا موسی برادر پدرم ... مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم ... میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار و در محلی مخفی گردید ... اخبار وقایع به واسطه خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنسول روس در طهران بود به ما می‌رسید ... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی‌کردند به ملاقات مادرم آیند مگر زن میرزا یوسف که عمه‌ی پدرم باشد ... یک روز میرزا یوسف دریافت که ... ملایان در صدد کشتار پدرم هستند- میرزا یوسف موضوع را با قنسول روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد به عرصه ظهور آمد قنسول روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و گفت آیا تاکنون به اندازه کافی انتقام بی‌رحمانه خود را نگرفته‌اید ... چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد- آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد بهائیان، ص: ۶۰۴ کشتن یک پرنده هم نمی‌خورد؟ مضافاً بر اینکه نامبرده دیوانه مشهور بوده ... من تصمیم دارم که این شریف زاده بی‌گناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک موی از سر او کم شود برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است ... طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی‌توجهی به اخطار سخت قنسول روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می‌دهد و در عین حال حکم تبعید او و فامیلش صادر می‌گردد ... ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود». «۱» ۱۸- دکتر اسلمنت بهائی در کتاب: «بهاء اللّه و عصر جدید» که به تصویب «محفل بهائیان حیفا- اسرائیل» از زبان انگلیسی ترجمه و طبع گردیده است، می‌نویسد: «سفیر روس به برائت ایشان (بهاءاللّه) شهادت داد». «۲» ۱۹- عبد الحمید اشراق خاوری، مبلغ و زعیم مشهور بهائیان در کتاب: «رساله ایام تسعه» می‌نویسد: «و فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءاللّه را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه آورد، سفیر روس از تسلیم او به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدر اعظم بروید، و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت

بهاءاللّه را از طرف من پـذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاءاللّه برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود». «۳» ۲۰- میرزا حسینعلی بهاء، در کتاب خود، تحت عنوان: «اشراقات» می‌نویسد: «این مظلوم از ارض طا (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و «روس» هر دو ملتزم رکاب بودند». «۴» بهائیان، ص: ۶۰۵ «خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار». «۱» ۲۱- عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریة فی مآثر البهائیه» از آزادی و رهائی میرزا حسینعلی بهاء به شگفتی می‌نویسد: «این مسئله خالی از اهمیت نیست که تمام هم زندانها و هم زنجیرهای آن یگانه آفاق طعمه‌ی شمشیر قهر و غضب سلطانی شدند و خود آن حضرت با همه شهرت و اهمیت از حبس مستخلص گشت اگر چه شاید دست قنسول روس بر نجات آن حضرت مددی داده». «۲» ۲۲- میرزا حسینعلی بهاء، پس از رهائی از زندان در مقام قدردانی از سفیر دولت روسیه در ایران، لوحی خطاب به امپراطور روسیه تزاری «نیکلاویچ الکساندر دوم» از «عکا» ارسال داشته است که آن را در کتاب: «مبین» «۳» ثبت نمود: (ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (میرزا بهاء) و به سوی بهشت بشتاب، آنجائی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملأ بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است (شهر عکا) مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربانت باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفتی و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچکس بدان احاطه ندارد مبادا این مقام را از دست دهی ...). بهائیان، ص: ۶۰۶ ۲۳- میرزا ابو الفضل گلپایگانی مبلغ و زعیم مشهور بهائیان، در نامه‌ای خطاب به «میرزا اسد اللّه خان» تصریحی می‌کند که آن را «عزیز اللّه سلیمانی اردکانی» بهائی در کتاب: «مصابیح هدایت»، ضبط و ثبت کرده است: متن کامل لوح میرزا حسینعلی بهاء به امپراطور روس «کتاب مبین» «و عدالتی که از دولت قویه بهیه روسیه اطال اللّه ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب در این محاکمه ظاهر شده شایسته‌ی ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است ... و جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند، زیرا که در الواح منیعه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته می‌فرمایند آنچه را که ترجمه و ملاحظه آن این است: ... باید این طایفه مظلومه ابداً این حمایت و عدالت دولت بهیه روسیه را از نظر محو ننمایند و پیوسته تأیید و تشدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند». «۱» بهائیان، ص: ۶۰۷ ص ۶۳۳ بقیه متن کامل لوح میرزا حسینعلی بهاء به امپراطور روس «کتاب مبین» بهائیان، ص: ۶۰۸ ۲۴- عباس عبد البهاء در لوحی خطاب به بهائیان بندر جز، «۱» می‌نویسد: «ای دوستان حقیقی شمایل مبارک آن یاران رسید و به نهایت اشتیاق به کرات و مرات دقت گردید و جوه نورانی بود و شمائل رحمانی ... ای یاران الهی ایامی که جمال مبارک رو به قلعه طبرسی تشریف می‌بردند تا به قریه نهالا که قریب قلعه بود رسیدند. میرزا تقی نام حاکم آمل که برادرزاده عباس قلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو به قلعه تشریف می‌برند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشتند نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نموده و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را یازده سوار به آمل آوردند و جمیع علما و بزرگان آمل بر شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی‌خان بسیار از این مسئله خوف داشت به هر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمودند ولی صدمات دیگر وارد گشت تا آنکه نامه‌ای از عباسقلی خان رسید که ای میرزا تقی خان عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی الابد فراموش نشود البته صد البته مهاجمین را متفرق نمائید و ابداً تعرض نکنید لکن چون حکومت آمل مطلع شد وارد و نیز خبردار گشت که جمال مبارک را نیز به قصد آنست که به هر قسم باشد

به قلعه برسند بلکه این آتش ظلم و اعتساف و حرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرب به قلعه شدند پس جمال مبارک روحی لأحبائه الفدا در بندر جز تشریف بردند و سرکردههای جز نهایت رعایت احترام را مجری داشتند پس محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندر جز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد موعود بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول بهائیان، ص: ۶۰۹ نیفتاد بلکه روزثانی صبح با جمعی غفیر به آن ده تشریف بردند در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریابیگی روس کاغذی داد چون باز نمود به نهایت مسرور فریاد برآورد و به زبان مازندرانی گفت: مَردی به مرده یعنی محمد شاه مرد لهذا آنروز خوانین و جمع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده چنین جشن عظیمی گرفتند و به نهایت سرور آن شب را بگذراندند مقصود از این حکایت آن است که احباب الهی بدانند که یک وقتی انوار مقدسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمهاش این است که نفخات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الابهی». ۲۵- دولت روسیه تزاری به بهائیان اجازه داد تا در «عشق آباد» معبدی (مشرق الاذکار) بنانهند. و هر نوع حمایتی که لازم باشد از تجمع بهائیان و چاپ نشر آثار بهائی به عمل آید. مأمورین سیاسی روسیه، از چنین اقدامی، نظر داشتند تا کانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آورند. تا از آنجا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده شیعی در ایران، بهره گیرند. و از اینرو بود که: «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» به بهائیان عشق آباد دستور میدهد: «جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند». «۱» ولی پس از روی کار آمدن بلشویک و نفوذ حزب کمونیسم، باب این حمایت و پشتیبانی مسدود گردید. از این روی در زمان زعامت عباس عبد البهاء، که نفوذ بهائیان خاک روسیه رو به نقصان نهاد، و معبد بهائیان «عشق آباد» که به صورت کانونی برای مطامع سیاسی روسیه تزار، تحت کنترل و بعدها به صورت موزه ... و بطور کلی از صورت معبدی خارج گردید. بهائیان، ص: ۶۱۰ بهائیان خود را به انگلستان و امپراطور وقت بریتانیا نزدیک کرده و عباس افندی در الواحی، ناراحتی خود را از روی کار آمدن حزب کمونیسم، به بهائیان مقیم روسیه اعلام میداشت. از جمله در نامهای خطاب به مسؤل بهائیان «عشق آباد» چنین نوشت: «ای منادی پیمان. نامهای که به تاریخ ۲۳ ربیع الاخر سنهی ۱۳۳۷ به افنان آقا میرزا محسن مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و همچنین نامهای که به خود من نگاشته بودی، فی الحقیقه در این سنین خمس شداد به نهایت مشقت و زحمت و اضطهاد افتادید. محن و آلام شدید بود و بلایا و رزایا از هر طرف محیط. و لکن الحمد للّه که آن حبیب صبور و قور و شکور بودند. جانفشانی نمودند و از فدائیان حضرت رحمانی بودند و البته این صبر و قرار را نتایج عظیمه و پایدار خواهد بود (و ان یمسسک اللّه بضرفلا کاشف له الاهو. و سنیسره للیسری). کتاب مرسل رسید. در خصوص آن چندی پیش مکتوب مفصل به هر یک از شما و جناب آقا سید مهدی مرقوم گردید هر دو مکتوب بسیار مفصل بود. نسخه ثانی ارسال می گردد. کتب حال در عشق آباد باشد تا خبر ثانی از اینجا برسد. از هرج و مرج «بلشفیکی» مرقوم نموده بودید. نصوص مبارکه تحقق یافت که بیدینی سبب هرج و مرج گردد و انتظام حال بکلی بهم خورد مراجعت به اشراقات نمائید. الحمد للّه که مدینهی عشق از این گروه و سطوت حزب مکروه محفوظ و مصون ماند. احبای الهی باید ملاحظه نمایند که در این طوفان عظیم و اضطراب شدید که جمیع ملل عالم به نهایت آلام و محن افتادند کرورها از خاندان محترم و دودمان مکرم هدف رصاص و معرض شمشیر گشتند نفوس تلف شدند بنیانهای عظیم برافتاد. جوانان در خاک و خون غلطیدند و پدران مهربان گریستند و مادران عزیز جامه دریدند. و اطفال معصوم بیکس و یتیم گردیدند. شهرها ویران گردید. قریهها قاعاً صفصفاً شد. فریاد و فغان از جمیع جهان برخواست خسران و زیان توانگران را از پا برانداخت. با وجود این اضطراب و انقلاب احبای الهی در هر نقطهای محفوظ و مصون

ماندنـد و این محفوظی و مصونی نتیجه تعالیم جمال مبارک بود والا در سایر امور با جمیع طوایف همعنان بلکه در تدابیر آنان بیشتر و پیشتر بودند. پس واضح و مشـهود است که در صورت حمایت وصایا و نصایح بهائیان، ص: ۶۱۱ حضرت بی‌چون کل محروس و مصون ماندنـد. پس بایـد ما به آن تعالیم متمسک و متحرک گردیم و مقـدار شـعره‌ای تجاوز ننمائیم. و از اعتدال حقیقی نگذریم و طریق اعتساب نپوئیم زیرا بعضـی از احباء انـدکی تجاوز نمودنـد و نتایج سوء واضح و مشـهود شد. جمیع یاران الهی علی الخصوص نفوس مخلصـین را از قبـل عبـد البهـاء تحیت مشـتاقانه برسـان. و علیک البهاء الابهی- عکا ۸ رمضان ۱۳۳۷ (ع ع).» «۱» ۲۶- احمد کسـروی در کتـاب: «تاریـخ مشـروطه ایران»، پیرامـون نقش بهائیـان، در جنبش مشـروطیت، می‌نویسـد: «از آن سـوی چـون دولت امپراطوری روس دشـمنی با مشـروطه نشان می‌داد، بهائیان با دسـتور عباس افنـدی عبدالبهاء خود را از مشـروطه کنار گرفته از درون هواخواهان «محمـد علی میرزا» می‌بودند». «۲» «محمـد علی میرزا کسـی را با پول به نزد عبـدالبهاء (عباس افنـدی) که هواداری از او می‌نمـود بفرسـتد که «لـوح» هـایی به نامهـای برخی از سـران آزادی در تهران و تـبریز نوشـته از کوشـش‌های آنـان در راه پیشـرفت بهائیگری سـپاس گزارد و نوید فیروزی دهد، و این لوح در پسـتخانه گرفته شده، چگونگی به مردم آگاهی داده شود. این نیرنگ را آن زمان اندیشـیده بود و چون ایرانیان با بهاییان دشـمنی سـختی می‌نمودنـد و به هر کاری که بـدگمان می‌شدندی آن را از بهائیان دانسـتندی، نتیجه بزرگی از پشت سـر این نیرنگ می‌رسید. لیکن در آن روزها در نهان کاری به آشکار افتاد و پیش از آنکه به کار بسـته شود دانسته گردید و حبل المتین تهران (در شماره ۴۶ خود) سـرگفتار خود را در آن باره نوشت، آن زمان ناانجام ماند. با این حـال حـاجی سـید محمـد دست از آن برداشت و امسـال بار دیگر آن را بکار بست. بهائیان، ص: ۶۱۲ چگونگی آنکه در نیمه‌هـای اردیبهشت یکی از مشـروطه خواهـان شـبانه کسـانی را در بازار دیـد که آگهی‌هایی به دیوارها می‌چسـبانند. او چون یکی از آنها را خواند روی سـخن به محمد علی میرزا می‌داشت و نزدیک به این جمله‌هایی می‌نوشت: «ما گروه بهائیان که از زمان ناصر الدین شاه در پی‌آزادی و آشـکار گردانیدن دین خود می‌بودیم و دچار کشـتار و تاراج می‌گردیدیم و سـپس نیز این رنج‌ها را در راه مشروطه بردیم همه برای این می‌بود که همچون دیگران آزاد باشـیم مشـروطه را برای آزادی خود بنیـاد نهادیم و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم ... اگر به ما آزادی داده نشود از هیچگونه کشـتن و سوزاندن و برانداختن باز نخواهیم ایسـتاد ...:»، و کسـانی را از سـران آزادی یاد کرده چنین نوشـته بود که از بهائیاننـد. آن مرد چگونگی را دریافت و فردا به عـدلیه رفته و آگاهی داد و جای خشـنودی بود که با اندک جسـتجویی یکی از چسبانندگان آگهی به دست افتاد و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و به زیر بازپرسی آمدند» «۱»

ب: حمایت نافرجام دولت عثمانی

پس از تبعیـد بابیان از ایران، و اسـتقرار آنان در بغـداد (۱۲۶۱- ۱۲۷۵ ه. ق) بابیـان در قلمروی دولت عثمانی، به تصـفیه حساب‌های شخصـی خود پرداخته، بنای شـرارت و جنایت و سـرقت نهادند. این امر معلول «چتر حمایتی که والی بغداد بعد از قصد اقامت به نام تابعیت عثمانی بر سر ایشان گشوده بود مجال وسیعی را برای مباحثه و مناظره و مجادله و حتی مقاتله در بغداد بر ایشان فراهم ساخته و به تدریـج پیرامون مرکز برادران نوری که سرشـناس‌ترین عناصـر بـابی مهـاجر به بغـداد از حیث تعـداد افراد و پیونـد خانوادگی و مکنت بودنـد از وجود عناصـر مزاحم و مخالف تمرکز، خالی می‌شـد و زود به زود در کنار رود دجله افرادی از این جمع معـدود به هلاکت می‌رسـیدند و داستان قتل آنها مانند مرگ سید بهائیان، ص: ۶۱۳ اسـمعیل ذبیح اصفهانی در هاله‌ای از تخیل افسانه پردازی از نظر واقع بین مکتوم می‌ماند. وجود چنین موقعیت محلی بی‌سابقه به نویسـنده تاریخ قدیم (مشـهور به نقطة الکاف) در ۱۲۷۰ ه. ق جرأت آن را می‌داد که مخالفان ایرانی خود را در هر مقام و منصبی قرار داشتند بااوصاف زننده به دلخواه خود یاد کند و نام ببرد و درباره آنها نفرین و طلب عذاب بکند. نامه‌ای از عباس افندی به بهائیان ایران، مبنی بر دفاع از محمد علی میرزا، و مخالفت با جنبش

مشروطه طلبان ایران. ص ۶۴۰ بهائیان، ص: ۶۱۴ چهره ناصرالدین شاه و محمد شاه و میرزا تقی خان و حاجی میرزا آقاسی و سرداران و فرمانفرمایانی که در حوادث مسلحانه قلعه طبرسی و نیریز و زنجان شرکت جسته بودند و علما و فقهای مخالف و درباریان و وزراء و رجال سرشناس تهران، هنگام نقل اسم، مشمول آثار این نفرت و بغض قرار می گرفتند و از اینکه مثلًا مرگ محمد شاه را به عبارت زننده و نامناسبی از زیر قلم بگذرانند بیمی نداشتند، چه کسب تابعیت جدید دولت عثمانی طوری هسته مرکزی این اجتماع را در بغداد از بابت تعرض مأموران ایران و اجرای مقررات کاپیتو لاسیون در امان نگاه می‌داشت که از این عبارت‌های بد و بی‌راه نسبت به امیر و وزیر تصور قبول شکایت و مزاحمتی از سوی کارگزاران امور خارجه ایران در دستگاه پاشای بغداد نمی‌شد. از این رو، کتاب تاریخ قدیم (نقطة الکاف) ۱۲۷۰، سند آشتی ناپذیر و مایه دشمنی پاینده‌ای میان بابیان و حکومت قاجار شده بود که حمایت بی‌دریغ مأموران عثمانی از مهاجران تغییر تابعیت داده‌ی ایرانی در بغداد بر قلم «محمد رضای اصفهانی» یا دیگری نهاد و در ضمن آن دیگر هیچ نشانه و امید سازشی میان دولت ایران و این دسته مقیم بغداد باقی نمی گذارد. در فاصله ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ هجری اتفاقات خاصی در ایران و خارج روی داد که انعکاس آن در بغداد بیش از هر محل دیگری که میان طهران و اسلامبول قرار داشت تجلی می کرد. شکست ۱۲۷۵ هرات به شاهزادگان قاجار فراری که پاطوق آنها بغداد شده بود و به بهانه مجاورت عتبات عالیات از جانب عثمانی مأذون در اقامت بغداد شده بودند، امید تغییر وضع سیاسی و امکان تجدید دوران نفوذ و اعتباری می‌داد. میرزا ملکم خان و عده‌ای از یارانش بعد از بسته شدن فراموشخانه ایشان در شهر طهران (۱۲۷۵ ه.) به بغداد تبعید شدند و میان این عناصر مهاجر و بدخواه قاجاریه زمینه مناسبی برای افشاندن تخم خلاف و شقاق یافته بودند و در معاشرت بایکدیگر مقدمات همکاری مشترکی را برای آینده خود طرح بهائیان، ص: ۶۱۵ می کردند. «۱» حاجی میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله) که پیش از آن در تفلیس و بمبئی ضمن انجام کار جنرال کنسولی به روش کار مأموران سیاسی روس و انگلیس در بهره‌برداری از نفاق‌های داخلی و محلی آشنائی یافته بود، مأمور سفارت ایران در اسلامبول شد و برای تجزیه این جبهه متحده بابی و فراماسیون و ناراضی‌های سیاسی ایرانی در بغداد متدرجاً میان مهاجران و پناهندگان سیاسی و مسلکی تفرقه افکند. عده‌ای بی اسم و رسم از این گروه جدا شدند و به اسلامبول رفتند و باپشتیبانی او در آن شهر به کارهای علمی و ادبی مشغول شدند مانند میرزا حبیب دستان اصفهانی، میرزا ملکم خان و برادرش را به اسلامبول منتقل ساخت و بعد از مدتی بخت آزمایی ملکم در رفت و آمد با عثمانی‌ها از طهران کسب رضایت و اجازه کرد و او را در سفارتخانه کار داد. آنگاه برای نظارت بر اعمال باقی ماندگان در بغداد جنرال کنسولی با دستور خاص به آنجا فرستاد. چون میرزا یحیی و میرزا حسینعلی پسران میرزا بزرگ نوری که مرکز توجه مهاجران و مسافران هم عقیده ایشان بودند از حمایت بی‌دریغ والی بغداد که تذکره تابعیت عثمانی بدیشان سپرده بود برخوردار بودند از نظر کاپیتولاسیون هم قابل تعقیب و توقیف و تبعید شناخته نمی‌شدند». «۲» از این روی اعمال هر نوع رفتاری نامعقول از جانب بابیان، زیر چتر حمایت بهائیان، ص: ۶۱۶ مأموران عثمانی، نه تنها در میان بابیان، سکه‌ای رایج شده بود، بلکه دست به تعرض و توطئه و تهدید به جان و مال مردم شیعه و شخصیت‌های مذهبی شیعه و سنی، آلوده کرده بودند. چنانچه بعدها، زعمای بهائیت، از اعمال این شیوه‌های ناپسند مشتی عوام قداره‌کش بابی بهائی که مسلماً ملهم از افکار زعمایشان بود، پرده برداشته، نتوانستند با توجه به اختلافات و جنگ‌های خانوادگی افنان و اغصان، آن را در پس پرده نگه دارند تا از خاطره‌ها محو گردد. میرزا حسینعلی ضمن لوحی مندرج در کتاب: «مائده آسمانی» تأیید می کند که: «جمیع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می‌دانند. چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه‌ی ظاهر که فرائض تصرف مرتعد، در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی‌نمودند». «۱» این ترسیم کلی از شیوه رفتاری بابیان و بهائیان از ایران و عراق و ترکیه و فلسطین به خوبی مؤید تصریحاتی است که علما و مردم شیعه عراق طی ارسال نامه‌هائی به حکومت ایران، از آن یاد کرده، و خواستار بیرون کردن بابیان از بغداد و اطراف اماکن مقدسه شیعیان شده بودند. شوقی افندی در

مواضع متعددی از کتاب «قرن بدیع»، تأیید می کند که: «بابیان در عراق، شب‌های تار به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار عتبات عالیات پرداخته و حتی از شمع‌ها و صحائف و زیارتنامه‌ها و جام‌های آب سقاخانه دریغ نداشته، در ایام عاشورای امام حسین بن علی علیه السلام، در کربلا و ... مجلس جشن و شادمانی و رقص و پایکوبی برپاساخته و دسته شادی به راه می‌انداختند». «۲» از این روی به تصریح شوقی افندی: «ناصر الدین شاه را بر آن داشت که با کمال بهائیان، ص: ۶۱۷ در این باره حکم قاطع و امر صارم صادر نماید. این بود که به وزیر امور خارجه خود دستور داد فرمانی مؤکد به «میرزا حسینخان» سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانه قدیم با «عالی پاشا» و «فؤاد پاشا» صدر اعظم و وزیر خارجه‌ی آن دولت بود، صادر و او را موظّف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوع از سلطان عبد العزیز در خواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهاءاللَّه در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحد ایران و در جوار زیارتگاه مهم شیعیان واقع است ... به نقطه‌ی دیگری که از حدود ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند ...». «۱» بدین لحاظ مرحوم «میرزا سعید خان وزیر خارجه‌ی وقت ایران» طی صدور دو نامه خطاب به کنسول ایران در بغداد، نظر شاهنشاه قاجار و دولت ایران را، به عنوان پاسخی به شکایات مردم شیعه عراق و گزارشات کنسولگری ایران در بغداد چنین نگاشت: ۱- «جنابا بعد از اهتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از جانب دولت علیّه به آن تفصیل که آن جناب می‌دانند به تقدیم رسید الحمدللَّه ریشه‌ی آنها به توجهات خاطر همایون سرکار اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه روحنافداه کنده شد، مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقاء نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد، ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسین علی نوری است از حبس انبار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده و روانه شده، از آنوقت تا حال چنانکه آن جناب اطلاع دارند در بغداد است و اگر چه او هیچ وقت در خفیه از افساد و اضلال سفهاء و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم بهائیان، ص: ۶۱۸ دست می‌زد مثل مقدمه جناب فضایل نصاب آخوند ملا آقای دربندی که زخم‌های منکر به قصد کشتن به او زدند و تقدیر در بقای چند وقته او مساعدت نمود. و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش به اینطور که حالا هست بالا نگرفته بود و این قدر که این روزها شنیده می‌شود مرید و متابع به دور خود جمع نکرده بود و جرأت آن نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد و شد و مکث در خارج منزل خود آدم‌های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جان باز نماید، علاوه بر اطلاعاتی که به وسایل عدیده به توسط معتبرین و ثقات حاصل شده بود کاغذی هم از عالی مقام مقرب الحضرة العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیه‌ی بغداد به نواب شاهزاده‌ی والاتبار عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه نیز از نواب معزی الیه به حضور مراحم ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را در نظرها محسوس و مشاهده می‌نمود، باوصف اینها از برای دولت علیّه دلیل کمال غفلت و بی‌احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن بر نیاید». أری تحت الرّمادِ وَ میضَ نارٍ و یوشک أنْ یکونَ لها ضرام «زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در ممالک دولت علّیه و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها به تجربه رسیده، معین است که اساس این دین مستحدث و باطل خبیث را بردو چیز هایل گذاشته‌اند، یکی دشمنی و خصومت فوق الغایه نسبت به دین دولت اسلامیه، دیگری بی‌رحمی و قساوت خارج العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس و این بدیهی است که بحمد اللَّه تعالی از حسن نیت و صفای دولتین مراتب دوستی و یک جهتی میان دو دولت قوی شوکت اسلام به جائی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات و مساهمت بهم رسانده‌اند چگونه می‌شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار این مراتب در تدابیر لازمه رفع آن از موافقت و همراهی متحدانه خود با اولیای این دولت علّیه دریغ و مضایقه نمایند؟ بهائیان، ص: ۶۱۹ لهذا دوستدار برحسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلی حضرت شاهنشاه ظل اللَّه ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فداه مأمور شد که مراتب را به توسط چاپار

مخصوص به اطلاع آن جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلا درنگ از جنابان جلالت مآبان صدر اعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسته مطلع را به طوری که دوستی و مواحدت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیک خواهی و عقل متین جنابان معزی الیهما دعوت نماید به میان بگذارد و در اطراف آن دقت و تعمق وافی به کار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد؛ جائی که مجمع فرق مختلفه و نزدیک به حدود ممالک محروسه است از کمال خیر اندیشی و بی‌غرضی ایشان بخواهد این مسئله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا حسینعلی و خواص اتباع او را در آنجا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه آنها را وسعت داد، از دو کار یکی به نظر اولیای این دولت مناسب می‌آید به این معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این ماده مهمه موافقت کامله با اولیای این دولت می‌کنند بی‌آنکه ملاحظه شخص آن مفسدین بی‌دین را نمایند و در این بین که پای مصلحت دولت به میان آمده است حرف خارج از مسئله چنانکه مأمول و متوقع است به هیچ وجه به میان نمی‌آورند. بهتر این است که حکم صریح به جناب نامق پاشا والی ایالت بغداد بدهند و از این طرف هم حکم به عهده نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسینعلی و هر چند نفر از اتباع و خواص او را که بانی و اساس فساد هستند به طوری که مقتضی می‌شود گرفته در سر حد به دست گماشتگان نواب معزّی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جائی از دخاله خود که مناسب می‌داند به قراول و مستحفظ نگاهداشته و نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آن دولت در عمل به شقّ اول به هر ملاحظه که تأمل نماید داشته باشند دیگر در این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که آن مفسدین و چند نفر خواص او را از بغداد به جائی دیگر از داخله ممالک عثمانی که دسترس به حدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود، آن جناب در این باب اقدام و اهتمامی بکند که لایق این حکم مؤکد همایون و مأموریت چاپار مخصوص باشد و هرچه زودتر قرار داد خود را بنویسد بهائیان، ص: ۶۲۰ تا از آن قرار به عرض پیشگاه اقدس اعلی روحنافداه برسد محرراً فی دوازدهم ذی‌الحجهٔ ۱۲۷۸». ۲- «جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگر چه اسم در کاغذ عالی جاه میرزا بزرگ خان به نواب عماد الدوله و عریضه نواب معزی الیه به حضور اقدس همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است، به این جهت که آن کاغذ مفصل بطوری است که اگر شما صلاح بدانید می‌توانید برای جنابان فؤاد پاشا و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سوادهای مزبور قید می‌شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت نمی‌دانستید، حالا کلیه منوط به صلاحدید خودتان است، اصل نوشتجات مزبوره در جوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهید کرد، اگر صلاح است و به عینه یا باندک تغییر و اصلاح خواهید نمود، والا به هرطور که مقتضی باشد عمل خواهید کرد، مقصود این است که إن شاءاللّه چنانکه امر و فرمایش مؤکد همایون در رفع و دفع این اشرار یا به گرفتن و تسلیم کردن گماشتگان نواب والاتبار عمادالدوله و یا به دور کردن از عراق عرب به جائی که شما صلاح بدانید شرف صدور یافته است به شایستگی و زودی انجام پذیر شود تحریراً فی ۱۲ ذی الحجهٔ الحرام ۱۲۷۸». ادوارد براون از روی نسخه اصلی دو نامه‌ی مذکور، عکس برداری نموده، و کلیشه آن را در کتاب خود، پیرامون مذهب بابیه، به چاپ رسانده است. مؤلف بهائی کتاب: «حضرت بهاءاللّه» «۱» مقابل صفحه ۱۴۸ کتاب خود، عین نامه مذکور را گراور و شوقی افندی ضمن شرح وقایع بابیه در عراق به فرازهائی از نامه‌ی مذکور اشاره نموده است. «۲» عباس افندی در نامه‌ای که به «عمه» خود (لوح عمه) نگاشته است، از عظمت مقام میرزا حسینعلی بهاء در عراق، چنان ترسیمی می‌کند که ناخواسته پرده از تهدیدات و شرارت و جنایت بابیان، که به رهبری پدرش صورت می‌گرفته است، برداشته و می‌نویسد: «زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان بهائیان، ص: ۶۲۱ داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا- و نجف در نیمه شب جرئت مذمّت نمی‌نمود. و جسارت بر شناعت نمی‌کرد. تا آنکه کل هوائف وصل متفق شدند، و پای دول در میان آمد» «۱»! به هر حال، دولت عثمانی، پس از آگاهی از پیشنهادهای وزارت امور خارجه ایران، موافقت خود را جهت اخراج بابیان از عراق و اعزام آن‌ها به اسلامبول و سپس «ادرنه» به اطلاع دولت ایران رسانید. در همین

ایـام و بـا توجه به نیـاز مبرمی که مـأموران دولت انگلسـتان در خاک عثمانی، به افرادی فعال و جاسوس و همکار با نقشه‌های دولت بریتانیا، مبنی بر تحقق زمینه‌های مساعد جهت نفوذ و رخنه و احیاناً بلوا و آشوب داشـته‌اند، به تصریح «شوقی افندی» در کتاب: «قرن بدیع» «۲»: «کلنل سـر آرنولد باروز کمبل colonel sir Arnold Barrows Kemble که در آن اوان سـمت جنرال قونسولی دولت انگلسـتان را در بغداد حائز بود، چون علوّ مقامات حضـرت بهاء اللّه را احساس نمود شـرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم، و بطوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شـهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضـر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرّف حضوری نیز متعهـد گردیـد که هرگاه وجود اقـدس مایل به ارسال پیامی به «ملکه‌ی و یکتوریا» باشـند، در مخابره آن به دربار انگلسـتان اقـدام نمایـد. حتی معروض داشت حاضـر است ترتیباتی فراهم سازد که محل اسـتقرار وجه قـدم به هندوسـتان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشـد تبدیل یابد ...». ولی حسـینعلی میرزا که از حمایت روس‌ها برخوردار بود و از مأموران مخفی عثمانی و قدرت دولت عثمانی ترس و واهمه داشت و صـلاح بابیان را در اطاعت ظاهری از دولت عثمانی می‌دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسـی را موقتـاً، رد، و در بـاطن رابطه دوسـتانه خود را برای روزهای مبادا، با مأمورین انگلیسـی بر قرار ساخت. از سوی دیگر، و آنچه مسـلم است: «وقتی دسـتور انتقـال ایشـان از بغـداد به اسـلامبول بهائیان، ص: ۶۲۲ برای والی بغـداد رسـید و به مهـاجرین ابلاغ گردید، اینان چنین حادثه‌ای را مقدمه گشایش عظیمی در آینده کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسایل سفر مجلل بـا جشن و سـرور گذراندنـد و عیـد گرفتنـد. اما وقتی به اسـلامبول رسـیدند و بر میزان نفوذ کلمه میرزا حسن خان که پس از مرگ میرزا جعفرخان به لقب مشـیر الـدوله ملقب شـده بود در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند آنگاه از حقیقت جریان امر اسـتحضار یافتنـد. تـا موقع ورود به اسـلامبول ظـاهراً هنوز در میـان دو برادر که مهاجران یکی را به عنوان «حضـرت ازل» و دیگری را با عنوان «جناب بهاء» در میان خود ذکر می‌کردنـد و بین خویشاونـدان و بسـتگان ایشان هیچگونه اختلاف عقیده‌ای و بنیادی دیده نمی‌شد و شکوه‌ها از حـد ظواهر امور زنـدگانی نمی‌گذشت. اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشـیر الدوله بر حقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیـده مـذهبی این دسـته‌ی منتقل از بغداد به پایتخت آگاه شدند اقامت اینان را به طور دسـته جمعی در شـهری مانند اسـلامبول که صـدها ایرانی در هر سال بر آنجا می‌گذشـتند و یا در آنجا به کار و کسب می‌پرداختند خالی از اشـکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شـهر ادرنه در بخش اروپائی از عثمانی فرسـتادند که تبعه ایرانی در آنجا کمتر رفت و آمـد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می‌دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سروسوقات‌های شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می‌ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می‌شد قناعت ورزند، این پیش آمد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی می‌شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می‌کرد». «۱» و شهر ادرنه، از فتنه و فساد جماعت بابی و بهائی، در اضـطراب و مردمانش از ادامه‌ی اقامت آنان، معترض. شوقی افنـدی در این خصوص، تأییـد می‌کنـد که عثمانی از: بهائیان، ص: ۶۲۳ ۱- الواح شدید اللحن میرزا حسـینعلی بهاء. ۲- ایاب و ذهاب مسـتمر بابیان (ایران و روس و عراق) در ادرنـه. ۳- انتشـار گزارشـات فؤاد پاشا، در سرکشـی‌های وی با ادرنه. ۴- نامه‌هـای شـکوائیه نامق اعظم و مقامات دیگر، به باب عالی. ۵- ارسـال مکاتیب بی‌امضاء به اولیای امور عثمانی، مبنی بر شـکایت از جماعت بابیه در ادرنه. ۶- گزارش‌های رسـمی و محرمانه مأموران عثمانی مبنی بر همداستانی میرزا حسینعلی بهاء با رؤسا و زمامداران بلغارستان و بعضی از سفرای ممالک خـارجه. «مصـادر حکومت را بیش از پیش دچار بیم و تشویش نمود». «۱» عامل اساسـی دیگر، که مسلم مورد توجه خاص مقامات عثمـانی قرار گرفته بـود. و شوقی افنـدی نتوانسـته است آن را در کتـاب خود، نادیـده بگیرد همانـا، روابـط پنهـانی و صـمیمانه میرزا حسـینعلی بهاء با مأموران سفارتخانه‌های خارجی (روس- انگلیس- فرانسه ...) بوده است. شوقی افندی می‌نویسد: «مسائل مذکوره- و همچنین احترامـات فـائقه‌ای که قناسـل خـارجه مقیم ادرنه نسـبت به وجـود مبـارک (میرزا حسـینعلی) مرعی می‌داشـتند، حکومت

عثمانی را در اتخاذ سیاست قاهره و اجرای عقوبت شدیده مصمم نمود ...». «۲» «عبد الحسین آواره» نیز در کتاب: «کواکب الدریه»، همین مضمون را تأیید کرده است که: «از یوم ورود به ادرنه تا خروج از آنجاو نفی به عکا پنج سال و چیزی طول کشید. چهار سال از آن، امور ایشان به خوبی برگذار شد و با نهایت عزت به سر بردند و در انظار اهمیت و ابهتی داشتند. چندانکه قناسل و کارگزاران خارجه هر وقت به حضور آن حضرت مشرف شدند زبان به تمجید گشودند ... بهائیان، ص: ۶۲۴ از سال پنجم ... موضوع اختلاف ازلی و بهائی گوشزد اهالی شد. و هر چه بیشتر این افکار انتشار می‌یافت مخاطرات بیشتر برای طرفین مهیا می‌شد. و نیز ذهاب و ایاب احباب و اصحاب و مسافر و مهاجر و نشر الواح و اوراق سبب شد که سلطان عبد العزیز عاقبت آن را وخیم دیده، بر تغییر مکان ایشان و تفریق بین دو برادر تصمیم عزم نمود ...». «۱» در همین احوال به گفته عبد الحسین آواره «نایب قونسول فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاء اللّه داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مأمورین ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده ...». «۲» شوقی افندی در این خصوص تأیید می‌کند که: «در این حین بعضی از قناسل دول خارج به محضر انور مشرف و از ساحت اقدس استدعا نمودند که اجازه فرمایند با حکومت متبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات استخلاص هیکل مبارک (میرزا حسینعلی) را فراهم سازند ...». «۳» و آنگاه به بیان میرزا حسینعلی در این خصوص اشاره می‌کند که بهاءاللّه گفته است: «هنگام خروج از ارض سرّ (ادرنه) قناسل آن مدینه در حضور غلام حاضر و اظهار مساعدت نمودند. و فی الحقیقه نسبت به ما کمال محبت و رعایت مبذول داشتند». «۴» این توجه، و مسلم همکاری میرزا حسینعلی بهاء با شعب سفارتخانه‌های روس و انگلیس و فرانسه در «ادرنه»، معلول دو انگیزه‌ی مهم بوده است: ۱- ورود بابیان به شهر ادرنه، در همان ایامی صورت پذیرفت که میان دولت عثمانی و یونان بر سر کنترل و تصاحب شهر «ادرنه» مخاصماتی در جریان بوده، و دو دولت روس و انگلیس به مقتضیات سیاسی، از مساعدت‌های لازم، دریغی نداشتند. از سوی دیگر، دخالت فرانسه در متن مخاصمات مذکور، زمینه‌ی بهره‌برداری از بهائیان، ص: ۶۲۵ گروهی تبعیدی و مدعی نسخ وردّ اسلام را فراهم ساخته بود. ۲- توجه سیاست‌های مذکور، ناشی از سیری بود که سفارتخانه‌های روس و انگلیس و فرانسه (خاصه در زمان سفیر کبیری گوبینو) نسبت به بابیان از اصفهان و تبریز و تهران، مازندران و نیریز و زنجان و واقعه ترورشاه ایران، طی طریق کرده، و هر یک از آنها، در صدد باروری چنین آشوب‌هائی، برای بهره‌وری از آن، متحمل کوشش‌ها و خرج‌هائی شده بودند. از آن سوی و آنچه که مسلم است، دولت عثمانی گمان می‌کرد، از وجود بابیان که داعیه‌ی مذهبی ضد شیعی و در عین حال گروهی هستند که در مواضع متعدد با دولت ایران به جنگ پرداخته، خاطری شورشی در سر دارند و سوء قصد کنندگان به جان شاه ایران هستند، می‌توانند بهره‌ای در صورت لزوم اخذ کرده، و سودی طلب کنند. ولی پس از مدت مدیدی که از اقامت بابیان در عراق و اسلامبول و ادرنه گذشت، و روابط پنهانی بابیان را به روس و انگلیس و فرانسه ... کشف کردند و مردمی مفسد و شرور، آنهم با دعاوی بی‌اساس مذهبی، به این نتیجه رسید که حفظ و حمایت از چنین مردمانی بی‌وطن و آلوده به نیرنگ و حیل و منازع هم و در عین حال مضر به حال اسلام و جامعه اسلامی، دست حفظ و حمایت را از روی آنها برداشت. و سلطان عبد العزیز ضمن صدور فرمانی، از ماهیت کثیف بابیان پرده برداشته و در اسرع وقت خواستار اجرای فرمان، مبنی بر تبعید بابیان به عکا و قبرس گردید. متن این فرمان را به نقل از کتاب: «کواکب الدریه»، «۱» عبد الحسین آواره چنین می‌خوانیم: ۱۵ روز پس از صدور فرمان سلطان عثمانی، مأمورین عثمانی، حکم پادشاه را اجراء، و طبق دستور صادره، میرزا حسینعلی را به عکا، و صبح ازل را به جزیره قبرس، بردند. سفیر ایران در دربار عثمانی، پس از ابلاغ امر سلطان، و اجرای آن، نمایندگان بهائیان، ص: ۶۲۶ ص ۶۵۳ متن فرمان عبد العزیز مبنی بر جنایات رؤسای بابیه در ایام توقف در ادرنه. کلیشه مذکور از کتاب «کواکب الدریه» آواره عکس برداری شده است. خویش را در «مصر و عراق ابلاغ نمود که حکومت عثمانی «حفظ» و «حمایت» خود را از بابیان منتزع نموده و مأمورین مذکور می‌توانند به هر نحو اراده نمایند نسبت به این طایفه رفتار کنند». «۱» قید دو کلمه «حفظ» و «حمایت» به خوبی نشان می‌دهد که از نظر گاه سیاست ملی ایران، دولت

عثمانی به خاطر اهداف خاص سیاسی، از بابیان حفظ و حمایت می‌کرده است. ولی چون بعدها، حکومت عثمانی به همان نتیجه رسید که حکومت و ملت ایران، بهائیان، ص: ۶۲۷ از ابتدای امر بابیه، به آن نتیجه رسیده بودند، حکم به تبعید، و حبس زعمای ازلی و بابی و بهائی را صادر و به مرحله اجرا در آورد. ص ۶۵۴ ادوارد براون، در مقدمه‌ایی که بر کتاب: «نقطة الکاف» نوشته است، تصریح می‌کند که: «دولت عثمانی جمیع بابیه را از ادرنه کوچ داده، بهاء اللّه و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آنوقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء اللّه «مشکین قلم خراسانی- میرزا علی سیاح- محمد باقر اصفهانی- عبد الغفار» همراه ازلیان به قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان: بهائیان، ص: ۶۲۸ «حاجی سید محمد اصفهانی از فضلای بابیه و از اصحاب باب، آقا جان‌بیگ کاشانی، میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصر اللّه تفرشی» همراه بهائیان به عکا. غرض از این تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند. به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاءاللّه به قبرس یا عکا می‌آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها مستحضر سازد. (ولی) قبل از حرکت حضرات از ادرنه «میرزا نصراللّه تفرشی» در خود ادرنه مسموم شد. و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند ... حکومت عثمانی قاتلین را دستگیر نموده در حبس افکند. و پس از مدتی به شفاعت و ضمانت عباس افندی مستخلص شدند ...». «۱» نظارت شدید دولت عثمانی از بهائیان تبعید شده به سرزمین فلسطین و دقت بر هر نوع رفت و آمدی، و ممانعت از ارتباط بهائیان با مأمورین روس و انگلیس و ... موجب گردید، که میرزا حسینعلی و خانواده‌اش، در شرایطی نامساعد زندگی کنند. و نقشه‌ای برای بازگشت به ایران طرح ریزی نمایند. تا بهائیان بتوانند ضمن رهائی از دست مأمورین عثمانی، کانون بهائیت را به ایران نقل مکان دهند. برای تهیه و تحقیق چنین نقشه‌ای، میرزا حسینعلی تصمیم گرفت نامه‌ای به ناصر الدین شاه قاجار نوشته، و هر نحو ممکن پوششی بر حقایق و وقایع بابیه در طول ۲۵ سال بیاندازد و از این طریق خود را بی‌گناه و با تضرع و اظهار ارادت و خلوص، دل شاه را به رحم آورده، دستور دهد، تبعیدی‌های ایرانی را از حکومت عثمانی تحویل گیرند و میرزا حسینعلی بهاء و فرزندان و یاران قداره‌کش به ایران بازگردند، و تحت حمایت بیگانه به آشوب و هتک حرمت ارزش‌ها، همت گمارند. میرزا حسینعلی در این نامه (لوح)، بر خلاف دیگر نامه‌هایش به یک مشت مردم احمق که همّش دم از خدائی خود و وعده‌ی سلطنت بهائیت بر کره ارض بود، خود را به غلامی و مخلصی و کوچکی ... یاد کرده و ناصر الدین شاه قاجار را به القاب عظیم و بهائیان، ص: ۶۲۹ بزرگی خطاب می‌کند. و در مجموع شرح حال خود را با تمام زبونی و بیچاره‌گی معروض داشته، که مدعی دعوتی نیست و ... چنین اقدامی از جانب میرزا حسینعلی بهاء، دلیل دیگر نیز در برداشته است. او «بنا به تجربه‌ای که از امور دولتی ایران در طول عمر پنجاه ساله بدست‌آورده بود، دریافت که با حکومت ایران و سلطنت ناصرالدین شاه نمی‌توان از در ستیزه جوئی در آید و قدرت نفوذ حکومت ایران را در دستگاه سیاست باب عالی به هنگام ضرورت، از فواید کسب تابعیت دولت عثمانی برای تعیین سرنوشت یک تن ایرانی بیشتر مؤثر یافت و در صدد ترمیم خرابی و سد راه کدورت با دربار ایران برآمد. در عریضه‌ای که به حضور ناصر الدین شاه نوشت این معنی را طوری بر بساط نگارش قرار داد که معلوم بود اینان بعد از بیست و اندی سال کشمکش قصد سازش و تبعیت از شاه را دارند». «۱» چنانچه ملاحظه می‌گردد: «سراپای نامه که با لحنی یک نواخت نوشته شده شهادت می‌دهد که میرزا حسینعلی در صدد جبران گذشته بوده و می‌خواسته است خود را مورد لطف و عطف نظر ناصر الدین شاه قرار دهد. اصراری که در مقصر نشان دادن بابیان دیگر در ایران و عثمانی می‌ورزد وبه فساد و فتنه آنها اعتراف می‌کند دلیل است که او می‌خواهد خود را در دنبال سلب تهمت شرکت با بابیان دیگر در ۱۲۸۶، عنصری جدا از بازماندگان حادثه‌ی تهران که به خاک عثمانی پناه برده بودند بشمارد و برای اثبات این امر به نقل نامه‌ای در ضمن این مکتوب بپردازد که قبلًا به طرفداران خود نوشته و ایشان را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده است». «۲» بی‌اعتنائی حکومت ایران به چنین نامه‌ای از جانب میرزا حسینعلی بهاء، رفته رفته، فکر و

حواس بهائیان را در عکا، متوجه آن نمود که با اظهار تملق و خضوع و خشوع نسبت به دربار سلطان عثمانی، به جلب رأفت و عطوفت مقامات عثمانی، مبادرت ورزند و با اظهار نوکری و خدمتگزاری، آمادگی خود را به هر امر که مصلحت حکومت عثمانی باشد اعلام دارند. بهائیان، ص: ۶۳۰ ص ۶۵۷ لوح استغاثه میرزا حسینعلی بهاء به ناصر الدین شاه قاجار «کتاب مبین» بهائیان، ص: ۶۳۱ ص ۶۵۸ بهائیان، ص: ۶۳۲ ص ۶۵۹ بهائیان، ص: ۶۳۳ ص ۶۶۰ بهائیان، ص: ۶۳۴ ص ۶۶۱ بهائیان، ص: ۶۳۵ ص ۶۶۲ بهائیان، ص: ۶۳۶ ص ۶۶۳ بهائیان، ص: ۶۳۷ ص ۶۶۴ با چنین زمینه‌هائی، میرزا حسینعلی مرد و عباس افندی جانشین او، امور بهائیان را به عهده گرفت. عباس افندی ابتداء برای جلب رضایت عمال عثمانی، باب هر نوع تبلیغی را مسدود کرد، و خود را همراه دیگر فامیل، در لباس مسلمانی به انجام مراسم مذهبی اسلام مشغول داشت و به نحوی در این ظاهر سازی‌ها، رعایت جوانب را در نظر داشت که کمتر کسی احتمال ضعف ایمان مسلمانی آنان را می‌داد چه رسد به خروج از اسلام و نفی همه ارزش‌های اسلامی. در همین‌ایام‌است، که‌حکومت روسیه‌ی تزار باشورش‌های داخلی‌کمونیستی روبرو است وبرای اغفال هرچه بیشترحکومت عثمانی در چنین شرایطی، دست به دعا بر می‌دارد و در لوحی خطاب به پادشاه عثمانی مندرج در صفحه ۳۱۲، جزء ثانی. چنین می‌نویسد: بهائیان، ص: ۶۳۸ (خدایا خدایا تو را به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت علیّه عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار). ص ۶۶۶ بهائیان، ص: ۶۳۹ عباس افندی در موارد دیگری، از دولت عثمانی و ایران بر خلاف شیوه زعمای آشوب‌های بابیه، در ایران و عراق و ادرنه زبان به مدح و ثنا می گشاید و از این طریق به حفظ منافع بهائیان فلسطین و ایران مبادرت می‌ورزد؛ که ذیلًا به ذکر چند نمونه از آن می‌پردازیم: ۱- عباس افندی در کتاب: «مکاتیب» جلد چهارم، صفحه ۱۷۷، می‌نویسد: «این «آواره» از جمیع جهات صادق و خیرخواه دو دولت ذی‌شوکت ایران و عثمانی است و در جمیع رسائل و محررات ستایش و نعت از این دولتین علیتین نمودم ...» ۲- عباس افندی، ضمن ارسال «لوحی» برای بهائیان ایران، مندرج در کتاب: «مکاتیب» جلد سوم، صفحه ۱۵۷، می‌نویسد: «انصاف این است که اعلی حضرت پادشاه عثمانیان، اعتنا به این سعایت‌ها و روایت‌ها و حکایت‌ها و مفتریات تا بحال ننمودند. و به عدل هر کس غیر این پادشاه بود. این آوارگان را اثری باقی نمی‌ماند. انصافش این است نباید از انصاف گذشت، امروز در قطعه آسیا فی الحقیقه پادشاه آل عثمان و پادشاه ایران مظفر الدین شاه مثل و مانندی ندارند ... این دو پادشاه به سکون و وقار حرکت می‌فرمایند البته یقین می‌نمائید که هر دو عادلند ... پس در حق این پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمائید و فتح و نصرت جوئید علی الخصوص پادشاه آل عثمان که محض عدالت تا به حال با این آوارگان معامله فرموده است». مرحوم عبد الحسین آیتی، در صفحه ۱۴۹ کتاب: «کشف الحیل» «۱» می‌نویسد: «یاد دارم که در اثناء جنگ عمومی لوحی به من داد که در شام به جمال پاشای مشهور بدهم و آن لوح به ترکی انشاء شده بود تأکید کرد که فقط ارائه بده واصل آن را ضبط کن و در بغداد با آب شط بشوی و تصور می‌کرد که من ترکی نمی‌دانم و هم سیاست نمی‌شناسم هم مرید ثابت قدم هستم و اطاعت امرش را واجب می‌شمارم و بالاخره مضمون آن لوح راهنمائی بود برای حمله به ایران به عنوان وحدت اسلامی». بهائیان، ص: ۶۴۰ ولی همین زعیم بهائیان، چون نتیجه جنگ جهانی موافق سلطان عثمانی نشد و فلسطین به دست انگلیسی‌ها سقوط کرد و تجزیه عثمانی آغاز گردید، یک باره همه مدح و ثناها و همکاری با مأمورین عثمانی را به کناره زده و مبتنی بر مصلحت روز بهائیان، که لازمه آن اهانت به «خلافت عثمانی» و دفاع از حاکم جدید و قدرت جدید است! در لوحی خطاب به بهائیان، سلطان عثمانی را که قبلًا بهائیان را مکلف کرده بود که: «در حق این پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمائید ...»، به ظلم و ستمگری معرفی کرده و می‌نویسد: «مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدللّه به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود، سلطه جائره زائل و حکومت عادله حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند». «۱» بدین روال و در نتیجه: تصور نمی‌کنم موضوع کسب تابعیت عثمانی برای ازل و بهاء و خانواده ایشان موضوع قابل انکاری باشد و این تابعیت اکتسابی در بغداد،

بعد از غلبه انگلیس بر قبرس و فلسطین، به تابعیت جدید از دولت حامی دیگری مبدل شد. موضوع تجدید تابعیت ایران برای برخی از افراد این خانواده مربوط به امری اقتصادی و سیاسی بود که وجود صدها میلیون اموال قابل ثبت و ضبط در سراسر ایران باعث بر تجدید تابعیت ایرانی گردید. انتقال به این بحث برای تعریف و توصیف عمل شایست یا ناشایستی نبوده بلکه می‌خواسته در تشریح و توضیح محیط بغداد به سال ۱۲۷۰ و در موقع تألیف تاریخ قدیم بابیه برای برخی زیاده روی‌ها تعلیلی کرده باشد و گرنه ما را با اصل عمل حضرات کاری نبود و آنان در اتخاذ هر تدبیر و وسیله‌ای که برای حفاظت و حمایت جان و مال خود می‌اندیشیدند آزاد بوده‌اند. بدیهی است چتر حمایت دولت عثمانی در نظر هر مسلمانی به مراتب بر چتر حمایت تزار روس که قبلًا برسر برخی از این افراد سایه افکنده بود ترجیح داشت و انتقال این چتر حمایت نخست در قبرس و سپس در فلسطین به چتر حمایت انگلیس یک امر اضطراری و تبعی بوده است. «۲»

پ: حمایت مأمورین دولت انگلستان در کشورهای خاورمیانه

زمینه دست اندازی انگلستان بر قبرس و فلسطین و از سوی دیگر بروز مقدمات جنگ جهانی، عباس افندی را واداشت، تا به خاطر حفظ منافع بهائیانی چند در خاک فلسطین، ایفاگری نقش جاسوس دو جانبه را بعهده گیرد. ظاهر امر، مطیع و هواخواه و ثناگوی دولت عثمانی و در پنهان خدمتگزار مأمورین و دست اندرکاران توسعه‌ی سیاسی بریتانیا، در خاور میانه. عثمانی‌ها، پس از آنکه دقیقاً به نقش جاسوسی عباس افندی در قلمروی خاک فلسطین پی‌بردند و دانستند این زاهد ظاهر نما، دست در دست انگلیسی‌ها نهاده و انگلیسی‌ها هم از موقعیت او بهره می‌جویند، در خلال ایام بسیار بحرانی و در اوج منازعات عثمانی با دول متخاصم خاصه انگلستان، به تصریح شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع»، «جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی؛ تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی، اعدام کند». «۱» عبد الحسین آیتی (آواره) که خود در آن ایام مقیم شام و فلسطین بود، می‌نویسد: «در سال دوم جنگ بین الملل اول، عبد البهاء مرا به حیفا طلبید وقتی که وارد شام شدم جمال پاشا به جبهه جنگ برای سرکشی رفته بود و گفتگو در ورود انور پاشا بود و مردم شام در تهیه جشن و چراغان بودند خلاصه انور پاشا در میان شادی‌های مردم شام، وصف و کف‌زدن‌ها وارد شد از آن طرف هم جمال پاشا از جبهه برگشت و بین این دو رکن دولت عثمانی ملاقات حاصل شد و من نفهیمدم جمال پاشا چه خیانتی از عبد البهاء کشف کرده بود که زمزمه بلند شد که جمال پاشا به حیفا خواهد رفت برای تنبیه عباس افندی، اما وقتی که من وارد حیفا شدم دیدم حضرات خودشان هم بی‌خبر نیستند و دامادها در تک و دو افتاده‌اند». «۲» بهائیان، ص: ۶۴۲ ولی به گفته «شوقی افندی» در کتاب موثق بهائیان: «قرن بدیع»، «دولت انگلستان به حمایت جدی عباس افندی برخاست و «لرد بلفور» وزیر امور خارجه وقت در همان یوم وصول (خبر) دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد». «۱» عباس افندی در طول مدت جنگ بین عثمانی و دولت انگلستان، هوادار انگلیسی‌ها بود و در مناطق عکا و حیفا ... شناسائی‌های لازم و امکانات مناطق مختلفه سرزمین فلسطین را در اختیار آنان می گذاشت و از سوی دیگر نیازمندی‌های قشون انگلیسی را پس از تسلط بر فلسطین، مدّنظر داشته و در تهیه و تدارک آن کوشش‌هائی را مبذول داشته بود. «بلا نفیلد» از زبان رسمی بهائیان، که بعدها کتابش به تصویب زعمای بهائی فلسطین (اسرائیل) و انگلستان رسیده است، در این خصوص به نکته‌ای اشاره می کند که با توجه به تمامی حذف و انتخاب‌های بی‌رحمانه محافل بهائیان نسبت به درج حقایق تاریخی، موضوعی است قابل تأمل و در عین حال روشنگر تصریحات ما است: «بلا نفیلد» در صفحه ۲۰۱ از کتاب خود پس از ذکر املاک و اموال میرزا حسینعلی و فرزندانش، می‌نویسد: «سرکار آقا گاه به گاه اراضی در محل‌های مختلفه می‌خرید، عاصفیه و دئیه را که نزدیک حیفا واقع بود، نامبرده طبق دستور بهاء اللّه بخشید به ضیاء اللّه و بدیع اللّه دو برادران کوچک خود». «اراضی دیگری نیز در قراء سیمره و نقیب و عدسیه در نزدیکی اردن

خریداری شدند». «گندم» محصول مهم اراضی مذکور، ثروت نسبتاً قابل توجهی برای زعمای بهائیان محسوب می گردید. از این روی به مقدار زیادی در انبارهائی که برای همین منظور احداث شده بود، حفظ و نگهداری می‌شد. بهائیان، ص: ۶۴۳ بلا نفلید، پس از شرح این نوع مسائل، در صفحه ۲۱۰، می‌نویسد، «مقدار زیادی از این گندم‌ها در مخازنی انبار شدند ... وقتی قشون انگلیس وارد حیفا شد. کار پردازی ارتش آنها از لحاظ آذوقه مواجه با اشکالات بود. افسر مربوطه برای مشورت به سرکار آقا مراجعه نمود و اخیر الذکر جواب داد ما گندم داریم افسر مزبور در کمال تحیر سؤال کرد آیا برای ارتش انگلیس هم دارید؟». عبدالبهاء جواب داد: من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم. در همین صفحه ناشر کتاب در حاشیه اضافه می کند: «خانم بلا نفلید غالباً حکایت می کرد که چگونه مخازن گندم مذکور در مدت تسلط قشون عثمانی در آن نقطه مخفی گاه خوبی را برای حفظ گندم‌ها تشکیل داده بودند». پس از پیروزی قشون انگلستان و تصاحب و تسلط بر ارض فلسطین، دولت انگلستان به پاس قدردانی از کوشش‌های دوستانه عباس افندی، نسبت به فراهم ساختن موجبات موفقیت انگلستان در مخاصمات خود با عثمانی بر سر اراضی قبرس و فلسطین، تصمیم گرفت به نحو شایسته‌ای از جاسوسی‌های مؤثر عباس افندی تشکر و قدردانی کند. در این خصوص تصریحات مأخذ رسمی بهائیان را ذیلًا به عرض پژوهندگان می‌رسانیم: ۱- عبد الحسین آواره، در کتاب: «کواکب الدریهٔ فی مآثر البهائیهٔ» که تمامی مندرجات آن زیر نظر عباس افندی تنظیم و تهیه گردیده و به تصویب او، محفل ملی بهائیان مصر ... تصمیم به چاپ و نشر آن گرفت، می‌نویسد: «و از قرار مذکور سردار بریطانی که در ۲۳ ایلول سنه‌ی ۱۹۱۸، حیفا را فتح کرد، هنگام ورود به شهر برای زیارت این مُنْتَقلْ (عبد البهاء) فرمان مخصوصی را دریافت نمود، یعنی از طرف امپراطور انگلستان مأمور شد که مخصوصاً حضرت عبد البهاء را لدی الورود زیارت نماید و پادشاه انگلیس نشانی از عضویت امپراطوری انگلیس از درجه نجابت و بزرگی به او بخشید». «۱» بهائیان، ص: ۶۴۴ ۲- بلاـ نفلید در کتاب خود می‌نویسد: «حکومت انگلیس بر حسب رویه معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبد البهاء یک مدال (قهرمانی) Knight Hood داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود». «۱» ۳- ایضاً شوقی افندی در صفحه ۲۹۹ کتاب: «قرن بدیع» می‌نویسد: ؟؟؟ کلیشه صفحه ۲۹۹ «قرن بدیع» که در آن شوقی به تشریفات اعطاء لقب سر به عبد البهاء تصریح کرده است. عباس افندی، بی‌آنکه به قبح چنین «بیگانه پرستی» توجهی داشته باشد،- مفتخر از بهائیان، ص: ۶۴۵ سرسپردگی خود به حکام انگلیسی و نشان و لقب «سر عباس افندی»- برای عظمت «ژرژ پنجم» پادشاه انگلستان و ادامه و تسلط بی‌زوال انگلیسی در «ارض فلسطین» دست به دعا برداشته و ارادت و نوکری خود را به پادشاه و دولت انگلستان طی «لوحی» که در کتاب: «مکاتیب» مندرج است، چنین معروض داشت: «بار الها، سرا پرده عدالت در شرق و غرب این سرزمین مقدس برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می گویم که این حکومت دادگستر و دولت مقتدر به اینجا وارد شده و نیروی خود را در راه آسایش ملت و سلامت خلق به کار گرفته است پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه‌ی بلند پایه‌ی او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز». ص ۶۷۳ متن دعای عباس افندی به سلامتی و عظمت «جورج خامس» پادشاه انگلیس که عیناً از کتاب «مکاتیب» عکس بردای، و تقدیم پژوهندگان می‌شود. بهائیان، ص: ۶۴۶ و به همین منوال، بهائیت، زیر چتر حمایت مأمورین سفارتخانه‌های انگلیس در فلسطین و ایران و مصر و ترکیه ... توانستند راه خود را با تعهد به خدمت و نوکری انگلیسی‌ها، به سوی آینده‌ای روشنتر از گذشته، بگشایند و نسبت به حامیان روس و عثمانی؛ که آنهمه مدح و ثنا در حقشان از قلم میرزا حسینعلی و زعمای بابیه و عباس افندی و دیگر زعمای بهائیت، جاری گردید و وعده‌ی سلطنت دنیا را به آنها داده بودند چون حمایتشان از بهائیان غیر ممکن شده، پناه به صاحبان سیاست روز برده، به همان القاب و وعده‌ها و به شیوه‌های نوکری و جاسوسی، مصالح و منافع ریاست خودشان را بر مشتی مردم متفرق و نادان بابی و بهائی، حفظ کردند، و طی نامه‌ها و تلگرافاتی به محافل بهائیان مناطق مختلف، مریدان و بازیگران شبکه بهائیت را مجبور به ثناگوئی و تأیید سیاست استعماری بریتانیا نمودند. عباس افندی، در نامه‌ای خطاب به «نصر اللّه باقراف»: مندرج در جلد

سوم صفحه ۳۴۵ «مکاتیب» در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۸ درست در همان سالی که حیفا به تصرف انگلیسی‌ها درآمد و نشان امپراطور بریتانیا بر سینه عباس افندی آویزان گردید و لقب «سر» در آغاز نامش خوانده شد، چنین نگاشت: طهران جناب آقا سید نصر اللّه باقراف علیه بهاءاللّه ملاحظه نمایند. هواللّه الی ثابت بر پیمان. مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمد للّه‌به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود. سلطه جابره زائل و حکومت عادله حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچاره‌گان در هرفرازی بلند شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان الحمدللّه با فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی ننشست. و هذه معجزهٔ عظمی لا ینکرها الا کل معتد اثیم: و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءاللّه سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح مبارک ذکر عدالت بهائیان، ص: ۶۴۷ و حتی سیاست دولت فخیمه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیده به راحت و آسایش رسیدند و این اول نامه‌ای است که من به ایران می‌نگارم انشاء اللّه من بعد باز ارسال می‌شود. احبای الهی را فرداً فرداً با نهایت اشتیاق تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هر چند طوفان و انقلاب شدید بود الحمدللّه سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید حضرات ایادی امر اللّه و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان را از قبل عبد البهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید. و علیک البهاء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ «ع ع». و ضمن ایراد خطابه‌ای که در کتاب: مجموعه‌ای در خطابات عبد البهاء مندرج است مستمعین انگلیسی را مورد خطاب قرار داده و می گوید: «و از ملت و دولت انگلیسی راضی هستم ... این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می‌شود، نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنند، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌نماید ...». «۱» در حالی که عباس افندی، هیچ ارتباطی با ملت و حکومت ایران نداشته و پس از تبعه عثمانی شدن، به تبعه حکومت انگلیسی فلسطین تن داده و رسماً و علناً کمر به خدمت بیگانگان بسته بود. این چنین سخن گفتن، ناشی از سخنان و نوشته‌هائی است که عباس و دستیارانش به وسیله نشر آنها سعی داشتند، اکثریت بالاتفاق ملت ایران را بهائی معرفی کنند. تا از این طریق، زعیم اکثریت مردم ایران در عالم خیال و سیاست کسی گردد که دولت انگلستان به نقش هواخواهانه وی نسبت به امپریالیسم بریتانیا، مؤمن است. در مقابل انگلیسی‌ها هماز انجام هرنوع خدمتی که به سود بهائیت بود دریغ نداشتند. عبد الحسین آیتی، به یک تجربه شخصی از رابطه بهائیان با سفارت انگلستان، بهائیان، ص: ۶۴۸ اشاره‌ای می کند که مبین تصریحات مورد ادعای مؤلف است: «نخستین باری که رابطه‌ی صمیمانه عباس افندی را با انگلیسی‌ها احساس کردم گویا در سال ۱۳۳۸ قمری بود (دو سال پیش از صعود عبد البهاء) که در آن سال خواه و ناخواه مرا به عضویت محفل روحانی بهائیان تهران انتخاب کردند و از آنجا که می‌خواستم به بعضی از اسرار پی‌ببرم این انتخاب را پذیرفتم اتفاقاً در آن ایام مسلمانان کاشان کمربسته بودند لانه زنبوری که به نام مدرسه وحدت بشر دایر شده بود ببندند در نتیجه کشمکش بین مسلمین و بهائی‌ها آغاز شد. در تهران محفل کوشش می کرد که لانه زنبور بسته نشود و رئیس فرهنگ کاشان که دانسته بود حضرات با برنامه معارف مخالفند و درس تبلیغ و الواح و مناجات‌های خودشان را تدریس و ترویج می کنند با مسلمانان همصدا شده حسب الوظیفه ایستادگی کرد تا حکم بستن مدرسه را صادر کرد مرحوم مستوفی الممالک رئیس دولت بود محفل روحانی تهران پس از آنکه از موافقت دولت مأیوس شد خواست به سفارت انگلیس مراجعه کند من رأی ندادم و گفتم چون شما می گوئید که رئیس ما دستور داده که در سیاست دخالت نکنید و در هر کشوری مطیع قوانین آن کشور باشید اکنون به چه مجوزی این دستور را نقض کرده در یک امر جزئی که مربوط به داخله‌ی ایران است خارجی‌ها را دخالت می‌دهید و به سفارت انگلیس مراجعه می کنید؟ بعضی پیشقدمانشان برسادگی و خوش

باوری من خندیدند و مفهوم حرف‌هاشان این بود که این دستورات مصلحتی است یعنی برای فریب دادن دولت و ملت ایران است چون معمول اهل بهاء این است که هر دروغ و تقلب و نفاق و دوروئی را به عنوان حکمت و مصلحت روا می‌دارند و می گویند فلان دروغ بر حسب مقتضیات حکمت است و این عین سیاست انگلیسی‌ها است یا فلان خیانت برای مصلحت و پیشرفت امر جایز است این بود که عاقبت از رأی خود منصرف نشدند منتهی چون من به شدت مقاومت کردم صلاح دیدند که خودشان مستقیماً به سفارت مراجعه نکنند و رئیس خود عباس را به این کار وادارند و من هم موافقت کردم تا یک موضوع دیگر برای کشف الحیل بدست آید و امانت و درستی رئیس، رغماً للاحباء معلوم شود خلاصه صورت تلگرافی نوشته و فردایش به اسم کمپانی مخابره شده و به زودی توصیه‌ای بهائیان، ص: ۶۴۹ خطاب به سرکار جلالت مدار سفیر «موافق اصطلاح آن روز که به سفرای خارجه نوشته می‌شد» از عبد البهاء رسید تقریباً به این مضمون که: این حزب مظلوم ما را تقویت کنید که خیرخواه دولت فخیمه‌اند و به دستور بهاءاللّه که به کرات تمجید از عدالت (!!) انگلیس نموده‌اند همه، دوستان صادق دولت فخیمه‌اند عبد البهاء، عباس. بعد از وصول این توصیه همه شاد شدند که کار درست شد و من شاد شدم که مجهول دیگری هم معلوم شد هر چند مرحوم مستوفی الممالک به خواهش سفیر ترتیب اثر نداد و حتی صلاح اندیشی کرد که خیر دولت فخیمه در این است که این گونه امور را که تکیه گاه مذهبی دارد به خود ایرانیان گذارد ولی رابطه این دو خدا «خدای سیاست، خدای خیانت» مشهود گشت. مدرسه باز نشد ولی پرده خیانت و وسوسه باز شد به قسمی که چون با مرحوم میکده در باغ ونک مرحوم مستوفی را ملاقات کردم، از چادر یک شاخ انداختن افندی استعجاب فرمود». «۱» پس از مرگ عباس افندی (۱۳۴۰ ه. ق: ۱۳۰۰ ه. ش) مأمورین سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلستان در کشورهای خاورمیانه، با بهائیان اظهار همدردی و خود را در این عزای بهائی شریک دانسته با صدور تلگراف و ارسال نامه‌هائی، ابلاغ تسلیت انگلستان را به بهائیان اعلام داشتند. ۱- شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع»، می‌نویسد: «وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیام تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هر برت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه‌ی بهائی ابلاغ نماید. مندوب سامی مصر وایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود»: به بازماندگان فقید سرعبد البهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمائید». «۲» بهائیان، ص: ۶۵۰ ۲- عبد الحمید اشراق خاوری، این حقیقت را در «رساله ایام تسعه» چنین نگاشته است: «وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل از حضرات اجل مندوب سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می کند که از طرف حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهائی همدردی و تسلیت آنها را در موقع رحلت سر عبد البهاء عباس ک. ب، آی تبلیغ نمایید». «۱» ۳- عبد الحسین آواره، در کتاب: «کواکب الدریهٔ فی مآثر البهائیهٔ»: «در این هنگام جمعیت مردم به جنازه فقید (عبد البهاء) رو آوردند و مقدم بر همه سر هربرت ساموئیل بود، سرکمیسر عالی انگلیس در فلسطین که او را مندوب سامی گویند و با اجزاء و حواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده بود». «۲» ۴- «سر رونالد استورز» مأمور سیاسی دولت انگلستان در خاورمیانه‌ی عربی، به تجلیل، در کتاب: «عالم بهائی» (جلد هشتم) خاطره‌ی روابط خود و دفاتر سیاسی دولت انگلستان و تشییع جنازه عباس افندی را چنین شرح داده است: «اولین دفعه که من به درک ملاقات حضرت عبد البهاء نایل آمدم در سال ۱۹۰۰ یعنی در موقعی بود که پس از خروج از انگلستان و قسطنطنیه از راه سوریه رهسپار قاهره بودم که به جای هری بویل به سمت دبیر شرقی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت گردم (تفصیل این احوال ضمن جزوه انگلیسی Orientions آثار شرقیه به قلم این جانب که به توسط ایورلینکلبس و واتسن طبع و منتشر گردیده مندرج است) در آن موقع به وسیله گروسه از کنار ساحل حیفا به عکا حرکت نموده و ساعت بسیار خوشی را با محبوس صبور ولی آزاده صرف نمودم چند سال بعد که ایشان از حبس مستخلص و به مصر مسافرت فرمودند من افتخار مراقبت حال و معرفی آن وجود محترم را به لرد گیچنر حاصل نموده و

شخصیت آن حضرت در لرد نامبرده تأثیری شدید بخشید و کدام نفسی بود که در وی چنین تأثیری حاصل نشود. بهائیان، ص: ۶۵۱ جنگ بار دیگر ما را از یکدیگر جدا نمود تا این که لرد النبی پس از آنکه مظفر و منصور وارد سوریه گردید مرا مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود در همان روزی که وارد آن مدینه گردیدم به حضور عباس افندی مشرف و از اینکه در وجنات ایشان تغییری حاصل نشده بود مشعوف و خرسند گردیدم هر موقع که به حیفا می‌رفتم از تشرف به حضورش خود داری نمی‌کردم مذاکرات آن حضرت مانند گفتگوهای انبیای سلف متکی به مبادی سامیه عالمیه مافوق پیچیدگی‌ها و کوچکی امور سیاسی فلسطین بود به نوعی جمیع مسائل را از جنبه اصول کلی بیان می‌فرمودند. آن حضرت لطفاً یکی دو نمونه از خطوط زیبای دستی خود را به انضمام خط مشکین قلم به من هدیه فرمود ولی بدبختانه کلیه‌ی آنها با عکس بزرگ و امضاءشده ایشان در حریق قبرس از میان رفت. آخرین مراتب خضوع و احترام خود را با قلبی محزون در پیشگاه آن حضرت در سال ۱۹۲۱ یعنی در موقعی که به اتفاق سر هربرت ساموئیل در تشییع جنازه ایشان شرکت داشتم تقدیم نمودم ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود سراشیبی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس با رعایت سادگی فوق العاده تشریفات در خاطر من کاملًا بی‌سابقه بود». «۱» حمایت سیاسی انگلستان از بهائیان، همچنان پس از مرگ عباس افندی ادامه داشت و شوقی افندی، میراث خوار شبکه‌ی بهائیت، توانست در جهت اهداف سیاسی بریتانیا خاصه در افریقا، آنهم با توجه به نقش اسلام در جنبش‌های ضد استعماری و شکست مسیحیت، خدماتی انجام دهد. انگلستان نیز، با توجه به ارتباط ضمنی عقاید بابیه و بهائیت با اسلام، نظر داشت تا با قدرت و پشتیبانی دولت انگلستان و گرایش مردم افریقائی در صورتی که موافق مسیحیت نشوند، به بهائیت روی آورند. و از این طریق سلطه یک مذهب استعماری را در تحکیم اهداف استعماری گسترش بخشد. برای این منظور، هماهنگی نقشه‌ها و تبادل نظر با دست اندرکاران حفظ منافع بهائیان، ص: ۶۵۲ سیاسی و اقتصادی بریتانیا ضروری و تمرکز همه کوششها، در یک واحد مسئول، که آنهم «محفل بهائیان انگلستان» شد، کاملًا الزامی می‌نمود. انگلیسی‌ها پس از مذاکره با شوقی افندی و توافق در انجام این خدمت، کنفرانسی محرمانه از طرف محفل بهائیان انگلستان تشکیل گردید و شوقی افندی، ضمن ارسال تلگرافی، در رضوان، ۱۰۷ بدیع،: خاطره سرمست خود را از رؤیاهائی که به اتکای حمایت انگلستان به دست آورده بود، ضمن مشخص کردن مسئولیت‌های مورد توافق با مأمورین انگلیسی، چنین نگاشت .. seirotirrot htiaF hcrot yrrac dengised ngiapmac citametsys noitaitini edulerp gnitutitsnoc nalP raeY owT noitaruguani lamrof gnikram gnikatrednu cirotsih rehtona tey etipser raey eno retfa krabme flesti ecarb sreveileb ydob tonk ylmrif desinalvag suoitiporp ruoH .saesrevo sesirpretne erutuf deniltuo ylmid llits espmilf tsrif gnihctac dlohserht gnidnats won ytinummoc tnahpmuirT .doriuqca ylluf noissim gnidlofnu egats tneuqesbus etucesorp seitilaltnetop lautiripS .diap ylihtrow htiaF tehporP rytraM yromem etubirT .demeeder ylbon ytinummoC i'ahaB hsitirB egdelp cirotsiH .noitasnopsiD i'ahaB egA cilotsopA noitanimret ecnis dlrow i'ahaB tohguorht llac reenoip gnidnopser ytinummoc srebmem egatnecrep dellellarapnu tnenitnoC naeporuE ytinummoc i'ahaB yna slanna dellvirnU selsI hsitirB htiaF yrotsih ,detnedecerpnu yrutneC i'ahaB dnoces edaced gnisilatrommi tnemeveihca evitcelloc brepus mialcca hgiH no esruocnoC tanevoC ertneC htiaF rohtuA dlareH .yrotsih i'ahaB hsitirB yrutnec -flah nalp criotsih tsrif edulcnoc yltnahpawirt selsI hsitirB ytinummoC i'ahaB devol ylraod suorolav gnilbane ha ll'u'ahaBecarg lufitnuob ecnedive gnikirts yoj

stnenitnoc nailartsuA naeporuE naciremA htuoS htroN. ۶۵۳ :بهائیـــان، ص dedoolf traeH dehsilbatse ydaerla noitadnuof elbarapmoc elacs redrO evitartsinimdA i'ahaB sisab larutcurts yal dengised tpygE retatS detinU seitinummoC retsis htiw ytinummoC i'ahaB hsitirB suoirotciv noitaicossa gnisilangis tnanevoC ertneC telbaT denoitnem sebirt nacirfA tsdima htiaF rennab tnalpmi spets yrets yranimieerp ekatrednu kcurts ruoH .ahaB ـl'udbA ' hall'u'ahaB seirtsinim esruoc detanimul liylevisseccus erew segnirf nrehtuos nrehtron esohw tnenitnoC kraD .selsI hsitirB seicnedneped ngiapmac citametsys etucesorp dna thorf emoh snoitarepo esab nedaorb ylsuoenatlumis denitsed snalP erutuf esruoc nekatrednu eb ot ksat elbuod eduierp flesti nalP detcejorP ratla ceifircas detaeper eciwt gniyal yrotciv elbuod gniretsiger snalPevisseccus owt yllufsseccus gnitucesorp citnaltA ssorca ytinummoCretsis ruonoh erahs ytinummoC i'ahaB hsitirB elbane lliw dnatnenitnoc taht tuohguorht selsI hsitirB srelur tliub eripmE nuoirolgerom yletinifni redrO evitartsinimdA tnemhsilbatse hguorht htraEmodgniK desimorp noitadnuof yal detaluclac snoitarepo eiacsogralyaw evap lliw nalP detalpmetnoc noitucesorp llufsseccuS .nalP trsifesruoc nekatrednu ydaerla eereht noitidda segavgnal nacirfA eerhttsurT gnihsilbuP hguorht erutaretil i'ahaB noitanimessid noitacilbup noitalsnart evitcejbo drihT .acirfA tseW tsaE rehtie nnorC hsitirB seicnedneped eerht ielcun noitamrof evitcejbo dnoceS .eriE dnalerIhtroN selaW dnaltocS dnalgnE dehsilbatse ylgnikatsniap scilb messaneetenin esoprup elbon. ۶۵۴ :بهائیـــان، ص ۶۵۴ بهائیـــان noitadilosnoc nalp raeY woT evitcehbo tsriF ecnarehtruf noitubirtnoc tsrif sdnuop dnasuoht eno gnitubirtnoC .noissiM citehporP s'hall'u'ahaB htrib yranetneCgni taromemmoc snoitarbelec gnihcaorppa noitapicitna htiaF

. و اینک متن ترجمه رسمی نامه شوقی که از طرف محفل ملی بهائیان صورت پذیرفته است. «از فضل و موهبت موفوره حضرت بهاء اللّه که شامل حال جامعه محبوب و ارجمند بهائیان جزایر بریتانیا گردیده و موفق شده‌اند مظفراً منصور در دوره پنجاه ساله امر در بریتانیا نخستین نقشه تاریخی خود را به اتمام رسانند قلبم مملو از سرور و حبور است. مبشر و مؤسس امر اللّه و مرکز میثاق و ملأ اعلی این موفقیت عظیمه را که به همت عموم یاران آن سامان انجام یافته تهنیت می‌گویند. اکمال این مشروع که مایه افتخار اولین عقد قرن دوم بهائی می‌باشد در تاریخ امر اللّه در جزایر بریتانیا و جامعه‌های بهائی در قاره اروپا بی‌سابقه و نظیر است. تعداد نسبی نفوسی که در آن جامعه امر مهاجرت را اجابت کرده‌اند در هیچ یک از جامعه‌های بهائی در سراسر عالم از حین ختام عصر رسولی دور بهائی به این پایه نرسیده است. جامعه بهائیان بریتانیا تعهد تاریخی خود را به خوبی ایفا نمود و بدین وسیله تجلیل و تکریمی که شایسته‌ی مقام مهتر شهید آئین مقدس بود به عمل آمد و برای اجرای وظائف امری آینده قوای روحانیه را فیاکسب گردید. این جامعه پیروزمند در آستانه مشروعات جلیله‌ای قرار گرفته که باید در ممالک سایره انجام دهد و با آنکه جزئیات آن هنوز کاملًا مشخص نیست از حال می‌تواند نخستین دور نمای آن را مشاهده نماید. حال وقت آن است که جامعه متحد قوی البنیان امر حضرت یزدان خود را آماده میدان نموده پس از یک سال استراحت به خدمات تاریخی دیگری پردازند و نقشه‌ی دوساله‌ای را که مقدمه اقدامات و مجهودات اساسی است شروع نموده حامل مشعل هدایت کبری در قاره ظلمانی افریقا گردند قاره‌ای که حواشی شمالی و

جنوبی آن در دوره حضرت بهاءاللّه و حضرت عبد البهاء یکی پس از دیگری به پرتو تعالیم الهی منور گردیده است. اکنون موقع آن رسیده است که جامعه پیروزمند بهائیان انگلستان اقدامات بهائیان، ص: ۶۵۵ اولیه مبذول داشته بطوری که در الواح مرکز میثاق مذکور است علم امر اللّه در بین قبائل افریقا مرتفع ساخته و به این وسیله با جامعه‌های بهائی در قاره امریک و قطر مصر همعنان گردند تا بنیان نظم اداری امر اللّه همان طوری که در امریکای شمالی و جنوبی و قاره‌های اروپا و استرالیا تأسیس گشته در آنجا نیز بنیاد گردد. نقشه مورد نظر، خود مقدمه مجهودات دو گانه‌ای است که باید ضمن نقشه‌های آینده عملی گردد و هدف آن توسعه عملیات در داخله کشور و در همین حال تعقیب اقدامات اساسی در نقاط تابعه جزایر بریتانیا خواهد بود. اولین هدف نقشه دو ساله تحکیم بنیان محافل نوزده‌گانه‌ای است که با تحمل زحمات در انگلستان و اسکاتلند و ایالت ویلز و ایرلند شمالی و جنوبی تشکیل گشته است. دومین هدف نقشه آن است که در سه اقلیم تابعه کشور انگلستان واقع در مشرق و یا مغرب افریقا مراکز اصلیه تأسیس گردد. سومین هدف آن است که کتب و آثار امریه توسط لجنه نشریات به زبان بومی افریقا علاوه بر سه زبانی که در طی نقشه اول مورد اقدام واقع شده ترجمه و طبع و نشر گردد. موفقیت در اجرای نقشه مورد نظر راه را برای اقدامات وسیع دیگری هموار می‌سازد تا به وسیله تأسیس نظم اداری ملکوت موعود الهی در روی زمین استوار گردد و این نظم اداری به مراتب از امپراطوری که به وسیله پادشاهان انگلیس در آن قاره به وجود آمده است مجلل‌تر و با شکوه‌تر خواهد بود. موفقیت در اجرای نقشه جدید، جامعه بهائیان انگلیس را در افتخارات جامعه بهائیان امریکا سهیم و شریک خواهد ساخت و قبل از حلول مراسم جشن قریب الوقوع صد ساله اظهار امر خفی حضرت بهاءاللّه دو فتح و فیروزی که به منزله دو فداکاری در آستان امر الهی است نصیب آنان خواهد کرد. برای پیشرفت این منظور مقدس عجالتاً مبلغ یک هزار لیره به رسم اعانه ارسال می‌دارم». «۱» یک سال بعد از کنفرانس مذکور، و پس از مذاکرات طولانی و متعدد میان بهائیان و مسئولان سیاست افریقائی انگلستان را در اعلامیه‌ای که بهائیان ایران در نشریه «اخبار بهائیان، ص: ۶۵۶ امری»، مرداد ماه سال ۱۳۳۰ منتشر گردید، چنین می‌یابیم:

ارتباط با حکوکت

«مطلبی که بسیار اهمیت دارد این است که جمیع ارتباطات با مراجع امور افریقا باید از طریق لجنه افریقای انگلستان صورت بگیرد و این مطلب بسیار مهم رابابد مهاجرین و محافل ملیه در همه جا منظور داشته باشند. به هر حال ما از ذکر این نکته بسیار مشعوفیم که از اول کار لجنه افریقا که با صراحت به مراجع رسمی حکومت راجع به تبلیغ امر اللّه در آن قاره مذاکره کرده است نتایج مطلوبی گرفته است. درباره جواز ورودی مهاجرینی که کار یافته باشند و یا آنکه در صدد باشند که در آنجا کار آزاد و مشخصی بنمایند می‌توانند به آسانی جواز ورود را به دست آورند و اگر هم مهاجری بخواهد از صندوق لجنه استفاده کند باز می‌تواند اطلاع دهد تا لجنه بالنیابه امور مربوطه را در نزد حکومت به انجام رساند.»

ارتباطات با اشخاص غیر بهائی دیگر

«یکی از نکات مهم وظیفه ما این بود که محتاج بودیم با افراد و مراجع دیگری که از افریقا اطلاعاتی داشته باشند مشورت کنیم و از این روی با انجمن پادشاهی افریقائی و مدرسه السنه شرقیه لندن و شعبه‌ای از دانشگاه اکسفورد و دوائر دیگر در اداره افریقای شرقی و غیرها مشورت‌هائی شد و بعداً دو نفر از اشخاصی که در این مورد بسیار به ما کمک کردند در کنفرانس مربوط به افریقا که از طرف محفل ملی تشکیل شده بود شرکت کردند بدیهی است که این مراجعات نتایج مطلوبه‌ای دارد و علاوه بر استفاده‌ای که از حیث نقشه از این عملیات می‌شود سبب اشاعه بیشتر امر اللّه نیز می‌گردد ...». بدین روال، موفقیت‌هائی که نصیب بهائیان در بعضی از قراء آفریقا گردید و توانستند در کامپالا- اوگاندا، درست در عصر تسلط شدید انگلستان بر اوضاع کشور مذکور، مشرق

الاذکاری برپا سازند. بیش از پیش حمایت بریتانیا را برسر بهائیان بیشتر و سرسپردگی بهائیان به چنین حمایت بیگانه و مستقیماً وسیله مطامع سیاسی بریتانیا بر بهائیان، ص: ۶۵۷ علیه کشورهای افریقائی، خاصه مناطق متأثر و نیرومند از ارزش‌های دیرینه و پویای اسلامی را فراهم سازند این سیاست همچنان ادامه داشت، تا اینکه صهیونیسم، قادر شد به کمک قدرت‌های غربی امور فلسطین را به عهده گیرد. و کشور اسرائیل را بر پا سازد!

ت: حمایت صهیونیسم در قبال تعهد بهائیان

انگلستان پس از تصرف فلسطین، با تحصیل «قیمومت» فلسطین از جامعه ملل در سال‌های ۱۹۲۲- ۱۹۲۳ م. سلطه خود را بر آن دیار مستقر کرد. مسلمانان عرب فلسطین که سخت با ستم مستعمراتی بریتانیا مخالفت می‌ورزیدند، بریتانیا را واداشت تا در امر اسکان فلسطین، با مردمی که آماده حفظ منافعش باشند، بیش از پیش بر صهیونیست‌ها تکیه کند. و از طرح «استعمار» آنان جانبداری نمود. روزنامه انگلیسی «منچستر گاردین» پیش از وقوع این تصمیم نگاشت: «وقتی تمام فلسطین با اطمینان کامل زیر نظارت و حکم ما قرار گرفت، آنوقت به مجرد عقد قرار داد صلح، سیاست ما به هر نحو و وسیله‌ای که باشد تشویق مهاجرت یهودیان بدانجا خواهد بود! ...». «آیریش تایمز» اعلام کرد: «از لحاظ بریتانیا بهترین راه دفاع از کانال سوئز با استقرار مردمی در فلسطین خواهد بود که به ما علاقمند باشند ...». «۱» «ماکس نوردو» از شخصیت‌های متشخص «صهیونیسم» در ۱۹۱۹ م، طی سخنانی که در «اکبرت‌ها» ایراد کرد، تعهدات متقابل صهیونیست‌ها و هیأت حاکمه انگلیس را یکایک بر شمرده و گفته بود: «ما می‌دانیم که شما از ما چه می‌خواهید، شما می‌خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم، نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده‌ایم. اما اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظائف را به بهائیان، ص: ۶۵۸ انجام رسانیم». «۱» «انگلیسی‌ها با پی گیری تمام در وصول به هدف، یعنی تأسیس و تشکیل این «قدرت» در فلسطین مجاهده کردند. و صهیونیست‌ها اگر چه بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، در مقام نمایندگان یک «شرکت عمده جهانی»: موقعیت حاکمی را در اقتصاد فلسطین به دست آوردند و در عرصه‌های سیاسی و نظامی، از مساعدت گردانندگان کمیته قیمومت جامعه ملل برخوردار بودند ...». «۲» در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین، قیمومت فلسطین را به دولت انگلستان داد. و ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ این سمت از طرف شورای مجمع اتفاق ملل به دولت انگلیس ابلاغ گردید و موضوع تأسیس «کانون ملی یهود» در فلسطین که جزء دستور قیمومت بود، باتوجه به اعلامیه «بالفور» دولت قیم را موظف ساخته بود که استقلال و خود مختاری این کانون را تأمین نماید. و در ماده ۴ کارگزاری، یهود را در همکاری با دولت قیم، به منظور تأسیس کانون ملی، به رسمیت شناخته بود. بااین تصریح که کارگزاری مزبور بمنزله سازمان یهود می‌باشد و در ماده ۶، قید شده بوده دولت قیم باید وسایل و موجبات مهاجرت و اسکان یهودی‌ها را ... فراهم سازد ... بعد از آنکه در ۱۹۲۰ دستور قیمومت در «سان رمو» امضاء شد، دولت انگلیس به اداره این منطقه اقدام نمود و سر هربرت ساموئل که از خانواده‌های معروف یهودی‌های انگلیس بود به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین انتخاب شد. «۳» سر هربرت ساموئل چنانچه در فصل گذشته به آن اشاره کردیم نسبت به بهائیان و عباس افندی، که در ماجرای تصرف فلسطین و اشغال آن توسط نیروهای انگلیس جاسوسی انگلستان را به عهده داشتند، توجهی خاص پیدا کرده، ضمن شرکت در تشییع جنازه عباس افندی بهائیان را بر خلاف مسلمانان عرب که همواره نسبت به استعمار بریتانیا خشم و کینه داشتند، مورد تجلیل و احترام قرار داده بود. بهائیان، ص: ۶۵۹ هربرت، سموئل (ساموئل) ۱۹۶۳ -۱۸۷۰) samuel Herbert م) بنا به تصریح کتاب «موسوعة المفاهیم و المصطلحات الصهیونیة» تألیف دکتر عبد الوهاب محمد المیری «۱» نخستین کمیسر عالی (مندوب سامی) در فلسطین بوده و در یک خانواده بازرگان از اشراف یهودی ارتودکس متولد گردیده است. وی با تحصیلات سنتی مذهبی، نخستین وزیر یهودی است که وارد کابینه انگلستان گردید. سموئل عقیده داشت که راه حل صهیونیستی برای مسئله یهود نمی‌تواند یک راه حل عملی باشد، ولی

در سال ۱۹۱۴ این عقیده‌ی خود را کنار گذاشت و پیشنهاد نمود که یک کشور یهودی برپا گردد که کانون فرهنگ و تمدن جدید و در ضمن خادم منافع انگلستان در منطقه باشد. در سال ۱۹۱۵ یادداشتی پیرامون آینده فلسطین تقدیم هیأت وزیران کرد و سپس یادداشت دیگری در مورد امکان برپائی یک کشور یهودی در فلسطین تقدیم نمود و خواستار شد که فلسطین تبدیل به تحت الحمایه گردد تا برای سازمان‌های یهودی امکان برخورداری از تسهیلات مربوط به خرید زمین و برپائی آبادی‌های یهودی نشین میسر گردد و همچنین پیشنهاد کرد که برای مهاجرت یهودیان به فلسطین اولویت داده شود، او سپس در جریان عنوان کردن وعده بلفور سهمی داشته است. ساموئیل بعلت توجه و خوی استعماری و صهیونیستی به عنوان نخستین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین در سال ۱۹۲۰ پس از اینکه فلسطین به صورت تحت الحمایه در آمد، برگزیده شد. وی در اوت همان سال قانون مهاجرت را که به شانزده هزار و پانصد یهودی اجازه ورود به فلسطین را می‌داد تهیه نمود ولی به علت عکس العمل اعتراض‌آمیز اعراب، انگلستان به طور محدود از این سیاست صرفه نظر کرد، و در جهت مفهوم «نیروی بهائیان، ص: ۶۶۰ گنجایشی کشور» قدم برداشت، ولی با این حال تعداد یهودیان در فاصله سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵ از یک صد و پنج هزار به یک صد و هجده هزار نفر افزایش یافت. ساموئیل به فعالیت‌های اقامت گزینی صهیونیستی در سطوح مختلف دیگری نیز کمک کرده است از جمله به رسمیت شناختن سازمان‌های سیاسی صهیونیستی در فلسطین و همچنین به رسمیت شناختن زبان عبری به عنوان یکی از زبانهای محلی فلسطین. در دوران فرمانروائی ساموئیل تعداد آبادی نشین‌های صهیونیستی در فلسطین از چهل و چهار به یکصد آبادی نشین افزایش یافت.

۱/ ت: حمایت بهائیان از تشکیل کشور اسرائیل

از همان تاریخ میان زعمای بهائیت و صهیونیست‌ها که در جنب و جوش یهودی کردن سرزمین فلسطین بودند، حسن روابطی بر قرار شده بود. هنگام متارکه جنگ بین الملل اول، تنها پنجاه و پنج هزار یهودی در فلسطین وجود داشت و حکومت استعماری بنا به توافقی که با صهیونیسم امضاء کرده بود، درهای کشور را بر روی مهاجرین یهودی باز کرد و این امر فوراً مورد اعتراض اعراب قرار گردفت. و در سال ۱۹۲۱ م موجب شورش‌هائی بر علیه یهودی‌ها گردید. بهائیان که هنوز از افتخار لقب «سر عباس افندی» مشعوف بودند، بدیهی است که در این واقعه به پشتیبانی از «انگلستان- صهیونیسم» برخاسته با هر نوع اعتراضی از جانب مسلمانان عربی مخالفت ورزیدند. چرچیل که در آن تاریخ وزیر مستعمرات بریتانیا بود، در سوم ژوئن ۱۹۲۲ م، یادداشتی منتشر کرد و اعلام داشت که دولت انگلیس مصمم است یک کانون ملی یهود در فلسطین تأسیس نماید. یادداشت مزبور، مورد موافقت سازمان یهود و هواخواهانش در فلسطین و مخالفت شدید مسلمانان عرب قرار گرفت. از این رو به تدریج «وضع انگلیس در این کشور غیر قابل تحمل شد. از یک طرف فشار امریکا و از طرف دیگر کدورت اعراب و صهیونیست‌ها و شدت ناامنی و انقلاب بهائیان، ص: ۶۶۱ در این سرزمین، دولت مزبور را مجبور ساخت که موضوع فلسطین را به سازمان ملل متحد مراجعه دهند و در دوم آوریل ۱۹۴۷ درخواست نمود که جلسه عمومی سازمان برای رسیدگی به این موضوع تشکیل گردد. جلسه عمومی از ۲۸ آوریل تا ۱۵ مه به این کار رسیدگی کرد و تصمیم گرفت کمیته‌ای به نام کمیته مخصوص ملل متحده فلسطین تشکیل دهد. کمیته مزبور که از نمایندگان یازده کشور تشکیل و ریاست آن با نماینده سوئد بود از فلسطین دیدن نمود و گزارشی تنظیم و تسلیم کرد. «۱» شوقی افندی در نامه‌ای رسمی به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد، راجع به قضیه فلسطین، نه تنها از حقوق مسلمانان عرب، در سرزمین فلسطین هیچ گونه دفاعی ننمود و از آن همه آثار ظلم و تعدی ناشی از استعمار اظهار تأسفی نکرد! بلکه علناً موقعیت و علائق بهائیان و یهودیان را به سرزمین مذکور، ریشه‌دارتر و مهمتر از توجه مسلمانان به «قدس» و سرزمین فلسطین خواند! در این نامه، آنچه که شوقی افندی به دستور حامیان انگلیسی و صهیونیستی خود نوشته است، صرفاً حفظ منافع بهائیت و قبور علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی و عباس افندی مورد تأکید قرار گرفته است، بی‌آنکه ظاهراً برای بهائیان و رهبرشان تفاوتی داشته باشد، یهودیان

حاکم براین سرزمین شوند، یا مسلمانان. متن کامل این نامه را که در مجله «بهائی نیوز» مورخ سپتامبر ۱۹۴۷ م و شماره ۷ مجله: «اخبار امری» ارگان بهائیان ایران در آبان ۱۳۲۶ ه. ش، در ایران (صفحه ۱۳۰) طبع و منتشر شده است، چنین می‌خوانیم: «آقای امیل سندر استورم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین. جناب رئیس- مرقومه شریفه شما مورخ ۹ جولای واصل و خوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریه ما بهائیان، ص: ۶۶۲ نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آینده این اراضی مقدسه و متنازع فیه روی دهد به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم. برای استحضار شما به ضمیمه این نامه شرح مختصری در باره‌ی تاریخ و مقاصد و اهمیت دیانت بهائی و همچنین جزوه و جزیه‌ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده‌مندیم در آن روی خواهد داد ارسال می‌دارم. موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است ولی مرکز اداری کلیسای روم با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی‌باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس‌ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد معذلک اعتاب متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه حج بدانجا می‌روند در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه‌ی آنها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه‌ی بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرض سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیا است بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم ... مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شؤون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است چنانکه عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم. اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می‌گیرد به این نکته بهائیان، ص: ۶۶۳ واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره امور بین المللی آن به وسیله‌ی این مرکز و هم چنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیات بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد. مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبد البهاء در همان محل مسافرخانه بهائیان شرق در جوار آن و باغ‌ها و اراضی وسیعه حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملت و مذهب آزاد است) و مسافرخانه بهائیان غرب در پای کوه کرمل و محل اقامت پیشوای جامعه بهائیان و خانه‌ها و باغ‌های مختلف واقع در عکا و نواحی مجاور آن که در دوره سجن حضرت بهاء اللّه در آن شهر به قدوم مبارکش متصرف شده و روضه مبارکه حضرت بهاء اللّه در بهجی نزدیک عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دو این اماکن برای ورود و زیارت مردم از هر مذهب و ملت آزاد است) و هم چنین متملکات بهائی واقع در دشت عکا- تمام اینها متصرفات و املاک بهائیان را در ارض مقدس تشکیل می‌دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنبه دیانتی که دارند از تأدیه عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این متملکات وسیعه متعلق به شعبه فلسطینی محفل روحانی ملی بهائیان امریکای شمالی و کانادا است که بر طبق قوانین کشور به عنوان یک انجمن دیانتی شناخته و تسجیل شده است در آینده هم محافل روحانی ملی دیگری به وسیله شعبات خود در فلسطین قسمتی از موقوفات بین المللی این آئین را در اراضی مقدسه تحت تملک خواهند گرفت. نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم در سفارش‌ها و توصیه‌هائی که به

سازمان ملل متحد در خصوص آینده فلسطین می‌کنید حفظ و وقایت حقوق بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید. ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته‌اید مراتب قدردانی خود را بهائیان، ص: ۶۶۴ اظهار و با کمال امیدواری دعا می‌کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبه شما راه حل سریع و منصفانه‌ای برای تصفیه معضلاتی که در موضع فلسطین پیش آمده پیدا شود.» امضاء: شوقی ربانی ۱۴ جولای ۱۹۴۷ توجه و تأمل در محتویات نامه مذکور، به خوبی مبین علائق بهائیان به روی کار آمدن یک حکومت صهیونیستی است. اینکه شوقی افندی تصریح می‌کند: «عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده ...» یکی از بزرگترین حیله‌های شوقی افندی در جلب توجه بیش از پیش یهودیان به شمار می‌رود. در حالی که حداقل ده قرن اجداد و آباء رؤسای بابیه و بهائیت همگی مسلمان بودند. و تمامی بهائیان به استثنای تعدادی انگشت شمار در آن ایام از خانواده مسلمان محسوب می‌شدند. جهت کشف حقیقت و اثبات علائق بهائیان به روی کار آمدن یک حکومت صهیونیستی در فلسطین لازم است که ضمن بیان مقدمه‌ای از اوضاع فلسطین پس از تنظیم گزارشات کمیسیون رسیدگی، ذیلًا آن را آشکار سازیم. در گزارش کمیسیون رسیدگی به قضیه فلسطین توصیه شده بود: «که کشور فلسطین با استقلال سیاسی و وحدت اقتصادی تشکیل گردد و مادام که تکلیف نهائی تعیین نشده و در حال انتقال است تحت نظر سازمان ملل متحد قرار گیرد تا این قسمت بین نمایندگان کمیته، اتفاق رأی وجود داشت. ولی در تنظیم نقشه اجرائی به دو دسته تقسیم شدند، دسته اول یعنی اکثریت که شامل نمایندگان کشورهای کانادا- چکسلواکی- گواتمالا- هلند- پرو- سویس عقیده داشتند که فلسطین باید به دو کشور عرب و یهود تقسیم شود و اورشلیم شهر بین المللی گردد ولی دسته اقلیت که شامل نمایندگان هند، ایران و یوگسلاوی می‌شد عقیده داشتند که حکومت متحدی از دو کشور مجزای عرب و یهود که هر یک دارای استقلال داخلی باشند تشکیل گردد و مهاجرت یهود تا سه سال ادامه یابد و ظرفیت کشور برای قبول مهاجر، طبق نظر کمیسیونی که از سه نفر نماینده یهود و سه نفر نماینده عرب و سه نفر نماینده سازمان تشکیل می‌گردد تعیین شود. اعراب طرفدار نقشه اقلیت بودند زیرا نظر آنها را درباره تشکیل کشوری با اکثریت عرب و بهائیان، ص: ۶۶۵ محدودیت مهاجرت یهود تأمین می‌نمود ولی صهیونی‌ها با بی‌میلی نقشه اکثریت را پذیرفتند زیرا با آنکه نظر عناصر افراطی را تأمین نمی‌کرد لااقل تشکیل کشور مستقل یهود را توصیه می‌نمود. در ۱۹۴۷ و در اواخر دوران اجلاسیه مجمع عمومی ملل هر دو گزارش در کمال دقت از طرف کمیته مخصوص مورد بحث و مطالعه قرار گرفت و اظهارات نمایندگان عرب و یهود را استماع نمود و مقارن ختم دوره اجلاسیه احساس می‌شد که صهیونی‌ها به تمام قوا می‌کوشند که نقشه اکثریت مورد قبول قرار گیرد. اوضاع و احوال خاصی در سازمان ملل ایجاد شده و کسی نمی‌دانست که آیا یهودی‌ها با بودن دول امریکای جنوبی و جمهوری‌های کارائیب موفق خواهند شد نظر موافق دو سوم اعضاء سازمان را جلب کنند یا نه. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ روزی که در تاریخ قوم یهود اهمیت فوق العاده خواهد داشت مجمع عمومی سازمان ملل بنا به توصیه اکثریت کمیته مربوطه، رأی به تقسیم سیاسی و وحدت اقتصادی فلسطین داد. کشور عرب شامل قسمت مرکزی خاوری فلسطین از دوره اسدرالئون تا بئرانسبا و گالیله غربی و قسمتی از سواحل مدیترانه از غزّه تا حدود مرز مصر و دریای احمر می‌شد، یافا در خاک کشور یهود محصور می‌گردید و این کشور از مشرق گالیله و دره اسدرالئون و قسمتی از ساحل یعنی ابتدای حیفا و جنوب یافا و قطعه بزرگی از اراضی نقب تشکیل می‌یافت و شهر اورشلیم و بیت اللحم به هیچ یک از این دو کشور تعلق نداشت و تحت اداره و سرپرستی شورای قیمومت سازمان ملل قرار می‌گرفت. ضمناً مجمع عمومی ملل متحد از تصمیم دولت انگلیس دائر به اختتام دوران قیمومت خود در اول اوت ۱۹۴۸ رسماً اطلاع حاصل نمود و مقرر داشت که دو ماه بعد از خروج انگلیس از فلسطین ترتیب تشکیل دو کشور عرب و یهود داده شود و برای اجرای تصمیمات مجمع ملل، کمیسیونی با شرکت نمایندگان پنج دولت تشکیل گردد و به شورای امنیت دستور داد که در اجرای نقشه تقسیم کمک کند و توسل به زور را در این زمینه به منزله تهدید صلح عمومی تلقی نماید. نمایندگان سی و سه دولت برله تصمیم فوق و سی دولت بر علیه آن رأی دادند و

بهائیان، ص: ۶۶۶ نماینـدگان دهدولت از دادن رأیامتناع نمودنـد. بین‌دول معظمه امریکا- شوروی- فرانسه- انگلیس- وچین وسایر دول آرژانتین، شـیلی، کلمبیا، السالوادور، حبشه، هندوراس، مکزیک و یوگسـلاوی از دادن رأی امتناع نمودند و دول مصـر، عراق، لبنان، عربسـتان سـعودی، سوریه، یمن، افغانسـتان، کوبا، یونان، هند، ایران و پاکسـتان و ترکیه رأی مخالف دادند. بنابر مدلول میثاق ملل متحد و با رعایت تشـریفات معموله دولت معظم رأی خود را در بارهی سـرنوشت ارض مقدس اعلام نمود و چون در تشریفات رسـیدگی و اخـذ رأی، کوچکترین نقصـی وجود نداشت، لازم الاجرا بود. ولی کلیه کشورهای آسـیائی که سابقاً مسـتعمره بودند و ممالک خاور نزدیک با تصـمیم فوق مخالفت نمودند و این موضوع در امور آسیا خالی از تأثیر نبود. در نظر کشورهای عرب و ملل آسـیائی اجرای تصـمیم فوق تحمیلی بود که از طرف دول باختری و ممالکی که از صـحنه وقایع دورند نسـبت به ملل شـرق به عمل آمد و آن را مخالف و عدههای مکرر دول مزبور نسـبت به رعایت ملیت و استقلال کشورهای آسیائی دانستند. دول عرب امریکا را مسـئول پیشـرفت و احراز اکـثریت دانسـته، از وی به شـدت رنجیدنـد. و آن را متهم ساختنـد که به وعـدههای صـریحی که از طرف روزولت و ترومن داده شد مبنی بر اینکه هیچ تصمیم اساسی درباره فلسطین بدون جلب موافقت طرفین ذی علاقه گرفته نخواهد شد «خیانت» کرده است. نمایندگان دول عرب نسـبت به صـحت صدور رأی اعتراض نمودند و گفتند بنا به نص میثاق ملل متحد مجمع عمومی حق صـدور رأی نـدارد و فقط می‌توانـد توصـیه کنـد. و بالنتیجه رویه عـدم همکاری اتخاذ نمودنـد و در شـشم فوریه ۱۹۴۸ کمیته عالی اعراب فلسطین صریحاً رأی داد که «هرگونه اقدامی که از طرف یهودیها یا دول دیگر به منظور تشکیل دولت یهود در سرزمین اعراب به عمـل آیـد تجاوز تلقی خواهـد شـد و بنابر حق دفاع مشـروع باقوای قهریه از آن جلوگیری به عمل خواهـد آمـد». اعراب به زودی اظهـارات فـوق را عملی کردنـد بـدین معنی که کشورهـای عرب به زودی قوائی جمع آوری و تجهیز نموده بعـد از ژانویه ۱۹۴۸ وارد فلسـطین شدنـد و یهودیهـا را مورد حمله قرار دادنـد و تـا اول فوریه تلفات این زد و خورد به دو هزار و بهائیان، ص: ۶۶۷ پانصد نفر رسید، و روز به روز بر آن افزوده میشد. دولت انگلیس چون وضع را چنان دید در اول ژانویه اعلام داشت که مادام که بین اعراب و یهود مسالمت و سازشـی ایجاد نشده است در اجرای دسـتور سازمان ملل متحد دائر بر تقسـیم فلسطین اقدامی نخواهد نمود. و در پانزدهم مه ۱۹۴۸ دوران قیمومت خود را خاتمه خواهد داد. و به کمیسـیون اعزامی ملل متحد قبل از تاریخ اخیر اجـازهی ورود به این کشـور را نخواهـد داد. مخـالفت اعراب در سـیاست امریکـا نیز تـأثیر نمـود و در نوزدهم مـارس شورای امنیت پیشـنهاد کرد تا موقعی که تقسـیم فلسـطین امکان پذیر نیست سازمان ملل متحد کشور مزبور را تحت سرپرستی خود قرار دهد. ولی این تغییر رویه مورد مخـالفت صـهیونیها قرار گرفت. از شـانزدهم آوریـل تـا پانزدهم مه ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل پیشـنهاد جدیـد امریکا را مورد بحث قرار داد ولی اکثریت با آن موافقت ننمود و دولت شوروی بیش از دیگران برای اجرای نقشه تقسـیم که در نوامبر پیشـنهاد شـده بود پافشـاری و اصـرار می‌نمود و بالاـخره مجمع عمومی ملـل دسـتور داد که کمیسـیون آشتی تشـکیل و به فلسـطین اعزام گردد. در چهـاردهم مه ۱۹۴۸ دولت انگلیس به قیمـومت خـود در فلسـطین خـاتمه داد و قشـون خود را از آن کشور خارج نمود و همان روز شورای ملی یهود در تل اویو انعقاد یافت و تشکیل دولت اسرائیل را اعلام نمود و چند ساعت بعد ترومن از طرف دولت امریکا دولت جدید التأسـیس اسرائیل را عملًا شناخت ...». «۱» پس از تشکیل دولت اسرائیل، «لروی آیواس» منشی کل شـورای بین المللی بهـائی، در نـامهای به تاریـخ سوم مه ۱۹۵۴، خطـاب به محفـل ملی بهائیان ایران ضـمن شـرحی از ملاقات «شوقی افندی» با رئیس جمهور اسرائیل در ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، مینویسد: «در این روز تاریخی رئیس جمهور و خانمشان منشی کل هیئت بین المللی بهائی را در هتل ماگیدو در طالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از چند دقیقه ملاقات رئیس جمهور و همراهان به وسیله اتومبیل به بیت مبارک حرکت کردنـد. بهائیان، ص: ۶۶۸ حضـرت ولی امر اللّه و حرم مبـارک از رئیس جمهوری و خانم با لطف و محبت مخصوصـی پـذیرائی فرمودنـد. در جریـان مـذاکرات دوسـتانه و غیر رسـمی حضـرت ولی امر اللّه مقصـد و مرام امر بهائی را تشـریح و مراتب دوستی و محبت بهائیان را نسـبت به کشور اسـرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار

فرمودنـد. رئیس جمهور در ضـمن مـذاکرات خود متـذکر گردیدند که در چندین سال قبل موقعی که به اتفاق خانم خود به اطراف کشور مسافرت می‌نمودند در بهجی به حضور حضرت عبد البهاء مشرف گردیده‌اند ... هنگام تودیع از مهمان نوازی و محبتی که از طرف حضـرت ولی امر اللّه ابراز شـده بود اظهـار تشـکر و امتنـان نموده در ضـمن تقـدیر از اقـدامات و مجهودات بهائیـان در کشور اسـرائیل ادعیه قلبیه خود را برای موفقیت جامعه بهائی در اسرائیل و سراسر جهان ابراز داشتند ...». «۱» این امر به خوبی می‌رساند که بهائیان قبل از تشکیل دولت اسرائیل، هواخواه صهیونیسم و روی کار آمدن آنان در سرزمین فلسطین بودند. والا چگونه ممکن است رهبر بهائیـان «مراتب دوستی و محبت بهائیـان را نسـبت به کشور اسـرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سـعادت اسـرائیل اظهـار ...» فرماینـد؟! ... شـوقی افنـدی رسـماً و آشـکاراً در لوح نوروز ۱۰۸ بـدیع، خطـاب به بهائیـان، نظریه بهـائیت را در خصوص تشـکیل کشور اسرائیل چنین اظهار داشته بود: «مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مسـتقر و به روابط متینه به مرکز بین المللی جامعه بهائی مرتبط و به اسـتقلال و اصالت آئین الهی مقرّ و معترف و به ثبت عقد نـامه بهـائی و معافیت کافه موقوفات امریه در مرج عکا و جبل کرمل و لوازم ضـروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید». «۲» بدین مدرک و سند رسمی بهائیان، تشکیل دولت اسرائیل از نظر بهائیت و بنا به بهائیان، ص: ۶۶۹ تصریح شوقی افندی، یک وعده الهی بوده است که میرزا حسینعلی و عباس افندی به آن یهودیهان را بشارت داده بودنـد! این روابـط دیرینه، به خوبی از زبـان رئیس جمهور اسـرائیل هویـدا می‌شود که در آن هنگامی که وی از رهبران صهیونیسـم بوده و زمینه یهودی کردن فلسـطین را دنبال می‌نموده، با عباس عبـد البهاء، ملاقات و مـذاکره‌ای داشـته است که از چنین ملاقاتی به خشـنودی و رضایت، یاد می‌کند. در حالی که می‌دانیم در آن ایام، میان صـهیونیسم و انگلستان از یک سوی، و مردم مسلمان عرب از سوی دیگر، منازعه و مخاصـمات شدیدی بروز کرده بود و این تنها بهائیان بودند که از یک سوی با انگلسـتان و از سوی دیگر با کارگزاران یهودی در فلسـطین روابط حسـنه‌ای داشـته‌اند، از این رو بیان شوقی افنـدی، در نامه‌ای خطاب به رئیس کمیسـیون قضـیه فلسـطین، از روی سـیاست و محافظه کاری بوده که چنان اظهاراتی در بی‌طرفی نسبت به کمیسرهای انگلیسی در فلسطین کرده است وگرنه شوقی افندی نیز به خوبی می‌دانسته که اگر مسـلمانان عرب روی کار آیند، و حکومت فلسطین را از دست انگلیسی‌ها خارج سازند. مسلّم خدمت شبکه بهائیت که مفتخر به هر نوع همکاری با آنها بودند، خواهند رسید و وجود آنان را به دلیل هتک حرمت اسلام و نسخ اسلام و دعوی پیغمبری و کتاب جدید و خدائی رهبران بابیه و بهائیت به هیچ‌وجه تحمل نخواهند کرد. چنانچه تاکنون هیـچ یک از جوامع اسـلامی جهان وجود بهائیان را تحمل نکردند و حاضـر به همزیستی با آنان نشدند. خاصه آنکه مهر بیگانگی و سرسپردگی به بیگانه برپیشانی همه زعمای آنان نقش بسـته باشد! زیرا آنچه که مسـلّم است، تنها مسلمانان عرب بودند که حاضر به هیچ‌گونه مصالحه، و حتی زندگی مشترک سیاسـی با یهودیان مهاجر نبودند. و در برابر زمینه مساعد برای موفقیت بهائیان فراهم بود و آنان از لقب «سـر» و حمایت بی‌چون و چرای انگلیسـی‌ها برخوردار بودند و بالعکس از کنار الواح و نامه‌هائی که عباس افندی در عظمت امپراطوری انگلسـتان و تجلیـل و تمجیـد از موقعیت حاصـله از اسـتعمار فلسـطین و اسـتقرار نیروهـای انگلیسـی مرقوم داشـته، سرسـری و بی‌اعتنا نمی‌توان گذشت. بهائیان به همه این مسائل توجه داشته‌اند که ظواهر اسلامی را در سرزمین فلسطین بهائیان، ص: ۶۷۰ رعایت می‌کردند و در نماز جماعت و جمعه شرکت می‌نمودند و به هیچ‌وجه اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین به یاران و مریدان خود نمی‌دادنـد. (چنـانچه به تفصـیل آن را مورد بررسـی قرار دادیم). منافع بهائیت تنها در صورتی می‌توانست محفوظ بمانـد که یا انگلسـتان به اسـتعمار خود در فلسـطین ادامه دهد و یا صـهیونیسم به عنوان حافظ منافع امپریالیسم انگلسـتان و میراث خوار اسـتعمار، روی کـار آینـد. در غیر ایـن صـورت کـار مرکز بـه اصـطلاح جهـانی بهـائیت دیر یـا زود به دست مسـلمانان عرب، به عنـوان مرکز جاسوسـی و دشـمنی صریح و عناد علنی با منافع ملی مسلمانان، تمام و بر چیده شدن آن مسلم تاریخ بیت المقدس به شمار می‌آمد. از این روی بهائیان و زعمایشان در فلسـطین و کشور اسـرائیل، به هیچ‌وجه بر خلاف مصالح اسـرائیل و صهیونیسم سخنی نیاوردند و

این بهائیان به اصطلاح اهل «روح و ریحان» از صدها هزار آواره فلسطینی و غصب حقوق به هر حال مسلم ساکنان این آب و خاک هیچ گونه همدردی نشان ندادند. در عوض، نسبت به تحکیم روابط خود با صهیونیسم حاضر به همه گونه همکاری شدند. تا آنجا که شوقی افندی، در تلگرافی که به تاریخ ۴ مه ۱۹۵۴ م، به محفل بهائیان ایران ارسال داشته است، با کمال افتخار، پیروزی‌های اخیر جامعه‌ی بهائیت را بر شمرده و ضمن و ذیل آن به ملاقات خود با رئیس جمهوری کشور اسرائیل چنین مباهات و اشاره می کند: «رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق قرینه محرمه میسیس بن زوی بر حسب قرار قبلی، پس از پذیرائی که به افتخار ایشان در بیت مبارک حضرت عبد البهاء به عمل آمد اعتاب مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت اولین تشرف رسمی است که از طرف یکی از رؤسای دول مستقله از مقامات مقدسه‌ی حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءاللّه به عمل آمده است ...». «۱» بهائیان، ص: ۶۷۱ بهائیان این ملاقات رسمی را که مبین توافق کامل بهائیت و صهیونیسم است، یک ملاقات ساده صرفاً مذهبی نمی‌دانند. و در این خصوص بیان «لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه مورخه ۳ مه ۱۹۵۴ می تواند اهمیت ملاقات مذکور را آشکار سازد. ایشان می‌نویسد: «روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، از برای عالم بهائی، روز تاریخی به شمار می‌رود زیرا در این یوم برای اولین دفعه در تاریخ امر رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شهید آئین بهائی و مقام مرکز میثاق حضرت بهاء اللّه دیدن نموده، به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید ...». «۱» شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی که در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی به انگلستان، از هیچ کوششی برای جلب رضایت آنان دریغ نداشتند با تمام قوا تصمیم گرفت، راه سرسپردگی بهائیت را که اکنون به صهیونیسم ختم شده است با کمال امانت به صهیونیسم و خیانت علنی به جهان اسلام و منافع ملی کشورهای مسلمان ادامه دهد. هیئت بین المللی بهائی حیفا در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲ رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، به نحوی کاملًا سربسته و محرمانه چنین به اطلاع بهائیان رسانید: «روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امر اللّه و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت‌هائی حاصل گردیده است ...». «۲» در خاتمه، مقاله‌ای که تحت عنوان: «بهائیت» در مجله فرانسوی وابسته به صهیونیسم و اسرائیل، به نام «زمین باز یافته» (منظور اسرائیل) در شماره ۲۲ مورخه ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ توسط یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر گردیده است و در آن به تطبیق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان در خصوص: پیدایش کشوری مقتدر به نام بهائیان، ص: ۶۷۲ «اسرائیل» مبادرت شده است، جهت اطلاع پژوهندگان تقدیم می گردد: این نویسنده یهودی می‌نویسد: «... حضرت بهاء اللّه نبوآت و بشاراتی را اعلام نموده است که با بشارات ما در اصحاح دانیال و حزقیل و یرمیا و اسحاق مطابقت دارد و ایشان خود را موعود کل ملل می‌دانند چنانچه در کتب مقدسه قبل مذکور است. از جمله دقایقی که باید در یوم ظهور غصن ظاهر گردد آن است که پرچم خدا به وسیله تمام ملل مرتفع خواهد شد و تمام مذاهب و ملل مختلفه در ظل لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می‌خوانند و آنها را از شرق و غرب و شمال و جنوب به دور خود جمع می کنند. این عبارت در کتاب پیغمبر جدید یعنی در مفاوضات نیز ذکر گردیده است و اگر به خاطر داشته باشیم در کتب یکی از انبیاء نیز راجع به حیفا و اراضی مقدسه بشارات بی‌شماری نقل شده است ... حضرت عبد البهاء موقعی که از پنجره مسافرخانه به خارج ناظر بودند به یکی از اصحاب خود بیانات ذیل را می‌فرمودند و او در دفترچه خاطرات ثبت نموده است: «در آتیه نزدیکی فاصله بین عکا و حیفا از بین خواهد رفت و بهم وصل خواهد شد من به خوبی می‌بینم که این محل مقدس یکی از بنادر مهم تجارتی خواهد شد این بندر نیم دایره به صورت باشکوهی تبدیل به پایگاه عظیم خواهد شد که از تمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد. کوه کرمل و دامنه آن از بهترین بناها و قصور عالیه مستور خواهد شد صنایع و تأسیسات عظیمه در این نقطه بر پا می گردد ازهار تمدن حقیقی و غنچه‌های افکار متعدده به این محل انتقال خواهد یافت تا باروائح و عطر متصاعده از اخوت و برادری بین المللی ترکیب و آمیخته

گردد حدائق- باغ‌ها- و پارک‌ها و نزهتگاه‌های عالیه برپا خواهد شد. در دل شب کهربا و الکتریک تمام بندر را روشن خواهد کرد. چراغ‌های قوی دیده‌بانی کشتی‌ها که در دو طرف کرمل ایجاد می‌گردد جبل را در اقیانوس نور فروخواهد برد و کرم الهی از سر تاپا غرق نور می‌گردد و عالی‌ترین و بهائیان، ص: ۶۷۳ زیباترین منظره عالم را خواهی دید ... امروز ما مشاهده می‌کنیم که کم و بیش آثار اولیه بشارات ظاهر شده و آنچه موسی در کوه طور به آن تکلم نموده و یهود را به اجتماع دعوت فرموده و آنچه بهاء اللّه راجع به اتحاد و یگانگی فرموده امروز به عرصه ظهور و بروز می‌رسد ... دوستان من شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره‌ور گردید ...». «۱»

۲/ ت: کسب اقتدارات تحت حمایت صهیونیسم

این رابطه را شوقی افندی، به تنهائی قادر به ایجاد آن نبود. حمایت بعضی از صهیونیست‌های امریکائی و پایه‌هائی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان امریکا بنیان نهاده بود، تنها زمینه مساعدی برای شوقی افندی محسوب می‌شد که لازم بود جهت بهره‌گیری مستمر و مؤثر از حمایت صهیونیسم اسرائیل، از همان حامیان یهودی امریکائی خود بهره‌گیرد. از این روی شوقی از حافظان منافع بهائیت در امریکا، در خواست نمود که به هر نحوی که ممکن است، کوششی برای جلب موافقت همه جانبه «بن گوریون» نخست وزیرکشور اسرائیل به عمل آورند. این فرصت برای یهودی- بهائی آمریکا هنگامی دست داد که نخست وزیر اسرائیل برای تبادل نظر با مقامات امریکائی عازم امریکا گردیده بود. شوقی افندی چگونگی سفر نخست وزیر اسرائیل را در رابطه با منافع بهائیان، ضمن ارسال تلگرافی محرمانه در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ خطاب به «محفل بهائیان آمریکا» چنین اعلام داشت: «... و برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امر اللّه (در اسرائیل) اقدامات و سیعه به کمال سرعت به عمل آمده است هیئت‌های ایادی امراللّه از هر یک از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هیئت بین بهائیان، ص: ۶۷۴ المللی بهائی توسعه یافته و اعضای عامله آن تعیین گردیده‌اند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به امریکا نمایندگان محفل ملی امریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری به او تقدیم داشته‌اند هجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع بر وسعت اوقاف بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است. به منظور تملک متجاوز از یکصد و چهل هزار متر مربع از اراضی واقعه در حول روضه مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه مشرق الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین المللی بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسوم دولتی و سایر مزایائی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت مبارک حضرت عبد البهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است. متعاقب مخاصمات خارجی و اغتشاشات داخلی که مدت دهسال ارض اقدس را دچار انقلاب و اضطراب نموده بود دوباره باب زیارت ارض اقدس مفتوح گردید. ساختمان پایه‌های هشت‌گانه که باید طبقه فوقانی مقام اعلی به وزن هزار تن بر آن قرار گیرد به پایان رسیده است. قرار دادهای متوالی که مجموع آن تقریباً به چهل و هفت هزار دلار بالغ می‌شود جهت ساختمان طبقه هشت ضلعی مقام مقدسی به امضاء رسیده که در نتیجه اولین قسمت طبقه فوقانی تکمیل و هشت مناره که عبارت از تاج دوم این بنای مقدس است مرتفع خواهد شد. مقدمات ساختمان طبقه مدور که قبه ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است ...». «۱» توافق دولت اسرائیل مبنی بر بسط موقعیت و گسترش اراضی اماکن بهائیان در اسرائیل، معلول توجهی بوده است که سیاست امریکا و صهیونیسم برای تقویت بهائیان و تأسیسات مرکز جهانی آنان، جهت گسترش اقدامات بهائیت در دیگر کشورها و حفظ منافع اسرائیل، خاصه در کشورهای اسلامی بوده است. همزمان با طرح نقشه‌های جهانی بهائیان برای ازدیاد مراکز بهائی در کشورهای مختلفه، که آنهم توسط محفل بهائیان آمریکا طرح ریزی و با برنامه‌های اطلاعاتی اسرائیل تطبیق و هماهنگ شده بود. بهائیان، ص: ۶۷۵ ضرورت چنین مساعدت هائی از جانب اسرائیل، سازمان و رهبران صهیونیسم را به اتخاذ هر

نوع همکاری لازم، در قبال سرسپردگی بهائیان امری اجتناب ناپذیر به شمار می‌آورد. لذا بر این اساس و مبادی، شوقی افندی، تصمیم گرفت که به کمک دولت اسرائیل دو کار اساسی را تحقق بخشد. اول: احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان. دوم: رفع بزرگترین مانع راه رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به همکاری و قبول زعامت او نبودند. و اما در خصوص کار نخست، شوقی افندی خود ضمن ارسال تلگرافی به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ م، به محفل ملی بهائیان آمریکا، صریحاً و آشکارا تأیید می‌کند که با تشکیل دولت اسرائیل و حمایت آنها، کار احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان و تشکیل سازمان رهبری بهائیان ... ممکن و میسر شده و این امر از برکت وجود دولت جدید التأسیس اسرائیل است. توجه فرمائید: «این مشروع عظیم (برنامه‌های میرزا حسین و عباس افندی برای جهانی کردن بهائیت) که در عقد اول قرن دوم بهائی مقارن تأسیس دولتی مستقل و جدید در ارض اقدس شروع گردید در نتیجه پیدایش دولت مزبور تقویتی به سزا یافت و بر اثر تحقق یک رشته و قوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس پیشرفت سریع حاصل نموده است: ۱- ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس‌ترین مشروع بین المللی و در تاریخ امر اللّه بی‌نظیر است در قلب جبل کرمل آغاز گردید. ۲- هیئت بین المللی بهائی در جوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این هیئت طلیعه تأسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوه تشریع نظم اداری جهان آرای بهائی است که بنیانش الهی و حال بدایت ظهور و بروز آن است. ۳- اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء تملک بهائیان، ص: ۶۷۶ و تعمیر و تزیین گردید و دولت جدید التأسیس آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون نزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است. ۴- مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیه این حکومت برای دو منظور ذیل آغاز گردید: یکی آنکه اراضی حول روضه مبارکه شارع آئین نازنین در حوالی عکا که اکنون مورد تهدید است برای نسل‌های آینده محفوظ ماند و دیگر آنکه املاک وسیعه واقع در جوار مرقد مبارک حضرت اعلی که بی‌نهایت لازم و ضروری است خریداری شد تا به فرموده حضرت عبد البهاء مشروعات تابعه حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی بنیان گردد. ۵- برای آنکه در مستقبل ایام مشرق الاذکاری بر فراز جبال کرمل مرتفع گردد نقشه لازم تهیه گردید. بنای این مشرق الاذکار نشانه ضروری و بارزی از پیشرفت روز افزون نظم اداری بین المللی امر اللّه خواهد بود. ۶- چهار کنفرانس که در خارج از مرکز بین المللی امر اللّه در قطعات مختلفه عالم در آینده تشکیل خواهد شد نشانه آغاز اقدامات امریه در بین قاره‌ها بوده و یازده محفل روحانی ملی در آن شرکت خواهند نمود. انعقاد این کنفرانس‌ها مبشر شروع مرحله نهائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه و جزائر مختلفه در سراسر جهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش گانه‌ی فوق موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله عمل در آید و آن تعیین ایادی امر اللّه بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبد البهاست که اولین عده آنها بالغ بر دوازده نفر می‌باشند و به تعداد مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا و امریکا و اروپا انتخاب شده‌اند. این اقدامات اولیه مقدمات تحقق کامل مشروعی است که عبد البهاء در کتاب وصایا پیش بینی فرموده‌اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیئت بین المللی بهائی که بعداً به بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد هم دوش و هم عنان است این مشروع جدید التأسیس حلقه‌ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین المللی امر اللّه بهائیان، ص: ۶۷۷ با جامعه پیروان اسم اعظم در سراسر عالم است و راه را برای مبادرت با اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می‌سازد ...». «۱» و اما در خصوص کار دوم، برداشتن بزرگترین مانع برسر راه زعامت و نفوذ آن قسم از بهائیان که متعهد به همکاری با سیاست‌های صهیونیستی است. این مانع بزرگ اقتدار، همانا خانواده و فرزندان میرزا حسینعلی بهاء بود که حاضر به همکاری با عباس افندی و قبول جانشینی شوقی افندی نگشته بودند. اینان که غالباً مردمی بی‌سیاست، و افرادی فاقد روابط پنهانی با انگلستان و صهیونیسم، پس از تشکیل دولت اسرائیل مأمورین اسرائیلی، نظر خوبی به آنان نداشتند و در واقع آنان را افرادی قابل اعتماد و ذی نفوذ در میان محافل بهائی که به دست عباس افندی

آن هم بر اساس طرد «ناقضین» بوجود آمده بود. به نظر نمی‌آوردند. اجازه دهید، چگونگی حمایت دولت اسرائیل را از شوقی افندی و طرد دیگر مدعیان بهائیت را که به قسمت ناچیزی از املاک پدر دلخوش داشته بودند، از لابلای تلگرافات و نامه‌های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از اسرائیل به ایران و آمریکا جستجو کنیم. و قضاوت نهائی را به عهده‌ی پژوهندگان قرا دهیم: ۱- حدود دو ماه پس از انتشار خبر توافق کامل بهائیان آمریکا با بن‌گورین نخست وزیر وقت اسرائیل، مندرج در نامه مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲، شوقی افندی طی نامه‌ای، در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ م، به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت: «به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاء اللّه دو بشارت ذیل به وسیله محافل روحانیه ملیه به قاطبه یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می‌گردد: یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی که در قلب جبل الرب در جریان است و دیگری سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقضین میثاق که هنور به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت می‌ورزند. قسمت هشت ضلعی ساختمان مقام اعلی که تاج دوم آن بنای رفیع است مقارن بهائیان، ص: ۶۷۸ عید نوروز گذشته انجام گرفت سپس طارمی آن در ایام رضوان نصب و تزیین گردید و در تعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسمت استوائی شکل زیر گنبد که سومین قسمت بنا است و قبه‌ی ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت با نصب چوب بست شروع گشت و مخارج تقریبی آن بالغ بر سیزده هزار لیره خواهد بود و برای انعقاد قرارداد کاشی‌های طلائی گنبد مطالعات به عمل آمده است. امید وطید آنست که مقدمات لازمه سریعاً اکمال و بانیان این ساختمان عظیم و مقدس پس از حلول صدمین سال (بدیع) به ساختمان قبه ذهبی مشغول گردند تا به این ترتیب نبوت حضرت عبد البهاء در اظلم اوقات جنگ بین الملل اول تحقق پذیرد و جلال و شکوه این گنبد نورانی انظار زائرین مشتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیک می‌گردند روشن و منور سازد. ناقضین دیرین که از حوادث و تجربیات تلخ شصت سال گذشته در س عبرت نگرفتند و با استرداد کلیدهای روضه مبارکه دچار شکست شده و قصر مبارک را تخلیه و مسترد داشته و زعما و نمایندگان شاخص خود را یکی پس از دیگری به سرعت از دست دادند با حمایت و پشتیبانی سهراب خائن و استخدام وکیل زبردست و عنودی متحداً به مخالفت با نصوص مندرجه در الواح وصایای حضرت عبد البهاء قیام نموده و بر علیه ولی امر اللّه رسماً اقامه دعوا کردند و نسبت به انهدام خانه مخروبه‌ای که در جوار روضه مبارکه واقع و سبب اهانت آن مقام مقدس بود اعتراض کردند و چون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد دچار شکست محکومیت گشتند و بعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه عالی استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور بر اثر مراجعه این عبد به نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند. این اقدام سخیف ناقضین که ناشی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سبب شد که از مزایائی که در طی مدت شصت سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می‌کردند به کلی محروم گشتند. بلافاصله پس از اینکه آثار بنای مخروبه به خارج حمل و در این خصوص بهائیان، ص: ۶۷۹ موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی اراضی و نصب و تزیین جوانب و اطراف روضه مبارکه که به واسطه‌ی ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امرمدت‌های مدید از داشتن مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید. اکنون پس از عبور از اراضی و باغچه حول روضه مبارکه و صحن خارج و داخل حرم زائرین می‌توانند به آستان قدس الاقداس قبله‌گاه اهل بهاء تشرف حاصل نمایند. این جریانات مقدمه آن است که بیش از سی جریب اراضی حول روضه‌ی مبارکه خریداری و آباد گردد و در مستقبل ایام بقعه مجللی که محل استقرار عرض مطهر شارع امر اعظم الهی خواهد بود در آن محل مرتفع شود.» امضای مبارک شوقی. «۱» ۲- دکتر لطف اللّه حکیم، منشی شرقی اولین شورای بین المللی بهائی، طی نامه‌ای در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ (: ۵ شهر الرحمه ۱۰۹ بدیع) به منشی محفل ملی بهائیان ایران، چنین نوشت: «... قرب روضه مقدسه جمال اقدس ابهی عزاسمه الاعلی و در جوار قصر مبارک بهجی از سابق مخروبه‌ای موجود بوده و مولای توانا حضرت ولی امر اللّه ارواحنا فداه اراده داشته‌اند که آن را به کلی ویران و تبدیل به باغ و گلستان فرمایند ولکن ناقضین قدیم و جدید چنانکه رسم و آداب دیرین آنان است به جمیع قوی به

ضدیت با حضرت ولی امراللّه پرداخته و به عناوین مختلفه اجرای این منظور جلیل را به تأخیر و تأجیل انداخته و عاقبة الامر در محکمه دعوائی در این خصوص به کمک وکیلی محیل و عنود بر پا ساخته و به هیچ وجه رضا نمی‌داده‌اند که این مخروبه کریه المنظر از جلوی روضه مبارکه برداشته شود و به جای آن گلستان پرطراوت و نضارت به میان آید زیرا بوم شوم جز در ویرانه مکان و مأوی نمی‌گزینند و جعل از بوی گل رنج می‌برد خلاصة الکلام دولت اسرائیل بالنتیجه امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پرکین را محکوم می‌نماید و لهذا بدون درنگ آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می‌شود و بعد از دو بهائیان، ص: ۶۸۰ روز اثری از آن باقی نمی‌ماند و سپس به دستور ولی امر مکلم طور چند کامیون سنگ- مصالح ساختمانی و پله‌های سنگی طاوس‌های متعدد مصنوعی- عقاب‌های زیبا- ستون‌های مرمر- درهای بسیار عالی و درخت و گل به محل حمل می‌شود و وجود مبارک بنفسه المقدس چهار روز و نیم در آنجا اقامت می‌فرمایند و تحت نظر مبارک خیابان قصر تا جلو پلکان و محل بنای مخروب تا نیمه مسافرخانه بهجی مبدل به باغ گلستان بسیار زیبا می‌شود که طول آن هشتاد و عرض آن دوازده متر است و چراغ‌های کهربا آن باغچه را در شب‌ها مبدل به یک قطعه نور می‌کند علاوه بر این باغچه جلو روضه مبارکه نیز به دستور مطاع مقدس عریض‌تر شده و عمودهای چراغ برق در این باغچه و باغچه پشت روضه مبارکه استقرار یافته و طاوس‌های متعدد مصنوعی برپا و دری بسیار عالی که در ایطالی ساخته شده بین باغچه جدید التأسیس و مدخل روضه مبارکه نصب گردیده است. هیچ کس نمی‌تواند باور کند که چگونه در ظرف چند روز بنای بدنمای مخروبی به این سرعت به باغ زیبائی تبدیل یافته است. همچنین دو نورافکن قوی نیز جلو روضه مبارکه نصب شده که شب‌ها آن مرکز انوار را به حسب ظاهر نیز مبدل به یک قطعه نور می‌نماید». «۱» ۳- شوقی افندی در تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ م، صریحاً به حمایت دولت اسرائیل در خصوص منازعات وی با مخالفانش بر سر اموال غیر منقول موجود در اسرائیل، به اطلاع محفل ملی بهائیان ایران اشاره می‌کند: «به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس تاریخی که حضرت بهاء اللّه پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون مفروش می‌گردد تا هنگام افتتاح باب تشرف برای زیارت زائرین مهیا باشد. توصیه می‌شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد. شوقی». «۲» ۴- هیئت بین المللی بهائی حیفا- در نامه‌ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان بهائیان، ص: ۶۸۱ ایران، مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲، شرحی جامع از دعاوی و مخالفت‌های مخالفان شوقی افندی و نقش و حمایت دولت اسرائیل از شوقی، ارسال داشته است که توجه به مندرجات آن حائز کامل اهمیت است: «از هیئت بین المللی بهائی حیفا- به محفل روحانی ملی بهائیان ایران»: مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲ دوستان عزیز بهائی «هیئت بین المللی بهائی با کمال سرور مژده پیشرفت امر اللّه را در مرکز جهانی آن به استحضار یاران عزیز رسانیده آنان را از اقداماتی که در طی سال گذشته در ظل هدایت حضرت ولی امر اللّه به عمل آمده است مطلع می‌نماید ...» هر چه ساختمان مقام اعلی پیشرفت می‌کند به همان اندازه شهرت و آوازه آن زیادتر می‌شود و نه تنها اهالی حیفا بلکه همه مردم این کشور (اسرائیل) به آن مباهات می‌کنند و چون از تعالیم امر می‌شنوند از منظور و مرام ما و همچنین عملی که در کشور آنها (اسرائیل) انجام می‌دهیم بی‌نهایت تمجید می‌کنند. بلاشک احبای الهی اطلاع دارند که پس از صعود حضرت عبد البهاء در زمان حضرت ولی امر اللّه نه فقط طبقات اراضی بین مقام اعلی و کلنی آلمانی واقع در دامنه‌ی کوه کرمل توسعه پیدا کرد بلکه طبقه‌ای که خود مقام اعلی در آن واقع است از طرف مشرق و مغرب نیز امتداد یافت، چون تسطیح قسمتی از این طبقه از لحاظ مهندسی اشکالات و مخارج زیادی تولید می‌کرد و به این سبب سال‌ها متروک مانده بود امسال حضرت ولی امر اللّه نظر به اینکه هر چه ساختمان این قسمت به تعویق افتد مخارج آن به مراتب زیادتر خواهد شد دستور شروع ساختمان آن را فرمودند و این قسمت چون تمام شود قریب ۳۵۰ متر مربع بر وسعت طبقه مقام اعلی به طرف مشرق خواهد افزود و این افزایش مستلزم ساختن دیواری به ارتفاع نه متر خواهد بود که بیش از ۳۵۰ متر مکعب سنگ در آن به کار خواهد رفت و این نکته قابل توجه است که سنگ‌های مزبور از محل خرابه‌های شهر قدیمی

حیفا که برای تأسیسات جدید در دست تسطیح و عمران است به مقام اعلی حمل می‌گردد و چون این قسمت خاتمه یابد نفوسی که به زیارت مقام اعلی بهائیان، ص: ۶۸۲ فائز می‌شوند می‌توانند از این نقطه منظره کامل بنا را با لوحه طلائی اسم اعظم که در زاویه شمال شرقی رواق واقع و از اشعه‌ی صبحگاهی آفتاب متلألؤ و جلوه‌گر است به نحو جالب توجهی مشاهده نمایند. پیش بینی می‌شود که تسطیح و ساختمان این قسمت در حدود یک ماه و نیم به انجام برسد و مخارج آن تقریباً به ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد. «اکنون چون به علت ساختمان مقام اعلی تقرب به حول مقام در کوه کرمل برای عموم مقدور نیست عده کسانی که به بهجی برای زیارت قصر و روضه حضرت بهاء مشرف می‌شوند از نفوسی که به باغ‌های حیفا می‌روند بیشتر است چنانکه در موقع عید فصح متجاوز از ۱۵۰۰ نفر منجمله پانصد نفر در یک روز از بهجی دیدن کردند. داخل روضه حضرت بهاء اللّه و قصر بهجی و همچنین بیت حضرت بهاء اللّه در عکا و قصر مزرعه در ظرف سال گذشته بسیار تزیین یافته و برای زیارت زائرین آماده شده است.» مدت شش ماه امر اللّه در ارض اقدس دچار شدیدترین بحران‌ها بود و چنانچه تأییدات الهیه شامل حال نمی‌شد به عواقب وخیمی منجر می‌گردید بطوری که احباء الهی مستحضر شدند پس از صعود حضرت بهاء اللّه ناقض اکبر و اولاد خویشان و عده‌ای از طرفدارانش حول روضه مبارکه مستقر گردیدند و پس از صعود جمال مبارک هر یک از فرزندان ذکور نسبت به قصری که در آن صعود واقع شد بالوارثه سهیم شدند. در طی سنوات عدیده این بنای مقدس که مملو از آثار و خاطرات حیات مبارک است شاهد خصومت‌های شدید ناقضین نسبت به مرکز میثاق بوده است. با مراجعه به تاریخ امر احباء ملاحظه خواهند نمود که در همان هنگام که عرش مطهر حضرت بهاء اللّه جهت استقرار در روضه مبارکه آماده می‌شد میرزا محمد علی خود را برای مخالفت با مرکز میثاق مهیا می‌نمود پس از واقعه صعود با اینکه بیشتر سهام قصر متعلق به حضرت عبد البهاء بود میرزا محمد علی و بستگانش تا سال ۱۹۳۲ در آن قصر سکونت داشتند و بدیع اللّه برای اینکه جهت عملیات خائنانه خود پولی تهیه کند سهم خود را از خانه پدری به رئیس پلیس عکا فروخت پس از فوت این شخص با تحمل زحمات فوق العاده با وجود اشکالات قانونی حضرت ولی امر اللّه مقدمات خرید سهم اصلی بدیع اللّه را که دو دانگ از کل بنا بود فراهم فرمودند. پسر ناقض اکبر موسوم بهائیان، ص: ۶۸۳ به موسی بهائی که در این موقع متصدی ثبت املاک عکا بود و از این قضیه اطلاع حاصل نموده بود نفوذ خود را به کار برده در آخرین لحظه موفق شد به وراث رئیس پلیس فشار وارد آورد تا در نتیجه به جای آنکه دو دانگ ملک به اختیار امر در آید حضرت ولی امر اللّه فقط موفق به تحصیل یک دانگ آن گردیدند و یک دانگ باقی مانده به دست ناقضین افتاد و به نام آنان ثبت گردید. «قصر حضرت بهاء اللّه که از سال ۱۸۹۲ به این طرف در تصرف میرزا محمد علی و خانواده او بود در حدود سال ۱۹۳۲ بر اثر عدم توجه سقف آن در شرف سقوط بود حضرت ولی امر اللّه چون این وضعیت را مطابق شئون قصر مسکونی جمال مبارک نمی‌دانستند و از طرفی مسئولیت تغییر آن به عهده‌ی احبای الهی بود بنابر این لزوم تعمیر قصر را به میرزا محمد علی گوشزد فرمودند میرزا محمد علی به عذر اینکه برای انجام این منظور وجهی در دست ندارد از اقدام به آن خودداری کرد ولی بنا به پیشنهاد حضرت ولی امر اللّه قبول نمود بنای مزبور را تخلیه کرده اجازه دهد احباء آن را تعمیر و به حال اولیه برگردانند و سپس به ساختمان مجاور که هنوز هم پسرش در آن سکونت دارد نقل مکان نمود.» پس از اینکه قصر مبارک جلال و شکوه اولیه خود را باز یافت (و این کلمه البته اغراق نیست زیرا قصر زیبای شرقی است که در قرن گذشته به وسیله یک نفر از متمولین مقیم عکا بنا شده) و غرفات آن مفروش و مزین و دیوارهای آن به قفسه‌های کتاب و عکس‌های مربوط به عالم بهائی آراسته شد و الواح و توقیعات جمال مبارک به خط اصل در محفظه‌های آن قرار گرفت و اطاق شخصی حضرت بهاء اللّه به حال اولیه در آمد و اشیاء متبرکه آن حضرت در آن جای داده شد برحسب دعوت حضرت ولی امر اللّه حاکم انگلیسی عکا به معیت هیکل مبارک از قصر مزبور دیدن نمود و این امر سبب شد که حاکم از مندوب سامی تقاضا نماید که این محل را نیز مانند اعتاب مقدسه و بیت مبارک در عکا جز و اماکن مقدسه بهائی محسوب و از مالیات معاف دارد و این عمل انجام گردید در نتیجه قصر مبارک از صورت بیت شخصی یکی از فرزندان حضرت

بهاء اللّه به یک موزه و زیارتگاه بهائی تبدیل یافت و میرزا محمد علی دیگر نتوانست مراجعت کند بهائیان، ص: ۶۸۴ و مجبور شد در همان خانه مجاور که محل سکونت خود قرار داده بود باقی بماند. در جنبه روضه مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین و محل کار او بود برطبق دستور هیکل مبارک دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد و منظره مخروبه از صورت اولیه بیرون آمد و صاف و هموار گردید و بین دیوار باغ قصر و ابنیه حول روضه مبارکه باغچه‌ای احداث شد. «با وجود این یک عمارت یک طبقه مشتمل بر پنج اطاق در قسمت جنوب باقی بود این عمارت با آنکه از زمان حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء جزء املاک بهائی بشمار می‌رفت در قباله جزو قصور مذکور و یک ششم آن به ناقضین تعلق داشت.» در دسامبر گذشته نظر به اینکه سقف سه اطاق این عمارت خم شده و دیوارهای آن فروریخته بود و عمارت روز به روز بیشتر رو به خرابی می‌رفت و وضع خطرناکی پیدا کرده بود هیکل مبارک به خادم روضه مبارکه دستور فرمودند که آن را خراب کنند و هنگامی که خادم مشغول تخریب بنا بود پلیس رسید و به موجب حکمی که از محکمه حیفا ارائه داد مانع خرابی آن گردید این حکم بر اثر اعتراض ناقضین صادر شده بود که ادعا داشتند چون سهمی در این عمارت دارند نباید بدون اجازه آنها اقدام به تخریب ساختمان شود نظر به اینکه از طرفی قسمتی از قصر بهجی یعنی ساختمان شمالی و چند اطاق قسمت شرقی در مقابل سهمی که به ناقضین تعلق داشت در اختیار ایشان بود و هیکل مبارک به هیچ وجه دخالتی در آن نمی‌فرمودند و از طرف دیگر کلیه اماکن متبرکه از سال ۱۸۹۲ یعنی پس از صعود جمال قدم در تحت تولیت مرکز امر اللّه بود باین جهت فی الحقیقه مانعی دیده نمی‌شد که به تخریب آن عمارت ویران مبادرت شود و اقدام در این امر سبب شد که عداوت و عناد ناقضین امر اللّه بار دیگر به تحریک و دسیسه مجد الدین بروز کرد، مشار الیه قریب به صد سال دارد و در حال فلج در عمارت مجاور قصر ساکن است و محرک و مسبب اصلی این فساد دختر بدیع اللّه یعنی زن بیوه موسی بهائی بود. باری بر حسب تقاضای ناقضین جلسه‌ای تشکیل گردید که در آن دو نفر از ایشان با بهائیان، ص: ۶۸۵ وکیل خود و دو نفر نماینده و وکیل هیکل مبارک نیز حضور بهم رسانیدند مقصود آن بود که سعی شود بدون مراجعه به محکمه راه حل مسالمت آمیزی اتخاذ شود اما از تشکیل این جلسه نتیجه‌ای حاصل نشد زیرا ناقضین مرتباً همان کلمات کهنه‌ای را تکرار می‌کردند که شصت سال قبل محمد علی در مقابل حضرت عبد البهاء عنوان می‌کرد و حاکی از نقض او نسبت به عهد و میثاق جمال اقدس ابهی بود با این حال تقاضاهائی کردند که هیکل مبارک با آنها موافقت فرمودند از جمله خواستند به ایشان اجازه داده شود تنها و در ساعات معینی به زیارت روضه مبارکه مشرف شوند و با وجود آنکه این امتیازات به آنها عنایت شد تصمیم گرفتند به محکمه مراجعه و قضیه را به طور غیر رسمی نزد قاضی محکمه طرح کنند. دوبار وکلای طرفین و متداعیین در دادگاه حضور بهم رسانیدند اما هر دفعه عناد ناقضین مخصوصاً تعصب و عداوت دختر بدیع اللّه مانع از حصول توافق شد فی الحقیقه معلوم گردید که تنها مقصود این زن آن است که این وضع به همین صورت ادامه پیدا کند یعنی می‌خواست قانوناً مانعی ایجاد کند که حضرت ولی امر اللّه نتوانند اقدام به تخریب بنا فرمایند و در ضمن موضوع نه بطور خصوصی در خارج از محکمه حل و فصل شود و نه در محکمه مطرح گردد و برای حصول به این مقصود یکی از زبردست‌ترین وکلای کشور را اختیار کرده و نهایت کوشش را در القاء شبهه به کار برده و قضایائی را که بعد از صعود حضرت بهاء اللّه اتفاق افتاده بود در نظر او نوعی دیگر جلوه داده بود بالاخره چون ناقضین با پیشنهاد هر راه حل منطقی مخالفت ورزیدند مبادرت به طرح دعوی در محکمه گردید. هر چند این عمارت نیمه خراب منظره نامطلوبی پیدا کرده بود و میل مبارک آن بود که هر چه زودتر این تل خاک از میان برداشته شود معذلک موافقت فرمودند موضوع در اسرع اوقات مورد دادرسی قرار گیرد زیرا نه فقط از لحاظ مذهبی بلکه چون عمارت مزبور متجاوز از بیست سال در تصرف ایشان بوده و طبق قوانین این کشور حین عمل برای متصرف حقوقی ایجاد می‌نماید لذا به یقین مبین می‌دانستند که در هر صورت حکم محکمه به نفع امر خواهد بود. بنابراین موقعی که ناقضین به کمال جسارت تقاضا کردند ولی امر اللّه شخصاً در بهائیان، ص: ۶۸۶ محکمه حضور یابند

هیکل مبارک به دولت مراجعه و متذکر گردیدند که موضوع به کلی از صلاحیت قضاوت دیوان کشور خارج است. «درنتیجه سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی آقایان ریمی و جیگری و آیواس با اعضای عالیرتبه وزارت امور خارجه و نخست وزیری و همچنین با دادستان کل کشور و معاون وزارت ادیان ملاقات‌هائی به عمل آوردند و فوراً معلوم گردید که دولت کاملًا از این حقیقت آگاه است که جامعه بهائی در ظل قیادت حضرت ولی امر اللّه مجتمع و متحد بوده و هیکل مبارک یگانه امین و حافظ حقیقی اماکن مقدسه بهائیه می‌باشند به این جهت دادستان کل کشور بر حسب دستوراتی که از وزارت ادیان دریافت نمود به رئیس دادگاه حیفا اطلاع داد که به موجب قانون مورخ ۱۹۲۴ نظر به اینکه این قضیه جنبه مذهبی دارد در محکمه کشور قابل طرح نیست. وکیل ناقضین برخلاف انتظار عموم با تشبث به یک ایراد حقوقی حکم دادستان کل را معتبر ندانسته و به دیوان عالی مراجعه نمود و معنی این مراجعه در حقیقت این بود که طرف دعوی دیگر حضرت ولی امر اللّه نبوده بلکه دولت است در این موقع مجدداً ملاقات‌ها و مذاکراتی با اولیای امور به عمل آمد و شرحی که حضرت ولی امر اللّه شخصاً مرقوم فرموده بودند به نخست وزیر داده شد و اثر فوری بخشید. به این قرار که مشاور قضائی نخست وزیر با معاون وزارت ادیان و وکیل حضرت ولی امر اللّه و وکیل ناقضین ملاقات نموده برای حل قضیه تأکید شدید کرد و چون وکلای بهائی از ملاقات با وکلای ناقضین دیگر معذرت خواستند این بود که سه نفر ایادی امر اللّه به نمایندگی از طرف حضرت ولی امر اللّه در اطاقی و ناقضین در اطاق دیگر در عمارت وزارت ادیان حاضر شدند مباحث زیادی به عمل آمد که در طی آن وکیل ناقضین مرتباً از طرف دختر بدیع اللّه دعاوی بیشتری عرضه می‌کرد و وکیل حضرت ولی امر اللّه نیز کما فی السابق با مشورت اعضای هیئت بین المللی بهائی جواب رد به آنها می‌داد بالاخره نماینده نخست وزیر به آنها اطلاع داد که اگر بخواهند به دعوای خود بیش از این ادامه دهند باید بدانند که طرف آنها دولت است و با این تفصیل اگر باز اصراری دارند مختارند در نتیجه قبول کردند که از طرح دعوی و محاکمه صرف نظر نمایند.» بهائیان، ص: ۶۸۷ «از ماه دسامبر ۱۹۵۱ تا پایان ماه مه ۱۹۵۲ ناقضین موفق شدند که مانع اجرای منظور مبارک گردند، آنها که خود را بی‌بضاعت جلوه می‌دادند و مدعی بودند حقوقشان پایمال شده و نسبت به تخریب بنائی که سهم مختصری در آن داشتند معترض بودند متدرجاً حس عداوت و کینه خاصی از خود بروزدادند و مکشوف شد که با کمال جدیت و مهارت هدفی را تعقیب می‌کنند که ابداً ارتباطی با تخریب یا تجدید بنای مذکور ندارد بلکه مقصود اصلی آنها این است که برای راه یافتن به روضه مبارکه کلید خصوصی به دست آورده و بالنتیجه در تولیت روضه مبارکه شریک حضرت ولی امراللّه گردند و یا اینکه در قصر بهجی چند اطاق به آنها واگذار شود تا محفظه آثار امر جداگانه برای خودشان در آنجا ترتیب دهند. اگر گفته شود تمام جریان این دعوی به صرف اراده الهیه صورت گرفت مبالغه و اغراق نیست نفوسی که در اینجا ناظر این جریان بودند به خوبی احساس می‌کردند که این امور من البدو الی الختم طوری منظم پیشرفت می‌کند که ممکن نبود احدی بتواند در آن دخالت و یا از آن جلوگیری کند. کراراً وضع طوری بود که تصور می‌شد دعوی بلاتعقیب خواهد ماند یا اینکه در خارج محکمه حل و فصل خواهد شد یا اینکه بلا فاصله پس از طرح در محکمه غیر وارد تشخیص داده می‌شود یا اینکه تا رسیدگی محکمه حکم منع تخریب مسکوت خواهد ماند یا اینکه اجازه تخریب که از طرف مأمورین صلاحیتدار صادر شده بود به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ولی باز در وهله آخر وضع دگرگون می‌شد و جریان نحوی ادامه می‌یافت و پیوسته بر اهمیت آن می‌افزود و با مقامات عالی‌تر احاطه می‌گشت تا اینکه به شخص نخست وزیر مراجعه شد. فی الحقیقه این دعوی شبیه ابر تیره‌ای بود که هنگام باریدن سیل سهمگینی بر سر خود مسببین یعنی ناقضین امر که مدت شصت سال به مخالفت تعالیم حضرت بهاء اللّه و به ضد یت مبین منصوص و الواح وصایا و ولی امر محبوبش قیام کرده بودند به شدت نازل گشت.» «هنگامی که سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی از وزارت ادیان خارج می‌شدند جواز تخریب فوری بنای مذکور در فوق را در دست داشتند و چهل و هشت ساعت بعد بهائیان، ص: ۶۸۸ از مراجعت آنان دیگر اثری از بنای مخروب دیده نمی‌شد چه که خدام و کارگران عرب به کمک زائرین بهائی در نهایت شوق و شعف سنگ آن را از

محوطه روضه مبارکه به خارج حمل کرده بودند سپس هیکل مبارک شخصاً برای سرکشی به امور به بهجی تشریف آوردند و مدخل جدید مجللی برای صحن مقدس روضه مبارکه ایجاد و در محل عمارت مخروبه سابق در جلو قصر باغ وسیعی احداث فرمودند و باغ را با اشجار سرو و گلدانها و اشیاء تزیینی از جنس مرمر سفید ایتالیا و پایه‌های چراغ برق آرایش و پیاده‌روها را با سنگ ریزه مفروش و حاشیه‌ها را گلکاری فرمودند بطوری که کلیه این اقدامات در ظرف یک هفته انجام گرفت و برای احتفال لیله صعود جمال مبارک حاضر و مهیا گردید ...». نظر به اینکه وجود این ویرانه در جوار روضه مبارکه بیش از این قابل تحمل نبود یک روز که حضرت ولی امر اللّه از بهجی مراجعت می‌فرمودند به خادم روضه مبارکه دستور دادند چند عمله بیاورند و این بنای مخروبه را از میان بردارند میل مبارک این بود که مدخل باشکوهی در انتهای باغ متصل به روضه مبارکه ایجاد گردد زیرا در این مدت شصت سال هیچ گونه راهی از طریق این باغ وجود نداشت. اگر این اشاره مبارک نبود ناقضین بار دیگر این طور دچار شکست نمی‌شدند و بسیاری از مزایائی را که برای تشرف روضه مبارکه داشتند از دست نمی‌دادند. فی الحقیقه این جریانات سبب شد که امر اللّه به نحوی خارق العاده به ادارات دولتی معرفی گردد به طوری که مقامات مربوطه دانستند که مقام و موقعیت امر چیست و ریاست آن با کیست و چه نقشه‌هائی برای آینده در نظر داشته و تاکنون چه اقداماتی به عمل آورده است. در واقع می‌توان گفت که تا ماه دسامبر گذشته هیئت بین المللی بهائی در نظر دولت غیر معروف بود ولی در نتیجه عملیات اعداء روابط متینه به وجود آمد. «یکی از وقایع مهمه سال گذشته اینکه هجده قطعه دیگر از اراضی کوه کرمل در جوار مراقد پر انوار حضرت ورقه مبارکه علیاوامّ حضرت عبد البهاء و حضرت غصن اللّه الاطهر خریداری گردید خلاصه پس از مذاکراتی که با دولت به عمل آمد و بیش از یک سال به طول انجامید هجده قطعه اراضی به مبلغ ۱۱۸۰۰۰ دلار خریداری و در آوریل بهائیان، ص: ۶۸۹ ۱۹۵۲ به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان امریکا و کانادا در فلسطین منتقل گردید. علاوه بر این هجده قطعه که جمع مساحت آن بالغ بر شانزده جریب (ایکر) است حضرت ولی امر اللّه ضمناً موفق گردیدند نصفه باقی مانده یک قطعه زمین بیاضی را که مقابل مسافرخانه احبای غرب و بیت مبارک حضرت عبد البهاء واقع است به مبلغ ۱۶۰۰۰ دلار خریداری نمایند خریداری اراضی مزبور به این قیمت تا حد زیادی مرهون وساطت شهردار حیفا بوده زیرا قیمت اصلی آن خیلی بیش از این میزان بوده است و چون به جناب ایشان اطمینان داده شد که اراضی مزبور به باغی تبدیل خواهد شد به دولت توضیح و تأکید کرد که در موضوع قیمت جهت بهائیان تخفیف قائل شوند ... روابط حکومت با حضرت ولی امر اللّه و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت‌هائی حاصل گردیده است. هدایائی که برای روضه مبارکه و مقام اعلی و مزرعه و بیت حضرت بهاءاللّه در عکا و باغ‌های جبل کرمل می‌رسید سابقاً از طرف اولیای امور از رسم دولتی معاف بود اکنون نیز چند ماهی است که این معافیت شامل کلیه اشیاء دیگری نیز گردیده است که به اسم مسافرخانه شرقی و غربی و بیت مبارک واصل می‌گردد. بعلاوه حکومت با حسن نظر و روح همکاری نسبت به مصالح ساختمانی مقام اعلی و هدایائی که از خارج برای اماکن متبرکه واصل می‌گردید و عوارض سنگینی به آن تعلق می‌گرفت تخفیف قائل شده است. علاوه بر ملاقات بسیار جالبی که میسیس کالینز و مستر آیواس اعضای فعلی هیئت بین المللی بهائی در خلال تابستان گذشته به سمت عضو هیئت نمایندگی محفل روحانی ملی بهائیان آمریک از آقای نخست وزیر در امریکا به عمل آوردند ملاقات‌های دیگری نیز از طرف اعضای هیئت و همچنین از طرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالیرتبه به عمل آمده است. این مسئله بسیار جالب توجه مهم است که هر قدر اشخاص در دوائر دولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر بیشتر است به همین طریق مقامات عالیه در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از بهائیان، ص: ۶۹۰ کمک مضایقه نمی‌نمایند ...». «۱» ۵- شوقی افندی، دو سال بعد، در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴، در نامه‌ای خطاب به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت: «با قلمی طافح از شکرانه و سرور بشارت می‌دهم که مقارن لیله صعود حضرت عبدالبهاء برحسب توصیه شهردار حیفا وزیر مالیه‌ی حکومت اسرائیل قراردادی امضاء

نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و میثاق الهی خلع ید فوری به عمل آید. این اقدام تاریخی مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی که حال مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد انتقال یابد. این ناقض عهد و میثاق الهی با نهایت سرسختی و حرص و لجاجت در بدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فوق العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید و بدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملک زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین موقوفات وسیعه بهائی در قلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود. این زمین در جوار مقام اقدس اعلی و مشرف بر مرقد حضرت ورقه علیا و متصل به مراقد حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبد البهاء می‌باشد و به علت اینکه تعمداً از عمران و نگاهداری آن خودداری نموده بودند به وضع نامطلوبی افتاده و در انظار نفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی دومین بقعه مقدس عالم بهائی می‌آیند منظره زشت و ناموزونی ایجاد می‌نماید. در اثر تملک زمین مزبور می‌توان اکنون محل ساختمان دارالاثار بین المللی بهائی را تعیین وبه پی‌ریزی و ارتفاع بنا که نقشه آن توسط میس ریمی ایادی امر اللّه و رئیس هیئت بین المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود. این مشروع که یکی از اهداف مهمه نقشه ده ساله به شمار می‌رود محفظه‌ی ابدی و مجللی است که آثار کثیر و گرانبهای دو بهائیان، ص: ۶۹۱ مؤسس مقدس دیانت بهائی و همچنین مثل اعلای آئین الهی و گروه مجاهدان و اولیاء و شهدای این امر نازنین در آن نگاهداری خواهد شد ... این اقدامات و مشروعات خطیره حتمی الحصول در تاریخ روحانی بشر بی‌نظیر و با دو امر مهم یکی تأسیس صلح اصغر در خارج از عالم بهائی و دیگری تکامل مؤسسات ملی و محلی در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبی دور بهائی به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکیل مرکز جلیل الشأن جهانی مؤسسات اداری نظم بدیع حضرت بهاء اللّه به اعلی درجه عظمت و کمال خواهد رسید. تأسیس این مقر حکومت آتی جهانی بهائی مبشر ظهور سلطنت و سیطره‌ی شارع مقدس این آئین نازنین و استقرار ملکوت اب آسمانی در بسیط فیر است که حضرت مسیح کراراً به آن بشارت و وعده فرموده است ... پیام فوق را به ایادی امر اللّه و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید.» امضاء مبارک شوقی. «۱»

۲/ ت: احداث مرکز جهانی بهائیان، با سرمایه امریکائی‌ها وحمایت صهیونیسم

همزمان با تحکیم مناسبات بهائیت و صهیونیسم و کوشش برای طرد همه بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به تبعیت از شوقی افندی نبودند، احداث و باز سازی «مقام اعلی»، مقابر علی محمد شیرازی، میرزا حسینعلی، عباس افندی و ... مورد توجه بسیار خاص شوقی افندی قرار گرفت. نظر شوقی در اجرای طرح مذکور، معطوف به ایجاد تأسیساتی بود که در شهر و کشور بتواند، به عنوان یکی از بزرگترین معابد مذهبی پیروان مذاهب موجود در اسرائیل جلوه آرائی کند. و از این طریق بزرگی بهائیت را به اهالی و اروپائی‌ها و امریکائی‌های ظاهربین که به دیدن اسرائیل سفر می‌کنند، نشان دهد. بهائیان، ص: ۶۹۲ بی‌شک در این راه، حمایت صهیونیسم و سرمایه هنگفتی مورد نیاز بود. از مطالعه مکاتبات و تلگرافات متعدد بهائیان بین اسرائیل و ایران به خوبی معلوم می‌شود که صهیونیسم از این بیان و استدلال بهائیان متقاعد شده بود که با احداث مرکز بزرگ جهانی، قلوب بهائیان متوجه اسرائیل خواهد شد و همین امر، نتایج سیاسی مهمی مبتنی بر توجه مردم به کشور اسرائیل به بار خواهد آورد! از این رو چنانچه در مصادر رسمی مذکور معلوم و مشخص است، شوقی افندی کشور اسرائیل را به عنوان «قلب العالم» تلقی کرده و سرزمینش را «ارض اقدس»! جهت آشنایی به گوشه‌ای روشنگر از این مناسبات متقابل، ذیلًا مدارکی را به استحضار پژوهندگان محترم رسانیده و از احداث مرکز جهانی بهائیان، با سرمایه امریکائی‌ها و حمایت صهیونیسم، تا حد ممکن و مقتضی، پرده برمی‌داریم. ۱- شوقی افندی، پس از تشکیل کشور اسرائیل تلگرافی در تاریخ هفتم جولای ۱۹۵۰ م، از طریق محفل ملی بهائیان آمریکا، به محفل ملی بهائیان ایران

ارســـال داشـــت. در ایـــن تلگراف طولاـــنی چنیـــن می‌خـــوانیم:. (fo)ytuaeb(eht),ecifide gnisir(eht fo)noitalpmetnoc(ni)dellirht(si)luos(yM)modytram hgiH(fo)yranetneC(eht fo)eve(eht no)detammusnoc(saw),ciasom elbram(dna)enots(fo)snot derdnuh thgie tsomla(fo)gnicalp(dna)noitatropsnart(eht)gnitatissecen ,srallod noillim(a fo)retrauq(a fo)erutidnepxe(eht)gnivlovni ,semit nredom(ni)dnaL yloH(eht)gnikcor liomrut tsevarg(eht fo)eve(eht no)dehcnu ai esirpretne raey -owt(ehT).lemraC tnuoM(no)erhclupes s'baB(eht)evreserp(dna)hsillebme(ot)dengised erutcurts demod(fo)noitcurtsnoc(fo)egats laitini noitanimret ,seilbmessA lanoitaN lla hguorht ,sreveileb(ot)ecnuommA senirhsne ti erusaerT(eht fo. ۶۹۳ :بهائیان، ص sreveileB lla ot naidrauG eht morf egasseM A)sseniloh tnednecsnart(eht),spolevne ti yrautcnaS(eht fo)ssendercsa(eht),seipucco ti etis(eht fo)snoitaicossa cirotsih(eht),snidnuorrus(sti fo)ssenilevol(eht),snoitiraporp(sti fo)ytsejam(eht),ngised sti (eht fo)ecnegreme(eht)hguorht noitammusnoc gniniatta ,emod(eht fo)noitcere(eht)hguorht detarelecca eb tsum ,modrytram s'baB(eht fo)yranetneC(eht fo)eve(eht no)teparap(eht fo)noitanimret(eht)hguorht ,tsuD yloH(eht fo)tnemretni(eht fo)yrasrevinna hteitrof(eht no)edaara(eht fo)noitcurtsnoc(eht fo)tnemecnemmoc(eht)hguorht ,noitarecracni raey ytrof(siH fo)worrom(eht no)miH yb sniamar(eht fo)tnembmotne(eht)hguorht ,yrtsiniM(siH fo)sraey tsekrad(eht ni)ahaB - l'udbA '(yb)yrautcnas(eht fo)noitcere(eht)hguorht ,tnemlaecnoc ,sraey ytfif retfa dnaL yloH(eht ot)sniamer s'baB(eht),sseniloH siH(fo)noitatropsnart(eht)hguorht mutnemom derehtaghcihw ssecorp sihT .lemraC tnuoM(ot)tisiv s'hall'u'ahaB(yb)oga sraey ytxis noitom(ni)tes ssecorp(eht ni)enotselim rehtona ,erutcurtsrepus(eht fo)tinu tsrif lanogatco(eht fo)noitcere(ehtrof)seiranimilerp(eht)ekatrednu(ot)epir(si)ruoh(ehT).afiaH(ot)stnemngisnoc(fo)tnempihs(fo)krow(eht fo)noisivrepus(sih)hguorht ,yrehcaiG ogU(yb)deredner esivres elbaulav(eht)egdelwonkca(I)snaicisyhp(yb)sselepoh decnuonorp(saw)ssenlli(esohw),llawxaM dnalrehtuS ,tcetihcra detfig sti(fo lemraC(fo)telbaT(. ۶۹۴ :بهائیان، ص)yrevocer suolucarim(eht yb)denepeed(si)edutitarg yM eht ni)deisehporp ,niatnuoM s'doG(no)krA eniviD(eht fo)gnilias(eht)gnizie angis ,retneC lautirips dlrow sti(fo)ytiniciv(ehtno)htiaF(eht fo)retnec evitartsinimda dlrow(eht fo)snoitutitsni IHGOHS(dengis).yrot sihlautirips s'dniknam(ni)htiaF emilbus tsom(eht fo)ekas(eht rof)ifircas suoicerp tsom(eht)edam ohW enO(eht ot)etu birtgnittifeb tsom(eht sa)liah lliw ytiretsop hcihw ,arE i'ahaB(eht fo)seirutnec dnoces(dna)tsrif(eht no)ertsuI elbahsirepmi gniddehs(dna)htiaF(eht fo)retneC .dlroW(eht htiw)tseW(dna)tsaE(ehtfo)seitinummoc(eht)gnidnib seit(eht)gnitnemec ,noit asnepsiDi'ahaB(eht fo

)segA evitamroF(dna)cioreH(eht)gniknil ,ahaB -l'udbA '(dna),hall'u'ahaB(fo)seiretsinim(eht htiw)nevowretni ,noitaleveR(eht fo)nwad(eht)ecnis esirpretne tseiloh(ehtfo)noisulcnoc(eht)gninetsah hguorht ,srytram sti dewo eduitarg(fo)tbed etinifni(eht fo)trap yaper(ot),htiaF(eht fo)yrotsih(eht ni)tsuacoloh tsetaerg(eht fo)yrasrevinna htderdnuh(eht htiw)gnidicnioc ,noissiM s'hall'u'ahaB(fo)htrib(eht dna)modrytrams'baB(eht fo)slainnetneC(eht)gnitarapes lavretni raey eerht(eht)gnirud ylralucitrap ,suoitiporp(si)ruoh(eht).noitcurtsnoc(fo)ssecorp(ni)ro tsap(eht ni)deraer ,rakhdA -l'uqirhsaM roarizaH rehtehw noitutitsni lanoitan yna gnidnecsnart esirpretne(nafo)ecnarehtruf(eht rof)snoitubirtnoc deniatsus ,suoreneg hguorhtssecorp siht(fo)temdlofnu(eht)etalumits(ot)ytinutroppo sselecirp(siht)ezies(ot)sreveileb(fo)ydob eritne(ot)laeppa(I) . بهائیـــان، ص: ۶۹۵ و اینک متن ترجمه‌ی رسمی بهائیان از تلگراف شوقی: «به وسیله محافل روحانیه‌ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمائید که ساختمان مرحله ابتدائی مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که بر فراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت مرقد مطهر حضرت باب بر صفحه جبل کرمل خواهد بود. در حینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون اخیره متزلزل بود مشروع دوساله‌ای که مخارج آن به ربع میلیون دلار بالغ و حمل و نصب قریب هشتصد تن سنگ مرمر و موزائیک را ایجاب می‌کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت. تعمق و تفکر درباره ارتفاع این بنا و زیبائی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره دلپذیر اطراف و جوانب آن و مناسبات و سوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که در بر دارد در علو مقام گوهر گرانبهائی که در آن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می‌آورد. شفای معجزه‌آسای سودرلند ماکسول مهندس و معمار عالی مقام آن که اطباء از معالجه او اظهار یأس می‌کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی قیمت یوگرگیاچری که نظارت بر عمل حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیر می‌گردد. اکنون موقع آن رسیده است که مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعی که قسمت اول ساختمان فوقانی مقام اعلی را تشکیل می‌دهد فراهم شود و این خود مرحله دیگر از اقداماتی است که بر اثر نزول اجلال حضرت بهاء اللّه به کوه کرمل در شصت سال پیش شروع شده بود، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت که عرش حضرت اعلی پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام اعلی در اظلم ایام دوره میثاق به دست حضرت عبد البهاء مرتفع گردید و رمس مطهر پس از چهل سال محبوسیت مرکز میثاق به ایادی مبارک در مرقد منور قرار گرفت و ساختمان ایوان مقام اعلی چهل سال بعد از استقرار عرش آغاز گشت و بنای طارمی حول ایوان قبل از حلول صدمین سال شهادت حضرت اعلی پایان یافت و پیشرفت این مشروع باید به وسیله ارتفاع قبه تسریع گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امر اللّه در جوار بهائیان، ص: ۶۹۶ مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینهٔ اللّه در جبل الرب به حرکت آید. از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت در این سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع بر کلیه مؤسسات ملی اعم از حظیرهٔ القدس و یا مشرق الاذکار که در گذشته مرتفع گشته و یا حال در دست ساختمان است تفوق دارد. در این اوقات مخصوصاً در این سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب و اظهار امر خفی حضرت بهاء اللّه که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین و قربانی‌ها در تاریخ امر اللّه می‌باشد شایسته چنان است که با تسریع در اتمام این مشروع مقدس جزئی از دیون لانهایه خود را به پاس حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم. ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور با دوره حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را

به هم متصل و روابط جامعه‌های بهائی شرق و غرب را با مرکز جهانی امر اللّه تحکیم می‌نماید و مایه افتخار ابدی قرن اول و دوم مشعشع بهائی بوده و در مستقبل ایام به منزله اعظم تجلیل به آستان ذات مقدسی خواهد بود که بزرگترین فداکاری را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه انسانی نموده است امضاء شوقی». «۱» ۲- تلگرامی دیگر:. nialp detautis senirhS yloH niwt edulcni won ,afiaH ercA seitic niwt ni dnaL yloH stnemwodne lanoitnaretni decnahne yltaerG .srekaerb -tnanevoC sdnah ahaB -l'udbA ' dereffus sisirc emerpus sa llew sa ,htiaF rednuoF deniatsus snoitcilifa degnolorp enecs ,ercA hall'u'ahaB esuoh cirotsih noitarotse rnoitelpmoc ,hearzaM gnihsinruF gniwollof tseW tsaE sdneirf noitsnepsiD i'ahaB rohtuA yromem detaicossa ,swodriF nawdiR. بهائیان، ص: ۶۹۷ ecnuonnA snedrag niwt ,smirglip latnediccO latneirO detcurtsnoc s'baB gninojda sevihcra lanoitanretni niwt ;ahaB -l'udbA ' hall'u'ahaB detibahnisesuoh cirotsih niwt ,hearzaM ijaR snoisnam niwt ;lemraC tnuoM epols ercA .IHGOHS(dengis).tenalperitne traeh tsomdim gnitutit snoc dnaL yloH dexif yltnenam repsretneC dlroW evitartsinimd a lautirips niwt gn itaname ecneulfni epocs nediws noitadnuof etadilosnoc ,emaf daerps dengised seitiroh tuatcatnoc hguorht ,snilloC ailemA ,tnediserP -eciV dna ,yemeR nosaM ,tnediserp sti ترجمه رسمی ylralucitrap ,licnuoC lanoitanretnI demrof -ylwen ecitatsissa emoslew yltaerG نامه: «به یاران شرق و غرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید: قصر مزرعه مفروش و آماده می‌گردد و بیت تاریخی حضرت بهاء اللّه در عکا تعمیر و به صورت اولیه در آمده است این بیتی است که حضرت بهاء اللّه در آن مدتی مدید بلایای عدیده تحمل فرمودند و حضرت عبد البهاء از طرف ناقضین امر اللّه به اشدّ صدمات مبتلا شدند. موقوفات بین المللی بهائی در اراضی مقدسه در دو شهر عکا و حیفا توسعه زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است: روضه مبارکه در مرج عکا و مقام اعلی در دامنه جبل کرمل و دو قصر بهجی و مزرعه و دو بیت تاریخی محل سکونت حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء و در محفظه آثار بین المللی یکی در مجاورت مقام اعلی و دیگری در جوار مرقد حضرت ورقه علیا و دو مسافرخانه مخصوص زائرین شرق و غرب و دو باغ رضوان و فرودس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را در بر دارد. از مساعدت شورای بین المللی جدید التأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میس ریم (امریکائی) و معاون آن امة اللّه امیلیا کالینز سرور موفور حاصل. این شوری عهده‌دار ارتباط با اولیای اموراست تا دائره نفوذ دو مرکز روحانی و بهائیان، ص: ۶۹۸ اداری امر اللّه که مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب العالم است توسعه یابد و بنیانش مستحکم و صیت بزرگواریش منتشر گردد». «۱» ۳- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۱، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:. (eht)dnoyeb dna evitarepmi(era)dnaL yloH(eht fo)enoes(eht ot)detimsnart yltcerid snoitubirtnoc hguorht ,sreveileb laudividni(fo)noitapicitrap ,revoeroM .sreveileb(fo)sevitutneserper detcele(eht fo)noitercsid(eht ot)tfel(dna)noitagilbo lautirps(a sa)dedrager(si)serehpsimeh htob(ni)seitinummoc(fo)stegdub lacol(dna)lanoitan(morf)snoitairporppa(fo)tnetxe(ehT).stegdub lacol(dna)lanoitan(fo)tnemliatruc hguorht ,tseW(dna)tsaE(fo)seitinummoC lanoitaN i'ahaB yb troppus laicnanif gnisaercni etatissecen(dna)noitatneiroer htrofecneh dnamed ,etatS dehsilbatse -ylwen(eht ni)segnahc gnihcaer -raf(morf)gnitluser ,noitavreserp rieht(ot)laitnesse

,afiaH ,lemraC tnuoM(no)enirhS(eht fo)stcnicerp(eht)dna ahaB(fo)bmoT yloH tsoM(eht fo)doohrobhgien esolc(ni)seitreporp evisnetxe(fo)noitsiuqca detcehorp(eht)sa llew sa ,secnedive rojam laitini(eht)etutitsnoc erhclupeS s'baB(eht fo)erutcurtsrepus(eht fo)noitcurtsnoc(eht dna)licnuoC i'ahaB lanoitanretnI(eht fo)tnemhsilbatse(eht)hcihw fo hall'u'ahaB(fo)htiaF dlroW(eht fo)retneC evitartsinimdA(eht fo)noitadilosnoc(dna)esir(بهائیان، eht htiw)gnizinorhcnys ,dnaL yloH(ni)etato ngierevos tnednepedni(fo)ecnegremE hall'u'ahaB(fo)redrO dlroW cinoyrbme(eht fo)erutcurts(eht)gninworc tinu tsal(. ص: ۶۹۹ eht fo)noitcere(eht ni)etanimluc(ot)dengised retneC evitartsinimdA dlroW(eht fo)noitulove(eht fo)ytidipar(eht dna)erutan(eht)sdneped hall'u'ahaB(fo)redrO dlroW(eht fo)sredliub degelivirp(eht fo)esnopser(eht)nopU .seilbmessA lacol(dna)lanoitaN(fo)noitcidsiruj .IHGOHS(dengis).seilbmessA lanoitaN lla(ot)egassem(sih t)etacinummoC .sevitcejb osuoirotirem ylhgih ,suotnemom ,e merpus(fo)ecnarehtruf(eht rof)dnaL yloH(eht ni)detcegorp(eht fo)smelborp gnisserp(eht htiW)uoy gnitniauqca(si)licnuoC مضمون (lanoitanretnI(eht fo)namriahC -eciV ,snilloC eillim ,rekrow -oc dehsiugnitsid(ruO

بیان مبارک به فارسی چنین است: «پیدایش دولت مستقلی در ارض اقدس (اسرائیل) و تمرکز و تحکیم امور اداری آئین جهان آرای حضرت بهاء اللّه که اولین علائم و آثار آن تشکیل شورای بین المللی بهائی و ساختمان مقام اعلی است و لزوم توسعه اراضی اطراف روضه مبارکه جمال ابهی و مقام اعلی در کوه کرمل که برای حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون بر اثر تغییرات عمده در دولت جدید التأسیس تملک آن میسر گردیده مستلزم قیام جدید و مساعدت مالی به وسیله تقلیل بودجه‌های ملی و محلی از طرف جامعه‌های بهائیان شرق و غرب است اختصاص وجوه از بودجه‌های ملی و محلی جامعه‌های بهائی در شرق و غرب عالم فریضه‌ای است روحانی و میزان آن بسته به نظر نمایندگان منتخب جامعه است بعلاوه شرکت افراد احباء در تقدیم و ارسال اعانات به طور مستقیم به ارض اقدس امری لازم و ضروری و خارج از حدود وظائف محافل ملی و محلی است. سرعت و نحوه تکامل مرکز بین المللی اداری بهائی که به ارتفاع آخرین قسمت بنیان نظم جنینی حضرت بهاء اللّه منتهی و مکمل می‌گردد موکول به همت و اقدام بانیان بهائیان، ص: ۷۰۰ برگزیده نظام بدیع حضرت بهاء اللّه است. امة اللّه میلی کالینز همکار ارجمند و نایب رئیس شورای بین المللی مشکلات خطیره کنونی طرح قراردادهائی را که در دست تنظیم است به اطلاع شما خواهند رسانید. منظور از این قراردادها آن است که مشروعاتی که در ارض اقدس (اسرائیل) برای حصول هدف‌های جلیل و مهم آغاز گردیده تسریع شود. این پیام را به عموم محافل ملیه ابلاغ نمائید شوقی». «۱» ۴- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ م، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است: «به محافل روحانیه ملیه در عالم بهائی اعلان نمائید که بر اثر مذاکرات دقیق و طولانی با وزارت دارائی و وزارت امور دینی و اداره شهرداری حیفا با اصل خرید اراضی به مساحت تقریبی بیست و دو هزار متر مربع به قیمت تقریبی یکصد و هجده هزار دلار که در دامنه جبل کرمل و بر نقطه‌ای مشرف بر مقام حضرت ورقه علیا و حواشی سمت شرقی مقام مقدس اعلی واقع است موافقت حاصل شد. خرید و تملک اراضی این جبل مقدس از قلب جبل تا خط الرأس موجب حفظ و صیانت حواشی مقام مقدس اعلی که در حال ساختمان است می‌باشد و اساس بنای نظم اداری بهائی را که در مرکز بین المللی آئین الهی در ارض اقدس در حال تکوین و نمو است وسعت خواهد داد و ممکن است سبب شود که اولیای کشوری از نقشه ایجاد شاهراه اصلی که در صورت ساختمان از املاک و موقوفات بین المللی بهائی به طور مورّب عبور خواهد نمود صرفنظر

نمایـد و برای ادامه و توسـعه طبقات مختلفه باغچه‌های مقام مقـدس اعلی که بالاخره از پائین تا قله این جبل مقـدس احداث می‌شود تسـهیلاتی فراهم خواهـد نمـود. در نظر دارم که قسـمتی از اسـناد مـالکیت اراضـی مزبور را به شـعبه محافـل روحـانیه ملیه امریکـا و هندوستان در کشور اسرائیل انتقال دهم و بقیه را جهت انتقال به سایر بهائیان، ص: ۷۰۱ محافل ملیه پس از تأسیس و ثبت شعبه خود در ارض اقـدس نگاه دارم. امضای مبارک شوقی». «۱» ۵- صورت تلگراف شوقی افنـدی که در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۵۲ م، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است: «به محافل ملیه شـرق و غرب بشارت دهید که تشریفات نهائی قرار داد خرید هجده قطعه زمین به مساحت تقریبی شش جریب (ایکر) در مجاورت مقام اعلی در مقابل پرداخت یکصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائیل انجـام گردیـد. جریـان تاریخی تأسـیس موقوفات بین المللی بهائی در کوه کرمل که مـدت پنجاه سال از بـدو ظهور امر اللَّه به ناچار معوق مانـده بود پس از صـعود حضـرت بهاء اللَّه با خریـد عـده‌ی محـدودی قطعات اراضـی در حول محل جدید مقام اعلی در قلب جبـل الرب در دوره مرکز میثاق آغاز گردیـد و این جریان بعـد از صـعود حضـرت عبـد البهاء با خریـد اراضـی وسـیعه‌ای که هجوم بی‌سابقه مهاجرین به اراضـی مقدسه ایجاب می‌کرد به سـرعت پیشرفت نمود و اکنون با معامله اخیر مساحت کلی موقوفات در دامنه کوه کرمـل تقریبـاً «بـالغ بر پنجاه جریب» (ایکر) می‌گردد. در این‌جا لازم می‌دانم از مساعی خسـتگی ناپـذیر آقای لارنس‌هانس که پس از افتتاح باب زیارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسـریع انجام مذاکرات را با مقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیر نمایم. امضاء شوقی». «۲» ۶- ترجمه رسمی صورت تلگراف شوقی، که در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ م، به کلیه محافل بهائیـان صادر کرده است: «به محافل ملیه در سراسـر عالم بهائی بشارت دهیـد که نصب کلیه قطعات مـذهّب گنبـد مقام اعلی خاتمه یـافته و تزیینـات رأس گنبـد نیز اتمام پـذیرفته است. آخرین قطعات احجار تاج در حول قاعـده گنبـد نصب گردیـده و بـدین ترتیب اسـتقرار سـنگ‌های قسـمت فوقانی بنای مقـدس پایان یافته است. قالب‌های داخل گنبـد برداشـته شـده و قاب‌های بهائیان، ص: ۷۰۲ پنجره‌های قسـمت اسـتوائی شـکل منصوب گشـته است و نیز نصب قاب‌های پنجره‌های قسمت هشت ضلعی و گچ‌کاری داخل گنبد در شـرف اتمام و کابل کشـی جهت روشـنائی این بنای رفیع انجام یافته است. ارتفاع این بنیان الهی در آفاق وانفس ظاهر و پدیـدار گشـته و حال در این دو سـنه اخیره که پایان این قرن پرانوار سـرمدی الاثار است ملاحظه نمائیـد که جنـد اللَّه و راکبین سـفینهٔ اللَّه و ثابتین بر عهـداللَّه و مروجین شـریعت اللَّه و ناشـرین نفحات اللَّه و حامیان دین اللَّه و مؤسسـین نظم بهاء اللَّه روحی لقیامهم الفداء چه قیـامی نموده‌انـد و به چه فتـح و ظفری در اقطـار جهان نائل گشـته‌اند قیام و ظفری که فی الحقیقه مسک الختام این قرن جلیل اسـت یـاران جمـال ابهی. وفـاءً لمولاـهم و خالصـاً لوجهه و منطقـاً عن دونه و ابرازاً لقـدرته و اشـتهاراً لـدینه به یـاد این بلایا و رزایا که در نخستین عصـر دور اول کور مقدس بر مؤسسین آئین یزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متتابعه که در مدت صد سال بل ازید شامل جامعه اهل بهاء گشـته و به شـکرانه‌ی حفظ و صیانت الهیه که از بدو ظهور امر الهی الی یومنا هذا در قطعات خمسه عالم با وجود انقلابات شدیـده و اختلافات متزایـده و محاربات متتابعه بین ملل وامم نصیب بنـدگان امم اعظم گشـته و تمهیـداً لجهادهم الکبیر الاـکبر فیضـی عاشـقانه نموده و سـمند همت را در میادین خـدمت چنان چولی داده که نـدای واطوبی واطوبی از سـکان رفیق ابهی مرتفع و هناک احسنتم احسنتم یا اهل البهاء و اصحاب الوفاء از ذروه علیا متتابع و متواصل فاتحه این قرن اعزّاتمّ و میلاد این سر مصـادف بـا بلاـء ادهم و ظلمات مـدلهم و ختامش مقارن بافتـح و ظفر اعظم در سراسـر عالم ...». «۱» ۷- ابلاغیه مبارک که توسـط ایـادی امر اللَّه لروی آیواس طی مرقومه مورخه ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به محفل روحانی ملی بهائیان ایران صادر گردیـده است. «یاران عزیز بهـائی! حضـرت ولی امر اللَّه به این عبـد دسـتور فرموده‌انـد این بشـارت را به آن محفل ابلاغ بهائیان، ص: ۷۰۳ نمایم مـذاکراتی که هیکل مبارک از چنـدی قبل برای ابتیاع قطعه زمین واقعه در رأس کرمل بالای مقام اعلی شـروع فرموده بودنـد قریب به اختتام است. حضـرت ولی امر اللَّه در نظر دارند این اراضـی را به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایران در کشور اسرائیل ثبت نمایند. بطوری که اطلاع داریـد از پای کوه کرمل تا مقام اعلی نه طبقه ساخته شده است که مسـتقیماً در امتداد خیابان کرمل قرار گرفته است قطعه

زمینی که اکنون در شرف ابتیاع است درست در رأس کرمل در امتداد خیابان مزبور واقع شده و تملک آن سبب خواهد شد که در آتیه احدی نتواند مبادرت به ساختمان فوق بنای مقام اعلی بنماید. حال که این امر در شرف اتمام است میل مبارک آن است که این بشارت هر چه زودتر به آن محفل ابلاغ گردد. به مجرد اینکه ابتیاع اراضی خاتمه یافت و اسناد رسمی دریاف گردید حضرت ولی امر اللّه اسناد را برای ضبط در آرشیو آن محفل ارسال خواهند فرمود. با تحیات قلبیه معاون منشی لروی آیواس». «۱» ۸- پس از اتمام ساختمان مقام اعلی، وسایل ارتباط جمعی اسرائیل، به دستور دولت اسرائیل، به ترویج و شرح معبد بهائیان پرداخته، تا از این طریق، اهمیت بقعه مذکور را در نظر اعراب مناطق اسرائیلی، و مسلمانان کشورهای همجوار بالا برند. دکتر لطف اللّه حکیم، عضو هیئت بین المللی بهائیان در اسرائیل، نامه‌ای از اسرائیل به محفل ملی بهائیان ایران نوشته، که در آن به شرح انعکاس چگونگی تأسیسات مرکز جهانی بهائیت در مطبوعات اسرائیل مبادرت ورزیده است. وسایل ارتباط جمعی اسرائیل، چنانچه ملاحظه خواهید فرمود، چنان با آب و تاب عقاید بهائیت را شرح و تعریف کرده‌اند، که هیچ‌کس جز دستور صریح صهیونیسم و دولت نمی‌تواند یهودیانی را چنین وادارد، که درباره بهائیت با عظمت و بزرگی، و عقاید بهائیان را اصولی و منطقی و در نهایت تبلیغ، به شرح آن قلم کشند. بهائیان، ص: ۷۰۴ ااینک متن نامه دکتر حکیم را از نظر می‌گذرانیم، و به نقش سرمایه آمریکائی‌ها در احداث مرکز جهانی بهائیان واقف خواهیم شد: «این ایام در اسرائیل جراید چه به زبان عبری و چه عربی و چه انگلیسی مقالات مفصل راجع به دیانت بهائی و مقام اعلی درج می‌نمایند. ساختمان مقام اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته بطوری که همه روزه صدها نفوس از سیاحان و از اهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می‌آیند ای کاش ممکن بود از همه جراید برای شما ارسال می‌نمودم امروز در روزنامه یومیه post gerusalem شرح مفصلی با عکس مقام اعلی درج شده عجالتاً این روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می‌فرستیم که اگر صلاح بدانند ترجمه نموده انتشار دهند.» ترجمه مقاله مزبوره که در شماره ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ روزنامه جروزالم پست درج گردیده ذیلًا برای استحضار یاران عزیز الهی نقل می‌شود: «اکمال ساختمان بقعه بهائی در سال مقدس برای پیروان آئین بهائی که عددشان در سراسر عالم به سه میلیون بالغ «۱» و در ۱۶۵ اقلیم مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه یافت. سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است که بین سالهای ۱۸۵۲- ۱۸۵۳ در ایران اتفاق افتاده و در نظر بهائیان بدایت ظهور دیانت بهائی محسوب است. اعظم و اهم این وقوعات مسجونیت میرزا حسینعلی معروف به بهاء اللّه از اشراف ایران در سیاه‌چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته. حضرت بهاء اللّه خود از جمله پیروان جوان دیگری است موسوم به میرزا علی محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که از طرف خداوند مبعوث گشته تا اهل عالم را به ظهوری اعظم از خود بشارت دهد و خود را باب خواند. طولی نکشید که جمع قفیری به امرش اقبال کردند و آتش بغض و عداوت در قلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنانکه باب جان خود را در سبیل استقامت بر امر و ثبات در عقیده و امتناع از ترک ادعای خود به مخاطره انداخت و بهائیان، ص: ۷۰۵ در سال ۱۸۵۰ در ۳۱ سالگی در تبریز به وسیله‌ی یک فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر و کبیر به تحریک و تشویق اولیای امور مقتول شدند. حضرت بهاء اللّه از جمله نفوسی است که در سال ۱۸۵۲ در واقعه سوء قصد به شاه هنگامی که بسیاری از بابی‌ها دستگیر شدند اسیر گردید. در سجن احساس نمود که مهبط وحی و الهام الهی است و ظهوری که باب بدان اخبار فرموده امر اوست و باید عصر صلح و راستی را که مقصد اعلای عموم شرایع سافله الهیه بوده افتتاح نماید و کور جدیدی را در تاریخ روحانی عالم انسانی تأسیس کند. حضرت بهاء اللّه غالب ایام حیات را در سجن گذرانید اول به بغداد و سپس به اسلامبول و ادرنه و آخر الامر به عکا نفی و سرنگون شد و در عکا به سال ۱۸۹۲ در گذشت. حضرت بهاء اللّه اساس عقاید و اصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجاوز از صد مجلد اظهار فرموده است و توقیعاتی خطاب به سلاطین و امرا و پاپ و علمای اسلام و مسیحیت و سایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عالم اشاره فرموده که حضرت عبد البهاء فرزند و

وصی جلیلش برای استقرار رمس حضرت باب در صنع جبل کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلیای نبی متناسب بود اقدام نماید. حضرت بهاء اللّه و در نتیجه اهل بهاء کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و قرآن را کتب آسمانی می‌دانند و معتقدند که حضرت بهاء اللّه برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل و مشکلات حالیه را رفع کند و آلام و امراض حائله عصر جدید را درمان بخشد. رمس حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید و قریب شصت سال آن را مخفیانه از محلی به محل دیگر انتقال می‌دادند تا آنکه سرانجام در سال ۱۸۹۹ همان طور که حضرت بهاء اللّه اراده فرموده بودند به دست حضرت عبد البهاء در کوه کرمل استقرار یافت و آن حضرت آرامگاه ساده‌ای در آن مکان بنا فرمودند که از همان وقت زیارتگاه بهائیان در سراسر عالم گردید. فوق این آرامگاه بقعه مجللی قرار دارد که قبه آن با قطعات بهائیان، ص: ۷۰۶ مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه و شکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دل کشترین مناظر شهر است، هندسه این بنا به دست مهندس کانادائی مستر ماکسول ترسیم گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است. با آنکه خاتمه سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه مبارک است با این حال جشنی برای آن برپا نمی‌گردد. برای بهائیان قسمتی که در این بنا حائز اهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضرت عبد البهاء انجام یافته و قسمت خارجی با تمام زیبائی و کمال منفرع بر ساختمان اصلی است. اکنون در نظر است که حدائق اطراف توسعه داده شود و حضرت شوقی ربانی رئیس فعلی امر بهائی برای این منظور سی و دو نام از اراضی واقعه در جبل کرمل را که بین Rehov Panovama Mautain Road است و به مالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده‌اند. بهائیان از صندوق تبرعات خود که جزء اعظم آن در ایالات متحده آمریکا تقدیم شده است به خرید اراضی و ساختمان ابنیه و احداث حدائق و تمشیت امور روحانی خود مبادرت می‌نمایند و بر خلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی‌دارند و فقط اعانات پیروان خود را می‌پذیرند. باغ‌های بهائی بروجه عموم مفتوح است و به قول آقای لروی آیواس منشی کل هیئت بین المللی بهائی که ناظر و سرپرست ساختمان بناست حدائق اطراف برای ظهور جلوه مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح و صفای این مکان مقدس به این نزهتگاه وارد می‌شوند مورد تهنیت و خوش آمدند». «۱» محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا، گزارشی را در جریان پخش یک برنامه رایوئی، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل در روز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده است. توجه به ترکیب برنامه مذکور به خوبی نشان می‌دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی بهائیت در اسرائیل نبوده، بلکه می‌خواسته است، این معرفی را با نوعی تبلیغ، بهائیان، ص: ۷۰۷ بهائیت را ترویج کند. توجه فرمائید: «در قسمت انگلیسی برنامه رادیوئی کشور اسرائیل که به نام «کل زایون» موسوم است به موج کوتاه مصاحبه‌ای در حدائق مقام مقدس حضرت اعلی اجراء گردید. هنگام شروع گوینده رادیو توضیح داد که اکنون کشور اسرائیل نه تنها مرکز دیانت کلیمی و مسیحی و اسلام است بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش در این سرزمین است. سپس از حضرت روحیه خانم تقاضا نمود که در این خصوص بیانی بفرمایند معزی الیها سرگوئی‌های پیاپی حضرت بهاء اللّه را به نقاط مختلفه تا هنگام ورودشان به سجن اعظم عکا در نهایت اختصار بیان فرموده توضیح دادند که استقرار صلح اعظم دنیائی هدف اصلی و اساسی دیانت بهائی است و اصول و مبادی بهائی را که ممهد سبیل جهت استقرار صلح عمومی است تشریح فرمودند و متذکر گردیدند که بهائیان مساعی خویش را از راه نظم اداری شامل هیئت‌های محلی و ملی در این سبیل به کار می‌برند و حضرت شوقی ربانی رئیس و ولی این جامعه بین المللی هستند و آرزوی هر فرد بهائی این است که برای زیارت مولای خویش به کشور اسرائیل سفر کند. بقیه برنامه رادیو از حدائق حول مقام مقدس اعلی اجراء گردید. گوینده رادیو سؤالاتی از جناب لروی آیواس راجع به این حدائق و مقام مقدس اعلی نمود و در پایان حضرت روحیه خانم از شرح حیات حضرت باب و شهادت ایشان و اختفا و انتقال رمس مطهر از نقطه‌ای به نقطه‌ای و استقرار نهائی آن در این مقام شمه‌ای بیان فرمودند. این برنامه‌ی رادیوئی شاهد دلیل قوی دیگری است که جلوه و جلال امر اعظم الهی در انظار عالمیان یوماً فیوماً مزیداً علی ماسبق مشهود می‌گردد. محفل

روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا». «۱» پس از رواج این گونه تبلیغات از رادیو اسرائیل، دفتر نمایندگی توریسم اسرائیل در نیویورک، که یکی از سازمان‌های مهم صهیونیستی نیز به شمار می‌آید، شرحی مفصل و بهائیان، ص: ۷۰۸ تبلیغی در خصوص بهائیت و مرکز مهم آنها در اسرائیل به زبان انگلیسی منتشر نمود که ذیلًا جهت استحضار پژوهندگان یاد آور آن می‌شویم تا دقیقاً به کوشش‌های دولت اسرائیل جهت تبلیغ بهائیت، نه شناساندن آن پی برده شود. «اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه ضلعی بدیع مجللی که با سنگ گران قیمت و مرمر و شیشه‌های الوان و کاشی‌های طلائی ساخته شده است توجه عده زیادی از مسافرین و سیاحان را از اطراف و اکناف عالم به خود جلب کرده است. این بنا که مخارج ساختمان آن در حدود یک میلیون دلار است مدفن باب مبشر دیانت بهائی است که در متجاوز از صد سال قبل به شهادت رسیده است. ارتفاع این بنا ۱۳۵ فوت است و در حدائق زیبای بهائی در جبل کرمل در اراضی مقدسه واقع گردیده است و می‌توان آن را بدون شک یکی از ابنیه مجلل و ممتاز شهر حیفا در دامنه کرمل دانست. تاریخ دیانت بهائی ارتباط بسیار نزدیکی با شهر حیفا و اراضی مقدسه دارد. دیانت بهائی که مروج صلح و اخوت بین افراد جامعه بشری است در سال ۱۸۴۴ با ظهور باب در ایران آغاز گردید و باب خود را مبشر نفسی اعز واشرف از خود معرفی نمود. پس از آنکه باب با جمع کثیری از پیروانش شهید گردید جانشین او بهاءاللّه ابتدا در ایران مسجون و سپس به قلعه مخروبه عکا که محل وقوع جنگ‌های صلیبی است تبعید گردید. دیوارهای ضخیم این قلعه از آن طرف خلیج نیم دایره‌ی حیفا مشهود و نمایان است. متدرجاً حکام فلسطین آزادی بیشتری به بهاء اللّه دادند و در نتیجه تعالیم این دیانت تقریباً بلا مانع انتشار یافت. بهاء اللّه در سال ۱۸۹۲ صعود فرمود و مرقد زیبای ایشان در وسط باغ‌های نزدیک عکا واقع است. این مدفن با عده زیادی قالی‌های بسیار نفیس ایرانی مفروش شده است و می‌توان گفت یکی از بزرگترین کلکسیون‌های فرش دنیا را تشکیل می‌دهد. عبد البهاء فرزند ارشد بهاء اللّه امر پدرش را به درجه‌ای ترویج نمود که میلیون‌ها نفوس در سراسر عالم به ظل دیانت بهائی در آمدند عبد البهاء در سال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او در حدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است. بهائیان، ص: ۷۰۹ شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت بهائی و قرینه کانادائی ایشان در منزل زیبائی مجاور حدائق فوق سکونت دارند. در این حدائق سروهای بلند و گل‌های بکونیا صلح و وحدت را که اساس دیانت بهائی است مجسم می‌سازد ... بهائیان با فداکاری و جانفشانی بسیار جسد باب را سالیان متمادی در محل‌های مختلفه محافظت نمودند و پس از حمل به اراضی مقدسه با عزت و احترام در دامنه جبل کرمل دفن نمودند و الا- جسد باب در قبر گمنامی در قبرستان محبوسین مدفون و اکنون اثری از آن باقی نمی‌بود. حال بنای مجللی در روی مرقد مزبور ساخته شده است و جعبه نقره‌ای کوچکی محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب در قلعه ماکو در قبه این مقام قرار داده شده است. بقعه باب در سال مقدس بهائی با نهایت دقت اتمام یافت و چون بهائیان این مقام را مقدس می‌شمردند نهایت مراقبت به عمل می‌آمد که در جریان بنائی از گرد و غبار و خاک جلوگیری شود و همین که غباری بر مقام مزبور می‌نشست فوراً اقدام به تنظیف آن می‌نمودند. بقعه باب دارای نه ضلع است زیرا عدد ۹ اهمیت مخصوصی برای بهائیان دارد و نیز دارای ۱۸ پنجره الوان است که هر یک از آن‌ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است. این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایطالیا واقع است بنا شده و اسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیک یونانی و شرقی است. گنبد این مقام که با دوازده هزار آجر طلائی ساخته شده است در اشعه آفتاب تلألؤ مخصوصی دارد و هنگام شب در نورافکن‌های قوی جلوه و زیبائی بخصوصی دارد و از مسافات بعیده سیاحان را به خود جلب می‌نماید. این خود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام در اراضی مقدسه». «۱» ۹- کوشش شوقی افندی برای قانونی کردن اموال و املاک بهائیان، خاصه در بهائیان، ص: ۷۱۰ کشورهای اسلامی، با حمایت صهیونیسم به نتیجه رسید. علی رغم مصالح داخلی کشورهای مسلمان که اجتماعات بهائیان را، غیر قانونی می‌دانستند و با توجه به روابط بهائیان با بیگانگان، و تجارب تلخ ملت‌های مسلمان از وقایع بابیان و بهائیان، مانع گسترش سازمان‌های بهائی در خاک خود می‌شدند؛ تشکیلات بهائیان چنین مناطقی که در کشورهای متبوعه خود غیرقانونی بودند، در اسرائیل، آنها را رسماً و

قانوناً به ثبت رسانده تا بهائیان بتوانند، تحت حمایت دولت اسرائیل، موجودیت محافل خود را در کشورهای اسلامی حفظ کنند، و فعالیت‌های آنان تداوم یابد. ذیلًا به دو نمونه از اهم این اقدامات اشاره می‌کنیم: ۱- محفل ملی بهائیان ایران، طی اعلامیه‌ای که در شماره ۱۰- ۱۱- ۱۲ مجله: «اخبار امری» (بهمن- اسفند- فروردین، ۱۳۳۲- ۱۳۳۳) انتشار داد، ذیل عنوان «مژده بزرگ» چنین نوشت: «محفل روحانی ملی بهائیان ایران در خاک اسرائیل به رسمیت شناخته شده و شعبه آن نیز تأسیس و تسجیل گشته و شخصیت حقوقی یافته است به قسمی که الان می‌توان به نام محفل ملی ایران رسماً و قانوناً ضیاع و عقار و املاک و مستقفات ابتیاع نمود و هیکل مبارک وعده فرموده‌اند که قریباً اراضی محفظه آثار بین المللی ارض اقدس به نام شعبه محفل ملی ایران منتقل خواهد گردید. هیکل مبارک به زائرین فرموده‌اند که این موضوع از این جهت بسیار مهم است که برای اولین بار در تاریخ امر محفلی که در کشور خودش به رسمیت شناخته نشده شعبه آن در خارج رسمی و قانونی شده است». ۲- شوقی افندی، در پیامی خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس تبلیغی بین قارات- کامپلا، که در شماره ۱۲ مجله: «اخبار امری»، (فروردین ۱۳۳۳) چاپ شده است، در ماده یازدهم از مجموعه‌ی تصمیمات لازم کنفرانس چنین اعلام نمود: «یازدهم- تأسیس شعبه محفل روحانی ملی بهائیان مصر و سودان در کشور اسرائیل تا قسمتی از موقوفات مقامات متبرکه در مرکز جهانی امر اللّه به نام آن شعبه ثبت گردد». و به همین طریق در خصوص املاک و محافل بهائیان، در دیگر کشورهای اسلامی! ...»

۳/ ت: محافل بهائیان در کشورهای اسلامی و آفریقائی، یا مراکز جاسوسی به نفع صهیونیسم و اسرائیل

تشدید مخاصمات اعراب و اسرائیل، نیاز صهیونیسم و اسرائیل را به گسترش عوامل «اطلاعاتی» خاصه در کشورهای عربی- اسلامی، دو چندان ساخت که سخن پیرامون چگونگی آن و بررسی گزارشهای مستند منابع خبری و وسایل ارتباط جمعی کشورهای‌عربی، در این خصوص، سخنی است که طرح آن با جلد اول کتاب ما سازگار نیست! ولی آنچه را که نمی‌توان در رابطه با بهائیت نادیده گرفت، همانا نقش محافل ملی بهائیان در اجرای قسمتی از طرح‌های وزارت اطلاعات اسرائیل، برای پوشش هر چه بیشتر عوامل اطلاعاتی در کشورهای عربی و اسلامی است. بیست سال پیش، وقتی یکی از شرکت کنندگان ایرانی در مجمع عمومی مؤتمر اسلامی «بیت المقدس- رجب ۱۳۷۹ ه. ق.: ۱۹۶۰ م» سخنی از نقش اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل، به میان آورد، مسلم، مسئولان دولت اردن، همانند دیگر کشورهای عربی، این فکر را جدی نگرفته، و در اثر عدم اطلاعات از چگونگی عوامل گسترده‌ی صهیونیسم در کشورهای عربی- اسلامی که ناشی از ضعف تشکیلات اطلاعاتی آنان به شمار می‌آمد، نسبت به آن توجهی خاص مبذول نگردید ... در حالی که برای کارشناسان مسائل سیاسی- مذهبی ایران روشن و آشکار بود که از زمانی که طرح دوستی و روابط متقابل عباس افندی با صهیونیسم، پی‌ریزی نگردیده بود، در ایران یهودی- بهائی، وجودی نداشته و تحت چنین خصوصیتی افرادی را نمی‌یافتیم. ولی پس از انعقاد چنین سرسپردگی و تداوم آن در زمان شوقی افندی، خاصه پس از تشکیل دولت اسرائیل در اراضی فلسطین، دیدیم که چگونه در ایران افراد زیادی یهودی، در بهائیت ثبت نام نمودند و هر دوی آنها، صمیمانه تشکیل سازمان و موجد افرادی شدند که جز «یهودی- بهائی» لقبی دیگر بر آنها نمی‌توان داد. و همین امر چه از جانب یهودیان ایران و چه از جانب بهائیان، مورد گفتگوی صریح محافل بهائیان، ص: ۷۱۲ بهائی در ایران قرار می‌گرفت. و اسرائیل «قلب العالم» اصطلاحی مشترک برای حفظ منافع هر دو گروه، از جانب شوقی افندی ابداع و زبانزد بهائیان و یهودیان صهیونیست گردید. گسترش شبکه اطلاعاتی اعراب و تسلط و حاکمیت آنان بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود، از یک سوی و از سوی دیگر، گسترش روابط متقابل مجامع اسلامی جهان و تشکیل کنفرانس‌های بین المللی اسلامی، در سطح نمایندگان سیاسی و علمای اسلامی کشورهای مسلمان، پرده از روی فعالیت‌ها و نقش محافل ملی بهائیان، در حفظ و ترویج منافع صهیونیسم و اسرائیل، برداشت. یکباره کشورهای عربی، توجه پیدا کردند، که عوامل بهائی، از جمله مهمترین عوامل اسرائیل و صهیونیسم خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقائی است.

پی گیری جدی، و کسب اطلاعات و مدارک سیاسی از چنین سرسپردگی زعمای بهائیت به صاحبان منافع صهیونیسم و اسرائیل، «جامعه اتحادیه کشورهای عربی» را متقاعد ساخت، که موضوع بهائی گری را در کشورهای عربی- اسلامی جزء دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» وابسته به اتحادیه عرب قرار دهد. دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل، از طرف دولت‌های کشورهای عربی، مسئولیت داشت که یک شناسائی کامل از تمامی شرکت‌ها و مجتمع‌های صنعتی و اقتصادی آمریکائی و اروپائی و ... که با اسرائیل منافع مشترک داشته و به اتکای قدرت اقتصادی مستقیماً به نفع اسرائیل و به زیان اعراب کوشش می‌کنند، به عمل آورده، و «لیست سیاهی» از آنها تهیه و به استحضار دولت‌های عرب، جهت تحریم هر نوع معامله و همکاری اقتصادی با آنها، برساند. تأکیدهای مکرر مقامات «جامعه عرب» مبنی بر ملاحظه غیر دینی و غیر نژادی بر چنین تحریمی، نشانگر مقاصد صرف سیاسی کشورهای عربی از تحریم اعراب علیه اسرائیل است. بهائیان، ص: ۷۱۳ روزنامه نیمه رسمی، «الاهرام» چاپ قاهره، در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۷۵- میلادی چنین نوشت: ص ۷۴۲ «خبرگزاری رویتر، در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م، از دمشق گزارش داد: محمد محجوب، کمیسر عالی «دفاتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» در دمشق اظهار داشت، کنفرانس ماه آینده دفاتر تحریم پیرامون مبارزه با گروه بهائی را مورد بررسی جدی قرار خواهد داد. محمد محجوب، از گروه بهائی، به عنوان یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم یاد کرده است». «۱» بهائیان، ص: ۷۱۴ همین مضمون را «خبر گزاری خاورمیانه» در دهم ژانویه ۱۹۷۵ م، به نقل از محمد محجوب و دیگر ناظران آگاه بر «جامعه اتحادیه عرب» چنین مخابره نمود: «روز ۲۳ فوریه سال جاری، افسران دفتر تحریم اسرائیل در کنفرانس قاهره گرد خواهند آمد، تا موضوع گروه مذهبی بهائی‌ها را که دارای اهداف و فعالیت‌های صهیونیستی در کشورهای عربی- اسلامی هستند، مورد بررسی قرار دهند ... در حال حاضر، بهائیان، در کشورهای عربی و اسلامی، فعالیت‌های چشم‌گیری داشته و با پشتیبانی صهیونیسم جهانی، و اسرائیل، در بسیاری از نقاط جهان، به ویژه ایالات متحده امریکا، مراکز مهمی را برای اهداف صهیونیستی، زیر پوشش بهائیت ایجاد کرده‌اند. بنا به اطلاعاتی که «خبر گزاری خاورمیانه» در دمشق به دست آورده است، منظور نمودن این موضوع در صورت جلسه کنفرانس آینده‌ی تحریم اسرائیل، به دنبال گزارش‌های متعددی است که پیرامون فعالیت‌های صهیونیستی بهائیان به ادارات تحریم اسرائیل رسیده است ...». سی و هفتمین کنفرانس تحریم اسرائیل، وابسته به جامعه عرب، در ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ م، در قاهره گشایش یافت، و در روز ۲۵ فوریه، نتایج مهم و تصمیمات متخذه در کنفرانس تحریم، در مطبوعات جهان منتشر گردید. روزنامه «المحرر» چاپ بیروت، در ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م، تحت عنوان «مؤتمر مکاتب مقاطعة اسرائیل» تصمیم کنفرانس تحریم را بنقل از محمد محجوب و دیگر ناظران آگاه در خصوص رابطه محافل و مراکز بهائیان با صهیونیسم و اسرائیل چنین اعلام نمود: «و قرّر المکتب أیضاً فرض حظر علی نشاط البهائیین فی الدول العربیة و إغلال محافلهم بعد أن ثبت أنّ الصهیونیة تستورائهم ...». همچنین دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل مقرر داشت که بایستی دولت‌های عربی از جنبش بهائی‌ها و تشکیل محافل آنها، شدیداً جلوگیری کنند. زیرا برای اعضای کنفرانس مسلم گردید، صهیونیسم به طور پنهانی پشتیبان جنبش و محافل بهائیان است. بهائیان، ص: ۷۱۶ متن گزارش کامل ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م روزنامه «المحرّر» جهت استحضار پژوهندگان، تقدیم می‌گردد: پس از انتشار آخرین تصمیمات کنفرانس تحریم، کشورهای عربی، به طور جدی، خود را در برابر صهیونیسم پنهان در محافل بهائیان یافتند. ذیلًا به ذکر دو نمونه از این انعکاسات بسنده می‌کنیم، و تفصیل آن را در جلد دوم خواهیم نگاشت ... ۱- مجله: «اخبار دُبیّ»، در دهم آوریل ۱۹۷۵، صفحه ۳۰ چنین نگاشت: ص ۷۴۵ ۲- روزنامه نیمه رسمی «الاهرام» چاپ قاهره، در دهم آوریل ۱۹۷۵ م، بهائیان، ص: ۷۱۷ چنین نگاشت: ص ۷۴۶ بهائیان، ص: ۷۱۹

فصل سوم: پوششی بر بیگانه پرستی

الف: بی‌وطنی، راهی به سوی بیگانه‌پرستی

از نظر گـاه سیاسـی، و با توجه به منـدرجات فصول گذشـته، خاصه در مباحث مربوط به حمایت سیاست‌های خارجی از بهائیت در ایران و عراق و ادرنه و فلسطین و ... بهائیت از آن جهت در معرض نقد و نفرت ملت ایران، و دیگر ملت‌های مسلمان قرار گرفت که در میـان مردم چنین ملت‌هـائی، علائق و احساسات میهن دوستی و ضـد بیگانه و اسـتعمار، مانع از هر نوع تفاهم و همکاری با فرد یا گروهی است که زیر چتر حمایت بیگانه و اسـتعمار، به حفظ مصالح استعمار کمر همت بسته‌اند. پس از تبعید زعمای بابی، بهائی از ایران، و تمرکز سازمـان رهبری آنان در بغـداد و ادرنه و عکا و اسـرائیل ... آنهم تحت حمایت حکومت‌های اسـتعماری و یا منازع با مصالـح ملی ایران از یـک سـوی، و از سـوی دیگر طرد و نفرت یکصـد و پنجاه سـاله، و در عیـن حـال همیشـه پویـای ملـت ایران دوشـادوش خشونت و فتنه و بیگـانه پرستی چنین جمعیتی، که برای صاحبـان نظر، و مسـئولان آگـاه از هر نوع فعالیتی تحت حمایت خارجی، و در جهت حفظ مصالح سیاست‌های اسـتعماری اظهار می‌گردید. زعمای بهائیت را جهت انتخاب راهی که حافظ آنها، و تـداوم خوش خـدمتی وارثان آنان باشد، به فکر و اندیشه و ارزیابی تجربه‌ها، فرو برد. نتیجه چنین تأملاتی به تعیین راهی انجامید که نه تنهـا ناهمواری‌های راه بهائیان، ص: ۷۲۰ «سـرسپردگی» و «جلب حمایت عمال اسـتعمار» در کشورهای اسلامی- و آفریقائی را تا آینـده‌های دور هموار سـاخت، بلکه اعتقـاد به آن «مستمسـکی همیشـگی» جهت توجیه و دفـاع از هر نوع «بیگانه پرستی همیشـگی» بهائیـان گردیـد. در طول سال‌هـائی که زعمـای بهـائیت، ترک تابعیت ایران نموده، و در خارج از ایران، به همکاری با گردانندگان استعمار روس و انگلیس ... تن داده بودند- ایران بیش از هر زمان دیگر، در راه حفظ استقلال و تمامیت ارضی مملکت، به مبارزه با بیگانگان و نفوذ دست نشانـدگان خارجی در داخل نیازمند بود. ایران در چنین ایامی، تنها می‌توانست در سایه عواطف و احساسات ملی و وطن خواهانه، آنهم هماهنگ و همسان با علائق و تفکر اسـلامی- شـیعی، سدی مسـتحکم در برابر گسترش سیطره بیگانه در ایران بنـا نهـد. چنین زمینه‌ای، اگر چه در تمـامی میـدان‌های نزاع و تضـاد، موفق و پیروز نبود، ولی به هر حال در اینکه چنین «دژ» و «خصوصـیتی» تنها اساس تشـکیل دهنـده موضع ملی ایران در قبال بیگانه بشـمار می‌آمـد شک و تردیـدی نیست. در این میان، نقش زعمـای بهـائیت در همکـاری با نیروهای آشـکار و پنهان مهاجمین بیگانه در ایران بسـیار ناچیز و اصولًا غیر قابل اعتنا است. ولی در تحلیـل نهـائی «کارنـامه خصوصـی» بهـائیت در ایران، قابـل بررسـی، و در چهـار چوب این کتاب، ملزم به شـناخت آن هسـتم. میرزا حسـینعلی بـا همفکری دیگر طراحـان بهائیت، و با توجه به ویژگی روحی و فکری ناشـی از جلب حمایت و منفعت بیگانه در ایران، ابتدا اصل علاقه به «وطن» و وطن دوستی را به هر نحوی از انحاء، مورد انکار قرار داده، در نتیجه، بهائیان ایران را مکلف ساخت که ترک علاقه به وطن اصـلیشان ایران نموده، و از انجام هر نوع اقـدام و کوششـی که به نحوی به افتخارات ملی و تحکیم وطن دوستی ملت ایران بیانجامد، خودداری کنند. و در این خصوص صـریحاً اظهار داشت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن ...» (نباید کسی، افتخار کند که وطن خود را دوست دارد). حب وطنی که در اسلام لازمه ایمان فرد مسلمان به شمار آمده است، بهائیت آن را بهائیان، ص: ۷۲۱ در جهت هموار کردن راه بیگـانه در ایران، منسوخ کرد! چنین فکر و عملی بقـدری بـا مصالـح مملکت مغـایر بود (و اکنون نیز ...) که ادوارد براون انگلیسـی را واداشت تا صـریحاً بنویسد: «مذهب بهائی به عقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین المللی دارد که امروزه بتوان به حـال حـالیه ایران مفیـد واقع شود یا دردی از دردهای ایران را علاج نمایـد. از کلمات بهاء اللّه است که «لیس الفخر لمن یحب الوطن بـل الفخر لمن یحب العـالم» و این سـخن اگر چه در مقـام خود بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصـی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس در دنیا دوست داشـته باشـند فقط چیزی است که ایران بدان احتیاج دارد». «۱» از آن سوی، عبـد الحسین آیـتی در کتـاب، «کشف الحیـل»، احساسـات موافق یکی از مـأمورین سـفارتخانه‌های خـارجی در ایران را چنین بیـان می‌دارد: «هیـچ فراموش نمی‌کنم که در ابتـدای نشـر کشف الحیـل یکی از مـأمورین خارجه که در یک سـفارتخانه محترمی سـمت مترجمی داشت و فارسـی خوب می‌دانست مرا در شـمیران ملاقات کرده ابتدا تمجید بسیار از کشف الحیل نمود و دشنام‌های لطیفی به بهاء و عبد البهاء داد حتی تشویق بر قیام و مبارزه‌ام فرمود که بیائید دست به هم داده آنها را از میان برداریم و من این سـخن را به

خونسردی تلقی کرده گفتم: خودشان محو خواهند شد ولی در پایان سخن را بدینجا کشانید که اگر بهاء بد است سخنان او که بد نیست. گفتم: از چه قبیل سخنش را پسندیده‌اید؟ گفت: همین که می‌گوید تعصب وطنی را ترک نمائید مثلًا من در اینجا هستم اینجا وطن من است شما هم به فلان جا بیائید آنجا وطن شماست گفتم: اولًا بهاء ابداً این حرف را نزده و این از حرف‌های عبد البهاء است که به پدر خود چسبانیده؛ زیرا بهاء اگر هم مأمور غیر مستقیم اجانب بوده چندان با اینگونه تعالیمی که صورتاً امثال جنابعالی می‌پسندند آشنا نبوده ولی عبد البهاء اخیراً میل و رضای خارجی‌ها را شناخته و به جعل این سخن پرداخته بود. ثانیاً خواه مبدع این سخن بهاء باشد یا بهائیان، ص: ۷۲۲ عبد البهاء اگر این تعلیم از تعالیم حسنه است چرا شما در مملکت خودتان آن را ترویج نمی‌فرمائید؟ گویا مرگ را حق می‌دانید ولی برای همسایه ... در همان مملکتی که شما از آنجا آمده‌اید اگر کسی اینگونه تبلیغات کند به طوری که زمامداران شما احتمال بدهند که کمتر تأثیری خواهد بخشید و ممکن است یک عده مردم طرفدارش شده دست از وطن خواهی بردارند بدون شبهه سرب به دهان آن مبلغ و گوینده می‌ریزند بلی هر وقت مانند شما ملل و دول مقتدره عملًا به صلح گرائیدید و الغاء وطن خواهی را از مملکت خودتان شروع کردید آنوقت می‌توانید محسنات این تعلیم را بیان نموده دیگران را بدان تشویق نمائید چون سخن بدین جا رسید حال آن شخص محترم دگرگون شد و از جا جسته با تبسمی آمیخته به خشم فرمود: بسیار خوب باز هم در ملاقات دیگر با هم صحبت خواهیم کرد ...». «۱» چنین بهره‌گیری‌هائی از بیان مذکور میرزا حسینعلی، صرفاً صورت نپذیرفته بود، بلکه تأکیدهای مکرر، و تصریحات آشکار زعمای بهائیت، موجی خاص به جمله مذکور می‌بخشید که در غایت، می‌توانست به نحوی کاملًا دلخواه، هر نوع علائق میهن دوستانه را از بهائیان برگرفته، و از این طریق در میان مردم دیگر، ایجاد شبهه کند. وقتی در اطراف بیان مذکور چنین می‌خوانیم: «هر بهائی از هر ملت و کشوری که باشد به هر نقطه‌ای از عالم که رفت، باید آنجا را کشور خود دانسته، تعلق خاطر به میهن و مولد خود نداشته باشد ...». «۲» آیا نبایستی بهائیت مورد حمایت استعمار قرار گرفته، و ملت ایران نسبت به چنین خصوصیتی عدم موافقت خود را ابراز دارد؟. آیا نبایستی بهائیت، مورد حمایت جدی دست اندرکاران منافع خارجی در ایران قرار گیرد؟ براساس‌همین تعالیمی که وجه مشترک منافع بهائیت و قدرت‌های سیاسی است که بهائیان، ص: ۷۲۳ سازمان رسمی بهائیت، «سرود بهائیت» را به نحوی تهیه و تنظیم کرد تا کاملًا بتواند، با یک موسیقی همراه و احساس برانگیز، به القاء خط مشی بی‌وطنی مبادرت ورزد. بهائیت که سرود بهائیان را: «نغمات آسمانی» خوانده، و تحت عنوان سرود: در کجا متولد شده‌ام؟ چنین به کودکان و نوجوانان بهائی، درس بی‌وطنی را آموزش می‌دهد: ص ۷۵۱ لازمه‌ی چنین اعتقادی: «نمی‌دانم کجا متولد شده‌ام» «چه ایرانی، چه آلمانی و چه ... برای من فرقی نمی‌کند»، «هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم» ... در بهائیت، بهائیان، ص: ۷۲۴ دستوری است که زعمای بهائیت، در خصوص نفی هر نوع مقاومت و مجاهده‌ای در برابر بیگانگان صادر کردند. دقیقاً در ایامی که ایران از شمال و جنوب و شرق، در معرض تهاجم نیروهای مسلح روسی و انگلیسی بود، دلیران ایرانی در خراسان، و آذربایجان، و بوشهر و تنگستان و خوزستان ... به نبرد با بیگانه، متکی بروظایف ملی و دینی شان در راه حفظ مملکت و دفع بیگانه، جهاد می‌کردند و جوانان این مملکت، در میان انفجار گلوله‌های توپ سربازان مهاجم، به خاک و خون می‌غلطیدند. آری، در طول سال‌های سلطنت مظفر الدین شاه، تا جنگ جهانی اول و دوم، زعمای بهائیت، از میرزا حسینعلی تا شوقی افندی، با ارسال باصطلاح الواح و توقیعات و کتاب‌ها به ایران، بهائیان ایران را دستور می‌دادند: «سیف بکلی نسخ شده، و تعرض بکلی ممنوع گشته، حتی مجادله با سایر ملل جایز نیست، تا چه رسد به جبر واکراه و ایذاء ...». «۱» «این ظهور، ظهور رجعت کبری و عنایت عظمی است. چه که حکم جهاد را کتب محو نموده و منع کرده ...». «۲» «وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است. ما نباید به چشم بیگانگی و دون محبت به کسی نظر نمائیم ...». «۳» رابطه «نسخ سیف» و «بی‌وطنی» بهائیان، آنهم در ایامی که ایران بیش از هر زمان دیگر به تحکیم ملیت و تمامیت ارضی، نیازمند است، اگر چه در ظاهر، بی‌طرفی محض بهائیان را مبین است، ولی در باطن سرسپردگی بهائیت را به مهاجمین خارجی نشان می‌دهد. در قبال

چنین خوش خدمتی‌هائی است که زمینه‌سازی بیگانگان برای تحکیم موقعیت اداری و مالی شخصیت‌های بهائی، و تفویض بعضی از مناصب مملکتی ... و هواداری بعضی از شخصیت‌های دست نشانده، از بهائیت، صورت پذیرفت که حمایت بهائیان، ص: ۷۲۵ همه جانبه آنها را علناً یافتیم ... واکنش ملت و رهبران ملی ایران در قبال چنین کوشش‌های مزورانه بهائیت، معلوم و مشخص بود. ولی وقتی بهائیان دیدند، اگر چه از این طریق رضایت بسیاری از محافل پنهان سیاسی ضد اسلامی و ملی تأمین گردید، ولی موجبات تشویش اذهان اولیای ملی کشور به وجود آمد، شوقی افندی طی نامه‌ای، به منشی محفل ملی بهائیان ایران دستوری داد تا به زعمش و در صورت عملی شدن آن، تشویش مذکور را با حیله و نیرنگ و دروغ بر طرف سازد. شوقی افندی به بهائیان می‌نویسد: «نگذارید که اولیای امور ادنی تکدری حاصل نمایند اگر فی الحقیقه به موجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل شویم و به نوع بشر وطن خویش خدمت نمائیم عاقبت حقیقت معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال نمایند معذلک مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند ...». «۱» تأکید شوقی بر اینکه: «مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند ...» که مسلم بر خلاف بیانات صریح حسینعلی میرزا و ... اظهار شده است با توجّه به اینکه تعلق به وطن در نصوص مسلم بهائیت منسوخ و مطرود گردیده است را حمل به چه معنا و عملی بایست کرد؟ بهائیت و زعما و حامیانش، به خوبی دانسته‌اند، که ایران اگر چه مهد پیدایش حوادث خونین بابیه است، ولی در طول قریب صد و چهل سال نتوانسته است، مهد بابیت و بهائیت باشد. و اگر نبود حمایت‌های سیاسی انگلیس و امریکا، و تلاش‌های حامیان صهیونیستی آنان در ایران، حتی همین مقدار کم از محافل بهائی، و انتشارات بهائی ... هم که به طور قاچاق، و غیر قانونی به اداره‌ی آنها می‌پردازند، وجود نداشت. بهائیان، ص: ۷۲۶ شوقی در این دستور گمان کرده است، می‌تواند با اعمال نفوذ چند کارمند بهائی سفارت‌های بیگانه در تهران، ملت ایران را اغفال کرده، و نقش جاسوس دوجانبه وی می‌تواند مؤثر واقع گردد! ... که از یک سوی بی‌وطنی را به خاطر مخالفان وطن ترویج کند. و از سوی دیگر، به خاطر جلب رضایت مردم ایران که به هر حال عشق به وطن را در سینه خود زنده نگه‌داشته‌اند، وطن دوستی را مورد تأکید و توجه بهائیان تلقی کند!؟ ... نکته مهمتر اینکه: تمامی سفارشات زعمای بهائیت، در خصوص محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم، و به گفته میرزا حسینعلی: «عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان» «۱» تنها به خاطر بهائیان ایران و ترویج شبهه در امر وطن دوستی و مجاهده با مهاجمین بیگانه بوده است ... والا خود و برادران و فرزندان و حتی زنان و دخترانش، تا سر، در حوض کینه و اختلاف و نفرت به یکدیگر فرو رفته بودند. و در فصول گذشته دیدیم که چگونه میان میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل، و دیگر برادران شعله اختلاف و نفاق بالا کشید. و این اختلاف و نفاق، چگونه دامنگیر فرزندان او، زنان او، دختران و اغصان و افنان گردید ... و چه ترورهائی که توسط آنان و بنا به اسناد موجود در اسلامبول (به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد ان شاء اللّه) و آثار بابیه و بهائیت ایران و عراق و مصر و اسرائیل و سوریه ... که به وجود نیامد. این کارنامه‌ی بهائیت، دنباله‌ی همان کارنامه‌ای است که تاریخ ایران، در قلعه شیخ طبرسی مازندران و نیریز و زنجان و تهران از یاد نبرده است. و این روح و ریحان بهائیت را به خوبی تجربه کرده و شناخته است. و می‌داند که روحیه بهائیان ایران نسبت به مردم مسلمان این آب و خاک چگونه روحیه‌ای است. احساساتی است که اگر بخواهیم آن را در یک جمله خلاصه کنیم، باید همان بیانی را بگوئیم که احمد یزدانی مبلغ مشهور بهائیان ایران پس از شکست در مباحثه به سید محمد محیط طباطبائی گفت: «اگر در این مملکت به جائی برسیم، چوب‌های دار برای امثال شما برپا خواهیم کرد ...»! ...

ب: عدم مداخله در سیاست

اشاره

تاریخ حیات بابیان از نخستین سال‌های دعوی علی محمد شیرازی تا تبعید بابیان از سرزمین‌های ایران، به سوی قلمروی سیاسی عثمانی، و آنگاه از اولین سال‌های اقامت در بغداد، تا اوج اختلافات صبح ازل و میرزا حسینعلی در ادرنه و سپس از نخستین سال‌های اقامت میرزا حسینعلی و صبح ازل در عکا و ماغوسه تا فنای ازلیان، و پیدایش حکومت اسرائیل در اراضی فلسطین، از روی کار آمدن شوقی افندی تا تشکیل سازمان جهانی بهائی و حمایت صهیونیسم و ایجاد دفاتر نمایندگی در اروپا و افریقا و امریکا ... همه و همه حکایت از تاریخی می‌کند، که سر تاپایش تعویض دائم «تابعیت‌ها» و بازی با قدرت حاکم وقت، و جلب حمایت‌های بیگانه است. آشکار گشتن همه این حقایق موجود و ثبت شده در لابلای آثار بهائیت و خارجی‌ها، مشت بسته زعمای بهائی را گشود. و آنان به خاطر آنکه در راه ادامه چنین شیوه‌ای که به هر صورت به آن آلوده شده بودند، از تب و تاب نیفتند، پوششی را تحت عنوان «عدم مداخله‌ی بهائیان در امور سیاسی» ساخته، تا به زعمشان، بتوانند در زیر چنین پوششی، کوشش‌های خود را در راه منافع و مطامع شبکه‌های جاسوسی خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقائی پنهان سازند. و سر مریدان عوام را شیره مالند، که بهائیت را در سیاست دخالتی نیست. از این روی ابتداء به منابع و مآخذی که زعمای بهائی، بهائیان را تصریح به عدم مداخله در امور سیاست می‌کنند، اشاره می‌کنیم. و آنگاه آنها را با دیگر تصریحاتشان در خصوص امور سیاسی و مسائل حکومتی، مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم:

۱- عباس افندی:

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی‌خواهد.» ... بهائیان، ص: ۷۲۸ «نفسی از احباء اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد خود می‌داند والا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد ...» «احبای الهی باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امر سیاسی ننمایند بلکه در تهذیب و تربیت خلق و هدایت امم و رأفت و محبت بین الملل و ارتباط عالم انسانی و وحدت بشری و راحت و آسایش عمومی کوشند به روحانیات پردازند نه جسمانیات ...». «بهائیان به امور سیاسیه تعلقی ندارند و در حق کل طوایف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیر خواهند با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمیع است نه کلفت، مأمور اطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوك و مملوك کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را به این امور جزئیه نیالاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله ننمایند و آنکه در احیای کشوری کوشد در شئون مزرعه‌ای با دهقان و روستا نستیزد، چون کشور آباد گردد هر مزرعه‌ای نیز احیا شود و هر مطموری معمور گردد حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق به نور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را به الفت رهبر تا انشاء اللّه دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجاح رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود». «حزب اللّه را در امور سیاسی مدخلی نه و از حکومات عالم شکر و شکوه‌ای نیست از جمیع احزاب در کناریم و با چشم اشکبار از برای کل امم و ملل فضل و موهبت پروردگار طلبیم ... بی‌طرفیم و بی‌غرض و خیرخواه بی‌مزد و بی‌عوض به نفحات قدس مشغولیم و به انجذابات روح انس مألوف از جهان و جهانیان بی‌خبریم و سرمست جام سرشار کوثر مأمور به اطاعت حکومتیم و بیزار از نزاع و خصومت باید یاران سبب الفت عالم انسانی گردند و مروج اتحاد و یگانگی اقوام و ملل به نفس رحمانی شوند ...» بهائیان، ص: ۷۲۹ باری ما را با احزاب نه الفتی و نه کلفتی زیرا در نظر یاران الهی منازعات کشوری از سیاسی و مذهبی از اهمیت بکلی عاری مست دیدارند و آشفته و فریفته آن زلف

مشکبار هر ذکری دون اوصاف آن خفی الالطاف را ملعبه صبیان شمریم و اوهام و افکار کودکان دانیم دیگر خویش را به این منازعات جزئیه و مباینات فطریه آلوده ننمائیم. و همچنین: «به نصوص قاطعه الهیه در امور سیاسی ابداً مدخلی نداریم و رأیی نزنیم مأمور به روحانی که تعلق به عالم اخلاق و اطوار دارد هستیم ما را با نفسی نزاعی نه و با کسی جدالی نیست مأمور برآنیم که با جمیع دول عالم و ملل آفاق بلکه افراد نفوس خلق به نهایت یگانگی و محبت و سازش و الفت بکوشیم اما چه کنیم که بدخواهان در کمینند و صیادان بی‌مروت و دین وسیله‌ی تحری نمایند و فرق بین بهائی و بابی نگذارند از قرار مسموع چند نفر بابی یحیائی با معارضان همدمند و در امور مداخله می‌نمایند این بابیان یحیائی که اعدا عدو بهائیان هستند چون مرتکب امر فضیح گردند بهائیان را متهم کنند و بدخواهان فریاد برآرند که جمیع مفسدند ولی حقیقت مستور نماند البته ظاهر و آشکار گردد ...» «۱»

۲- شوقی افندی:

«از امور سیاسیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً لساناً و باطناً به کلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجوئیم و در جمع هیچ فرقه‌ای از این فرق مختلفه متنازعه داخل نگردیم ... امر اللّه را چه تعلقی به امور سیاسیه و چه مداخله در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل باید در نهایت سکون و حکمت و اشتغال و همت و ثبات و استقامت نصایح مشفقانه رب عزیز را به کرات و مرات تلاوت نمائیم و عامل گردیم ... با اسبابی معنوی به تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آنکه تمسک به وسایل مادیه سیاسیه جوئیم به قوائی ملکوتی تدریجاً قلوب را منظور نظر داریم نه آنکه در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و منزلتی بهائیان، ص: ۷۳۰ در این عالم فانی باشیم ... بیطرفی کامل را نسبت به احزاب سیاسیه باید قلباً و لساناً اظهار داشت و خیرخواهی تمام نوع بشر چه دولت و چه ملت که از اساس مبادی بهائیان است به اقوال و اعمال اثبات نمود ... معاذاللّه از مداخله‌ی در امور سیاسی احباء باید به کلی از این شئون در کنار باشند و از هر وظیفه‌ای که منجر به مداخله در امر سیاست شود بیزار گردند زیرا معاشرت غیر ملحق شدن به احزاب سیاسی است و ملاقات به روح و ریحان سوای مداخله در امور پر انقلاب و شور مملکتی است ... ادنی مخالفتی با هیچ یک ندارند و ضدیت و مقاومت ننمایند بلکه خود را مروجین امری روحانی دانند که بالمآل فائق و شامل بر مقاصد اصلیه کل است نه معارض آن ... و بر حسب تأکیدات قلم اعلی و تأییدات ملکوت عهد اللّه عموم احباء من غیر تأویل و استثناء از امور سیاسیه به هیچ وجه دم نزنند زیرا نتایج وخیمه دارد و بر امر اللّه و اولیاء اللّه مضرات عظیمه وارد شود زیرا مداخله احباء در امور سیاسی سبب شود که حتی نفوسی که مخالف امر اللّه نیستند قیام بر مخالفت نمایند و کار به جائی رسد که ریشه عداوت سالیان دراز در دل‌های اهل نخوت و ناز جایگیر گردد ... و از جمله فرایض اهل شور حفظ هیکل امر اللّه است، از تمایل به مخاصمات سیاسیه و از مداخله در شئون فرق و اقوام متحاربه و از مشارکت در مباحثات و مناظرات و منازعات احزاب متباغضه متزایده است ... آنچه از الزم امور در این ایام است و کافل حفظ و سعادت یاران همانا احتراز از مداخله در امور سیاسیه و احزاب داخله و خارجه است در این مقام به کرات و مرات از فم مطهر و کلک میثاق بیانات صریحه شدیده‌ای نازل گشته و نصوص قاطعه در کتب و صحف امر به مسطور و مثبوت تأویل و تفسیر در این مقام چون سم مهلک هیکل امر اللّه را لطمه‌ای شدید رساند و در ورطه‌های گوناگون اندازد و ذیل پاک امر نازنین را ملوث سازد و روح تأیید را بکلی سلب نماید و یاران را مبتلا و گرفتار و محروم از کل مواهب الهیه گرداند ... پس به صریح بیانات مقدسه مبارکه اهل بهاء به هیچ وجه من الوجوه نباید بهائیان، ص: ۷۳۱ در امور سیاسیه مداخله ورزند و در احزاب مختلفه داخل شوند و وظایف اداری را از شئون سیاسی به کمال دقت و تعمق و تفرس و تدبیر تفکیک نمایند و تمیز دهند البته بر کل واضح و مبرهن است که مقصد از عدم مداخله‌ی احباء به امر سیاسیه و عدم ورود به احزاب متخاصمه این نبوده و نیست که اهل بهاء از امور اجتماعیه و دخول در دوائر علمیه و ادبیه و شرکت در مؤسسات خیریه نیز کناره‌گیری نمایند و از امور بریه که فی الحقیقه روح تعالیم مقدسه ربانیه است احتراز

و اجتناب جویند و در این کور اعظم که اساس امر اقوم بر روی پایه امور عمومیه نافعه اجتماعیه نهاده شد، و جوهر احکام الهیه ترویج منافع کلیه حقیقیه جامعه بشریه است در گوشه‌ی انزوا و عزلت جای گیرند بلکه شرکت در امور نافعه خیریه و عضویت در دوایر و مؤسسات بریه عمومیه یعنی انجمن‌ها و شرکت‌ها و جمعیت‌هائی که مقصدشان ترویج امر زراعت و فلاحت و تجارت وصنعت و خدمت به اقتصادیات مملکت است و هیچ گونه مقاصد خفیه سیاسیه در بین نیست از وظایف مهمه بهائیان بوده و هست. حضرت ولی امر اللّه ارواحنا لالطافه الفداء می‌فرمایند قوله عزبیانه اهل بهاء چه در ایران و چه در خارج آن موطن جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع و راحت بلکه جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند ولی به وسائطی فعاله و وسائلی الهیه متشبثند در تحسین اخلاق و تقلیب قلوب افراد و اصلاح ملت ساعی و جاهدند نه در تأسیس و وضع قوانین و سنن و مشروعات مادیه حدیله از تقلید بیزارند و به اسماء و رسوم جدید تقیدی ندارند ... احباء باید به اموری مشغول گردند و متعهد وظایفی شوند که ثمراتش به عموم ملت راجع گردد. و همچنین مشارکت یاران با انجمن‌های خیریه علمیه ادبیه است هر انجمنی که مقصدش فی الحقیقه ترویج منافع عمومیه و مصالح عالم انسانی است باید احبای الهی به حکمت و اعتدال پس از مشورت کامل به قدر قوت و استطاعت مساعده و تأیید آن را نمایند و به قدر وسع و امکان مشارکت نمایند ولی باید فعلًا و قلباً و لساناً از ادنی مداخله‌ای در امور سیاسیه امتناع نمایند و از مخالطه با احزاب شریره متنازعه تجنب و بهائیان، ص: ۷۳۲ احتراز جویند ... از وظایف سیاسی اجتناب و احتراز نمایند و وظایف اداری را به دل و جان قبول کنند زیرا مقصد اصلی اهل بهاء تقدم و پیشرفت مصالح ملت است نه ترویج مآرب و مقاصد افراد بی‌باک و پست فطرت ... ادامه محاضرات امریه ادبیه بی‌نهایت این ایام لازم و مفید و حشر و آمیزش با رجال دولت و ملت از لوازم ضروریه محسوب ولی زنهار این مخالطه و معاشرت سبب گردد که متدرجاً اجله احباب و اصحاب مجذوب و مفتون محیط پرشور و آشوب احزاب و سیاسیون گردند و از حزب اللّه منفصل و منسلخ شوند ... اعضای محافل روحانیه علی الخصوص امنای محافل مرکزی اقالیم شرقیه باید در این ایام در کمال حزم و اعتدال جامعه خود را از زوایای مظلمه انتقال دهند و در هیئت اجتماعیه اعضای غالبه و اعضای قاهره و ایادی فعاله گردند و لیاقت و کفایت و استعداد و امانت و درایت و حسن طویت خویش را در انظار حکام و زمامداران ابراز و اثبات نمایند ولی مقصود این نبوده که با رؤسای سیاست همراز و دمساز گردند و در سیاست دولت مداخله کنند و با احزاب مشارکت نمایند چنانچه از قبل تأکید گشت احبای الهی باید در این ایام در کمال مراقبت و دقت و خلوص شئون اداریه را از شئون سیاسیه تفریق و تمیز دهند وظایف اداری را به دل و جان قبول نمایند بلکه سعی موفور در تحصیل آن مبذول دارند تا فعلًا و عملًا امانت و کفایت و حسن نیت و صفای عقیدت خویش را اثبات نمایند و به تجربه رسانند ولی از وظایف سیاسی که مرتبط به سیاست دولت و منازعات و مخاصمات احزاب و مصالح حکومات خارجه است احتراز تام نمایند ...». «۱» «و دیگر فرمودند بنویس چندی قبل تلغرافیاً خطاب به آن محفل مقدس دستور عمومی ابلاغ گشت مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسیه است تمایل به احزاب سیاسیه و مداخله در امور آنان و دخول در سلک رؤسای احزاب مخالف احکام و نصوص و مبادی الهیه اگر چنانچه زمامداران و رؤسا به بهائیان، ص: ۷۳۳ احباء تکلیف ننمایند و حکومت یاران را اجبار ننماید عدم مداخله در امر انتخابات احسن و اسلم است ولی در هر حال عدم ارتباط با احزاب سیاسی از واجبات و فرایض حتمیه یاران در جمیع اقالیم و بلدان است». «۱» «استخراج از توقیع منیع مبارک مورخه چهاردهم شهر النور سنه‌ی ۱۰۳». «... یاران آن اقلیم را البته متتابعاً مستمراً متذکر دارند و دلالت و نصیحت نمایند که از صراط مستقیم منحرف نگردند و با احزاب سیاسیه مرتبط نشوند و در امور دولت مداخله ننمایند و افکار و اهواء مغرضین و مفسدین را ترویج ننمایند و به کمال صراحت و حکمت دفاع از امر اللّه نمایند و حقایق امریه و مبادی اساسیه پیروان دین اللّه را اثبات نمایند و مقاصد و مآرب اهل بهاء را من دون ستر و تردید به کمال حزم و شجاعت مکشوف و مبرهن سازند و در امور اداری مطیع و منقاد اولیای امور باشند و در ترویج منافع جمهور به قدر امکان همت بگمارند و عمومیت و جامعیت آئین الهی را فعلًا

اثبات نمایند». انتهی. «۲» «ترجمه و استخراج از توقیع مورخ ۲۱ مارچ، سنه ۱۹۳۲ که اصل آن تحت عنوان «عصر ذهبی امر حضرت بهاء اللّه» صادر شده است»: (نقل از کتاب عالم بهائی جلد دهم) «در این حین که امر اللّه مراحل تکامل را طی می‌نماید وظیفه خود می‌دانم که نظر عموم یاران شرق و غرب را متوجه اهمیت این دستور کلی نمایم که پیروان امر حضرت بهاء اللّه نباید به هیچ وجه در اموری که به مداخله‌ی مستقیم و یا غیر مستقیم در سیاست دول تعبیر گردد مشارکت ننمایند خواه این مشارکت انفرادی باشد یا به وسیله‌ی محافل محلیه و ملیه. بهائیان باید قولًا و فعلًا از مداخله‌ی در آراء و عقاید سیاسی دولت متبوعه خویش خودداری نموده و از مشارکت در سیاست حکومت و مرام و طرح‌های احزاب و فرق بهائیان، ص: ۷۳۴ مختلف سیاسی برحذر باشند و چنانچه احیاناً چنین مذاکراتی به میان آید یکی را مقصر ننموده و از دیگری طرفداری ننمایند و در هیچ نقشه‌ی سیاسی شرکت نکنند و متمسک به هیچ مرامی که منافی مصالح عالیه و حدوث و یگانگی نوع بشر است نگردند زیرا وظیفه اصلیه آنان فی الحقیقه ترویج و تحکیم اساس وحدت است. زنهار از اینکه بهائیان خود را آلت دست سیاسیون بی‌وجدان قرار دهند و یا در دام حیل و دسائس آنان گرفتار شوند. طرز سلوک و رفتار آنان باید طوری باشد که احدی نتواند به هیچ وجه نسبت تقلب و ارتشاء و تزویر به آنان داده و اقدامات آنان را تهدیدآمیز تلقی کند بهائیان باید شخصاً و در صورت لزوم با کمک امنای محافل سعی و کوشش نمایند مشاغل و امور دیپلماتیک و سیاسی را از اموری که صرفاً جنبه‌ی اداری داشته و تابع تحولات سیاسی و فعالیت احزاب آن کشور نمی‌باشد تمیز و تشخیص دهند و اراده‌ی خلل ناپذیر خود را برای استقامت و پایداری در سبیل امر حضرت بهاء اللّه بکار برند و خود را از گرفتاری‌ها و مشکلاتی که همواره ملازم با اعمال و مقاصد سیاسیون است برکنار دارند تا برای سیاست الهی که مظهر اراده لایتغیر رب جلیل است امنائی لایق و شایسته گردند». «۱»

۳- تصریحات محفل ملی بهائیان ایران:

اشاره

«قرارهای محفل ملی»: اول- عضویت احباء در مجامع مختلفه: «چنانکه عموم یاران الهی و اعضای محافل مقدسه روحانی مسبوق و مستحضرند در شماره نهم مجله ملی اخبار امری سنه گذشته و شماره دوم سال جاری شرحی راجع به اتحادیه‌ها و مجامع متفرقه سائره مرقوم و به احباء الهی بروفق نصوص و صریحه مبارکه ابلاغ گردیده که عضویت اهل بهاء در احزاب سیاسی بکلی ممنوع است ولکن شرکت احباء در مجامع علمیه و ادبیه و خیریه و انجمن‌هائی که قصدشان ترویج منافع بهائیان، ص: ۷۳۵ عمومی و مصالح عالم انسانی است و هیچ‌گونه منظور سیاسی ندارند مطلوب و محبوب. حال نیز در تعقیب ابلاغات سابقه برای مزید تذکر مجدداً یادآور می‌شود که احباء در هر مجمع و انجمنی که بر خلاف قوانین و مقررات کشور تأسیس نشده باشد و به صریح بیان در اساسنامه و مرامنامه آن عدم مداخله به امور سیاسیه و مخالفت‌های فرق و احزاب مختلفه قید شده باشد و راجع به عقاید دینیه و معتقدات وجدانیه‌ی اعضای انجمن تبعیضی به میان نیامده باشد می‌توانند عضویت حاصل نمایند و در خدمت به نوع با دیگران شرکت کنند. بدیهی است باوصف این اگر در خلال احوال ملاحظه نمایند که باوجود گنجاندن اصل عدم مداخله به امور سیاسیه در اساسنامه و نظامنامه عملًا اعضاء می‌خواهند به نحوی از انحاء در این گونه امور دخالت نمایند بهائیان باید فوراً خود را از چنین مجمعی بر کنار دارند و به امور سیاسیه ادنی مداخلتی ننمایند». «۱»

«پنجم- راجع به عدم مداخله در امور سیاسیه

هر چند این محفل نصوص مبارکه و دستورات مقدسه متعالیه را راجع به عدم مداخله به امور سیاسیه کراراً و مراراً به اطلاع یاران رحمانی رسانیده و صریحاً به افراد احباء الهی بیان مبارک حضرت عبد البهاء را ابلاغ نموده که می‌فرمایند قوله الاحلی: «میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست. دلیل دیگر نمی‌خواهد و در سرلوحه هر یک از شماره‌های مجله اخبار امری بیانات مبارکه را که دال برنهی از عضویت در احزاب متباغضه و دخالت در امور سیاسیه است درج و منتشر ساخته و در مجله اخبار امری شماره نهم سنه ماضیه و شماره اول سنه جاریه شرحی مفصل راجع به عدم مداخله در امور سیاسیه و عدم قبول عضویت در اتحادیه‌ها مرقوم نموده معذلک برای مزید تذکر و تبصر مجدداً به محافل مقدسه روحانیه ابلاغ می‌شود که اگر خدای نخواسته با این همه تأکید و انذار و تحذیر باز نفوسی در جامعه بهائیان، ص: ۷۳۶ بهائی یافت شوند که‌برخلاف معتقدات‌اصلیه خویش و علی رغم نصوص عدیده اکیده‌ی الهیه به نحوی از انحاء در امور سیاسیه مداخله ورزند و با آنکه خود را عضو جامعه‌ی بهائی می‌دانند عضویت جمعیت‌های سیاسی را نیز احراز کرده باشند اسامی آنان را پس از تحقیق و تدقیق و نصیحت و تذکر و انذار و تحذیر به این محفل ارسال فرمایند تا راجع به انفصال آنان از جامعه بهائی بر وفق موازین امری تصمیم اتخاذ و ابلاغ شود. بدیهی است در اجرای این موضوع مهم ادنی مسامحه و مساهله جایز نبوده و نخواهد بود». «۱» «اهل بهاء به نصوص قاطعه الهیه از مداخله به امور سیاسیه ولو به شق شقه ممنوعند و از دخول به احزاب متخاصمه به صریح بیان مبارک معذورند. هر چند این مطلب به درجه‌ای در الواح و آثار الهیه تکرار یافته و به قدری ضمن مکاتیب متحد المآل این محفل به عموم یاران الهی ابلاغ گردیده که برای هر فرد بهائی حتی کودکان سبقخوان به مقام بداهت رسیده و بر کل واضح و مبرهن گشته است که بهائیان از منازعات و مشاجرات احزاب سیاسیه دور و بر کنارند و به هیچ وجه من الوجوه به امری که از آن رائحه‌ی سیاست استشمام شود مداخلتی ندارند». «۲»

۴- احمد یزدانی، مبلغ مشهور بهائی، در کتاب:

اشاره

«نظر اجمالی در دیانت بهائی» «اهل بهاء ... در امور سیاسیه که مخصوص مقامات رسمی مملکتی است، و نیز در امور احزاب و فرق سیاسی به هیچ وجه ادنی مداخله‌ای ننمایند ... حضرت ولی امر اللّه می‌فرماید: از امور سیاسیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً و لساناً و باطناً بکلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم ...». «۳» بهائیان، ص: ۷۳۷ ۱/ ب: نقد و تحلیل عدم‌مداخله در امورسیاسی، اگر چه‌از نظر گاه تحلیل صرف مسئله، قابل تأمل است. ولی به عقیده‌ی نویسنده این سطور، چنین اصلی در بهائیت، همیشه در مواقعی مورد تأکید قرار می گرفته، که منافع و مصالح سیاسی حامیان بهائیت، اقتضاء آن را داشته است. در حقیقت بهائیت در ایران می‌خواست و می‌خواهد، با استقرار چنین پوششی بر سر بهائیان و مراکز آنان در تحقق اهداف مشروحه ذیل به پیروزی‌هائی برسند: ۱- موقعیت سیاسی، مداخله‌های سیاسی، سرسپردگی‌ها، و حمایت مأمورین خارجی از بهائیان ایران را پنهان سازند: چنانچه در فصل دوم از کتاب دوم به آن اشاره مجمل کردیم. ۲- در موارد توافق با سیاست‌های خارجی حامی شرایط خاص، و یا شخصیت‌های سیاسی مورد نظر در ایران ... که مورد مخالفت و یا انتقاد ملت قرار گرفته است، زیر پوشش عدم مداخله در امور سیاسی، ترک هرگونه مشارکت با آزادیخواهان، وطن خواهان، و روشنفکران ... نموده، تا موجبات تضعیف کوشش مردم، و تأیید و تقویت وضع موجود را فراهم سازند. در این خصوص به ارائه‌ی یک مدرک مستند بسنده کرده، و تفصیل آن را در اوضاع کنونی به جلد دوم موکول می کنیم. چنانچه در قسمت دوم از فصل دوم کتاب دوم، متذکر شدیم: سرسپردگی بهائیان به

سفارتخانه‌های روس‌درایران و ... عباس افندی را واداشت تا در جهت خواست و مصالح سیاسی روس‌ها در ایران، به حمایت از محمد علی شاه قاجار و تداوم رژیم استبداد برخیزد و با مشروطیت و آزادیخواهان و رهبران اسلامی مخالف استبداد مخالفت کند. از این روی متمسک به اصل عدم مداخله در امور سیاسی شده، و لوحی به شرح ذیل جهت بهائیان ایران، ارسال داشت: «طهران حضرت ایادی امر اللّه حضرت علی قبل اکبر «۱» علیه بهاء اللّه الابهی- بهائیان، ص: ۷۳۸ (هو اللّه) ای منادی پیمان نامه‌ای که به جناب منشادی «۱» مرقوم نموده بودیم ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد ... از انقلاب ارض طا «۲» مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی‌حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود و سلامت وجدان رخ بنماید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری «۳» روشن و تابان گردد محزون مباشید مکدر مگردید جمیع یاران را به اطلاع و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمائید زیرا به نص قاطع الهی مکلف بر آنند. زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احباء مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه‌ای براند. از قرار مسموع بعضی از بیانی‌ها یعنی تابعین میرزا یحیی (ازل) در امور سیاسی مداخله نموده و می‌نمایند سبحان اللّه. بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهائیان می‌نمایند که آنان را نیز در امور سیاسیه رأیی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانی‌ها خصم الدبهائیانند ... باری گوش به این حرف‌ها مدهید ... و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا اعلی حضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلی حضرت شهریاری واضح و مشهور ولی نوهوسانی چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیهات هیهات این چه نادانی است و این چه نادانی است و این چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید با عدل توأم باشد اعلی حضرت شهریاری «۴» الحمدللّه شخص مجربند و عدل مصور و عقل مجسم و حلم مشخص در این صورت باید عموم به خیرخواهی قیام نمایند و به آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و بهائیان، ص: ۷۳۹ آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نماید رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شده و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه ارسال می‌شود به عموم ناس بنمائید که مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گردیده. و السلام علی من اتبع الهدی ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع ع.» رساله‌ای که عباس افندی در خاتمه نامه خود به آن شاره می‌کند، تحت عنوان «رساله سیاسیه» مشهور اهل بهاء است. این رساله ۱۲ صفحه‌ای، در اثبات لزوم عدم مداخله روحانیت شیعه، در همراهی و همقدمی با آزادیخواهان، مشروطه خواهان و ... می‌باشد در واقع رساله‌ای است بر علیه رهبران مشروطیت در ایران. یک نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه مجلس شورای ملی، تحت عنوان: «رساله بهائی‌ها»، به شماره ۵۷- ۲۳۱ و شماره دفتر ۲۲۷۴۱ به خط مشکین قلم (رمضان ۱۳۱۱، عکا) موجود است. ص ۷۶۸ صفحه اول و آخر کتاب «رساله سیاسیه» عباس افندی بهائیان، ص: ۷۴۰ پس از خلع محمد علی شاه، و پیروزی مشروطه طلبان ایران، و شکست کوشش‌های سیاسی روسیه در ایران، ازلی‌ها که تا آن ایام در جهت مصالح انگلستان از مشروطه طلبان هواخواهی و جانبداری می‌کردند، پس از تحقق چنین اوضاعی، بهائیان قافیه را باخته، و ازلی‌ها به کسب موقعیتی نائل آمدند. وقایع تهران را میرزا یونس خان افروخته، به عباس افندی نگاشت، و عباس افندی در ۱۳۲۹ ه. ق، یعنی پس از گذشت حدود چهار سال از نامه قبلی در پاسخ میرزا یونس خان چنین نوشت: طهران جناب میرزا یونس خان- (هو اللّه) ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از تفصیل یحیائی‌ها اطلاع حاصل گردید سبب جمیع اینها اختلاف احباء است ... حال باید محاجه این گونه امور را کنار گذاشت حال این امور هر قسم پیش آید خوش است بعد درست می‌شود اکنون باید به جوهر کار پرداخت و با سیاسیون مراوده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود. از پیش به شما مرقوم گردید که احباء باید به نهایت جهد و کوشش سعی بلیغ نمایند که نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد «۱» ابداً فرصت ندارم مجبور بر اختصارم عفو فرمائید و علیک البهاء الابهی ع ع فدائی درگاه حضرت مولی الوری علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فی شهر رمضان

۱۳۲۹. «۲» ملاحظه می‌فرمائید، به فاصله چهار سال چگونه لحن عباس افندی تغییر کرده ... در نامه قبلی مریدان بهائی خود را از مداخله در سیاست منع کرده و به اطاعت سریر سلطنت قاجار توصیه می‌کرد. ولی در این نامه، که نفوذ روس‌ها خنثی مانده، محمد علی میرزا خلع شد، و دار الشورا بر قرار گشت، یک باره طرفدار مشروطیت شده، و اصل عدم مداخله در امور سیاسی را فراموش. دستور می‌دهد «نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد ...» و با «سیاسیون مراوده کرده» ... تا ضمن آن موجبات نزدیکی بهائیان را به انگلستان فراهم سازد. بهائیان، ص: ۷۴۱ ۳- بهائیت با تأکید و ترویج اصل «عدم مداخله‌ی بهائیان در امور سیاسی» کوشش همیشگی خود را برای پیشبرد نقشه «حکومت بهائی» و رسیدن به «قدرت سیاسی حاکم» در سرزمین ایران ... پنهان سازد. شوقی افندی به دنبال راهی که میرزا حسینعلی و عباس افندی برای تحقق تمرکز سیاسی بهائیان، در خصوص «سیاست حکومت بهائی» رفتند، به بررسی و تحقیق پرداخت. شوقی افندی زیر پوشش عدم مداخله بهائیان در امور سیاسی، طرح چگونگی حکومت بهائی را برای بهائیان ایران ارسال داشت، تا بهائیان زمینه چنین آرزوئی را در زیر چتر «بهائیان باید به روحانیت پردازند نه جسمانیات، بهائیان باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امور سیاسی ننمایند، بلکه در الف و محبت ...» فراهم سازند ... شوقی افندی عقیده بهائیت را در خصوص حکومتی که بهائیان می‌بایست آن را به وجود آورند چنین می‌نویسد: «حکومت متحده آینده‌ی بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملًا در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است. و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی‌نظیر و مثیل. هیچ نوع از انواع حکومات دیمقراطی، یا حکومات مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که حد متوسط بین آن دو محسوب است، و حتی اقسام حکومت دینیه چه حکومت عبرانی، و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچ یک نمی‌تواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است. هر چند این نظم اداری نوظهور دارای مزایا و عناصری است که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود ولیکن به هیچ وجه مطابق هیچ یک از آن حکومات نبوده ... نباید به هیچ وجه تصور رود که نظم اداری حضرت بهاء اللّه مبتنی بر اساس دیمقراطی صرف است، زیرا شرط آن نوع حکومت آن است که مسئول ملت باشد. و اختیارش نیز متکی به بهائیان، ص: ۷۴۲ اراده ملت. و این شرط در این امر اعظم موجود نیست». «۱» پس از این ترسیم کلی از حکومت بهائی است، که بهائیان آرزو می‌کنند، حکومت بهائی را در شرایطی تشکیل دهند که طبق پیش بینی و وعده ولی امر اللّه بهائیان تمامی رژیم‌های سلطنتی از بین رفته باشند. شوقی افندی در این خصوص بهائیان را چنین به تحقق حکومت بهائی امیدوار می‌سازد: «سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت‌های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء اللّه است مبدل گردد». «۲» گام نخست بهائیان در تحقق چنین رؤیای شیرینی! تشکیل سازمان و شبکه بهائیت در ایران بود که در کتاب سوم به تفصیل آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد. دوشادوش اجرای طرح تشکیلاتی، زعمای بهائیت کوشش کردند، تا کلیه روابط اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، ... بهائیان را در تشکیلات بهائیت متمرکز سازند و بهائیان را از مراجعه به سازمانهای قضائی، اقتصادی، فرهنگی، ... کشور ایران منع نمودند. شوقی افندی در این خصوص رسماً به بهائیان ایران، اعلام و اخطار نموده بود و محفل ملی بهائیان ایران، که انعکاس کلیه دستورات شوقی را در مجله غیر قانونی «اخبار امری» صلاح بهائیت نمی‌دانست، به شمه‌ای از آن که خطاب به میرزا ابراهیم خان است، در کتاب «توقیعات مبارکه شوقی افندی» چنین درج نمود: «نامه‌ای به جناب آقا میرزا ابراهیم خان در خصوص لزوم ترک محاکمه در دوائر عدلیه مرقوم گردید. و اخیراً جوابی قطعی و صریح از ایشان واصل که به کلی از این نیّت و خیال منصرف و به هیچ وجه من الوجوه مراجعتی به محاکم عدلیه ننموده و نخواهند نمود». «۳» از سوی دیگر بهائیان مکلّف شدند، تا در زمینه‌های اختلافات کار و کارگری، به بهائیان، ص: ۷۴۳ جای مراجعه به دادگاههای وزارت کار، رسماً به محافل بهائی ایران مراجعه کنند، زیرا مرجع رسیدگی به چنین مسائل و اموری مربوط به محافل بهائی ایران است، نه سازمانهای رسمی مملکت. نشریه ضیافات بهائیان تهران، در این خصوص، اعلامیه‌ای به شرح ذیل صادر نمود:

«به طوری که اطلاع دارید شرکت‌هائی که سهام داران آن بهائی هستند و دارای کارمندان و کارکنان بهائی هستند، متأسفانه گاه گاه مشاهده می‌شود کارکنان بهائی بدون مراجعه به محافل روحانیه مستقیماً به دادگاههای مربوطه و یا «وزارت کار» علیه کارفرما شکایت می‌نمایند، و با این ترتیب از اعتبار و حیثیت این گونه تأسیسات کاسته می گردد و قدر و منزلت نزد اولیای امور تخفیف می‌یابد. (!) خواهشمند است به عموم افرادی که در این گونه تأسیسات مشغول کارند یادآوری فرمائید در موقع بروز اختلاف در مرحله اول به مسئولان کارخانه یا مؤسسه و در وهله دوم به «محافل مقدسه روحانیه» مراجعه فرمایند». «۱» هم اکنون در محفل ملی بهائیان ایران، کمیته‌های متعددی به اداره کلیه امور بهائیان تشکیل و مشغول به کار هستند، که چنانچه متذکر شدیم در کتاب سوم به تفصیل از آن بحث خواهیم کرد. ۴- در موارد نامساعد اوضاع بهائیان، و مخالفت بهائیان با حکومت و رهبران وقت ... زیر پوشش عدم مداخله در امور سیاسی، ترک هرگونه مشارکت و همکاری، در جهت سیاست مستقل ملی ایران مبذول دارند ... چنانچه بهائیان در وقایع مربوط به تخریب حظیرة القدس (مرکز بهائیان ایران) در تهران و ... به چنین شیوه‌ای متمسک شدند. بدین روال، و در طول سال‌های ۱۳۲۴ الی ۱۳۲۵ که تأکیدهای مکرر شوقی افندی به بهائیان ایران مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی، که آن هم با اوضاع سیاسی ایران بهائیان، ص: ۷۴۴ خاصه جدائی آذربایجان از ایران و حوادث ناشی از آن احوالات ... ارسال شده بود، برای بعضی از بهائیان ساده دل تردیدهائی را در مورد زعمای بهائیت در ایران، که دائماً با رجال سیاسی و خارجی و ... در ارتباط بودند، به وجود آورد. دکتر لطف اللّه حکیم، شخصیت سیاسی بهائیان ایران، چون اوضاع تشتت‌زای عوام بهائی را چنین دید، به نمایندگی از جانب سیاست بازان بهائی در ایران، نامه‌ای اعتراض آمیز به شوقی افندی نوشت و تقاضای پاسخ صریح در این خصوص را درخواست نمود. شوقی افندی که خود بازیچه دست اهل سیاست بهائی ایران که همگی و یا غالب آنها با صهیونیسم ارتباط خاص داشته و دارند، قافیه را باخت و مجبور شد، در پاسخ‌نامه لطف اللّه حکیم، عضو بر جسته محفل ملی بهائیان ایران به مطالبی تصریح کند، که نه تنها مخالف تصریحات قبلی در خصوص عدم مداخله درامور سیاسی بلکه مبین موقعیت و روابط سیاسی بهائیان با دیگر سازمان‌های سیاسی و خارجی و ... در ایران است. خطاب شوقی افندی تحت عناوین: «محبوب گرامی و همکار عزیز»، و امضاء شوقی «برادر حقیر شما» نه به نام و عنوان «ولی امر اللّه» به خوبی نشان می‌دهد که شوقی افندی چگونه از گردانندگان سیاست صهیونیسم و انگلستان در ایران حساب می‌برده در حالی که هنوز خود به چنین موقعیتی در میان اهل سیاست بیگانه دستیابی پیدا نکرده بود: «ترجمه توقیع مورخ ۸ اکتبر سنه ۱۹۲۷ به افتخار جناب دکتر لطف اللّه حکیم علیه بهاء اللّه. محبوب گرامی و همکار عزیز با شما کاملًا موافقم که مقصود از عدم مداخله در امور سیاسیه عدم رابطه احباء با عالم خارج نیست امیدوارم به دوستان تفهیم نمائید که داشتن روابط نزدیک با رعایت حد اعتدال با اولیای امور و نمایندگان خارجه و رؤسای افکار عامه در پایتخت لازم و ضروری است ولی احباء باید مواظب باشند مبادا در اثر تماس خارج از حد اعتدال از اصولی که مورد علاقه و عقیده اهل بهاء است بدون توجه انحرافی حاصل شود، احباء باید معاشرت با کلیه طبقات جامعه نمایند بدون این که خود را با مرام و نقشه‌های آنان بهائیان، ص: ۷۴۵ مرتبط سازند امیدوارم خدمات شما در این میدان سرمشق سایرین شود و رهنما و همکار خادمین جانفشان امر اللّه در طهران گردید. برادر حقیر شما (امضاء مبارک)». «۱»

پ: مخالفت با رژیم، زیر پوشش اطاعت از رژیم

میرزا حسینعلی بهاء، پس از دستیابی به تجربه‌های تلخ ناشی از خشونت و فتنه و مخالفت بابیان با حکومت و مقام سلطنت وقت، به این نتیجه رسید، که در جائی که ملت‌ها، خاصه ملت ایران و دیگر ملت‌های اسلامی، حاضر نیستند، هیچ گونه نسبتی با بابیت و بهائیت داشته باشند و بهائیان نمی‌توانند، حتی با تمام حمایت‌های خارجی، با سلطنت و حکومت مخالفتی کنند که در نتیجه آن به

استحکام موقعیت بهائیان بیانجامد. تصمیم گرفت پوششی بر فعالیت‌های پنهانی بهائیان خاصه در قلمروی روابط متقابل با حامیان، در نظر گیرد تا بهائیان بتوانند زیر چتر آن، به راه بیگانه پرستی و بیگانگان ادامه دهند. این چتر، همانا اعلام اطاعت بهائیان از هر رژیم و حکومتی است: ۱- میرزا حسینعلی بهاء، در این خصوص چنین تصریح می کند: «این حزب (بهائیت) در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند». «۲» «و عزّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده بر احدی جائزنه که ارتکاب نماید امری را که مخالفت رأی رؤسای مملکت باشد». «۳» ۲- عباس افندی در تعقیب تصریحات پدر، چنین می‌نویسد: «پس ای احبای الهی به جان و دل بکوشید. و به نیت خالصه و اراده صادقانه در بهائیان، ص: ۷۴۶ خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضاء بنمائید. این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیین است». «۱» «ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجداری را خاضع گردیده و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید. به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید مطیع و خیرخواه باشید. و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادلی خیانت با خدا است. هذه نصیحهٔ منی و فرض علیکم من عند اللّه ...» «۲» «بر احبای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند. و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند». «۳» «یاران (بهائیان) ... نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز. نه در فکر حکومت نه مشغول به ذم احدی از ملت. از جمیع جز ذکر حق غافل و بیزار. و به نص قاطع مطیع حکومت شهریار و به امر شدید منقاد سریر سلطنت به خود مشغولند ... این است روش و تکلیف بهائیان». «۴» اگر به حسن نظر و بر اساس ظواهر تصریحات مذکور بنگریم، بهائیان طبق دستورهای مکرر زعمایشان، در هر کشوری که سکونت گزیدند و یا از اهل هر مملکتی که باشند، بی‌تفاوت‌ترین مردم نسبت به سرنوشت و مصالح ملی آن کشورند. زیرا با توجه به مسائل مورد بررسی تحت عنوان: «عدم مداخله در امور سیاسی»، و این بیان خاص عباس افندی بهائیان نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز. نه در فکر حکومت، نه مشغول به ذم احدی از ملت ... یاران باید بر مسلک خویش (بهائیت) بر قرار باشند. و از علو و استکبار بیگانگان تغییر و تبدیل در روش و سلوک ندهند. و در هیچ امری مداخله نکنند. و به هیچ مسئله‌ای از مسائل سیاسیه نپردازند ... این بهائیان، ص: ۷۴۷ است روش و تکلیف بهائیان ... ع ع» «۱» بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی آشکار بهائیان را به مصالح و استقلال و تمامیت ارضی مملکت نشان داده، طبق دستور زعمایشان حاضر به هیچ نوع مساعدت و مشارکت با ملت ایران و دیگر ملت‌ها در راه مبارزه با بیگانگان و متجاوزان و جنبش‌های استقلال طلب و آزادیخواه و ضد استعماری نیستند. تأکیدهای مکرر محفل ملی بهائیان ایران در طول سالهای ۱۳۲۴- ۱۳۲۵ مندرج در نشریات «اخبار امری» و در «نشریه هفتگی محفل روحانی بهائیان تهران» «۲» ارگان رسمی بهائیان، مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی، مستقیماً در شرایطی از اوضاع سیاسی ایران تصریح می گردید، که از یک سوی ایران در برابر حساس‌ترین لحظات سیاسی خود در جدائی آذربایجان از خاک ایران و حکومت متفقین قرار گرفته بود و از سوی دیگر خاک و استقلال مملکت زیرضربات بیگانگان، خون وطن خواهان ایرانی را به جوش آورده بود. محفل بهائیان ایران، در چنین ایامی، که طوایف انگلیس و امریکا و روس به قلمروی این مملکت دست انداخته بودند، جمله برگزیده نشریه «اخبار امری» را در قسمت فوقانی «نام نشریه»، به این بیان عباس افندی اختصاص داده بود که: «بهائیان به امور سیاسیه تعلقی ندارند. و در حق کلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند. و خیرخواهند» (اخبار امری- شماره ۹، دی ۱۳۲۴). ثانیاً: به عقیده نگارنده، ملاحظه چنین تصریحاتی از زعمای بهائیت، بیش از یک پوشش حفاظتی، جهت تلاش‌های ضد ملی محسوب نمی‌شود. بهائیان بنا به تصریحات مسلم زعمایشان به کوشش‌هائی مبادرت می‌ورزند، که به هیچ وجه من الوجوه نمی‌تواند، همساز و منطبق با تصریحات مذکور در خصوص اطاعت از اوامر و نواهی حکومت تلقی شود: ۱- در بهائیت و بنا به نص و صایای عباس افندی: «بیت عدل الذی جعله اللّه مصدر کل خیر و مصونا من کل خطا ... مجمع کل امور است. و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه. و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد ... بهائیان، ص: ۷۴۸ این بیت عدل مصدر تشریع است و حکومت قوه

تنفیذ تشریع باید مؤید تنفیذ گردد ... مرجع کل، کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد اللّه است». «۱» چنین سازمانی که اساس حکومت بهائی است، نمی‌تواند بهائیان را اجازه دهد «به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمایند و مطیع و خیرخواه باشند». «۲» انتظار بهائیان، انقراض حکومت‌های قانون اساسی ایران و روی کار آمدن «ایادی امر اللّه بهائیت» در هر کشوری است این عقیده و احساس عمومی را نه تنها از سطر سطر بحث آتی ما در خصوص سازمان شبکه‌ی بهائیت می‌توان یافت، بلکه مضمون تلگراف مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ شوقی افندی به بهائیان امریکا و ایران، به خوبی می‌تواند مبین و مؤید این ادعا باشد: شوقی افندی در این تلگراف که از اجرای برنامه‌ی احداث تأسیسات بهائی در کوه کرمل خبر داده است، با تمام غرور و تکبر می‌نویسد: «... اکمال این مشروع شایان تهنیت است، زیرا به فرموده‌ی حضرت عبد البهاء در آینده سلاطین عالم برای زیارت و اظهار خضوع به مقام حضرت باب مبشر شهید حضرت بهاء اللّه این راه را خواهند پیمود- شوقی». «۳» ۲- درجائی که بهائیت و بهائیان، آشکارا با قانون اساسی از یک سوی، و از سوی دیگر رژیم جمهوری، علناً اظهار مخالفت کرده و شکل حکومت بهائی را فراتر از اشکال حکومت‌های مذکور قرار داده است، چگونه می‌تواند به این گفته عباس افندی متقاعد شود که: «خیانت با هر پادشاه عادلی خیانت با خداست»؟! شوقی افندی به نقل از صفحه ۸۴ از کتاب: «دور بهائی» (نشریه لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۲۲ ه. ش) می‌نویسد: بهائیان، ص: ۷۴۹ «حکومت متحده آینده بهائی ... در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است ... هیچ نوع از انواع حکومت دیمقراطی یا حکومات مطلقه و استبدادی، چه سلطنتی و چه جمهوری ... نمی‌تواند مماثل و مطابق اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش (میرزا حسینعلی بهاء) ترسیم و تنظیم گشته است». «۱» پایان

www.noorfatemah.org